

**بررسی سنت نبوی در نوشته‌های
دشمنان اسلام و مناظرات آنها و
پاسخ به آنها**

(جلد دوّم)

نویسنده:

عماد سید شربینی

عنوان کتاب: بررسی سنت نبوی در نوشته‌های دشمنان اسلام و مناظرات آنها و پاسخ به آنها (جلد دوم)

تألیف: عماد سید شریینی

موضوع: حجیت و جایگاه حدیث و سنت

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

ایمیل: book@aqeedeh.com

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فصل دوم: تشکیک در حجیت خبر آحاد.....	۱۱
مقدمه	۱۱
مبحث اول: تعریف متواتر و بیان تعداد احادیث متواتر و مقدار یقین آور بودن و حکم عمل به آن و همچنین حکم منکران آن	۱۲
نخست: تعریف لغوی و اصطلاحی متواتر	۱۲
ثانیاً: اختلاف نظر علما در مورد وجود حدیث متواتر	۱۲
مبحث دوّم: تعریف حدیث آحاد، و بیان اندازه‌ای که افاده علم می‌کند، و حجّیت آن و واجب بودن عمل به آن	۱۹
نخست: تعریف حدیث آحاد از نظر لغوی و اصطلاحی	۱۹
افاده خبر آحاد نزد جمهور	۲۱
دوم: حجیت خبر واحد و واجب بودن عمل به آن	۲۸
مبحث سوم: منکرین جدید و قدیم حجیت خبر واحد و بیان شبهات آن‌ها و رد آن	۳۳
مقدمه	۳۳
بیان شبهات منکرین حجیت خبر واحد در گذشته و حال و رد آن‌ها	۳۷
استدلال معتزله در نپذیرفتن خبر واحد	۳۹
پاسخ به شبهات منکرین حجیت خبر واحد	۴۲
تعریف لغوی و اصطلاحی ظن	۴۵
دلایل حجیت خبر آحاد	۵۳
مبحث چهارم: شروط حجیت خبر واحد و وجوب عمل به آن از دیدگاه اهل حدیث و پاسخ به شروط معتزله و هم نظران قدیم و جدید آن‌ها	۵۸

۵۸	شرایط حجیت خبر واحد نزد اهل حدیث
۶۲	شرایط معتزله برای صحت خبر واحد
۷۱	پاسخ به شرط‌های قبل و پیروان قدیم و جدید آن
۹۹	فصل سوم: ابزار آن‌ها برای طعنه به راویان سنت مطهر
۹۹	مبحث اوّل: ایراد به عدالت اصحاب
۹۹	مقدمه
۹۹	اوّل هدف دشمنان اسلام از طعنه و عیب نسبت به اصحاب پیامبر
	دوم: حکم ائمه مسلمانان در مورد کسانی که به اصحاب رسول خدا ایراد وارد می‌کنند
۱۰۰	
۱۰۴	مطلب اوّل: تعریف لغوی و اصطلاحی اصحاب
۱۰۴	تعریف اصطلاحی اصحاب
۱۰۷	راز تعمیم دادن در تعریف اصحاب
۱۰۸	راه شناخت مصاحبت
۱۰۹	مطلب دوّم: تعریف لغوی و اصطلاحی عدالت
۱۱۳	مطلب سوم: دلایل عادل بودن اصحاب
۱۱۳	اوّل: دلایل قرآن بر عدالت اصحاب
۱۱۸	دوم: دلالت سنت مطهر بر عدالت اصحاب
۱۲۲	سوم: دلالت اجماع امت بر عدالت صحابه
۱۲۵	مطلب چهارم: شبهاتی در مورد عدالت اصحاب و رد آن‌ها
	از جمله ایرادهایی که به عدالت اصحاب وارد کرده‌اند این آیه است که به آن استدلال کرده‌اند:
۱۲۵	
۱۳۱	پاسخ به شبهات گذشته در مورد عدالت اصحاب
۱۵۱	مطلب پنجم: سنت اصحاب حجت شرعی است
۱۵۵	سنت اصحاب منبعی برای احکام قانونی است

مطلب ششم: با وجود تهمت کینه‌توزان، ابوهریره <small>رضی الله عنه</small> راوی اسلام است.....	۱۵۶
ابوهریره <small>رضی الله عنه</small> ، اسلام آوردن و مصاحبت او با پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۵۹
اخلاق و تقوای ابوهریره.....	۱۶۰
قدرت حافظه و روایاتش.....	۱۶۳
علل فراوانی روایات ابوهریره.....	۱۶۵
مبحث دوم: انتقاد و ایراد به عدالت اهل سنت.....	۱۷۷
مقدمه.....	۱۷۷
مطلب اول: منظور از اهل سنت چه کسانی هستند؟.....	۱۸۴
مطلب دوم: درستی روش اهل سنت در فهم شریعت اسلامی و چگونگی رستگاری آنها.....	۱۸۵
مطلب سوم: بزرگواری و افتخار اهل حدیث.....	۱۹۰
مطلب چهارم: پاسخ به ادعای کوتاهی اهل حدیث در نقد متن حدیث.....	۱۹۳
فصل چهارم: نحوه ایراد گرفتن به سندها و علوم حدیث.....	۲۰۳
مقدمه.....	۲۰۳
مبحث اول: شبهه طعنه زندگان به اسناد حدیث و پاسخ به آن.....	۲۰۶
مبحث دوم: اهمیت اسناد در دین، و برتری مسلمانان در علم اسناد، بر سایر ملت‌ها.....	۲۱۶
فصل پنجم: چگونگی ایراد گرفتن و مشکوک جلوه دادن کتاب‌های حدیثی.....	۲۲۱
مبحث اول: روش‌های دشمنان اهل سنت، در ایراد به منابع حدیثی.....	۲۲۱
مبحث دوم: پاسخ به تصور دشمنان حدیث مبنی بر استدراک (برطرف ساختن توهم و خطا از گفتار پیشین) ائمه بر صحیحین، دلیل نادرستی آن می‌باشد.....	۲۲۵
پاسخ به کسانی که بعضی از رجال صحیحین را مورد نقد قرار داده‌اند.....	۲۲۹
فصل ششم: ابزار آنها در اعتماد به منابع غیر معتبر در تاریخ حدیث و	
راویان آن.....	۲۳۵

باب سوم: نمونه‌هایی از احادیث صحیحی که به آن‌ها ایراد وارد کرده‌اند و پاسخ به آن‌ها	۲۴۹
مقدمه	۲۵۱
الف: ویژگی نقد احادیث صحیح نزد دشمنان حدیث	۲۵۲
ب: ویژگی احادیث درستی که به آن ایراد گرفته شده	۲۵۲
فصل اول: حدیث «إنما الأعمال بالنیات»	۲۵۵
مبحث اول: شبهه طعنه‌زندگان به حدیث «إنما الأعمال بالنیات» و پاسخ به آنان	۲۵۵
مبحث دوم: جایگاه حدیث «إنما الأعمال بالنیات»	۲۶۴
فصل دوم: درباره حدیث «أنزل القرآن علی سبعة أحرف»	۲۶۹
مبحث اول: شبهات طاعنین به حدیث نازل شدن قرآن بر هفت حرف و پاسخ آن‌ها	۲۶۹
قرائت‌های ربانی (خدایی)	۲۷۷
مبحث دوم: معنای نازل شدن قرآن بر هفت حرف	۲۸۰
مبحث سوم: حروف هفتگانه اعم از قرائات هفتگانه می‌باشد	۲۸۷
مبحث چهارم: باقی ماندن حروف هفتگانه در مصحف‌ها	۲۹۰
فصل سوم: احادیث مربوط به رؤیت خداوند (ﷻ) حجت آوردن آدم و موسی (علیهما السلام) و شفاعت	۲۹۷
مبحث اول: نظر بدعتگران جدید و قدیم درباره احادیث مربوط به صفات الهی و پاسخ آن‌ها	۲۹۷
دیدگاه معتزله در مورد آیات صفات	۲۹۹
دیدگاه معتزله در مورد احادیث صفات	۲۹۹
حکم معتزله در مورد کسانی که در اصل توحید با آن‌ها مخالف بودند	۳۰۱

عقیده سلف صالح درباره احادیث صفات و پاسخ به بدعتگذاران قدیم و جدید.....	۳۰۲
مبحث دوم: شبهه طعنه‌زندگان درباره‌ی حدیث دیدن خداوند و پاسخ آن‌ها.....	۳۱۲
پاسخ به شبهات معتزله و پیروان آن‌ها در مورد انکار دیدن خداوند.....	۳۱۴
الف - قرآن کریم.....	۳۱۸
ب- دلایل حدیثی.....	۳۲۳
ج- دلایل عقلی.....	۳۲۴
د- آثار سلف صالح.....	۳۲۶
مبحث سوم: دیدگاه بدعتگذاران قدیم و جدید درباره احادیث قدر و پاسخ آن‌ها....	۳۳۱
واجب شدن ایمان به قدر خداوند و پاسخ به شبهه معتزله و پیروان آن‌ها.....	۳۳۳
مبحث چهارم: شبهه طعنه‌زندگان به حدیث احتجاج آدم و موسی <small>علیهما السلام</small> و پاسخ آن‌ها.....	۳۴۱
مبحث پنجم: دیدگاه بدعتگذاران قدیم و جدید درباره احادیث مغفرت و (بخشودگی) مرتکبان گناه کبیره و پاسخ به آن‌ها.....	۳۴۶
مبحث ششم: شبهه طعنه‌زندگان به حدیث شفاعت و پاسخ به آن‌ها.....	۳۵۷
پاسخ به شبهات معتزله.....	۳۵۹
فصل چهارم: احادیثی درباره ظهور «مهدی» و آمدن «دجال» و «فرود آمدن مسیح» <small>علیه السلام</small>.....	۳۶۹
مبحث اول: شبهات طعنه‌زندگان به احادیث مربوط به امور غیبی، آینده‌نگری و آخرت و پاسخ به آن‌ها.....	۳۶۹
پاسخ به شبهه دشمنان اسلام.....	۳۷۰
مبحث دوم: شبهات منکران ظهور مهدی، آمدن دجال، و فرود آمدن مسیح <small>علیه السلام</small> و پاسخ آن‌ها.....	۳۷۶
اول: ظهور مهدی.....	۳۷۶
دوم: خروج دجال.....	۳۸۳

سوم: نزول مسیح <small>ﷺ</small>	۳۸۷
فصل پنجم: حدیث عذاب قبر و نعمت‌های آن.....	۴۰۳
مبحث اول: شبهه طعنه زندگان به احادیث مربوط به امور غیبی «آخرت» و چگونگی عالم برزخ و حالات روز قیامت و پاسخ به آن‌ها.....	۴۰۳
مبحث دوم: شبهات انکار کنندگان عذاب قبر و نعمت‌های آن و پاسخ به آن.....	۴۰۷
دلایل عذاب قبر و نعمت‌های آن.....	۴۲۳
فصل ششم: خلوت پیامبر <small>ﷺ</small> با زنی از انصار خوابیدن پیامبر <small>ﷺ</small> نزد ام سلیم و ام حرام حدیث جادو کردن پیامبر <small>ﷺ</small>.....	۴۲۹
مبحث اول: شبهه مخالفت سیره آن حضرت در حدیث، با سیره آن حضرت در قرآن کریم و پاسخ به آن.....	۴۲۹
سیره پیامبر اکرم <small>ﷺ</small> در میان حقایق قرآنی و روایات امام بخاری.....	۴۲۹
مبحث دوم: شبهه طعنه‌زندگان به حدیث انس بن مالک، درباره خلوت پیامبر <small>ﷺ</small> با زنی از انصار و پاسخ آن.....	۴۳۲
مبحث سوم: شبهه طعنه‌زندگان در حدیث خوابیدن پیامبر <small>ﷺ</small> نزد ام سلیم و ام حرام و پاسخ به آن‌ها.....	۴۳۸
نخست: حدیث ام سلیم:.....	۴۳۸
دوم: حدیث ام حرام:.....	۴۳۹
مبحث چهارم: شبهه طعنه‌زندگان به حدیث جادو شدن پیامبر <small>ﷺ</small> و پاسخ به آن.....	۴۴۸
فصل هفتم: شیر دادن کودک بزرگ سال و شبهات منتقدان به آن و پاسخ آن	ها
۴۶۳	
فصل هشتم: درباره «افتادن مگس در ظرف».....	۴۸۱
مبحث اول: شبهات منتقدان به احادیث طب نبوی و پاسخ آن‌ها.....	۴۸۱
مبحث دوم: شبهات منتقدان درباره افتادن مگس در ظرف و پاسخ آن‌ها.....	۴۹۱

۵۰۱	پس ایمان به صدق نبوت رسول خدا ﷺ و وحی الهی چه می‌شود؟
۵۱۱	فصل نهم: ثمرات و نتایج حدیث صحیح
۵۱۵	فصل دهم: زیان‌های نپذیرفتن احادیث صحیح
۵۱۷	خاتمه
۵۱۷	درباره نتایج این بحث‌ها و پیشنهادهای و توصیه‌هایی در این زمینه
۵۲۵	فهرست‌ها
۵۲۵	اول: فهرست آیات قرآن
۵۴۸	دوم: فهرست احادیث، آثار، و اقوال
۵۷۲	سوم: فهرست اعلامی که شرح حال آنها بیان شده
۵۹۰	چهارم: فهرست اشعار
۵۹۱	پنجم: فهرست شهرها، قبایل و فرق
۵۹۶	ششم: فهرست منابع و مآخذ
۵۹۶	اول: تفسیر و علوم قرآن
۵۹۹	دوم: حدیث النبوی و علوم آن
۶۱۶	سوم: فقه و اصول فقه
۶۲۱	چهارم: توحید، فرق و مذاهب
۶۳۰	پنجم: تاریخ و تراجم
۶۴۰	ششم: معاجم، دایره المعارف و تعریفات
۶۴۲	هفتم: دفاع از سنت و روای آن
۶۵۰	هشتم: مراجع عمومی
۶۶۷	نهم: مجله‌ها و روزنامه‌ها

فصل دوم: تشکیک در حجیت خبر آحاد

مقدمه

وقتی کسانی که حجیت حدیث را بصورت کلی انکار می‌کنند، عده اندکی هستند که با اجماع مسلمانان به مخالفت برخاسته‌اند، و ضروریات و بدیهیات دینی را انکار کرده‌اند، این خطر آن‌ها بزرگ نیست، و مانند خطر انکارکنندگان خبر آحاد نمی‌باشد، انکار کنندگان خبر آحاد، از لحاظ کمی، تعداد بیشتری هستند، و شبهات مخصوص خود را دارند، که با آن حجیت حدیث را بصورت عمومی، مورد تشکیک قرار داده‌اند، ممکن است که شبهات آن‌ها بر تعداد زیادی از مردم اثر بگذارد، اگر آن‌ها را به حال خود بگذاریم. قبل از اینکه به نادرستی شبهات آن‌ها بپردازیم، نخست اصطلاحاتی را که جمهور علما برای تقسیم حدیث، از جهت سند، و تعداد راویان در هر طبقه تا حد تواتر، و آحاد، یادآور شده‌اند، می‌آوریم، سپس هر قسمت را از نظر لغوی و اصطلاحی تعریف می‌کنیم، و سپس، اندازه‌ای که افاده علم می‌کند و حجیت و وجوب عمل به آن را شرح می‌دهیم.

و در مباحث بعدی به آن‌ها می‌پردازیم.

۱- امام شافعی متواتر را دانش عام و یا دانش تسلط و احاطه نام نهاده است. نگاه: الرساله، ص ۴۷۸، بند

۲- امام شافعی آحاد را (علم ویژه) نامیده است، نگاه: الرساله ۴۷۸ بند شماره ۱۳۳۰.

مبحث اول: تعریف متواتر و بیان تعداد احادیث متواتر و مقدار یقین آور بودن و حکم عمل به آن و همچنین حکم منکران آن

نخست: تعریف لغوی و اصطلاحی متواتر

متواتر از نظر لغوی به معنای آمدن یکی به دنبال دیگری با اندکی فاصله است، مانند فرموده خداوند:

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾ [المؤمنون: 44].

«پیامی رسولی بعد از رسول با فاصله فرو فرستادیم.»

پس مواتره همان متابعه و دنبال هم آمدن است و تنها زمانی بین اشیاء ایجاد می‌شود که با فاصله باشد و در غیر این صورت مدارکه و مواصله^۱ می‌باشد. خلاصه اینکه معنای تواتر دنبال هم آمدن با مکث و فاصله و بدون مکث و فاصله است و نظر اول که همان با مکث و فاصله آمدن می‌باشد، صحیح‌تر است.

تواتر از نظر اصطلاح: دانشمندان قدیم و جدید تعریف‌های متعددی برای آن ارائه کرده‌اند. شاید جامع و مانع‌ترین آن‌ها تعریفی باشد که دکتر مصطفی امین تازی رحمته الله بیان کرده است: متواتر روایتی است که جمع زیادی آن را روایت کرده باشند به طوری که عقل احتمال کذب عمد یا اتفاقی آن‌ها را از امثال آن‌ها در هر یک از طبقات، غیرممکن بداند و اینکه آخرین سند آن‌ها احساس باشد، و همچنین حدیث روایت شده خودش شنونده‌اش را به یقین برساند.^۲

ثانیاً: اختلاف نظر علما در مورد وجود حدیث متواتر

-
- ۱- نگا: قاموس المحيط ۱۵۰/۲-۱۵۱ و مختار الصحاح، ص ۷۰۷-۷۰۸، و مصباح الخیر ۶۴۷/۲.
 - ۲- مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث ۷/۲ نگا: نزهة النظر ابن حجر، ص ۱۷، الاحکام، آمدی ۱۴/۲، ۱۵ و بحرالمحیط ۲۳۱/۴، و ارشاد الفحول ۲۰۰/۱ و الابهاج فی شرح المنهاج ۲۸۵/۲، و الحصول رازی ۱۰۸/۲، نگا: قواعد التحدیث قاسمی، ص ۱۴۶.

در این باره دکتر مصطفی تازی رحمته الله علیه می‌گوید: «در این مورد که خبرهای متواتر زیادی در زندگی روزمره مردم اتفاق می‌افتد، اختلافی نیست، روزانه اخباری را در مورد حوادثی می‌شنویم که اتفاق افتاده، و یا خبری را از یک مسئول از یک شهر می‌شنویم که خبرگزاریها آن را به تمام دنیا مخابره می‌کنند، و در میان مردم منتشر می‌شود، کسانی که به آن حادثه نزدیک و یا دورند، به یک اندازه از آن مطلع می‌شوند، و کسی هم آن را تکذیب نمی‌کند، البته به نسبت گوینده خبر، به صحت آن خبر یقین پیدا می‌کنند، بی‌گمان اینگونه خبرهای متواتر، که دارای شروط تواتر هستند، شکی در آن نیست، اما اختلاف میان دانشمندان در مورد وجود خبر متواتر در حدیث نبوی است که علماء در این باره به سه دسته تقسیم می‌شوند.

- ۱- گروه اول: که ابن حبان و حازمی و دیگران برآند، معتقدند که حتی یک حدیث متواتر که دارای شروط تواتر باشد، وجود ندارد، و آنچه که هست همان حدیث آحاد می‌باشد که اعتبار آن در حد حدیث مستفیض و مشهور می‌باشد.^۱
- ۲- گروه دوم: که حافظ ابوعمرو معروف به ابن صلاح، از جمله آنهاست، معتقدند که حدیث متواتر در سنت کمیاب و اندک است (و آنچه که هست) بسیار با ارزش است، ابن صلاح در مقدمه کتابش (علوم الحدیث) می‌گوید: «اگر از کسی بخواهند برای آن مثالی بیاورد نمی‌تواند حدیثی روایت کند.^۲
- ۳- گروه سوم: که جمهور علما می‌باشند معتقدند که حدیث متواتر در سنت فراوان می‌باشد، وجود احادیث متواتر فراوان در کتب حدیثی مشهور، مانند صحاح سته و مسندها و سایر کتب، مؤید این نظر است. این کتاب‌های حدیثی چاپ و منتشر و در میان علما مشهور گشته‌اند، و با قطعیت آنها را به مؤلفان و مصنفان آن کتاب‌ها نسبت داده‌اند. خیلی از این کتاب‌ها متفق القول احادیثی را آورده‌اند، که

۱- شروط الاثمه الخمسه حازمی، ص ۳۱، ۳۲، ۳۷.

۲- علوم الحدیث، ص ۱۶۲.

راویان آن در هر طبقه آن قدر زیادند که عقل، اتفاق آن‌ها بر کذب عمدی یا اتفاقی آن حدیث را گفته باشند، محال می‌داند. و به گفتاری از گفتارهای پیامبر ﷺ، یا عملی از اعمال پیامبر ﷺ، یا بیان حالاتی از حالات آن حضرت منتهی می‌شود. اجتماع آن‌ها بر این احادیث، صحت سند احادیث را به گوینده‌اش می‌رساند، و بدون شک، آن همان حدیث متواتری است که شروط آن را قبلاً بیان کردیم.

حافظ ابن حجر در شرحی که بر نخبه الفکر نوشته، گفته است: «بهترین دلیل مبنی وجود حدیث متواتر، فراوانی احادیث، در کتاب‌های مشهور و متداول است، که در دست علمای شرق و غرب می‌باشد. هر گاه علمای شرق و غرب برای آوردن حدیثی، در کتاب‌های مشهور و متداول گردهم آیند، یقین دارند که نسبت دادن آن کتاب‌ها به مصنفانش نسبت درستی است و راه‌های گوناگونی هست که اتفاق آن‌ها بر کذب را محال می‌گرداند و با شروطی که قایل شده‌اند در مورد صحت آن حدیث به گوینده‌اش، افاده علم یقین می‌کند و این چنین مواردی در کتب مشهور زیاد است.^۱

جمهور علماء پاسخ گروه‌های اول و دوم را که قائل به عدم وجود حدیث متواتر یا انتساب وجودی آن بودند، با دلایل زیر داده‌اند، چرا که عقیده آن‌ها از یکی از این امور ناشی می‌شود:

- عدم شناخت راه‌های احادیث، و آگاهی نداشتن بر حالات و صفات راویان.
- و یا به علت عدم اطلاع از آن حدیث است.
- و یا بدنبال ایراد نگشتن و احاطه نداشتن و کوتاهی کردن در آن بوده است.

۱- نزهة النظر، ص ۱۹، نگا: تدریب الراوی، ۱۷۸/۲-۱۷۹، و بحرال محیط ۴/۲۴۸ و مدخل الی السنة النبویه، دکتر عبدالمهدی عبدالقادر، ص ۳۳۱.

اگر این مسایل را می‌شناختند، می‌دانستند که احادیث فراوانی وجود دارد که منطبق با شرایط حدیث متواتر هستند.^۱

با امور زیر می‌توان میان این سه گروه به اتفاق نظر رسید:

اولاً: معتقدان به عدم وجود حدیث متواتر، می‌خواهند در مورد کمی و قلت وجود آن، مبالغه کنند و به همین دلیل پیروان گروه اول به گروه دوّم برگشتند.

دوم: اینگونه میان گروه دوّم که معتقد به وجود اندکی حدیث متواتر هستند، و گروه سوم یعنی جمهور علما، که معتقد به فراوانی حدیث متواتر هستند، جمع می‌کنیم که منظور گروه دوم از حدیث متواتر، تواتر لفظی بوده، و معتقدان به کثرت حدیث متواتر یعنی گروه سوم، تواتر معنوی بوده، و این درست است. چون حدیثی که متواتر لفظی باشد اندک است، و اهل حدیث هم بر تعداد اندکی حدیث متواتر لفظی هم نظرند، در حالیکه حدیث متواتر معنوی، فراوان است.^۲

سوماً: احادیث متواتری که افاده علم می‌کنند:

بر این رأی که خبر متواتر افاده یقین و علم می‌کند، اجماع وجود دارد و آن اعتقاد راسخ و مطابق واقعیت است نه اعتقاد معتقد، گروه‌هایی از این اجماع استثنا شده‌اند،

۱- نگا: ایراد و نقد شیخ شلتوت رحمته الله به این نظر تحت عنوان، اسراف در وصف احادیث متواتر و دلایل آن، «الاسلام عقیده و شریعه»، ص ۶۲-۶۵.

۲- شارح مسلم الثبوت نیز بر این نظر است ۱۲۰/۱ و بعد از آن. نگا: مقاصد الحدیث فی القدیّم والحدیث ۱۹/۲-۲۲، و دراسات أصولیه فی السنه ص ۱۶۱، نگا: أمثله علی الأحادیث المتواتره فی الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره، سیوطی، و نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، کتانی، و إتحاف ذوی الفضائل المشتهره بما وقع من الزیاده فی نظم المتناثر علی الأزهار المتناثره، سید عبد العزیز بن محمد بن الصدیق الغماری، به‌مراه مجموعه حدیثی راستین.

مانند: براهمه^۱، و سُمَیْه^۲، و نظام از میان معتزله، آن گونه که بغدادی در کتابش (اصول الدین^۳) از او آورده است.

پس این‌ها اینگونه پنداشتند که اخبار (حدیث) راهی برای افاده علم نیستند، در حالی که راه علم یا حس است و یا از ضروریات است، که این پنداری باطل و اندیشه‌ای فاسد است که نمی‌توان به آن اعتماد کرد، و دلایل رد آن ارائه شده است.

امام آمدی در کتابش بنام «الاحکام فی اصول الاحکام» جواب آن‌ها را داده، و می‌گوید: برخلاف براهمه و سُمَیْه که معتقدند علم به اشیاء غیر ضروری با حواس قابل دستیابی است، نه با اخبار، اتفاق نظر کلی این است که خبر متواتر افاده علم می‌کند. و دلیل آن هم، دانشی است که هر فرد عاقلی در نزد خود می‌یابد، در مورد، کشورهای در حال رشد و ملت‌های گذشته، و اعصار گذشته، و پیامبران و امامان، و دانشمندان مشهور، و حوادث جریان یافته بر گذشتگان و بر حسب وجدان ما، اخبار را برایمان بازگو می‌کنند، همچون علم به محسوسات، نزد ادراک ما، که با حواس انجام می‌گیرد. و هر کسی منکر این موضوع شود، سخنانش ساقط است و جنونش آشکار می‌شود.^۴

۱- براهمه: گروهی هستند که رسالت پیامبر را قبول ندارند و خدا را به طور مطلق عبادت می‌کنند و او را می‌پرستند، نه به خاطر ارسال پیامبری، و یا بخاطر رسول مشخصی. و بطور اطلاق همه انبیاء را انکار می‌کنند، و می‌پندارند که فرزندان حضرت ابراهیم علیهم‌السلام می‌باشند، گروهی از آن‌ها در هند هستند که بتها را می‌پرستند، نگا: کشاف اصطلاحات الفنون ۲/۱۵، و فواتح الرحموت ۲/۱۱۳.

۲- سمینه با ضم سین و فتح میم، منسوب هستند به سومان، و آن‌ها ملتی بت پرستند و معتقد به تناسخ می‌باشند و معتقدند بجز احساس راهی برای دانستن نیست، نگا: کشاف اصطلاحات الفنون ۴/۵۲، و کشف الاسرار ۲/۲۶۲، و فواتح الرحموت ۲/۱۱۳، نگاه: رد شبهات آن‌ها در فتواتح الرحموت ۱/۱۱۳، و کتاب توجیه النظر، ص ۵۷، ۶۴، (۵) و اصول الدین، ص ۲۰.

۳- اصول الدین، ص ۲۰.

۴- الاحکام، آمدی ۲/۱۵، نگا: مقاصد الحدیث، دکتر مصطفی تازی ۲/۲۲.

امام شوکانی می‌گوید: «بدان که هیچ مسلمانی و هیچ عاقلی مخالف این نیست که خبر متواتر افاده علم ضروری می‌کند، و آنچه که از سُمینه و براهمه در این مورد ذکر شده، نادرست و باطل است، و گوینده آن حتی ارزش جواب دادن هم ندارد.^۱ این چیزی است که به ملحدان و منکران وجود حدیث متواتر لفظی^۲ و حجیت آن می‌گوئیم: که در ادعای دروغین و منافقانه خود نسبت به ایمان به سنت عملی متواتر کوتاهی کردند.^۳

به آن‌ها می‌گوئیم: هم صحبت شدن با شما ارزش ندارد و دیوانگی و کینه‌توزی شما معلوم گردید، و استحقاق پاسخ دادن را هم ندارید. چهارم: حکم عمل به حدیث متواتر:

خبر متواتر از پیامبر ﷺ چه قولی، چه فعلی و چه تقریری، افاده علم یقینی و قطعی^۴ می‌کند، و بدون اختلاف عمل به آن واجب است، زیرا حدیث متواتر با ثابت شدن نسبت آن به پیامبر ﷺ افاده قطعیت می‌کند و نیازی به تحقیق در مورد راویان آن ندارد، و به همین دلیل اهل حدیث در مورد راویان اخبار متواتر، در بحثهای علم درایه الحدیث

۱- ارشاد الفحول، ۲۰۲/۱.

۲- مختصر الصواعق المرسله ۵۲۰/۲.

۳- مقاله «الإسلام هو القرآن وحده»، دکتر توفیق صدقی، مجله المنار، جلد ۵۱۷/۹، ۹۱۲، ۹۲۴، و مقاله النسخ فی الشرائع الإلهیه، جلد ۶۸۷/۹، ۶۸۸، و أضواء علی السنه، محمود أبوریه ص ۳۹، ۴۲، و الأصلان العظیمان ص ۳۰۳ و بعد از آن، و السنه ودورها فی الفقه الجدید ص ۱۳۷ هر دو از جمال البنا و تبصیر الأمة بحقیقه السنه، إسماعیل منصور ص ۱۸، و عذاب القبر والثعبان الأفرع، أحمد صبحی ص ۹، ۱۶، ۱۷، و الإمام الشافعی، نصر أبو زید ص ۱۰۷، و السلطه فی الإسلام، عبد الجواد یاسین ص ۲۱۰، ۲۳۸ و غیره.

۴- زیرا درجه و مقام علم متواتر همانطور که حافظ ابن حجر ترجیح داده، ضروری است و پاسخ کسانی است که گفته‌اند درجه آن، نظری است.

چیزی نیاورده‌اند، بجز تعداد اندکی همچون حاکم، و خطیب در اوایل الکفایه^۱ و همچنین ابن عبدالبر^۲ و ابن حزم^۳.

ابن صلاح می‌گوید: اهل حدیث آن‌ها را با اسم خاصی که معنایش خاص آن باشد یاد نمی‌کنند، هر چند خطیب آن را ذکر کرده، ولی در کلام او احساس نمی‌شود که از اهل حدیث تبعیت نکرده باشد، و شاید شامل حرفه و تخصص آن‌ها نشود.^۴

استاد دکتر مصطفی تازی می‌گوید: «این علم «درایه الحدیث» تنها از احوال راوی و مروی بحث می‌کند، تا احادیث مورد قبول شناخته شوند و به آن‌ها عمل شود، و همچنین احادیث مردود معلوم شود و به آن‌ها عمل نشود. در حالی که حدیث متواتر حدیثی است کاملاً مورد قبول است و افاده علم می‌کند و تبعیت از آن واجب است.^۵ و آنجا که در مورد درایه و علم الحدیث سخن گفته پاسخ داده که درایه و علم الحدیث به خودی خود هدف نیستند، بلکه برای بیان حکم آن و عمل کردن به آن می‌باشند^۶، بدون شک یکی از اهداف علم الدرایه حکم قبول یا رد احادیث می‌باشد، زیرا شناخت حدیث آحاد، بستگی به حدیث متواتر دارد؛ و هر کدام از یکدیگر متمایز هستند و حکم آن‌ها شناخته شده است.

پنجم: حکم انکارکنندگان حدیث متواتر:

۱- الکفایه، باب الکلام فی الاخبار و تقسیمها، ص ۵۰.

۲- جامع البیان العلم، ۳۳/۲.

۳- الاحکام فی اصول الاحکام تقسیم الاخبار عن الله تعالی ۱۰۲/۱.

۴- علوم الحدیث ص ۱۶۲، نگا: فتح المغیث، سخاوی ۳۷/۳.

۵- مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث ۲/۲۴، نگا: نزهة النظر، ص ۱۵، مکانة العلیمه عبدالرزاق در حدیث نبوی که از دکتر اسماعیل دفتار آورده ۲۸/۱-۳۳، نگا: شذوذ دکتر حجازی در کتاب دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی، که ایشان پنداشته، غزالی معتقد به عدم وجود اجماع مبنی بر عمل به حدیث متواتر است، دفع الشبهات، ص ۱۱۳.

۶- نگا: نزهة النظر، ص ۱۵، و مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث ۲/۲۴.

بدان که هر کس حدیث متواتری را انکار کند، بگونه‌ای که اجماع علما بر متواتر بودن آن حدیث باشد، از گروه مسلمانان خارج گشته است^۱ ولی اگر اجماع بر تواتر آن نباشد و علما در مورد آن حدیث اختلاف داشته باشند، در این صورت منکر آن حدیث از جمله فاسقان بحساب می‌آید.^۲

حافظ ابن عبدالبر می‌گوید: «پایه و اصول علم عبارت است از کتاب (قرآن) و سنت (حدیث). و سنت به دو نوع تقسیم می‌شود: اول: اجماعی که همه از هم روایت می‌کنند، که این نوع از حجت‌های قاطع می‌باشد و اختلافی در این مورد نیست، و هر کس منکر چنین اجماعی باشد انگار آیه‌ای از قرآن را انکار کرده است، که توبه بر او لازم است، و در صورتی که توبه نکند، ریختن خون او جایز می‌باشد زیرا از دین خارج گشته و مرتد شده، و روش او برخلاف روش عامه است.^۳

مبحث دوم: تعریف حدیث آحاد، و بیان اندازه‌ای که افاده علم می‌کند، و حجیت آن و واجب بودن عمل به آن

نخست: تعریف حدیث آحاد از نظر لغوی و اصطلاحی

آحاد از نظر لغوی: آحاد جمع احد به معنای یک می‌باشد،^۴ و معنای لغوی خبر واحد بر حقیقت اسمی آن منطبق است، و آن عبارت از خبری است که یک نفر آن را روایت کرده است.

۱- نگا: البحر المحيط زرکشی ۲۴۷/۴، و اصول سرخسی ۲۸۳/۱، و المنهج الاسلامی فی الجرح و التعديل تألیف دکتر فاروق حماده، ص ۳۶۲، و خبر الواحد فی السنه تألیف خانم دکتر سهیر رشاد، ص ۱۵.

۲- مقاصد الحدیث فی القدیوم و الحدیث مؤلف دکتر مصطفی تازی، ۲۳/۲، ۲۴.

۳- جامع بیان العلم و فضله ۳۳/۲، ۳۴ - ۲۶.

۴- نگا: قاموس المحيط ۳۴۰/۱، و مختار الصحاح، ص ۷۱۱.

آحاد از نظر اصطلاحی: از نظر اصطلاحی آحاد خبری است که دارای شروط تواتر نباشد،^۱ و یا از خبری نباشد که به حد تواتر برسد،^۲ این دو تعریف به یک معنا می‌باشند، دکتر مصطفی تازی نیز چنین تعریفی ارائه کرده و گفته: «خبر واحد خبری است که یک نفر و یا بیشتر از یک نفر آن را روایت کرده باشد، بگونه‌ای که از لحاظ کثرت روایت به حد تواتر نرسیده باشد، یا اینکه به حد تواتر هم رسیده، ولی یکی از شروط حدیث متواتر را از دست داده باشد.»^۳

و حدیث آحاد به اعتبار تعداد روایانش در هر طبقه به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱- حدیث مشهور ۲- حدیث عزیز ۳- حدیث غریب.^۴

بجز حنفیه، اهل حدیث و فقها و اصولیین همگی بر این سه نوع از حدیث آحاد معتقدند، ولی حنفی‌ها حدیث مشهور را جدا از احادیث آحاد^۵ می‌دانند نه بخشی از آن.

سنت و حدیث نزد حنفی‌ها از جهت سند آن به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱- متواتر ۲- مشهور^۶ ۳- آحاد.^۷

حدیث مشهور نزد حنفی‌ها افاده اطمینان می‌کند ولی یقین‌آور نیست^۱ و این مقام برای حدیث مشهور پایین‌تر از حدیث متواتر^۲ و بالاتر از حدیث آحاد می‌باشد.

۱- زهة النظر لابن حجر، ص ۲۲.

۲- الاحکام فی اصول الاحکام از آمدی ۳۱/۲.

۳- مقاصد الحدیث فی القدیوم و الحدیث ۳۷/۲.

۴- در مورد تعریف این سه نوع از حدیث نزد جمهور محدثین نگا: منبع قبلی، ص ۳۸-۵۰، و همچنین نگا: زهة النظر ابن حجر، ص ۱۹ - ۲۴، نگا: کتاب دراسات اصولیه فی السنه النبویه تألیف دکتر محمد حفناوی، ص ۱۶۵-۱۶۸.

۵- نگا: مقایسه میان حدیث مشهور حنفیها و حدیث آحاد از نظر جمهور علما در کتاب «هذا عهد نبینا» الینا خبر الآحاد» تألیف دکتر مصطفی محمد سلامه، ص ۲۵-۳۳.

۶- نگا: تعریف آن و مثالهای آن نزد حنفیها، همان منبع قبلی، ص ۲۵-۳۳-۳۵.

۷- نگا: مقایسه دلایل آن میان حنفیها و جمهور علما در همان منبع، ص ۴۸.

حدیث مشهور نزد حنفی‌ها از جهت صلاحیت تبیین و تفسیر قرآن، هم رتبه حدیث متواتر است، و احکامی را که افزون بر احکام قرآن هستند، به اتفاق قبول می‌کنند، اما حنفی‌ها این اضافات را ناسخ نص قرآن تلقی می‌کنند،^۳ در حالی که حدیث آحاد را نسبت به قرآن کریم تا این اندازه، بالا نمی‌برند.

افاده خبر آحاد نزد جمهور

در مباحث قبلی متوجه شدیم که خبر واحد افاده یقین و قطعیت می‌کند، و صحت انتسابش به پیامبر ﷺ قطعی است، در عین حال مضمون خبر در خود علم ضروری است، و بعد از آن دیگر نیازی به استدلال و نظر نیست.

این نظر مورد اتفاق همه علما است، بجز آن کسانی که اختلاف نظرشان بهایی ندارد. ولی اختلاف میان علما در مورد حدیث قابل قبول از میان احادیث آحاد سه‌گانه: مشهور، عزیز، و غریب، است و محل اختلاف عبارت است از: آیا حدیث آحاد، افاده یقین می‌کند یا ظن؟ و اگر افاده یقین می‌کند، میزان یقین آن چه مقدار است؟ و آیا افاده علم قطعی می‌کند و یا نظری؟

علما در این مورد نظرات مختلفی دارند که خلاصه آن‌ها را بیان می‌کنیم:

- ۱- نگا: «هذا عهد نبینا الینا خبر الآحاد»، ص ۲۹، استاد مصطفی محمد سلامه گفته این نظر عموم حنفیهاست، و به همین دلیل گفته‌اند اگر کسی آن را منکر شود و نپذیرد گمراه گشته است (منبع قبلی، ص ۳۳، ۴۰) نگا: اصول سرخسی ۲۹۳/۱، جصاص و گروهی از حنفیها گفته‌اند که حدیث مشهور افاده علم یقینی می‌کند، و منکر آن کافر می‌باشد، منبع قبلی، ص ۳۲-۴۰. با وجود اجماع حنفیها مبنی بر حجیت خبر مشهور، عیسی ابن ابان نظر دیگری دارد و معتقد است که باید استثناء قابل شد. یعنی زمانی حجیت دارد که مخالف قیاس نباشد نگا: کتاب «هذا عهد نبینا ﷺ»، ص ۳۲.
- ۲- نگا: مبحث تفاوت میان حدیث متواتر و مشهور نزد حنفیها در کتاب «هذه عهد نبینا ﷺ الینا»، ص ۳۴.
- ۳- نگا: اصول سرخسی، ۸۲/۲، المعتمد فی اصول الفقه، ۴۲۶/۲، الاحکام فی اصول الاحکام آمدی، ۱۵۵/۳.

۱- اکثر علما و جمهور فقهای حنفی، شافعی، مالکی، معتزلی و خوارج معتقدند که حدیث آحاد چه با قرینه، و چه بدون قرینه^۱ بصورت مطلق افاده علم نمی‌کند، امام نووی این نظر را برگزیده و به دنبال گفته ابن صلاح و پیروانش که معتقدند وقتی خبر آحاد با قرینه‌ای همراه شود، افاده علم می‌کند، می‌گوید: «محققان و جمهور با این نظر مخالفت کرده‌اند» سپس می‌گویند: آحاد اگر به حد تواتر^۲ نرسد افاده ظن^۳ می‌کند.

حافظ ابن حجر تعقیبی بر نظر امام نووی آورده و گفته است: «آنچه امام نووی آورده، از جهت اکثریت علما مسلم است، ولی از نظر اهل تحقیق این طور نیست. ابن صلاح با نظر سوم موافق است در حالی که محقق هم هست»^۴.

۲- گروهی از اهل حدیث معتقدند که خبر آحاد خودش، هر وقت که شروط صحت و قبول - از جمله اتصال سند و عادل بودن راوی، و حافظه راوی، و اینکه جز احادیث شاذ و علیل نباشد- را داشته باشد، افاده علم نظری می‌کند، چه قرینه‌ای داشته باشد و چه قرینه‌ای نداشته باشد. ابن صباغ این را از گروهی از محدثین^۵ آورده، و ابن حزم هم در کتابش الاحکام چنین آورده و می‌گوید: این نظر حارث ابن اسد محاسبی، حسین بن علی کرابیسی و ابولید سلیمان بن خلف مالکی معروف به باجی می‌باشد، و نیز آن را به یکی از دو روایتی که از احمد بن حنبل

۱- نگا: المستصفی ۱۴۵/۱ دراسات اصولیة فی السنۃ النبویة، ص ۱۶۹، و خبر الواحد فی السنۃ و اثره فی فقه الاسلامی، تألیف خانم سهریر رشاد مهنا، ص ۲۳.

۲- تدریب الراوی، ۱۳۲/۱.

۳- در مورد ظن و گمان هدف ائمه مسلمانان در صفحات بعد خواهد آمد، که چگونه دشمنان اهل سنت این قدر بد متوجه شده‌اند، که به حجیت خبر واحد ایراد بگیرند، نگا: ص ۲۹-۳۲.

۴- همان ۱۳۳/۱.

۵- تدریب الراوی، ۷۵/۱.

آورده نسبت داده است^۱، ابن خويزمندان از مالک بن انس^۲ هم روایت کرده هر چند که مازری با ابن حزم به منازعه برخواسته که در این مورد نصی وجود ندارد. ابن حزم هم آن را از داود ظاهری روایت کرده است.^۳ و ابن قیم جوزیه هم آن را در کتابش الصواعق المرسله از امام شافعی رحمته الله روایت کرده است.^۴

۳- گروهی از محدثان، از جمله بعضی از اصولیین و فقها معتقدند که خبر واحد اگر قرینه‌ای خارجی آن را تأیید کند که بر صحت ثبوت خبر از مخبر دلالت کند، افاده علم نظری یقینی می‌کند.^۵

ابن صلاح هم بر این نظر است و در مقدمه‌اش شدیداً از این نظر دفاع کرده است. گروهی از اصولیون و فقها نیز چنین نظری دارند، از جمله: آمدی،^۶ سبکی^۷ و ابن حاجب.^۸ همچنین محققین اهل حدیث نیز چنین نظری دارند افرادی مثل: ابن حجر^۹ ابن

۱- منبع قبلی ۷۵/۱، نگا: الاحکام آمدی ۳۲/۲، و البحر المحيط ۴/۲۶۲، و امام ابن قیم جوزیه تصحیح کرده که حدیث روایت شده از احمد ابن حنبل افاده علم می‌کند، و آنچه را که «اثرم» از احمد برخلاف آن ذکر کرده، ضعیف می‌باشد، نگا: مختصر الصواعق المرسله، ۵۳۳/۲.

۲- الاحکام ابن حزم ۱۰۶/۱.

۳- تدریب الراوی، ۷۵/۱.

۴- مختصر الصواعق المرسله ۵۲۸/۲، ۵۳۰.

۵- نگا: المحصول ۱۴۱/۲، و الاحکام آمدی ۳۲/۲، و البحر المحيط ۴/۲۶۵، و مقاصد الحدیث فی القدیوم و الحدیث دکتر مصطفی تازی ۵۲/۲، و دراسات اصولیه فی السنه، ص ۱۸۶.

۶- الاحکام، ۳۲/۲، به نظام معتزلی نسبت داده شده، همچنین ابن قیم در مختصر الصواعق ۵۳۵/۲، و سرخسی در اصول خود ۳۳۰/۱ - آن را به نظام نسبت داده‌اند.

۷- الابهاج فی شرح المنهاج، ۲۹۹/۲.

۸- شرح عضد المله و الدین بر مختصر المتهی ابن حاجب، ۵۵/۲.

۹- نزهة النظر، ص ۲۲.

قیم جوزیه^۱ و ابن کثیر که می‌گویند: «من با ابن صلاح هم عقیده می‌باشم در آنچه ایشان اعتماد کرده و به سوی آن هدایت شده است. و خدا آگاه‌ترین است.» سپس به سخنی از شیخ ما علامه ابن تیمیه رسیدیم، که مفهوم آن چنین است: قطعیت حدیثی را که مردم از امامان حدیث گرفته و قبول کرده‌اند، نقل کرده است، امامانی مانند: قاضی عبدالوهاب ملکی، شیخ ابو حامد اسفراینی، قاضی ابوطیب طبری، شیخ ابواسحاق شیرازی شافعی، ابن حامد، ابویعلی بن فراء، ابوالخطاب، ابن زاغونی و امثال این‌ها از حنبلیها، و همچنین شمس الأئمه سرخسی از حنفیان که گفته است: این نظر متکلمان اشعری و دیگران می‌باشد، مانند: ابی اسحاق اسفراینی، و ابن فورک.

می‌گویند: این عقیده همه محدثان و عامه سلف می‌باشد.^۲ و این معنی چیزی است که ابن صلاح استنباط کرده است و آن امامان پذیرفته‌اند.^۳

بلقینی هم از ابن صلاح پیروی کرده و گفته: «آنچه که ابن عبدالسلام و نووی و پیروانشان گفته‌اند، ممنوع می‌باشد. بعضی از حافظان متأخر همچون قول ابن صلاح را روایت کرده‌اند،^۴ سپس آنچه را که ابن کثیر از شیخش ابن تیمیه روایت کرده را بیان می‌کند.

۱- مختصر الصواعق المرسله ۵۲۳/۲ - ۵۶۳.

۲- امام ابن دحیه در این باره نصی آورده در مورد آنچه که درباره حجیت خبر واحد و واجب بودن عمل آن خواهد آمد، نگا: باعث الحثیث تألیف شیخ احمد محمود شاکر، ص ۲۹، ۳۰، و حجیت خود حدیث در باب عقاید و الاحکام از البانی، ص ۵۷-۶۰.

۳- ابوالحسن بصری معتزلی هم در المعتمد فی اصول الفقه ۸۴/۲، بر این نظر است و عبدالجواد یاسین در «شید الشاذ» آن را عقیده باطل دانسته، نگا: السلطه فی الاسلام، ص ۲۵۸، و همچنین نگا: گفته حسن السقاف در مقدمه کتاب ابن جوزی «دفع شبه التشبیه تألیف باکف التنزیه، ص ۵۵ و صفحات بعد از آن.

۴- تدریب الراوی، ۱۳۲/۱.

با آنچه که حافظ ابن حجر در کتابش *نزهة النظر* آورده، امکان جمع کردن میان این سه نظر وجود دارد: «در حقیقت اختلاف آن‌ها لفظی می‌باشد، زیرا کسی که مطلق بودن علم را جایز دانسته است، آن را با نظری بودن مقید کرده است، که آن هم با استدلال به قرینه‌ها حاصل گشته است، و هر کس آن اطلاق را نپذیرد، لفظ علم را به متواتر تخصیص داده است، و هر چه غیر از آن هم در رابطه با معنای علم باشد همه‌اش ظنی است. همان طور که در آیه شریفه آمده: ﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ﴾ [الممتحنة: 10].

که علمتموهن بمعنای ظنتموهن می‌باشد. گاهی لفظ علم مطلق است و منظور از آن گمان و حدس می‌باشد.^۱ در حالی که آن‌ها هم آنچه را که با قراین همراه شده، و از غیر آن ارجح‌تر می‌باشد،^۲ انکار نمی‌کنند.

در اینجا بعضی از قراینی را که باعث می‌شوند تا خبر آحاد افاده علم نظری کند، می‌آوریم:

۱- اینکه شیخین، بخاری و مسلم، آن حدیث را در کتاب‌های صحیح خود آورده باشند، یا یکی از آن دو آن را آورده باشد، و بر صحت آن اجماع باشد و هیچکدام از حافظان حدیث متعرض آن نشده باشند، این بدلیل بزرگ مرتبگی شیخین می‌باشد و استوار بودن نظر آن‌ها در این زمینه، و برتری آن‌ها بر دیگران در شناخت حدیث صحیح و مشخص کردن آن.

که این‌ها باعث شده مردم صحیحین را عملاً و اعتقاداً بپذیرند، این پذیرش به تنهایی قویتر از افاده علم است، از راه‌های فراوان که به تواتر نرسیده باشند، از جمله کسانی که تأکید دارند قرینه‌ها، باعث می‌شوند که خبر آحاد افاده علم نظری پیدا کند، افرادی هستند

۱- الاحکام آمدی، ۳۲/۲.

۲- *نزهة النظر*، ص ۲۲ با اندکی تصرف، نگا: *البحر المحیط* ۴/۲۶۴، ۲۶۶، و مقاصد الحدیث فی القدیوم و الحدیث ۵۳/۲.

که ذکر آن‌ها گذشت که ابن کثیر به نقل از شیخش ابن تیمیه روایت^۱ کرده است. حافظ ابن حجر در نزهة النظر^۲ به چنین قرینه‌ای اعتقاد داشته، از ابن صلاح و کسانی که از آن‌ها نقل کرده‌اند، قرینه‌های زیادتری آورده‌اند.

۲- شهرت حدیث نزد علمای حدیث به این دلیل است که آن حدیث از طرق متعدد و روشن آمده و از ضعف راویان و علت‌های عیب‌ساز مبرا است. از جمله کسانی که تأکید می‌کنند که این قراین باعث می‌شود خبر آحاد افاده علم نظری کند، ابوبکر بن فورک، و ابو منصور بغدادی و سایرین می‌باشند.

۳- اینکه سلسله سند حدیث به امامان مورد اعتماد حدیث و حافظان حدیث برسد، همانند حدیثی که امام احمد و سایرین از امام شافعی و امام شافعی و دیگران از مالک و... روایت می‌کنند.

پس این قرینه باعث می‌شود که خبر آحاد نزد شنونده‌اش افاده علم نظری کند، بخاطر بزرگمنشی راویان حدیث، از جمله امامان بزرگوار، و فقهای عظام که راوی آن حدیث آحاد می‌باشند. چون در هر یک از آن ائمه حدیث، صفات بارزی هست که در سایرین نیست، و این صفات بارز باعث می‌شود که هر کدام از آن‌ها به تنهایی مانند یک امت باشند، که در جایگاه تعدادی زیاد و جمعیتی فراوان قرار می‌گیرند^۳.

آنچه که از میان تمام این‌ها ترجیح دارد، نظر ابن حجر و ابن صلاح و ابن حزم و دیگران، می‌باشد - مبنی بر اینکه هر آنچه را که شیخین یا یکی از آن‌ها روایت کند یا با

۱- مقاصد الحدیث فی القدیم والحديث، ۵۳/۲، ۵۴.

۲- نزهة النظر، ص ۲۲ - استاد محمد رشیدرضا رحمته الله در مجله المنار چنین نظری داشته، و گفته حافظ ابن حجر را تأیید کرده، نگا: مجله المنار شماره ۱۹/۳۴۸، ۳۴۹.

۳- مقاصد الحدیث فی القدیم والحديث ۵۵/۵۴/۲، نگا: نزهة النظر، ص ۲۳، و علم الحدیث، ابن تیمیه، ص ۱۵۵، و إرشاد الفحول ۲۱۲/۱، ۲۱۳، و دراسات أصولیة فی السنّة ص ۱۷۷-۱۸۱، نگا: قرائن الشیعة فی إفادة خبر الواحد للعلم فی کتاب أصول الحدیث، دکتر عبد الهادی الفضلی ص ۸۳-۸۷.

قرینه‌های دیگر همراه باشد- همانگونه که ابن حجر آورده، و یا اینکه شروط پنجگانه‌ای که مورد نظر علماست و باعث قطعیت صحت خبر می‌شود و افاده علم نظری می‌کند، را داشته باشد.

احمد محمود شاکر رحمته الله چنین عقیده‌ای دارد، بعد از اینکه آرای علمای دیگر را در این زمینه بررسی کرده، چنین می‌گوید: «حقیقتاً آنچه را که دلایل درست ترجیح می‌دهند، عقیده ابن حزم و پیروانش است مبنی بر اینکه حدیث صحیح، درستی آن قطعی است و افاده علم یقینی نظری می‌کند، چه در صحیحین باشد و چه در غیر آنها آمده باشد. این علم یقینی نظری برهانی، جز برای عالم آگاه حاصل نمی‌شود عالمی که در علم الحدیث مهارت داشته باشد و به احوال راویان و عیب‌های حدیث،^۱ آشنا باشد و حدیث صحیح و غیر صحیح، با ارزش و بی‌ارزش و حدیث اصلی و حدیث وارد شده و جعلی را از هم تشخیص بدهد. هر کس چنین دانشی نداشته باشد، هر چقدر این قراین افزایش یابند، به او سودی نمی‌رسانند، این چنین افرادی مورد اعتماد نمی‌باشند، و در اینجا و در این مبحث مبنای احکام قرار نمی‌گیرند.^۲

استاد احمد محمد شاکر می‌گوید: «نزدیک است که یقین کنم این نظر، نظر کسانی باشد که ذکر آنها گذشت و بلقینی هم از آنها روایت کرده است. آنها منظورشان از این سخن تایید نظر ابن صلاح در مورد تخصیص احادیث صحیحین به آن نبود، که اگر اینگونه بود، مردم سنن مسانید و مصنفات دیگری را می‌پذیرفتند. با تصریح به اینکه امام بخاری و مسلم، همه احادیث صحیح را در کتاب‌های صحیح خود نیآورده‌اند.

این علم یقینی نظری، برای همه کسانی که در علمی مهارت دارند، و به آن اطمینان دارند، کاملاً آشکار است. و کاری هم به اختلافات متکلمین در مورد اصطلاحات علم و

۱- الباعث الحثیث، ص ۳۰، نکا: المکانة العلمیة، عبدالرزاق، در الحدیث النبوی استاد دکتر اسماعیل دفتار ۳۳/۱-۴۲، در مبحث افاده علم خبر واحد.

۲- مقاصد الحدیث فی القدییم و الحدیث، ۵۵/۲.

ظن نداشته باش، زیرا معنایی که آن‌ها بدنبال آن هستند، با معنایی که ما بدنبالش هستیم، متفاوت است.^۱

و اما: کلام آخر، اینکه، صاحبان هر علمی در مورد مسأله‌ای که به آن علم مربوط باشد صاحب نظرند، که این ضرب المثل تو را آگاه‌تر می‌سازد: همانا اسب از سوار خود داناتر است.

پس سخن نهایی در مساله لغوی برای لغت‌دانهاست و اگر مسأله فقهی باشد، مربوط به فقها است، و اگر مربوط به صحت حدیث باشد، متعلق به اهل حدیث می‌باشد. و این از مسلمات است که اختلافی در آن نیست.

پس شناخت اینکه دلیلی قطعی یا ظنی است از احکام اهل حدیث است، چرا که اهل حدیث با راه‌ها و روشهای حدیثی آشنا هستند و در این مورد به سخن متکلمین و اصولیون نمی‌توان اعتماد کرد. همانگونه که ابن قیم جوزیه در الصواعق المرسله بیان کرده است.^۲ و خدا آگاه‌ترین است.

دوم: حجیت خبر واحد و واجب بودن عمل به آن

در گذشته و حال علمای اسلامی به بحث واجب بودن عمل به مفاد خبر واحد و حجت بودن آن اهمیت خاص قایل بوده‌اند. در مورد خبر واحد زیاد بحث کرده‌اند، و پژوهش‌های فراوانی انجام گرفته است تنها گوشه‌ای از این پژوهش‌ها این است که در این زمینه اهل حدیث و فقها و اصولیون کتاب‌های فراوانی را در ابواب و فصول طولانی نوشته‌اند.

۱- باعث الحیث، ص ۳۰-۳۱.

۲- نگا: مختصر صواعق المرسله، ۵۳۷/۲-۵۶۱.

در حالیکه بیشتر از هزار مورد را امام شافعی رحمته الله بیان کرده، بگونه‌ای که در کتاب «الام»^۱ و الرساله^۲ بابتی طولانی قرار داده که در آن به نیکی سخن گفته و پاسخ مناسبی داده به سؤال کننده‌ای که در مورد عمل کردن به خبر واحد سؤال کرده است. همانطور که امام نووی در این زمینه و در شرحی که بر صحیح مسلم^۳ نوشته به آن پرداخته است و حافظ ابن حجر هم در فتح الباری که شرح بر صحیح بخاری^۴ می‌باشد به این موضوع پرداخته و همچنین دیگر علما هم، مخصوصاً اهل اصول^۵ در کتاب‌های خود به این موضوع اشاره‌ای داشته‌اند.

علت و حکمت این همه اهمیت قرار دادن به این مسأله این است که آن، از جمله مهمترین و محکمترین قواعد دین نزد علما می‌باشد، زیرا بیشتر احکام شرعی مبتنی بر خبر واحد است، ثابت کردن این موضوع باعث شناخت بسیاری از حلالها و حرامها می‌شود، همچنانکه بسیاری از اوامر و نواهی حدیثی جز با خبر واحد به اثبات نرسیده است.^۶

۱- نگا: کتاب الام، ۲۸۸/۷.

۲- نگا: رساله، باب خبر واحد، ص ۳۶۹-۴۷۱، بندهای ۹۹۸-۱۳۰۸.

۳- نگا: صحیح مسلم (شرح نووی) مقدمه‌اش، در باب درست بودن احتجاج به حدیث معنعن ۱۷۰/۱.

۴- نگا: فتح الباری، موضوع و مبحث خبر آحاد ۱۳/۲۴۴-۲۵۸.

۵- نگا: الاحکام آمدی، ۳۰/۲ - ۷۰، و به ابهاج فی شرح المنهاج ۲۹۹/۲-۳۴۸، و به الاحکام ابن حزم ۱۴۳-۹۵/۱ و بحر المحيط ۴/۲۵۵-۲۶۷، و به المعتمد فی اصول الفقه ۲/۹۲-۱۴۰، و به اصول سرخسی ۱/۳۲۱، و المستعفی غزالی ۱/۱۴۵-۱۵۵، و به فواتح الرحموت ۲/۱۲۱ و ما بعد آن، و همچنین به البرهان جوینی ۱/۲۲۲، و بعد آن، و المحصول رازی ۲/۱۷۰-۱۹۳، و به اعلام الموقعین، ۱/۳۹ و صفحات بعد از آن، و ارشاد الفحول ۱/۲۰۷-۲۳۲.

۶- مقاصد الحدیث فی القدیم و الحدیث، ۲/۵۵، ۵۶، نگا: المدخل الی السنه النبویه تألیف دکتر عبدالمهدی، در مبحث (الآحاد هوالمعول علیه فی الاسلام)، ص ۲۷۳.

اگر اختلافی در میان علما وجود دارد در مورد درجه افاده خبر واحد که آیا علمی است یا ظنی، این اختلاف در میان کسانی که اعتنایی به حجیت خبر آحاد و وجوب عمل به آن ندارند، دیده نمی‌شود، حتی نسبت به کسی که معتقد است، خبر واحد افاده ظن می‌کند.

پس آنچه که سلف صالح از اصحاب و تابعین و محدثان و فقها و اصولیین برآند، این است که خبر واحد حجتی از حجت‌های شرع است که به آن استناد می‌کنند و عمل به آن هم واجب است اگرچه دارای قرینه‌های خارجی نباشد که بر عمل کردن به آن تأکید می‌کند. اگر این حدیث نزد اهل حدیث پذیرفتنی باشد، یعنی دارای هر پنج شرط متفق علیه صحت حدیث باشد؛ از جمله: اتصال سند، عدالت راوی، ضبط راوی، شاذ نبودن و علیل نبودن.^۱

در اینجا نظرات چند تن از علما را در مورد حجیت خبر واحد و وجوب عمل به آن، در صورت صحیح بودنش می‌آوریم:

شمس الأئمه سرخسی گفته است: «خبر واحد به اعتبار اینکه کلام پیامبر ﷺ خداست، حجت است و کلام آن حضرت حجت می‌باشد و باید به آن عمل کرد، ولی اگر ثابت شد که از لحاظ روایت شبهه‌ای دارد، مانع عمل به آن می‌شود.^۲

همچنین گفته: «فقهای سایر شهرها گفته‌اند: که در مورد امور دین عمل به خبر واحد حجت می‌باشد، ولی با آن علم یقینی حاصل نمی‌شود» کسانی دیگری که گفتارشان قابل اعتماد نمی‌باشد، گفته‌اند: خبر واحد در دین اصلاً حجت نیست.^۳

۱- مقاصد الحدیث فی القدیوم و الحدیث، ۵۶/۲.

۲- اصول السرخسی، ۲۹۸/۱.

۳- همان، ۳۲۱/۱.

ابن حزم گفته: «بخش دوم از اخبار آن چیزی است که یک نفر از یک نفر روایت کرده باشد، اگر سند آن از طریق راویان عادل به پیامبر ﷺ برسد عمل به آن واجب، و همچنین صحیح دانستن آن واجب می‌باشد.»^۱

ابوالحسین محمد ابن علی الطیب معتزلی گفته است: «اکثر معتقدان به خبر واحد، معتقد به پذیرفتن خبر آحاد می‌باشند. هر چند که فقط یک نفر راوی آن باشد.»^۲

امام نووی گفته: «آنچه که جمهور علمای مسلمانان، از صحابه و تابعین و بعد از آنها از محدثان و فقها و اصولیین، به آن معتقدند، این است که خبر واحد مورد اطمینان، حجتی شرعی است که عمل به آن لازم و افاده گمان و ظن می‌کند، و افاده علم نمی‌کند، و وجوب عمل را از طریق شرع بدست آورده‌ایم نه عقل.»^۳

امام ابن دحیه گفته: «صحابه و تابعین و فقهای اسلام و اهل سنت و جماعت، به خبر واحد ایمان دارند و در امور اعتقادی آن را بکار می‌برند.»^۴

۱- الاحکام، ابن حزم، ۱۰۶/۱، ۱۳۵.

۲- المعتمد فی اصول الفقه، ۱۳۸/۲.

۳- نکا: المنهاج شرح مسلم و مقدمه باب صحه الاحتجاج بالحديث المعنعن ۱۷۰/۱.

۴- ابن دحیه: همان ابوخطاب، عمر ابن الحسن ابوخطاب بن دحیه اندلسی محدث است، که ملقب به دارای دو نسب (ذی نسبین) می‌باشد، که یکی منسوب به دحیه الکلی از یاران رسول خدا ﷺ و دیگری منسوب به حسین بن علی ﷺ می‌باشد، در علم حدیث آگاه و دارای حافظه‌ای قوی بوده، بهره‌ای فراوان در لغت برده است، از جمله تألیفات او: الابتهاج فی احادیث المعارج، و العلم المشهور فی فضایل الايام و الشهور، و... در سال ۶۳۳ هـ از دنیا رفت. شرح حال او: در کتابهای تذکره الحفاظ ۱۴۲۰/۴ شماره ۱۱۳۶ - و طبقات الحفاظ سیوطی، ص ۵۰۱ شماره ۱۱۰۲، و لسان المیزان ۱۶۳/۵، شماره ۶۰۸۶، و وفیات الاعیان، ۴۴۸/۳، شماره ۴۹۷، و طبقات العلماء الحدیث، ابن هادی ۲۰۲/۴ شماره ۱۱۵.

۵- نکا: الابتهاج فی الاحادیث المعارج، ص ۷۸.

حافظ ابن عبدالبر گفته: «نوع دوم از حدیث، خبر آحاد مورد اعتماد و ثابت شده و متصل السند می‌باشد.» این اتصال سندها باعث می‌شود که در نزد جماعتی از علمای امت و پیشوایان دین، عمل کردن به آن واجب گردد. کسانی هم گفته‌اند: که با این وسیله هم علم به آن و هم عمل به آن واجب می‌گردد.^۱

شیخ محمد خضری می‌گوید:^۲ در وقایع بیشماری به صورت متواتر آمده که صحابه به خبر واحد عمل کرده‌اند و مجموعه این حوادث، این را می‌رساند، که عمل کردن به خبر واحد واجب است، و بسیار اتفاق می‌افتاد که نظرات خود را که به اجتهاد به آن رسیده بودند در مقابل روایتی از رسول خدا ﷺ رها می‌کردند.^۳

اما: این نظرات بعضی از علمای قدیم و جدید در مورد حجیت خبر واحد و واجب بودن عمل به آن بود. دلایل قرآنی و حدیثی فراوانی برای اثبات آن وجود دارد، اگر خدا بخواهد، در رد کسانی که حجیت خبر واحد را انکار کردند، بعضی از آن‌ها را یادآور می‌شویم.

وقتی افراد معتبری بر کافر بودن کسی که حدیث متواتری را نپذیرد، اجماع دارند پس بر متواتر بودن آن حدیث اجماع وجود دارد، ولی معتقد نیستند که اگر کسی حدیث آحادی را که در اثبات آن شک دارد، نپذیرد، کافر می‌شود. آنچه که در آن شکی نیست

۱- جامع بیان العلم و فضله، ۳۴/۲.

۲- خضری، همان محمد ابن عقیفی باجوری است که معروف به شیخ خضری می‌باشد - در شرع و ادبیات و تاریخ اسلام عالم می‌باشد، اهل کشور مصر و فارغ التحصیل از مدرسه دارالعلوم می‌باشد، از جمله چهل تألیفاتش اصول الفقه و تاریخ تشریح الاسلامی می‌باشد. در سال ۱۳۴۵ هـ. از دنیا رفت، شرح حال او در کتاب اعلام موجود است در ص ۱۵۱/۷.

۳- اصول الفقه، ص ۲۸۰، نگا: اختلافات المحدثین و الفقهاء فی الحکم علی الحدیث، دکتر عبدالله شعبان علی، ص ۲۲۴-۲۲۵.

این است که اگر کسی به همه احادیث آحاد مشکوک باشد و آن‌ها را نپذیرد، منکر سنت پیامبر ﷺ و کافر است.^۱

مبحث سوم: منکرین جدید و قدیم حجیت خبر واحد و بیان شبهات آن‌ها و رد آن

مقدمه

علمای امت از محدثین و فقها و اصولیون، سنت را به اعتبار تعداد راویان در هر طبقه به متواتر و آحاد تقسیم کردند و یا مانند حنفی‌ها آن را به متواتر و مشهور و آحاد تقسیم کردند، این تقسیمات در عصر صحابه و تابعین نبود، بلکه بروز فتنه‌ها و آغاز بررسی سنت و تعیین مراتب آن باعث گردید که این تقسیمات انجام گیرد، این تقسیمات اثرات خود را در میان جمهور فقها، در تخصیص عموم کتاب و مقید کردن اطلاقهای آن و توضیح دادن مشکلات آن بوسیله خبر واحد گذاشت، برخلاف حنفی‌ها که مشهور بودن خبر واحد را شرط دانستند. و در تعریف خبر آحاد به صورت مفصل درباره آن صحبت کردیم.

مهمترین تأثیر تقسیم احادیث به متواتر و آحاد در مورد رد حدیث است؛ کسانی که به اصطلاح حدیث متواتر و آحاد معتقد می‌باشند، که غالب فقها هستند، معتقدند که کسی که احادیث آحاد را رد کند، کافر نیست، چرا که ظنی الثبوت هستند در حالی که کسی که احادیث متواتر را رد کند، کافر می‌دانند.

بعضی نیز گفته‌اند: حدیث متواتر و آحاد هر دو قطعی الثبوت هستند و منکران هر کدام از آن‌ها کافر بحساب می‌آیند.^۱

۱- السنه المفتری علیها تألیف مستشار سالم البهنسوی ص ۱۶۱، نگا: همان منبع مبحث استحالة العمل بغير اعتقاد (محال بودن پذیرش عمل بدون داشتن اعتقاد).

قبل از آنکه این تقسیمات مصطلح شوند، تمام مسلمانان خبر واحد موثق و از پیامبر ﷺ می‌دانستند و قبول داشتند و هر کدام از فرقه‌ها، همچون اهل سنت، خوارج و شیعه و قدریه،^۲ آن را بکار می‌بردند. تا اینکه فتنه شک در مورد خبر آحاد توسط متکلمان معتزلی بعد از قرن دوم هجری پدیدار گشت، و خبر آحاد را اینگونه تعریف کردند که، آن خبری است که صدق و کذبش معلوم نیست.^۳ همچنین تعداد را برای راویان مانند شهادت دادن شرط قرار دادند. در این مورد هم با نظر اجماع مخالفت کردند.

هدف آن‌ها (معتزلی‌ها) این بود که احادیث را مردود اعلام کنند و احکام شریعت را تعطیل نمایند، بعضی از فقها که در علم ثابت قدم نبودند، از آن‌ها پیروی کردند، در حالی که آن دسته از فقها، از منظور معتزلی‌ها در این گفتار واقف نبودند. ابن قیم جوزیه در کتابش مختصر الصواعق المرسله اشاراتی در این زمینه داشته است.^۴

آنچه که ابن حزم در الاحکام نوشته، بر این امر دلالت می‌کند: «همه مسلمانان خبر واحدی را که مطمئناً از پیامبر ﷺ روایت شده باشد، می‌پذیرند و همه فرق هم آن را قبول داشتند مانند اهل سنت، خوارج و شیعه و قدریه. تا اینکه متکلمان معتزلی در قرن دوم با

۱- السنه المفتری علیها، مستشار سالم البهنسای، ص ۱۴۰، ۱۳۹، نگا: البحر المحيط ۲۶۶/۴، دراسات اصولیه فی السنه، ص ۱۸۱.

۲- با وجود این حقیقت احمد حجازی خواننده را گمراه می‌کند، در کتابش دفع الشبهات عن الغزالی، و پنداشته که در منابع اولیه اسلامی خوارج و شیعه و... هم جز آنان می‌باشند، و سنت جزو اخبار آحاد نیستند، نگا: دفع الشبهات، ص ۶۴.

۳- شرح اصول الخمسه، ص ۷۶۹.

۴- مختصر الصواعق المرسله، ۵۵۸/۱، و آنچه را که ابن قیم گفته، ابن تیمیه استاد او هم در کتابش الفتاوی گفته: «جمهور علما از همه فرقه‌ها معتقدند که هر گاه اُمت خبر آحاد را با تصدیق آن یا عمل به آن پذیرفتند، افاده علم می‌کند.» این چیزی است که نویسندگان اصول فقه گفته‌اند از یاران ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد، بجز گروه اندکی از متأخرین، که از گروهی از متکلمین پیروی کردند چنین نظری دارند. نگا: مجموع الفتاوی ۳۵۱/۱۳ نگا: السنه المفتری علیها، ص ۱۶۶.

اجماع مسلمانان به مخالفت برخواستند، عمرو بن عبید (ت ۱۴۴هـ) به آنچه که از حسن روایت می‌کرد ایمان داشت و فتوی می‌داد و به آن عمل می‌کرد، این امر برای کسی که کمترین دانش را هم دارد، قابل درک است.^۱

حافظ ابوبکر حازمی می‌گوید: «بجز معتزلی‌های متأخر، هیچ فرقه‌ای از مسلمانانی که قائل به قبول خبر آحاد هستند، تعداد افراد را در روایت حدیث معتبر نمی‌دانند، آن‌ها روایت را بر شهادت دادن قیاس کردند، و آنچه را که در شهادت معتبر است در روایت هم معتبر فرض کردند. هدف آن‌ها همانطور که ابوحاتم ابن حبان گفته^۲ تعطیل کردن احکام شریعت است.

گروهی از شیعیان هم بر خبر واحد ایراد گرفته و معتقدند که خبر واحد اصلاً در دین حجت نیست، و علم و عمل به آن واجب نیست، این نظر را به شریف مرتضی (ت ۴۳۶هـ) شیعی نسبت می‌دهند، که می‌گوید: «احکام شرعی بایستی به گونه‌ای به علم برسند.... بنابراین عمل به خبر واحد را باطل کردیم چرا که نه از لحاظ علمی و نه از لحاظ عملی واجب نیست. و لازم است که عمل تابع علم باشد، زیرا راوی خبر واحد، اگر عادل باشد، نهایت آنچه که اقتضا می‌کند، این است که صداقت او ظنی است و کسی که صداقتش ظنی باشد جایز است که دروغگو هم باشد.^۳

امام غزالی هم این نظر را در المستصفی از گروهی از قدریه و پیروان اهل ظاهری آن‌ها، مانند قاسانی آورده است، که معتقد به حرام بودن عمل کردن به خبر واحد

۱- الاحکام فی اصول الاحکام ابن حزم، ۱/۱۱۰، و شاطبی هم آن را در الاعتصام، ۱/۱۸۷ آورده است.

۲- شروط الاثمه الخمسه، ص ۴۷، نگا: موقف المعتزله من السنه، ص ۱۱۴-۱۱۷.

۳- اصول الفقه مظفر، ۱/۷۰، به نقل از توثیق السنه فی القرن الثانی الهجری، دکتر رفعت فوزی، ص ۹۰، رازی هم بصورت مختصر در المحصول از مرتضی روایت کرده است، ۲/۱۸۸.

شنیداری می‌باشد.^۱ آمدی^۲ از کاشانی^۳ (قاسانی) و رافضی‌ها و ابن داود^۴ آن را نقل کرده است.

به طور کلی منبع بدعت گزاران در استدلال، نفی تمامی اخبار آحاد و بسنده کردن به فهم و برداشت خودشان از قرآن است.^۵

گروهی از اهل هوی و هوس و بیماردلان هم عصر ما هم از این گروه گمراه و طعنه‌زن پیروی کرده‌اند.

گروهی از آنان معتقدند که: «توجه نکردن به حدیث آحاد واجب است زیرا اصل در آن، دروغ است و آنچه که صادق و درست است، استثناء است.^۱

۱- المستصفی من علم الاصول، ۱۴۸/۱.

۲- الاحکام فی اصول الاحکام ۴۸/۱ نگا: البرهان فی اصول الفقه جوینی، ۲۲۸/۱ و التقرير و التحبیر، ۲۷۲/۲-۲۷۵.

۳- قاسانی همان ابوبکر محمد بن اسحاق قاسانی است، که نسبت او بر می‌گردد به روستای قاسان (کاشان) که نزدیک اصفهان بوده است بیشتر اهالی آن رافضی (شیعه) می‌باشند، عموم علما می‌گویند که قاشانی با شین فارسی، و درست آن همانطور است که ابن حجر ثبت کرده است، در تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه، قاسانی یکی از علمای ظاهری است، که شاگرد علی داود ظاهری بود، با استادش در بسیاری از مسایل اصول با هم اختلاف پیدا کردند، از تألیفات او کتاب «الرد علی داود الظاهری فی ابطال القیاس» در سال سیصد بعد از هجرت فوت نمودند. شرح حالی در طبقات الفقهاء شیرازی دارد ص ۱۷۶، و تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه، ۱۱۴۷/۳، و فهرست ص ۳۵۷.

۴- ابن داود، محمد بن داود علی بن خلف ظاهری است فقیه، ادیب، مناظره کننده و شاعر بود، دارای تصنیفات فراوانی است از جمله: الوصول الی معرفه الاصول، و اختلاف مسایل الصحابه و الانذار الاعذار، در سال ۲۹۷ هـ وفات یافت، شرح حالی از او در تاریخ بغداد ۲۵۶/۵ شماره ۲۷۵۰ موجود است، و در النجوم الزاهره - ۱۷۱/۳، و در طبقات الفقهاء شیرازی، ص ۱۷۵، و شذرات الذهب، ۲۲۶/۲، و الفهرست، ص ۳۶۴.

۵- الاعتصام شاطی ۱۸۷/۱، ابن قتیبه هم آن را از آن‌ها در کتابش تأویل مختلف الحدیث آورده، ص ۸۴ - و صفحات بعد از آن هم آورده است.

و عده‌ای دیگر از آن‌ها می‌گویند: نوع دوم از افعال و گفتارهای پیامبر ﷺ وقتی که با تواتر مستفیض به دست مردم نرسد، هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند آن را در دایره وحی ثابت به حساب بیاورد و حیی که شکی در آن نباشد، در این صورت این نوع از احادیث هم برای اقامه و برپایی دین ضرورت ندارد.^۲

و بعضی دیگر گفته‌اند: چه چیزی به شما اطمینان می‌دهد که خبر واحد از یک یهودی مثل ابن سبأ نرسیده باشد؟ ممکن است روایت واحد اموری بسیار بدتر را در دین ایجاد کند؛ از جمله:

اولاً: تعارض در معنا باعث می‌شود که مردم از شناخت حق سردرگم شوند.

دوم: احادیث آحاد باعث تفرقه و اختلاف در میان مسلمانان گشته‌اند چرا که باعث تقسیم مسلمانان به شیعه و سنی گشته، بگونه‌ای که هر دو زدن همدیگر را جایز می‌دانند، حدیث آحاد است که مسلمانان را به سلف و خلف تقسیم کرده، پس ای سلفیان: این نتیجه وجود احادیث آحاد در جوامع اسلامی است، در حالی که خدای تبارک و تعالی به ما دستور داده که در دین محتاط عمل کنیم و یک امت واحد باقی بمانیم، بشنویم و تعقل کنیم، پس از احادیث آحاد دوری گزینید.^۳

بیان شبهات منکرین حجیت خبر واحد در گذشته و حال و رد آن‌ها

گستاخی بزرگتر منکران خبر آحاد این است که به آیه قرآن استناد کرده‌اند، آنجا که می‌فرماید:

۱- آن را اسماعیل منصور در کتاب خود بنام تبصیر الامه بحقیقه السنه، ص ۳۶۰-۶۵۲.

۲- آن را عبدالجواد یاسین در کتابش السلطه فی الاسلام، در ص ۲۴۶-۲۴۷ آورده است.

۳- آن را احمد حجازی السقا در کتاب خود دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی در ص ۳۸-۴۱ آورده، نگا: گفته محمود ابوریه در اضواء علی السنه، ص ۴۱-۴۲، ۲۷۹-۲۸۰-۳۶۳ و بعد از آن، و آنچه که جمال بنا در دو کتابش بنام الاصلان، ص ۲۹۹ و کتاب السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۱۱۰ و سایرین که ذکر آن‌ها گذشت.

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: 36].

«از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی.»

گفته‌اند، عمل به خبر واحد دخالت در اموری است که به آن علم نداریم، و گواهی دادن و گفتن به امری است که از آن بی‌خبر هستیم، زیرا عمل کردن به خبر آحاد براساس ظن می‌باشد. خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: 28].

«ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند (و از تر و ماده بودن فرشتگان کاملاً بی‌خبرند) و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند، و ظن و گمان هم (در بخش اعتقادات، به کسی سودی نمی‌رساند، و انسان را) بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند.»

گفته‌اند که خداوند پیروی از روی ظن را تقبیح کرده، و روشن کرده که ظن بازگو کننده حق نمی‌باشد،^۱ این‌ها مطالبی است که بصورت عمومی بیان شده است. بدعت گذاران قدیم^۲ و حال و مفسدان، و بیماردلان، و از دین برگشتگان، برای اثبات ادعای خود، مبنی بر عدم حجیت خبر واحد به چنین آیاتی استدلال و استناد کرده‌اند. تا در حجیت حدیث مطهر نبوی^۳ شک ایجاد کنند.

۱- المعتمد فی اصول الفقه ۱۲۴/۲، نگا: المحصول رازی ۱۸۶/۲-۱۹۲-۲۰۵، و به الاحکام آمدی ۳۵/۲، و اصول السرخسی ۳۲۱/۱.

۲- آن را اصولیینی که قبلاً ذکر آن‌ها گذشت روایت کرده‌اند. امام شاطبی هم آن را آورده و گفته: شاید عده‌ای از نوادگان بدعت گذاران برای رد حدیث آحاد، احتجاج کرده‌اند به اینکه حدیث آحاد افاده ظن می‌کند نه یقین، نگا: الاعتصام ۱۸۹/۱.

۳- نگا: مجله المنار، ص ۹۱۲/۹-۹۱۳، مقاله «الإسلام هو القرآن وحده» دکتر توفیق صدقی، و «قرآن ام حدیث»، ص ۳۲، ۵۵ و «القرآن و الحدیث و الاسلام»، ص ۷، که هر دو از رشاد خلیفه می‌باشند، حد الردة، ص ۹۲، عذاب القبر، ص ۱۰، ۱۶، ۱۷، الصلاة فی القرآن، ص ۴۳، هر سه از احمد صبحی منصور، و الاصلان عظیمان، ص ۲۹۷، ۳۰۹، و السنة و دورها فی الفقه الجدید، ص ۱۱۱ که هر دو از جمال البنا می‌باشند، هم چنین نقد الحدیث فی علم الروایة و الدراية، دکتر حسین حاج حسین

استدلال معتزله در نپذیرفتن خبر واحد

داستان کسی که دارای دو دست^۱ است: پیامبر ﷺ در مورد خبر او، مکث کرد، تا اینکه عده دیگری نظر او را تأیید کردند.

از ابوهریره روایت شده که فرمود پیامبر ﷺ یکی از نمازها را با ما می‌خواند یا نماز ظهر بود یا نماز عصر، در رکعت دوم سلام داد.

ذوالیدین بلند شد و گفت: ای رسول خدا، آیا نماز را قصر کردی یا فراموش کردی، پیامبر خدا ﷺ اطرافش را نگریست. فرمود ذوالیدین چه می‌گویید؟ گفتند: راست می‌گوید ای رسول خدا، فقط دو رکعت نماز خواندی، پیامبر ﷺ دو رکعت دیگر نماز خواند و سلام داده سپس تکبیر گفت و به سجده رفت، باز هم تکبیر گفت و بلند شد و باز تکبیر گفت و به سجده رفت، و باز تکبیر گفت و بلند شد و سلام داد.^۲ (سجده سهو برد)

۲- داستان توقف و مکث ابی بکر بهنگام دریافت خبری از مغیره بن شعبه، تا اینکه محمد بن سلمه خبر او را تأیید کرد.

۵۲۲/۱، و السلطه فی الاسلام عبدالجواد یاسین، ص ۲۸۵، و غیر از این‌ها کسانی از منکران حجیت کل احادیث، بحث آن‌ها سپری شد.

۱- ذوالیدین: همان خریاق بن عمرو السلمی است به او لقب ذوی‌الیدین داده‌اند، زیرا دستهای درازی داشت، و عده‌ای هم گفته‌اند که دارای دستهای کوتاهی بود. که از اصحاب بزرگ پیامبر بود. شرح حالی در الاصابه ۴۸۹/۱ شماره ۲۲۴۳ و در تاریخ الصحابه، ابن حبان، ص ۹۱ شماره ۳۸۹، و الاستیعاب ۴۵۷/۲، شماره ۶۸۸، و اسدالغابه، ۱۶۲/۲ شماره ۱۴۳۳ - دارد.

۲- بخاری (در شرح فتح الباری) آن را آورده، در کتاب اخبار الآحاد، در باب ما جاء فی إجازة خبر الواحد الصدوق فی الأذان، والصلاة، والصوم، والفرائض، والأحكام ۲۴۵/۱۳ شماره ۷۲۵۰ آمده است. مسلم (در شرح نووی) در کتاب المساجد و در باب السهو فی الصلاة والسجود له ۶۶/۳ شماره ۵۷۳ آن را آورده و لفظ از اوست.

از قبیصه بن ذؤیب^۱ روایت شده که گفت: «مادر بزرگی نزد ابوبکر صدیق آمد و میراث خود را درخواست کرد، ابوبکر فرمود در کتاب و سنت پیامبر خدا ﷺ در این باره چیزی نیامده است. برگرد تا تحقیق کنم. در میان مردم پرس و جو کرد، مغیره بن شعبه گفت که پیامبر ﷺ به چنین موردی یک ششم از ارث را می‌داد. ابوبکر گفت، آیا کسی دیگر حرف تو را تأیید می‌کند؟ که محمد بن سلمه^۲ آمد و عین همان مطالب مغیره را بیان کرد، سپس ابوبکر حکم را در مورد آن مادر بزرگ اجرا کرد. سپس مادر بزرگ دیگری نزد عمر بن خطاب آمد، که میراث خود را درخواست می‌کرد. حضرت عمر فرمود: در کتاب خدا، در این باره چیزی نیامده است، ولی قضاوتی که قبلاً در چنین مسأله‌ای شده، ما هم بر شما حکم می‌کنیم و من نمی‌توانم به واجبات بیفزایم، آنچه که هست یک ششم می‌باشد، اگر به توافق رسیدید. در میان خود تقسیم کنید، و هر کدام از شما که با آن ارث تنها مانده، از آن اوست.^۳

داستان عمر ﷺ و مکث او درباره، خبر ابوموسی اشعری ﷺ در مورد اجازه خواستن، و تأیید شدن حرف‌های او توسط ابوسعید خدری.

۱- قبیصه همان قبیصه بن ذؤیب خزاعی کعبی است، ابوسعید از فقها مدینه و بزرگان آنان بود، فرزند صحابی است، تولدش روز فتح مکه بود، پیامبر را هم دیده - در سال ۸۶ ه. از دنیا رفت، شرح حالی در التقریب التهذیب ۲۶/۲ شماره ۵۵۲۹، و در تذکره الحفاظ، ۶۰/۱ شماره ۴۷ و الثقات عجلی، ص ۳۸۸، شماره ۱۳۷۷ و طبقات الحفاظ، ص ۲۸ شماره ۴۵ و الثقات ابن حبان ۳۱۷/۵ و العبر ۱/۱، ۱۰۱/۱ دارد.

۲- محمد بن مسلمه از اصحاب بزرگوار - که شرح حالی در الاصابه ۳۸۳/۳ شماره ۷۸۲۲ و در تاریخ الصحابه، ص ۲۲۶، شماره ۱۲۱۳ و در الاستیعاب ۱۳۷۷/۳، شماره ۲۳۴۴، و در مشاهیر علماء الامصار، ص ۳۰، شماره ۹۳، و اسدالغابه، ۱۰۶/۵ شماره ۴۷۶۸ دارد.

۳- أبو داود در السنن، کتاب الفرائض، باب فی الجده ۱۲۱، ۱۲۲/۳ ش ۲۸۹۴ و لفظ از اوست، و ترمذی در السنن، کتاب الفرائض، باب ما جاء فی میراث الجده ۳۶۶/۴ ش ۲۱۰۱ استخراج کرده‌اند. أبو عیسی می‌گوید: در این باب از بُرَیْدَةُ نقل شده که این بهتر و قویتر می‌باشد از حدیث ابن عیینة.

از ابوسعید روایت است که گفت: ما در مجلسی پیش ابی بن کعب بودیم که ابوموسی اشعری با عصبانیت آمد و گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا کسی از شما از رسول‌الله شنیده که فرموده باشد: برای وارد شدن سه بار اجازه لازم است، اگر اجازه داد که وارد شوید و گرنه برگردید. ابی بن کعب گفت: جریان چیست؟ ابوموسی گفت: دیروز به نزد عمر رفتم سه بار اجازه ورود خواستم ولی او اجازه نداد و من برگشتم. سپس امروز نزد او رفتم و گفتم که دیروز آمدم و سه بار سلام کردم ولی جوابی نشنیدم و رفتم. گفت: شنیدم ولی در آن موقع مشغول کاری بودم. چرا اصرار نکردی تا به تو اجازه ورود داده شود؟ گفت: همان طور که از رسول‌الله ﷺ شنیدم اجازه گرفتم. گفت: قسم به خدا یا خودت را نابود کرده‌ای یا اگر شاهدهی داری بیاور؟ ابی بن کعب گفت: قسم بخدا به خاطر اینکه سنتی ایجاد نشود با تو می‌آیم برخیز، ای ابوسعید. برخاستم تا اینکه به عمر رسیدیم، گفتم: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که چنین فرمود.^۱

گفته‌اند طبق آنچه که گذشت معلوم گردید که اصحاب خبر واحد را نمی‌پذیرفتند، و برای اطمینان دل خود تعداد شاهدان را معتبر می‌دانستند، همانطور که صفت عدالت را برای آن راوی در نظر می‌گرفتند، و کسانی هم که خیلی احتیاط می‌کردند، حداکثر شاهد یعنی چهار نفر را در نظر می‌گرفتند زیرا معتقد بودند که شهادت کمتر از چهار نفر افاده علم می‌کند.^۲

۱- بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب الاستئذان، باب التسلیم و الاستئذان ثلاثاً ۲۸/۱۱ ش ۶۲۴۵، و مسلم (شرح النووی) کتاب الآداب، باب الاستئذان ۳۸۷/۷ ش ۲۱۵۳ استخراج کرده‌اند.

۲- نگا: المعتمد فی أصول الفقه ۱۱۵/۲، و أصول السرخسی ۳۳۱/۱، و المحصول، رازی ۱۸۶/۲، و الإحکام، آمدی ۳۵/۲، ۶۰، و تدریب الراوی ۷۳/۱. از میان معاصرین نیز محمود أبو ریة در أضواء علی السنه ص ۵۷، ۵۸، و أحمد أمين در فجر الإسلام ص ۲۱۰، و أحمد حجازی السقا در دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی ص ۱۱۳، و جمال البنا در دو کتاب الأصلان العظیمان ص ۲۹۹، ۳۰۰، و السنه ودورها فی الفقه الجدید ص ۱۱۲، ۱۱۳، و إسماعیل منصور در تبصیر الأمة بحقیقه السنه ص

همانطور که بعضی از دشمنان سنت این امر را شاهد آورده‌اند که عمر خبر فاطمه بنت قیس را در مورد سه طلاقه نپذیرفت زیرا نفقه و مسکن هم به او تعلق نمی‌گیرد، زیرا با این آیه مخالف است:

﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَلْحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ﴾ [الطلاق: 1].

«زنان را (بعد از طلاق، در مدت عده) از خانه‌هایشان بیرون نکنید، و زنان هم (تا پایان عده، از منازل شوهرانشان) بیرون نروند. مگر این که زنان کار زشت و پلشت آشکاری (همچون زنا و فحاشی و ناسازگاری طاقت فرسا با شوهران یا اهل خانواده) انجام دهند»

عائشه رضی الله عنها خبری را که عمر و عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما درباره عذاب مرده بوسیله گریه کردن اقوام مرده بر روی آن آورده بودند، رد کرده و گفته که با این فرموده خداوند مخالف است:

﴿أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَّرَزْرًا أُخْرَىٰ﴾ [النجم: 38].

و موارد دیگری که دشمنان سنت به آن استشهاد کرده‌اند، که آن‌ها را در مبحث شروط صحت خبر واحد خواهیم آورد و پاسخ را خواهیم داد.

پاسخ به شبهات منکرین حجیت خبر واحد

آنچه را که فاسدان و بدعت گذاران قدیمی و به پیروی از آن‌ها هوس‌بازان و بدعت گذاران جدید در مورد عدم حجیت خبر واحد بیان کرده‌اند، و به آیاتی استناد کرده‌اند، که آن آیات، در حقیقت، حجتی برای صحت گفته ما هستند، نه گفته‌های آن‌ها. گمان می‌کنند که عمل به خبر واحد مصداق «ما لیس لنا به علم» است و به آیه استناد می‌کنند:

۳۶۷ و غیره بر آن شهادت داده‌اند. نگا: مقدمه حسن السقاف بر کتاب ابن الجوزی دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه ص ۲۷-۴۵.

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: 36].

این آیه حجتی برای ما و علیه آنهاست، اینگونه نیست که دانشی در آن باره نداشته باشیم، بلکه به انعقاد اجماع کسانی که بر حجیت خبر واحد و وجوب عمل به آن علم داریم. و اجماع قاطع است، پس پیروی کردن از آن در حقیقت پیروی از روی بی‌دانشی و از روی ظن و گمان نمی‌باشد.^۱

شوکانی گفته: اختلافی در این نیست که اگر بر عمل به مقتضای خبر واحد اجماع باشد، افاده علم می‌کند، و اجماع بر آن نشانه درستی آن است، وقتی که خبر واحد در میان مردم پذیرفته شده باشد، نیز اینگونه است. احادیث صحیحین بخاری و مسلم^۲ (رحمهما الله) از این نوع هستند، در نتیجه اعتراضی که به این آیه داشته‌اند از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

گمراهی دیگر اهل فساد و هوس ربط دادن میان ظنی بودن خبر آحاد، با ظنی است که در این آیه آمده است:

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾ [النجم: 23].

و آیه

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: 28].

و حدیث «ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث» است.^۳

۱- الاحکام آمدی، ۳۵/۱، ۴۶ و الاحکام ابن حزم ۱۱۱/۱.

۲- ارشاد الفحول شوکانی، ۲۱۲/۱، ۲۱۳.

۳- آن را در شرح فتح الباری از بخاری آورده‌اند، در کتاب الادب باب (یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم) ۴۹۹/۱۰ شماره ۶۰۶۶، و مسلم آن را در (شرح نووی) کتاب البر و الصله در باب تحریم الظن، و التجسس و التنافس و التناجش، ۳۶۱/۸ شماره ۲۵۶۳ از حدیث ابوهیره آورده است.

این کلی‌گویی و ربط دادن‌ها افترا است، زیرا ظنی که در آیات و حدیث گذشته آمده، در مقابل حق ثابت و یقینی قرار دارد و پیروی از آن، پیروی از هوی و هوس می‌باشد. ولی ظنی که در مورد حدیث آحاد هست، اینگونه نمی‌باشد. پس اطلاق کردن، کلمه ظن، بر همه احادیث آحاد، که در حقیقت، بیشتر حدیث نبوی را شامل می‌شود، و مرتبط دانستن آن با آیات و حدیث گذشته و همچنین گفتار عده‌ای که فایده خبر آحاد را در حد ظن خلاصه کرده‌اند، این نتیجه گرفته می‌شود، که خبر آحاد از نادرست‌ترین احادیث می‌باشد و هیچ بهره‌ای از راستی نبرده است، و نتیجه آن گمراه شدن آشکار است.

مستشار سالم بهنساوی می‌گوید: «مهمتر از این تلقینی است که بیشتر مدرسان فقه اسلامی در دانشگاه‌های اسلامی، این گمان و ظن را به دانشجویان القا می‌کنند، بدون اینکه منظور اصلی از آن را روشن کنند، بصورتی که بعد از آن دانشجویان، ذهنیتی که در مورد ظنی که در حدیث آحاد می‌باشد، دارند و به آسانی در دام گروه‌های بی‌دین و منحرف که در حجیت حدیث نبوی شک ایجاد می‌کند، گرفتار می‌شوند، و یا بعضی از احادیث صحیح را که در باب عقیده و یا معامله و سایر امور است مورد تردید قرار می‌دهند به این عذر که آن‌ها حدیث آحاد می‌باشند و حدیث آحاد ظنی است، و ظن هم حقیقت ندارد، و بعد از آن است که این نظرات جنایتی می‌شوند بر ضد سنت نبوی، زیرا ظنی نمی‌تواند مقصود را برساند و تاثیری در حجیت سنت و وجوب عمل به آن معاملات و حدود، و عبادات، ندارد.^۱

ظنی که در این آیات است با ظنی که مورد نظر متکلمان است، فرق دارد، و جدا از ظنی است که مورد نظر ائمه حدیث و فقها و اصولیها می‌باشد. دوم این خطای واضح است که معنای ظن را به آنچه که به آن استدلال کرده‌اند، منحصر کنیم. حقیقت معنای این کلمه نزد علمای امت اینگونه است:

۱- السنه المفتری علیها - مستشار بهنساوی، ص ۱۴۸-۱۴۹-۱۵۵-۱۶۰ با اندکی تصرف.

تعریف لغوی و اصطلاحی ظن

فیروزآبادی می‌گوید: «ظن عبارت است از تردید نظر ارجح میان دو طرف، که عقیده راسخی^۱ ندارد». استاد محمد رشید رضا گفته است: این تعریفی است که از عقلگرایان، همچون منطقیان و فیلسوفان گرفته شده است،^۲ جرجانی هم چنین نظری را بیان کرده و گفته است: «ظن عبارت است از رجحان دادن رأی برتر، با وجود احتمال نادرستی آن، همچنین گفته شده که ظن یکی از دو طرف شک است که برتری می‌یابد. و در مورد یقین و شک هر دو بکار می‌رود،^۳ این بود تعریفی که اصولیین در مورد شک و ظن ارائه کرده‌اند.^۴

جاهایی که ظن بمعنای یقین بکار رفته در قرآن چنین آمده است:

﴿قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾
[البقرة: 249].

«آنان که یقین داشتند که با خدای خویش ملاقات خواهند کرد (و در روز رستاخیز پاداش خود را دریافت خواهند نمود) گفتند: چه بسیارند گروه‌های اندکی که به فرمان خدا (توفیق نصیبشان شده است و) بر گروه‌های فراوانی چیره شده‌اند.»

و همچنین آیه

﴿وَوَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّهٗ﴾ [ص: 24].

«داود گمان برد که ما او را آزموده‌ایم»

۱- القاموس المحيط، ۲۴۱/۴، نگا: مختار الصحاح، ص ۴۰۶.

۲- نگا: مجله المنار، جلد ۳۴۳/۱۹.

۳- التعريفات، ص ۱۸۷، شماره ۹۳۴، نگا: كشاف اصطلاحات الفنون، ۹۳۹/۴، ۹۴۰.

۴- نگا: الاحكام، آمدی، ۳۲/۱، و البحر المحيط زركشي، ۲۴/۱.

که در هر دو آیه ظن به معنای یقین بکار رفته است. ولی گاهی هم یقین آورده می‌شود که مراد از آن ظن می‌باشد مانند فرموده خدای متعال:

﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ﴾ [المتحنة: 10].

«هرگاه ایشان را مؤمن یافتید.»

به این معنا نیست که هر یقینی، ظن می‌باشد، بلکه به این معنی است که ظن دارای مراتبی است، بعضی همدریف با یقین، و برخی دیگر پایتتر از آن هستند، و میان یقین و ظن رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است.^۱

خبر آحاد هر چند که ظنی باشد، بدین معناست که احتمال اشتباه و توهم و دروغ بر راوی آن باشد، این احتمال اشتباه بعد از اثبات و اطمینان از عدالت راوی، و همچنین مقایسه کردن روایت او با سایرین، از بین می‌رود، و احتمال ما نسبت به دروغ و توهم راوی ضعیف می‌گردد آن وقت افاده علم یقینی می‌کند، بویژه هنگامی که قرینه‌ای از قرینه‌هایی که قبلاً گفتیم آن را همراهی کند.

حتی اگر بگوئیم که خبر واحد افاده ظن راجح به درستی خبر می‌کند، این ظن به یک اصل قطعی استناد می‌کند که همان قرآن کریم می‌باشد.

شاطبی می‌گوید: و این از ظنهای رایجی است که هرگاه واقع شده، در شرع به آن عمل می‌شود، زیرا به یک اصل معلوم استناد کرده که قرآن می‌باشد، و جنس آن برای همه معلوم می‌باشد. به هر حال، خبر واحدی که سند آن صحیح باشد و به یک اصل شرعی و قطعی، استناد داده می‌شود، بایستی آن را پذیرفت، و ما از اینجا آن را بصورت مطلق می‌پذیریم همچنانکه به ظن کفار استناد نمی‌شود و باید آن را نپذیرفت.^۲

۱- نگا: مجله المنار، جلد ۱۹/۳۴۴.

۲- الاعتصام، ۱/۱۹۰ - نگا: الموافقات ۳/۱۴ و صفحات بعد از آن.

دکتر سباعی می‌گوید: شریعت پاک گاهی اقدام به تخصیص قطعی با ظن کرده است، همانطور که در قتل و امور مالی شهادت دو شاهد لازم است با وجود اینکه حرمت خون و مال قطعی است، شهادت دو نفر در آن‌ها هر چند ظنی هم باشند پذیرفتنی است.^۱ مقایسه کردن روایت با شهادت، به اعتبار تعداد نفرات است، با این حجت که روایت، شریعت عام، و شهادت، شریعت خاص می‌باشد، و روایت یک نفر در آن قابل قبول نمی‌باشد پس به طریق اولی نسبت به حق تمام امت پذیرفته نمی‌شود.

این سخن با امور دیگری که در شهادت معتبر هستند ولی در روایت معتبر نیستند، نقض شده است، همانند آزادی، مذکر بودن، آگاهی داشتن و قوم و خویش نبودن.^۲ حافظ سیوطی در «التدریب» تفاوت میان شهادت و روایت را ذکر کرده است که حدود بیست و یک تفاوت است، پس به آن با مرجعه کن چون خیلی با اهمیت هستند.^۳

سپس اعتقاد به ظنی بودن حدیث آحاد، به همه احادیث مطابقت و سرایت نمی‌کند، بلکه در مورد احادیثی درست است که ضعیف باشند و یا احادیثی که در مورد صحت آن‌ها بحث وجود دارد، بویژه آنکه، اهل تحقیق از محدثان و فقها و اصولیین، معتقدند که وقتی امت خبری را پذیرفته باشند، آن خبر افاده علم می‌کند و مانند احادیث صحیحین است یا وقتی که با قرینه‌ای خارجی از قراین سابق همراه باشد.

پس حکم طبق قطعی یا ظنی بودن دلیل آن، از امور نسبی است، ابن قیم می‌گوید: حکم چه قطعی و چه ظنی باشد از امور نسبی است، که بوسیله مدرک مستدل تفاوت پیدا می‌کند، که آن حکم صفتی در درون خود برای دلیل نمی‌باشد، و این امری است که

۱- السنه و مکانتها فی التشریح - دکتر سباعی، ص ۱۵۲، نگا: الاحکام آمدی ۲/۶۲، و به المحصول رازی، ص ۱۹۳/۲، و المدخل الی السنه النبویه تألیف دکتر عبدالمهدی عبدالقادر، ص ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۰.

۲- المحصول، رازی ۲/۶۲، نگا: الإحکام، ابن حزم ۱/۱۱۱، ۱۲۷.

۳- تدریب الراوی، ۱/۳۳۱-۳۳۴.

هیچ عاقلی در آن نزاع نمی‌کند، پس ممکن است حکمی نزد زید قطعی ولی نزد عمرو ظنی باشد. و این اعتقاد که احادیث صحیح گرفته شده از پیامبر ﷺ که مورد قبول امت می‌باشد، افاده علم نمی‌کند، بلکه ظنی هستند چرا که از راه‌هایی که اهل سنت آن را مفید علم می‌دانند، حاصل نگشته است.^۱ با شناخت آن‌ها از این امر ختم کلام این سخن با آن‌هاست و سرزنی بر غیر آن‌ها مثل متکلمین نیست.

دکتر صالح احمد رضا می‌گوید: چه دلیلی وجود دارد که خدای تبارک و تعالی، ما را از عمل کردن به امور ظنی بازداشته باشد و در مقابل ما را همیشه به عمل به امور یقین‌آور مکلف کرده باشد؟

پس خداوند ما را جز به عمل به ظنی که درستی آن غلبه داشته باشد، امر نفرموده است. اما رسیدن به یقین قطعی که هیچ احتمالی را نداشته باشد از مسلمانان خواسته نشده است. چون در توان آن‌ها نیست که به چنین یقینی برسند، بنابراین زمانی که علما در مورد قرآن صحبت می‌کنند، می‌گویند: بعضی از آن قطعی الثبوت و قطعی الدلالة است. و بعضی دیگر قطعی الثبوت و ظنی الدلالة است، خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾ [آل عمران: ۷].

«او است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده است. بخشی از آن، آیه‌های «مُحْكَمَات» است (و معانی مشخص و اهداف روشنی دارند و) آن‌ها اصل و اساس این کتاب هستند، و بخشی از آن آیه‌های «مُتَشَابِهَات» است، (و معانی دقیقی دارند و احتمالات مختلفی در آن‌ها می‌رود). و اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است (و گریز از حق، زوایای

۱- مختصر الصواعق المرسله، ۵۷۶/۲.

وجودشان را فرا گرفته است) برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) به دنبال تشابهات می‌افتند. در حالی که تأویل (درست) آن‌ها را جز خدا و کسانی نمی‌دانند که راسخان (و ثابت‌قدمان) در دانش هستند. (این چنین وارستگان و فرزانه‌گانی) می‌گویند: ما به همه آن‌ها ایمان داریم (و در پرتو دانش می‌دانیم که محکمت و تشابهات) همه از سوی خدای ما است. و (این را) جز صاحبان عقل (سلیمی که از هوی و هوس فرمان نمی‌برند، نمی‌دانند و) متذکر نمی‌شوند.»

پس راسخان در علم کسانی هستند که از تشابه به محکم برمی‌گردند و آن را به همه مردم می‌فهمانند، و هر کسی که بر عمل به اصول آگاهی داشته باشد، تفاوت میان عموم و خصوص، و دلالت الفاظ بر معانی و میزان آن دلالت را می‌داند، که باعث اختلاف میان علما در هر دوره‌ای گشته است، و درک آن‌ها از قرآن این است که دلالت می‌کند ما عبادت‌کنندگان از روی یقین نیستیم.

خداوند بر ما واجب گردانده شهادت دو شاهد را بپذیریم و به مفاد شهادت آن‌ها در اثبات حقوق و قصاص، عمل شود بدون شک که خبر دو نفر شاهد همان خبر واحد می‌باشد ولی با وجود این خبرشان از لحاظ شرعی دارای اعتبار است.^۱

آنچه را که (دشمنان اسلام) به عدم حجیت خبر واحد به آن استدلال می‌کنند از اخبار و احادیث مرفوع و موقوف، درحقیقت حجتی علیه خود آن‌هاست.

چون کسانی که در اخبار و احادیث گذشته توقف کردند، با موافقت راوی دیگری آن را قبول کردند و با این امر به رتبه تواتر نمی‌رسد و از خبر آحاد هم خارج نمی‌شود. همانطور که ابوبکر و عمر و دیگران در مورد مسأله ذی‌الیدین متفق شدند و به خبر آحاد عمل کردند.

۱- ظاهرهٔ رفض السنه و عدم الاحتجاج بها، دکتر صالح احمد رضا، ۵۸-۶۰.

در داستان ابوبکر و عمر هم وضعیت چنین است، محمد بن مسلمه در روایت آن حدیث به مغیره اضافه شد، ولی باعث خارج شدن حدیث جدّه (مادر بزرگ) از آحاد به متواتر نشده است.

همچنین پیوستن ابی‌السعید خدری به ابوموسی اشعری رضی الله عنه باعث تبدیل شدن حدیث به متواتر نگشته است.

امام آمدی گفت: «از این امر استنباط می‌شود که احادیثی را که رد کردند و یا در آن توقف کردند، بخاطر عدم حجیت خبر واحد از دیدگاه آن‌ها نبوده، بلکه بخاطر اموری بوده که بدلیل وجود معارضی و یا نداشتن یکی از شروط، اقتضای آن حالت را داشته، نه به خاطر عدم استدلال به جنس آن. در حالی که در مورد عمل به آن احادیث متفق القول می‌باشند، بنابراین اجماع کردیم که همانا ظواهر کتاب و سنت هم حجت می‌باشند، هرچند که ترک آن و توقف در آن بخاطر اموری که خارج از حدیث می‌باشند، جایز است.^۱»

۱- در مورد حدیث ذی‌الیدین پیامبر صلی الله علیه و آله پنداشت که ذی‌الیدین که به تنهایی آن سؤال را کرده بود دچار اشتباه شده، در حالیکه نمازخوان‌ها زیاد بودند، وقتی که سایرین نظر ذی‌الیدین را تأیید کردند، به سؤال و خبری که او داده بود عمل کردند، و خبر واحد را بطور مطلق و کامل پذیرفتند.^۲

کتاب‌های حدیثی فراوانی هستند که با مثال‌های فراوان اعتبار و توجه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به خبر واحد تأیید می‌نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله یکی یکی نمایندگان خود را به سوی پادشاهان می‌فرستاد، و از قبایل یکی یکی به حضور آن حضرت می‌رسیدند، سپس آن‌ها را به سوی

۱- الاحکام آمدی، ۶۲/۲.

۲- الاحکام آمدی ۶۲/۱، نگا: فتح الباری ۲۵۰/۱۳، شماره ۷۲۵۴-۷۲۶۰.

قبایل خود می‌فرستاد، و اخبار آن‌ها برای قبایلشان حجت بود، بدون اینکه شرط تعداد را در نظر بگیرند.^۱

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خداوند پیروز می‌گرداند کسی را که از ما حدیثی بشنود، و آنگونه که شنیده، به دیگری برساند، و چه بسا که دریافت کننده زیرکتر و هوشیارتر از شنونده باشد.»^۲

۲- در مورد داستان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هم، چنین گفته شده است، ابوبکر در مورد حدیثی که مغیره بن شعبه در مورد میراث مادر بزرگ آورده بود، توقف کرد، که این مکث کردن به معنای راندن حدیث نبود، بلکه می‌خواست احتیاط بیشتری بخرج دهد و نمی‌خواست به این دلیل که مغیره در روایت حدیث تنها می‌باشد او را متهم کند، و به حجیت خبر واحد ایراد بگیرد.

به دلیل اینکه خبر عائشه را به تنهایی پذیرفته است که گفته بود، پیامبر ﷺ روز دوشنبه فوت فرمودند. و همچنین خبر ایشان را در مورد میزان کفن پیامبر ﷺ پذیرفتند، عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: بر ابوبکر رضی الله عنه وارد شدم فرمود: چقدر کفن را به پیامبر ﷺ اختصاص دادید؟ گفت: در سه تکه پارچه سفید، که پیراهن و عمامه نداشت، ابوبکر به عایشه می‌گوید: در چه روزی پیامبر ﷺ رحلت فرمودند؟ عایشه گفت: در روز دوشنبه، ابوبکر گفت: الان چند شنبه است؟ عایشه گفته دوشنبه. ابوبکر گفته میان خود و شب رجا می‌کنم.... تا پایان حدیث.^۳

۳- اما داستان عمر رضی الله عنه و توقف او در مورد خبر ابوموسی اشعری درباره اجازه خواستن، هر چند که ابوموسی بعد از انکار کردن و بعد از سه بار با مرجعه کردن،

۱- تدریب الراوی، ۷۳/۱.

۲- قبلاً منبع استخراج شده است ص ۳۴-۲۷۳.

۳- بخاری آن را در (شرح الباری) آورده - در کتاب الجنائز، باب مرگ روز دوشنبه ۲۹۷/۳، شماره

او را در جریان آن گذاشت، خواسته آن را ثابت کند و بوسیله آن از خود دفاع کند.^۱ این دلالت می‌کند بر آنچه که ابی بن کعب آورده و به عمر رضی الله عنه ارائه کرده که گفت: شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: ای ابن خطاب! عذابی برای یاران من نشوید، عمر گفت سبحان الله! من چیزی شنیده بودم، دوست داشتم که ثابت شود.^۲

و در روایتی آمده است که عمر رضی الله عنه فرمود: بخدا قسم، که من، امین و نگهدار حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشم، ولی دوست داشتم که ثابت گردانم،^۳ در روایتی دیگر چنین آمده: من تو را متهم نمی‌کنم. ولی ترسیدم که مردم از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن دروغ بگویند.^۴ عمر رضی الله عنه احادیث آحاد زیادی را بدون توقف پذیرفته بود.

۱- در مورد گرفتن جزیه از آتش‌پرستان (مجوس) خبر واحد عبدالرحمن ابن عوف را پذیرفته بود. عمر رضی الله عنه در مورد مجوسی‌ها گفته بود که: نمی‌دانم در مورد آن‌ها چه کار کنم؟ عبدالرحمن گفت: شهادت می‌دهم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در مورد مجوسی‌ها همانند اهل کتاب برخورد کنید.^۵

۱- نگا: تدریب الراوی، ۷۳/۱، و الرساله امام شافعی، ص ۴۳۳، بندهای شماره ۱۱۸۹، ۱۱۹۶.

۲- آن را مسلم در (شرح نووی) آورده در کتاب الآداب، باب اجازه خواستن ۳۸۷/۷، شماره ۷۲۵۴.

۳- نگا: فتح الباری، ۳۲/۱۱، شمار ۶۲۴۵.

۴- مالک آن را در الموطأ در کتاب اجازه خواستن آورده، ۷۳۴/۲، شماره ۳۰، نگا: شرح ارقانی، ۴/۴۲۵-۴۲۷

و الرساله شافعی، ص ۴۳۵، ۴۳۶ بندهای شماره ۱۱۹۵-۱۲۰۰.

۵- بخاری آن را در (شرح فتح الباری) آورده، در کتاب جزیه باب جزیه و قطع رابطه با اهل ذمه و جنگ ۲۹۷/۶ شماره ۳۱۵۶-۳۱۵۷ مالک هم در الموطأ آن را در کتاب جزیه آورده، در باب جزیه اهل کتاب و زرتشیان (۱/۲۳۳) شماره ۴۲ و لفظ از آن اوست، نگا: الرساله شافعی، ص ۴۳۱، شماره

۲- خبری که ضحاک ابن سفیان در مورد ارث بردن زنی که از دیه شوهرش خبردار شده بود، پذیرفته شد.^۱

۳- و همچنین درباره حدیث او که به نوبت با همسایه‌اش که از انصار بود، سماع وحی می‌کردند.^۲ و خدا آگاه‌تر می‌باشد.

دلایل حجیت خبر آحاد

همچنانکه قبلاً ذکر کردیم علمای - جدید و قدیم - حدیث و فقه و اصول برای حجیت خبر آحاد اهمیت زیادی قایل بودند و درباره آن ابواب و فصل‌های طولانی نگاشتند، و درباره حجیت خبر آحاد و واجب بودن عمل به آن به دلایلی از قرآن، سنت، عمل اصحاب و تابعین کمک گرفتند.

خلاصه اینکه در این باره دو نظر وجود دارد، طبق آنچه که قاضی بیضاوی و پیروانش مانند امام الحرمین، غزالی و سبکی و فرزندش، و فخرالدین رازی و سایرین، آن‌ها را برگزیده‌اند.

۱- نظر اول: استناد کردن به امر متواتری است که جز منکرین و معاندین به آن ایرادی نمی‌گیرد. ما عقلاً می‌دانیم که پیامبر ﷺ نمایندگان خود را بعنوان مبلغ احکام و بیان کنندگان حلال و حرام به جاهای مختلف می‌فرستاد، چه بسا که نامه‌هایی را به آن‌ها می‌داد، زمانی که نمایندگان، اقوال پیامبر ﷺ را روایت می‌کردند، روایت آن‌ها بر سبیل آحاد بود، شرط عصمت برای آن‌ها لازم نبود، خبر آن‌ها در جایگاه ظن و شک قرار داشت، ولی خبر آن‌ها بصورت مقطوع بود

۱- رک: ص ۳۱۶.

۲- رک: ص ۳۳۶.

و قابل رد کردن نبود مگر اینکه با حدیث متواتر رد شود و حدیث متواتر را جز فخرفروشی^۱ رد نمی‌کند.

مخالفتان حجیت خبر واحد، شبهه‌هایی در مورد این نظر وارد کرده‌اند که: از جمله منظور از ارسال نمایندگان برای گرفتن وجوه زکات، و بیان احکام بوده است.^۲ حافظ ابن حجر به این شبهه، پاسخ گفته و آورده که، این اعتراض از روی (خود بزرگ‌بینی) است، چون علم داریم به اینکه ارسال سران و نمایندگان عامتر از گرفتن زکات و بیان کردن احکام و سایر امور بود، پیامبر ﷺ در فرمانی مشهور به معاذ ابن جبل رضی الله عنه چنین امر کرد: شما بر مردمی وارد می‌شوی که اهل کتاب می‌باشند، اولین چیزی که آن‌ها را به آن دعوت می‌کنی، عبادت خدا می‌باشد، آنگاه که خدا را شناختند، آن‌ها را آگاه کن که به دستور همان خدایی که شناختید پنج بار در شبانه روز نماز بر شما واجب شده است. اگر آن را هم انجام دادند، به آن‌ها بگو که خداوند زکات را بر آن‌ها واجب کرده است، که از ثروتمندان گرفته می‌شود، و به مستمندان داده می‌شود، اگر از آن هم اطاعت کردند، پس در تمنای بخشش اموالشان باش.^۳ اگر چیزی غیر از این حدیث بود نیازی به آن پیدا نمی‌شد.

۱- نگا: البرهان، جوینی ۲۲۸/۱، و الإبهاج فی شرح المنهاج ۳۰۷/۲، ۳۰۸، و المستصفی ۱۵۱/۱، ۱۵۲، و المحصول، رازی ۱۸۰/۲.

۲- گوینده آن ابوالحسین بصری معتزلی است در کتاب المعتمد ۱۲۱/۲، ۱۲۲.

۳- بخاری (در شرح فتح الباری) کتاب المغازی، در باب فرستادن ابوموسی و معاذ به یمن قبل از حجّه الوداع آن را آورده ۶۶۱/۷ شماره ۴۳۴۷، و همچنین مسلم (در شرح نووی) در کتاب الایمان، باب دعاء، با شهادتین و شریعت‌های اسلامی ۲۲۸/۱ شماره ۱۹ آن را آورده است.

در حالی که می‌دانیم که اخبار شامل تمام سکنه یک محل می‌شد و اهالی هر شهری از دستورات حاکمان خود اطاعت می‌کردند و اخبار آن‌ها را می‌پذیرفتند، و بدون توجه به قرائن دیگر به آن اعتماد می‌کردند.^۱

امام شافعی در الرساله به این نظر استدلال کرده است و فرمود: پیامبر ﷺ، لشکریانش را می‌فرستاد، و در رأس هر سریه‌ای یک نفر قرار می‌داد و نمایندگان خود را به سوی پادشاهان می‌فرستاد و نزد هر پادشاه یک نفر می‌فرستاد، و نامه‌های او مبنی بر امر و نهی به امیران تحت امرش فرستاده می‌شد، و فرمانده‌ای نبود که دستورات و اوامر و نواهی آن حضرت را اجرا نکند و خلفای بعد از پیامبر ﷺ نیز چنین عمل می‌کردند.^۲ امام بخاری نیز در صحیح خود و در بخش اخبار آحاد، در باب، پیامبر ﷺ نمایندگان خود را یکی بعد از دیگری به سوی حاکمان می‌فرستاد.^۳ ابن عباس هم گفته: پیامبر ﷺ دحیه کلبی^۴ را با نامه‌ای به سوی یزرگ بصره فرستاد، تا آن را به قیصر برساند.^۵

در کتب سیره و تاریخ، و کتاب‌های حدیثی، مثال‌های فراوانی در مورد، فرماندهان لشکرها، و نمایندگان و والیان وجود دارد.^۶

۱- نگا: فتح الباری، ۲۴۷/۱۳، ۲۴۸ شماره ۷۲۵۸-۷۲۶۰.

۲- الرساله، ص ۴۱۲-۴۱۹ بندهای شماره ۱۲۲۸، ۱۱۴۵، ۱۱۴۷، ۱۱۵۱ و همچنین مراجعه کن فتح الباری، ۲۵۴/۱۳ شماره ۷۲۶۴-۷۲۶۵.

۳- نگا: صحیح بخاری، (در شرح فتح الباری)، ۱۳/۲۵۴.

۴- دحیه کلبی از اصحاب گرامی می‌باشد، شرح حال او در الاستیعاب ۴۶۱/۲، شماره ۷۰۱، و اسدالغابه ۱۹۷/۲ شماره ۱۵۰۷، و الاصابه ۴۷۳/۱ شماره ۲۳۹۵، و مشاهیر علماء الامصار ۷۲، شماره ۳۸۰ و تاریخ صحابه ۹۴، شماره ۴۰۴ - وجود دارد.

۵- بخاری آن را در (شرح فتح الباری) آورده در کتاب بدء الوحی ۴۲/۱، ۴۳، شماره ۷.

۶- نگا: فتح الباری، ۲۵۴/۱۳، ۲۵۵، شماره ۷۲۶۴-۷۲۶۵، و طبقات ابن سعد ۱۶/۱ و صفحات بعد از آن و زادالمعاد ۳/۵۹۵-۶۹۷، و سیره ابن هشام، ۶۰۰/۴، ۶۰۶-۶۰۶، ۶۵۰.

۲- نظر دوم: اجماع اصحاب بر قبول حجیت خبر واحد که در مختلف و زیادی روی داده است و آحاد آن‌ها اگر متواتر نباشد مجموع آن‌ها متواتر است، اگر بخواهیم از آن ایراد بگیریم، بحث به درازا می‌کشد و کاغذها تمام می‌شوند، هیچ راهی برای مشخص کردن تعداد آن‌ها نیست و ما به قدر مشترک و حد وسط آن یقین داریم و آن این است که اصحاب بهنگام بروز مشکلی و یا بهنگام روشن نمودن حدیث پیامبر ﷺ در زمان اتفاق حادثه‌ای به حدیث آحاد استناد می‌کردند. و هنگامی که سرعت عمل و شتاب آن‌ها در انجام آن روایت شده^۱ راهی برای انکار آن و یا منحصر کردن آن نیست.^۲

آنچه که اصحاب بر آن اجماع کردند، مسلمانان در گذشته و حال حاضر نیز به آن اجماع دارند، که خبر واحد دارای حجیت می‌باشد و در نهایت اینکه عمل کردن به آن واجب است.^۳

در قرآن دلایل بیشماری وجود دارند که بر صحت و درستی این دو نظر قبل دلالت می‌کنند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾ [النوح: 1].

«ما نوح را به سوی قومش فرستادیم.»

و نیز فرموده:

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا﴾ [الأعراف: 65].

«هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم.»

و فرموده:

۱- نگا: ص ۳۱۶ و بعد از آن، نگا: الرسالة، شافعی، ص ۴۲۲-۴۳۱، بندهای شماره ۱۱۶۱-۱۱۸۳.

۲- الابهاج فی شرح المنهاج ۳۰۶/۲ نگا: البرهان، جوینی ۲۲۹/۱، و المستصفی ۱۴۸/۱-۱۵۰، و المحصول ۱۸۰/۲ و الرسالة، ص ۴۲۰ بند ۱۱۵۷ و التقرير و التجیر ۲۷۲/۲-۲۷۵.

۳- نگا: الرسالة، ص ۴۵۷، شماره ۱۲۴۸.

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا﴾ [الأعراف: 73].

«صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم.»

خداوند به پیامبرش ﷺ می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ﴾ [النساء: 163].

«ما به تو (ای پیغمبر، قرآن و شریعت را) وحی کردیم، همان گونه که پیش از تو به

نوح وحی کردیم.»

و باز فرموده:

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ [یس: 20].

«مردی از دورترین نقطه شهر با شتاب بیامد، گفت: ای قوم من! از فرستادگان (خدا)

پیروی کنید (که سعادت هر دو جهان شما در آن است).»

اگر خبر واحد پذیرفته نباشد، ضرورتاً رساندن شریعت به همه سخت می‌شود و

خطاب همه مردم از لحاظ شفاهی به سختی می‌افتد، و همچنین فرستادن تعداد متواتر

بسوی آنها نیز سخت خواهد شد، که این نظر خوبی است،^۱ که به دو نظر قبل ملحق

می‌شود و امام شافعی در رساله هم بر این عقیده می‌باشد.^۲

امام شافعی بعد از آوردن این آیه‌ها، فرمود:

﴿وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ [۱۳] ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ

فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ﴾ [یس: 13-14].

«(ای پیغمبر! از آنجا که داستان قریشیان همچون داستان ساکنان انطاکیه در روزگاران

گذشته است) برای ایشان سرگذشت ساکنان شهر (انطاکیه) را مثال بزنی، بدان گاه که

فرستادگان (خدا) به سوی آنان آمدند. وقتی (از اوقات) دو نفر (از فرستادگان خود) را

۱- نگا: فتح الباری، ۲۴۸/۱۳، شماره ۷۲۵۸-۷۲۶۰.

۲- الرساله، ص ۴۳۵، بند شماره ۱۲۰۱.

به سوی ایشان روانه کردیم و آنان آن دو را تکذیب کردند. سپس آنان را (با ارسال فرد) سومی تقویت نمودیم. آنان (سه نفری بدیشان) گفتند: ما فرستادگانی هستیم که به سوی شما روانه شده‌ایم.»

ظاهر آیات به حجیت دو نفر در ابتدا و سپس سه نفر دلالت می‌کنند و همچنین حجت برای ملت‌ها، با یک نفر، اقامه شده است، و اگر افراد بیشتری جهت تاکید آورده شوند، مانع حجیت خبر واحد نمی‌شود چون خداوند آنچه را که لازم بوده، غیر از پیامبران، به سایر مردم نیز بخشیده است.^۱

پس به طور کلی هر خبر واحدی که در قرآن و سنت نبوی آمده است، به حجیت خبر واحد و واجب بودن عمل به آن حکم می‌کند.^۲

خداوند تبارک و تعالی دانایانتر و آگاه‌تر می‌باشد.

مبحث چهارم: شروط حجیت خبر واحد و وجوب عمل به آن از دیدگاه اهل حدیث و پاسخ به شروط معتزله و هم نظران قدیم و جدید آنها

شرایط حجیت خبر واحد نزد اهل حدیث

اهل حدیث متفق القول اجماع دارند: که برای صحت حدیث و حجیت آن، و واجب بودن عمل به آن رعایت این پنج شرط ضروری می‌باشد. ۱- سلسله سند متصل باشد ۲- راوی آن عادل باشد ۳- راوی آن دارای حافظه قوی باشد ۴- خبر جزء احادیث شاذ نباشد ۵- حدیث علیل و بیمار نباشد.

۱- الرساله، ص ۴۳۷، بند شماره ۱۲۱۳.

۲- نگا: استدلال ابن قیم در آن موضوع، در مختصر الصواعق المرسله ۲/۵۵۰-۵۵۸، نگا: الاحکام ابن حزم، ۱/۱۱۵ و المدخل الی السنه، استاد دکتر عبدالمهدی، ص ۲۸۴، ۲۸۶.

ابن صلاح می‌گوید: حدیث صحیح آن است که مسند باشد و سلسله اسناد آن از راوی عادل و دارای حافظه قوی روایت شده باشد که او هم از مثل خود روایت کرده باشد، تا به آخر، و بایستی که شاذ و علیل نباشد.^۱

دو شرط دیگر (شاذ و علیل نبودن) نزد محدثین از شروط معتبر در صحت متن می‌باشند، ولی ائمه فقه و اصول این دو شرط را تأکید نکرده‌اند، زیرا بیشتر علت‌هایی که اهل حدیث به آن استناد می‌کنند، بنابر اصول فقها نمی‌باشد پس می‌بینیم که از آن حدیث تبعیت می‌کنند هر چند اهل حدیث طبق اصول و قواعد خود در مورد آن بحث داشته باشند.^۲

حافظ سیوطی در التدریب آورده که عراقی^۳ گفت: در مورد سالم بودن از شذوذ و علت، ابن دقیق العید در نقدی گفته است: همانا محدثان آن را تا حد حدیث صحیح

۱- علوم الحدیث، ابن صلاح، ص ۱۵-۱۶.

۲- از آن جمله است که اگر در سلسله سند آن دروغ‌گویی نباشد، فقیه صحت آن را بواسطه قرآن و یا اصول شریعت تشخیص می‌دهد. پس آن را حمل بر قبول و عمل به آن می‌کند -همچنانکه در صورت قبول مردم، آن را صحیح می‌دانند، هر چند اسناد آن صحیح نباشد- همانطور که ابن عبدالبر در حدیث بحر گفته (آب آن پاک و مردار آن حلال است) نگا: تدریب الراوی ۶۷/۱-۶۸، و الاجوبه الفاضله ۲۲۸، ۲۳۷، نگا: آنچه که در مورد حدیث بحر گفته شده درباره علتها و جواب آن در نیل الاوطار ۱/۱۴، نگا: اختلافات المحدثین و الفقهاء فی الحکم علی الحدیث، دکتر عبدالله شعبان علی، ص ۲۵۱۸-۲۲۱.

۳- عراقی همان: حافظ، امام بزرگ، ابوالفضل، زین الدین عبدالرحیم بن حسین عراقی از امامان مسلمین و حافظان حدیث است دارای تألیفات زیاد است از جمله «الالفیه» در علوم الحدیث، نکث ابن صلاح، و مراسل و دیگر کتب. در سال ۸۰۶ ه از دنیا رفت، شرح حالی در طبقات الحفاظ سیوطی، ص ۵۴۳، شماره ۱۱۷۵ و حسن المحاضرة ۱/۳۶۰ و انباء الغمر بانباء العمر، ابن حجر ۲/۲۷۵ و شذرات الذهب، ۷/۵۵ دارد.

افزایش دادند، و گفته طبق نظر فقها در آن بحث است، چون بسیاری از علت‌هایی که محدثین به آن استناد می‌کنند، طبق اصول فقها نمی‌باشد.

حافظ عراقی گفته: پاسخ این است، کسانی که در علم الحدیث تالیفاتی دارند، همانا حدیث را برای اهالی آن علم ذکر می‌کنند نه برای متخصصان علوم دیگر. و اصولی و یا فقیه بودن از شروط صحت این دو شرط نمی‌باشد.^۱ و حکم آن حدیث نزد کسانی که اصولی و فقیه بودن را شرط می‌دانند^۲ تغییر نمی‌کند.

بنابراین ابن صلاح بعد از بیان تعریف حدیث صحیح در پنج شرط گذشته، می‌گوید: این همان حدیثی است که میان اهل حدیث بدون هیچ اختلافی، به صحت آن حکم^۳ می‌شود.

این شروط برای تأکید و ثابت شدن حدیث به گوینده‌اش، کافی و مطمئن هستند فرقی هم نمی‌کند آن حدیث مرفوع، موقوف و یا مقطوع باشد.

دکتر محمد ابوشهبه (رحمته الله) می‌گوید: نباید از ذهن خواننده زیرک پوشیده شود که روایت در اسلام بوسیله شروطی که دارد، از اتصال سند، عادل بودن روات، حافظه قوی داشتن و روایت از امثال خود تا آخر سند و نگهداری و بیداری و بی‌خبر نبودن، ضمانت‌های کافی برای ترجیح دادن راستی و درستی حدیث هستند، ترجیح بر احادیث دروغین و اشتباه و ترجیح نگهداری و حافظه قوی بر بی‌خبری، و فراموشی می‌باشد.^۴

۱- اصولیین در مبحث (ضبط کردن متن) به این دو شرط اعتراض کردند. همانطور که در اصول سرخسی ۳۵۵/۱ و در المحصول رازی ۲/۲۱۰، زیر عنوان (بحث در مورد اموری که به منبرعنه باز می‌گردد) آمده است.

۲- تدریب الراوی، ۱/۶۴-۶۵.

۳- علوم الحدیث، ابن صلاح، ص ۱۶.

۴- الاسراء و المعراج - دکتر ابوشهبه، ص ۲۱، نگا: المدخل الی السنه النبویه، دکتر عبدالمهدی، ص ۳۰۰ مبحث (شروط محدثین مطمئن است).

شروط دیگری هستند که در آنها اختلاف هست، که علما در مورد بعضی از آن شروط، جواب داده‌اند که داخل در شرایط پنجگانه قبلی می‌باشند، از جمله آنها این شرط است که راوی به جوینده حدیث مشهور باشد و شرط است که راوی به درک و شناخت و مذاکره و بحث و مناظره و شنیدن احادیث زیاد مشهور باشد.

حافظ ابن حجر پاسخ آن را چنین داده است: که شرط ضبط، شرط جوینده حدیث بودن را از بین می‌برد و شرط علیل نبودن، ما را از شرط معروف بودن در درک و شناخت و فهم حدیث، بی‌نیاز می‌کند، زیرا حدیث معلول جز با فهم شناخت و بحث و مذاکره و سایر امور شناخته نمی‌شود.^۱

شروط دیگری هستند که بعضی از ائمه آنها را قرار داده‌اند و جمهور اصولیین و محدثان و فقها موافق آن نیستند، از جمله آنها شرط فقیه بودن راوی است.

رازی در المحصول به آن پاسخ داده و گفته است: فقیه بودن راوی شرط نیست چه راوی روایتش موافق قیاس باشد یا مخالف آن. برخلاف ابوحنیفه (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) که با قیاس مخالف است و ما برای آن هم از قرآن (کتاب) و سنت و عقل دلیل داریم.

اما دلیل کتاب خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ﴾ [الحجرات: 6].

«اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید.»

پس لازم شده که در مورد خبر غیر فاسق تفکر و تأمل نکنیم، چه عالم باشد و چه جاهل.

اما دلیل از حدیث و سنت این قول پیامبر ﷺ است: خداوند فردی را که حدیثی را از ما شنیده و آن را حفظ کرده تا به دیگران برساند، یاری می‌کند و چه بسا که حامل یک امر فقهی، از او فقیه‌تر باشد، و چه بسا کسی که حامل فقه باشد، ولی فقیه نباشد.^۱ در مورد عقل: خبر عادل افاده ظن درست می‌کند و چنانچه که گذشت عمل به آن واجب است.^۲

شرط‌های دیگری هستند که بعضی از فقهای حنفی و مالکی برای حجیت خبر واحد و وجوب عمل به آن ارائه کرده‌اند.

اینجا آنچه برای ما اهمیت دارد، شروط مشترکی است که میان معتزله و حنفی‌ها وجود دارد، که بعضی از آن‌ها به تاثیر از معتزله به آن عقیده دارند.

این شروط در دست فاسدان و اهل هوی و هوس دست‌آویزی برای طعنه زدن به حجیت حدیث نبوی بطور عموم و حجیت خبر واحد بصورت خاص بوده است. در اینجا لازم است که این امر روشن شود و مشهورترین شرط‌هایی که در آن‌ها اختلاف هست، آورده شوند، آن‌هایی که معتزله و پیروانشان و جمهور علمای امت از فقها و اهل حدیث و اصولیون، با آن مخالفت کرده‌اند، بلکه خود برخلاف شروط خود عمل نمودند و آن‌ها را نقض کردند!

شرایط معتزله برای صحت خبر واحد

۱- از جمله این شرطها، شرطی است که علمای متأخر معتزلی برای عدد، در روایت ذکر کرده‌اند، همانگونه که در شهادت این شرط را قرار داده‌اند. و از اولین کسانی بودند که آن شرطها را قرار دادند. و با آن شرطها با اهل سنت و شیعه و خوارج و قدریه مخالفت کردند. همانطور که ابن حزم و ابوبکر حازمی و سایرین گفته‌اند.

۱- قبلاً درص ۳۴، ۲۷۳ آورده شده است.

۲- المحصول، ۲/۲۰۸.

هدف آن‌ها از این کار نپذیرفتن حدیث و تعطیل کردن عمل به خبر آحاد بود، ابن قیم و حازمی و عبدالقادر بغدادی، این مطلب را تأیید کرده‌اند و بعضی از فقها در این شرط از آن‌ها تقلید کردند.^۱ و همانطور که در سخنان ابن قیم گشت این عده فقیه از هدف و مقصود آن‌ها آگاهی نیافتند.

۲- یکی دیگر از شروط معتزله برای صحت خبر واحد، مخالفت نکردن با ظاهر آیات می‌باشد، پس هر گاه خبری خلاف ظاهر آیه‌ای پیدا شد، دلیل عدم صحت و نادرستی آن خبر واحد می‌باشد. آنطور که سرخسی تعبیر کرده است.^۲

۳- شرط کرده‌اند که خبر واحد زائد بر نص قرآنی نباشد، و اگر زائد بود نسخ شده است و امر نسخ شده، باعث ایجاد علم یقینی نمی‌شود، ولی در مورد آنچه که علم یقینی می‌آورد مانند: متواتر و مشهور، درست می‌باشد ولی در مورد خبر آحاد، درست نیست.^۳

۴- شرط کرده‌اند که خبر واحد در مورد حدود نباشد، زیرا با شبهه ساقط می‌شود و برای خبر واحد این احتمال هست که راوی آن دروغگو، فراموش کار، و یا اشتباه

۱- نگا: شرح الاصول، ص ۷۶۹ و اصول سرخسی ۳۱۳/۱.

۲- اصول سرخسی ۳۶۵/۱، نگا: موقف المعتزله من السنه ۱۱۰/۱-۱۱۷. (جایگاه و نظر معتزله در مورد اهل سنت)

۳- اصول سرخسی، ۲۹۲/۱، نگا: اعلام الموقعین ۲۸۹/۲، و الاعتصام، ۵۵۸/۲ و بعد از آن.

کند. و این شبهه‌ای برای اسقاط حد می‌باشد. این نظر کرخی^۱ از حنفیه و ابی عبدالله بصری معتزلی^۲ در یکی از دو نظرش می‌باشد.^۳

۵- شرط کرده‌اند که خبر واحد در مورد عقاید نباشد، زیرا خبر واحد ظنی است، در حالیکه عقیده قطعی است، این سخن و نظر سرخسی حنفی و ابن‌الحسین بصری معتزلی، و نیز عده‌ای از متکلمان می‌باشد.^۴

۱- کرخی همان عبیدالله بن الحسین بن دلال بن دلهم، ابوالحسن الکرخی حنفی است که شیخ حنفیه در عراق بود، از تألیفات او المختصر، و شرح جامع الکبیر، و شرح جامع الصغیر، می‌باشد. در سال ۳۴۰ هـ در گذشت، در شذرات الذهب ۳۵۸/۲، و تاج التراجم فی طبقات الحنفیه، ابن قطلوبغا، ص ۳۹، و طبقات المعتزله ابن مرتضی، ص ۱۳۰، و تاریخ بغداد ۳۵۳/۱۰ شماره ۵۵۰۷ و لسان المیزان ۵۲۸/۴ شماره ۵۴۴۲ شرح حال او را آورده‌اند.

۲- بصری، همان حسین بن علی ابوعبدالله البصری حنفی و شیخ متکلمین و یکی از بزرگان معتزلی می‌باشد که در سال ۳۶۹ وفات یافت در تاریخ بغداد ۸/۷۳ شماره ۴۱۵۳، و الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیه، لکنوی ص ۶۷، و طبقات المفسرین داودی ۱/۱۵۹ شماره ۱۵۱، و طبقات المعتزله ابن مرتضی، ص ۱۰۵، و لسان المیزان ۲/۵۵۹ شماره ۲۷۹۷ شرح حال او را می‌توان مشاهده کرد.

۳- المعتمد فی اصول الفقه ۹۶/۲، ۹۸، و فواتح الرحموت ۱۳۶/۲، و البحر المحیط ۳۴۸/۴، و ارشاد الفحول ۲۳۱/۱ نگا: مختصر الصواعق المرسله، ۵۷۸/۲.

۴- اصول سرخسی ۳۲۲/۱، و المعتمد فی اصول الفقه ۱۰۲/۲، ۵۴۹، و مختصر الصواعق المرسله ۲/۵۸۶، و شرح اصول الخمسه، ص ۷۶۹، و المختصر فی اصول الدین تألیف قاضی عبدالجبار بهمراه رساله‌های عدل و توحید دکتر محمد عماره ۲۶۸/۱ و النص و الاجتهاد، عبدالحسین شرف الدین، ص ۳۳۵، و اگر خواستی به نظر معتزله در السنه ۱۱۵/۱-۱۱۷ مراجعه کن، و شیخ شلتوت از این شرط متأثر شده، و مبالغه کرده و گفته که اجماعی است و می‌گوید: همانا احادیث آحاد افاده عقیده نمی‌کند، و در مورد امور غایب اعتماد به آن‌ها درست نیست که بر آن اجماع است و بحکم ضرورت عقلی که جایی برخلاف آن نزد عقلا وجود ندارد، ثابت شده است. نگا: الاسلام عقیده و شریعه، ص ۶۱، از آن جمله است که محمود ابوریه بیان کرده و گفته: از چیزهایی است که همه

۶- شرط کرده‌اند که یک حکم شرعی به وسیله آن ثابت نشود (چون هیچ واجبی و هیچ حرامی به وسیله خبر واحد ثابت نمی‌شود) این هم نظر سرخسی حنفی و ابی‌الحسین بصری معتزلی می‌باشد.^۱

این‌ها از مهمترین شرط‌هایی است که معتزلیان در نظر گرفته‌اند، بعضی از فقهای حنفی هم متأثر از معتزله این شرط‌ها را بیان کرده‌اند، راز این تأثر طبیعی می‌نماید زیرا بغداد محل پیدایش معتزله و محیط آن‌ها بود و سایر گروه‌هایی که منبع فتنه و آشوب و حرکت‌های انقلابی در جهان اسلام بودند، از آن‌ها متأثر شدند.

امام زرکشی^۲ اسرار شرط‌های حنفیان و دیگران را در شروط قبل چنین برای ما توضیح می‌دهد: ابومنصور عبدالقادر بغدادی می‌گوید: این اصولی است که آن را به این خاطر اخباری طرح کردند که وقتی اصحاب و یاران ما به این اخبار استناد می‌کردند، آنگاه که از پاسخ دادن ناتوان گشتند، به این شکلی که می‌بینیم آن‌ها را برگرداندند، و از مایه ضعف و ناتوانی امثال آن‌را، با وجود مخالفت با قرآن بیان داشتند.^۳

گفتم: این همان راز قرار دادن شرط‌های گذشته از طرف معتزلیان است که خواستند تا با دشمنان خود یعنی اهل سنت احتجاج کنند، در غیر این صورت (اگر فرقه‌های امت

نظرات در مورد آن متفق شده‌اند که حدیث آحاد را در مورد عقاید نمی‌پذیریم، هر چند که سندهای آن محکم و راه‌های شناخت آن فراوان باشد. نگا: اضواء علی السنه، ص ۲۴.

۱- اصول سرخسی ۳۳۴/۱، ۳۳۵ و المعتمد فی اصول الفقه، ۹۷/۲، ۹۸ و اصول الفقه شیخ عبدالوهاب خلاف، ص ۱۱۶، و شیخ محمد غزالی نیز بر این نظر است و می‌گوید: (خبر واحد امری حرام و یا فرضی را اثبات نمی‌کند) نگا: مائه سؤال من الاسلام ۲۴۹/۱.

۲- زرکشی: محمد ابن بهادر بن عبدالله، ابو عبدالله زرکشی می‌باشد، شافعی مذهب، فقیه، اصولی، و اهل حدیث بود، از تألیفات او «بحرالمحیط» و «شرح جمع الجوامع» است. در سال ۷۹۴ هـ وفات نمودند، در شذرات الذهب ۳۳۵/۶، و الفتح المبین فی طبقات الاصولیین تألیف عبدالله مصطفی مراغی، ۲۰۹/۲، شرح حال ایشان موجود می‌باشد.

۳- البحر المحيط، ۳۴۹/۴.

انصاف داشته باشند به حجیت خبر واحد و عمل به آن اقرار می‌کردند)، در حالی که آن‌ها را می‌بینی که هر کدام با جود اختلاف در روش و عقایدشان، برای صحه گذاشتن درستی مذهب خود به حدیث آحاد استناد می‌کنند.

می‌بینی که - قدریها - به حدیث پیامبر ﷺ استناد می‌کنند که فرمود: هر بچه‌ای که به دنیا می‌آید براساس فطرت متولد می‌شود، سپس والدینش او را - یهودی، مسیحی و یا مشرک می‌کنند.^۱

همچنین به این حدیث قدسی استناد کرده‌اند که فرمود: من همه بندگان خود را حنیف و پاک آفریدم، شیطان‌ها نزد آن‌ها آمدند، آن‌ها را از دینی که داشتند برگرداند، و آنچه را که من حلال کرده بودم حرام گردانند. و به آن‌ها دستور داد برای من شریک قایل شوید، تا زمانی که نیرو و قدرتی بر آن‌ها نازل نشده است.^۲

گروه ارجاء هم به این حدیث استناد می‌کنند که می‌فرماید: هیچ بنده‌ای نیست، که لاله الا الله را گفته، سپس بر آن مرده باشد مگر اینکه وارد بهشت می‌شود. گفته شده، اگر زنا و سرقت هم مرتکب شده باشد؟ فرمود: حتی اگر زنا و سرقت هم کرده باشد.^۳

۱- بخاری آن را (در شرح فتح الباری) آورده در کتاب جنایز، باب اگر بچه‌ای مسلمان شود و بمیرد آیا نماز میت خوانده می‌شد و آیا مسلمانی برای بچه معنی می‌دهد ۲۶۰/۳ شماره‌های ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، مسلم آن را در (شرح نووی) در کتاب القدر آورده، در باب معنای، هر متولد شده‌ای بنا بر فطرت زاده می‌شود و حکم مرگ بچه‌های کفار، و بچه‌های مسلمانان ۴۵۸/۸، از حدیث توسط ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است.

۲- قسمتی از حدیث طولانی است که مسلم آورده (شرح نووی) در کتاب الجنه و صفة نعیمها و اهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، ۲۱۴/۹ شماره ۲۸۶۵، از احادیث روایت شده توسط عیاض بن حمار المجاشعی رضی الله عنه.

۳- بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در کتاب الجنائز در باب، کسی که آخرین سخن او لا اله الا الله باشد ۱۳۲/۳ شماره ۱۲۳۷ و مسلم آن را آورده در (شرح نووی) در کتاب الایمان و در باب کسی

شیعیان به این حدیث پیامبر ﷺ استناد کرده‌اند که می‌فرماید: «بر سر حوض کوثر عده‌ای از یاران خود را می‌بینم که بخاطر من از جای خود بلند می‌شوند پس می‌گویم: یارانم، یارانم چه شدند: به من می‌گویند: شما نمی‌دانید که چه چیزهای بعد از شما بوجود آوردند.»^۱

خوارج به این حدیث پیامبر ﷺ استدلال می‌کنند که فرمود: ناسزا گفتن به مسلمان باعث فسق گوینده آن می‌شود و کشتن مسلمان، کفر می‌باشد.^۲ همچنین خوارج به این حدیث استناد می‌کنند که پیامبر ﷺ فرمود: «زنا کننده در حالی که مؤمن است، زنا نمی‌کند.»^۳ (یعنی بهنگام ارتکاب آن معصیت از ایمان خارج می‌شود) و سایر احادیثی که فرقه‌ها به آن استناد می‌کنند و همه آن‌ها خبر آحاد می‌باشند.^۴

شروطی را که بعضی از فقهای حنفی و مالکی برای پذیرفتن خبر آحاد قرار داده‌اند، خصوصاً شرطهایی که معتزله قرار داده‌اند، و گروهی از حنفی‌ها از آن متأثر شدند، برای

که بمیرد و شریکی برای خدا قرار ندهد وارد بهشت می‌شود و کسی که مشرک بمیرد وارد آتش جهنم می‌شود ۳۷۰/۱ شماره ۹۴ از احادیث روایت شده توسط ابوهریره رضی الله عنه.

۱- مسلم آن را آورده (شرح نووی) در کتاب الفضائل، باب اثبات حوض پیامبر ﷺ و صفات آن ۶۶/۸، شماره ۲۳۰۴ از احادیث روایت شده توسط انس بن مالک رضی الله عنه.

۲- بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) کتاب الایمان باب، ترس مؤمن از اینکه عمل او از بین برود و او نداند ۱۳۵/۱ (شماره ۴۸ و مسلم آن را آورده (شرح نووی) در کتاب الایمان باب بیان کردن گفتار پیامبر ﷺ که فرمود: سباب المسلم فسوق و قتاله کفر ۳۳۰/۱، شماره ۶۴ از احادیث روایت شده توسط ابن مسعود رضی الله عنه).

۳- بخاری آن را (بشرح فتح الباری) در کتاب المظالم، باب النهی بغیر إذن صاحبه ۱۴۳/۵ ش ۲۴۷۵، و مسلم (بشرح النووی) کتاب الایمان، باب بیان نقصان الایمان بالمعاصی و نفيه عن المتلبس بالمعصية علی إرادة نفي کماله ۳۱۷/۱ ش ۵۷ من حدیث ابي هريرة رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

۴- مختصر الصواعق المرسله، ۵۵۸/۲، ۵۵۹.

- اهل فساد و هوی و هوس دست‌آویزی شد تا حجیت سنت نبوی را بصورت عام و اخبار آحاد را بصورت خاص مورد شک و تردید قرار دهند.^۱
- بعضی از آن‌ها را هم در دوران معاصر می‌بینیم، که شرط‌های گذشته را با تعبیرات و برداشتهای تندتر و معانی گسترده‌تری تکرار می‌کنند.
- ۱- عده‌ای از آن‌ها با قطعیت می‌گویند: احادیث آحادی که درباره عقاید باشد هر چند دارای سند محکم باشد و از طرق مختلف روایت شده باشد حجت نیست.^۲
- ۲- عده‌ای دیگر می‌گویند: هر مسلمانی که بنیان عقیدتی خود را بر دلایل ظنی گذاشته باشد، مرتکب جرم و گناه شده است.
- ۳- عده‌ای هم می‌گویند: احادیث آحاد در مورد عقوبات صلاحیت ندارند چون عقوبات امر مهم و خطیری است.
- ۴- عده‌ای معتقدند که: خبر آحاد صلاحیت دخالت در امور قانونی و سیاسی را ندارند چون آن‌ها دارای اهمیت هستند.^۳
- ۵- عده‌ای هم می‌گویند: همانا در مسایل عقیدتی به احادیث آحاد عمل نمی‌شود، و آنچه که در آن به عنوان یک فرض دینی و یا واجب دینی آمده است، اعتبار

۱- نگا: اصول فقه محمدی، ساخت، فصل چهارم (الاحادیث فی المدارس الفقه القدیمة، ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله دانشکده دعوت اسلامی در لیبی، شماره ۱۱، ص ۶۷۱-۶۸۷- نگا: اضواء علی السنه محمود ابوریه، ص ۳۶۵-۳۶۹-۳۹۸، و الاصلان العظیمان، ص ۲۹۷، و السنه و دورها فی الفقه الجدید، ص ۹۶، و تبصیر الامة بحقیقه السنه، ص ۳۶۳.

۲- نگا: اضواء علی السنه از محمود ابوریه، ص ۲۴.

۳- مانند دکتر عبدالحمید متولی در کتابش «مبانی نظام الحکم فی الاسلام»، و دکتر محمد سعاد و دیگران، نگا: مصادر الشریعه الاسلامیه مقارنه بالمصادر الدستوریه، مستشار دکتر علی جریشه. نگا: السنه المفتری علیها، از مستشار بهنساوی، ص ۱۴۵-۳۴۱-۳۵۸-۳۵۹.

ندارد، بلکه از خبر آحاد، در امور دیگر، مانند: طلب راهنمایی و آرامش گرفتن استفاده می‌شود.^۱

اما لازم به ذکر است که امام شافعی شرط‌های حنفیان و مالکیان را به طور کامل بررسی نمود، و در دو کتاب خود الام و الرساله، آن‌ها را تکذیب نمود. بعلت توانایی امام در دفاع و تقبیح کردن دلایل حنفی‌ها و مالکیها، درباره شروطی که اضافه بر شرط‌های اهل حدیث، برای صحت خبر واحد قرار داده بودند دشمنان اسلام به دفاعیه امام شافعی ایراد و رخنه گرفتند و او را سرزنش کردند. از پیروان این عقیده جوزف شاخت می‌باشد، که در سه فصل اول کتاب خود «اصول الفقه المحدی»^۲ به آن پرداخته و نصر ابوزید در کتاب خود «الامام الشافعی و تأسیس الایدیولوجیه الوسطیه»^۳ و جمال البنا در دو کتاب خود «الاصلان»^۴ و «السنه و دورها فی الفقه الجدید»^۵ و اسماعیل منصور در کتاب خود، «تعبیر الامه بحقیقه السنه»^۶ و محمود شمرور در «الدوله و المجتمع»^۷ و دیگران از او پیروی کرده‌اند.

-
- ۱- حقیقه الحجاب و حجیه الحدیث، ص ۹۵، ۱۰۵، و الربا و الفائده فی الاسلام، ص ۸ هر دو کتاب از سعید عشاوی می‌باشند نگا: اضواء علی السنه، محمود ابوریه، ص ۳۷۸، و السنه و دورها فی الفقه الجدید، جمال بنا ص ۱۵۰، و تبصیر الامه به حقیقه السنه، از اسماعیل منصور، ص ۳۶۹ و سایرین.
 - ۲- نگا: فصل اول تحت عنوان «نگاه تقلیدی به فقه اسلامی» و فصل دوم بعنوان «مدارس فقه قدیمی و دیدگاه شافعی نسبت به آن» فصل سوم تحت عنوان «شافعی و احادیث فقهی» و غیر از آن در جاهای متفرقه در کتاب خودش، ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیه الدعوه در لیبی، شماره ۱، ص ۶۴۸ و ص ۶۴۸-۶۶۷.
 - ۳- نگا: امام شافعی و تأسیس ایدئولوژی میانه.
 - ۴- نگا: الاصلان العظیمان، ص ۲۹۸-۲۹۹.
 - ۵- نگا: السنه و دورها فی الفقه الجدید، ص ۱۵، ۶۱ و ۹۶.
 - ۶- نگا: تبصیر الامه بحقیقه السنه ص ۳۷۵.
 - ۷- نگا: الدوله و المجتمع، ص ۲۳۵.

در حقیقت امام شافعی در میدان دفاع از رأی و نظر جمهور علما بر ضد شروطی که حنفی‌ها و مالکیها قرار داده بودند، تنها نبود. و آن طور که امام ابن ابی‌حاتم رازی در کتاب خود بنام «الآداب شافعی»^۱ آورده، بیشتر از دیگران به دفاع از رأی جمهور پرداخته، بگونه‌ای که علمای اسلام بعد از ایشان، دفاعیات او را ستودند و آن را درست پنداشتند و از او دفاع کردند.^۲

استاد عبدالحلیم جندی در دفاع از شافعی و بر ضد دشمنان اسلام و بر ضد آنچه که امام شافعی را با آن متهم کرده بودند، که ایشان اصول تازه‌ای آورده که مخالف رأی گذشتگان است می‌گوید: شما می‌بینید اصولی که در الرساله ارائه شده است، اصولی مسلم و قطعی است، که شبهه‌ای در آن‌ها وجود ندارد. و با مسلمات علمی کشف شده‌اند، آن‌ها قبل از اینکه اصولی فلسفی و نظری باشند قواعدی عملی می‌باشند، به همین دلیل است که امام شافعی بعد از گذشت اعصار همچنان بعنوان تکیه‌گاه علما در حوزه فکری باقی مانده‌اند، و بصورت کامل متولد شده‌اند، که زائیده استقراء تام می‌باشند. از زمانی که یافت شدند، بعنوان مسلمانی شناخته شدند که علما در علوم مختلف به او

۱- نگا: الآداب شافعی از ابن ابی حاتم، ص ۱۶۹.

۲- از جمله آنهایی که بعد از امام شافعی به این موضوع پرداختند، امام ابن قیم جوزیه است در کتابش اعلام الموقعین من رب العالمین ۲/۲۷۱ و بعد از آن، ابن غیر از تحقیقهای ائمه اصول فقه درباره خبر آحاد می‌باشد. آن شروطی که منسوب به امامان چهار مذهب و دیگر امامان که مورد تأیید ائمه چهارگانه می‌باشند، ابن تیمیه در دو کتاب خود بنام «رفع الملام عن الأئمة الاعلام» و «صحته اصول مذهب اهل المدینه» از آن دفاع کرده است. نگا: اعلام الموقعین، ابن قیم ۲/۲۲۹، و الانصاف فی بیان سبب الاختلاف فی الاحکام الفقهیه از علامه احمد دهلوی، ص ۱۶-۴۳، و السنه المطهره بین اصول الأئمة و شبهات صاحب کتاب فجر الاسلام و ضحی الاسلام و السنه مع القرآن، هر دو از دکتر سید احمد مسیر، و کیف نتعامل مع السنه النبویه، دکتر یوسف قرضاوی مبحث (همه علما براساس سنت حکم می‌کنند)، ص ۵۴-۵۵.

مراجعه می‌کنند، حتی کسانی به او مراجعه می‌کردند که قیاس را نپذیرفته بودند، و فقط به نصوص صریح اعتماد و ایمان داشتند.^۱

پاسخ به شرط‌های قبل و پیروان قدیم و جدید آن

نخست: شرط عددی، که برای صحت و پذیرش خبر واحد قرار داده‌اند: در فصل قبل پاسخ دلایلی که در اشتراط عدد در داستان توقف پیامبر ﷺ در مورد خبر ذی‌یدین و خبر ابوموسی اشعری و توقف عمر در آن خبر و سایر اخبار آورده شد. در حقیقت اشتراط عدد برای صحت پذیرش خبر آحاد [بدعتی است گمراه‌کننده و انکارکننده، که واقعیت اصحاب و رسول از آن ابا دارند و منطقی و عقل سلیم که فارغ از هوی و هوس و فساد باشد، آن را رد می‌کنند.] در واقع غیر ممکن است که رسول خدا ﷺ در همه وقت، با گروهی از یاران باشند که به حد تواتر برسند، او را نه در خواب و نه در بیداری، نه در مسافرت، تنها نگذارند تا تصدیق‌کننده خبر آحاد برای اصحاب باشند. در عرف عقل و منطقی غیر ممکن است، که مسلمانان از دعوت دست بکشند و از ملزومات زندگی مانند تجارت، کشاورزی و امثال آن دست بکشند و از مدینه خارج نشوند و از کنار رسول خدا ﷺ دور نشوند تا همگی با آسودگی احادیث پیامبر ﷺ را روایت کنند و بشنوند و سایر اصحاب هم آن را تصدیق کنند، در حقیقت عقل و منطقی آن را نمی‌پذیرند و برای معتقدان به این شرط افسوس می‌خورند، آن‌ها به عقل و منطقی خود ظلم می‌کنند، واقعیت اشیاء را درک نمی‌کنند. بعضی از اصحاب مشغول تجارت در بازار و بعضی

۱- امام شافعی ناصر السنه و واضع الاصول ص ۲۱۵، و الانصاف فی بیان سبب الاختلاف از دهلوی، ص ۱۶-۳۶، برای مطالعه بیشتر نگاه: دکتر رفعت فوزی در کتابهای ابوزید و برملا کردن شبهات او، و رد کردن شبهات نصر ابوزید در قرآن و سنت و صحابه و ائمه مسلمانان، از دکتر اسماعیل سالم، و المناقب الشافعی از رازی، و الآداب الشافعی، و مناقب الشافعی از ابن ابی حاتم، و مناقب شافعی از بیهقی، و المدخل لدراسة القرآن والسنه و العلوم الاسلامیه از دکتر شعبان محمد اسماعیل ۲/۴۱۰-۴۱۷ و اصول الفقه الاسلامی، از دکتر طه جابر العلونی، ص ۱۵-۲۵.

مشغول جهاد در راه خدا و بعضی دیگر هم در مصاحبت پیامبر ﷺ بودند، آن هم در حد توان خود، زمانی که کسی آنجا نبود، آن‌ها حضور داشتند، و حفظ می‌کردند آنچه که دیگران حفظ نمی‌کردند، به این دلیل است که یک نفر یا دو نفر و یا سه نفر و بیشتر از آن حضرت روایت می‌کردند. گاهی یکی از همسران آن حضرت، اتفاقاتی را که در خانه میان زن و شوهر می‌افتاد، روایت می‌کرده است و اصحاب پیامبر ﷺ هم نبودند،^۱ این بیانگر آن است که آن حضرت عدد را شرط ندانسته است.

حافظ ابن حجر می‌گوید: این نظر که عدد شرط می‌باشد رأی و نظر باطل و مخالف جمهور است، هرگاه خبر واحدی که شرایط صحت را داشته باشد، باید آن را پذیرفت.^۲ دکتر ابوشهبه می‌گوید: این بدعت و نوآوری قبیح چیست؟ بدعتی که اگر خبر به حد تواتر نرسد، پذیرفته نمی‌شود و از آن استفاده نمی‌شود!؟ اگر برای همه مسایل علمی و شناختی، تواتر را در نظر بگیریم، جز مقدار اندکی از این علوم باقی نمی‌ماند، بلکه اگر این قاعده را براساس تاریخ و ادبیات طبقه‌بندی کنیم، جز مقدار خیلی اندک چیزی باقی نمی‌ماند.^۳

با همه این وجود، اهل حدیث به تعداد و عدد در روایت، کم توجهی نکردند، بلکه آن را در تقسیمات خود از حدیث آحاد و غریب و عزیز و مشهور، به کار بردند. بهنگام تعارض در یک حدیث، اولویت با حدیثی است که راویان بیشتری دارد. شما آنچه را که محدثان گفته‌اند در صفحات قبل شنیده‌اید که گفته‌اند: همانا حدیث متواتر در کتب حدیثی مشهور، مانند صحاح سته و مسانید به وفور یافت می‌شود.^۴

دوم: شرط‌هایی که برای صحت خبر واحد قرار داده‌اند:

۱- السنه النبویه بین دعاه الفتنه و ادعیاء العلم، از دکتر عبدالموجود عبداللطیف، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۲- نگا: لسان المیزان، ۱/۲۶-۲۷.

۳- الاسراء و المعراج از دکتر محمد ابوشهبه، ص ۲۱.

۴- در صورت تمایل نگا: ص ۶-۸.

۱- اینکه مخالف ظاهر کتاب خدا نباشد، برای آن شرط، به روایتی از رسول خدا ﷺ استدلال کرده‌اند که فرمود: «بعد از من احادیث من افزایش می‌یابد، اگر حدیثی از من برای شما روایت کردند، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، هر کدام موافق قرآن بود را بگیرید و آنچه مخالف قرآن بود را پس دهید، و مطمئن باشید که من از آن بی‌خبر و بی‌زارم.»^۱

۲- همچنین به روایت‌هایی از ابوبکر و عمر و عایشه، و سایر اصحاب ﷺ استناد کرده‌اند، برای پاسخ به خبر فاطمه بنت قیس^۲ در مورد روایتی که از پیامبر ﷺ درباره سه طلاقه آورده که فرمود: حق مسکن و نفقه ندارد. عمر با سخنان خود به آن پاسخ داده و فرمود: ما نمی‌توانیم کتاب و سنت خدا را به خاطر سخنان زنی که نمی‌دانیم دارای حافظه است و یا فراموشکار می‌باشد، کنار بگذاریم. بلکه دارای مسکن می‌باشد و نفقه هم دارد، خداوند می‌فرماید:

﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَلْحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ﴾ [الطلاق: 1].

«آن‌ها را از خانه‌های خود بیرون نکنید و آن‌ها خارج نشوند مگر اینکه فاحشه‌ای آشکار اتفاق افتاده باشد.»^۳

۳- همچنین استدلال کرده‌اند به پاسخ عایشه و پذیرفتن حدیث عمر و پسرش (عبدالله بن عمر) ﷺ در مورد شکنجه شدن مرده، بدلیل گریه و زاری اقوامش، عایشه آن را چنین رد کرد و گفت: خداوند به عمر رحم کند به خدا که پیامبر ﷺ چنین فرموده

۱- الأم ۳۰۷/۷-۳۰۸، و أصول السرخسی ۳۶۵/۱، و المعتمد فی أصول الفقه ۸۰/۲.

۲- فاطمه بنت قیس از اصحاب گرانقدر که شرح حال او در الاصابه ۳۸۴/۴ شماره ۱۱۶۰۸ و الاستیعاب ۱۹۰۱/۴ شماره ۴۰۶۲، و تاریخ الصحابه، ص ۲۰۹، شماره ۱۱۱۴، و اسدالغابه، ۲۲۴/۷ شماره ۷۱۹۳ آمده است.

۳- حدیثی که مسلم آن را آورده (شرح نووی) در کتاب الطلاق، باب طلاقه سه گانه، نفقه ندارد ۳۵۶/۵ شماره ۱۴۸۰، نگا: شماره ۱۴۸۱.

است که مؤمن بدلیل گریه و زاری خانواده‌اش عذاب ببیند، ولی فرمود: «خداوند عذاب کافر را با گریه و زاری اقوامش بر وی افزایش می‌دهد.» این آیه از قرآن شما را بس است.

﴿أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [النجم: 38].

«(در صحف ایشان آمده است) که هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد.»^۱

همچنین به پاسخ علی بن ابیطالب به خبر معقل بن سفیان، استدلال کردند در مورد روایتی که از ابن مسعود در مورد مردی که ازدواج کرده بود، ولی مهر زنش را تعیین نکرده بود و با او نزدیکی انجام نداده تا از دنیا رفته بود، سوال شد. ابن مسعود گفت: شکی نیست که مهریه آن زن مثل سایر زنان دیگر است و عده و ارث هم دارد. مقام بن سنان اشجعی^۲ گفت: رسول خدا ﷺ در مورد بروع دختر و اشق، که زنی از قبیله ما

۱- و حدیث را بخاری آورده (شرح فتح الباری) در کتاب جنائز در باب، مرده بخاطر گریه‌ای که برای او می‌کنند شکنجه می‌شود ۱۸۱/۳- شماره‌های ۱۲۸۷-۱۲۸۸ و مسلم آن را آورده در (شرح نووی) در کتاب جنائز، در باب مرده بخاطر گریه اقوام عذاب می‌شود. ۵۰۲/۳-۵۰۳ شماره‌های ۹۲۷، ۹۲۹.

۲- معقل ابن سنان اشجعی از اصحاب گرانقدر است، که شرح حالی دارد در الاصابه ۴۴۶/۳ شماره ۸۱۵ و در اسدالغابه ۲۲۱/۵، شماره ۵۰۳۳، و در الاستیعاب ۱۴۳/۳، شماره ۲۴۶۰- و تاریخ صحابه ۲۳۹ شماره ۱۳۱۱، و مشاهیر علماء الامصار، ص ۵۷، شماره ۲۸۱.

می‌باشد، چنین حکم نمود. ابن مسعود خوشحال گردید.^۱ علی ابن ابیطالب پاسخ داد که: «قرآنِ خدای خود را با سخنان یک مرد بادیه‌نشین عوض نمی‌کنیم.»^۲

محمود ابوریه در «اضواء علی السنه»^۳ و احمد امین در «فجر الاسلام»^۴ و احمد حجازی السقا در کتابش «دفع الشبهات عن شیخ الغزالی»^۵ و جمال بنا در «السنه و دورها فی الفقه الجدید»^۶ و اسماعیل منصور در «تبصیر الامه بحقیقه السنه»^۷ و نیازی عزالدین در «دین السلطان»^۸ و سایرین، به احادیث گذشته و یا قسمتی از آن استناد کرده‌اند.

شیخ محمد غزالی در کتابش «السنه النبویه بین اهل الفقه و اهل الحدیث» از این شرط و روش، متأثر گشته است. به دنبال سخنان عایشه که فرمود: «قرآن شما را بس است»

-
- ۱- آن را ابوداود در سنن خود در کتاب النکاح آورده است. در باب فیمن تزوج و لم یسم صداقاً حتی مات، ۲۳۷/۲ شماره ۲۱۱۴، و ترمذی آن را در سنن خود آورده، در کتاب النکاح باب ما جاء فی الرجل یتزوج المرأه فیموت عنها قبل أن یفرض لها، ۴۵۰/۳ شماره ۱۱۴۵ و گفته: این باب از جراح روایت شده و حدیث ابن مسعود، حسن و صحیح می‌باشد، و لفظ آن از ترمذی می‌باشد.
 - ۲- این زیاده را سعید بن منصور در سنن خود آورده ۲۳۲/۱ شماره ۹۳۱، عبدالرزاق هم آن را در مصنف خود آورده ۲۹۳/۶ شوکانی در مورد این زیاده گفته (از طریق صحیح از او ثابت نشده، اگرچه سلامت آن ثابت شود و او در حدیث معقل تنها نیست بلکه از طرق دیگر نیز روایت شده است. و جراح نیز با اوست همچنانکه ابوداود و ترمذی و مردمانی دیگر از اشجع روایت کرده‌اند. نگا: نیل الاوطار ۱۷۳/۶، صنعانی در سبل السلام گفته، روایتی که به علی ابن ابیطالب نسبت داده شده، از آن حضرت صحیح نمی‌باشد. نگا: سبل السلام، ۱۰۴۵/۳.
 - ۳- نگا: اضواء علی السنه، ص ۷۳-۷۴.
 - ۴- نگا: فجر الاسلام، ص ۲۱۶-۲۱۷.
 - ۵- نگا: دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی ص ۱۰۴-۱۰۵-۱۵۶-۱۹۳.
 - ۶- نگا: السنه و دورها فی الفقه الجدید، ص ۱۱۳.
 - ۷- نگا: تبصیر الامه بحقیقه السنه، ص ۳۰۵-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۹-۴۱۹.
 - ۸- نگا: دین السلطان، ص ۹۴۱.

شیخ گفت: به نظر من روشی که ام المؤمنین در نظر گرفته اساس محاکمه و عرضه احادیث صحیح بر نصوص و آیات قرآنی است.^۱

پاسخ: آنچه که برای رد خبر آحادی که افزون بر آیه قرآن باشد، به آن استناد کرده‌اند، برای آن‌ها حجتی نیست چرا که قبلاً تخریج و جعلی بودن حدیث «عرضه سنت بر قرآن» را بیان کردیم.^۲

سایر احادیثی که بعضی از اصحاب آن را به دلیل تعارض با ظاهر قرآن رد کرده‌اند، حجتی برای آن‌ها نمی‌باشد، پس حق با اخبار آحادی است که با کتاب خداوند موافق باشد.

ابن قیم جوزیه در زاد المعاد^۳ از خبر فاطمه دفاع کرده است.

شوکانی گفته آنچه در مورد این خبر گفته شده که مخالف قرآن است، توهم است.^۴

لازم به ذکر است که ابوحنیفه نعمان رحمته الله خبر فاطمه را آورده است.^۵

وضعیت حدیث تعذیب مردگان با گریه اقوامش بر او نیز همینطور می‌باشد که این خبر حقیقت دارد و هیچ مخالفتی با قرآن ندارد. همانطور که در شرح حال امام بخاری درباره حدیث «مرده با گریه خانواده‌اش بر او، دچار عذاب می‌شود، اگر نوحه و گریه و زاری جزء سنت آن‌ها باشد»^۶ پیدا است.

۱- نگا: السنة النبویة بین اهل الفقه و اهل الحدیث، ص ۲۳.

۲- رک: ص ۲۱۸-۲۲۱.

۳- نگا: زاد المعاد ۵/۵۲۲-۵۴۲.

۴- نیل الاوطار، ۳۰۳/۶.

۵- المنهاج شرح مسلم از نووی ۵/۳۵۹- نگا: نیل الاوطار، ۳۰۳/۶، و سبل الاسلام ۳/۱۱۲۶.

۶- نگا: صحیح بخاری (شرح فتح الباری ۳/۱۸۱ و نگا: نیل الاوطار ۴/۱۰۲-۱۰۶ و پاسخ آنچه را که عایشه از صحابه خواسته، بیان نکرده، از امام زرکشی، ص ۱۰۲-۱۰۳.

آنچه که علی ابن ابی طالب در رد خبر معقل بن سنان گفت، قبلاً ذکر شد که شوکانی و سایرین گفتند که این خبر از معقل صحیح نمی‌باشد و اگر صحت آن درست باشد، معقل آن را به تنهایی بیان نکرده است، نظر جمهور علما هم با این خبر است، که آن هم درست، و با کتاب خدا موافق می‌باشد.^۱

جمهور علما معتقدند که مکث و توقف بعضی از اصحاب پیامبر ﷺ در مورد اخباری که با قرآن کریم تعارض ظاهری دارند، از روی احتیاط و ثبات بوده است و این روشی برای راندن حدیث توسط آنان نبوده است. چون، هم به خبر واحد استناد می‌کردند، و هم به آن عمل می‌کردند.

آنچه که لازم به ذکر است، این است که حنفی‌هایی که این شرط را قرار دادند با آن مخالفت کردند و خبرهایی را با سندهای ضعیف قبول کردند که با قرآن کریم مخالفت داشتند، ابن قیم در این زمینه توضیح بیشتری داده است.^۲

سوماً: گمان آن‌ها مبنی بر اینکه احکام زیاد خبر واحد بر نص قرآن، نسخ محسوب می‌شود، ابن قیم جوزیه آن را به روشنی رد کرده است و منظور از نسخ در حدیث زائد بر قرآن کریم را بیان کرده و می‌گوید: منظور شما از نسخی که متضمن زیادت است، چیست؟ آیا منظورتان این است که حکمهای وجوب، تحریم و اباحه، که در قرآن نیامده ولی در سنت آمده است، بطور کلی باطل است؟ یا معتقدید که اضافه شدن چیزی بر آن مانند شرط، قید یا مانع، یا تخصیص آن، و یا تعمیم آن، صفت آن را تغییر می‌دهد؟

اگر به بند اول این مطلب توجه کرده باشید، شکی نیست که حکم زیادی خبر واحد متضمن آن نمی‌باشد، پس ناسخ نیست، اگر به مطلب دوم توجه کنید که آن درست و

۱- نگا: نیل الاوطار، ۱۷۳/۶، و سبل الاسلام ۱۰۴۵/۳، و احکام القرآن ابن عربی ۲۱۹/۱- و الجامع الاحکام القرآن از قرطبی، ۱۹۷/۳، و منهج نقد المتن عند علماء الحدیث النبوی از دکتر ادلبی، ص ۱۳۵.

۲- اعلام الموقعین ۲۸۸/۲ و بعد از آن.

حق است. ولی با آن نمی‌توان بطلان حکم مزید علیه (حکمی که بر حکم اولی اضافه شده) را صادر کرد و یا آن را رفع کرد و یا در تعارض دانست، بلکه هدف نهایی زیاده‌خبر واحد، همچون شرطها، و مانعها، و قیدها، و تخصیص دادن‌ها، و امثال این‌ها نسخی نیست که موجب بطلان حکم اول گردد و خود جایگزین آن شود.

اگر نسخ به معنای عامی که سلف آن را نسخ می‌نامند و آن عبارت است از اینکه حکم ظاهری قرآن با تخصیص و یا مقید شدن و یا توضیحی بر آن برداشته شود. اینگونه نسخه‌ها از سلف زیاد آورده شده است، حتی موارد استثنا شده را هم نسخ نامیده‌اند، اگر مراد شما این معنا باشد، در مورد اسم، مشاجره‌ای نیست، ولی با این معنا نمی‌توان رد سنت‌های ناسخ قرآن را جایز دانست. کسی منکر چنین امری یعنی «نسخ قرآن به سنت» با معنایی که گفتیم، نیست، بلکه همه مردم بر آن متفق هستند. ولی آن‌ها در جایز بودن نسخ قرآن با سنت اختلاف داشتند. منظور نسخی است که اصل حکم به طور کلی برداشته می‌شود و حکم جدید جایگزین آن می‌شود به طوری که گویی اصلاً تشریح نشده است.^۱

لازم به ذکر است که حنفی‌ها با وجود مخالفت با پذیرش حدیث آحادی که زائد بر قرآن باشد، احکام زائد فراوانی را پذیرفتند، که در قرآن نیامده است که بعضی از آن‌ها جزو احادیث مشهور هستند؛ مانند: حدِّ رجم و حرام بودن ازدواج همزمان با زن و عمه‌اش، و با زن و خاله‌اش، و از اینگونه احکام زائیدی که در قرآن نیستند در حالیکه آن را پذیرفتند زیرا بوسیله حدیث مشهوری ثابت شده که از نظر آن‌ها افاده علم و اطمینان قلبی می‌کند.^۲

۱- اعلام الموقعین ۲/۲۹۷ با اندکی تصرف، نگا: البحر المحيط ۴/۳۴۸، و الاحکام ابن حزم ۱/۱۱۳ و السنه مع القرآن از سید احمد مسیر ۵۲-۶۴.

۲- نگا: الام، امام شافعی، ۱۱/۷ و بعد از آن.

این در حالی است که وقتی اهل فساد و هوی و هوس به مذهب حنفی‌ها و شرایط آن‌ها استدلال می‌کنند، از این امر که آن‌ها حدیث مشهور را در افاده علم، زیر مجموعه حدیث متواتر قرار می‌دهند و آنچه را که ثابت شده زائد بر نص قرآن است، قبول می‌کنند، عمداً برای گمراهی و یا به علت عدم شناخت شرط‌های آن‌ها، خود را به نادانی می‌زنند.

این چیزی است که دشمنان سنت، در حدیث رجم و حدیث ازدواج زن و عمه‌اش و زن و خاله‌اش بصورت همزمان، و غیره با وجود استشهاد کردن به شرط حنفی‌ها در مورد نپذیرفتن خبر واحد، آنگاه که بر قرآن زائد باشد، رد کرده‌اند.

پس تأمل کن چگونه از آن شرط برای تشکیک حجیت خبر واحد و ضربه زدن به احکامی که سنت مستقلاً به تشریح و استنباط آن‌ها پرداخته، استفاده کردند!!

بدان که: هرکس این شرطها را قرار داده، آن‌ها را براساس هوای نفس خود آورده است، هر جا که لازم باشد آن را می‌پذیرد و هر جا که لازم باشد و بخواهد آن را رد می‌کند، غالب ائمه بعد از آوردن مثال‌های زیادی در مورد مخالفت آن‌ها با این شروط و قبول احکام زائد بر قرآن بر آن تاکید کرده‌اند.

ابن حزم می‌گوید: تبعیت از احکام زائد سنت بر قرآن را از کجا گرفتید؟ همانطور که گفتیم، هرگاه اشتها کنید، آن را می‌پذیرند و هرگاه اشتها کنید آن را رد می‌کنید، این گمراهی کاملاً واضح و روشن است، پس هر آنچه که عمل کردن به آن در شریعت واجب باشد، همیشه و در همه حال واجب است.^۱

۱- الاحکام ابن حزم ۱/۱۱۴، نگا: الام ۷/۱۵، و اعلام الموقعین ۲/۲۸۹، ۲۹۳ و بعد از آن.

چهارم: یکی دیگر از شرط‌های آنان این است که خبر واحد در مورد حدود نباشد، اصولیین آن را رد کرده‌اند. امام آمدی می‌گوید: شافعیها، حنبلیها، ابویوسف^۱ و ابوبکر رازی^۲ از یاران ابوحنیفه و هم چنین بیشتر مردم، برخلاف ابو عبدالله بصری و کرخی، بر قبول خبر واحدی که حدی را واجب می‌کند یا هر آنچه که شبهه‌ای را ساقط می‌کند، اتفاق نظر دارند.

دلیل آن این است که اگر ظن غالب باشد، قبول آن واجب است چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «شما شکایت خود را نزد من می‌آورید و شاید دلایل گروهی از شما از دیگری زیباتر و رساتر باشد، و من بنا بر چیزی که می‌شنوم، قضاوت می‌کنم، هر کس از حق برادر خود چیزی بردارد، همانا قطعه‌ای از آتش برای او قطعی شده است.^۳ چون حکمی که به دلیل اثبات آن با شهادت و ظاهر قرآن، اثباتش با ظن جایز باشد، اثبات آن بوسیله خبر واحد همچون سایر حکمهای ظنی جایز است، و این مسأله ظنی

۱- ابویوسف یعقوب ابن ابراهیم بن حبیب است، ابویوسف از یاران ابی حنیفه می‌باشد، بعنوان قاضی در خدمت سه خلیفه مهدی و هادی و هارون الرشید بود، اولین کسی بود که بر اساس مکتب حنفیها کتاب نوشت. در سال ۱۸۲ هـ از دنیا رفت. شرح حال او در وفیات الاعیان ابن خلکان ۴۲۱/۵ و در تاج التراجم فی طبقات الحنفیه از ابن قطلوبغا، ص ۸۱ آمده است.

۲- ابوبکر رازی، همان احمد ابن علی رازی و ابوبکر جصاص می‌باشد. فقیه حنفی مذهب و از صاحب نظران حنفی بود. در بغداد ساکن شد، و ریاست حنفیها به ایشان رسید. در سال ۳۷۰ هـ از دنیا رفت. در فتح المبین فی طبقات الاصولیین از مراغی ۲۱۴/۱، و الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه از عبدالقادر محمد قریشی ۸۴/۱ شرح حالی دارد.

۳- بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در کتاب المظالم، باب إثم من خاصم فی باطل و هو یعلمه، ۱۲۸/۵ شماره ۲۴۵۸، مسلم (در شرح نووی) آن را آورده، در کتاب الاقضیه، باب الحكم بالظاهر و اللحن بالحجّه، ۲۴۵/۶ شماره ۱۷۱۳. لفظ این حدیث از اوست در حدیثی که از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده است.

است پس ظن در آن کافی می‌باشد. و با یک شبهه می‌توان آن را از حجیت انداخت، اگر آن شبهه مانع عمل به آن باشد. ولی اصل خلاف آن است و بیان آن بر مدعی است. اگر گفته شود: خبر واحد آن است که احتمال دروغ بودن آن ممکن باشد، این شبهه‌ای برای اجرا نکردن آن حد می‌باشد. چون پیامبر ﷺ فرمود: «حدود را به وسیله شبهات دفع کنید»^۱ پس اگر آن خبر واحد با شهادت ثابت شود، باطل می‌باشد چون احتمال کذب آن هست. در حالی که با آن ثابت می‌شود.^۲

پنجم: برای صحت خبر واحد شرط قرار داده‌اند که آن خبر در مورد عقیده نباشد. قبلاً یادآور شدیم که اصول عقاید مانند: توحید، صفات الهی، نبوت، معاد، پاداش و کیفر اعمال، در قرآن کریم آمده است و حدیث صحیح فقط این اصول را تأیید می‌کند و آن‌ها را توضیح می‌دهد، هر چه احادیث صحیح درباره عقیده داریم، همانند مفهوم آن در قرآن پیدا می‌شود، آنچه در حدیث صحیح جریان دارد، در قرآن هم جریان دارد، مانند تفویض و تأویل، و چیزی در حدیث صحیح نمی‌یابی که با عقاید قرآن مخالف باشد یا بر آن زائد باشد، بگونه‌ای که اصلی در قرآن نداشته باشد.^۳

۱- دارقطنی آن را آورده در سنن خود، در کتاب الحدود و الدیات، ۸۴/۳ شماره ۹، که مختار بن نافع در سلسله روایان آن است و بخاری گفته که او منکر الحدیث می‌باشد، گفته: درست‌ترین مطلب در حدیثی از سفیان ثوری، از عاصم، از ابی وائل، از عبدالله بن مسعود آمده که فرمود: بوسیله شبهات حدودات را دفع کنید، تا می‌توانید قتل را از مسلمان دور کنید. از عقبه بن عامر و معاذ و چند تن از اصحاب بصورت موقوف روایت شده است، ابن حزم در کتاب الاتصال از عمر موقوفاً آن را آورده است، حافظ می‌گوید: اسناد آن درست می‌باشد، نگا: نیل الاوطار ۱۰۵/۷.

۲- الاحکام آمدی ۱۰۶/۲-۱۰۷ نگا: البحر المحیط ۳۴۸/۴ - و فواتح الرحموت ۱۳۶/۲، و التقرير و التجیر ۲۷۶/۲، و ارشاد الفحول ۲۳۱/۱.

۳- نگا: ص ۴۹۷.

حتی اگر با جدل بپذیریم که احادیث عقیده زائد بر قرآن هستند و این اعتقاد به اینکه خبر واحد ظنی است و عقیده قطعی است جز از منبع و ادله قطعی گرفته نمی‌شود. این اعتقاد صحیح نمی‌باشد، به فرض که خبر آحاد درباره عقیده ظنی باشد، این خبر ظنی به اصلی باز می‌گردد که قطعی است و آن قرآن کریم می‌باشد، پس عمل به آن واجب می‌باشد.

امام شاطبی می‌گوید: «خبر ظنی‌ای که به اصلی قطعی باز می‌گردد اعمال و اجرای آن بدیهی است و تمام احادیث آحاد بر این اصل استوارند چرا که آن‌ها مبین کتاب خداوند می‌باشند. چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: 44].

«ما قرآن را بر تو ای محمد فرو فرستادیم، تا برای مردم بیان کنی آنچه بر ایشان نازل شده است.»^۱

ابن قیم جوزیه می‌گوید: «کسانی که می‌گویند در مورد عقاید توحیدی و صفات الهی و معاد، به اخبار آحاد استناد نمی‌شود، می‌گویند: اخبار دو نوع می‌باشند: یا متواتر است یا آحاد، حدیث متواتر هر چند از لحاظ سلسله سند قطعی باشد، ولی قطعی الدلاله نیست. پس دلالت لفظی یقین نمی‌آورد، بنابراین بر دلالت قرآن بر آن صفات خرده گرفتند و گفتند: احادیث آحاد افاده علم نمی‌کنند و نه از جهت سند و نه از جهت متن قابل استناد نیستند. پس شناخت خدا و اسماء و صفات و افعال او را از طریق پیامبر در قلب‌ها مسدود کردند، و مردم را در میان مسایل توهم آمیز و مقدمه‌های خیالی قرار دادند، که آن‌ها را قطعیات عقلی و برهان‌های روایی نامیدند. در حالی که این امر در حقیقت همان است که خداوند می‌فرماید:

﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ وُفُوًا حِسَابُهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [النور: 39].

«همچون سرابی در کویر است که آدم تشنه آن را آب می‌پندارد تا به نزدیک آن می‌رود، چیزی نمی‌یابد، خدا را در آن می‌یابد، که حساب او را بررسی می‌کند و خداوند چه سریع حساب‌کننده‌یست.»^۱

این اختلاف در عقیده و احکام، در مورد عمل کردن به خبر واحد را در میان اصحاب و تابعین و تابع تابعین و امامان مسلمان‌ها نمی‌یابیم، بلکه این اختلاف توسط رؤسای بدعتگذاران، و پیروان آن‌ها پدیدار گشته است.^۲

۱- نگا: مختصر الصواعق المرسله از ابن قیم جوزیه ۲/۵۰۶، و با شرح الطحاویة ۲/۷۹، ۸۰ مقایسه شود. شیخ شلتوت از این منطق فلسفی متأثر شده و معتقد است که دلیل عقلی افاده یقین می‌کند. ولی ادله نقلی افاده یقین نمی‌کند. و این نظر را به بسیاری از علما نسبت می‌دهد و می‌گوید: علما در مورد ادله عقلی که مقدمات آن درست باشد و احکام آن به حس و ضرورت منتهی شود و افاده یقین کند و ایمان درست را محقق می‌سازد، اتفاق نظر دارند. اما در مورد ادله روایی، اکثر علما معتقدند که افاده یقین نمی‌کند، و ایمان درست را محقق نمی‌سازد، و به تنهایی باعث اثبات عقیده نمی‌شود. کسانی که معتقدند دلیل روایی یقین‌آور است و باعث ثبات عقیده می‌شود برای آن قطعی الدلاله بودن و قطعی الورد بودن را شرط گذاشته‌اند. نگا: الاسلام عقیده و شریعه، ص ۵۳.

۲- مختصر الصواعق المرسله ۲/۵۷۸ و با السنه المفتری علیها از بهنساوی، ص ۱۶۸، ۱۷۲، مقایسه شود. نگا: البحر المحيط فی اصول الفقه از زرکشی ۴/۲۶۱، ۲۶۲، در مسأله (اثبات اسماء الله بوسيله خبر آحاد) و مسأله (اثبات عقیده با خبر واحد) نگا: «فتوی» شیخ محمد رشید رضا (احادیث آحادی که در عقیده به آن استناد می‌شود) در مجله المنار، جلد ۱۹/۳۴۲ و بعد از آن، نگا: الابانه عن اصول الدیانة از اشعری، ص ۲۷-۲۹ و مذکره اصول الفقه از شیخ محمد امین شنیطی، ص ۱۰۵ - و موقف المدرسه العقلیه من السنه ۱/۱۶۳، و الابتهاج فی احادیث المواجه از ابن دحیه، ص ۷۸، ص ۵۵۳، نگا: المدخل الی السنه النبویه از دکتر عبدالمهدی، ص ۲۹۱ مبحث «حجیت خبر آحاد در عقیده» و الحدیث حجه بنفسه فی العقائد و الاحکام، از البانی، ص ۴۵-۶۵.

لازم به ذکر است که بعضی از حنفی‌های معتقد به این شرط، با قبول آثار روایت شده در مورد عذاب قبر و امثال آن، خود، آن را نقض کردند، زیرا بعضی از این آثار مشهور و بعضی آحاد می‌باشند، همانطور که سرخسی می‌گوید: بعضی از این آثار و احادیث مربوط به عذاب قبر، مشهور و بعضی دیگر آحاد می‌باشند، که باعث پیوند قلبی با آن می‌شود.^۱ همین اتفاق برای معتزله افتاده است قاضی عبدالجبار می‌گوید: «اگر گفته شود: آیا احادیثی که درباره عذاب قبر، منکر و نکیر، سؤال و جواب، محاسبه، ترازو و میزان، پل صراط، و سایر امور آمده است را جایز می‌دانند؟ گفته می‌شود: بله، به همه آنچه که خود جایز می‌دانیم ایمان داریم، نه آنطور که حشویه می‌پندارند آدمهایی که مرده و در قبرهای خود می‌باشند، عذاب داده می‌شوند. و نه آنطور که (مجبیره) می‌گویند که عذاب قبری وجود ندارد، احادیث هم آن را بیان می‌کنند. و مانعی نیست کسانی عهده‌دار این امر باشند که ملقب، به فرشته، نکیر و منکر باشند، تا عذاب آن‌ها بزرگ جلوه کند، در مورد سؤال و جواب و حساب و کتاب و سایر امور هم همینطور می‌باشد، به احادیثی که در این باره وجود دارد، ایمان داریم، و امت در این باره اختلافی ندارند.^۲ پس آیا اهل فساد و هوی و هوس به شروطی که به آن استناد می‌کنند، ایمان دارند؟!^۳ یا اینکه شرط‌های آن‌ها برایشان کفایت می‌کند تا ابزاری برای ایجاد شک در حجیت خیر آحاد در باب عقیده شود؟

۱- اصول السرخسی، ۳۲۹/۱

۲- المختصر فی اصول الدین ضمن رسائل العدل و التوحید، از دکتر محمد عماره ۲۷۷/۱، ۲۷۸، نگا: شرح الاصول الخمسه، ص ۷۳۰.

۳- نگا: تعمیمی که احمد صبحی منصور در سخن خود آورده که: امور غیبی جز از قرآن و حدیث متواتر گرفته نمی‌شود. و این نظر علمای اصول است، در حالی که می‌دانیم که این نظر علمای معتزله و فقهای حنفی است که از معتزله متأثر شدند. نگا: عذاب القبر و الثعبان الاقرع، ص ۱۶. و شقاء الصدر ینفی عذاب القبر، از اسماعیل منصور.

ششم: اما این شرط آن‌ها برای صحت قبول خبر واحد که نباید حکم شرعی از حلال و حرام با آن ثابت شود. امام ابن قیم آن را رد کرده و چنین می‌گوید: «اگر خبر واحد افاده علم نمی‌کرد، اصحاب پیامبر احکام حلال، حرام، مباح و واجبات را با آن ثابت نمی‌نمودند. این امر عقیده‌ای است که مردم تا آخر زمان بر آن هستند. این ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که به سهام وراثت که در قرآن بود فرض مادر بزرگ را افزود و آن را تا روز قیامت شریعت بردوامی قرار داد، آن هم به وسیله حدیثی که از محمد ابن مسلمه، و مغیره ابن شعبه، روایت شده بود. و حکم آن حدیث را در اثبات این سهم مانند حکم نص قرآن در مورد اثبات سهم مادر قرار داد سپس اصحاب و مسلمانان بعد از او، در اثبات آن با این خبر واحد، متفق شدند، و عمر ابن خطاب میراث زن از دیه شوهرش را با خبری که ضحاک ابن سفیان کلابی به تنهایی آورده بود، اثبات نمود و به عنوان یک حکم شرعی دائم تا روز قیامت در آمد و از خبر عبدالرحمن ابن عوف^۱ به تنهایی شریعت عامی را در حق زرتشتیان ثابت گردانید.

این‌ها بیشتر از آن هستند که ذکر شوند و از آن‌ها اجماع مشخصی در دست است. و در این باره گفته نمی‌شود که همانا این اخبار به عمل کردن به خبر واحد در امور ظنی دلالت می‌کنند. و ما منکر آن نیستیم، زیرا یادآور شدیم که آن‌ها بر حجیت و وجوب عمل به خبر واحد اجماع دارند. اگر خود خبر واحد دروغ یا اشتباه باشد، تمام امت در قبول اشتباه و عمل به آن متفق هستند و این به دین و امت طعنه می‌زند.^۲

هفتم: عده‌ای معتقدند که خبر آحاد در زمینه سیاسی و قانونی از درجه اعتبار ساقط می‌شود: مستشار دکتر علی جریشه آن را رد کرده و می‌گوید: عده‌ای حدیث آحاد را در زمینه قانونی از درجه اعتبار انداخته‌اند و گفته‌اند که حدیث آحاد صلاحیت صدور چنان

۱- کتابهای قبلی که ابن قیم جوزیه به آن‌ها استشهاد کرده است، ص ۳۱۶-۵۶۸.

۲- مختصر الصواعق المرسله ۵۵۶/۲-۵۵۷ با اندکی تصرف.

احکامی را ندارد^۱، معتزله و خوارج از این قبیل گروه‌ها هستند که عمل کردن به آن را رد کرده‌اند، دلیل آن گروه مهم بودن احکام قانونی از یک طرف و یقین‌آور نبودن احادیث آحاد، و مشهور نبودن آن‌ها از طرف دیگر، است که بدین وسیله بر عدم صحت خبر واحد استدلال نمودند، از سوی دیگر روش و مذهب بعضی از اصحاب است که در مورد حدیث آحاد شرط روایت آن از یک راوی دیگر و یا قسم خوردن راوی آن را، لحاظ کردند. (مؤیدی برای گروه‌های معارض فوق گردید.)

به یاری خداوند، و به سادگی در رد آن‌ها می‌گوئیم: احکام قانونی بخشی از بخشهای قانون عام می‌باشند، که در کنار آن بخشهای دیگری از این نوع در قانون وجود دارد، سپس نوع دیگری با بخشهایش وجود دارد که به آن قانون خاص می‌گویند ما اهمیت قوانین را زیر سؤال نمی‌بریم، ولی در عین حال قوانین را بر احادیث آحاد برتری نمی‌دهیم.

احکام قانونی، بخشی از احکام عملی می‌باشند، که فقهای چهار مذهب، به عمل به احادیث آحاد در آن اتفاق نظر دارند.

اگر احکام قانونی در مبحث امامت با اصطلاحات فقهی ما، در تقابل هستند، به این دلیل است، که مبحث امامت نزد فقهای اهل سنت چیزی جدا از احکام فروع نمی‌باشد که به رتبه اصول دین نمی‌رسد. آنانکه بحث امامت را جزء اصول دین می‌دانند همانا غالیان شیعه می‌باشند.

هیچکدام از فقها، یقین را شرط احکام فروع قرار نداده‌اند. هر چند اکثریت علما آن را در زمینه عقیده، شرط قرار داده‌اند، چون مبنی بر یقین می‌باشد.

۱- دکتر عبدالحمید متولی در کتاب خود (مبادی نظام الحکم الاسلامی)، ص ۱۸۹-۱۹۱-۱۹۶-۱۹۷- آن را آورده است همچنین در کتاب دیگرش تردید هست، در مورد آنچه که عبدالرزاق در کتابش، الاسلام و اصول الحکم آورده است.

این نظر که مشهور نبودن حدیث آحاد، دلیلی بر عدم صحت آن است، ارتباطی میان شهرت و صحت نیست، همانطور که ارتباطی میان حق و واقعیت نیست، حق ممکن است واقع شده باشد و ممکن است واقع نشده باشد، همانطور که ممکن است آن امر واقع شده حق باشد، و یا حق نباشد. همینطور، ممکن است امر مشهوری صحیح باشد، یا صحیح نباشد، آن امر صحیح هم ممکن است مشهور یا غیر مشهور باشد.

رای و نظر بعضی از اصحاب را در این مورد بیان کردیم و اعلام نمودیم که هیچکدام از آن‌ها حدیث آحادی را که صحیح باشد، رد نکرده‌اند، و آنچه که شرط قرار داده‌اند مانند: قسم خوردن، یا آوردن راوی دیگر، باعث خارج شدن حدیث از مقام آحاد نمی‌شود.^۱

دشمنان سنت پاک، در این دوره هم از حرکت نایستاده‌اند، و بر شروطی که معتزله و کسانی که از آن‌ها متأثر شده بودند از جمله «حنفیها»، پافشاری کردند. آن‌ها برای قبول خبر واحد به شروط خود به عرضه آن بر قرآن و عقل اکتفا نکردند، بلکه شرط دیگری برای قبول صحت خبر واحد قرار داده‌اند، که آن را بایستی به علوم تجربی عرضه کرد، اگر موافق آن بود قابل قبول و در غیر این صورت مردود می‌باشد.^۲

۱- نگا: آنچه که گذشت در پاسخ به شبهات منکرین حجت خبر واحد، ص ۵۶۶، نگا: مصادر الشرعیة الاسلامیة مقارنة بالمصادر الدستوریة از مستشار دکتر علی جریشه، ص ۳۴-۳۵.

۲- نگا: دراسة الكتب المقدسة فی ضوء المعارف العلمیة الحدیثة از دکتر موریس بوکای، ص ۱۲-۲۹۰-۳۰۲. و فجر الاسلام از احمد امین، ص ۲۱۷-۲۱۸، نگا: ضحی الاسلام، احمد امین، ۱۳۲/۲، و السنة و دورها فی الفقه الجدید از جمال بنا، ص ۲۶۴ و دین السلطان از نیازی عزالدین، ص ۴۶۰-۴۶۷ - و اعادة تقیم الحدیث، قاسم احمد، ص ۱۲۳، جواب آن هم بصورت اجمال در باب سوم مبحث (شبهات طعنه زندگان در احادیث پزشکی و پاسخ به آن)، ص ۳۳۵-۳۴۱ خواهد آمد.

عرضه کردن خبر آحاد را بر تورات و انجیل و فلسفه‌های جدید، شرط قرار دادند، پس اگر مخالف آن‌ها نبود قبول می‌کردند و گرنه آن را نمی‌پذیرفتند و چنین پنداشتند که اخبار آحاد جزء اسرائیلیات است.^۱

عرضه حدیث نبوی را بر متون عهد قدیم و جدید شرط قرار داده‌اند، که اگر موافق با آن شرط نباشد نشانه اسرائیلی بودن آن حدیث است.

محمد ابوشهبه در رد آن می‌گوید: این انصاف نیست که بگوییم: احکام دین اسلام را به دین یهودی و مسیحیت نسبت دهیم، چرا که ممکن است بعضی از دستورات و امور اخلاقی و داستانهای تورات و انجیل، موافق قرآنی باشد که در تواتر و دور بودن آن از تحریف، شکی نیست، آیا این به این معناست که قرآن از آن‌ها گرفته شده است؟ به نظر من پاسخ منفی است.

آنچه که باید فهمیده شود، این است که منبع تمام شریعت‌های آسمانی، خداوند می‌باشد. و عقاید و فضیلت‌های ثابت و ضروریاتی که با گذشت زمانها و آمدن پیامبران تفاوتی پیدا نمی‌کنند، از امور ثابت در هر دینی می‌باشند.

خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشوری: 13].

«خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم

۱- نگا: العقیده و الشریعة فی الاسلام ص ۵۱-۴۸-۱۵۳، و مذاهب التفسیر الاسلامی، ص ۱۹۰، و دراسات محمدیة، ص ۵۲۰، هر سه از گولدزیهر نگا: ضحی الاسلام ۳۴۰/۱، و البیان بالقرآن از مصطفی مهدوی ۶۴۵/۲، و دین السلطان از نیازی عزالدین، ص ۱۶۶، و اضواء علی السنة از محمد ابوریه، ص ۱۴۵-۱۹۱.

(به همه آنان سفارش کرده‌ایم که اصول) دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید.»

اما این اصول و فضایل و اخلاقیات که در اسلام آمده از ادیان دیگر، کاملتر، اصلحتر و برای هر زمان و مکانی مناسبتر می‌باشند. وقتی که اینگونه باشد مانعی برای عقل و شریعت وجود ندارد که با بعضی از شریعت‌ها و اخلاقیات و چیزهای تحریف شده از کتاب‌های آسمانی قبل که همه آن تحریف نشده است، موافق باشد. در حالی که قرآن کریم به حکم اینکه از تبدیل و تحریف مصون مانده و عوامل و انگیزه‌های فراوان برای رساندن آن - به همان ترتیبی که خداوند نازل کرده است - به دست مردم نقش داشته‌اند، خداوند قرآن را بعنوان شاهدهی بر کتاب‌های آسمانی قبل، فرو فرستاد، پس هر چه از آن کتاب‌ها، با قرآن موافق باشد حق، و هر چه با آن مخالف باشد، باطل است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ﴾

[المائدة: 48].

«همانا ما کتاب (قرآن) را برای شما به حق نازل کردیم که تصدیق کننده، سایر کتب آسمانی و شاهدهی بر آنهاست.»^۱

از جمله احادیثی که دشمنان سنت آنها را بخاطر موافقت با آنچه نزد اهل کتاب بود از جمله اسرائیلیات پنداشتند، حدیث «رودهای نیل و سیحان و جیحان و فرات از جمله رودهای بهشت می‌باشند» است.

محمود ابوریه می‌گوید: این حدیث را ابوهریره، از کعب الاحبار روایت کرده است که گفته: چهار رود در بهشت هستند که خداوند آنها را در دنیا وصف کرده است، نیل رود عسل و فرات رود شراب و سیحان رود آب و جیحان هم رود شیر در بهشت می‌باشند.^۱

۱- نگا: دفاع عن السنه از دکتر محمد ابوشهبه، ص ۲۵۳-۲۵۴ و الحدیث و المحدثون از دکتر محمد ابوزهو، ص ۱۸۵ و السنه النبویه فی مواجهه التحدی از دکتر احمد عمر هاشم، ص ۳۹-۴۱.

نیازی عزالدین به آنچه که محمود ابوریه استدلال کرده، استدلال نموده است. نیازی می‌گوید: به تورات گوش فرا می‌دهیم که در «سفر تکوین» تصحیح شده دوم بندهای ۱۰ تا ۱۴ چه می‌گوید: رودی از عدن خارج می‌شود و بهشت را سیراب می‌کند، آنجا تقسیم می‌شود، چهار سرّه می‌شود که نام یکی از آنها (فیشون) می‌باشد، که به سرزمین جویله، می‌ریزد و بر آن احاطه دارد و باعث رونق آن شده است.

نیازی عزالدین درباره حدیث «نیل و سیحان و جیحان و فرات از رودهای بهشت می‌باشند»، می‌گوید: شیوه این حدیث چنانکه قابل مشاهده است، تواتری می‌باشد، و این چیزی است که منظور من است پس شناخت و آگاهی داشتن از کتاب‌های اهل کتاب برای نقد احادیث ضروری است، همانطور که در حدیث فوق ملاحظه فرمودید.^۲

پاسخ:

حدیثی که ابوهریره روایت کرده است، در نهایت صحت و درستی می‌باشد و مسلم در صحیح خود آن را با لفظ «سیحان و جیحان و فرات و نیل، همگی از رودهای بهشت می‌باشند»، آورده است.^۳ همچنین در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ در شب معراج در

۱- نهایه الارب از نویری، ۲۲۰/۱۰ و نگا: اضاء علی السنه، ص ۲۰۸ و شیخ المصیره، ص ۱۰۳.

۲- دین السلطان از نیازی عزالدین، ص ۱۶۸، نگا: قراءه فی صحیح الامام البخاری از احمد صبحی منصور، ص ۳۷.

۳- مسلم (در شرح نووی) آن را آورده در کتاب الجنة وصفه نعیمها و أهلها باب ما فی الدنيا من أنهار الجنة ۱۳۹/۹ شماره ۲۸۳۹، امام نووی در شرحی که بر صحیح مسلم نوشته ۱۳۹/۹ گفته که: سیحان و جیحان از سیحون و جیحون جدا هستند. سیحان و جیحان ذکر شده در این حدیث، از رودخانه‌های بهشت هستند که در کشور ارمنستان جریان دارند. جیحان رود مکنده و سیحان رود اذنه (اجازه دادن) می‌باشد، که دو رود بسیار بزرگ می‌باشند، از هری در صحیح خود گفته، جیحان رودی در شام است که اشتباه کرده است. همگی اتفاق دارند که جیحون با واو، رودی است بالاتر از خراسان و در بلخ واقع است، و معتقدند که آن جدای از جیحان می‌باشد، و سیحون هم جدای از

کنار، سدره المنتهی چهار رود دید، که دو رود ظاهری و دو رود در باطن بیرون می‌آیند رسول خدا ﷺ از جبریل در مورد آنها پرسید؟ جبرئیل فرمود: این دو رودی که باطنی، و در خفا هستند از رودهای بهشت می‌باشند، و آن دو رودی که ظاهری هستند، نیل و فرات می‌باشند.^۱ در روایتی دیگر آمده است، هنگامیکه رسول خدا ﷺ در آسمان دنیا بود، در کنار دو - رود که رانده می‌شدند، عبور کرد، فرمود: ای جبرئیل این‌ها چه هستند؟ فرمود: این عنصر رودهای نیل و فرات می‌باشد.^۲

این حدیث همانطور که بعضی از علما نیز برآوردند، حقیقت ندارد، بلکه سخن در این مورد، از روی تشبیه می‌باشد، یعنی این رودها از نظر صفات و لذت بخشی و ثمرات فراوان و سودی که به مردم می‌رسانند با رودهای بهشتی شباهت دارند و این تأویلی است که از نظر زبان و شریعت، پذیرفتنی و شنیدنی می‌باشد هر کس سخنان عرب در جاهلیت و صدر اسلام را پیگیری کرده باشد، از این نوع مثال‌ها مطالب زیادی می‌یابد.^۳ گفته شده: در این حدیث حذفی صورت گرفته است، و «رودهای اهل بهشت» در آن تقدیری است در این حدیث بشارتی به پیامبر ﷺ هست به این معنی که خداوند وعده خود را محقق خواهد ساخت و او را پیروز خواهد گرداند و دین او را بر تمام ادیان برتری می‌بخشد، تا جایی که مرزهای کشور اسلامی به حدودات این رودها می‌رسد، - پیامبر ﷺ این رودها را برای تمثیل بیان فرموده نه برای محصور کردن - که این وعده

سیحان می‌باشد، سپس امام نووی، نظر قاضی عیاض در مورد اینکه سیحان و جیحان و سیحون و جیحون یکی هستند، را رد کرده است.

۱- قسمتی از حدیث طولانی است که بخاری در (شرح فتح الباری) آورده از کتاب پیدایش خلقت و در باب یاد ملائکه ۳۴۸/۶، ۳۴۹ شماره ۳۲۰۷، و مسلم در (شرح نوی) در کتاب الایمان، در باب اسراء، رسول خدا ﷺ آن را آورده در ۴۹۱/۴۹۰/۱ شماره ۱۶۴، و لفظ حدیث از مسلم می‌باشد.

۲- قسمتی از حدیث طولانی است که بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) کتاب توحید، باب، فرموده پیامبر ﷺ در مورد (و کلم الله موسی تکلیما) ۴۸۶/۱۳ شماره ۷۵۱۷.

۳- نگا: الاسراء و المعراج، ص ۶۱، و دفاع عن السنه، ص ۱۲۷، هر دو از دکتر محمد ابوشهبه.

محقق شد و هنوز یک قرن از ظهور اسلام نگذشته بود، که قدرت اسلام از اقیانوس اطلس تا سرزمین هند گسترش یافت.^۱

بعضی از علما معتقدند که ظاهر این حدیث را باید پذیرفت. حافظ ابن دحیه می‌گوید: در تفسیر این آیه خواندم:

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَدِيرُونَ ﴿۱۸﴾﴾
[المؤمنون: 18].

«ما از آسمان آب ارزشمندی را به اندازه لازم و معین فرو فرستاده‌ایم و آن را در زمین ماندگار نموده‌ایم، و ما کاملاً می‌توانیم به گونه‌های مختلف آن را از بین ببریم.»
که منظور نیل و فرات می‌باشد، که از بهشت و از آخرین درجات آن، بوسیله دست‌های جبرئیل به دل کوه‌هایی برده شدند، سپس خداوند، آن‌ها را هنگام برداشتن قرآن و رفتن ایمان برمی‌دارد و بعد از آن خیر و نیکی بر روی زمین باقی نمی‌ماند. خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَدِيرُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [المؤمنون: 18].

«ما از آسمان آب ارزشمندی را به اندازه لازم و معین فرو فرستاده‌ایم و آن را در زمین ماندگار نموده‌ایم، و ما کاملاً می‌توانیم به گونه‌های مختلف آن را از بین ببریم.»
نحاس آن را در (معانی القرآن العزیز) بشکل کاملتر و مستند آورده است و من آن را به طور خلاصه بیان کردم.^۲

حافظ ابن دحیه می‌گوید: اگر گفته شود که این روایت که نیل و فرات در سدره المنتهی هستند که اصل آن‌ها در آسمان هفتم می‌باشد و این روایت که آن‌ها در آسمان دنیا وجود دارند در حقیقت عنصر آن‌ها می‌باشد، چگونه با هم جمع می‌شوند.

۱- دفاع عن السنة، از دکتر ابوشهبه، ص ۱۲۷، نگا: السنة و منهجها فی بناء المعرفة و الحضارة، ۸۸۸/۲.

۲- معانی القرآن از امام ابی جعفر نحاس ۴/۵۰، ۴۵۱، نگا: ابتهاج فی الاحادیث المعراج، ص ۱۴۸.

می‌گوییم راه جمع کردن میان این دو حدیث اینگونه می‌باشد، که رسول خدا ﷺ در اصل سدره المنتهی، چهار رود مشاهده کردند، دو نهر باطنی و دو نهر ظاهری، درباره آن‌ها از جبرئیل سؤال کرد، جبرئیل فرمود: «آن دو نهر باطنی در بهشت می‌باشند و آن دو نهر ظاهر همان دجله و فرات می‌باشند.

در حدیث شریک از انس بن مالک از پیامبر ﷺ روایت شده که: دو رود در آسمان دنیا در حال جریان بودند، که از جبرئیل در مورد آن می‌پرسد؟ جبرئیل می‌فرماید: این‌ها عنصر نیل و فرات می‌باشد.

در مورد تاویل آن دو نظر محکم داریم:

نخست: اینکه بر ظاهر آن حمل شود، و معنای آن به گونه‌ای باشد که هر وقت آن دو رود را همراه دو نهر بهشتی در سدره المنتهی ببیند، که در آسمان هفتم می‌باشند و این دو رود را در آسمان دنیا هم بدون نهرهای بهشت، ببیند، چون اختصاص یافتن آن‌ها به آسمان دنیا از لحاظ معنا می‌باشد، و این اختصاص دادن عنصر نامیده شده است. اینکه این چهار رود یک اصل در سدره المنتهی دارند، غیر ممکن نیست، سپس برای اختصاص یافتن این دو رود به آسمان دنیا اصلی از جهت اختصاص، که آن امتیازی برای رودهای زمین است و رودهای بهشت از آن محروم هستند، این امتیاز و اختصاص، عنصر نامیده شده و عنصر، امتیاز و مختص آن‌هاست. و این نظر، محکم و استوار است.

دوم: اینکه عنصر مبتدا باشد که متعلق به خبر سابق باشد و از لحاظ لفظی ذکری از آن نشده باشد بلکه از لحاظ عهدی از آن یاد شده باشد و معنای آن اینگونه است: این نیل و فرات است سپس سخن تمام می‌شود، عنصر آن‌ها همان بود که در سدره المنتهی دیدی ای محمد، و به عهد قبلی اکتفا کرده و از تکرار سخن خودداری کرده است. و این نیز نظر محکمی است.

میان دو حدیث به درستی جمع کرده‌اند، که نه معارض هم نه منافی هم و نه متناقض هم بودند.

اما اینکه پیامبر ﷺ در صحیح مسلم می‌فرماید: «سیحان و جیحان و فرات و نیل، همگی از رودهای بهشت هستند» امام احمد در مسند خود آن را به ابوهریره اسناد داده که پیامبر ﷺ فرمود: «چهار رود از بهشت فوران می‌کنند: فرات، نیل، سیحان، و جیحان»^۱ حافظ ابن دحیه می‌گوید: درستی سلسله سند احمد، همچون آفتاب روشن است^۲ لفظ «فُجَّرَتْ» در آن اضافی می‌باشد که مفید هم هست.

سخن از معنای این حدیث جانب دیگری را روشن می‌سازد و آن اینکه این رودها بر تمام رودهایی که در زمین قرار دارند، برتری دارند، و آن به دلیل بهشتی بودن آنهاست، به این معنی که از بهشت سرچشمه گرفته‌اند همچنانکه احمد در مسند خود بر آن نص آورده سپس سخن به اینجا می‌رسد که در زمین جاری گشته‌اند و این امر بعید نیست چون اگر منبع و سرچشمه این رودها در بهشت باشد، و همانطور که خداوند می‌فرماید بهشت در آسمان است:

﴿عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ﴾ [النجم: 15].

«بهشت که منزل (و مأوی متقیان) است در کنار آن است».

و ﴿أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [آل عمران: 133].

«برای پرهیزگاران تهیه دیده شده است».

بر اساس نظر حقیقی نتیجه می‌گیریم که بهشت مخلوق می‌باشد و از سایر مخلوقات جدا نمی‌شوند.

این نظر همه علما در مورد بهشت و جهنم است، و آن دو از هم جدا نمی‌شوند، در این باره میان مسلمانان بجز گروهی از فاسدان از بدعتگزاران و اشرار اختلافی وجود ندارد.

۱- المسند، ۲/۲۶۰-۲۶۱.

۲- الابتهاج فی احادیث المعراج، ص ۱۵۱.

پس رودهای یاد شده از بهشت منفجر شده‌اند یعنی اصل و منبع آن‌ها جریان پیدا کرد، انفجار هم به این معنا می‌آید. وقتی می‌گویند «فجر» بخاطر پخش شدن نور درخشان می‌باشد. این رودها هم بدلیل پخش شدن و جریان داشتن بود که لفظ تفجیر را برای آن بکار بردیم، خداوند می‌فرماید: (از بهشت) یعنی اصل این انفجار در بهشت صورت گرفته و در زمین جریان پیدا کرده است، این معنایی است که بر آن حمل می‌شود و چنانکه گذشت هیچ مخالفتی با آن نیست.^۱

آنچه که محمود ابوریه از کعب الاحبار آورده و آن را به نه‌ایه الارب نسبت داده است. در حالیکه در اثبات احادیث به کعب الاحبار نمی‌توان اعتماد کرد و اگر سخنش ثابت هم باشد، آن را بر تشبیه حمل می‌کنیم، با اندکی تأمل و تفکر ادعای متأثر شدن ابی‌هریره از روایت‌های کعب الاحبار بعید می‌نماید، و اگر آن روایت ظنی و تخمینی باشد، محسوب نمی‌شود. پس آن دو حدیث مغایر هم هستند و احتمال دارد که سخنان کعب را تفسیری برای سخنان ابوهریره در سایه برداشت از این ایه قرآن قرار دهیم:

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾ [محمد: 15].

«وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است (چنین است که) در آن رودبارهایی از آبی (زالال و خالص) است که گندیده و بدبو نگشته است، و رودبارهایی از شیری است که طعم و مزه آن متغیر نشده است، و رودبارهایی از شرابی است که سراپا لذت برای نوشندگان است، و رودبارهایی از عسلی است که خالص و پالوده است،

۱- الابتهاج فی احادیث المعراج، ص ۱۵۰-۱۵۲.

و در آنجا آنان هرگونه میوه‌ای دارند، و (از همه بالاتر) از آمرزش پروردگارشان برخوردارند.^۱

آنچه نیازی عزالدین آورده و تصور کرده است که آن حدیث در تورات و در سفر تکوین آمده است، چنانکه قبلاً بیان کردیم شرعاً و عقلاً مانعی برای موافقت بعضی از احکام شرع وجود ندارد و کتاب‌های آسمانی قبل به کلی تحریف نشده‌اند و قرآن کریم به حکم اینکه بری از تحریف و تبدیل می‌باشد، خود پشتیبانی برای سایر کتب آسمانی است، آنچه با آن موافق باشد، درست است و آنچه که با آن مخالف باشد باطل است. ولی عکسش صادق نیست، آنطور که دشمنان سنت شریف پنداشتند.

دکتر ابوشهبه می‌گوید: تأویل هر چه باشد، آن حدیث از لحاظ لغوی و شرعی جایز است، اصحاب با زیرکی و پاکی درون و احاطه و تسلطی که بر شرایط و موقعیتهای نقل این حدیث و امثال آن، داشتند، منظور پیامبر ﷺ از چنین احادیثی را درک می‌کردند که برای بعضیها ظاهراً مشکل بود و به همین دلیل سختی این حدیث بر آزادی نظر و صراحت در گفتار هیچکدام از آن‌ها تأثیر نگذاشته است.^۲

پس هرگاه خبر آحاد طبق شروط محدثین ثابت شود، اصلی از اصول دین می‌شود و احتیاج ندارد آن را به اصل دیگری عرضه کنیم، چون اگر با آن موافق باشد پس هر دو یکی هستند و اگر مخالف آن باشد رد هیچ یک از آن‌ها جایز نیست و سایر اصول در پذیرفتن، از آن اولیتر نیستند، و اصول دین همدیگر را نفی نمی‌کنند، خداوند از این امر به دور است.^۳

۱- نگا: دفاع عن السنه، دکتر ابوشهبه، ص ۱۲۷، ۱۲۸.

۲- دفاع عن السنه از دکتر ابوشهبه، ص ۱۲۷.

۳- نگا: الاحکام ابن حزم، ۱/۱۱۴ و قواعد التحدیث قاسمی، ص ۹۸ رک: آنچه که قبلاً گذشته در جواب از (شبهه عرضه کردن سنت به عقل) و (شبهه عرضه سنت بر قرآن) ص ۲۳۱-۲۳۵، ۲۴۱-

خداوند بلند مرتبه، آگاه و داناتر می‌باشد.

فصل سوم: ابزار آنها برای طعنه به راویان سنت مطهر

مبحث اول: ایراد به عدالت اصحاب رضی الله عنهم

مقدمه

این مقدمه، شامل هدف دشمنان اسلام از ایراد و طعنه به اصحاب و حکم ائمه مسلمانان در مورد کسی که به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله عیب و ایراد بگیرد، است.

اول هدف دشمنان اسلام از طعنه و عیب نسبت به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

عیب و ایراد گرفتن از عدالت راویان سنت، از اصحاب و تابعین تا ائمه و نویسندگان کتاب‌های حدیثی، از ابزارهای دشمنان اسلام -از جمله: غالیان بدعتگر رافضی (شیعه)، خوارج، معتزله و بی‌دینان^۱- برای طعنه به سنت صحیح می‌باشند. هدف آنها از این کار از بین بردن ابزاری است که به وسیله آن حدیث نبوی به ما رسیده است، آنگاه که وسیله رسیدن آن به ما از بین رفت، دیگر اصلی نیست که به آن اعتماد شود و اصل نیز از بین می‌رود.

خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابوداود سجستانی روایت می‌کند که در گذشته یکی از زنادقه بر آن تصریح کرده است خطیب می‌گوید: هنگامی که شاکر -رئیس زنادقه- را نزد هارون الرشید، آوردند تا گردنش را بزنند، از او پرسید: برای من بگو، چرا اولین چیزی که به شاگردانتان می‌آموزید، رفض (یعنی طعنه به صحابه) است؟ گفت: ما

۱- شاطبی آن را در «الاعتصام» آورده ۱/۱۸۶. و بغدادی در اصول الدین، ص ۱۹. و ابن قتیبه در تأویل مختلف از حدیث، ص ۲۸.

می‌خواهیم راوی را زیر سؤال ببریم، اگر راوی زیر سؤال برود، آنچه روایت می‌شود خود به خود باطل می‌شود.^۱

محمود ابوریه در کتاب خود «اضواء علی السنه» زیر کلمه شاکر، گفته است: عدالت اصحاب ضروری است و شکی در اطمینان کردن به روایت آن‌ها نمی‌باشد و آنچه که روایت کرده‌اند، گاهی در کتب حدیث بر سستی و بی‌ارزشی حمل شده‌اند که این بی‌ارزشی همان منبع ضرر و درد اصلی است.^۲

دوم: حکم ائمه مسلمانان در مورد کسانی که به اصحاب رسول خدا ﷺ ایراد وارد می‌کنند

امام حافظ ابی زرعه رحمته الله^۳ چه درست فرموده‌اند: هرگاه کسی را دیدید که به اصحاب رسول ﷺ ایراد می‌گیرد و ناسزا می‌گوید، بدان که او یک زندیق و کافر می‌باشد، چون رسول خدا ﷺ نزد ما حق است، و قرآن حق است و آورنده آن هم حق است، همانا این قرآن و حدیث توسط اصحاب رسول خدا ﷺ به دست ما رسیده است، آن‌ها می‌خواهند شاهدان ما را که (اصحاب) می‌باشند مورد جرح و ایراد قرار دهند تا قرآن و سنت را

۱- نگا: تاریخ بغداد، ۳۰۸/۴.

۲- اضواء علی السنه، ص ۳۴۰.

۳- ابوزرعه رازی: همان عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید قریشی مخزومی است، یکی از علمای گرانقدر و یکی از پاسداران اسلامی می‌باشد. فضیلت‌های او آنقدر زیادند که قابل شمارش نیستند، در سال ۲۶۴ هـ در گذشت. شرح حالی در تذکره الحفاظ ۵۵۷/۲ شماره ۵۷۹ در طبقات الحفاظ سیوطی ۲۵۳ شماره ۵۶۱ و العبر ۳۷۹/۱ شماره ۲۶۴، و در خلاصه التهذیب از کمال خزرجی، ص ۲۱۳، و الارشاد خلیلی، ص ۲۲۹، و طبقات المفسرین از داودی ۳۷۵/۱ شماره ۳۲۱، و ابوزرعه الرازی و جهوده فی السنه النبویه از دکتر سعدی هاشمی ۴۵/۱-۲۴۲ دارد.

باطل کنند، درست اینست که خود آن زندیقان بی‌دین را مورد سرزنش و ناسزا قرار دهیم.^۱

از عبدالله بن مصعب^۲ روایت شده که مهدی گفت: مصعب نظر شما در مورد کسانی که به اصحاب عیب و ایرادی می‌گیرند و ناسزا می‌گویند، چیست؟ گفتم آن‌ها زندیق و بی‌دین هستند، چون نتوانستند از پیامبر ﷺ عیب و ایراد بگیرند، به سراغ اصحاب ایشان رفتند و مثل این است که گفته باشند پیامبر ﷺ افراد بدی را همراهی می‌کرد، و یاران پیامبر ﷺ افراد نالایقی بودند.^۳

شمس الائمه سرخسی درست گفته آنگاه که گفت: ما شریعت خود را براساس روایات اصحاب گرفته‌ایم، هر کس از آن‌ها ایراد بگیرد، بی‌دین و مخالف اسلام است، و اگر توبه نکند، درمان درد او شمشیر می‌باشد.^۴

-
- ۱- خطیب در الکفایه در ص ۹۷ - و حافظ ابن حجر در الاصابه ۱/۱۰، آن را روایت کرده‌اند.
 - ۲- او عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر می‌باشد که توسط هارون الرشید عهده‌دار شهر مدینه شد. خطیب در مورد او گفته، در فرمانروایی پسندیده عملی می‌کرد، خوش قیافه و خوش برخورد بود. ابن حبان او را توثیق کرده است. در سال ۱۸۴ از دنیا رفت، شرح حالی در تعجیل المنفعه، ص ۲۷۱، و تاریخ بغداد ۱۷۳/۱۰ شماره ۵۳۱۳ و الثقات ابن حبان ۵۶۷/۷ و میزان الاعتدال ۵۰۵/۲ شماره ۴۶۰۹، و تاریخ الکبیر از بخاری ۲۱۱/۵ شماره ۶۷۸ دارد.
 - ۳- خطیب بغدادی در تاریخ خود ۱۷۵/۱۰ آورده است. همچنین حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعه، ترجمه عبدالله بن مصعب ص ۲۷۱، شماره ۵۸۳ آورده است.
 - ۴- اصول سرخسی، ۱۳۲/۲. کافر بودن ناسزا گوینده به اصحاب، که گروهی از عالمان از حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و ظاهری بر این عقیده هستند. نگا: الشرح و الابانه، ابن بطه، ص ۱۶۲ و به النهی عن سب الاصحاب و ما فيه من الاثم و العقاب، ص ۲۳، و فتاوی سبکی ۵۸۰/۲ - و الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۵۷۰، و الاحکام فی اصول الاحکام از ابن حزم ۱/۱۴۹، و اصول سرخسی ۱۳۲/۲ و بعد از آن، گروهی دیگر از علما معتقدند که ناسزا گفتن به اصحاب باعث کافر شدن نمی‌شود بلکه ناسزا گوینده، فاسق و گمراه است و به مرگ محکوم نمی‌شود، بلکه ادب کردن شدید او کفایت می‌کند تا از گفته خود برگردد. اگر باز تکرار کند و توبه نکند، جرمه و کیفر دادن

بله همانا اصحاب، سنگ زیرین بنای امت اسلامی هستند. امت اسلامی توسط آنها کتاب و سنت را دریافت کرده‌اند، هرگونه تحقیر و اسائه ادب نسبت به آنها و بی‌اعتبار به آنها نگاه کردن خلاف دین و نشانه کفر می‌باشد که با هدف بزرگ زنادقه و تفکرات آنها، که دلیل قیام کردن آنها بود مطابقت می‌کند.

همچنانکه هر گونه ایراد و زیر سؤال بردن اصحاب باعث لرزیدن پایه‌های اسلام می‌شود و شریعت را مخدوش و درستی قرآن را مورد شک قرار می‌دهد و همچنین اطمینان به حدیث پیامبر ﷺ را از بین می‌برد، به همین دلیل علمای اسلامی در گذشته و حال به دفاع از عدالت اصحاب برخواسته‌اند زیرا دفاع از اصحاب در حقیقت دفاع از اسلام می‌باشد، این دفاع کردن از روی هوا و هوس و تعقیب نبوده بلکه نتیجه پژوهش‌های تحلیلی، بحثهای تاریخی و تحقیقات گسترده بوده، که تعداد اصحاب را

او تکرار می‌شود تا توبه کند. نگا: الشفا از قاضی عیاض ۵۴/۲ و بعد از آن. به نقل از یکی از عالمانی که پیرو این نظر بوده‌اند. اگر هر گروه برای خود دلایلی داشته باشند، آنچه که باعث اطمینان درون و آرامش قلب است، اینست که، هر کس نسبت به همه یا بیشتر اصحاب کینه در دل داشته باشد، یا آنها را ناسزا بگوید، ناسزایی که در دین و عدالت اصحاب اشکال ایجاد کند، با آن کافر می‌شود، زیرا باعث باطل شدن کل شریعت می‌شود، زیرا اصحاب راویان شریعت می‌باشند، ولی اگر کسی به یکی از اصحاب ناسزا بگوید، او فاسق است و بنابر اجماع اهل بدعت است، اگر همانند بعضی از شیعیان، اعتقاد داشته باشد که ناسزا گفتن ثواب دارد، یا اعتقاد داشته باشد که اصحاب پیامبر کافر هستند، با اجماع علما آن شخص کافر می‌شود. ملا علی قاری هم اینطور گفته است، نگا: مجموعه رسایل ابن عابدین کتاب تنبیه الولاة و الحکام ۳۶۷/۱، قاضی عیاض رحمته گفته: همینطور حکم هر گوینده‌ای که سخنی بگوید که به گمراهی امت بینجامد کافر شده است. کافر شدن معتقدان به مقدم بودن علی در خلافت، و علی بخاطر مقدم نشدنش در خلافت کافر شده، در حالیکه حق خود را در خلافت طلب می‌کرده است، همه این‌ها کافر شدند. زیرا کل شریعت را باطل کردند. الشفاء ۲۸۶/۲، برای اطلاعات بیشتر در مورد ناسزا گفتن به اصحاب و عقوبت آن نگا: (عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة) از دکتر ناصر علی الشیخ ۸۵۶/۲-۸۷۰.

مشخص، و یک به یک آن‌ها را مورد نقد قرار داده‌اند، و آن‌ها را تحت دقیقترین معیارهای سنجش انسان قرار دادند، بگونه‌ای که تمام ملت‌ها، و نسل‌ها، به چنین پژوهشی مباحثات می‌کنند.

بعد از این تحقیق و جستجو، اصحاب در نتیجه آن بیرون آمدند و بعنوان بهترین امت انتخاب شدند، نامدارترین گروهی هستند که تاریخ به خود دیده است، شریفترین یاران پیامبر ﷺ بر روی زمین می‌باشند. نگهدارترین و پرحافظه‌ترین گروهی هستند که کتاب خدا را نگهداری کردند، رسول خدا ﷺ آن‌ها را هدایت فرمود، اهل سنت و جماعت نظر خود را به عنوان یک عقیده اعلام کردند که همه اصحاب عادلند، و جز بدعت‌گذاران و زنادقه (بی‌دینان) از این امر استثناء نشده‌اند، که خداوند آن‌ها را زشت گرداند.^۱

طعن‌ها و ایرادهایی که اهل بدعت و زنادقه قدیم و جدید به اصحاب رسول خدا ﷺ می‌گرفتند، بسیار بود که بعضی از این ایرادها که در مورد ایراد در اجتهاد آنها^۲ و ایراد در صدق آنها و متهم کردن آنها به دروغ بوده است، که قبلاً گفته شد.^۳

در اینجا، اگر خدا بخواهد، نمونه‌هایی از ایرادات و شبهاتی را که در مورد عدالت اصحاب گفته‌اند، می‌آوریم که فاسدان و ملحدان در گذشته و حال، آن را وسیله مشکوک جلوه دادن حجیت حدیث و جایگاه تشریحی آن، قرار دادند.

شرح حالی از اولین راوی اسلام، «ابوهریره رضی الله عنه» را می‌آوریم، تا هم با جایگاه او در اسلام آشنا شوید و هم ملاحظه فرمائید تا چه اندازه دشمنان اسلام پست شده‌اند که به ابوهریره رضی الله عنه ایراد می‌گیرند تا از این طریق به حدیث نبوی ایراد بگیرند. بعد از تعریف لغوی و اصطلاحی صحابه، عدالت، و اثبات عدالت آن‌ها بوسیله کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله، و اجماع امت بر آن، به موضوع ابوهریره می‌پردازیم.

۱- مناهل العرفان فی علوم القرآن، از شیخ محمد زرقانی ۱/۳۳۴، ۳۳۵.

۲- نگا: ص ۳۰۷-۳۱۸.

۳- نگا: ص ۳۳۳-۳۳۹.

مطلب اوّل: تعریف لغوی و اصطلاحی اصحاب

تعریف اصحاب از نظر لغوی: یعنی با او همراهی کرد، یعنی او را به همراهی دعوت کرد و او هم همراهی نمود، هر چیزی که با یک چیز دیگر همراه شود، با او اصحاب شده است.^۱

ابوبکر باقلانی گفته: «در میان لغویون (زبان شناسان) اختلافی نیست در اینکه صحابی از صحبه، مشتق شده است و این اشتقاق به مقدار خاصی محدود نشده است، بلکه هر کس که کم یا زیاد با دیگری همراه شده باشد، صاحب گفته می‌شود. گفته شده: سالی یا زمانی یا مدتی یا ماهی یا روزی و یا ساعتی، با فلانی همراه (صاحب) بودم، که اسم مصاحبت به آن تعلق می‌گیرد چه زمان همراهی کم باشد یا زیاد.

بنابراین از لحاظ لغوی اطلاق این کلمه بر هر کس که حتی یک لحظه از روز^۲ با پیامبر ﷺ مصاحبت نموده باشد، واجب می‌شود.

امام ابن تیمیه گفته: اصحاب جمع صاحب، و صاحب اسم فاعل از صحب، یصحب می‌باشد، که به مصاحبت کم و یا زیاد تعلق می‌گیرد.^۳ بنا بر این تعریف لغوی محدثان در معنای اصطلاحی اصحاب، لفظ اصحاب را برای تمام کسانی که حتی یک لحظه از روز و یا بیشتر را در خدمت پیامبر ﷺ بوده‌اند، بکار برده‌اند.

تعریف اصطلاحی اصحاب

۱- لسان العرب ۵۱۹/۱، و قاموس المحيط ۹۱/۱، و الصحاح از جوهری ۱۶۲/۱، و مختار الصحاح، ص ۳۵۶.

۲- نگا: الکفایه، ص ۱۰۰ و اسدالغابه، ۱۱۹/۱، ۱۲۰.

۳- الصارم المسلول، ص ۵۷۵ نگا: الروض الباسم فی ذب عن سنه ابی القاسم از ابن وزیر یمانی ۵۷/۱- ۶۰. قرار گذاشت آن را توسعه دهد و استدلال نمود که آن را تسمیه یسیر المخالطه (همنشینی) نامگذاری کند، که با قرآن و سنت و جملائی از ائمه ثابت شده است.

امام بدرالدین زرکشی می‌گوید: «اکثرا معتقدند که اصحاب به کسی می‌گویند که در حال ایمان، نزد محمد ﷺ و اصحابش - حتی یک ساعت - گردهم آمده باشند. فرقی نمی‌کند از پیامبر ﷺ حدیث روایت کرده باشد یا نه. زیرا اقتضای لغوی آن این است، هر چند اقتضای عرف مصاحبت طولانی و تکرار آن را داشته باشد. جمهور علمای اصول، بر این نظرند، اما محدثان، بدلیل بزرگواری جایگاه پیامبر ﷺ تعریف خود را گسترش داده‌اند.^۱

ابن حزم می‌گوید: صحابه هر کسی که با پیامبر ﷺ مجالست داشته باشد حتی اگر یک لحظه باشد و حتی یک کلمه و یا بیشتر از او شنیده باشد، یا شاهد امری بوده که آن حضرت به آن پرداخته است.^۲

تعریفهایی که علما برای اصحاب (از نظر اصطلاحی) قرار داده‌اند، فراوان هستند. اما درست‌ترین و مطمئن‌ترین آن تعریف‌ها، مربوط به حافظ ابن حجر می‌باشد که گفته است: درست‌ترین تعریفی که یافته‌ام، این است: صحابی کسی است که در حالی که ایمان داشته و مؤمن بوده پیامبر ﷺ را دیده باشد، و در حالی که مسلمان بوده از دنیا رفته باشد، و از گروه مرتدان نبوده باشد.

سپس تعریف خود را توضیح داده و می‌گوید: کسانی که او را ملاقات کرده‌اند شامل هر کسیکه مدت طولانی یا مدت کم همراه پیامبر ﷺ بوده است، کسیکه از آن حضرت روایت کرده یا نکرده، کسیکه با آن حضرت به جهاد در راه خدا رفته و کسیکه نرفته، کسیکه او را دیده هر چند با آن حضرت مجالست نداشته باشد، و کسیکه او را به دلایلی مانند کوری ندیده باشد، می‌شود (جز اصحاب پیامبر ﷺ به حساب می‌آیند).

۱- البحر المحيط فی اصول الفقه، ۳۰۱/۴.

۲- الاحکام فی اصول الاحکام از ابن حزم، ۸۶/۵.

بنابراین تعبیر ملاقات پیامبر ﷺ از امثال این تعابیر که «صحابی کسی است که پیامبر ﷺ را دیده باشد» صحیح‌تر است، که با این تعریف ابن ام مکتوم و مانند ایشان، که کور بودند و بدون شک از اصحاب می‌باشند، از تعریف فوق خارج می‌شوند. آوردن قید ایمان کافرانی را که آن حضرت را در زمان کفر دیده‌اند، از دایره تعریف خارج می‌کند، هر چند بعداً مسلمان گشته ولی موفق به دیدار پیامبر ﷺ نگشته‌اند. آوردن قید «به» (یعنی مؤمن به او)، کسانی را که به دیگری ایمان دارند مانند مؤمنان اهل کتاب قبل از بعثت، از دایره تعریف خارج می‌کند.

تمام مکلفین جن و انس داخل در عبارت «مؤمن به آن حضرت»، می‌باشند. قید «به مسلمانان از دنیا رفته باشد» کسانی را که در حالت ایمان، آن حضرت را دیده، سپس مرتد گشته‌اند و بر ارتداد خود از دنیا رفته باشند، از این تعریف خارج می‌شوند، مانند عبیدالله بن جحش، و ابن خطل. و کسی که مرتد شود، سپس قبل از اینکه از دنیا برود، دوباره به اسلام برگردد شامل تعریف می‌شود فرقی هم نمی‌کند، یکبار دیگر آن حضرت را دیده باشد یا نه، مانند: اشعث بن قیس، او از جمله مرتدان می‌باشد که اسیر گشت، و نزد ابوبکر صدیق آوردند، دوباره اسلام آورد، و از او پذیرفته شد، خواهر ابوبکر را هم به همسری برگزید، و همه او را اصحاب خوانده‌اند، و کسی از آوردن احادیث ایشان در مسندها ابایی نداشته است.

این نظر، درست و مورد اعتماد می‌باشد، غیر از این آرای شاذ دیگری هستند مانند این نظر که «اصحاب کسی است که به یکی از این چهار صفت متصف باشد: همراهی طولانی با پیامبر ﷺ کرده باشد، روایات آن حضرت را حفظ کرده باشد، یا ثابت شود با آن حضرت به جهاد رفته باشد، یا در کنار پیامبر ﷺ به شهادت رسیده باشد.

همچنین عده‌ای چنین شرط کرده‌اند که اصحاب کسی است که به حد بلوغ رسیده باشد، یا همنشین آن حضرت بوده باشد، هر چند برای مدت کوتاهی.^۱

حافظ سیوطی در تأیید ابن حجر گفته «آن رأی معتبر است».^۲

جمهور اصولیون نیز بر این عقیده می‌باشند؛ از جمله: آمدی در الاحکام^۳، و ابن عبدالکثیر در فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت^۴، و زرکشی در البحر المحیط^۵، و شوکانی در ارشاد الفحول^۶ و غیره.

حافظ سخاوی نیز نظر شیخ خود ابن حجر را، تأیید و اهل حدیث و اصولیان بر اساس آن عمل می‌کنند.^۷

راز تعمیم دادن در تعریف اصحاب

تعمیم دادن به تعریف صحابی با توجه به فضل و برتری همنشینی با آن حضرت، و بخاطر بزرگواری پیامبر ﷺ می‌باشد چون دیدن نور نبوت، باعث جریان یافتن آن نور در قلب مؤمن می‌شود، در نتیجه آثار آن در اعضای بیننده، در اطاعت و استقامت در طول زندگی، به برکت آن حضرت، ظاهر می‌شود، این حدیث، شاهد فرموده آن حضرت می‌باشد: خوشا به حال کسی که مرا دیده و به من ایمان آورده و خوشا به حال کسی که

۱- نگا: الإصابة ۱۰/۱ - ۱۲، و نزهة النظر ص ۵۱، ۵۲.

۲- تدریب الراوی، ۲/۲۱۶.

۳- الاحکام از آمدی ۲/۸۴، ۸۵.

۴- نگا: فواتح الرحموت، ۲/۱۸۵.

۵- نگا: البحر المحیط، ۴/۳۰۲-۳۰۵.

۶- نگا: ارشاد الفحول ۱/۲۷۹-۲۸۰.

۷- نگا: فتح المغیث از سخاوی، ۳/۸۵.

کسی را دیده که مرا دیده و خوشحال بحال کسی که کسی را دیده که او کسی را دیده که او مرا دیده باشد و به من ایمان داشته باشد.^۱

اما سبکی در این باره می‌گوید: صحابی کسی است که در حال اسلام پیامبر ﷺ را دیده باشد. و گفته شده: هر کس مجالستش با پیامبر ﷺ طولانی گردد، صحابی است. قول اول درست‌تر می‌باشد، بدلیل افتخار هم‌نشینی و بزرگی دیدار پیامبر ﷺ، است زیرا دیدن صالحان دارای اثر عظیمی است، پس دیدن رسول اکرم چگونه است؟! اگر مسلمان حتی لحظه‌ای ایشان را ببیند، قلبش پر از استقامت می‌شود، زیرا با اسلام آوردن خود، آماده پذیرفتن آن نور می‌باشد، و هرگاه آن نور را قبول کند بر او می‌تابد و اثر آن در قلب و در اعضایش باقی می‌ماند.^۲

استاد عبدالفتاح ابوغده رحمته الله می‌گوید: تعمیم دادن در تعریف صحابی، با توجه به اصل همراهی و مصاحبت می‌باشد، اما تفاوت آن‌هایی که این لقب شامل حال آن‌ها می‌شود در فضل و برتری و سایر ویژگی‌های نیکو، امری غیر از آن است.^۳

راه شناخت مصاحبت

مصاحبت با پیامبر ﷺ با امور متعدد ثابت می‌شود؛ از جمله:

۱- با تواتر، همچون ابوبکر صدیق که آیه:

﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40].

۱- آن را حاکم در المستدرک در کتاب معرفة الصحابة در باب ذکر فضایل امت بعد از اصحاب و تابعین آورده ۹۶/۴ از حدیث عبدالله بن سیر رضی الله عنه حاکم گفته این حدیثی است که با سندهای نزدیک به انس روایت شده که باعث برتری حدیث می‌شود. و به درستی و واقعیت نزدیک‌ترند، ذهبی گفته (جمع بن ثوب)، سخن همان است که حاکم گفته، نگا: مجمع الزوائد ۲۰/۱۰.

۲- الابهاج فی شرح المنهاج ۱۵/۱. نگا: بحر المحيط زرکشی ۳۰۱/۴، و فتح الباری ۹/۷ شماره ۳۶۵۱، حدیث «بهترین مردمان، مردم عصر من هستند، سپس کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند».

۳- لمحات من تاریخ السنه و علوم الحدیث، ص ۵۱.

«در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است.»
در مورد ایشان نازل شده است، و همچنین عشره مبشره و سایر افرادی که ذکر آنها در قرآن آمده است..

۲- یا با شهرت کمتر از تواتر، که همان استفاضه می‌باشد، همچون عکاشه بن محسن و ضمام بن ثعلبه و دیگران، یا با تواتر به آن.

۳- یا با سخن صحابه دیگری که صحابی بودن او مشخص گشته باشد، یا با تصریح به آن یا مانند آن؛ مثل: من و فلانی با پیامبر ﷺ، بودیم یا من و فلانی به حضور پیامبر ﷺ رسیدیم، بشرطی که مسلمان بودن او در آن زمان شناخته شود.

۴- همچنین اصحاب، با سخنان آحاد تابعین مورد اعتماد شناخته می‌شود، بنا بر این قول راجح که قبول تزکیه از یک نفر عادل درست است.^۱

مطلب دوّم: تعریف لغوی و اصطلاحی عدالت

عدالت از نظر لغوی: عدالت ضد ظلم می‌باشد، می‌گویند با فلانی به عدالت برخورد کرد پس او عادل است، حاکم عدل و معدله خود را گسترش داد، فلانی اهل معدله است، یعنی اهل عدالت است، فرد عادل یعنی: کافی و قانع کننده برای شهادت دادن.
عدالت توصیف مصدری است به معنای عادل، خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ [الطلاق: 2].

«دو مرد عادل از میان خودتان گواه کنید»

گفته می‌شود: مرد عادل، و دو مرد عادل، و مردان عادل و زن عادل، و زنان عادل، همه به معنای مردان عادل و زنان عادل می‌باشد لفظ عادل، مثنی و جمع و مؤنث، نمی‌شود، اگر آن را در حالت جمع، مثنی و یا مؤنث مشاهده کردی، بدان که بجای وصفی نشسته

۱- نگا: فتح المغیث از سخاوی ۸۷/۳، ۸۸ و تدریب الراوی ۲۱۳/۲، ۲۱۴ و الکفایه، ص ۹۸-۱۰۱.

است که مصدر نیست. و تعدیل یک چیز یعنی اندازه‌گیری و مناسب کردن آن. گفته می‌شود: عدلته فاعتدل یعنی قومته فاستقام.^۱ از این تعریف‌های لغوی روشن می‌شود، که معنای عدالت در لغت، استقامت و استواری در دین است. عدالت میانه‌روی در کارها است، به دور از افراط در کمی و زیادی. خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: 143].

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم.»

منظور از میانه، عدالت است، پس وسط و عدالت به یک معناست.^۲

عدالت از نظر اصطلاحی: اهل حدیث و فقها و اصولیین، عبارات زیادی را در این زمینه آورده‌اند که همه آن‌ها به یک معنا برمی‌گردند و آن هم عبارت است از: ملکه‌ای (یعنی صفت) استوار در نفس آدمی، که صاحب آن را به تقوا و مروت (مردانگی) وامی‌دارد.

ضابطه تقوا این است: انجام واجبات، دوری از گناهان کبیره ظاهری و باطنی مثل: شرک و فساد و بدعت.

ضابطه مروت این است: آدابی درونی است که صاحب خود را به فضایل بیاراید، و او را از پستیها، دور گرداند، و شناخت مروت عرفی است.

منظور از عرف در اینجا روش مردم به طور مطلق نیست، بلکه سیره و روش کسانی است که به آن‌ها اقتدا می‌کنیم، و مواردی که باید از آن دور باشند را برشمرده‌ایم.^۳ و به

۱- نگا: لسان العرب ۴۳۰/۱۱ و الصحاح از جوهری ۱۷۶۰/۵، ۱۷۶۱ و مختار الصحاح، ص ۴۱۵، ۴۱۶.

و قاموس المحيط ۱۳/۴، و مصباح المنیر ۳۹۷/۲.

۲- الاحکام آمدی، ۶۹/۲، و مقاصد الحدیث فی القدییم و الحدیث از دکتر تازی، ۶۴/۲.

۳- نگا: ص ۴۱۷/۱.

طور اجمال این است که از تمام آنچه که از لحاظ عرفی به عدالت خدشه وارد می‌کند، پرهیزد.

عدالت راوی جز با این پنج صفت محقق نمی‌شود: اسلام، بلوغ، عقل و از ابزارهای فسق و فساد و از بین برنده مروت سالم باشد.^۱

منظور از عدالت این نیست که از تمام گناهان به دور باشد، بلکه منظور این است که جنبه دینداری در او بارز باشد و در انجام عبادات کوشا باشد.

امام شافعی در این باره می‌فرماید: اگر عادل کسی باشد که مرتکب گناه نشده باشد، عادل را نمی‌یابیم، و اگر هر گناهکاری را عادل بدانیم، فرد قابل جرحی را نمی‌یابیم، ولی عادل کسی است که از انجام کبائر دوری گیرند و نیکیهای او از بدی‌هایش بیشتر باشد.^۲ ابویوسف، این تعریف را اینگونه تفسیر می‌کند: کسی که از انجام گناهان کبیره‌ای که خداوند کیفر آن را آتش جهنم قرار داده، دوری گزیند، و اعمال نیک او از بدی‌ها بیشتر باشد، عادل است.^۳

مطالب گذشته را در آنچه که مربوط به عدالت اصحاب است، اینگونه خلاصه می‌کنیم: منافقین کسانی هستند که خدا و رسولش راز آن‌ها را فاش کردند و مسلمانان هم، چهره واقعی آن‌ها را شناختند. و مرتدین کسانی هستند که در زمان پیامبر ﷺ و بعد از رحلت آن حضرت از دین خارج شدند و توبه نکردند و دوباره مسلمان نشدند، و بر ارتداد خود از دنیا رفتند، آن‌ها شرف و افتخار این مصاحبت را از دست دادند و در نتیجه از تعریف جمهور علما و ائمه، که معتقد به عدالت همه اصحاب می‌باشند خارج شدند و تعریف علما از صحابه منافی آن نیست.

۱- نگا: فتح المغیث از سخاوی ۳/۳۱۵-۳۱۷، و توضیح الافکار از صنعانی ۲/۱۱۴-۱۱۸ و مقاصد الحدیث فی القدییم و الحدیث از دکتر تازی ۲/۶۵، ۶۶.

۲- نگا: الروض الباسم فی الذب عن سنه ابی القاسم از ابن وزیر یمانی ۱/۲۸.

۳- به نقل از از توثیق السنه فی القرن الثانی از دکتر رفعت فوزی، ص ۱۲۹.

معنای عادل بودن اصحاب: آن‌ها به زبان پیامبر ﷺ دروغ نمی‌بندند، زیرا اصحاب به قدرت ایمان و التزام عملی به تقوی و مروت و اخلاق عالی و دوری از کارهای پست متصف هستند.

عدالت آن‌ها به این معنی نیست که معصوم از گناه، خطا و فراموشی می‌باشند و هیچکدام از علما چنین عقیده‌ای نسبت به اصحاب رسول خدا ﷺ ندارند.

لازم به ذکر است که اصحابی که مرتکب گناهی شدند و مجازات شدند این مجازات کفاره آن گناه بوده است، و بهترین توبه را انجام دادند، که اگر بر هفتاد نفر از اهل مدینه تقسیم می‌شد، آن‌ها را در بر می‌گرفت، با وجود آنکه این اصحاب که مرتکب جرم شدند، نسبت به سایر اصحاب، بسیار اندک بودند، به طوری که شان و منزلت آن‌ها نسبت به هزاران نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ، که بر راه راست بودند و از گناهان بزرگ و کوچک، در ظاهر و در باطن، اجتناب می‌کردند، اصلاً قابل ذکر نیست، که تاریخ بزرگترین شاهد آن می‌باشد.^۱

امام ابیاری^۲ می‌گوید: «مراد از عادل بودن اصحاب، اثبات عصمت و غیرممکن بودن گناه از آن‌ها نیست، بلکه منظور: این است که روایات آن‌ها، بدون سختی و گشتن به دنبال علت‌های عادل بودن و تزکیه، پذیرفته شود، مگر اینکه جرم مشخصی برایشان ثابت شود، که چنین جرمی ثابت نشده است، و خدا را از این نظر شاکریم، که ما بر آنچه که

۱- دفاع عن السنه، از دکتر محمد ابوشهبه، ص ۹۲-۲۴۴ - با تقدیم و تأخر. نگا: الحدیث و المحدثون از دکتر محمد ابوزهو، ص ۱۵۰ و بعد از آن، و تدریب الراوی ۲/۲۱۶ در حاشیه صفحه.

۲- ابیاری، او علی ابن اسماعیل بن علی بن عطیه الایاری است، نسبت او به «ابیار» در مدیریت غربی است، او از علمای گرانقدر، و از ائمه اسلام می‌باشد، از فقهای مالکی، اهل حدیث و اصولی است، از تألیفات او، شرح البرهان، از امام الحرمین در فقه، در سال ۶۱۸ هـ از دنیا رفت، شرح حالی در الدیباچ المذهب ۳۰۶ شماره ۴۰۹ و در حسن المحاضرۃ از سیوطی ۴۵۴/۱ و معجم المؤلفین ۷ م ۳۷ و شجرۃ النور الزکیۃ ۱۶۶/۱ شماره ۵۲۰ دارد.

اصحاب زمان رسول خدا ﷺ بر آن بودند، هستیم، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود، و توجهی به آنچه که سیره‌نویسان می‌گویند، نداریم، که گفته آن‌ها درست نیست، و اگر درست باشد حتماً تأویلی برای آن وجود دارد.^۱

مطلب سوم: دلایل عادل بودن اصحاب ﷺ

عدالتی که برای اصحاب رسول خدا ﷺ اثبات می‌کنیم - هدیه‌ای از طرف ما نیست که به آن‌ها بخشیده باشیم - و چنین کاری در شأن ما، که حقیرتر از آن هستیم، نیست، زیرا چنین صلاحیتی را نداریم. بلکه عدالت برای همه اصحاب بوسیله نص قرآن و حدیث نبوی ثابت شده است. و فرقی نمی‌کند که کسی زود مسلمان شده باشد یا دیر یا در راه خدا هجرت کرده باشد یا نه، در غزوه‌ها شرکت کرده باشد، یا نه، به فتنه دچار شده باشد یا نه.^۲ این عدالت برای همه آن‌هاست و دلایل فراوانی از کتاب و سنت، این موضوع را اثبات کرده است.

اول: دلایل قرآن بر عدالت اصحاب ﷺ

خداوند، اصحاب رسول خدا ﷺ را به عدالت توصیف کرده است و در آیه‌های طولانی آن‌ها را ستوده است که تعدادی از آن‌ها را در زیر می‌آوریم:

۱- خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: 143].

۱- نگا: فتح المغیث از سخاوی ۹۶/۳ - و فتح الباقي علی الفقیه العراقی از امام زکریا انصاری ۱۴/۳ و البحر المحیط از زرکشی ۳۰۰/۴، و ارشاد الفحول ۲۷۸/۱، و الشفا از قاضی عیاض ۵۲/۲.
 ۲- نگا: «تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر، از دکتر مروان، ص ۹۵ با تقدیم و تأخر.

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید. حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط مادی‌گرایان لذائذ جسمانی طلب و روحانیت باخته، و بر افراط تارکان دنیا و ترک لذائذ جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جاده اعتدال مشاهده نمائید) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد.»

دلیل استدلال به این آیه بر عدالت صحابه، این است که «وسطاً» به معنای عادلان برگزیده است.^۱ و چون اصحاب مخاطب مستقیم این آیه می‌باشند.^۲ بعضی از علما گفته‌اند که هر چند لفظ عام است، ولی منظور از آن خاص می‌باشد، و گفته شده که در مورد اصحاب می‌باشد نه دیگران.^۳

۲- خداوند می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

[آل عمران: ۱۱۰].

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید.»

۱- نگا: جامع البیان طبری، ۷/۲، و تفسیر رازی ۹۷/۷، و الجامع الاحکام القرآن ۱۵۴/۲، و تفسیر القرآن العظیم ۱۹۰/۱.

۲- ترمذی آن را تأیید می‌کند با حدیثی که از بهز از حکیم از پدرش از جدش آورده که از پیامبر ﷺ شنیده، که در مورد این آیه فرمود: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] گفت: «شما به هفتاد گروه و ملت تقسیم می‌شوید که شما بهترین و بزرگواریترین آن‌ها می‌باشید» ترمذی در تفسیر القرآن در باب سوره آل عمران ۲۱۱/۵ شماره ۳۰۰۱، آن را آورده، و ترمذی گفته این حدیث حسنی است.

۳- نگا: الکفایه، ص ۹۳.

وجه دلالت این آیه بر عدالت اصحاب این است که این آیه بهتر بودن این امت (اصحاب) را به طور مطلق بر سایر ملت‌ها ثابت کرده است، و اولین کسانی که مستقیماً مخاطب این آیه قرار می‌گیرند، اصحاب گرامی رسول خدا ﷺ می‌باشند. و به همین دلیل در هر حال بایستی آن‌ها را گرامی بدانیم. و با دیدی مثبت به آن‌ها بنگریم، بعید است که خداوند متعال آن‌ها را بهترین امت بخواند، در حالیکه آن‌ها اهل عدالت و استواری در دین نباشند و آیا بهترین بودن و خیر بودن غیر از این است؟ همانطور که جایز نیست در حالی که خداوند آن‌ها را عادل بخواند و آن‌ها عادل نباشند، پس درست است که بصورت مطلق همه اصحاب را بهترین امت و امتی وسط و عادل خواند.^۱

در آیات دیگر آن‌ها را مدح فرمود، آنجا که می‌فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحشر: ۸-۹].

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که

۱- الموافقات ۴/۴۵۰-۴۵۲ با دخل و تصرف، و نگاه: عقیده اهل السنه و الجماعة فی الصحابه، از دکتر

خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارانند.» راستگویان همان مهاجرین و رستگارشندگان همان انصار می‌باشند. ابوبکر صدیق این دو کلمه را در جریان خطبه سقیفه، در حالی که انصار را خطاب قرار می‌داد، اینگونه تفسیر کرده است: خداوند ما را صادقین نامید و شما را مفلحین (رستگارشندگان) و به شما امر کرده که هر کجا که هستید با ما باشید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و همگام با راستان باشید.»^۱

مهاجرین و انصار اصحاب رسول الله (ص) این صفات پسندیده‌ای که در این دو آیه وجود داشت، تحقق بخشیدند، و با آن صفات، متصف شدند بنابراین خداوند حکم فرموده که مهاجرین راستگو هستند و کسانی که مهاجرین را یاری نمودند و پیروز گردانند، و در کنار خود سکنی گزیدند، رستگارشندگان خوانده است.

این صفات را جز افراد عادل نمی‌توانند تحقق داشته باشند.^۲

حتی آیاتی که شامل سرزنش آن‌ها یا بعضی از آن‌ها است، گواه عدالت اصحاب است، چرا که خداوند آنچه را که بخاطر آن سرزنش شدند، بخشیده و توبه آن‌ها را پذیرفته است. خداوند می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُدَّ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾ [الأنفال: ۶۷-۶۹].

«هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آن گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد (در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و

۱- همچنین نگاه: العواصم من القواصم از ابن عربی، ص ۶۲، و البدايه و النهايه، ۲۱۷/۵ و بعد از آن.

۲- عقیده اهل السنه و الجماعة فی الصحابه، ۸۰۷/۲.

کوبنده و پیایی، نیروی دشمن را از کار بیندازد. اما به محض حصول اطمینان از پیروزی خود و شکست دشمن دست از کشتار بردارد و به اسیرکردن قناعت کند. ای مؤمنان! شما (تنها به فکر جنبه‌های مادی هستید و) متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای (جاویدان) آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است (و این است که کارهایش سراسر از روی حکمت و تدبیر، و متوجه عزت و پیروزی است). اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ امتی را کیفر ندهد، و مخطی در اجتهاد، مجازات نگردد) عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیة اسیران گرفته‌اید و شتابی که ورزیده‌اید) به شما می‌رسید. اکنون از آن چیزی که (از فدیة اسیران) فراچنگ آورده‌اید حلال و پاکیزه بخورید و (دغدغه‌ای به خود راه ندهید، و در همه کارهایتان) از خدا بترسید. بیگمان یزدان (سبحان نسبت به بندگانی که به درگاه او برگردند) بسیار آمرزنده و مهربان است.»

به آخر این سرزنش تأمل کن که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ «همانا خداوند بخشنده و مهربان است.» آیا بعد از بخشش خداوند، چیز دیگری هست؟! خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [التوبة: 118].

«خداوند توبه آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بی‌هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند (و پیغمبر و مؤمنان و خانواده خودشان با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند) تا بدانجا که (ناراحتی ایشان به حدی رسید که) زمین با همه فراخی، بر آنان تنگ شد، و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند. بالاخره) دانستند که هیچ پناهگاهی از (دست خشم) خدا جز برگشت به خدا (با استغفار از او و پناه‌بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان او است و بس). آن

گاه خدا (به نظر مرحمت در ایشان نگریست و) بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند (و آنان هم توبه کردند و خدا هم توبه ایشان را پذیرفت). بیگمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.»

به آیه تامل کن که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱.

آیات دیگری هستند، که گواه بر مغفرت خداوند می‌باشند زمانیکه بعضی از اصحاب که بعضی از گناهان را مرتکب شده بودند، خداوند آن‌ها را مورد بخشش قرار داد. که بعضی از این آیات در مبحث رد شبهات دشمنان در مورد عدالت اصحاب خواهد آمد. آیاتی که در مورد سرزنش اصحاب و یا بعضی از آن‌ها نازل شده، بخاطر ارتکاب بعضی از گناهان، بهترین دلیل بر گفته ما می‌باشد. از آنجا که منظور از عدالت همه اصحاب، عصمت آن‌ها از دروغ بستن در مورد حدیث پیامبر ﷺ می‌باشد و به معنای عصمت اصحاب از گناه و سهو و خطا نمی‌باشد، و کسی چنین نظری ارائه نکرده است. حتی با وجود ارتکاب گناه از جانب بعضی از آن‌ها، خداوند با پذیرش توبه و بخشش گناهانشان بر آن‌ها منت گذاشته است.

این منت خداوند چیزی جز این نیست که خداوند خواسته عظمت جایگاه کسانی را نشان دهد که بعنوان اصحاب پیامبر انتخاب کرده است. هر گونه عیب و ایراد و خدشه به چنین جایگاهی، خدشه به کسی است که این جایگاه را به آن‌ها بخشیده، و آن‌ها را بعنوان بهترین امت توصیف نموده است، از این خوار شدن به خدا پناه می‌بریم.^۱

دوم: دلالت سنت مطهر بر عدالت اصحاب ﷺ

پیامبر خدا ﷺ اصحاب خود را به عدالت وصف کرده است، و آن‌ها را در احادیث زیادی ستوده است از جمله:

۱- قبلاً در ص ۲۸۲/۱ آورده شده است.

- ۱- پیامبر (ص) می‌فرماید: «آگاه باشید که حاضرین شما (این مطلب) را به غایبین برساند»^۱ در این حدیث بزرگترین دلیل برای عدالت اصحاب وجود دارد، و کسی که مورد جرح باشد در میان اصحاب نیست. نه غیر عادل وجود دارد و نه ضعیفی، چون اگر غیرعالی در میان آن‌ها وجود داشت، استثنا می‌آورد و می‌فرمود: «فلانی (این مطلب) را به غایبین شما برساند.» وقتی همه آن‌ها را به رساندن پیامش به افراد بعد از خود امر کرده، پس این امر دلالت می‌کند که همه آن‌ها عادل هستند، همین افتخار برای او بس است که پیامبر ﷺ او را عادل بخواند.^۲
- ۲- آن حضرت ﷺ فرموده است: بهترین مردمان، مردم عصر من هستند، سپس تابعین و سپس تابع تابعین، پس از آن‌ها گروهی می‌آیند، که شهادت دادن آن‌ها، از قسم خوردنشان پیشی می‌گیرد و قسم خوردنشان از شهادت دادن پیشی می‌گیرد.^۳ این شهادت دادن به بهتر بودن آن‌ها، تأکید کننده این شهادت خداوند است که می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110].

- «شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید.»
- ۳- آن حضرت ﷺ فرموده است: ستارگان امینان آسمان می‌باشند، آنگاه که ستارگان بروند، آسمان به وعده‌ای که داده عمل می‌کند، من هم امین اصحابم هستم، آنگاه

۱- قبلاً در ص ۲۸۲/۱ آورده شده است.

۲- الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ۹۱/۱.

۳- بخاری (شرح فتح الباری) کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل أصحاب النبی ﷺ، ومن صحب النبی ﷺ أو رآه من المسلمین فهو من أصحابه ۵/۷ شماره ۵، ۳۶۵۱، و مسلم (شرح نووی) کتاب فضائل الصحابة، باب فضل الصحابة ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ۳۲۴/۸ شماره ۲۵۳۳ از حدیث ابن مسعود و لفظ آن از بخاری می‌باشد.

که من بروم، اصحاب به وعده‌ای که داده‌اند، می‌آیند، اصحاب من امین امتم هستند، هر گاه اصحابم بروند، امتم به وعده‌ای که داده‌اند، می‌آیند.^۱

۴- آن حضرت ﷺ فرموده: خداوند اصحاب مرا بر جهانیان، جز پیامبران و فرستادگان، برگزید و در میان اصحابم چهار نفر را برایم برگزید که عبارتند از: ابوبکر و عمر و عثمان و علی، و آن‌ها را یاران من قرار داد، در مورد اصحابم فرمود که همه آن‌ها نیکو می‌باشند و امتم را بر سایر امت‌ها برگزید، در میان امتم چهار قرن را برگزید، قرن‌های اول، دوم، سوم و چهارم.^۲

این حدیث مؤید این آیه قرآن می‌باشد:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْطَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفتح: 29].

«محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون

۱- مسلم آن را آورده (شرح نووی) کتاب فضائل الصحابه و در باب بیان آن بقاء النبی ﷺ آمان لأصحابه، و بقاء أصحابه أماناً للأمة، ۳۲۲/۸، شماره ۲۵۳۱، از حدیث ابوموسی اشعری است.

۲- بزار در مسند خود آن را آورده نگا: کشف الاستار کتاب المناقب، باب مناقب اصحاب النبی ﷺ ۸۸/۱ و حافظ هیثمی در مجمع الزوائد گفته ۱۶/۱۰، آن را بزار روایت کرده و رجال آن مورد اطمینان است، هر چند به اطمینان همه آن‌ها شک هست.

زده، و آن‌ها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که بزرگان را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت بازمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانان بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.»

ابن مسعود بر این آیه و حدیثی که گذشت تأکید می‌ورزد و می‌گوید: «خداوند به قلب بندگان نگاه کرد، پس قلب محمد ﷺ را بهترین قلب بندگان یافت، آن را برای خود برگزید و با رسالتش مبعوث گرداند، سپس به قلب بندگان نگرست و قلب اصحاب را بهترین قلب بندگان یافت و آن‌ها را وزیران پیامبرش ﷺ قرار داد، آن‌ها از دین آن حضرت، دفاع می‌کردند و می‌جنگیدند.^۱

امام آمدی می‌گوید: «کسی را که خداوند برگزیده است نمی‌تواند عادل نباشد.»^۲

۵- پیامبر ﷺ فرموده است: «به اصحاب من ناسزا نگوئید، قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند، به اندازه یک مد () و حتی نصف آنچه که اصحاب بخشیده‌اند، نمی‌رسد.»^۳

سعید بن زید بن عمرو از اصحاب گرانقدر^۱ و یکی از عشره مبشره، آنگاه که شنید یک مرد کوفی، یکی از اصحاب پیامبر ﷺ را ناسزا می‌گوید، گفت: بخدا قسم مردی که

۱- احمد در مسند خود آن را آورده ۳۷۹/۱، هیشمی در مجمع الزوائد گفته ۱۷۸/۱ آن را احمد و راویان موثق او آورده‌اند. ابن عبدالبر در مقدمه الاستیعاب آن را آورده ۱۲/۱، ۱۳.

۲- الاحکام فی اصول الاحکام از آمدی ۸۲/۲.

۳- بخاری در (شرح فتح الباری) آن را آورده، در کتاب فضائل الصحابه، باب قول ﷺ «لو كنت متخذاً خلیلاً»، ۲۵/۷، شماره ۳۶۷۳، مسلم آن را آورده (شرح نووی) در کتاب فضائل الصحابه، در باب تحریم سب الصحابه ۳۳۲/۸ شماره ۲۵۴۰، از حدیث ابوهیره لفظ از مسلم.

منظره‌ای دیده باشد و بخاطر آن صورت خود را با رسول خدا غبارآلود کند بهتر از عمل یکی از شماست هر چند که عمر نوح علیه السلام کرده باشد.^۲

شیخ محمد زرقانی می‌گوید: شما از این گواهیها و شهادتهای عالی در کتاب و سنت می‌بینید، که مقام اصحاب را به اوج می‌برد، و برای طعنه زندگان به آنها راهی و دلیلی باقی نمی‌گذارند.

در حقیقت عقل مجرد از هوی و هوس و تعصب، از رحمت و حکمت خداوند بعید می‌داند، که برای گرفتن شریعت پایانی، مردمی چشم بسته و گروهی معیوب را انتخاب کند، خداوند بمراتب از این بالاتر است.

به همین دلیل دفاع از این گروه گرانقدر اصحاب، در حقیقت از یک طرف دفاع از دین، سنت، و اصول اسلامی، محسوب می‌شود و از طرف دیگر، آن انصاف ادبی است، برای کسی که مستحق آن به حساب می‌آید و بعنوان تقدیر و قدردانی از حکمت بالغه خداوند، که این افراد را برای این مأموریت مهم برگزید.

همچنانکه اهانت کردن به اصحاب و دشنام دادن آنها، تمسخر به این انتخاب حکیمانه خداوند بحساب می‌آید که فراتر از این باعث نابودی کتاب و سنت و دین می‌شود.^۳

سوم: دلالت اجماع امت بر عدالت صحابه رضی الله عنهم

۱- شرح حال او در الاستیعاب ۶۱۴/۲ شماره ۹۸۲، و اسد الغابۀ ۴۷۶/۲ - شماره ۲۰۷۶ - و الاصابه ۴۴/۲ شماره ۳۲۷۱، و تاریخ الصحابه، ص ۲۵، شماره ۸، و مشاهیر علماء الامصار، ص ۱۳، شماره ۱۱.

۲- ابوداود در سنن خود آورده، در کتاب، سنت، در باب خلفاء ۲۱۲/۴ شماره ۴۶۵۰، احمد در مسند خود آورده ۱۸۷/۱ و لفظ هم از ایشان است، شیخ محمد شاکر، در تعلیقی که بر مسند دارد اسناد آن را صحیح دانسته است، ۱۰۸/۳.

۳- مناهل العرفان فی علوم القرآن ۳۳۶/۱-۳۳۷.

تمام امت (بجز عده‌ای که به قول و سخن آن‌ها نمی‌توان اعتماد کرد)^۱ بر اساس آنچه که گذشت بر تعدیل اصحاب توسط خداوند و پیامبر ﷺ اجماع دارند. علمای امت از فقها و اصولیین و محدثین بارها از این اجماع نقل کرده‌اند.

خطیب بغدادی می‌گوید: «اگر آیات و احادیثی را که قبلاً بیان کردیم از طرف خدا و رسولش در مورد اصحاب هم نمی‌آمد، باز به عدالت آن‌ها حکم می‌کردیم، بخاطر خدماتی که در راه خدا انجام دادند؛ مانند: هجرت، جهاد، پیروزی، تلاش فراوان در بخشش جان و مال، کشتن پدران و فرزندان خود در میدان جهاد، نصیحت کردن در دین، داشتن نیروی ایمان و یقین، که بطور قطع بر عدالت آن‌ها دلالت می‌کند، و پاکی آن‌ها را نشان می‌دهد، بدون شک که اصحاب از تمام عادلان و تزکیه‌کنندگان برترند. و از تمام کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند تا ابد الدهر برترند. این است عقیده همه علما و فقهای که به نظر آن‌ها می‌توان اعتماد کرد»^۲.

ابن صلاح می‌گوید: همه اصحاب در یک ویژگی مشترکند و آن اینکه: در مورد عدالت آن‌ها نباید سؤال کرد، زیرا این امر توسط نصوص قرآنی و حدیث و اجماع علما برای ما ثابت شده است.^۳

عراقی گفته است: همه علمای امت بر عدالت اصحابی که دچار فتنه‌ای نشده باشند اجماع دارند، اما کسانی که دچار فتنه گشته‌اند، بهنگام کشته شدن عثمان رضی الله عنه، اجماع بر این است که آن‌ها عادلند، بخاطر حسن ظنی که به آن‌ها دادیم، و شرایط و عملکرد آن‌ها را بر اجتهادشان حمل می‌کنیم.^۴

۱- رک: به نظرات آن‌ها در: تدریب الراوی ۲/۲۱۴، و فواتح الرحموت، ۲/۱۵۵-۱۵۶، و البحر المحيط ۴/۲۹۹-۳۰۰ و ارشاد الفحول ۱/۲۷۴-۲۷۸.

۲- الکفایه، ص ۹۶.

۳- علوم الحدیث، ص ۱۷۶.

۴- شرح الفیه عراقی به نام التبصره و التذکره، عراقی ۳/۱۳، ۱۴.

امام غزالی می‌گوید: آنچه سلف امت و همه مردم بر آن هستند، این است که عدالت آن‌ها با تعدیل آن‌ها توسط خداوند و ستایش آن‌ها در قرآن معلوم و مشخص است. اعتقاد ما در این باره این است، مگر اینکه فسق و گناه یکی از آن‌ها با وجود داشتن علم به آن گناه، برای ما ثابت شود، و اگر ثابت نشود، دلیلی برای عادل‌بودنشان نمی‌آوریم چون احتیاجی به آن نیست. سپس چند آیه و حدیث که بر عدالت اصحاب دلالت می‌کند را آورده و می‌گوید: چه تعدیلی بهتر از تعدیل خداوند متعال و رسولش است، چگونه اینگونه است در حالی که حتی اگر آنان را ستایش نمی‌کرد، از مشهورات و تواتری که درباره هجرت، جهاد، و بخشش جان و مال، و کشتن پدران و فرزندان به عشق و دوستی رسول خدا ﷺ و یاری ایشان وجود دارد، کافی است تا با قاطعیت، به عدالت آن‌ها ایمان بیاوریم.^۱

چنین روایات مبارکی که امامان بر عدالت اصحاب اجماع کرده‌اند، فراوان است. همه یک چیز و یک بیان واضح دارند و آنهم اثبات عدالت عموم اصحاب بدون استثناء می‌باشد، که امری قطعی و مسلم است.

بعد از عادل خواندن اصحاب توسط خداوند و پیامبر و اجماع امت بر آن، برای هیچ کس شک و تردید باقی نمی‌ماند.^۲

پس وقتی که عدالت تمام کسانی که مصاحبت و همنشینی آن‌ها با پیامبر ثابت گردید، مشخص شد، اگر یک راوی حدیثی از اصحاب بیاورد، هر چند اسم او را هم نیاورد، همان حجت است و علم‌آور می‌باشد. چون عدالت برای عموم آن‌ها ثابت شده است.^۳

۱- المستعفی ۱/۱۶۴، نگا: الاحکام آمدی، ۱/۲، و البحر المحيط از زرکشی، ۴/۲۹۹.

۲- نگا: المکانة العلمیه از عبدالرزاق صنعانی در حدیث نبوی از استاد دکتر اسماعیل دفتار ۱/۲۹۱ در موضوع (در مورد عدالت اصحاب حتی یک نفر مستثنی نمی‌شود) نگا: توضیح الافکار ۲/۴۷۰ و

عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة، دکتر ناصر الشیخ، ۲/۸۱۴.

۳- ارشاد الفحول از شوکانی ۱/۲۷۸، نگا: فتح المغیث، سخاوی ۲/۹۷.

امام جوینی می‌گوید: شاید، اینکه بدون بررسی از احوال اصحاب، حدیث آن‌ها را می‌پذیریم، و علتی که خداوند اجماع در مورد آن‌ها را عطا فرموده، این است که اصحاب ناقلان شریعت می‌باشند، اگر روایات آن‌ها را نپذیریم، همانا شریعت به زمان رسول خدا ﷺ محدود می‌شد، و به سایر عصرها نمی‌رسید.^۱

أولئك آبائي فجئني بمثلهم إذا جمعنا يا جرير المجامع
 آن‌ها پدران من هستند مثل آن‌ها را بیاور اگر جمع کردی ما را ای جریر جمع کننده.
 خداوند آن‌ها را با رحمت و رضای خود ببخشاید. آمین.

مطلب چهارم: شبهاتی در مورد عدالت اصحاب و رد آن‌ها

همانا که ملحدان و فاسدان در گذشته و حال، شبهات فراوانی در مورد عدالت اصحاب وارد کرده‌اند. پایه و اساس آن شبهات رافضی‌ها بودند، کسانی که از یهود، و نصاری، در دو خصلت سبقت گرفته‌اند. همانطور که شعبی گفته، در روایتی که از ابن جوزی آورده است: رافضی‌ها در دو خصلت بر یهودی‌ها و مسیحی‌ها برتری جستند، از یهود پرسیده شد، بهترین امت شما کیست؟ گفتند: یاران موسی عليه السلام. و از مسیحیان پرسیده شد، بهترین ملت شما کیست؟ گفتند: یاران عیسی. از رافضی‌ها پرسیده شد: بدترین امت شما کیست؟ گفتند: یاران محمد، آن‌ها را به استغفار دعوت کردند، در حالیکه به آن‌ها ناسزا گفتند.^۲

از جمله ایرادهایی که به عدالت اصحاب وارد کرده‌اند این آیه است که به آن استدلال کرده‌اند:

۱- فرموده خداوند:

۱- البرهان فی اصول الفقه، ۲۴۲/۱، نگا: ارشاد الفحول، ۲۷۵/۱.

۲- الموضوعات ۳۳۹/۱.

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ [الجمعة: 11].

«(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه‌ها) هنگامی که تجارت و یا سرگرمی را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند، و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند.»
گفته‌اند که این آیه در مورد اکثر اصحاب نازل شده که در نماز جمعه پیامبر را ترک کردند، و به محلی که کاروانیان شام در آن بودند، رفتند، و آن حضرت را در خطبه نماز جمعه تنها گذاشتند، و به تجارت و امور بیهوده مشغول گشتند. که این نشانه عدم دینداری است.^۱

۲- به آیاتی که در مورد نفاق و منافقین است، استدلال کرده‌اند و آن را بر باتقواترین بندگان خدا و پاکترین آن‌ها یعنی اصحاب رسول ﷺ حمل کرده‌اند. مانند این آیه که می‌فرماید:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ۗ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ ۗ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَعَدِيبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ [التوبة: 101].

«در میان عرب‌های بادیه‌نشین اطراف (شهر) شما، و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت پیدا نموده‌اند. تو ایشان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم (: یک‌بار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایه درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد، و بار دوم با رسواکردن ایشان به وسیله پرده‌برداری از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانه عذاب بزرگی می‌گردند (و به دوزخ گرفتار می‌آیند).»

۱- مختصر التحفه الاثنی عشریه، ص ۲۷۱-۲۷۲ - و نگا: الصافی فی تفسیر القرآن، کاشانی ۷۰/۲، و تفسیر القمی از علی بن ابراهیم قمی ۳۶۷/۲، و مجمع البیان طبرسی، ۲۸۷/۵-۲۸۸، و تفسیر فرات الکوفی از فرات بن ابراهیم، ص ۱۸۵، و اعیان الشیعه از محسن امین، ۱۱۴/۱ - و اضواء علی السنه از محمود ابوریه، ص ۳۵۹، و رکت السفینه از مروان خلیفات، ص ۲۲۳ - و الافصاح فی امامه علی بن ابی‌طالب، از محمد بن نعمان العکبری، ص ۳۷.

در تایید این آیه به احادیثی استدلال کرده‌اند که لفظ اصحاب در آن‌ها بر منافق اطلاق شده است.

مانند حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنه که فرمود: در جعرانه، مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که از جنگ حنین منصرف شده بود. در پیراهن بلال نقره‌ای بود، رسول خدا آن را گرفت و به مردم داد. گفت ای رسول خدا! با عدالت رفتار کن. آن حضرت فرمود: وای بر تو، اگر من عدالت نورزم، پس چه کسی عدالت می‌ورزد؟ که اگر عدالت نورزم از زیانکارانم، عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: اجازه بدهید تا این منافق را بکشم، فرمود: خدا نکند! مردم بگویند من اصحاب خود را می‌کشم. این شخص و یارانش، هنگامیکه قرآن می‌خوانند از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند، و آن را همانطور که تیر از کمان پرتاب می‌شود، پرتاب می‌کنند.^۱

۳- همچنین به این آیه استدلال کرده‌اند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا^ط﴾

[آل عمران: 155].

۱- مسلم آن را آورده (شرح نووی)، کتاب الزکاة، باب ذکر الخوارج و صفاتهم ۱۷۰/۴، ۱۷۱، شماره ۱۰۶۳، نگا: الفصول المهمة فی تألیف الامة از عبدالحسین موسوی، ص ۲۰۳، و الصحابة فی نظر الشيعة الامامية از اسد حیدر، ص ۳۱-۳۲. و مقدمه مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول از مرتضی عسکری، ۸/۱ و معالم المدرستین از مرتضی عسکری جلد ۱/۱۳۰، اضواء علی السنة، محمود ابوریه، ص ۳۵۴، ۳۵۶، و الحسبة، ص ۶۰ و بعد از آن، و لماذا القرآن ص ۸۲-۸۴، هر دو از احمد صبحی منصور، نگا: مقاله‌ای از احمد صبحی (الصحابة بین القداسة و التكفير)، مجله روز الیوسف، شماره ۳۵۶، ص ۲۲-۲۴. و النص و الاجتهاد از عبدالحسین شرف الدین، ص ۳۳۵-۳۳۶، و رکبت السفینة از مروان خلیفات، ص ۲۱۹-۲۲۳، و اهل السنة شعب الله المختار از صالح وردانی، ص ۳۷، ۱۰۲، با دکتر موسی موسوی در کتاب الشيعة و التصحيح، از دکتر علاءالدین قزوینی، ص ۱۵۱-۱۵۳ و الافصاح فی امامة علی از شیخ محمد عکبری، ص ۳۷-۳۹، و الخلافة المغتصبه از ادريس حسینی، ص ۴۵-۹۱ و الشيعة هم اهل السنة از دکتر محمد تیجانی، ص ۲۸۵.

«آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند (که سرکشی از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت.»

همچنین به این آیه استدلال کردند.

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾﴾ [التوبة: 25].

«خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد و (به سبب نیروی ایمان بر دشمنان پیروز گرداند، و از جمله) در جنگ حنین (که در روز شنبه، شانزدهم شوال سال هشتم هجری، میان شما که ۱۲۰۰۰ نفر بودید، و میان قبائل ثقیف و هوازن مشرک که ۴۰۰۰ نفر بودند درگرفت، و شما به کثرت خود و قلت دشمنان مغرور شدید و خداوند شما را در اوائل امر به خود رها کرد و دشمنان بر شما چیره شدند) بدان گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرور انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند (و گره از کارتان نگشادند) و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید.»

فرار از جنگ از بزرگترین گناهان کبیره است.^۱

۴- از احادیث نبوی به این حدیث استناد کرده‌اند: که پیامبر ﷺ فرمودند: مردانی از امتم آورده می‌شوند، که از جمله جهنمیان هستند، می‌گویم: پروردگارا! این‌ها اصحاب من هستند. گفته می‌شود: «شما نمی‌دانید بعد از شما چه کارهایی مرتکب شدند، من هم مانند بنده صالح می‌گویم:

۱- مختصر التحفة الاثنی عشریه، ص ۲۷۳، نگا: تفسیر الصافی از کاشانی ۶۹۱/۱، تفسیر قمی، علی ابراهیم قمی ۲۸۷/۱ میزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبایی، ۲۲۶/۹، رکت السفینه از مروان خلیفات، ص ۲۳۰، و الافصاح فی امامه علی بن ابیطالب از محمد بن نعمان العکبری، ص ۳۶-۴۲، و لقد شیعینی الحسین، ادریس حسینی، ص ۳۵۰.

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾

[المائدة: 117].

«من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصیان) ایشان اطلاع داشتم، و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای.»
گفته می‌شود بعد از شما آن‌ها مرتد و بر دین اجداد خود برگشته‌اند.^۱
۵- به این فرموده پیامبر ﷺ استناد کرده‌اند که فرمود: «بعد از من، به کفر برنگردید، که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنید»^۲ گفته‌اند: اشاره است به جنگیدن اصحاب در صفین و جمل، که مسلمانان با هم جنگیدند.^۳

-
- ۱- بخاری (شرح فتح الباری)، کتاب التفسیر در باب این فرموده خداوند: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ﴾ ۱۳۵/۸ شماره ۴۶۲۵، و مسلم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب الجنة وصفة نعيمها و اهلها، در باب فنای دنیا و بیان حشر روز قیامت ۲۱۰/۹ شماره ۲۸۶۰ از حدیث ابن عباس، و لفظ حدیث از بخاری است. نگا: مختصر التحفة الاثنی عشریه، ص ۲۷۲، و شبهات حول الشیعه از عباس موسوی، ص ۱۱۵-۱۱۶- ثم اهتدیت از تیجانی، ص ۱۱۹-۱۲۰، اعیان الشیعه از محسن امین ۱۱۷/۱، و معالم المدرستین از مرتضی عسکری جلد ۱/۱۳۲، و النص و الاجتهاد از عبدالحسین شرف الدین، ص ۳۳۷، و رکت السفینة ۲۲۴-۲۲۸، و نظریه عدالة الصحابة، ص ۵۳-۵۴ و الخدعة رحلتی من السنة الى الشیعة، ۹۸ با دکتر موسی موسوی از دکتر علاءالدین قزوینی، ص ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، و الافصاح فی امامة علی بن ابیطالب، ص ۳۰-۳۱- و الخلافة المغتصبه، ص ۱۹۳، و لقد شیعینی الحسین ص ۲۴۹، و اضواء علی السنة، ص ۳۵۴-۳۵۶، و اهل السنة شعب الله المختار، ص ۳۷.
- ۲- بخاری آن را آورده در (در شرح فتح الباری) کتاب الفتن، باب قول النبی ﷺ لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض ۲۹/۱۳ شماره ۷۰۸۰، و مسلم (در شرح نووی) آن را آورده در کتاب الایمان، کتاب الفتن، باب بیان معنی قول النبی ﷺ لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض ۳۳۲/۱ شماره ۶۵، از حدیث جابر بن عبدالله.
- ۳- اضواء علی السنة، ص ۳۵۴، نگا: نظریه عدالة الصحابة، احمد حسین یعقوب، ص ۵۳، و الخلافة المغتصبه از ادیس حسینی، ص ۹۳، و الفتنة الكبرى (عثمان) از طه حسین، ص ۱۷۰-۱۷۳، دین السلطان از نیازی عزالدین، ص ۳۴، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۲۴، ۷۹۵، السلطة فی الاسلام عبدالجواد یاسین، ص

سایرین با ایراد گرفتن به عدالت اصحاب، از روی میل و براساس عقل‌های گمراه خود، و با کج فهمی نسبت به سیره اصحاب و تاریخ استوارشان، استدلال نمودند. همانگونه که مفتی مارکسیستها خلیل عبدالکریم^۱ در کتاب خود بنام «مجتمع یثرب رابطه میان زن و مرد، در زمان پیامبر ﷺ و زمان خلفا»، تصویری بسیار زشت از مدینه به فرماندهی حضرت رسول ﷺ و خلفای راشدین و اصحاب پاک و منزهش ارائه داده، و آن را به جامعه حیوانات تشبیه کرده، که هیچ فکری جز ارضای غریزه جنسی خود ندارند به هر شکل که باشد، و به دین و اخلاقیات توجهی ندارند، و به نصوص قرآنی که آن‌ها را از این کار منع کند، توجهی ننموده‌اند.^۲

کتاب دیگری نوشته بنام «شدوالربابه بأحوال مجتمع الصحابه» که دارای سه بخش می‌باشد. اول تحت عنوان «محمد و یارانش» و دومی بنام «اصحاب و اصحاب» سوم «اصحاب و اجتماع» که در آن مؤلف به بررسی تاریخ اصحاب و سیره آن‌ها پرداخته، البته با روشی زشت و قبیح، که از نادانی و کینه پوشیده‌اش بر ضد اصحاب خبر می‌دهد و سعید عشاوی^۳ و سایرین هم چنین عقیده‌ای دارند.^۴

۲۴۱، ۲۶۰، ۲۶۷، و الصلاة، محمد نجیب ۳۲، ۳۷، و حوار و مناقشه کتاب عائشه از هشام آل قطیبه، ص ۳۱۲ و سایرین.

۱- خلیل عبدالکریم، نویسنده معاصر مصری است، لیسانس خود را در رشته حقوق و در دانشگاه فؤاد اول (دانشگاه فعلی قاهره) گرفت به ایشان لقب، «مفتی مارکسیستها»، «اونه» «کمونیست ریش‌دار»، «اونه دیگر» داده‌اند، نگا: السنه و دورها فی الفقه الجدید، جمال البنا، ص ۱۶۳.

۲- نگا: مجله الازهر مقاله «لا تسبوا أصحابی» از شیخ عبدالمقصود عسکر شماره ربیع الاول ۱۴۱۸ هـ ژوئیه ۱۹۹۷، ص ۳۸۴.

۳- نگا: الخلافة الاسلامیه، و اصول الشریعه و حصاد العقل و دیگر کتب.

۴- در صفحات قبل در مورد اتهام دروغ کسانیکه بر اصحاب طعنه زده بودند، آورده شد. نگا: به کسانیکه به عدالت اصحاب ایراد گرفته‌اند به این دلیل که آن‌ها بشر هستند و معصوم نمی‌باشند. نقد الحدیث فی علم الروایة و الدراية، از حسین الحاج ۳۵۰/۱-۳۵۱، و انذار من السماء، ص ۳۹-۶۹-

پاسخ به شبهات گذشته در مورد عدالت اصحاب رضی الله عنهم

آنچه که رافضی‌ها و پیروانشان در مورد عیب و ایراد به اصحاب، به آن استدلال کرده‌اند، استدلال و حجتی برای آن‌ها نیست. زیرا:

اول: داستان پراکنده شدن اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف کاروان شام و رها کردن آن حضرت بهنگام خطبه جمعه، در آغاز دوران هجرت بوده، و اصحاب در آن هنگام بر شرایط و نحوه درست شریعت آنگونه که شایسته است، آشنا نبودند. ولی بزرگان اصحاب، همچون ابوبکر، و عمر، نزد پیامبر، نشسته بودند، و آن حضرت را تنها نگذاشتند، و این مطلب با احادیث صحیح ثابت شده است.

از جابر ابن عبدالله روایت شده که گفت: در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز جمعه خطبه می‌گفت کاروان وارد شهر شد، اصحاب همگی به سوی آن شتافتند^۱ تا جایی که فقط ۱۲ نفر باقی ماندند، که از جمله آن دوازده نفر، ابوبکر و عمر می‌باشند. و این آیه نازل شد:

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ [الجمعة: ۱۱].

«(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه‌ها) هنگامی که تجارت و یا سرگرمی را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند، و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند»^۲
و پیامبر برای آن‌ها شفاعت نکرد و خداوند هم آن‌ها را به عذاب وعده نداد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن‌ها را سرزنش نکرد.^۳

۱۲۷-۱۵۴، و تبصیر الامم بحقیقه السنه، ص ۳۹۶-۴۲۶، الدوله و المجتمع از محمد شحرور، ۱۶۰ و بعد از آن، و الامام الشافعی، نصر ابوزید، ص ۵۵-۵۶-۷۶ و الاصلان العظیمان، ص ۲۸۴-۲۸۸ و السنه و دورها فی الفقه الجدید، ص ۲۴-۲۸-۳۰-۳۰-۶۵-۸۵-۲۶۱.

۱- لسان العرب ۴/۴۸.

۲- حدیثی که بخاری آورده (در شرح فتح الباری) در کتاب تفسیر، در باب تفسیر ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ [الجمعة: ۱۱] ۴/۱۵۳ شماره ۸۶۳ و لفظ از ایشان می‌باشد.

۳- مختصر التحفه الاثنی عشریه، ص ۲۷۲ با دخل و تصرف، نگا: روح المعانی از آلوسی ۲۸/۱۰۷.

پاسخ دیگر به این داستان: در بعضی از روایات چنین آمده که این اتفاق زمانی روی داد که پیامبر ﷺ نماز را بر خطبه مقدم می‌داشت، پراکندگی اصحاب در میان خطبه اتفاق افتاد، نه در نماز، آنطور که بعضی از روایت‌ها منعکس کرده‌اند. و این چیزی است که رافضی‌هایی مانند محمود ابوریه^۱ و مروان خلیفات^۲ و دیگران بر آن تمرکز کرده‌اند. پس پراکندگی اصحاب در میان خطبه بوده نه در نماز طبق آنچه که در روایت مسلم آمده است: «در حالی که رسول الله ﷺ در روز جمعه ایستاده خطبه می‌گفت...»

حافظ ابن حجر می‌گوید: اینکه پراکندگی اصحاب به سوی کاروان را در داخل خطبه بدانیم، برای اصحاب شایسته‌تر است، بخاطر حسن نیتی که به آن‌ها داریم، بر فرض اگر هم در نماز اتفاق افتاده باشد، آن را حمل بر این امر می‌کنیم که قبل از نهی واقع در این آیه بوده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا ءَعْمَلَكُمْ﴾

[محمد: 33].

«ای مؤمنان! از خدا و پیغمبر اطاعت کنید، و کارهای خود را (با انجام معاصی) باطل مگردانید.»

و قبل از نهی از حرکت زیاد در نماز و نزول این آیه بوده است:

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خٰشِعُونَ﴾ [المؤمنون: 2].

«کسانی که در نمازهایشان فروتن هستند.» می‌باشد.^۳

حدیثی که ابوداود در المراسیل روایت کرده آن را تأیید می‌کند: «هنگامیکه پیامبر ﷺ نماز جمعه را همانند نماز عید فطر و عید قربان، قبل از خطبه خواند، مردم خارج شدند، و در ترک کردن جمعه ایرادی به خود وارد نمی‌دیدند، پس این آیه نازل گشت:

۱- اضواء علی السنه، ص ۳۵۹.

۲- و رکبت السفینه، ص ۲۲۳.

۳- نگا: فتح الباری ۴/۹۳، شماره ۹۳۶ (با اندکی دخل و تصرف).

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾ [الجمعة: 11].

«(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه‌ها) هنگامی که تجارت و یا سرگرمی را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند، و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند.»
 پس پیامبر ﷺ خطبه را مقدم نمود و نماز را در پایان خطبه خواند.^۱
 نووی هم در شرحی که بر صحیح مسلم نوشته، این نظر را تأیید کرده است.^۲
 بهر حال، اگر در نماز هم اتفاق افتاده باشد، قبل از آن از چنین کاری نهی شده بود، پس وقتی آیه جمعه نازل شد و سرزنش واقع در آن را فهمیدند، از انجام چنین عملی خودداری نمودند.^۳

آلوسی می‌گوید: «روایتی که بیان می‌کند این امر بارها اتفاق افتاده است، را بی‌هقی از مقاتل بن حیان^۴ در شعب الایمان^۵ آورده، که گفت: چنین به من رسیده است و خداوند داناتر است، و آن‌ها سه بار این کار را تکرار کرده‌اند و به چنین مثالی توجهی نمی‌شود، و اهل حدیث به آن التفات نمی‌کنند، و اگر کسی به آن اعتقاد داشته باشد باید صحت آن را ثابت کند. آیا چنین امری درست است؟»

۱- المراسیل، ص ۵۰، شماره ۶۱.

۲- المنهاج شرح مسلم، ۴۱۶/۳، ۴۱۷، شماره ۸۶۳، نگا: تفسیر القرآن العظیم، ۳۶۷/۴.

۳- نگا: فتح الباری، ۴۹۳/۲، شماره ۹۳۶.

۴- او مقاتل بن حیان نبطی و ابویسطم بلخی، صدوق فاضل است؛ ازدی در این پندار خود که او دروغگو بوده است، اشتباه کرده است، و او تنها مقاتل بن سلیمان را تکذیب نمود قبل از پنجاه سالگی در هند از دنیا رفت، شرح حالی دارد در تقریب التهذیب، ۲۱۰/۲، شماره ۶۸۹۱، تذکره الحفاظ، ۱۷۴/۱، شماره ۱۶۸ و طبقات المفسرین از داودی، ۳۲۹/۲، و خلاصه تهذیب الکمال، ص ۳۳۰، و لسان المیزان، ۱۸۹/۹، شماره ۱۴۵۴۸.

۵- روایتی که سیوطی آن را در الدر المنثور آورده است ۸/۱۶۶، و آن را بر حدیث دیگری برتر ندانسته است.

به طور کلی ایراد گرفتن به اصحاب در این داستان، که در اوایل اسلام از عده‌ای از اصحاب سرزده بود و بعد از آن عبادت‌های بی‌شماری انجام دادند، نادانی آشکار و حماقت فراوان است.^۱

دوم: اما نسبت دادن نفاق به مردم مدینه، با این ادعا که در مدینه منافقانی وجود داشته‌اند، و پیامبر از لفظ اصحاب برای آن‌ها استفاده کرده است. پناه به خدا! که مردم بگویند: من اصحاب خودم را می‌کشم.

چنین شبهه‌ای از خانه عنکبوت سستر است، و این شبهه داستان ساختگی روشنی است، و حتی یک گام از آن ثابت نمی‌شود. به این دلایل:

اولاً: اطلاق لفظ اصحاب بر منافق همانطور که در حدیث آمده است، اطلاق لغوی است، نه اصطلاحی، مانند این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ يَتَفَكَّرُونَ مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ﴾ [الأعراف: 184].

«آیا آنان (تا به حال درباره چیزی که پیغمبر ایشان را به سوی آن دعوت می‌نماید) نیندیشیده‌اند (تا آشکارا بدانند) همنشین ایشان (که از سوی خدا مبعوث شده است) دیوانه نیست.»

و فرموده خداوند:

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾ [النجم: 2].^۲

۱- روح المعانی از آلوسی ۱۰۷/۲۸.

۲- معنای این آیه سؤال مروان خلیفات رافضی و پیروان او را باطل می‌کند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱] «از مردم مدینه به نفاق روی آوردند، شما آن‌ها را نمی‌شناسید، ما آن‌ها را می‌شناسیم» می‌گوید: این آیه منافقانی را توصیف می‌کند که جز خدا کسی آن‌ها را نمی‌شناخته، پس آن‌ها کی هستند تا احادیث آن‌ها را نگیریم، نگا: و رکبت السفینة، ص ۲۳۰-۲۳۱ خلیفات علی رافضی فراموش کرده که خداوند اوصاف آن‌ها را در سوره توبه و دیگر سوره‌های قرآن، ذکر کرده است و همچنین وعده خداوند در آخر آیه را فراموش

اضافه شدن اصحاب پیامبر به مشرکین و کافرین از لحاظ زمانی و مکانی است نه ایمانی، این هم فرموده خداوند در مورد حضرت یوسف:

﴿يَصْلِحِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَحِيدُ الْقَهَّارُ﴾ [یوسف: 39].

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هر یک از آنها شود) بهترند یا خدای یگانه چیره (بر همه چیز و کس؟)»

پس لفظ «صحبت» در حدیث شریف، همان معنای لغوی آن می‌باشد همانطور در آیات گذشته بود، و منظور از آن معنای اصطلاحی نیست. و طبق تعریف قبل مرتدین و کافرین از تعریف خارج می‌شوند.

چگونه، منافقان جزء معنای اصطلاحی اصحاب قرار می‌گیرند در حالیکه خداوند تبارک و تعالی از آنان بیزاری جسته است، می‌فرماید:

﴿وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ وَلَئِنَّهُمْ قَوْمٌ يَّفْرُقُونَ﴾ [التوبة: 56].

«به خدا سوگند می‌خورند که آنان از شما نیستند (و مؤمن و مسلمانند) در حالی که از شما نیستند (و مؤمن و مسلمان نمی‌باشند) و مردمان ترسوئی هستند (و چون از شما وحشت دارند، دروغ می‌گویند و نفاق می‌ورزند).»

همانا منافقان در جامعه مسلمانان و میان اصحاب کرام ناشناخته نبودند. و اکثریت را تشکیل نمی‌دادند، بلکه گروهی مشخص بودند که کار آنها جز فتنه‌انگیزی و رسوایی چیز دیگری نبود. خداوند در قرآن اوصاف منافقان را بیان کرده است، بویژه در سوره

کرده که فرموده آنها را در دنیا رسوا و در آخرت به عذابی بزرگ گرفتار می‌کنم. ﴿يَخْنُ نَعْلَمُهُمْ سُعَدَبَهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ (ما آنها را می‌شناسیم دوبار آنها را عذاب می‌دهیم بعد از آن به سوی عذاب بزرگتر برده می‌شوند)، و الا این خطاب در آغاز کار بود سپس خداوند پیامبر خود را از اسماء آنها آگاه ساخت، علاوه بر صفاتی که در قرآن آمده است، حدیث پیامبر ﷺ به حذیفه بن الیمان که اسماء آنها را آورده مؤید این مطلب است. بزودی حدیث را می‌آوریم.

توبه، گروهی از آنها را معرفی کرده، که شناخت آنها برای کسی پوشیده نباشد، همانطور که حالات و شرایط آنها هم اکنون هم برای ما پوشیده نیست.

پس این گروه منافق کجا، و اصحابی که خداوند عکس صفات منافقین را برای آنها ثابت کرده، کجا؟ به طوری که از خشنودی خودش از آنها خبر داده و آنها را بهترین مردمانی قرار داده که ظهور کرده‌اند.^۱

آنچه گذشت دلالت بر قلت و کمی منافقها در جامعه اسلامی، دارد آنها گروهی مشخص بودند که خداوند رسوایی در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت را برای آنها وعده داده است.

حذیفه بن الیمان^۲ رازدار پیامبر در مورد منافقان، روایت کرده که پیامبر فرمود: در میان اصحاب من دوازده منافق هستند، چهار نفر از آنان وارد بهشت نمی‌شوند، بوی آن را هم حس نمی‌کنند، تا اینکه طناب را از سوراخ سوزن عبور دهند (و به عبارتی تا اینکه شتر از سوراخ سوزن عبور کند) هشت نفر دیگر از آنان، چراغهایی آتشین به گردن دارند که در شانهایشان ظاهر می‌شود و در سینه‌هایشان آشکار گردد.^۳

ابن عباس از پیامبر^ﷺ روایت کرده، پیامبر^ﷺ در داخل خانه مشغول استراحت بود و زیر سایه قرار داشتند، فرمود: مردی بر شما وارد خواهد شد که با چشمان شیطان به شما می‌نگرد، با ایشان صحبت نکنید، مردی چشم آبی وارد شد، پیامبر فرمود: بر چه اساسی

۱- نگا: عقیده اهل السنه و الجماعه فی الصحابه از دکتر ناصر شیخ، ۹۶۳/۳.

۲- شرح حال او در: الاستیعاب، ص ۳۳۴/۱ شماره ۴۹۲، و اسدالغابه، ۷۰۶/۱، شماره ۱۱۱۳، و الاصابه ۳۱۷/۱، شماره ۱۶۵۲ و تاریخ الصحابه، ۷۳، شماره ۲۶۷، و مشاهیر علماء الامصار، ص ۵۵، شماره ۲۶۷.

۳- مسلم در (شرح نووی) در کتاب صفات المنافقین و احکامهم در باب صفات منافقان ۹/۱۳۶، ۱۳۷ شماره ۲۷۷۹.

شما، و فلان، و فلانی به من ناسزا می‌گویید. که اسامی آن‌ها را برد، آن‌ها سوگند خوردند و عذرخواهی کردند، خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ [المجادلة: 18].

«روزی خداوند همه آنان را زنده می‌گرداند. آن روز برای خدا (به دروغ) سوگند می‌خورند همان گونه که (امروز به دروغ) برای شما سوگند می‌خورند و گمان می‌برند که ایشان دارای چیزی (از هوش و زرنگی) هستند! (و با این سوگندهای دروغ، خویشان را می‌رهانند و به جایی می‌رسانند). هان! ایشان دروغ‌گویانند (و گرفتار خشم و عذاب یزدانند).»^۱

آنچه محمود ابوریه به آن استدلال کرده سخن اَسِيدُ بن حَضِير از سعد بن عباده بود که گفت: تو منافقی و درباره مناقان مجادله می‌کنی. در میان اهل بدر، کسانی بودند، که همدیگر را منافق خطاب می‌کردند، در حالیکه پیامبر هیچکدام را کافر ندانسته است.^۲ این چیزی است که محمود ابوریه از فرط نادانی و گمراهی تصور کرده است، همانطور که در صحیحین، در داستان افک آمده، آنگاه که پیامبر ﷺ در حالیکه بر منبر بود فرمود: ای جماعت مسلمانان چه کسی عذر مرا می‌خواهد در مورد مردی که اذیت او به اهل بیت رسیده است، قسم به خدا جز خیر برای اهل بیت چیزی نمی‌شناختم، از مردی یاد کردند که من جز به نیکی از او نمی‌شناسم، نزد اهل بیت من نمی‌رفت مگر همراه خودم» سعد بن معاذ انصاری بلند شد و گفت: من به شما کمک می‌کنم ای رسول خدا، اگر از طایفه اوس باشد، گردن او را می‌زنیم، و اگر از برادران خزرجی باشد، هر دستوری بفرمائید

۱- حدیثی که حاکم در مستدرک خود در کتاب التفسیر در باب تفسیر سوره مجادله ۵۲۴/۲ شماره ۳۷۹۵ آورده و گفته بنابر بر شرط مسلم درست است هر چند آن را تخریج نکرده باشد ذهبی در این باره ساکت شده، ولی بیهقی آن را در دلائل النبوة ۲۸۲/۵-۲۸۳ با لفظ خود آورده است.

۲- اضواء علی السنه، ص ۳۵۹.

اجرا می‌کنیم، عائشه (رضی الله عنها) فرمود: سعد بن عباد^۱ بلند شد، که رئیس خزرج بود و مرد صالحی بود، تعصب او را گرفت و به سعد بن معاذ گفت: دروغ گفتی: نه او را می‌کشی و نه می‌توانی بکشی، اسید بن خُصیر^۲ که پسر عموی سعد بن معاذ بود، بلند شد و گفت: تو دروغ گفتی: او را خواهیم کشت، تو منافق هستی و در حال مجادله و دفاع از منافقین هستی.^۳

هر چند واضح است که سخن اسید به سعد بن عباد (تو منافق هستی) به جهت مبالغه است و خواسته او را ناراحت کند و از روی تعصب به خزرج سخن گفته و به دفاع از ابن اُبی و دیگران پرداخته است.

اسید نخواسته و قصد کافر کردن او را نداشته، بلکه خواسته مودت و دوستی را به اوس نشان دهد، ولی خلاف آن گفته شد، که ظاهراً او را به حالت یک منافق شبیه گرداند. زیرا حقیقت منافق اینست که چیزی بگوید، و منظور اصلی ایشان چیز دیگری باشد.

۱- سعد بن عباد از اصحاب بزرگوار می‌باشد، شرح حالی در الاصابه ۳۰/۲ شماره ۳۱۷۳ و الاستیعاب ۵۹۴/۲ شماره ۹۴۴ - و اسد اللغابه ۴۴۱/۲ شماره ۲۰۲۱، و مشاهیر علماء الامصار ۱، شماره ۲۰.

۲- اسید بن خصیر صحابی بزرگوار است شرح حالش در الاصابه ۴۹/۱ شماره ۱۸۵ و تاریخ الصحابه، ص ۳۰، شماره ۲۵، و مشاهیر علماء الامصار، ص ۲۰، شماره ۳۶، و در الاستیعاب ۹۲/۱ شماره ۹۲/۱، و اسد الغابه ۲۴۰/۱ شماره ۱۷۰ دارد.

۳- قسمتی از حدیث طولانی است که بخاری (در شرح فتح الباری) در کتاب تفسیر باب ﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ ﴿۳۶﴾ لَوْلَا جَاءَ وَعَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ ﴿۳۷﴾، شماره ۳۰۶/۸-۳۰۸، شماره ۴۷۵۰ می‌باشد و مسلم در (شرح نووی) در کتاب کتاب التوبه، باب فی حدیث الإفک و قبول توبه القاذف ۱۵۵/۹، ۱۱۸، شماره ۲۷۷۰.

شاید این علت اصلی انکار نکردن^۱ رسول خدا ﷺ بوده باشد، که ایشان قویترین دلیل برای دشمنان هستند.

با این وجود عدالت به معنای عصمت از گناه و فراموشی و خطا نیست، و کسانی هم که خداوند وعده بخشش به آن‌ها داده، بخصوص اهل بدر، نشانه فضل و بخشش خداوند است. از ابن عباس روایت شده که گفت: عمر رضی الله عنه فرمود: حاطب بن ابی بلتعه نامه‌ای به اهل مدینه نوشت که خداوند رسولش را از آن آگاه کرده بود، علی و زبیر به دنبال نامه فرستاده شدند. زنی که همراه گوسفندان بود را دیدند و نامه در میان یکی از شاخهای حیوان بود، آن را درآوردند، و نزد پیامبر بردند، بر آن حضرت خوانده شد، دنبال حاطب فرستاد. سپس فرمود: ای حاطب تو این نامه را نوشته‌ای؟ گفت: بله، ای رسول خدا ﷺ. پیامبر رضی الله عنه فرمود: از نوشتن این نامه چه منظوری داشته‌ای؟ حاطب گفت: ای رسول خدا، بخدا قسم که من یاریگر خدا و رسولش رضی الله عنه هستم. در میان اهل مدینه غریب بودم، و خانواده‌ام در میان آن‌ها بودند، از آن‌ها ترسیدم، نامه‌ای نوشتم، که به خدا و رسول او رضی الله عنه آسیبی نمی‌رساند، شاید برای خانواده‌ام منفعتی داشته باشد، عمر گفت: شمشیر را درآوردم و گفتم: ای رسول خدا اجازه دهید تا گردن او را به خاطر کفرش بزنم، رسول خدا رضی الله عنه فرمود: ای ابن خطاب شما از کجا می‌دانید، شاید خداوند بر خانواده این شخص اطلاع داشته و از هالی بدر باشند، سپس فرمود: هر کاری دوست داشتید انجام دهید چون من شما را بخشیده‌ام.^۲

سوماً آنچه که از فرار بعضی اصحاب در روز جنگ بدر و حنین استدلال کرده‌اند، در حقیقت دلیلی علیه خود آن‌ها می‌باشد. خداوند در مورد کیفر فرار در روز احد فرموده:

۱- فتح الباری ۳۳۰/۸، شماره ۴۷۵۰، با دخل و تصرف، نگا: منهاج السنه از ابن تیمیه، ۱۹۲/۳.

۲- حاکم در المستدرک آن را آورده، در کتاب معرفه الصحابه، باب ذکر اهل بدر ۸۷/۴، شماره ۶۹۶۶ و گفته این حدیث صحیحی است که به شرط مسلم درست است، ولی او آن را نیاورده است. ذهبی هم با این حدیث موافق بوده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا﴾^ط
[آل عمران: 155].

«آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند (که سرکشی از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت.»

سپس عقاب را پایان داده و فرموده:

﴿وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^{۱۵۵}

«خداوند آن‌ها را بخشید، همانا خداوند بخشنده و مهربان است.»
و چون خداوند آن‌ها را مورد عفو و بخشش قرار داد بعد از آن کسی بر آن‌ها عیب نمی‌گیرد!

در مورد سرزنش کسانی که در جنگ حنین فرار کردند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾^{۱۵۶} [التوبة: 25].

«در جنگ حنین بدان گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرور انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند (و گره از کارت‌ان نگشادند) و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید.»

سپس خداوند بر آن‌ها منت نهاده و فرمود:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾^{۱۵۷} [التوبة: 26].

۱- روح المعانی از آلوسی ۹۹/۴. نکا: مختصر التحفه الاثنی عشریه، ص ۲۷۳.

«سپس (عنایت خدا در برتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکرها را (از فرشتگان برای تقویت قلب مسلمانان) فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین وسیله) کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران (در این جهان، و عذاب آخرت هم به جای خود باقی است).»

آیا آرامش روحی جز برای غیر مؤمنان فرود آمده است؟! بله. آرامش و سکون بر گروهی مؤمن فرود آمد، تا بوسیله آن ایمان خود را افزایش دهند. خداوند راست فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ ۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾﴾ [الفتح: 4].

«خدا است که به دل‌های مؤمنان آرامش و اطمینان خاطر داده است تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند (و یقین و باور خویش را تقویت نمایند). لشکرها را آسمان و زمین از آن خدا است و خداوند بس آگاه و فرزانه است.»

خداوند می‌فرماید:

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ ۗ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٢٦﴾﴾ [الفتح: 26].

«آنگاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند (و تصمیم گرفتند که مؤمنان را به مکه راه ندهند)، خدا اطمینان خاطر به بهره پیغمبرش و بهره مؤمنان کرد (و آرامشی خوش به دل‌هایشان راه داد، تا در پرتو آن، طوفان خشم و ناراحتی خویش را فرو نشانند، و راضی به قضای خدا، و گوش به فرمان پیشوای خود باشند، و سر به شورش برندارند). همچنین خدا ایشان را بر روح ایمان ماندگار کرد و (به

حقیقت از هر کس دیگری) سزاوارتر برای روح ایمان و برازنده آن بودند و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری توانا است.»

آیا بعد از این شهادت عالی بر ایمان و تقوای آن‌ها باز هم سرزندی بر آن‌ها باقی می‌ماند؟!

چهارم: استدلال آن‌ها به حدیث حوض و آنچه در آن آمده که اصحاب را به ارتداد وصف کرده است از جانب بی‌دینان رافضی و از تلبیس و گمراهی آن‌هاست.

در اینجا معنایی که از اصحاب مدنظر است، در حقیقت معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه منظور همه مؤمنان به پیامبر ﷺ و پیروان شریعت ایشان می‌باشد. همانطور که به مقلدان ابو حنیفه می‌گویند یاران ابی حنیفه، و به مقلدان شافعی، اصحاب شافعی می‌گویند. هر چند همدیگر را ندیده باشند یا با هم جمع نشده باشند مثلاً فردی در مورد پیروان موافق نظر خودش می‌گوید: اصحابنا (یارن ما)، هر چند میان آن دو نفر سال‌های زیادی فاصله باشد، شناخت آن‌ها توسط پیامبر ﷺ هر چند آن‌ها را ندیده بود بخاطر نشانه‌هایی بود که پیامبر از آن‌ها خبر داشت.

حذیفه گفته: پیامبر ﷺ فرمود: حوض من به اندازه شهر «ایله» از شهر عدن^۱ فاصله دارد. قسم به آنکه جان من در دست اوست، من آدمها را از آن دور می‌کنم، همانطور که آدمی شتر بیگانه را از حوض خود دور می‌گرداند، گفتند: ای رسول خدا: آیا ما را می‌شناسی؟ فرمود: بلی، به سوی من می‌آید در حالیکه سربلند و نورانی هستید که از علایم وضو است، و این صفت مختص شما است، و برای کسی غیر از شما نیست^۲ اگر

۱- ایله: شهری است در ساحل دریایی سرخ که در شام قرار دارد، معجم البلدان، ۳۴۷/۱، و عدن: شهر مشهوری است در ساحل بحر هند از ناحیه یمن، معجم البلدان ۱۰۰/۴، و دریای هند اکنون اقیانوس هند نامیده می‌شود.

۲- مسلم آن را در (شرح نووی) آورده، در کتاب الطهارة، باب استحباب اطالۃ الغره و التحجیل فی الوضوء، ۱۳۷/۲، شماره ۲۴۸، نگا: مختصر التحفه الاثنی عشریه، ص ۲۷۲.

فرض کنیم منظور از اصحاب در حدیث، یاران زمان پیامبر ﷺ بوده است. پس منظور از آن کسانی است که با وجود نفاق آن‌ها با پیامبر ﷺ هم‌زمان بوده‌اند آن‌ها، همانطور که در فرموده خداوند آمده:

﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾ [النجم: 2].

«یار شما (محمد) گمراه و منحرف نشده است، و راه خطا نپوئیده است و به کژراهه نرفته است.»

پس منظور از اصحابی که مرتد شدند عرب‌هایی است که در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه از دین خارج شدند. می‌دانیم که تعریف اصطلاحی اصحاب، کسانی را که مرتد شدند و در حالت ارتداد از دنیا رفتند، از تعریف خارج می‌کند. (پناه به خدا)

این حدیث معنا و مفهوم قبل را تأیید می‌کند، مانند: فرموده آن حضرت «اصحابی» که آن را با تصغیر آورده و در بعضی روایت‌ها خطابی چنین گفته: آوردن اصحاب با علامت تصغیر نشانه اندک بودن کسانی است که آن اتفاق برایشان افتاده است، که این امر برای عده‌ای از ظالمین عرب اتفاق افتاده است و برای هیچ کدام از اصحاب مشهور چنین^۱ اتفاقی نیفتاده است. و در فرموده پیامبر ﷺ آمده که گفته «آیا احساس کردی بعد از شما چکار کردند» اشاره است به اینکه خود شخصیت‌ها را نمی‌شناخته هر چند فهمیده که آن‌ها از این امت می‌باشند.^۲

اما حمل کردن حدیث بر معنای اصطلاحی و بر یاران پیامبر ﷺ چیزی است که مسلمان به آن اعتقاد ندارند، و آنچه که قبلاً آوردیم مبنی بر عادل خواندن اصحاب توسط خداوند متعال، رسول خدا، و اجماع امت، از این مقوله نیست.

۱- نگا: فتح الباری، ۸/۱۳۵، ۱۳۶، شماره ۶۲۵، نگا: تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۱۳-۲۱۵.

۲- فتح الباری ۸/۱۱، شماره ۶۵۹۳، و مختصر التحفة الاثنی عشریه، ص ۲۷۳.

پنجم: آنچه که به حدیث (بعد از من به کفر برنگردید که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنید) به آن استناد کرده‌اند به تصور اینکه در صفین و جمل بعضی از آنها ریختن خونهای همدیگر را حلال می‌شمردند.

در حقیقت این شبهه از خطرناکترین شبهه‌هایی است که رافضی‌های بی‌دین و پیروان آنها به آن استناد کردند، کسانی که از آن فتنه‌ها ماده‌ای خطرناک آوردند و با آن عدالت اصحاب را مورد سرزنش قرار دادند، عامه مردم و مردم بی‌سواد از مسلمانان را به آشوب کشاندند، و نقطه حساسی را مورد بحث قرار می‌دادند. که ظلم اصحاب به آل پیامبر بوده است.

این کاری است که طه حسین در کتاب خود «الفتنه الکبری - عثمان بن عفان رضی الله عنه»^۱ به آن پرداخته و محمود ابوریه^۲ از قول ایشان آورده که خود یکی از دعوت‌کنندگان به سوی رافضیان و لادینی می‌باشد.^۳

تا جایی که یکی از رافضیان آشکارا می‌گوید: معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه کافر و فرزند کافر می‌باشد و بر آن حضرت لعنت می‌فرستند، زیرا معتقدند حق را نپذیرفت، و از اطاعت امام علی خارج گشت، باعث پراکندگی و اختلاف کلمه در میان مسلمانان گشت، اختلاف اصلی مسلمانان از همین جا منشأ می‌گیرد که معاویه از اطاعت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه سر باز زد.^۴

۱- نگا: الفتنة الكبرى، ص ۱۷۰-۱۷۳.

۲- نگا: اضواء علی السنة، ص ۳۶۰-۳۶۲.

۳- نگا: دین السلطان از نیازی عزالدین، ص ۳۴، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۲۴، ۷۹۵ و السلطة فی الاسلام از عبدالجواد یاسین، ص ۲۶۰ و بعد از آن.

۴- حسن شحاته رافضی (خداوند او را زشت گرداند) آن را گفته است: نگا: مجله روز الیوسف شماره ۳۵۶۲ ص ۳۵.

پاسخ، این تهمت به درازا می‌کشد^۱ و به تحقیق دقیق نیاز دارد^۲ در اینجا به این خلاصه اکتفا می‌کنیم:

در این حدیث و فتنه‌ای که میان گذشتگان صالح ما روی داده، حجتی برای آن‌ها و خوارج و رافضیان و ملحدانی که آن را شعله‌ور کردند، نیست.

فرموده پیامبر ﷺ «ولا ترجعوا بعدی» با صیغه نهی است و به معنای پرهیز از کشتن ایمان داران است.

اطلاق کفر برای جنگیدن با مؤمنان، مبالغه در تحذیر است تا شنونده را از اقدام علیه آن ناراحت کند، و مقصود از آن ظاهر لفظ نیست و از روی تشبیه است زیرا کشتن مسلمان عمل کافر است.^۳

و معنای آن چنین است: همچون کفار عمل نکنید زیرا در کشتن همدیگر به آن‌ها شباهت پیدا می‌کنید.^۴

گفته شده: معنای کفار از لحاظ حرام بودن ریختن خون همدیگر و احترام به مسلمانان و حقوق دین می‌باشد و گفته شده: به معنای کفران نعمت‌های خداوند است و باز گفته‌اند: منظور پوشاندن حق است. و کفر از لحاظ لغوی به معنای پوشاندن است، زیرا مسلمان باید مسلمان دیگر را یاری دهد و پشتیبانی نماید. پس اگر با او بجنگد، مثل این است که حق مسلم او را پوشانده است و باز گفته‌اند: جنگیدن مسلمانان با هم به کفر منجر می‌شود، زیرا کسی که حمله را آغاز می‌کند، بدبهای آن جنگ او را به سوی گناهان

۱- اگر خواستی نگا: عیب‌هایی که به اسلام سرور ما معاویه رضی الله عنه گرفته‌اند در صفحات قبل (۱/۲۷۷-۴۳۲).

۲- امام ابن عربی در کتاب العواصم من القواصم و ابن تیمیه در منهاج السنه و سایرین در مورد این فتنه‌ها تحقیق کرده‌اند، ولی نیاز به تحقیق بیشتری دارد، خداوند آگاه‌تر است.

۳- نگا: فتح الباری ۳۰/۱۳ شماره‌های ۷۰۷۶-۷۰۸۰.

۴- نگا: منبع گذشته ۲۶۲/۱ شماره ۱۲۱.

بیشتر سوق می‌دهد و آرزو می‌کند به مسلمانی از دنیا نرود. گفته‌اند: ظاهر لفظ برای حلال نشان دادن جنگ دو برادر با هم می‌باشد اقوال دیگری در این زمینه وجود دارد.^۱

جنگهایی که میان اصحاب روی داد، از روی حلال دانستن آن نبوده تا حدیث را بر ظاهر آن حمل کنیم. هر چند با کفر بجنگند، همانطور که خوارج و پیروان آنها استدلال کرده‌اند، به فرموده پیامبر ﷺ ناسزا گفتن به مسلمانان فسق و جنگیدن با آنها هم کفر است»^۲.

پس چگونه خداوند آنها را با این درک سطحی که دارند تکذیب نمی‌کند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۰﴾﴾ [الحجرات: ۹-۱۰].

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دست‌های که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود.»

۱- همان منبع ۲۰۲-۲۰۱/۱۲ شماره ۶۸۶۸، ۳۰/۱۳ شماره‌های ۷۰۷۶-۷۰۸۰.

۲- قبلاً در ص ۴۳، منبع آورده شده است.

خداوند با وجود درگیری که مؤمنان با هم داشتند آن‌ها را برادر نامید و مؤمن وصف نمود.

حافظ ابن کثیر می‌گوید: بخاری و دیگران هم به این آیه استدلال کرده‌اند^۱، که مؤمن با ارتکاب گناه هر چند کبیره هم باشد از ایمان خارج نمی‌شود، نه مثل عقیده خوارج، و معتزله، و امثال آن‌ها. بخاری در حدیث حسن^۲ از ابوبکر^۳ روایت کرده که: رسول خدا ﷺ را بر منبر دیدم و حسن بن علی در کنارش بود حسن را می‌بوسید و می‌گفت: این پسر سید است و شاید خداوند توسط او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح را برقرار

۱- صحیح بخاری (شرح نووی) در کتاب ایمان، باب گناه از روی جهل باعث کافر شدن صاحب آن نمی‌شود، مگر برای خدا شرک قایل شود، مانند فرموده پیامبر به ابوذر: «شما مردی هستید که به رنگ جاهلیت می‌باشید» خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِن طَافَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ افْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾﴾ [الحجرات: 9]

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد.» آن‌ها را مؤمنین نامید. ۱/۱۰۶ شماره‌های ۳۰-۳۱.

۲- حسن همان فرزند علی علیه السلام و از صحابی گرانقدر می‌باشد. شرح حال او در الاصابه ۳۲۸/۱ شماره ۱۷۱۹ و الاستیعاب ۳۸۳/۱ شماره ۵۵۵ و اسد الغابه ۱۳/۲ - شماره ۱۱۶۵، و مشاهیر العلماء الامصار ۱۲ شماره ۶.

۳- ابوبکر، نفع بن مسروح بن کلدی از اصحاب گرامی می‌باشد - شرح حال او در الاصابه ۵۷۱/۳ شماره ۸۷۹۳ و اسد الغابه ۳۳۴/۵ شماره ۵۲۸۹ و تاریخ الصحابه ص ۲۴۹ شماره ۱۳۷۳ و مشاهیر علماء الامصار ص ۴۸ شماره ۲۲۰ و الاستیعاب ۱۶۱۴/۴ شماره ۲۸۷۷.

سازد.^۱ همانطور که پیامبر ﷺ فرموده بود میان مردم عراق و شام صلح را برقرار ساخت، آنهم بعد از جنگ‌های طولانی و اتفاقات وحشتناک.^۲

امام ابن تیمیه می‌گوید: کسانی که با امام علی جنگیدند از امور زیر مستثنی نیستند: یا نافرمانی کردند، یا مجتهدهایی بودند که یا اجتهادشان اشتباه بود و یا درست عمل کردند، بهر حال در ایمان آن‌ها و عدالتشان خللی ایجاد نمی‌کند و مانع از بهشت رفتن آن‌ها نمی‌شود چون قرآن آن‌ها را برادر خوانده است، و آن‌ها را مؤمن وصف کرده است، و تأکید پیامبر ﷺ بر این مطلب در حدیث حسن بن علی از ابوبکر رضی الله عنه معلوم است.

به همین دلیل اهل سنت معتقدند که هیچ کدام از آن دو گروه فاسق به حساب نمی‌آیند، هر چند به یک گروه از آنان باغی^۳ (نافرمان) باشند، اگر بغی را تأویل کنیم صاحب آن مجتهد است که اجتهاد نادرست کرده و کافر نمی‌شود و فاسق نمی‌گردد، اگر نافرمانی عمدی باشد، گناهی از گناهان است، و کیفر گناه با عوامل متعددی همچون توبه، حسنات، سختی‌های پنهان، شفاعت پیامبر ﷺ، دعای مؤمنان و... از بین می‌رود.^۴ اجماع علمای امت بر این نظر است.

۱- بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در کتاب الصلح در باب این سخن پیامبر به حسن بن علی، که گفت: این پسرم سرور... حدیث. و این آیه که فرمود: واصلحوا بینهما ۳۶۱/۵ ش ۲۷۰۴.

۲- تفسیر القرآن العظیم از ابن کثیر ۲۱۱/۴.

۳- منظور از این طایفه که نافرمانی کردند، طایفه معاویه است و استناد آن‌ها به حدیث عمار می‌باشد که پیامبر ﷺ فرمود: «ای عمار گروهی نافرمان و ظالم تو را می‌کشند.» آن را مسلم آورده (شرح نووی) در کتاب الفتن و أشرط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتی یمر الرجل بقبر أخیه ۲۶۶/۹ شماره ۲۹۱۶، از حدیث ام سلمه رضی الله عنها عمار در کنار امام علی می‌جنگید و توصیف بغی در اینجا عدالت را از آن‌ها نفی نمی‌کند آیه حجرات شاهد آن است: ﴿فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفْقِيَءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: ۹].

۴- منهاج السنه ۲۰۵/۲ با دخل و تصرف، نگا: اصول الدین از بغدادی ص ۲۸۹ و بعد از آن.

امام آمدی می‌گوید: باید هر فتنه‌ای که میان آن‌ها اتفاق افتاده بر بهترین وجه حمل کنیم. هر چند اجتهاد هر گروه بر درستی اعتقاد خود باشد، و این موافق دین است و برای مسلمانان صلاح می‌باشد.

اکثر اصحاب و بزرگان آن‌ها در آن فتنه‌ها وارد نشدند. همانطور که ابن سیرین گفته است: فتنه برپا شد در حالی که اصحاب پیامبر ﷺ ده هزار نفر بودند، که فقط صد نفر و کمتر، شاید سی نفر هم نمی‌رسیدند که در فتنه درگیر شدند. اسناد این روایت همانطور که ابن تیمیه گفته از درست‌ترین اسناد روی زمین است.^۱

بنابراین هر کس از اصحاب که وارد در آن فتنه شد، یا همه آن‌ها مجتهدی بوده‌اند که درست اجتهاد کرده‌اند، یا اینکه یک نفر درست اجتهاد کرده است و سایرین اشتباه کرده‌اند و اجر آن را می‌گیرند.

بر اساس هر دو فرض شهادت و روایت از دو گروه مردود نیست خواه با فرض درست بودن آن که آشکار است و یا بر فرض اشتباه بودن آن که طبق اجماع درست است.^۲

امام جوینی می‌گوید: اگر در مورد هر یک از اصحابی که در آن فتنه‌ها بودند، و در این سختی‌ها وجود داشتند، از او حدیث روایت نکنیم، این در دین امت و اجماع علما باطل است، بخاطر حسن ظنی که به آن‌ها داریم، و پاسخ معاندان را قبلاً داده‌ایم و این بهترین سخن است.^۳

۱- منهاج السنه ۱۸۶/۳.

۲- الاحکام از آمدی ۸۲/۲ با دخل و تصرف، نگا: فواتح الرحموت ۱۵۵/۲-۱۵۶، و البحر المحیط ۲۹۹/۴ و ارشاد الفحول ۲۷۵/۱، و الباعث الحثیث ص ۱۵۴، و عقیده اهل السنه فی الصحابه الکرام از دکتر ناصر شیخ در موضوع (جنگی که میان علی علیه السلام و بعضی از اصحاب روی داد) و دیدگاه اهل سنت نسبت به آن ۷۰۰/۲-۷۴۸، نگا: الرد القویم علی المجرم الاثیم از شیخ تویجری، ص ۱۸۲-۱۸۴.

۳- البرهان فی اصول الفقه ۲۴۱/۱-۲۴۲.

در پایان ای برادر مسلمان شبهاتی را که اهل بدعت در مورد عدالت همه اصحاب آورده‌اند، از خود دور کن، آن‌ها عدالت بعضی از اصحاب را از روی هوی و هوس و پیروی از شیطان نفی می‌کنند. پست‌تر از این نیست که عده‌ای در زمان ما، هنگامی که از اصحاب صحبت می‌کنند، با روشی ناپسند از آن‌ها یاد می‌کند، و در مورد اختلافی که در میان آن‌ها روی داده قضاوت و حکم می‌کنند روایتی یکی را می‌پذیرند و دیگری را رد می‌کنند، حتی یک دلیل برای آن، و اثبات نظرات خود در دست ندارند.^۱

آگاه باش که چنین آدمهایی دارای امیال بد، و در دین خود متهم می‌باشند، دلالت می‌کند بر آنچه که از امام احمد بن حنبل روایت شده، که از او پرسیده شد، اگر مردی به معاویه و عمرو ابن عاص عیب جویی کند، آیا به او رافضی اطلاق می‌شود؟ فرمود: کسی به آن‌ها جسارت نمی‌کند مگر اینکه سوء نیت داشته باشد، کسی اصحاب را ناسزا نمی‌گوید، مگر اینکه درونی بد و فاسد داشته باشد، در روایت دیگری فرمود: اگر فردی را دیدی که از اصحاب به بدی یاد می‌کند، پس اسلام او را زیر سؤال ببر، یعنی مسلمان نیست.^۲

از امام نسائی در مورد معاویه ابن ابی سفیان سؤال شد، گفت: اسلام همچون خانه‌ای است که دارای دری می‌باشد در اسلام، اصحاب می‌باشند، هر کس به اصحاب آزاری برساند، هدف او آزار رساندن به اسلام بوده است، مانند کسی که درب را بزند یا به جستجوی درب بگردد، می‌خواهد که وارد آن شود، پس هر کس معاویه را هدف قرار دهد اصحاب را مورد هدف قرار داده است.^۳

۱- تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر، دکتر مروان شاهین ص ۹۵.

۲- البدایة و النهایة ۱۴۲/۸.

۳- تهذیب الکمال، از حافظ للمزی ۳۳۹/۱ شرح حال امام نسائی.

عمر بن عبدالعزیز راست گفت، آنگاه که فرمود: آن خون‌هایی بود که خداوند شمشیرهای ما را از آن پاک گرداند، بوسیله آن زبانهایمان رنگین نمی‌شوند.^۱ (خداوند تبارک و تعالی آگاه‌تر و بلند مرتبه‌تر است).

مطلب پنجم: سنت اصحاب حجت شرعی است

وقتی که دشمنان از عدالت اصحاب مشکوک هستند، به سنت آن‌ها و سنت خلفای راشدین هم مشکوک هستند.

محمد شحرور می‌گوید: اگر کسی از من بپرسد آیا آنچه از فهم قرآن که صحابه به آن دست یافته بودند، شما دست یافته‌ای؟ با تمام جرأت جواب می‌دهم نه، زیرا زمینه‌های علمی من با زمینه‌های علمی آن‌ها تفاوت دارد. و روش‌های علمی من با آن‌ها متفاوت است، در دوره‌ای زندگی می‌کنم که تماماً با آن دوران تفاوت دارد، مبارزه طلبی‌های الان با مبارزه طلبی‌های آن زمان فرق دارد.^۲

در حقیقت این سخن کسی است که شریعت و قرآن و سنت را برای همه زمان‌ها و مکان‌ها کافی و ضروری نمی‌داند، این سخن او و سایر دشمنان سنت مطهر در مورد سنت اصحاب هیچ گونه ارزش و اعتباری ندارد.

زیرا سنت اصحاب چیزی است که از قول و فعل و تقریر آن‌ها آمده است، اگر از قبیل رأی و آنچه که قابل اجتهاد نیست، باشد، دارای حکم سند مرفوع می‌باشد، بخاطر

۱- نگا: فتح المغیث از سخاوی ۹۶/۳.

۲- الکتاب و القرآن قراءه معاصره ص ۵۶۷، نگا: منع تدوین الحدیث از علی شهرستانی ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۶۶، ۲۴۹، ۳۳۴، ۵۰۳ و رکبت السفینه از مروان خلیفات ص ۲۸۰، نظریه عدالة الصحابة از احمد حسین یعقوب ۵۶-۵۸ و الافصاح فی امامة علی بن ابی طالب از محمد عکبری ص ۱۴۰، ۱۴۱، و خلافة المغتصبه از ادريس حسینی، و سایرین که به عدالت اصحاب ایراد گرفتند.

حسن ظنی که به آن‌ها داریم. رازی در المحصول خود آن را تأیید کرده، و همه علمای اصول و حدیث چنین نظری دارند.^۱

اگر سنت آن‌ها (اصحاب) غیر از این بود، علما درباره آن اختلاف نظر پیدا می‌کردند. قول راجح در این^۲ اختلاف، آن است که به قول و گفتار آن‌ها همچون سنت رسول خدا عمل می‌شود، و به آن رجوع می‌شود، همه علما این رأی را تأیید کردند از جمله شاطبی که بعد از ذکر آیات و احادیثی که بر عدالت آن‌ها دلالت می‌کند، می‌گوید: اطلاق بهترین امت و میانه روترین یعنی عادلترین امت بر اصحاب به طور کلی صحیح است پس وقتی که اینگونه باشد سخن آن‌ها معتبر و کارشان قابل تبعیت است.

سپس شاطبی برای آنچه که ترجیح داده به دلایلی از جمله دلایل زیر استدلال می‌کند: در حدیث به تبعیت از آن‌ها امر شده است و سنت آن‌ها به نیت تبعیت از پیامبر مانند سنت او است. چرا که پیامبر می‌فرماید: از سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت یافته بعد از من تبعیت کنید و به آن تمسک بجوید و بدان چنگ بزنید.^۳

جمهور علما هنگام ترجیح سخنانشان نظر اصحاب را مقدم می‌کنند. گروهی فقط نظر ابوبکر و عمر را حجت و دلیل می‌دانند و عده‌ای نظر خلفای چهارگانه را دلیل محسوب می‌کنند و بعضی دیگر نظر اصحاب را به طور کلی حجت می‌دانند. هر یک از این نظرات مستندی از سنت دارند و این نظریه‌ها - هرچند که خلاف آن نزد علما رجحان داشته باشد - تقویت کننده‌ای هستند که به یک امر کلی مورد اعتماد در این مساله اضافه

۱- نگا: المحصول ۲/۲۲۱، و الاحکام، آمدی ۲/۸۷، و اعلام الموقعین ۴/۱۲۳ و فتح المغیث از سخاوی ۱/۱۴۴ و تدریب الراوی ۱/۱۹۰-۱۹۱ و توضیح الافکار ۱/۲۸۰.

۲- نگا: ادله المختلف فیها و اثرها فی الفقه الاسلامی از دکتر عبدالحمید ابوالمکارم ص ۳۰۳ و الفقیه و المتفقه از خطیب بغدادی در باب آنچه که در مورد خبر واحد صحابه آمده است ۱/۴۳۷.

۳- تخریج آن در ص ۳۸ آمد.

می‌شوند و آن این است که پیشینیان و تابعین و پیروان آن‌ها از مخالفت با اصحاب هراس داشتند و اغلب با آن‌ها موافقت می‌کردند و آنچه که این مفهوم را در میان علوم آشکار می‌کند اختلافی است که میان امامان معتبر دایر است پس می‌بینیم وقتی که می‌خواهند نظرشان را معلوم کنند آن را با نظر صحابه تقویت می‌کنند و این جز به خاطر اعتقاد درونی آن‌ها و جایگاه بزرگ آن‌ها در شریعت نبوده است و اینکه جدای از نظرشان تبعیت و پیروی از آن‌ها واجب است.

تزکیه آن‌ها توسط سلف صالح و تشویق به تبعیت از آن‌ها موید این امر است.

از ابن مسعود نقل شده که گفت: هر کس که می‌خواهد از کسی تبعیت کند پس از اصحاب محمد تبعیت کند زیرا آن‌ها نیکوکارترین این امت و عالمترین آن‌ها و کم‌تکلف‌ترین آن‌ها و هدایت‌شده‌ترین آن‌ها هستند که دارای حالتی نیکو هستند که از طرف خداوند برای همنشینی پیامبر ﷺ و اقامه دین او، برگزیده شده‌اند، بزرگمنشی آن‌ها را دریابید، و از روش‌ها و سنت‌های آنان پیروی کنید، زیرا آن‌ها به راه راست می‌باشند.^۱

عمر ابن عبدالعزیز گفته: پیامبر ﷺ و امرای بعد او سنت‌هایی را ایجاد کردند، پیروی از آن‌ها تصدیق کتاب خدا و کامل کردن عبادت او و تقویتی برای دین خداوند است، هر کس به آن سنت‌ها عمل کند، هدایت شده، و هر کس آن‌ها را یاری کند پیروز و هر کس با آن سنت‌ها مخالفت کند، به راه مؤمنان نرفته، خداوند برای او جهنم را قرار می‌دهد و چه بد راهی است مسیر جهنم.

در روایت دیگری بعد از عبارت «تقویتی برای دین خداوند است» گفته است: کسی حق تغییر و تبدیل آن را ندارد، و کسی حق ندارد خلاف آن نظر دهد، هر کس به آن

۱- بغوی آن را در شرح السنه در کتاب الایمان و باب رد بدعت‌ها و اهل هوا و هوس ۲۱۴/۱ آورده است، ابن عبدالبر آن را در جامع بیان العلم ۹۷/۲ آورده است، ابن قیم جوزیه در اعلام الموقعین آن را آورده ۱۳۹/۴.

عمل کند، هدایت شده است....^۱ مالک می‌گوید اراده و عزم عمر در این زمینه مرا به شگفتی واداشت،^۲ حدیث‌ها در این مورد بسیار زیادند، که آوردن آن‌ها در اینجا بحث را به درازا می‌کشاند، ابن قیم جوزیه به بسیاری از آن‌ها در کتاب خود «اعلام الموقعین عن رب العالمین»^۳ اشاره کرده است.

امام شاطبی در جای دیگری از کتاب خود آورده که، بیان اصحاب حجت است و گفته است: اگر اصحاب در بیان خود به اجماع برسند، در درستی آن شکی نیست، همانگونه که در مورد غسل برای التقای محل ختنه با هم اجماع دارند، مبین این فرموده خداوند می‌باشند:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطَهَّرُوا﴾ [المائدة: 6].

«و اگر جنب بودید (و خواستید نماز بخوانید، همه بدن خود را بشوئید.»

این اجماع حجت است، و موجب علم می‌شود. و خلاف آن‌ها درست نیست، همانگونه که سرخسی^۴ از ابی حازم القاضی^۵، روایت کرده است. اگر اجماع هم نداشته باشند آیا بیان و گفتار آن‌ها حجت است یا نه؟ این جای تحقیق و بررسی دارد. ولی قول راجح اعتماد به بیان آن‌هاست به دو دلیل:

۱- قبلاً آورده شده ۴۴/۱.

۲- الموافقات ۴/۴۵۲-۴۵۵، نگا: الاعتصام ۲/۵۱۹.

۳- اعلام الموقعین ۴/۱۱۸-۱۵۶ نگا: الرساله از شافعی ص ۵۹۶ بندهای شماره ۱۶۸۲-۱۸۰۵-۱۸۱۱.

۴- اصول السرخسی ۱/۳۱۷، نگا: علم اصول الفقه و تاریخ التشريع الاسلامی از شیخ احمد ابراهیم ص ۲۴-۲۵.

۵- ابو حازم، همان سلمه بن دینار مخزومی است، عالم اهل مدینه و قاضی و شیخ مدینه بود، ابن سعد در مورد او گفته است: او ثقة بود و زیاد حدیث گفته بود، در سال ۱۴۰هـ از دنیا رفت، شرح حالش در التقریب ۱/۳۷۶ شماره ۲۴۹۶ و تذکره الحفاظ ۱/۱۳۳ شماره ۱۱۹ و شذرات الذهب ۱/۲۰۸ و العبر ۱/۱۸۹، و طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۶۰ شماره ۱۱۷.

اولاً: آشنایی آن‌ها با زبان عربی است، آن‌ها اعراب فصیح بودند که زبانشان تغییر نکرده بود. و میزان و درجه فصاحت آن‌ها تنزل نکرده بود، پس آن‌ها در فهم قرآن و سنت پیامبر ﷺ از دیگران آگاه‌تر بوده‌اند، پس اگر کاری یا سخنی بهنگام نزول آیه‌ای از آن‌ها سر زده باشد، به خاطر این حضور، اعتماد کردن به آن‌ها از این جهت صحیح است.

دوم: حضور آن‌ها در هنگام وقایع و حوادث و هنگام نزول وحی و سنت باعث می‌شد که آن‌ها در فهم قرائن عمیقتر باشند و به اسباب و شان نزول آیات آگاه باشند و به همین سبب چیزهایی را درک کنند که دیگران درک نکنند، چون ناظر یک قضیه، چیزهای را در آن می‌بیند که غایب از آن نمی‌بیند - پس هر گاه بعضی امور مطلق را مقید کردند یا بعضی معلومات را تخصیص دادند، عمل به نظر آن‌ها درست است، اگر نظر مخالفی از اصحاب در آن مورد نباشد. که اگر اختلافی پیش آمده پس آن اجتهادی است.^۱

ابی حازم در کتاب خود «الاعتصام» می‌گوید: «اصحاب همان مقلدان کلام پیامبر ﷺ می‌باشند که بوسیله شریعت هدایت شده‌اند کسانی که این را از پیامبر خدا ﷺ، به صورت شفاهی و براساس علم با آگاهی از جایگاه شریعت، و قرینه‌های آن حالات، بر خلاف سایرین دریافت کردند، در این مورد برای اهل اجتهاد فرصتی است تا در مورد پذیرفتن یا رد کردن آن مسأله اظهار نظر کنند.^۲

سنت اصحاب منبعی برای احکام قانونی است

مستشار علی جریشه بعد از پاسخ به منکرین حجیت خبر اصحاب می‌گوید:^۳ ممکن است سنت اصحاب منبعی برای احکام قانونی باشد. نظام خلافت نتیجه اجتهاد صحابه بود پس ضرورتاً بیعت - که نماد رضایت مسلمانان بود - بر آن نیز سنت صحابه بود و

۱- الموافقات ۳/۳۰۰-۳۰۱.

۲- الاعتصام ۵۱۹/۲.

۳- مصادر الشریعة الاسلامیة مقارنة بالمصادر الدستوریة ص ۴۲-۴۸.

هیچ یک از آن‌ها بدون بیعت ولایت نیافت و کسانی که بعنوان خلیفه انتخاب می‌شدند کاندیدای این سمت می‌شدند و برای تمام طول عمر به عنوان خلیفه انتخاب می‌شدند، که سنتی از اصحاب بود و نظام‌های جمهوری و پادشاهی از آن محروم می‌باشند ثباتی که سازمان‌های (دولتی) جمهوری را نقص می‌کرد فراوان گشت، و تعصبات نژادی که مایه شرمساری سازمان‌های سلطنتی می‌شود را نفی کرد.

این طور روشن می‌شود که سنت خلفا برای احکام قانونی امت، مبنا است به غیر از روشی که مجتهدین به آن می‌رسند.^۱
(خداوند تبارک و تعالی اعلم و آگاه‌تر است)

مطلب ششم: با وجود تهمت کینه‌توزان، ابوهریره رضی الله عنه راوی اسلام است

دشمنان قدیم و جدید سنت و اسلام بر کار خود حرص ورزیدند و در طعنه به ابوهریره و اسلام و صداقت و روایت او مبالغه کردند که با این کار می‌خواستند به نخستین راوی سنت و حافظ‌ترین فرد زمان خودش شک ایجاد کنند. ابوهریره در راس هفت نفری بود که بسیار روایت دارند. همان کسانی که در موورد آن‌ها سروده شده:
هفت نفر از اصحاب بالاتر از هزار حدیث از پیامبر برگزیده روایت کرده‌اند. ابوهریره، سعد، جابر، انس، عایشه، ابن عباس و ابن عمر.

ابوهریره بیشتر از همه آن‌ها حدیث روایت کرده است او ۵۳۷۴ حدیث روایت کرده است سپس عبدالله ابن عمر ۲۶۳۰ حدیث روایت کرده است سپس انس بن مالک ۲۲۸۶ حدیث روایت کرده است و عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها ۲۲۱۰ حدیث روایت کرده است و

۱- مانند استاد دکتر عبدالحمید متولی در کتاب خود مبادی نظام الحکم فی الاسلام ص ۲۶۳، در کتاب ایشان تردیدهای فراوانی است به گفته‌های علی عبدالرزاق در کتاب (الاسلام و اصول الحکم) نگا: مصادر الشریعه الاسلامیه مقارنه با المصادر الدستوریه، ص ۴۹.

ابن عباس ۱۶۶۰ حدیث و جابر بن عبدالله ۱۵۴۰ حدیث و ابوسعید خدری (سعد بن مالک ۱۱۷۰ حدیث روایت کرده‌اند.^۱

دروغ‌ها و تهمت‌هایی که ابوهریره از طرف هوی و هوس پرستان گذشته و حال به آن متهم شد، یا به دلیل این است که روایت آن‌ها ضعیف یا دروغ است یا متکی بر احادیث صحیحی است که آن را تأویل باطل کرده‌اند تا با امیال پست خود مطابقت کند.

عده زیادی از علما بر آن دروغ‌ها و ایرادها پاسخ داده‌اند. که در راس آن علما، خود ابوهریره می‌باشد بزرگان صحابه به درستی از او دفاع کرده‌اند، و تابعین، ائمه مسلمانان، از جمله حاکم در «المستدرک»، و ابن عساکر در تاریخ خود و ابن کثیر در «البدایه و النهایه» و ابن قتیبه در «تأویل مختلف الحدیث» و عبدالمنعم صالح العلی در کتابش «دفاع عن ابی هریره» و دکتر محمد سماعی در دو کتاب خود «ابوهریره فی المیزان»، و «المنهج الحدیث فی علوم الحدیث» و دکتر سباعی در کتابش «السنه و مکانتها فی التشریح»، و دکتر حجاج الخطیب در دو کتاب خود بنام‌های «السنه قبل التدوین»، و «ابوهریره راویه الاسلام»، و شیخ عبدالرحمن معلمی در کتاب خود «الانوار الکاشفه» و دکتر ابوز هو در «الحدیث و المحدثون»، و دکتر ابوشبهه در «دفاع عن السنه»، و دکتر عبدالوهاب عبداللطیف در کتاب، «المختصر فی علم رجال الاثر» و در مقدمه کتاب «الصواعق المحرقة» از ابن حجر هیتمی و دیگران، از ابی هریره دفاع کرده‌اند.

اینجا شرح حالی از زندگی آن صحابی گرانقدر آورده می‌شود تا با جایگاه او در اسلام آشنا شویم و از دروغ‌هایی که به او نسبت داده‌اند تیرئه شود، بعد از اینکه با تهمت‌زنندگان به ایشان آشنا شدیم، کسانی که امام ابن خزیمه^۲ آن‌ها را آورده است و

۱- نگا: تدریب الراوی ۲۱۶/۲-۲۱۸ و فتح المغیث از سخاوی ۹۷/۳ و شذرات الذهب ۶۳/۱.

۲- ابن خزیمه: حافظ بزرگ، ابوبکر محمد ابن اسحاق بن خزیمه بن المغیره النیشابوری است که امامت و حفظ در خراسان به او منتهی شد ابن حبان در مورد او گفته: هیچ کس را ندیده‌ام که مانند ایشان فن حدیث را به خوبی بداند و الفاظ درست آن را حفظ کند، به گونه‌ای که گویی احادیث بر پیشانی

می‌فرماید: «کسانی در مورد ابوهریره صحبت می‌کنند خداوند چشمانشان را کور کرده است و معنای اخبار را نمی‌فهمند.»

۱- یا جزو معطله جهمییه هستند که اخباری را که خلاف مذهب خود می‌دیدند، کفر می‌خواندند، به ابوهریره ناسزا می‌گفتند و اتهام‌هایی به او می‌زدند که خداوند او را از آن تهمت‌ها پاک کرده بود، و از روی نادانی حدیث او را حجت نمی‌دانستند.

۲- یا خوارجی که بر امت محمد ﷺ شمشیر می‌کشد، و از خلیفه و امام اطاعت نمی‌کند، هنگامی که حدیث ابوهریره از پیامبر ﷺ را بر خلاف مذهب خود که همان مذهب گمراهی است می‌شنود، در دفع اخبار ایشان چاره‌ای ندیده و نتوانسته آن را با دلیل و برهان رد کنند، ناچاراً دروغ‌های ناروا به او نسبت می‌دهند.

۳- یا قدریهایی که از اسلام و مسلمانان کناره گرفته، و مسلمانانی را که به قدریهایی در گذشته که خداوند مقدر کرده ایمان دارند، کافر به حساب آورده، آنگاه که به اخبار ابی هریره که از پیامبر ﷺ روایت کرده، در مورد اثبات قدر نگاه می‌کند، برای اثبات گفته کفر آمیز خود دلیلی نمی‌یابند، دلیل آن‌ها این بوده که اخبار ابوهریره صلاحیت استناد ندارد.

۴- یا نادانی که فقه و مسایل دیگر را بدون هیچ گمانی می‌پذیرد، آنگاه که حدیثی از ابوهریره می‌شنود که با مذهبش مخالفت کند، آن را زیر سؤال برده، و اخباری را بدون هیچ دلیل و برهانی می‌پذیرد، درباره ابوهریره صحبت می‌کند، و احادیثی را

او نوشته شده بود. تصنیفات او از صد و چهل کتاب بیشتر است، از جمله صحیح او در حدیث. در سال ۳۱۱ هـ از دنیا رفت. در تذکره الحفاظ ۷۲۰/۲ شماره ۷۳۴ و البدایه و النهایه ۱۴۹/۱۱، و الوافی بالوفیات از صفدی ۱۹۶/۲، و شذرات الذهب ۲۶۲/۲ - و طبقات الشافعیه از سبکی ۱۰۹/۲ - شرح حالی دارد.

که با مذهبش مخالفت می‌کند، نمی‌پذیرد، و بوسیله اخبار نادرست نسبت به اخبار ابوهریره، احتجاج می‌کند، اگر آن خبر موافق مذهب خود باشد. بعضی از این گروه‌ها اخباری را که نفهمیده‌اند، منکر شده‌اند.^۱

گفتم: قسم به خدا هر کس که در عصر ما درباره ابوهریره صحبت می‌کند با مواردی که ابن خزیمه ذکر کرده، باعث خروج او از عقیده و دین نمی‌شود.

ابوهریره رضی الله عنه، اسلام آوردن و مصاحبت او با پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوهریره در سال هفتم هجری، ایام فتح خیبر، در ماه محرم، از یمن به سوی مدینه هجرت نمودند، نزد الطفیل بن عمر^۲ در یمن مسلمان شد، در غزوه خیبر با پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرد، تا آخر عمر آن حضرت همراه او و خدمتگزار آن حضرت بودند، و نزد او درس می‌آموخت، خودش در مورد سؤالی که مروان بن حکم از او پرسیده بود، صحبت می‌کرد، مروان از ابوهریره پرسیده بود «مردم می‌گویند که شما احادیث زیادی از رسول خدا روایت کرده‌ای؟ در حالی که مدت کمی قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمده‌ای؟ ابوهریره گفت: بلی! زمانی که من به مدینه آمدم سال هفتم هجری بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در خیبر بود، آن موقع بیش از سی سال سن داشتم و تا زمان وفاتش، با آن حضرت بودم در خانه زن‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با او بودم، و خدمت می‌کردم. در آن ایام فقیر بودم، پشت سر آن حضرت نماز می‌خواندم، با ایشان حج و جهاد می‌کردم، و بخدا قسم که من نسبت به حدیث آن حضرت داناترینم، در همراهی و هجرت با آن حضرت گروهی از قریش و

۱- مستدرک از حاکم ۵۸۷/۳.

۲- طفیل ابن عمرو، از اصحاب بزرگوار است که شرح حالش در کتاب‌های ذیل آمده است: الاصابه ۲۲۵/۲ شماره ۴۲۵۴ و تاریخ الصحابه ص ۱۴۵، شماره ۷۰۵ و الاستیعاب ۷۵۷/۲ شماره ۱۲۷۴ و اسد الغابه ۷۷/۳ شماره ۲۶۱۳.

انصار از من سبقت گرفتند، آن‌ها از ملازمت و همراهی همیشگی من با آن حضرت آگاهی داشتند.

اصحابی مانند، عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر، درباره حدیث آن حضرت از من سؤال می‌کردند. بخدا قسم از کل احادیث مدینه آگاهی دارم. گفت: بخدا مروان همچنان از ابوهریره می‌ترسید و از او پرهیز می‌کرد و از پاسخ‌های ایشان وحشت داشت.^۱ آنچه که گذشت پاسخی است به ادعای رافضی‌ها، و هم عقیده‌های آن‌ها، که گفته‌اند: ابوهریره جز یک سال و نه ماه با پیامبر ﷺ نبوده است.^۲ آنچه مشهور است این است که ابوهریره سال فتح خیبر مسلمان شد و جنگ خیبر هم در جمادی الاول سال هفتم هجری^۳ بوده است - و از فتح خیبر تا وفات پیامبر ﷺ حدوداً چهار سال دو ماه کم فاصله بوده است، زیرا وفات آن حضرت در ربیع الاول سال ۱۱ هـ بوده است.^۴

اخلاق و تقوای ابوهریره

راست گفتار و دارای روحیه پاکی بود، اصحاب او را دوست داشتند، بسیار متقی، اهل ورع، و بسیار عبادت‌کننده و بسیار خدا ترس بود، می‌گفت: قسم به خداوند اگر این آیه از قرآن نازل نشده بود چیزی را برای شما نمی‌گفتم. سپس این آیه را خواند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿۱۵۹﴾﴾ [البقرة: 159].

۱- البدایة و النهایة ۱۱۱/۸، ۱۱۲ - نگا: الاستیعاب از ابن عبدالبر ۱۷۷۱/۴ شماره ۳۲۰۸.

۲- نگا: شبهات حول الشیعة از عباس موسوی ص ۱۴۱، و شیخ المصیریه ص ۱۳۵، و اضواء علی السنه ص ۲۰۰، هر دو از محمود ابوریه، و السلطه فی الاسلام از عبدالجواد یاسین ص ۲۴۱ و الشیعه هم

اهل السنه از دکتر محمد تیجانی ص ۲۲۰

۳- نگا: طبقات ابن سعد ۸۱/۲

۴- نگا: سیر اعلام النبلاء ۵۸۹/۲-۵۹۰.

«بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلائل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان (چه از میان فرشتگان و چه از میان مؤمنان انس و جان)، ایشان را نفرین می‌کنند (و خواستار طرد آنان از رحمت خدا خواهند شد).»

او و زنش و خدمتکارش اهل روزه و شب زنده‌داری بودند. ابوعثمان نه‌دی^۱ از او آورده و گفت: هفت بار ابوه‌ریره را مهمان کردم که او و همسرش و خدمتکارش شب را تقسیم می‌کردند: یکی نماز می‌خواند، بعد از خود دیگری را بیدار می‌کرد، آن هم نماز می‌خواند سپس سومی را هم بیدار می‌کردند، تا نماز بخواند.^۲

پیامبر ﷺ او را به همراه علا بن^۳ حضرمی به سوی بحرین فرستاد، تا اسلام را انتشار دهند، و فقه را به مردم بیاموزند.^۴

همین طور عمر او را در بحرین برای مدتی بکار گرفت سپس او را عزل کرد، بعداً عمر او را برای فرمان‌روایی بحرین انتخاب، ولی ایشان نپذیرفتند، و گفتند، می‌ترسم بدون آگاهی صحبت کنم، و بدون بردباری حکم کنم^۵ و خداوند پشتم را بشکند مالم را ببرد، و آبرویم را بریزد.

۱- ابوعثمان نه‌دی عبدالرحمان بن مل، مخضرم است مورد اطمینان و عابد بود، در سال ۹۵ هـ از دنیا رفت در کتاب‌های زیر شرح حالی دارد: تقریب التهذیب ۵۹۲/۱ شماره ۴۰۳۱ و تذکره الحفاظ ۶۵/۱ شماره ۵۶ و شذرات الذهب ۱۱۹/۱ و طبقات ابن سعد ۶۱/۷.

۲- نگا: البدایة و النهایة ۱۱۳/۸ و تذکره الحفاظ ۳۶/۱.

۳- علا بن حضرمی از اصحاب گرامی که شرح حالش در الاستیعاب ۱۰۸۵/۳ ش ۱۸۴۱، و اسدالغابه ۷۱/۴ شماره ۳۷۴۵ و تاریخ الصحابه ص ۱۸۴ شماره ۹۵۵۴، و مشاهیر علماء الامصار ص ۷۵ شماره ۴۰۰ و الاصابه ۴۹۷/۲ شماره ۵۶۴۲.

۴- البدایة و النهایة ۱۱۶/۸، نگا: زاد المعاد ۶۹۲/۳-۶۹۳.

۵- البدایة و النهایة ۱۱۴/۸-۱۱۵.

امام جوینی می‌گوید: عمر با آن همه دوری از نفاق و دورویی و چاپلوسی به ابوهریره اعتماد کرد و در زمان خود کارهای بزرگ و عظیمی را به او سپرد زمانی او را حاکم کوفه کرد در حالی که روایت کردن او از پیامبر به گوش او رسیده بود و اگر اهل روایت حدیث نبود مطمئناً عمر روایت‌های او را با وجود کثرتشان تایید نمی‌کرد.^۱

ابوهریره در فتنه‌هایی که بعد از شهادت خلیفه سوم، عثمان بن عفان، اتفاق افتاد، دخالت نکرد و کناره گرفت و بعد از این که عمر او را در بحرین بکار گرفت و سپس عزل نمود، حجاز را ترک نکرد، در مدینه ماندگار شد و همانجا وفات نمود.

این مطلب پاسخ رافضی‌ها و بی‌دین‌ها و هم نظران آن‌ها است که گفته بودند ابوهریره در فتنه‌ها و آشوب‌ها میان علی و معاویه شرکت داشته است. او به همراه معاویه غذا می‌خورد و موقع نماز پشت سر علی علیه السلام نماز می‌خواند، هر گاه در این مورد از او می‌پرسیدند^۲ می‌گفت: معاویه چرب‌تر است، و نماز خواندن پشت سر علی علیه السلام بهتر است.^۳

این داستانی است که محمود ابوریه رافضی در کتاب خود به نام (شیخ مضیره ابوهریره) آورده است. این داستان را هیچ عاقلی باور نمی‌کند، و حوادث تاریخی آن را تکذیب می‌کنند.

۱- البرهان فی اصول الفقه ۲۴۰/۱.

۲- شیخ المضیره از محمود ابوریه ص ۶۱ نگا: اضواء علی السنه ص ۱۹۷-۱۹۹ و شبهاتی درباره شیعه از عباس موسوی ص ۱۴۴.

۳- مضره: خورشتی است که با شیر و چیزهای دیگر پخته می‌شود، نزد عرب گوشت خالص را با شیر پخت می‌کنند. لسان العرب ۱۸۷/۵.

محمد ابوشبهه می‌گوید: این در عقل نمی‌گنجد که علی در عراق باشد، و معاویه در شام، و ابوهریره در حجاز، در حالی که ثابت شده بعد از عزل ایشان از امارت بحرین، او حجاز را ترک نکرده است.^۱

امام ابن عبدالبر می‌گوید: «عمر او را والی بحرین کرد سپس عزل نمود، پس او را به کار فرا خواند ولی او نپذیرفت و تا زمان وفاتش در مدینه ساکن بود.^۲ بدین ترتیب ادعاهای دروغین آن‌ها روشن می‌شود. و کینه‌توزی آن‌ها آشکار می‌شود، آیا اگر شیعه‌ها می‌دیدند که ابوهریره سوار بر قالی سلیمان و زمین را می‌پیماید^۳ او را تکذیب نمی‌کردند؟

به بحث درباره اخلاق و تقوای ابوهریره بر می‌گردیم: او به تواضع و فروتنی مشهور بود با بچه‌ها بازی می‌کرد، با مردم شوخی می‌کرد، با مهربانی با آن‌ها برخورد می‌کرد، هنگامی که در بازار راه می‌رفت، پشته هیزم را به دوش می‌کشید، در حالی که آن هنگام حاکم مروان در مدینه بود می‌گفت: راه را برای حاکم باز کنید.^۴

معاویه در دوران خود او را در مدینه امیر کرد، سپس او را عزل نمود و مروان را جایگزین ایشان گرداند، و هنگامی که مروان به حج رفت، ابوهریره را به جای خود نشانده.^۵

قدرت حافظه و روایاتش

۱- دفاع عن السنه ص ۹۹.

۲- الاستیعاب ۱۷۷۱/۴.

۳- نگا: پاسخ دکتر سباعی بر ضد کسانی که به ابوهریره ایراد گرفته و تمسخر کرده‌اند، ص ۳۳۷-۳۴۱.

نگا: دفاع عن السنه از دکتر ابوشبهه ص ۱۰۶-۱۰۸.

۴- البدایه و النهایه ۱۱۶/۸-۱۱۷.

۵- تدریب الراوی ۲۱۶/۲-۲۱۷ نگا: سیر اعلام النبلاء ۶۳۲/۲.

ابوهریره از زمانی که هجرت کرد همراه پیامبر ﷺ بود و از علم آن حضرت خود را سیراب می‌کرد، احادیث را از پیامبر ﷺ می‌گرفت و به حافظه می‌سپرد، آنقدر تلاش کرد تا پر حافظه‌ترین اصحاب و راوی بیشترین احادیث شد، از ایشان (۵۳۷۴) حدیث روایت شده است، همانطور که در مسند «بقی ابن ملخد» آمده: شیخین (بخاری و مسلم) در مورد ۳۲۵ حدیث از ایشان اتفاق نظر دارند، بخاری به تنهایی ۹۳ حدیث و مسلم ۱۸۷ حدیث را به تنهایی آورده‌اند.^۱

که با تکرار، تعداد این روایات به پنج هزار (۵۰۰۰) حدیث می‌رسد. دکتر اعظمی در کتاب خود تحت عنوان «ابوهریره فی ضوء مرویاته»^۲ آورده که احادیث ایشان که در مسند و کتب حدیثی آمده ۱۳۳۶ حدیث می‌باشد، البته بعد از حذف احادیث تکراری، این تعداد است. این مقدار حدیث را یک طلبه عادی می‌تواند ظرف مدت یک سال حفظ کند، پس چرا به حافظه ایشان می‌بالید و آن را از معجزات نبوت می‌پندارید.^۳

دکتر ابوشهبه می‌گوید: دوست دارم فراموش نکنیم که این ۵۳۷۴ حدیث، بیشتر آن‌ها از دو یا سه سطر تجاوز نمی‌کند، اگر همه آن‌ها را جمع کنی به یک جزء از قرآن نمی‌رسد، پس چه تعجیبی در روایات فراوانش با وجود تازگی اسلام او و کمی همراهی ایشان با پیامبر ﷺ وجود دارد. هر چند که زمان چهار سال در عمر اصحاب^۴ زمان کوتاهی

۱- ابوهریره فی ضوء مرویاته ص ۷۶ به نقل از (الشیعة الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع) از دکتر علی سالوس ۷۷/۳

۲- مع الشیعه الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع ۷۷/۳.

۳- دفاع عن السنه، از دکتر محمد ابوشهبه، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۴- دو آیه ۱۵۹-۱۶۰ از سوره بقره، حدیث را بخاری آورده است (در شرح فتح الباری) در کتاب المعلم و باب حفظ العلم ۲۵۸/۱ شماره ۱۱۸ و مسلم (شرح نووی) در کتاب فضایل الصحابه در باب از ابی هریره ۲۹۰/۸-۲۹۲ آن را آورده است، لفظ حدیث از آن او می‌باشد.

نیست. بویژه که برای ایشان در سایه اصحاب در اموری که علت برتری ایشان و فراوانی روایات او شده است، برتری هست.

علل فراوانی روایات ابوهریره

اولاً: ملازمت و همراهی فراوان با پیامبر ﷺ بگونه‌ای که از هنگام ورود به مدینه در سال هفتم هجری، در کنار آن حضرت بود، در خانه‌های همسران پیامبر ﷺ همراه آن حضرت بود، و خدمتگذاری می‌کرد، پشت سر آن حضرت نماز می‌خواند، با آن حضرت به جهاد و حج می‌رفت، بهنگام فراغت اعانه و کمک جمع می‌کرد، چون فقیر بود آن زمان نه همسری داشت و نه بچه‌ای. برای بدست آوردن حدیث پیامبر ﷺ حرص و طمع شدیدی داشت، از نشانه‌های این حرص و دلالت‌کننده بر آن، حدیثی است، که در کتب صحیح از او روایت شده است که فرمود: می‌گویند، ابوهریره احادیث زیادی روایت کرده است، و چرا انصار و مهاجر همانند احادیث او را نمی‌آورند؟ من شما را از علت آن باخبر می‌کنم، برادران انصار من مشغول زراعت بودند، و برادران مهاجر من، مشغول تجارت در بازارها بودند، ولی من در هر حال با آن حضرت بودم، زمانی که آن‌ها نبودند من حاضر بودم، اگر آن‌ها فراموش می‌کردند من به حافظه می‌سپردم. روزی پیامبر خدا ﷺ فرمود کدامیک از شما دامن خود را پهن می‌کند و این حدیث را از من می‌گیرد، آن را در سینه جمع می‌کند، بگونه‌ای آنچه را می‌شنود فراموش نکند، ردای خود را پهن کردم تا آن حضرت از حدیث فارغ گشت و سپس در سینه‌ام جمع کردم، بعد از آن هر حدیثی که پیامبر ﷺ فرمود را در حفظ دارم و فراموش نکرده‌ام، اگر بنحاطر این دو آیه قرآن نبود، هرگز در این مورد چیزی نمی‌گفتم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾﴾ [البقرة: 159-160].

«بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلائل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان (چه از میان فرشتگان و چه از میان مؤمنان انس و جان)، ایشان را نفرین می‌کنند (و خواستار طرد آنان از رحمت خدا خواهند شد). مگر کسانی که توبه کنند (از کتمان حق) و به اصلاح (حال خود و جبران مافات) بپردازند و (آنچه را که از اوصاف پیغمبر و اسلام و دیگر حقائق می‌دانستند و پنهان می‌کردند) آشکار سازند. چه توبه چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیر و مهربانم.»^۱

دوم: دعای پیامبر ﷺ برای ایشان که هرگز فراموش نکند، روایت گذشته دال بر آن می‌باشد، و آنچه که حاکم در مستدرک از زید بن ثابت آورده که، مردی نزد ایشان آمد و در مورد مسأله‌ای از او پرسید زید به او گفت: از ابوهریره سؤال کن، زیرا زمانی که من و ابوهریره در مسجد بودیم و فلانی هم در مسجد بود که دعا می‌خواندیم و یاد خدا می‌کردیم، رسول خدا نزد ما آمد، و نشست، آن حضرت نشست و ما ساکت ماندیم، و فرمود «به سوی امری که در آن بودید برگردید» (مشغول دعا و نیایش خود باشید) زید گفت، من و دوستم قبل از ابوهریره دعا خواندیم، رسول خدا هم به دعاهای ما ایمان داشت، سپس ابوهریره را فراخواند، و فرمود: خدایا من از شما همان چیزی را می‌خواهم که آن دو تا دوستم خواستند، از شما دانشی می‌خواهم که فراموش نشود، رسول خدا ﷺ

۱- نسائی آن را در سنن بزرگش در کتاب العلم در باب (مسأله دانشی که فراموش نمی‌شود) ۴۴۰/۳ شماره ۵۸۷ آورده است و حاکم هم در مستدرک خود در کتاب معرفة الصحابة و در باب (ذکر ابوهریره دوسی) ۵۸۲/۳ شماره ۶۱۵۸ آن را آورده است و گفته که دارای اسناد درست ولی دیگران آن را نیاورده‌اند، ذهبی به دنبالش رفته و در تلخیص از گفتار او بر می‌آید که حماد بن شعیب ضعیف باشد. در سر اعلام النبلاء چنین گفته است ۶۱۰/۲، در جای دیگری از سیر ۶۱۲/۲ خبر را با ذکر سند آخر آن آورده است، ۶۱۶/۲، خبر را با سند دیگری از فضل بن علا به جای حماد آورده است، سپس گفته از فضل ابن علا بصورت منفرد آورده که راستگو می‌باشد، ابن حجر در الاصابه گفته ۲۰۸/۴ که سند نسائی خوب است به تهذیب التهذیب نگاه کن ۲۶۶/۲.

فرمود آمین. اصحاب گفتند رسول خدا ما هم علمی می‌خواهیم که فراموش نشود رسول خدا ﷺ فرمود: «دوسی (ابوهریره) در این مورد از شما سبقت گرفت.»^۱

سوم: ابوهریره با داشتن حافظه قوی و یادآوری نیکو از دیگران متمایز بود. بویژه، بعد از اینکه پیامبر ﷺ دعا نمود، که قدرت حافظه او افزایش یابد و دچار فراموشی نشود، همانطور که گفته شد، او یک حافظ اهل تقوی، و نگهدارنده روایات بود.

داستان مروان که خواسته او را امتحان کند، بر آن دلالت می‌کند. در روایتی که حاکم از ابی زعیزه^۱ کاتب مروان بن حکم آورده که می‌گوید: مروان ابوهریره را دعوت کرد، و من را هم پشت متکانشاند، از ابوهریره سؤال فراوان می‌کرد، و من هم می‌نوشتم تا شب، او را پشت پرده‌ای قرار داد، و باز از او سؤال می‌کرد، که بی‌کم و زیاد و بدون تقدم و تاخر، جواب می‌داد.^۲ ذهبی این داستان را در «سیر اعلام النبلاء» آورده است. سپس ابی زعیزه می‌گوید: بعد از آن گفتم: حافظ باید این گونه باشد.^۳

ابن حجر در الاصابه^۴ و ابن کثیر در البدایه^۱ هم آن را نقل کرده‌اند. که دلالت می‌کند که بر قدرت حافظه و تقوای او دلالت می‌کند. همانطور که صحابه و تابعین و پیشوایان ما این مطلب را برای او تأیید کرده‌اند.

۱- ابن زعیزه دولابی در الکنی از او یاد شده و گفته شده که کاتب مروان بوده ص ۸۳ و او را به اسم ابن زعیزه خوانده‌اند مروان از او به نیکی یاد کرده (الکنی) نگا: ص ۱۸۴ از مکحول و عمر بن عبید انصاری و نضر بن محرز، حدیث روایت کرده، ابوحاتم می‌گوید: ناشناس است، ذهبی گفته: ابوزعیزه با کتاب (الکنی) نزدیک است که شناخته نشود، او را جزو اهل شام خوانده‌اند. نگاه کن جرح و تعدیل ۳۵۷/۹ شماره ۱۷۳۴ و به میزان الاعتدال ۵۲۵/۴ شماره ۱۰۲۰۰، و لسان المیزان ۶۵۵/۷ شماره ۹۹۸۵.

۲- حاکم در المستدرک آن را آورده در کتاب معرفه الصحابه در باب یاد ابی هریره ۵۸۳/۳ شماره ۶۱۶۴ و گفته سندش درست، ذهبی با او موافق است

۳- سیر اعلام النبلاء ۵۹۸/۲.

۴- الاصابه ۲۰۵/۴.

ابوهریره رضی الله عنه آنچه را که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود، برای مطمئن شدن از حفظ آن، بارها تکرار می‌کرد، از او روایت شده، که گفت: شب را به سه قسمت تقسیم کرده‌ام، یک سوم آن در حال نماز و یک سوم در حال خواب، و یک سوم آن مشغول یادآوری و تکرار احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشم.^۲

چهارم: ابوهریره با بزرگان اصحاب نشست و برخاست داشته است و احادیث زیادی را از آنها روایت کرده است و علمش را در این زمینه کامل کرده و دارای افق دید وسیعی شده است.

پنجم: دراز بودن عمر ابوهریره بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله که حدود چهل و هفت سال بعد از پیامبر زندگی کرد و نیاز مردم به او، که به آن حضرت مراجعه می‌کردند، ایشان هم برای مردم حدیث روایت می‌کرد. که پرداختن به این امور باعث دوری او از فتنه‌ها و دیگر مشغله‌ها شد، مردم در مسجد نبی در مدینه به دور او جمع می‌شدند و احادیث نبوی را برای آنها روایت می‌کرد، و این به انتشار احادیث پیامبر که از او روایت شده بود و متداول شدن حدیث و افزایش پیروان و شاگردان او کمک کرد، بگونه‌ای که تعداد اصحاب و تابعین که به او اعتماد می‌کردند و او را گرامی می‌داشتند، و می‌ستودند، بعد از مدتی اندک به هشتصد نفر رسید.

بخاری می‌گوید: حدوداً هشتصد نفر یا بیشتر از اصحابه و تابعین از ایشان حدیث روایت کرده‌اند.^۳ از مشهورترین اصحابی که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند، زید بن ثابت، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، عایشه و ابویوب انصاری می‌باشند. از مشهورترین تابعین که از ابوهریره حدیث روایت می‌کرده‌اند: مروان بن

۱- البدایه و النهایه ۱۰۶/۸.

۲- همان منبع قبلی ۱۱۳/۸.

۳- نگا: تهذیب التهذیب ۱۲/۲۶۵، و البدایه و النهایه ۱۰۷/۸، و تذکره الحفاظ ۳۳/۱.

حکم، حسن بصری، سعید بن مسیب، عامر شعبی، عروه ابن زبیر و همام بن منبه - که صحیفه مشهوری از او نوشته‌است - می‌باشند.^۱

شهادت رسول خدا و اصحاب و عالمان بعد از آنها، بر قدرت حافظه و پرهیزگاری، و فراوان شنیدن حدیث و علاقه شدید ابوهریره که برای شنیدن حدیث داشت.

۱- از ابوهریره روایت شده که روزی از پیامبر خدا پرسیدم: ای رسول خدا سعادت‌مندترین مردم، که در روز قیامت، شفاعت شما شامل حالشان شود چه کسانی هستند؟ پیامبر ﷺ فرمود: بعد از دیدن حرص و علاقه تو در مورد حدیث گمان می‌کردم که کسی قبل از تو این سؤال را از من نخواهد پرسید، شفاعت من روز قیامت، شامل حال کسانی می‌شود که خالصانه و قلباً بگویند: لا اله الا الله به حق هیچ معبودی جز الله نیست.^۲

۲- از ابن عمر روایت شده که گفت: بر ابوهریره گذشتم، در حالی که این حدیث را روایت می‌کرد: هر کس در تشییع جنازه‌ای شرکت کند یک قیراط ثواب دارد و اگر بر دفن کردن او حاضر باشد دو قیراط ثواب دارد. ابن عمر می‌گوید: ای ابوهریره، به گفته‌هایت توجه کن و بدان چه می‌گویی. ابوهریره بلند شد، و به سوی عایشه رفت، و گفت: ای ام المؤمنین خدا اجرت دهد، آیا شنیده‌ای که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: هر کس بر جنازه‌ای نماز بخواند یک قیراط ثواب دارد و اگر دفن آن میت را مشاهده کند دو قیراط ثواب دارد؟ عایشه در پاسخ گفت، بخدا قسم درست می‌گویی و من هم چنین شنیده‌ام. ابوهریره گفت: هیچ کاری، از

۱- الاصابه ۲۰۱/۷-۲۰۲ و تهذیب التهذیب ۲۶۳/۱۲-۲۶۵ و تذکره الحفاظ و سیر اعلام النبلاء ۴۱۸/۲-

۴۳۶ نگا: من کتب منه فی دراسات فی الحدیث النبوی از دکتر اعظمی ۹۷/۱-۹۹.

۲- بخاری آن را آورد (شرح فتح الباری) در کتاب العلم و در باب حرص و طمع نسبت به حدیث ۲۳۳/۱ شماره ۹۹.

عروسی گرفته، تا خرید و فروش در بازار، من را از رسول خدا دور نمی‌کرد در هر حال از رسول خدا می‌خواستم کلمه‌ای به من بیاموزد، یا خوراکی معنوی به من بخوراند.

ابن عمر گفت: ای ابوهریره تو بیشتر از ما همراه پیامبر ﷺ بوده‌ای و داناترین ما به حدیث آن حضرت می‌باشی.^۱

ابن عمر در هنگام دفن ابوهریره، برای او ناراحت بود و می‌گفت: «حدیث رسول خدا ﷺ را برای مردم حفظ می‌کرد».^۲

از حذیفه بن یمان آمده که گفت: مردی به ابن عمر گفت: ابوهریره زیاد حدیث از پیامبر ﷺ روایت کرده است؟! ابن عمر گفت: شما باید در آنچه که می‌گوئید به خدا پناه ببرید او در مورد سؤال کردن از پیامبر ﷺ از همه ما با شهادت‌تر و پر جرأت‌تر بود.^۳ آنچه را که حاکم آورده مؤید مطلب فوق است گفته: ابوهریره بسیار جسارت داشت و سؤال‌هایی از پیامبر ﷺ می‌پرسید که ما نمی‌پرسیدیم.^۴

انس بن مالک گفته: بر خود روا نمی‌داشتیم که از پیامبر ﷺ سؤال کنیم. برای ما جای تعجب داشت که یک نفر بدوی عاقلی بیاید، و از رسول خدا سؤال بپرسد^۵ و ما شنونده حدیث او باشیم.

۱- حاکم در مستدرک خود آن را آورده در کتاب معرفه الصحابه در باب یاد ابی هریره ۵۸۴/۳ شماره ۶۱۶۷، حاکم گفته صحیح السند است و ذهبی هم با او موافق و هم نظر می‌باشد.

۲- طبقات ابن سعد ۳۴۰/۴ و سیر اعلام النبلاء ۶۰۴/۲ و البدایه و النهایه ۱۱۱/۸ و فتح الباری ۲۵۸/۱، شماره ۱۱۸.

۳- حاکم آن را در المستدرک آورده است، در کتاب شناخت اصحاب، باب یادی از ابوهریره، الدوسی ۸۳/۳ شماره ۶۱۶۵ و ذهبی و حاکم سکوت کرده‌اند.

۴- آن را حاکم در جاهای قبلی آورده ۵۸۴/۳ شماره ۶۱۶۶ و حاکم و ذهبی ساکت مانده‌اند.

۵- مسلم آن را (در شرح نووی) در کتاب الایمان و در باب سؤال کردن در مورد ارکان اسلام ۲۰۱/۱ شماره ۱۲ آورده است.

۳- مالک بن ابی عامر می‌گوید: نزد طلحه بن عبیدالله بودم، مردی بر ایشان وارد شد، و گفت: ای ابومحمد، بخدا قسم نمی‌دانیم این مرد یمنی (ابوهریره) به حدیث رسول خدا آگاه‌تر است یا شما، چیزهایی از پیامبر ﷺ خدا می‌گوید که کسی نگفته است، طلحه گفت: «بخدا شکی ندارم در مورد حدیثی که او شنیده و ما نشنیده‌ایم، و از چیزی آگاه باشد و ما نباشیم، ما مردمانی ثروتمند بودیم، که دارای خانه و خانواده بودیم، موقع ظهر نزد رسول خدا می‌آمدیم و بر می‌گشتیم، ولی ابوهریره، مرد فقیری بود که نه زن داشت و نه بچه، دستش در دستان پیامبر ﷺ بود، و هر جا که پیامبر ﷺ می‌رفت، او هم می‌رفت، به همین دلیل به علم او شک نداریم، و هیچ کدام از ما او را متهم نمی‌کنیم به اینکه به رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندد.»^۱

ابن حجر این خبر را در «الاصابه» آورده و در مورد سخن طلحه این جمله را افزوده است: که طلحه گفت: ما هم مثل او می‌شنیدیم ولی ما فراموش کردیم و او حفظ می‌نمود.»^۲

۴- ابن خزیمه می‌گوید: ابویوب انصاری با آن مقام والایی که داشت و اینکه پیامبر ﷺ نزد ایشان سکنی گزید، از ابوهریره روایت کرده است. ابن خزیمه به او می‌گوید: از ابوهریره صحبت می‌کنی و حدیث او را روایت می‌کنی، در حالی که تو با رسول خدا ﷺ هم اتاق بودی؟ گفت ابوهریره چیزهایی را شنیده که ما نشنیده‌ایم،

۱- حاکم آن را در کتاب المستدرک آورده در کتاب شناخت اصحاب در باب ذکر ابوهریره ۵۸۶/۳ شماره ۶۱۷۵ نگاه کن البدایه و النهایه درست است و بر شرط‌های شیخین می‌باشد او را خارج نکرده باشند، ذهبی هم سخن و شرط مسلم را لحاظ قرار داده است. ۱۰۹/۸

۲- الاصابه ۲۰۹/۴.

و من اگر از ابوهریره حدیث روایت کنم، برایم خوشتر است تا اینکه از رسول خدا روایت کنم یعنی حدیثی را روایت کنم که از پیغمبر ﷺ نشنیده‌ام.^۱

۵- از محمد عمرو بن حزم الانصاری^۲ روایت شده که در مجلسی که ابوهریره و بزرگان اصحاب رسول خدا آنجا بودند، نشستیم، ابوهریره از پیامبر ﷺ برای آنها حدیث روایت می‌کرد، عده‌ای او را نمی‌شناختند، و درباره او از همدیگر سؤال می‌کردند تا به همه معرفی و آشنا شد. محمد ابن عمر می‌گوید: آن روز فهمیدم که او بیشترین حدیث رسول خدا را از حفظ دارد.^۳

۶- ابوهریره فقط دارای حافظه قوی نبود، بلکه فقیه هم بود، و در مورد فقاہت ایشان ابن عباس شهادت داده است.

حافظ سخاوی می‌گوید: بعضی از حنفی‌ها که روایات سرور ما ابوهریره را نمی‌پذیرند، دلیل می‌آورند که او فقیه نبوده است، در حالی که به نظر او در مورد غسل‌های سه گانه درباره کسی که در تماس با سگ، نجس شود و دیگر نظرات او عمل کرده‌اند و عمر رضی الله عنه هم او را حاکم ولایت‌های مهم کرده است.

۱- به مستدرک حاکم مراجعه کن بخش شناخت اصحاب و باب یاد ابوهریره ۵۸۶/۳ شماره ۶۱۷۵ نگا: البدایه و النهایه ۱۰۹/۸.

۲- او محمد بن عمرو بن حزم انصاری و پدر مالک مدنی است، پیامبر ﷺ را دیده ولی از او حدیث نشنیده مگر از اصحاب او. در روز حره در سال ۶۳ هـ کشته شد. شرح حالی در کتاب‌های زیر دارد. تقریب التهذیب ۱۱۸/۲ شماره ۶۲۰۲ و الکاشف ۲۰۶۰/۲ شماره ۵۰۸۱ و طبقات ابن سعد ۷۱/۵.

۳- حاکم آن را در بخش شناخت اصحاب و در باب یاد ابی‌هریره ۵۸۵/۳ شماره ۶۱۷۱ آورده است. او ذہبی در این باره سکوت اختیار کرده‌اند. نگا: سیر اعلام النبلاء ۶۱۷/۲ و فتح الباری ۲۵۹/۱ شماره ۱۱۸.

همانطور که در مسند شافعی آمده است، ابن عباس درباره او گفته است:^۱ درباره مسأله‌ای از او سؤال شد: ای ابوهریره در این باره فتوا بده، که در این باره مشکلی پیش آمده است. فتوایی داد و همه فتوای او را پذیرفتند.^۲

۷- ابی صالح سمان^۳ گفت: ابوهریره از باحافظه‌ترین اصحاب رسول خدا بود ولی بهترین اصحاب آن حضرت نبود.^۴

این امر ردی است برای کسانی که تلاش می‌کنند، میان جایگاه دین و فراوانی روایات، ارتباط برقرار سازند، در حالی که چنین ارتباطی هیچ بهره‌ای از یک تحقیق علمی نبرده است.^۵

۸- امام شافعی گفته: ابوهریره حافظترین راویان عصر خود می‌باشد.^۶

امام ذهبی می‌گوید: ابوهریره در حفظ آنچه که از رسول‌الله شنیده بود و در ادای حروف آن نهایت دقت را داشت.

۹- همچنین گفته: از نظر علمی پرطرفیت، از بزرگان فتوا، اجتهاد، عبادت، و تقوا، بوده است.

۱- نگا: مسند شافعی ص ۴۵۰ شماره ۱۲۹۲ امام مالک در موطأ در بخش طلاق و باب طلاق باکره آورده است ۴۴۷/۲ شماره ۳۹ و بیهتی در سنن خود در بخش خلع و طلاق و در باب آنچه که درباره طلاق سه گانه هر چند با هم باشند آمده است، ۳۳۵/۷.

۲- فتح المغیث از سخاوی ۹۶/۳.

۳- ابوصالح سمان، ذکوان ابوصالح السمان الزیات مدنی است از سعد بن ابی وقاص و ابوهریره و ابی درداء روایت می‌کرد، و منصور و اعمش و سهل فرزندش از او روایت می‌کردند، در مورد وثاقت او اتفاق نظر وجود دارد در سال ۱۰۱ ه از دنیا رفت، شرح حالی در این کتابها دارد. تقریب التهذیب ۲۸۷/۱ شماره ۱۸۴۶ و الکاشف ۳۸۶/۱ شماره ۱۴۸۹ و الثقات از عجللی ۱۵۰ شماره ۴۰۴.

۴- البدایه و النهایه ۱۰۹/۸-۱۱۰.

۵- دفاع عن السنه از دکتر ابوشهبه ص ۱۰۵.

۶- الرساله از شافعی ص ۲۸۱ شماره ۷۷۲ و البدایه و النهایه ۱۱۰/۸.

۱۰- شمس الائمہ سرخسی گفته است: «ابوهریره از جمله اصحابی است که هیچ کس در مورد عدالت او و همچنین در مورد مصاحبت طولانی او با پیامبر شکی ندارد.» این نقل قول‌ها آنقدر زیادند که ضعف ایمان مستشرقان و تهمت‌های رافضیان را در مورد دروغ و خیانت‌هایی که به روایت‌های زیاد ابوهریره با وجود کم بودن دوره مصاحبتش با پیامبر، نسبت داده‌اند روشن می‌کند.

معتقدم که با این تهمت‌های دروغین نمی‌توان به ابوهریره ادعای دروغین بست، در حالی که دلایل پیشین امکان برتری او را فراهم کرده بود و پیامبر ﷺ و بزرگان اصحاب و امامان اسلام بر آن شهادت داده‌اند.^۱

تعجبی در حفظ پنج هزار و پانصد حدیث نیست، در حالی که عرب‌ها به قدرت حافظه مشهور بوده‌اند، در میان اصحاب و تابعین کسانی بوده‌اند که دارای حافظه‌ای قوی و بسیار سریع بوده‌اند، مانند ابن عباس، ابی‌هریره، قتاده، احمد بن حنبل، بخاری و ابوزرعه و امثال آن‌ها، که هر یک از این‌ها حافظ ده‌ها هزار حدیث با سندهایش بودند.^۲

دکتر سباعی در دفاع از ابوهریره می‌گوید: «ابوهریره صحابی است که همچنان بعد از چهل و هفت سال از وفات پیامبر ﷺ حدیث روایت می‌کند، و از نزدیکترین مردم به پیامبر بوده در این مدت جز بزرگداشت و عزت و احترام چیزی نمی‌بیند، در شناخت احادیث تابعین، از هر سو به او روی می‌آورند، و کسانی که از او حدیث گرفته‌اند به هشتصد نفر عالم می‌رسد، همگی در مورد بزرگی و اطمینان به ایشان اجماع دارند، این همه سال می‌گذرد، و همه به راستی و صدق احادیث و اخبار او شهادت داده‌اند، اما امروز کسانی می‌آیند و می‌پندارند که مسلمانان او را آنچنان که حقیقت او است، نشناخته‌اند، که در حقیقت دروغ و افترا می‌گویند، کسانی که چنین نظری در مورد این صحابی گرانقدر را

۱- سیر اعلام النبلاء ۶۱۹/۲.

۲- السنه و مناہج المحدثین از دکتر رجب صفر ص ۶۶ با اندکی تصرف.

دارند، بایستی خوار شمرد، و به علم آن‌ها و عقل‌هایشان با دیده تحقیر نگریست و شک کرد.^۱

دوست داشتن این صحابی گرانقدر نشانه ایمان، و کینه نسبت به ایشان، نشانه نفاق می‌باشد. این نظر، تصدیق فرموده پیامبر ﷺ است که ابوهریره از آن حضرت خواست تا برای دوست داشتن او و مادرش دعا کند، تا مسلمانان او و مادرش را دوست داشته باشند، پیامبر فرمود: «خدایا این بنده‌ات (یعنی ابوهریره) و مادرش را محبوب گردان و مؤمنان را در نظر آن‌ها محبوب گردان». ابوهریره می‌گوید: خداوند هر بنده‌ای را که آفریده هر گاه اسم مرا بشنود در حالی که مرا ندیده است، دوستم می‌دارد.^۲

حافظ ابن کثیر می‌گوید: این حدیث از نشانه‌های نبوت می‌باشد، ابوهریره نزد همه مردم محبوب بود، و بخاطر روایاتش خداوند او را در میان همه ملت‌ها و جوامع متعدد مشهور گردانده است و اسم او را در روزهای جمعه و در حالی که امام بر منبر است می‌آورند. محبت مردم به او از تقدیر خداوند می‌باشد.^۳

دکتر علی احمد سالوس می‌گوید: «این ابوهریره ظرف علم است، پس چگونه است، که در این دوره، کسانی را می‌یابیم که خود را مسلمان می‌دانند، در حالی که از گفتار پیامبر ﷺ و اصحاب، و تابعین، و ائمه هدایت و بزرگواری، روی بر می‌گردانند و اقوال و سخنان گمراهان گمراه شده را می‌پذیرند.»^۴

علامه احمد شاکر این نظر را تفسیر می‌کند و می‌گوید: دشمنان اسلام و اهل سنت در این دوره لب به انتقاد گشوده‌اند و به ابوهریره انتقاد کرده‌اند تا مردم را در مورد راستی و

۱- السنه و مکانتها فی التشریح ص ۳۱۹. با اندکی تصرف.

۲- مسلم آن را آورده است (در شرح نووی) در بخش فضایل اصحاب، در باب فضایل ابی هریره دوسی ۲۹۰/۸ شماره ۲۴۹۱.

۳- البدایه و النهایه ۱۰۸/۸.

۴- قصه الهجوم علی السنه از دکتر علی سالوس ص ۸۸.

درستی او مشکوک کنند. این هدف نهایی آن‌ها نبوده بلکه به پیروی از بزرگان خود می‌خواستند با این وسیله اسلام را نزد مردم مشکوک کنند، و در مورد عمل به قرآن و احادیث صحیح، به ظاهر امر و آنچه که موافق امیال و هواهای خودشان است، عمل کنند، و از قوانین و شعارهای اروپایی پیروی نمایند. هیچ کدام از آن‌ها از تأویل قرآن مبرا نیستند و معنایی که بر آن نازل شده را به معنایی که خود مد نظر دارند تأویل می‌کنند. آن‌ها اولین کسانی نیستند که با این روش با اسلام جنگیده‌اند، در گذشته هم چنین گروه‌های هوا پرستی بوده‌اند، ولی اسلام با گام‌های استوار راه خود را می‌پیماید. هر چقدر که دوست دارند داد بزنند، اسلام صدای آن‌ها را نمی‌شنود، چون اسلام یا آن‌ها را در اشتباه می‌بیند و آن‌ها را احساس نمی‌کند و یا اینکه آن‌ها را منهدم می‌کند و از بین می‌برد.

عجیب اینجاست آنچه را که معاصران ما می‌گویند، خیلی نزدیک است به اصول و معنایی که گذشتگان می‌گفته‌اند. فقط یک تفاوت با هم دارند، آن گذشتگان یا منحرف بوده‌اند و یا بی‌دین، ولی عالمانی آگاه بوده‌اند، که خداوند با وجود علمشان آن‌ها را گمراه نموده است، و معاصران ما، نادان‌هایی هستند که به خود جرأت جسارت داده‌اند، الفاظ را درست بکار نمی‌برند، در کفرشان تقلید می‌کنند، و خود را نسبت به کسانی که می‌خواهند آن‌ها را به راه راست هدایت کنند، برتر می‌شمارند.^۱

اصحاب رسول خدا و در رأس آن‌ها خلفای راشدین بهترین نسلی هستند که بشریت به خود دیده است. از بارزترین صورت‌های تمدن ما، و منورترین و جاودانه‌ترین یادها و با اخلاق‌ترین افراد بشریت می‌باشند، در حالی که انسان می‌باشند، از نظر دینی و اخلاقی به رغم کینه کینه‌توزان در نوک قله بشریت قرار دارند.

۱- نگا: مسند ابن حنبل با تحقیق از شیخ احمد محمد شاکر ۸۴/۱۲-۸۵ در حاشیه صفحه.

خداوند از اصحاب رسول خدا و از نگهدارنده شریعت برای ما، ابوهریره، راضی باد، و ما را از دوستداران او قرار دهد، و ما را با او در بهشت گسترده خود بهم رساند.^۱
(آمین)

(خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه و آگاه‌تر است)

مبحث دوم: انتقاد و ایراد به عدالت اهل سنت

مقدمه

شامل دیدگاه‌های گروه‌های منحرف و هوا و هوس‌پرستان، در گذشته و حال در مورد اهل سنت و ائمه مسلمین، و روش‌های عیب‌جویی آن‌ها می‌باشد.

در دنیا هیچ بدعت‌گزار و ملحدی وجود ندارد، که به اهل سنت و اهل حدیث، فقها و مفسرین اهل سنت انتقاد نکرده باشد و با حقارت به آن‌ها ننگرد، و آن‌ها را به نام‌هایی که در شأن آن‌ها نیست خطاب نکند. جهمی‌ها، اهل سنت را «مشبهه و نورس» می‌نامند. قدری‌ها اهل سنت را «مجبیره» و زنادقه، «حشویه» می‌نامند. معتزله آن‌ها را زوامل اسفار و رافضیان آن‌ها را نواصب می‌نامند.... تمام این‌ها تعصب و کینه نسبت به اهل سنت است و مسلمانان واقعی اسمی ندارند، مگر یک نام، و آنهم اصحاب سنت می‌باشد.

این القاب به اهل سنت نمی‌چسبد، همانطور که القاب مشرکین مکه به پیامبر ﷺ نمی‌چسبید، القابی مانند ساحر، شاعر، دیوانه، در حالی که اسم آن حضرت نزد خدا و ملائک و جن و انسان و سایر مخلوقات، چیزی نبود جز «رسول و نبی» که از همه این القاب دروغین به دور بوده است. خداوند می‌فرماید:

۱- به شرح حال او نگاه کن در الاصابه ۴۲۵/۷-۴۴۵ شماره ۱۰۶۷۴ و تذکره الحفاظ ۳۲/۱ شماره ۱۶، و اسد الغابه ۳۱۳/۶ شماره ۶۳۲۶ و استیعاب ۱۷۶۸/۴ شماره ۳۲۰۸ و تجربه اسماء الصحابه ۲۰۹/۲ و تاریخ الصحابه ص ۱۸۱ - شماره ۹۴۰ و مشاهیر علماء الامصار ص ۲۱ شماره ۴۶ و سایر منابع گذشته.

﴿أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: 48].

«بنگر چگونه برای تو مثل‌ها می‌زنند و (گاه کاهن، گاه مجنون، وقتی شاعر، و زمانی ساحرت می‌گویند). از این رو آنان گمراه گشته و نمی‌توانند راهی (به سوی حق) پیدا کنند.»^۱

تهمت زدن به اهل سنت از نشانه‌های اهل بدعت و انحراف و گناه در گذشته و حال بوده است.

شیعیان رافضی، و خوارج، اهل سنت را کافر دانستند، زیرا آن‌ها احادیث اصحاب را ضبط می‌کردند، و فتوهای خود را با فتوهای اصحاب مقایسه می‌کردند،^۲ هر کس به اصحابی که آن‌ها کافر شمرده‌اند باور داشته باشد، و حدیث آن‌ها را بگیرد او هم کافر است.

معتزله فتوهای اهل سنت را رد و آن را در اذهان عمومی زشت جلوه دادند، تا امت اسلامی را از سنت و اهل آن (اهل سنت) متنفر کنند.^۳

ابن قتیبه از عمرو بن نصر آورده که گفته: به عمرو بن عبید رسیدم، که کنارش نشستم، چیزی گفتم، من هم گفتم: اصحاب ما چنین نمی‌گویند: گفت اصحاب شما چه کسانی هستند؟ گفتم: ایوب، ابن عون، یونس، تیمی، او گفت که آن‌ها نجس و مرده هستند.^۴ ابن قتیبه در تعلیقی بر گفته عمرو بن عبید می‌گوید: آن چهار نفری که به آن‌ها

۱- نگا: قواعد التحدیث از قاسمی ص ۵۸.

۲- الفرق بین الفرق ص ۲۸۲ - نگا: اهل السنه شعب الله المختار از صالح وردانی ص ۵۴-۵۵ و الشیعه هم اهل السنه از دکتر محمد تیجانی ص ۱۵۹-۱۶۳.

۳- الاعتصام ۱۸۶/۱.

۴- تأویل مختلف الحدیث ص ۸۲، ابن حبان فی المجروحین ۸۳/۱، شاطبی هم آن را در الاعتصام آورده ۱۸۷/۱.

ناسزا گفته و توهین کرده‌اند، از برترین عالمان دوران خود در فقه و اجتهاد و عبادت بوده‌اند. و به پایه اصحاب و تابعین قبل از خود رسیده‌اند.

این دلالت می‌کند که خود آن‌ها ناپاکهای نجس می‌باشند.

شاطبی از عمرو بن عبید آورده که گفت: «سخنان حسن بصری و ابن سیرین کهنه پارچه ناپاکی است که دور انداخته می‌شود.»^۱

ابن کثیر و ذهبی از عمرو بن عبید آورده‌اند که حدیث ابن مسعود را به صورت مرفوع روایت کرده‌است: «خلقت هر یک شما بمدت چهل روز در شکم مادر جمع می‌شود پس بصورت خون بسته و پس از آن بصورت یک تکه گوشت در می‌آید، سپس فرشته‌ای فرستاده می‌شود و روح را در آن می‌دمد، و به چهار کلمه امر می‌شود، رزق او، و اجل او و عمل او، بدبخت و یا خوشبخت بودن او را می‌نویسند و مشخص می‌کنند.»^۲

گفت: «اگر می‌شنیدم که اعمش این را می‌گوید باور نمی‌کردم. اگر می‌شنیدم که این سخن را رسول خدا می‌فرمود در آن تردید می‌کردم، اگر می‌شنیدم خداوند این مطلب را می‌گوید، می‌گفتم که پیمان ما بر این بسته نشده است.»^۳

حاکم از امام احمد بن حنبل رحمته الله روایت کرده که احمد ابن حسن^۴ به او گفت: ای ابوعبدالله اهل حدیث در مکه برای ابن ابی فتیله یادآوری کن. گفت: اهل حدیث گروهی

۱- تأویل مختلف الحدیث ص ۸۲ با اندکی تصرف. نگا: آنچه که ابن حبان از ابی حاتم در المجروحین آورده ۸۴/۱.

۲- الاعتصام ۱۸۷/۱.

۳- بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در بخش قدر، باب ۴۸۶/۱۱ شماره ۶۵۹۴ و مسلم آن را آورده (شرح نووی) در کتاب قدر در باب چگونگی خلقت انسان در شکم مادرش و کتابش و روزیش و علمش و بدبختی و خوشبختی او ۴۴۰/۸ شماره ۲۶۴۳.

۴- تاریخ بغداد ۱۷۲/۱۲ و میزان الاعتدال ۲۷۸/۳ نگا: البدایه و النهایه ۸۱/۱۰-۸۲ ابن کثیر بعد از نقل آن حکایت از او می‌گوید: این از بدترین کفر هست، لعنت خدا بر او باد اگر این را گفته باشد، اگر دروغ به او بسته باشند. بر کسی باد که بر او دروغ بسته است، البدایه و النهایه ۸۲/۱۰ این حدیث را

بد هستند. عبدالله بلند شد در حالی که او پیراهنش را می‌کشید - گفت: بی‌دین، بی‌دین، بی‌دین و وارد منزل شد.^۱

احمد ابن سنان قطان می‌گوید:^۲ «در دنیا هیچ بدعت‌گذاری نیست که اهل حدیث را دوست داشته باشد، چون وقتی بدعتی آورد، شیرینی حدیث در قلبش پایین می‌آید.»^۳ ابو عبدالله حاکم می‌گوید: ما در ولایت و سرزمین‌های خود چنین پیمان بسته‌ایم، هر کسی که به نوعی بی‌دینی و بدعت معتقد باشد، ملت پیروز (اهل سنت) را با حقارت می‌نگرد، و آن‌ها را حشویه می‌نامد.»^۴

گفتم: آنچه را که امام حاکم در این باره گفته بود، که ما در دوران خود به آن پیمان بسته‌ایم، در مورد کسانی که به بدعت و بی‌دینی معتقدند، این است که همانند گذشتگان خود، نسبت به اهل حدیث کینه در دل دارند، آن‌ها را تحقیر می‌کنند، و آن‌ها را به اسامی

تکذیب کرده است، او از جمله کسانی بود که سربازان سلطان را بر فقها و محدثین قرار داد، نیازی عزالدین در کتابش دین السلطان ص ۶۵۰-۶۵۱ که در آن تفکرات عمرو بن عبید معتزلی تأیید شده است که قدر و امر وجود ندارد.

۱- احمد ابن الحسین بن جنید ابوالحسن ترمذی است، مورد اعتماد و حافظ می‌باشد، از احمد بن حنبل حدیث شنیده، بخاری و ترمذی از او روایت کرده‌اند، در سال ۲۴۲ هـ از دنیا رفت، شرح حالی دارد در این کتاب‌ها تقریب التهذیب ۳۲/۱، شماره ۲۵ و الکاشف ۱۹۲/۱ شماره ۲۰ و الجمع بین رجال الصحیحین ۹/۱ شماره ۱۳ و الثقات از ابن حبان ۲۷/۸ و الجرح و التعديل ۴۷/۲ شماره ۳۳.

۲- معرفة علوم الحديث ص ۴.

۳- احمد بن سنان بن حبان، ابوجعفر القطان الواسطی است، در مورد حدیث او و وثاقت او، اتفاق نظر دارند. در سال ۲۵۹ هـ از دنیا رفت، بعضی گفته‌اند قبل از این تاریخ از دنیا رفته است، شرح حالی دارد در این کتاب‌ها: تقریب التهذیب ۳۵/۱ شماره ۴۴. تذکره الحفاظ ۲۵۱/۱، شماره ۵۳۸ و طبقات الحفاظ ص ۲۳۱ شماره ۵۱۶، شذرات الذهب ۱۳۷/۲ و العبر ۱۶/۲، و الجمع بین رجال الصحیحین ۷/۱، شماره ۵.

۴- معرفة علوم الحديث ص ۴.

که گذشتگان بی‌دین و منحرف خود خوانده‌اند، مثل حشویه و زوامل اسفار، می‌خوانند و در مورد عدالت آن‌ها ایراد می‌گیرند.

آنچه را که ابن ابی فتیله در گذشته، در مورد اهل حدیث گفته بود، که آن‌ها مردمان بدی می‌باشند، در زمان ما نیازی عز‌الدین آن‌ها را در کتاب‌های خود «دین السلطان»^۱ و «انذار من السماء» آورده و می‌گوید: یا به راه اجداد و پدران و مشایخ گذشته خود برویم، که اندکی قبل با برهان و دلیل قاطع دریافتیم که ما با تبعیت از آن‌ها گمراه می‌شویم، آنگاه که منهج و روش قرآنی را کنار گذاشتیم، تا عنکبوت بر آن تار بستند.^۲ می‌گوید: «کار اهل حدیث و راویان آن، روایت حدیث و نوشتن آن می‌باشد، از آنچه که روایت می‌کنند و می‌نویسند، امرار معاش می‌کنند. و گفته‌اند: آنچه را که با دستان خود نوشتند، وحی دیگری است، از طرف خداوند، همانند قرآن. و گفته‌اند: کتاب خدا همان قرآن است، و آنچه از روایات و گفتارها که به همراه دارد، کتاب حکمت (دانش) است که از روی ظن و ستم نوشته‌اند. اهل حدیث به دروغ گفته‌اند که از طرف خداست، همانطور که اهل کتاب قبل از آن‌ها چنین تحریفاتی را در مورد کتاب‌های آسمانی خود مرتکب شده بودند آن‌ها هم معتقدند که خداوند در این آیه:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُكَدِّبِينَ﴾ [الطور: 11].

«آن روز، وای به حال کسانی که (حق را) تکذیب کرده‌اند!»

منظورش کسان دیگری بوده است، در حالی که آیه کاملاً با آن‌ها مطابقت می‌کند.^۳ به عدالت و جهاد، مؤمنانی که در ایام سختی به کمک دین خدا آمده‌اند، طعنه زده و گفت: به همین دلیل امام احمد بن حنبل را می‌یابیم، که نسبت به سران گروه مخفی و

۱- همان ص ۴.

۲- دین السلطان ص ۱۱، نگا: همان منبع صفحات ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۶۶۵.

۳- انذار من السماء ص ۷۰۵.

زیرزمینی آن دوره راستگو و مهربان بود، و راضی نشد که به خلقت قرآن اعتراف کند. مأمون به همین دلیل او را شلاق زد، چون امام احمد تازیانه خوردن را، بهتر از کشته شدن توسط دوستانش می‌دانست، اگر بر خلاف آموزش‌های آن گروه حرف می‌زد.^۱

همین تهمت را نیز به ابوحنیفه بن نعمان نسبت داده و می‌گوید: ایشان با عالمی یهود دوست بود، کسانی که، ادعا می‌کردند، که از علمای اسلامی می‌باشند؛ مانند: یعقوب بن ابراهیم ابویوسف القاضی، که از بزرگترین اصحاب و یاران ابوحنیفه بود.^۲

به گفته‌های اسماعیل منصور توجه کن، که در طعنه زدن به علمای اسلامی که قائل به حجیت سنت بودند از سلف خود ابن ابی فتیله، پیشی گرفته است.

می‌گوید: ما برای ابوحنیفه، شافعی، مالک، احمد و بخاری، نزد خداوند طلب بخشش می‌کنیم، چون اگر خداوند طبق گفته‌هایشان آن‌ها را محاسبه کند، شدیداً آن‌ها را مؤاخذه می‌کند، چون با کلام خدا به مخالفت آشکار برخواستند، بخاطر حسن نیتی که نسبت به آن‌ها بود آهسته دچار فریب‌های شیطانی شدند، و احادیث و داستان‌ها را تغییر دادند، کتاب خدا را ترک کردند، در حالی که خود احساس نمی‌کردند، تا جائی که کلام خدا را رها و به کلام بشر متمسک شدند، و به مردم آموختند که ظاهر قرآن را رها کنند، و به گفته‌های زید و عبید توجه کنند، که این از نقشه‌های شیطان رانده شده بود، و این کاملاً روشن است.^۳

همچنین اهل سنت را به خرافات توصیف کرده‌اند، و اینکه پیروی از اهل سنت باعث نابودی دنیا و آخرت پیروان آن می‌شود، و گفته‌اند: ای مردمی که همچون خفاش در سایه

۱- دین السلطان ص ۱۵۳.

۲- دین السلطان ص ۱۵۴، احمد صبحی همین انتقادهای را کرده، اهل حدیث و فقها و خصوصاً امام بخاری را مورد انتقاد قرار داده به کتاب‌های زیر نگاه کن، حد الردة والحسبة، لا ناسخ و لا منسوخ، لماذا القرآن، و الصلاة فی القرآن، عذاب القبر و الثعبان الاقرع و قراءة صحیح البخاری.

۳- بلوغ الیقین بتصحیح مفهوم ملک الیمین ص ۴۷۵، ۴۷۶.

قرار گرفته‌اید، به سوی نور قرآن خارج شوید، و زندانیان تاریکی باقی نمانند، تاریکی گفتارها و داستان‌های رویایی خود به وجود آورده‌اند. ای پیروان حکومت اوهام، و ای قربانیان تألیف در دین، و ای صرع گرفتگان روایات داستان‌ها و ظن‌ها و اوهام، پرده‌ای که شما را پوشانده کنار بزنید، و از خواب طولانی بیدار شوید، عقیده و جان خود را پاک نمایید و کلام خدا و بشر را مساوی ندانید.^۱

ای اهل خرافات، و ای اهل روایت‌ها و داستان‌ها و قصه‌های مزخرف، چه می‌گوئید؟؟ بدون شک هر کس از شما پیروی نماید، دنیا و آخرتش را از دست می‌دهد، دنیا را از دست می‌دهد زیرا در راه کمک و یاری رساندن به دین خدا نیست همانطور که اکنون اکثر مسلمان‌ها زندگی می‌کنند، آخرت را از دست می‌دهد، زیرا او بر این گمراهی آشکار از دنیا می‌رود. (یعنی ایمان داشتن به حجیت حدیث) و در آخرت راه گریزی برای شما نیست.^۲

این که این هیاهو و این مطالب را بیان کردم برای این بود که روش‌های انتقادی از حدیث پیامبر توسط منحرفان در گذشته و حال و بخاطر کینه‌ای که به اهل سنت در دل داشتند، آگاهی یابید، انتقاد و تهمت به عدالت و دانش اصحاب برای متنفر کردن مردم، از پیروی از سنت و اهل آن می‌باشد.

با اندکی تأمل در می‌یابیم که چگونه منحرفان دوران ما منحرفان گذشته را در مورد انتقاد به اهل سنت همراهی و پشتیبانی کرده‌اند.

همانا انتقادهای و ایرادهای مستشرقان کینه‌توز و اهل فساد، در مورد اهل سنت فراوان است، که بعضی از ایرادها آورده شد، و به آن‌ها پاسخ داده شد، پنداشته‌اند که محدثین و

۱- همان ص ۱۸.

۲- همان ص ۴۷۷ نگا: تبصیر الامة بحقیقه السنه ص ۱۳۵-۱۴۰.

فقها احادیثی را که خوب و مرغوب می‌یافتند، وضع می‌کردند، آن را مرفوعاً به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند.^۱

می‌پنداشتند که فقها و اهل حدیث دوران اموی و عباسی، درباری بوده‌اند.^۲ در اینجا به ادعایی که به محدثین در مورد کوتاهی در نقد متن احادیث کرده‌اند پاسخ داده می‌شود، البته بعد از بیان کردن عدالت اهل سنت. و اهل سنت عبارتند از: جماعت، جمهور، و اکثریت مسلمان جامعه اسلامی. چون آن‌ها از پیروان راستین پیامبر ﷺ و اصحاب آن حضرت می‌باشند و منحرفان و فاسقانی که در گذشته و حال با آن‌ها مخالفت کرده‌اند، ارزشی ندارد، آن‌ها از روش و سنت پیامبر ﷺ خارج شده‌اند اصحاب را تکفیر، و به عدالت آن‌ها ایراد می‌گیرند،^۳ که همه این مطالب در چهار مطلب زیر آورده می‌شود:

مطلب اول: منظور از اهل سنت چه کسانی هستند؟

هنگامی که از عدالت اهل سنت صحبت می‌کنیم به این معنی نیست که آن‌ها فقط اهل حدیث می‌باشند، بلکه منظور ما آن هشت گروهی هستند که امام عبدالقادر بغدادی آن‌ها را کتاب خود بنام الفرق بین الفرق، آورده است. که عبارتند از گروه‌های زیر: ۱- علمای توحید ۲- علمای فقه ۳- علمای حدیث ۴- علمای نحو ۵- علمای قرائت‌ها و تفسیر ۶- صوفیان زاهد. که هیچ کدام از آن‌ها علم و مال خود را با بدعت‌های اهل هوا و هوس که

۱- اگر خواستی به ۴۲۴/۱-۴۳۱ مراجعه کن.

۲- اگر خواستی نگاه: ۴۳۹/۱-۴۴۷.

۳- نگاه: کسانی که به اهل سنت ایراد گرفته‌اند از ضواء علی السنه ۶۲ و شیخ المفیده ص ۳۳، و اعاده تقسیم الحدیث ص ۱۱۶ و البیان با قرآن ۵۱۴/۲، ۸۰۵، وحد الردة ۶۷، ۷۴ و السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۱۳، ۱۴، ۹۵، ۲۶۲، ۲۶۹ و اهل السنه شعب الله المختار ۳۱ و صفحات بعد از آن، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین ص ۳۲ و الخدعة رحلتی من السنه الی الشیعه ص ۲۹، ۱۱۱، و صفحات بعد از آن و سایر مراجعی که ذکر شده است در مورد کسانی که در حجیت سنت و یا عدالت اصحاب ایراد گرفته است.

گمراه و منحرف‌کننده است، آمیخته نکردند، و برای سخنان آنان حجتی قایل نشدند. ۷- گروه هفتم: مجاهدان در راه خدا هستند، که حمایت از مسلمانان را بعهده دارند و از حریم و سرزمین مسلمانان محافظت می‌نمایند، و در مرزهای خود از مذهب اهل سنت و جماعت پشتیبانی می‌کنند. ۸- گروه هشتم از آن‌ها: تمام سرزمین‌ها و شهرهایی هستند که به عقاید اهل سنت، معتقد می‌باشند، و در مسائل دینی به آن‌ها مراجعه می‌کنند، در فروع از آن‌ها تقلید می‌نمایند، و به هیچ یک از بدعت‌های گروه گمراه شده، اعتقاد ندارند.

امام عبدالقادر بغدادی می‌گوید: این‌ها گروه‌های اهل سنت و جماعت می‌باشند، که با هم یاران استوار دین می‌باشند، و بر راه راست قرار دارند.^۱

دکتر ناصر شیخ یک نص جامع را به آن‌ها معرفی می‌کند و می‌گوید: «اهل سنت پیروان قرآن و سنت می‌باشند، در گفتار و در عمل التزام خود را به آن نشان داده‌اند، اعتقاد اهل سنت موافق قرآن و حدیث می‌باشد و با عقاید سلف صالح از اصحاب و تابعین موافق است، از ائمه دین، که بزرگواری آن‌ها در دین ثابت شده بود و مردم از قدیم تا کنون از سخن آن‌ها پیروی می‌کردند، که هیچ کدام از آن‌ها متهم به بدعت یا به القاب ناسالم نبودند مانند خوارج، رافضی‌ها، قدریه، مرجئه جبریه، معتزله، کرامیه و مانند آن‌ها.^۲

مطلب دوم: درستی روش اهل سنت در فهم شریعت اسلامی و چگونگی رستگاری آن‌ها

از ابوهریره رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یهودیان به هفتاد و یک و یا هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، مسیحیان هم همین طور، و امت من هم به هفتاد و سه گروه تقسیم گردیدند.

۱- الفرق بین الفرق ص ۲۷۶-۲۷۹ با دخل و تصرف و خلاصه کردن آن.

۲- عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابه ۲۹/۱.

این حدیث را گروهی از ائمه اسلام، از جمله ابو داود^۱ و ترمذی^۲ آورده‌اند و آن را تصحیح نمودند، ابن ماجه^۳ و حاکم هم آن را آورده و تصحیح نمودند.^۴ شاهدانی هم از گروهی از اصحاب مانند انس بن مالک، و جابر بن عبدالله، و ابی بن کعب، و ابی درداء، و عبدالله بن عمرو بن العاص، و معاویه بن ابی سفیان و دیگران دارد.^۵

در این باره شواهدی تفسیری، از گروه ناجیه (نجات یافته) با سندهای آن آمده، که در مورد صحت این حدیث با آن حجت اقامه می‌شود.^۶ همانطور که حاکم در المستدرک گفته، و ذهبی هم با او موافقت کرده است.^۷

از جمله این شواهد حدیث معاویه و انس بصورت مرفوع می‌باشد که: اهل کتاب در دین خود به هفتاد و دو ملت و گروه تقسیم شدند، در حالی که این امت (مسلمانان) به

۱- سنن ابی داود در کتاب السنه، باب شرح السنه ۱۹۷/۴-۱۹۸ شماره ۴۵۹۶.

۲- سنن ترمذی در کتاب الایمان در باب آنچه درباره اختلاف امت آمده است ۲۵/۵ شماره ۲۶۴ گفته این حدیث حسن صحیح است.

۳- سنن ابن ماجه در کتاب الفتن، در باب اختلاف امت، ۴۹۲/۲ شماره ۳۹۹۱.

۴- المستدرک در کتاب العلم، در باب این امت به هفتاد و سه گروه تقسیم می‌شود، بجز یکی، همه در آتش هستند ۲۱۷/۱ شماره ۴۴۱ و گفته بنابر شرایط بخاری و مسلم صحیح است هر چند خود آن را نیاورده‌اند، ذهبی هم موافق است.

۵- کتانی معتقد به تواتر حدیث است، همچنین، عبدالله الغماری، عبدالعزیز الغماری، نگا: نظم المتناثر من الحدیث المتواتر ص ۴۵ شماره ۱۸ و اتحاف ذوی الفضائل المشتهره بما وقع من الزیاده فی نظم المتناثر علی الازهار المتناثره ضمن مجموعه الحدیث الصدیقه ص ۱۸۵.

۶- بر خلاف کسی که به عدم صحت حدیث معتقد است. نگا: الخلافة و النشأة الاحزاب الاسلامیه از دکتر محمد عماره ص ۱۲۹.

۷- المستدرک ۲۱۸/۱.

هفتاد و سه گروه تقسیم شدند، همه آنها در آتشند مگر یک گروه که آن هم اهل سنت و جماعت می‌باشند.^۱

در حدیث عبدالله بن عمر مرفوعاً آمده: «بنی اسرائیل به هفتاد و دو ملت تقسیم شدند و ملت من هم به هفتاد و سه گروه تقسیم می‌شوند، بجز یک گروه همه در آتشند، گفتند: آن گروه کدام است ای رسول خدا فرمود: گروهی که پیرو آنچه که من و اصحابم بر آنیم هستند.^۲

امام شاطبی می‌گوید: لفظ جماعت در حدیث شریف همان اصحاب بصورت خاص می‌باشند، چون آنها هستند که ستون‌های دین را بر افراشتند. و آن را محکم نمودند و آنها هستند که هیچگاه بر گمراهی جمع نمی‌شوند ولی ممکن است غیر آنها جمع شوند. لفظ جماعت و تفسیر آن در اینجا مطابق روایت دیگری از رسول خدا می‌باشد که آن حضرت فرمود: «ما انا علیه و اصحابی»^۳ (آنچه من و اصحابم بر آن هستیم). امام عبدالقادر بغدادی صحت روش اهل سنت در فهم شریعت اسلامی و محقق شدن رستگاری برای آنها به وسیله متن همان حدیث استناد کرده و گفته: هنگامی که رسول خدا در مورد تقسیم شدن امتش به هفتاد و سه گروه یاد کرد و خبر داد، که یک گروه از

۱- ابو داود آن را در کتاب السنه و در باب شرح السنه آورده است ۱۹۸/۴ شماره ۴۵۹۷ و حاکم در مستدرک در کتاب العلم در باب این امت به هفتاد و سه گروه ۲۱۸/۱ شماره ۴۴۳ هر دو از معاویه روایت کرده‌اند ابن ماجه آن را آورده در سنن خود در کتاب الفتن و باب اختلاف امت ۴۹۲/۲ شماره ۳۹۹۱ انس بوصیری در مصباح الزجاجة گفته ۲۳۹/۳ اسناد این درست و رجالش ثقه می‌باشند.

۲- ترمذی در سنن خود در کتاب ایمان و در باب آنچه که درباره اختلاف امت آمده، آورده است ۲۶/۵ شماره ۲۶۴۱ و گفته این حدیث یک فرد مضر و ناشناس است و او را جز در این حدیث نمی‌شناسیم، حاکم در مستدرک خود آن را آورده در کتاب العلم و در باب این امت به هفتاد و سه گروه ۲۱۸/۱ شماره ۴۴۴.

۳- الاعتصام ۵۱۸/۲-۵۱۹ با اندکی تصرف.

آن‌ها نجات می‌یابد، در مورد آن گروه از آن حضرت سؤال کردند و وصف آن‌ها را پرسیدند و او به همان‌هایی اشاره کرد که تابع او و اصحابش بودند.

در حالی که در زمان معاصر بجز اهل سنت و جماعت هیچ یک از فرق دیگر را نمی‌یابیم که موافق اصحاب رسول خدا باشند. از میان مجتهدان و علمای عامل به شریعت قطعاً گروه‌های رافضی، معتزله، خوارج، جهمی، و همه بدعت‌گذاران، وارد در معنای لفظ جماعت نمی‌شوند، زیرا از روش و سنت پیامبر ﷺ و اصحاب آن حضرت خارج گشته‌اند.

چگونه این رافضیان و خوارج و قدریه و سایر فرقه‌های دیگر موافق اصحاب هستند، در حالی که هیچ کدام از روایت‌های آن‌ها را در احکام شرعی، بدلیل قبول نداشتن روایات حدیث و سیره و مغازی نمی‌پذیرند، بخاطر کافر دانستن اصحاب و اهل حدیث، کسانی که روایان اخبار و احادیث و بیان‌کنندگان تاریخ و سیره‌ها می‌باشند و همچنین بخاطر تکفیر فقهای امت، همان‌هایی که آثار اصحاب را ثبت کردند، و فروع آن را با فتوای اصحاب مقایسه کردند.

به لطف و حمد خداوند متعال در میان خوارج و رافضی‌ها، قدری‌ها، و دیگر گروه‌های منحرف، و گمراه امامی در فقه و روایت حدیث و وعظ و خطابه و تذکیر و علم نحو و لغت وجود ندارد و نه کسی را دارند، که در نقل مغازی (غزوات پیامبر) علما و سیره نبوی، و تاریخ‌ها، و تفسیر و تأویل مورد اطمینان باشد، عالمان و امامان این علوم بصورت خاص و عام از اهل سنت و جماعت بوده‌اند.^۱

چون این منحرفان و گمراهان در احکام و سیره خود روایات اصحاب را رد می‌کنند، اقتدا کردن به آن‌ها هم صحیح نیست.

۱- نگا: فضائل اهل سنت و علوم و ائمه آن‌ها و بیان آثار آن‌ها در دین و دنیا در کتاب الفرق بیان الفرق ص ۳۲۱-۳۲۵ نگا: الاعتصام از شاطبی ۵۰۹/۲ و بعد از آن.

از این جمله چنین نتیجه می‌گیریم کسانی که در احکام و سیره خود به روایات اصحاب مراجعه می‌کنند، اهل سنت می‌باشند، نه بدعتگران، که با آن روش (استناد به قول اصحاب) راه درست و سالمی را برای فهم شریعت اسلامی انتخاب کرده‌اند. و باعث نجات و رستگاری آن‌ها می‌شود، زیرا طبق حکم حدیث نبوی ﷺ از اقتداکنندگان به اصحاب می‌باشند^۱ و از آن جهت خدا را شاکریم.^۲

امام شاطبی می‌گوید: «طبق این نظر هر کس از جماعت اهل سنت خارج شود، از جمله استثنائات و نوادگان شیطان می‌باشد که اهل بدعت‌ها هم بعلت مخالفت با روش پیامبر ﷺ و اصحاب ایشان، داخل در این گروه می‌شوند.

و هر کس از جماعت ائمه و علمای مجتهد اهل سنت خارج شود، بر جاهلیت مرده است، زیرا جماعت خداوند علما هستند و خداوند علما را حجت خود بر روی زمین قرار داده است، این قول پیامبر ﷺ شامل آن‌ها می‌شود: «لن یجمع امتی علی ضلالة» (امت من در یک امر گمراه‌کننده و باطل اجماع نمی‌کنند^۳) که آن‌ها اهل سنت و اکثریت می‌باشند، هر گاه در امری اجماع کنند، بر سایر ملل واجب است که از آن‌ها پیروی کنند. و هر کس استثنا شود، و تنها بماند، بسوی آتش می‌رود.^۴ اگر گفته شود، اهل گفتارهای گوناگون، و عقاید مختلف هم چنین عقیده دارند، که حق در عقیده آن‌هاست و مخالفین آن گمراه شده‌اند - اهل حدیث هم در آنچه که حلال دانستند، همین طور بودند، از کجا علم یقینی پیدا کردند که آن‌ها بر حق می‌باشند؟

۱- نگا: الفرق بین الفرق در فصل، معصوم کردن خداوند اهل سنت را، از تکفیر همدیگر یا گذشتگان

خود و ایراد به آن‌ها ص ۳۲۰-۳۲۱

۲- الفرق بین الفرق ص ۲۷۹-۲۸۳ با دخل و تصرف نگا: الاعتصام از شاطبی ۵۰۵/۲-۵۲۳.

۳- قبلاً آورده شده است ۴۸۴/۱.

۴- الاعتصام ۵۱۷/۲-۵۱۹ با اندکی تصرف.

در پاسخ آمده: مخالفان از گروه‌های مختلف اگر معتقد باشند که حق آنست که، آن‌ها بر آنند، به سوی آن می‌خوانند، پس مجموعه‌ای هستند که اختلافی ندارند. کسی که به کتاب خدا چنگ بزند، و سنت رسول خدا را بگیرد، با نور حق روشن شده، و در هدایت برایش باز خواهد شد. و حق را در گمان خود جستجو کرده است، اهل سنت بجز ستمگران کسی را از این مذهب نمی‌رانند زیرا آن‌ها پاسخ هیچ دستور دینی را از روی استحسان و قیاس و نظر و مراجعه به کتاب‌های فیلسوفان متقدم و متکلمان متأخر نمی‌دهند.^۱

اگر بگویند: لازم است معتقد باشید که راویان اخبار شرعی که پیامبر ﷺ آن‌ها را معصوم خوانده، معصوم به حساب آیند، هر چند که به عمد هم دروغ گفته باشند. پاسخ می‌دهیم بله، چنین عقیده‌ای داریم، هر کس را که پیامبر عادل خوانده، و از آن حضرت روایت کرده است، در نظر ما هم عادل است، هر چند به عمد هم دروغ گفته باشد، و گفته او را با قاطعیت می‌پذیریم، زیرا خداوند پیمان بسته است که خود حافظ کتاب و شریعت می‌باشد.^۲

این مطلب پاسخ منحرفان و گمراهانی است که می‌پندارند رد سنت مطهر و حدیث صحیح قول پیامبر ﷺ را رد نمی‌کند بلکه قول راویان سنت از اصحاب و تابعین و بعد از آن‌ها و صاحبان تالیفات جدید را رد می‌کند.

مطلب سوم: بزرگواری و افتخار اهل حدیث

وقتی که حدیث بعد از قرآن منبع عمده و اصلی اصناف اهل سنت، باشد، و هنگامی که کتاب‌های حدیثی، بعد از قرآن از منابعی می‌باشند که بسیاری از مسایل اسلامی بوسیله

۱- تأویل مختلف الحدیث از ابن قتیبه ص ۸۳ با اندکی تصرف. نگا: گفته ابن قیم در مختصر الصواعق المرسله پاسخ به این سؤال و بیان کردن فرق میان اهل سنت و هواپرستان ۵۷۱/۲-۵۷۶.

۲- الاحکام از ابن حزم ۱۲۶/۱.

آن‌ها بیان گردیده است. این‌ها دلالت می‌کند بر جایگاه عظیم اهل حدیث در میان اهل سنت، که گفتار سفیان ثوری در مورد آن‌ها صدق پیدا می‌کند که گفت: فرشتگان نگهبان‌های آسمان می‌باشند و اهل حدیث هم نگهبان‌های زمین.^۱

یزید بن زریع^۲ می‌گوید: برای هر دینی سوارکاری است، و سوارکاران این دین صاحبان سندها می‌باشند.^۳

ابو حاتم رازی می‌گوید: از زمانی که آدم خلق شده، در میان هیچ امتی آدم‌های امینی پیدا نشدند که احادیث رسول خود را نگهداری کنند، بجز در امت محمد ﷺ. مردی به او گفت: ای ابن حاتم شاید حدیثی روایت کرده‌اند که اصلی ندارد و درست نباشد. گفت: علمای آن‌ها درست را از نادرست می‌شناختند و روایت آن‌ها برای شناختن بوده است، تا برای کسانی که بعد از آن‌ها هستند بیان کنند، که احادیث را مشخص کنند و حفظ نمودند.^۴

وقتی مشخص شد که اسلام بدون حدیث نبوی اقمه نمی‌شود، آنچه را امام ابوداود طیالسی^۵ در آن باره گفته صدق پیدا می‌کند، که گفت: «اگر این گروه نبودند ما اسلام را

۱- خطیب آن را در کتاب فی شرف اصحاب الحدیث ص ۹۱ شماره ۸۰ آورده است.

۲- یزید بن زریع با مقدم شدن زال تصغیر شده و البصری ابومعاویه است که توثیق شده است، در سال ۱۸۲ و از دنیا رفت، شرح حالی دارد در کتاب‌های تقریب التهذیب ۳۴۲/۲ شماره ۷۷۴۱ و الکاشف ۳۸۲/۲ شماره ۶۳۰۱، و الثقات از عجمی ۴۷۸ شماره ۱۸۴۱ و الجمع بین رجال الصحیحین ۵۷۲/۲ شماره ۲۲۳۷ و رجال صحیح البخاری از کلابادی ۸۰۷/۲ شماره ۱۳۵۵.

۳- خطیب در شرف اصحاب الحدیث ص ۹۱ شماره ۸۱ آورده است.

۴- همان ۸۹ شماره ۷۷.

۵- ابوداود طیالسی سلمان بن جارود البصری است، یکی از علمای بزرگوار و حافظان اسلام است در سال ۲۰۳ از دنیا رفت. شرح حالی دارد در این کتاب‌ها تذکره الحفاظ ۳۵۱/۱ شماره ۳۴۰ و تقریب التهذیب ۳۸۴/۱ شماره ۲۵۵۸ و طبقات الحفاظ از سیوطی ص ۱۵۳ شماره ۳۲۷ و الثقات از عجمی

تدریس نمی‌کردیم.» منظور از این گروه همان اهل حدیث و کسانی می‌باشند که حدیث را می‌نوشتند.^۱

امام خطیب بغدادی می‌گوید: «خداوند ارکان شریعت را به اهل خود سپرده، و به وسیله آن‌ها تمام بدعت‌های زشت را از بین بردند، آن‌ها امین خلقت و واسطه میان پیامبر ﷺ و امت می‌باشند، برای نگهداری امت اجتهاد می‌کنند. شریعت الهی را عملاً و زبانه پذیرفته‌اند. سنت آن حضرت را نگهداری و بیان کرده‌اند، تا اینکه اصل آن را ثابت نمودند آن‌ها مستحق آن و اهل آن بودند، چه بسیار بی‌دین‌هایی که قصد آمیختگی با شریعت را داشتند، در حالی که اهل شریعت نبودند، خداوند بوسیله اصحاب حدیث شر آن‌ها را از امت دور می‌گرداند، زیرا اهل حدیث همانطور که در بالا اشاره کردیم حافظان ارکان دین می‌باشند.

هر گروهی به سوی هواهای نفسانی خود می‌رود، یا نظری را خوب و نیک می‌داند که خود بر آن است بجز یاران حدیث که آن‌ها گفتارشان کتاب خدا و سنت رسول خدا حجت آن‌ها، و رسول خدا ﷺ گروهشان و منسوب به آن حضرت می‌باشند. به سوی هواهای نفسانی متمایل نمی‌شوند، به دیگر نظرات توجه نمی‌کنند، آنچه که از رسول خدا ﷺ روایت شده، می‌پذیرند، اگر در حدیثی اختلافی پیش بیاید به آن حضرت رجوع می‌کنند، هر حکمی که بکنند، قابل قبول و پذیرفتنی است.

از جمله این‌ها هر عالم فقیهی، و امام بلند پایه‌ای، و زاهدی در قبیله‌ای، و شناخته شده به فضیلتی، و قاری با تقوایی، و خطیب نیکویی که راه آن‌ها راه مستقیم و اکثریت عظیم جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهند، هستند. هر بدعت‌گذاری نسبت به عقیده آن‌ها تظاهر کند. و غیر از مذهب آن‌ها، جرأت آشکارسازی، مذهب دیگری را بنماید و با آن‌ها

۲۰۱-۲۰۲ شماره ۶۰۹ و شذرات الذهب ۱۲/۲ و التقیید لمعرفة رواة السنن و المسانید از ابن نقطه

ص ۲۷۷ شماره ۳۴۳ تهذیب الکمال للمزی ۴۰۱/۱۱ شماره ۲۵۰۷.

۱- خطیب آن را در شرف اصحاب الحدیث آورده ص ۱۰۱ شماره ۱۰۱.

دشمنی کند خداوند او را خوار می‌گرداند. و کسی را که خوار گرداند، ضرری به آن‌ها نمی‌رساند و کسی را که گرفتار کند، رستگار نمی‌شود، کسی که در دین احتیاط کند به آن‌ها نیازمند است، کسی که با چشم بد به آن‌ها نگاه کند، درمانده است، و خداوند در موفقیت آن‌ها قادر و تواناست.^۱

خداوند هارون الرشید را ببخشاید که گفت: «چهار چیز را طلب کردم آن را نزد چهار گروه یافتم: دروغ را خواستم نزد رافضیان یافتم، حق را جستجو کردم، آن را نزد اصحاب حدیث (اهل سنت) یافتم، کفر را طلب کردم، آن را در میان جهمیان دیدم، کلام و انحراف را جستجو کردم، که در میان معتزله بود.^۲

خداوند آن نفس‌هایی که برای حفظ دین بپا خواستند، و خداوند، کسانی را که از علمای جدید آثار آن‌ها را زنده نگه داشته‌اند، ببخشاید. «آمین»

مطلب چهارم: پاسخ به ادعای کوتاهی اهل حدیث در نقد متن حدیث

ادعای کوتاهیِ محدیثین در نقد متن حدیث و اعتماد کردن به سند آن در میان اهل حدیث را^۳ مستشرقان کینه‌توز، برای طعنه به دین ما و این علم شریف که خداوند به این امت اختصاص داده است، مطرح کرده‌اند. این ادعای دروغینی است که توسط بی‌دین‌های^۴ کافر، طرح شده و بعضی از مسلمانان از آن متأثر شده‌اند.^۱

۱- شرف اصحاب الحدیث ص ۲۸-۳۱ با دخل و تصرف و تقدیم و تأخیر آوردن مطالب نگا: گفته حاکم در معرفه علوم الحدیث ص ۲-۴ و جمال الدین القاسمی در قواعد التحدیث ص ۶۰ و السنه بین دعاه الفتنه ادعیاء العلم از استاد دکتر عبدالموجود ص ۱۱.

۲- شرف اصحاب الحدیث ص ۱۰۸ شماره ۱۰۴.

۳- نگا: العقیده و الشریعه ص ۵۰ و دراسات محمدیه ترجمه استاد صدیق بشیر نقل از مجله کلیه الدعوه لیبی، شماره ۱۰ ص ۵۰۸ نگا: دائره المعارف اسلامی ۳۳۵/۷-۳۳۷.

۴- اضواء علی السنه ص ۲۸۸ صفحات بعد از آن و اعاده تقسیم الحدیث ص ۱۱۸ و صفحات بعد از آن و السلطه فی الاسلام ص ۲۵۹ و حقیقه الحجاب و حجیه الحدیث ص ۹۱ و دلیل المسلم الحزین

استاد صدیق بشیر می‌گوید: «اگر حسن ظن به گویندگان مستشرق داشته باشیم علت بطلان این پندار و تصور این است که روش انتقادی نسبت به اخبار در میان غربی‌ها، تنها منصوب به متن می‌باشد، و چون به سند حدیث تسلط کامل ندارند، به بخش عظیمی از آن دست نیافته‌اند. اگر از سند صحبت کنند، بعضی مفاهیم نظری، که در واقعیات انتقادی آن‌ها جایی ندارد به حساب نمی‌آیند. که این روش با روش انتقادی مسلمانان مخالف است، روش انتقادی نزد مسلمانان عملاً و به شکل بسیار گسترده و بی‌نظیری طبقه‌بندی شده است که این، گامی بلند و جهشی عظیم است که هنوز اروپائیان به آن نرسیده‌اند، چگونگی به چنین علمی دست یابند، در حالی که اخبار آن‌ها منقطع السند می‌باشد، و از رسیدن به اسناد مأیوس شده‌اند.^۲

خداوند ابن حزم را ببخشاید که می‌گوید: روایت ثقه از ثقه با اتصال سند به پیامبر ﷺ مخصوص مسلمانان می‌باشد و سایر ملل از آن محرومند، اما در میان یهودیان^۳ و مسیحیان و بدعتگذاران و اهل هوا و هوس، احادیثی که مرسل، معضل یا استناد به دروغگو، یا مجهول الحال و ناشناس باشد، فراوان است.

بنظر می‌رسد که ادعای بیهوده کوتاهی اهل حدیث در مورد نقد متن حدیث، با آن شرایطی که برای صحت خبر و شناسه‌هایی که برای تعیین وضعیت خبر قرار داده بودند، ادعای باطلی است.

ص ۵۹، و تبصیر الامة بحقیقة السنة ص ۱۷۳، ۱۸۰، ۳۵۲، ۳۸۴، ۶۵۵ و السنة و الفقهاء و المحدثین ص ۱۳-۳۳ و الخدعة رحلتی من السنة الی الشیعة ص ۸۱ و صفحات بعد از آن.
 ۱- نگا: فجر الاسلام ۲۱۷، ۲۱۸ و ضحی الاسلام ۱۳۰/۲-۱۳۳ و ظهر الاسلام ۴۸/۲ نگا: حیاة محمد از دکتر محمد هیکل ص ۵۵ و مصادر التاریخ الاسلامی و مناهج البحث فیه از دکتر سید اسماعیل کاشف ص ۲۱ و دیگران.

۲- ضوابط الراویة عند المحدثین ص ۳۹-۴۰.

۳- الفصل فی الملل و النحل ۸۱/۲ با دخل و تصرف. و نگا: تدریب الراوی ۱۵۹/۲.

چگونه در مورد نگهداری متن حدیث کوتاهی می‌کنند در حالی که علم درایه الحدیث برای خدمت به روایت حدیث تشکیل شده بود. به عبارتی دیگر، تمام علوم حدیث فقط برای ضمانت نگهداری متن حدیث و مطمئن شدن به اینکه آن حدیث حقیقتاً از پیامبر ﷺ می‌باشد، تشکیل شده‌اند.

مبالغه نکرده‌ایم اگر بگوییم آن پنج شرطی که علمای حدیث برای صحت خبر واحد ارائه کرده‌اند، همگی برای ضبط متن حدیث بوده‌اند. آنچه که بصورت ظاهری به شروط ضبط سند تعلق می‌گیرد، در حقیقت به باطن و ظاهر متن متعلق است. سه شرط اول که عبارتند از اتصال سند، عدالت راوی و ضبط راوی، در ظاهر ویژه ضبط سند می‌باشند در حقیقت فقدان هر کدام از آن شرطها در ضبط متن خلل ایجاد می‌کند.

۱- چون از متصل نبودن سند، حدیث ضعیف بدست می‌آید: که انواع ضعیف عبارتند از: منقطع، معضل، معلق، مدلس، مرسل، که همگی در صحت متن خلل وارد می‌کنند.

۲- اگر راوی عادل نباشد، حدیث ضعیفی که ضبط متن آن دچار اشکال است، بدست می‌آید: مانند موضوع، متروک و منکر.

۳- اگر راوی حافظه نداشته باشد، انواع حدیث ضعیف، که در ضبط متن مشکل ایجاد می‌کند، بدست می‌آیند، که عبارتند از: مدرج، مقلوب، مضطرب، مصحف، محرف و دیگر احادیث از این قبیل.

پس جز شرط (عدم شذود، و عدم علت) شرطی باقی نمی‌ماند، و از دست دادن این دو شرط، احادیث زیر را نتیجه می‌دهد: شاذ، معلل، که در ضبط متن مشکل ایجاد می‌کنند. پس از این همه دقت، چگونه باید بگوئیم که اهل حدیث به نقد متن حدیث توجه نکرده‌اند.

علمای ما به هنگام نقد سند حدیث و متن آن، این اختلاف‌های ظاهری را قایل نشدند، با این جملات نمی‌خواهم بگویم که میان صحت سند و صحت متن ملازمت و همراهی وجود دارد.

از صحت سند، صحت متن بدست نمی‌آید که ممکن است شاذ یا معلل یا جعلی باشد که باطل است همچنانکه از ضعف سند ضعف متنی که با سند دیگری آورده شده حاصل نمی‌شود.

از اینجا بود که حکم صحیح و حسن و ضعیف بودن حدیث را به اسناد مقید کرده‌اند، نه متن حدیث. و گفته‌اند: ممکن است سندهای حدیث صحیح باشد، در حالی که حدیث صحیح نیست، و یا اسناد حدیث حسن باشد، ولی حدیث حسن نیست، و یا اسناد ضعیف باشد، در حالی که حدیث ضعیف نیست.

نتیجه این می‌شود که میان اسناد و متن ملازمت وجود ندارد، که ممکن است سندی بخاطر داشتن شرایط صحیح یا حسن باشد، ولی متن آن بخاطر شذوذ، علت، و ناسالمی درست نباشد. ممکن است سند درست نباشد، ولی متن از طرق دیگر درست باشد.^۱ دکتر صبحی صالح به عدم اختلاف اهل حدیث درباره سند و متن حدیث در مورد حکم آن‌ها بر حدیث، تأکید می‌کند، و می‌گوید: بر ماست که دچار اشتباه و حماقتی که مستشرقان و شاگردان فریب خورده آن‌ها شده‌اند، نشویم، آن‌ها میان سند و متن فاصله می‌اندازند. گو اینکه میان دو دشمن فاصله می‌اندازند، که به هم نمی‌رسند، یا دو دره‌ای که بهم نمی‌رسند. پس مقیاس‌های اهل حدیث در سند از مقیاس‌های آن‌ها در متن جدا نیست، مگر برای توضیح بیشتر، یا باگذاری، و یا تقسیم‌بندی.

والا بایستی هر سند صحیحی به متن صحیح ختم شود و متن عقلانی و منطقی هم که با حواس اختلاف ندارد، باید از طریق سند صحیح آمده باشد.^۲

۱- توضیح الافکار از صنعانی ۱/۲۳۴.

۲- علوم الحدیث و مصطلحه ص ۲۸۳.

محدثان در مباحث خود میان سند و متن حدیث، اختلاف ظاهری با هم نداشته‌اند، سخنان آن‌ها در مورد سند، و متن، همانند هم می‌باشد، چند مثال در این زمینه می‌آوریم:

۱- همانطور که پوشیده نیست، فراوانی راویان موثق، به متن مربوط است. زیرا این زیاده‌ای است که از یک راوی موثق، آورده شده است. ابن حجر می‌گوید: زیاده‌ای که راوی - چه در حدیث صحیح و چه حسن - آورده، قابل قبول است، اگر منافی روایتی که از آن موثق‌تر است، نباشد. چون اگر میان آن زیاده و حدیثی که آن زیاده را ندارد منافاتی نباشد، مطلقاً پذیرفته می‌شود، چون در حکم حدیث مستقلی می‌باشد که یک نفر ثقه، آن را آورده و از شیخ خود روایت نکرده است. اگر منافات داشته باشد، به طوری که با قبول آن، روایت دیگر رد می‌شود، این باعث برتری یکی از آن دو روایت می‌شود. قول برتر را می‌پذیریم، و دیگری را رد می‌کنیم.^۱

برای مثال حدیث ابن مسعود را ذکر می‌کنیم که گفت: از پیامبر خدا ﷺ سؤال شد، چه عملی بهتر است؟ فرمود: نماز در وقت خود.^۲ حسن بن مکرم و بندار بن بشار در روایتی گفته‌اند: نماز اول وقت. و حاکم آن را تصحیح نموده است.^۳ و پذیرفته شده است. پس آیا اینجا سخن درباره سند می‌باشد یا برای ضبط کردن متن.

۱- نزهة النظر ص ۳۰.

۲- بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری، در کتاب مواقیب الصلاة، در باب، برتر بودن نماز خواندن در اول وقت، ۱۲/۲، شماره ۵۲۷ و مسلم در شرح (نووی) در کتاب الایمان، در باب داشتن ایمان به خدا از بهترین اعمال است ۳۵۰/۱-۳۵۱ شماره ۱۳۷ بخاری در (شرح فتح الباری) در کتاب مواقیب الصلاة در باب فضل الصلاة لوقتها ۱۲/۲ شماره ۵۲۷ آن را آورده است مسلم هم در (شرح نووی) در کتاب ایمان در باب مؤمن بودن به خداوند از بهترین اعمال است ۳۵۰/۱ شماره ۱۳۷.

۳- حاکم در المستدرک آن را آورده، در کتاب نماز در باب، زمان نماز ۳۰۰/۱ شماره‌های ۶۷۴ و ۶۷۵ و گفته بنا بر شروط شیخین صحیح می‌باشد، ولی خود آن را نیاورده‌اند، ذهبی با او موافق است، نگا: تدرب الراوی ۲۴۸/۱.

از جمله آن مثال‌ها حدیث مصحف می‌باشد که در آن تصحیف روی داده است، که هم در اسناد و هم در متن می‌باشد. دوم حدیث «احتجر النبی ﷺ فی المسجد»^۱ یعنی در مسجد حجره‌ای برای خود برگزید. بعضی آن را اینگونه تصحیف کرده‌اند احتجم، که آن تصحیف لفظی می‌باشد. در معنا هم تصحیف اتفاق می‌افتد، مثلاً کسی خطبه می‌خواند، و این حدیث را روایت می‌کرد «لا یدخل الجنة قتات»^۲ گریست و سپس گفت، چه کاری است که من انجام می‌دهم، کاری جز فروش گیاه ندارم، یعنی کسی که به حیوانات علف می‌دهد.^۳

استاد صدیق بشیر می‌گوید: نقد متن از گسترده‌ترین مباحث می‌باشد، که علم الحدیث در آن بر روش انتقادی غربی‌ها برتری جسته هم از نظر مفهوم، و هم از نظر متن، و هم از نظر مبحث بررسی نص، و آوردن لفظ. همانطور که اسد رستم می‌گوید: نشانه‌ای دیگر از نشانه‌های امانتداری عالمان علم حدیث در نقد حدیث می‌باشد، و بررسی نص را بخاطر وقوف بر لفظ اصلی فرضی دانسته‌اند، بعضی از آن محدثان نه لحن را عوض کردند، و نه خطا را اصلاح نمودند، بلکه آرای خود را در حاشیه کتاب‌ها نوشتند.^۴

اسد رستم در این مطالب به شروطی اشاره می‌کند که عالمان این علم، در عدم جواز روایت حدیث بر طبق معنا را آورده‌اند که اگر راوی به الفاظ و دلالت‌های آن و

۱- بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در کتاب اذان در باب نماز شب ۲۵۱/۳ شماره ۷۳۱ و مسلم در (شرح حدیث نووی) در کتاب نماز مسافر و کوتاه کردن آن در باب، مستحب بودن نماز نافله در خانه‌اش ۳۲۵/۳-۳۲۶ شماره ۷۸۱ از احادیث روایت شده از زید بن ثابت می‌باشد.

۲- بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) کتاب ادب و در باب سخن چینی، از گناهان کبیره است. ۴۸۷/۱ شماره ۶۰۵۶ و مسلم در شرح نووی کتاب ایمان باب اشتباه بودن حرام خواندن سخن چینی ۳۸۹/۱ شماره ۱۶۹ از احادیث روایت شده از حذیفه رضی الله عنه.

۳- فتح المغیث از سخاوی ۶۹/۳، نگا: علوم الحدیث دکتر صبحی صالح ص ۲۵۴-۲۶۲.

۴- مصطلح التاریخ ص ۳۳ نگا: ضوابط الرواء عند المحدثین ص ۴۶.

مقصدهایش آگاهی نداشته باشد، و در معنا کردن آگاه نباشد و در مقدار اختلافی که میان آنهاست بصیر نباشد، روایت کردن درست نیست.

در این حالت برای راوی، روایتی را با آن لفظی که شنیده است مشخص می‌شود. و روایت کردن با معنا برای او جایز نیست.^۱

آیا همه این کارها و اقدامات برای حفظ، و سلامتی متن نیست؟

در این مطلب بر عنایت و توجه محدثین به نقد متن‌ها، از جعل احادیث موضوع که مخالف عقل و مشاهده و حواس می‌باشند، استدلال نمی‌کنم. با وجود اینکه امکان تأویل آن هم نیست. تأویلی که احتمال نزدیک به درستی باشد. آن‌ها خیلی از احادیث را به دلیل مخالف بودن با قرآن و سنت مشهور صحیح، و تاریخ معروفی رد کرده‌اند.^۲

از نمونه‌های بررسی و آزمایش متن حدیث و انتقاد از آن، توسط محدثین، حدیث قرار دادن جزیه بر یهودیان خبیر می‌باشد که این داستان را چندین علما مانند حافظ سبکی^۳ و ابن کثیر^۴ و سخاوی^۵ روایت کرده‌اند. عده‌ای از یهودیان نامه‌ای آشکار ساختند، و مدعی شدند، که نامه رسول خدا ﷺ می‌باشد که گرفتن جزیه را از آن‌ها رفع کرده است، و در آن به شهادت چند تن از اصحاب اشاره شده بود. و متذکر شدند که آن نامه به خط علی ابن ابی طالب^۶ می‌باشد. این نامه را به رئیس وزیران ابی القاسم علی بن حسن، وزیر قائم بامر الله از خلفای عباسی ارائه کردند و او آن را به خطیب بغدادی نشان داد،

۱- تدریب الراوی ۹۸/۲ نگا: پاسخ به شبهه روایت حدیث به معنا، که شرح آن گذشت ۳۷/۱-۳۷۶.

۲- دفاع عن السنه از دکتر ابو شهبه ص ۳۱ برای اطلاعات بیشتر نگا: روش نقد نزد علمای حدیث، و سنت مطهر و مبارزه طلبی‌های آن از دکتر نور الدین عتره و منهج نقد المتن عند علماء الحدیث از دکتر صلاح الدین ادبی و به کتاب اهتمام المحدثین بنقد الحدیث سنداً و متناً و دحض مزاعم المستشرقین و اتباعهم از دکتر محمد لقمان سلفی.

۳- طبقات الشافعیة الکبری ۳۵/۴.

۴- البدایة و النهایة ۱۰۸/۱۲-۱۰۹.

۵- الاعلان بالتویخ لمن ذم التاريخ ۲۵/۲۴.

بعد از تأمل در آن، گفت که این نامه جعلی می‌باشد. گفتند: از کجا فهمیدی. گفت: در آن شهادت معاویه است، در حالی که او در سال فتح مکه در سال هشتم هجری مسلمان شد، ولی فتح خیبر در سال هفتم هجری بود، آن هنگام معاویه مسلمان نشده بود، و در ماجرای خیبر حاضر نبود، در آن شهادت سعد ابن معاذ می‌باشد، در حالی که ایشان سال پنجم هجری در جنگ بنی قریظه از دنیا رفتند، دو سال قبل از فتح خیبر، رئیس الوزراء او را تحسین کرد، به او اعتماد کرد، و آن را تأیید نمود. و بخاطر محتویات نامه دادن جزیه را از آن‌ها رفع نکرد، چون جعلی و باطل بود.

قبل از حافظ خطیب بغدادی، امام ابن جریر طبری دروغ و جعلی بودن این نامه را ذکر کرده است، همانطور که در البدایه و النهایه ابن کثیر این مطلب آمده است.^۱

ابن قیم جوزیه نیز در دو کتاب خود، «احکام اهل الذمه»^۲ و «المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف»^۳ به جعلی بودن این نامه توسط یهود پرداخته است، و دروغ و جعلی بودن آن را به ده دلیل بیان کرده است. سپس آورده که، یهود این نامه را نزد ابن تیمیه آوردند، آن را بسیار با احترام و عزت، حمل می‌کردند، که با پارچه‌ای از حریر و ابریشم پوشانده شده بود، وقتی ابن تیمیه آن را باز کرد و در آن تأمل نمود. بر آن آب دهان انداخت و گفت: این نامه به چند دلیل باطل و دروغ است، و آن‌ها را برای یهود بر شمرد، بعد از آن یهود با حقارت و خواری آنجا را ترک کردند.^۴

۱- البدایة و النهایة ۱۰۹/۱۲.

۲- احکام اهل الذمه ۹۰۷/۱.

۳- المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف ص ۱۰۲-۱۰۵ نگا: لمحات من تاریخ السنه از استاد عبدالفتاح ابوغده ص ۱۷۰-۱۷۲.

۴- المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف ص ۱۰۵.

با همه این مطالبی که در این فصل گفته شده ادعای کوتاهی اهل حدیث در مورد متن حدیث از درجه اعتبار ساقط می‌شود. و خداوند در این زمینه و همه زمینه‌ها از همه ما عالمتر و آگاه‌تر است.

فصل چهارم: نحوه ایراد گرفتن به سندها و علوم حدیث

مقدمه

شامل: بیان اینکه اسناد دلیل و برهان ما برای صحت کتاب و سنت است و هدف دشمنان اسلام در طعنه زدن به اسناد.

طعنه زدن و ایجاد شک در اسناد پیوسته یکی از اهداف دشمنان قدیم و جدید اسلام بوده تا بدین وسیله در وحی الهی - قرآن و سنت پیامبر ﷺ - شک ایجاد کنند.

اسناد دلیل ما برای صحت کتاب خدا، و سنت رسول خدا ﷺ می باشد، پس برای صحت هر قرائتی از قرآن، بایستی سه شرط زیر وجود داشته باشد:
۱- صحت اسناد آن.

۲- موافقت آن با زبان عربی، هر چند با یک وجه.

۳- موافق رسم الخط عثمانی باشد، هر چند که احتمالی باشد.

اگر هر یک از این سه شروط را نداشته باشد، آن قرائت، شاذ می باشد، و قرآن به حساب نمی آید، هر چند جز، قرائت های هفتگانه باشد، در این باره صاحب الطیبه چنین سروده است:

وکل ما وافق وجه النحو	وکان للرسم احتمالاً یحوی
وصح إسناداً، هو القرآن	فهذه الثلاثة الأركان
وحیثما یختل رکن أثبت	شذوذه لو أنه فی السبعة

هر چه که با نحو موافق باشد احتمالاً رسم الخط عثمانی باشد. اسناد آن صحیح باشد قرآن است، این سه شرط ارکان می‌باشند. هر گاه رکنی از بین برود، هر چند از قرائت‌های هفتگانه باشد، شاذ است.^۱

آیا این‌ها دلیل این نیست که قرآن هم مانند حدیث با اسناد، نقل و روایت شده است؟ ولی در میان قرآن و حدیث از نظر تعداد راوی فرق هست، قرآن با تواتر نقل شده است، ولی حدیث با روایت تعدادی مشخص و کم روایت شده است، ولی این تعداد کم، آدم‌های ناشناس نبوده‌اند، بلکه مردان مشهوری بوده‌اند که احوال آن‌ها معلوم و سند‌هایشان محفوظ می‌باشد.

این تفاوتها مقتضی تفاوت در درجات یقین و اطمینان می‌باشد، نه در مورد قبول کردن و معتبر بودن آن.^۲

اگر قرآن با روایت نقل شده است، عیب و ایراد گرفتن به اسناد، در حقیقت، ایراد گرفتن به دین و باطل نمودن کتاب و سنت می‌باشد. همان مطلبی که رئیس بی‌دین‌های عصر ما (شاکر) بر آن تأکید کرده است، وقتی در مورد این نکته از آن‌ها سوال شد که چرا نخستین چیزی که به طلبه‌های خود می‌آموزند، عیب و ایراد گرفتن به اصحاب می‌باشد، در حالی که آن‌ها اولین نفرات سندها می‌باشند؟ گفت: «ما می‌خواهیم راوی را زیر سؤال ببریم، اگر آن راوی را باطل کردیم به باطل کردن منقول آن‌ها نزدیک‌تر شده‌ایم.

امام ابو زرعه رازی راست فرمود که: آن‌ها می‌خواهند شاهدان ما را مورد جرح قرار دهند تا بوسیله آن، قرآن و سنت را باطل اعلام کنند، در حقیقت خودشان سزاوار جرح و انتقاد می‌باشند و آن‌ها زندیق هستند.^۳

۱- مناهل العرفان فی علوم القرآن ۴۱۶/۱ نگا: فتح الباری ۶۹۴/۹ شماره ۴۹۹۱.

۲- تحقیق معنی السنه و بیان الحاجه اليها، از سلیمان ندوی ص ۱۰-۱۱.

۳- نگا: ۶۷/۲-۶۸.

ملحدان گذشته و حال، در مورد طعنه و ایراد گرفتن به اسناد، که ویژگی برتر این امت محمدی می‌باشد، و چیزی مهمتر از شنیدن حدیث و روایت با اسناد، برای آن‌ها نبوده، و با حرص زیاد، در صدد این کار بر آمده‌اند.

آنچه را که حاکم در مورد شناخت علم الحدیث آورده دلالت می‌کند و گفته: شنیدم که شیخ ابوبکر احمد ابن اسحاق^۱ فقیه با یک نفر در حال مناظره بوده، شیخ گفت: فلانی برای من حدیث آورده که: آن مرد حرف او را قطع کرد و گفت: فلانی گفته، فلانی گفته، تا کی فلانی گفته، و به حدیث توهین نمود، شیخ به او گفت: ای کافر بلند شو، دیگر حق نداری وارد منزل من بشوی، آن گاه شیخ به ما رو کرد، و گفت: من هرگز به کسی نگفته‌ام وارد خانه‌ام نشوی، مگر به این مرد.^۲

حاکم هم از احمد بن سلام فقیه، روایت کرده و گفته: هیچ چیز برای ملحدان سنگین‌تر و ناراحت‌کننده‌تر از شنیدن و روایت حدیث با اسناد نمی‌باشد.^۳

مبلغان بی‌دینی و مستشرقان به پیروی از گذشتگان خود، اسناد و محدثین را، بخاطر اهمیت دادن به حدیث تقبیح و مورد مذمت قرار داده‌اند. و بکارگیری اسناد را در ابتدا در مورد احادیث مورد طعنه و جرح قرار داده‌اند. و چنین پنداشتند که اسناد محدثان با هم مختلفند، و دیگر ایرادهایی که گرفته‌اند. آن‌ها را می‌آوریم و بحث در مورد آن‌ها را به مبحث دوم می‌گذاریم.

۱- احمد ابن اسحاق همان ابوبکر احمد ابن اسحاق بن ایوب صبغی فقیه می‌باشد در حدیث و علم رجال و جرح و تعدیل عالم بود. در فقه هم آن زمان مورد اطمینان مأمون بود، بزرگان حافظین همچون ابوعبدالله حاکم از او سماع می‌کردند. هر چه از او روایت می‌کرد و میان یک جمع می‌نشست می‌گفت: ابوبکر امام مقدم است، شرح حالی او در الارشاد فی معرفه علماء الحدیث از حافظ خلیل قزوینی ص ۳۱۸-۳۱۹.

۲- معرفه علم الحدیث ص ۴.

۳- همان ص ۴.

مبحث اول: شبهه طعنه زندگان به اسناد حدیث و پاسخ به آن

عده‌ای از دشمنان اسلام از جمله مستشرقان، در مورد آغاز بکارگیری و استفاده از اسناد در احادیث نبوی شک کرده‌اند.

«شاخت» معتقد است که فتنه مذکور در سخنان ابن سیرین که گفت: «مردم در مورد اسناد حدیث سؤال نمی‌کردند تا اینکه فتنه روی داد»^۱ همان فتنه خلیفه اموی، ولید بن یزید، در سال ۱۲۶ هـ بود.

شاخت می‌گوید: از ابن سیرین تابعی روایت می‌شود که مردم درباره اسناد سؤال نمی‌کردند، تا اینکه آن فتنه روی داد، بعداً خواهیم دید، فتنه‌ای که با کشته شدن خلیفه اموی ولید بن یزید در سال (۱۲۶) روی داد، بر افروخته شد، که قبل از پایان حکومت اموی‌ها بود، با پایان بهترین قرن‌ها، قرنی که در طول آن حدیث نبوی سیادت و خودنمایی می‌کرد، مطابقت می‌کند. ابن سیرین هم در سال ۱۱۰ هـ از دنیا رفته است نتیجه می‌گیریم که این عبارات موضوع و جعلی می‌باشند، بهر حال هیچ ادعایی وجود ندارد که ثابت کند بکار گرفتن اسناد به شکل منظم قبل از قرن دوم هجری اتفاق افتاده باشد.^۲

مستشرق دیگری بنام «روبسون» معتقد است که، منظور از فتنه‌ای که در سخن ابن سیرین بوده، همان فتنه عبدالله بن زبیر در سال ۷۲ هـ بوده است، آنگاه که خود را خلیفه خواند. به این دلیل که، تاریخ این فتنه با تولد ابن سیرین موافقت می‌کند و همچنین وجود کلمه فتنه، در الموطأ مالک، به فتنه ابن زبیر اشاره می‌کند.^۳

۱- قبلاً منبع آورده شده است ۱/۲۵.

۲- اصول الفقه المحمدی، از استاد صدیق بیشر به نقل از مجله کلیه الدعوه در لیبی شماره ۱۱ ص ۶۸۹-۶۹۹.

۳- به نقل از دراسات فی الحدیث النبوی از دکتر اعظمی ۲/۳۹۵ و ضوابط الروایه عند المحدثین از استاد صدیق بیشر ص ۶۴.

همانطور که ساخت آورده، هدف از این کار، مشکوک کردن قسمت بزرگی از سندهای موجود در حدیث می‌باشد، که اهل حدیث آن سندها را در قرن دوم هجری، بلکه در قرن سوم هجری بوجود آوردند. در نتیجه متون آن اسناد گوناگون می‌باشد، هدف آن‌ها از این ایراد و عیب، همین بوده است.

گلدزیهر، معتقد است که سندهای احادیث توسط خود اهل حدیث اختراع شده‌اند و می‌گوید: «گروهی از مردم هستند که هیچ تردیدی در مورد آوردن اسم‌های جدید، بعنوان اسناد ندارند، شنوندگان ساده هم آن را می‌شنوند و می‌پذیرند، در قرنی که ابن عدی کتاب خود، یعنی «الکامل فی معرفة الرجال» را تألیف کرد، ابو عمر و لاحق بن الحسین زندگی می‌کردند، که اسمائی را بوجود می‌آورد، و در میان سندها قرار می‌داد، مانند طغرال، طربال و کرکدن، و حدیث‌هایی را به آن‌ها نسبت می‌داد.^۱ این گفته گلدزیهر را مستشرقان و داعیان بی‌دینی آورده‌اند.^۲

عبدالجواد یاسین می‌گوید: به اعتراف علمای حدیث، برای کسی که متن را بوجود آورده است مشکل نبوده که اسناد را هم بوجود بیاورد، چه مقدار احادیثی که، آن‌ها را براساس اسناد مورد قبول بوجود آوردند! آنگاه که سندهای مورد قبول جواز رسمی برای صحت حدیث گردیدند.^۳

۱- دراسات محمدیه، ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیة الدعوة از لیبی شماره ۱۰ ص ۵۰۵-

۵۰۶ و العقیده و الشریعه فی الاسلام ص ۵۴ و بعد از آن.

۲- مانند مستشرق روبسون چنین پنداشته که سندهای خانوادگی برای نشر احادیث موضوع بوده است. نگا: دراسات فی الحدیث النبوی از دکتر اعظمی ۴۳۵/۲.

۳- السلطه فی الاسلام ص ۲۶۰.

احمد حجازی سقا می‌گوید: «دوران طلایی حدیث، که بالاترین سلسله در سند می‌باشد به احادیث ضعیف و متروک، همانند احادیث صحیح عمل نمودند، و نسبت به سندهای صحیح مانند احادیث ضعیف عمل کردند.^۱

در تقبیح نمودن اسناد و محدثین از مبلغان بی‌دینی پیروی نموده‌اند.

بعضی، اهل حدیث را به «بندگان سندها»^۲ و «اسیران سندها»^۳ توصیف می‌کنند.

عده‌ای اسناد را نوعی از هماهنگی وصف کرده‌اند.^۴

اسماعیل منصور می‌گوید: «این وابستگی به سند، و مبالغه در بحساب آوردن آن، و مربوط کردن احکام شرعی به آن، و آن را در درجه نخست قرار دادن، غیر طبیعی است و همه این‌ها روی هم باعث اختلاف و جدایی عظیمی میان مسلمانان گشته است. آن‌ها را به دسته‌ها و گروه‌ها و احزاب مختلف تقسیم کرده، که با هم به مخالفت و نبرد و فریب و نیرنگ در سالیان متمادی برخواسته‌اند.^۵

در طعنه به علوم حدیث می‌گویند: آنچه را که عده‌ای از اهل حدیث نوشته‌اند و حدیث نامیده می‌شود، همان بی‌میلی مطلق، و وهمی ثابت نشدنی، و گمانی است که اقامه نمی‌شود.^۶

به این شبهه این چنین پاسخ داده می‌شود:

۱- دفع الشبهات عن الشيخ غزالی ص ۱۰۹، نگا: همان ص ۱۰۲-۱۲۶.

۲- اضواء علی السنه، از محمود ابوریه ص ۶۲.

۳- السنه و دورها فی الفقه الجدید از جمال الدین ص ۱۲-۱۵-۸۴.

۴- ظهور الاسلام از احمد امین ۸۶/۳-۸۸.

۵- تبصیر الامه بحقیقه السنه ص ۳۷۷.

۶- همان ص ۶۵۶، نگا: همان ص ۱۶۵، ۱۴۵، ۱۷۶، نگا: حده الردة از احمد صبحی منصور ۸۷، ۹۱، و

القرآن و الحدیث و الاسلام از محمد رشاد خلیفه ص ۴۰.

و در آغاز امر دوست داریم به ایراد گیرندگان به اسناد، سخن مهمی را که آقای سلیمان ندوی گفته، برای آن‌ها بگوئیم. در حالی که ایشان در مورد محقق شدن معنای سنت و نیاز به آن زیر عنوان «روایت یک امر ضروری است» صحبت می‌کرد، گفت: «برای هر دانشی، و یا برای هر کاری از کارهای دنیا، از روایت و نقل استفاده می‌کنند زیرا امکان ندارد که انسان در هر حادثه‌ای حاضر و آماده باشد، پس برای کسانی که آنجا حاضر نبوده‌اند علم و آگاهی حاصل نمی‌شود مگر از راه روایت شفاهی یا کتبی، و یا برای کسانی که بعد از آن حادثه به دنیا آمده‌اند جز از طریق روایت و بازگو کردن از ما قبل خود از آن حوادث به آگاهی و علم نمی‌رسند، این تاریخ ملت‌های نابود شده و حاضر و مذاهب و ادیان، و نظرات حکما و فلاسفه و تجربه‌های علما و اختراعات آن‌ها می‌باشد، آیا جز از راه نقل و روایت به ما رسیده است؟»

آیا دین اسلام حادثه تازه‌ای بود که احکام و اخبار آن جز به این روش منتقل نشود؟ یا اینکه ناگزیر باید راه دیگری برای نقل اخبار رسول برگزینیم؟ اخبار ایشان غیر از روایت است؟

فرض کنیم آن‌هایی که چنین نظری دارند، در مورد روایت حدیث با اسناد، رئیس گروه خود شوند، آیا روشی غیر از روایت برای تبلیغ کردن استنباط، و تحقیقات خود، برای (پیروان) گروه خود، که از حلقات درس آن‌ها به دور می‌باشند، یا کسانی که بعد از آن‌ها متولد می‌شوند، در نظر می‌گیرند؟!^۱

پس بر شکاکان لازم است که در اسناد و علوم حدیث تحقیق کنند تا از لغو گفتن پرهیز کنند.

وگرنه چگونه اسناد آن‌ها به ملت‌های نابودشان می‌رسید؟

بلکه اخبار صحیح آن‌ها از انبیا و بزرگان‌شان از کجا رسیده است؟

۱- تحقیق معنی السنه و بیان الحاجة اليها ص ۹، ۱۰.

ضوابطی را که صحت و درستی اخبارشان را تایید کند، کجاست؟
 اما آنچه که ساخت پنداشته است که فتنه مذکور در کلام محمد بن سیرین را بر کشته
 شدن ولید بن یزید (۲۱۶هـ) حمل کرده است با وجود اینکه می‌دانست که ابن سیرین در
 سال ۱۱۰هـ درگذشت.

دکتر همام عبدالرحیم در رد آن می‌گوید: اگر ساخت منصفانه و با تامل در گفته ابن
 سیرین دقت می‌کرد در می‌یافت که آن فتنه شش سال بعد از وفات او بوده است.^۱
 این گمان او که آن خبر از جانب ابن سیرین دروغ است دلیلی برای او محسوب
 نمی‌شود و آوردن این حدیث در مقدمه صحیح مسلم^۲ و ترمذی^۳ و دارمی^۴ آن را تکلیف
 می‌کند.

اما آنچه که روبسون گمان کرده و فتنه مذکور در کلام ابن سیرین را بر فتنه ابن زبیر
 حمل کرده است، گمانی دور از ذهن می‌باشد. چون عبارت ابن سیرین می‌گوید: از اسناد
 سوال نمی‌کنند و نگفته که ما از اسناد سوال نمی‌کردیم و این عبارتی که به کار برده
 می‌رساند که او از بزرگان صحابه سخن گفته است.^۵

دکتر اکرم ضیاء عمری می‌گوید: آنچه که روبسون به آن استناد کرده صحیح نیست
 زیرا فرض کردن عمر در کلام محمد بن سیرین برای تفسیر کلام او کافی است و قابل

۱- الفکر المنهجي عند المحدثين ص ۵۹.

۲- مسلم (بشرح النووی) فی المقدمة، باب بیان أن الإسناد من الدین ۱/۱۱۹.

۳- الترمذی فی کتاب العلیل بآخر السنن ۵/۶۹۵.

۴- الدارمی فی المقدمة، باب فی الحدیث عن الثقات ۱/۱۲۳ رقم ۴۱۶.

۵- الفکر المنهجي عند المحدثين ص ۵۹.

اعتماد نیست. ابن سیرین از حوادثی صحبت می‌کند که از دوران خود، دور می‌باشند. بخاطر آگاهی و آشنایی که با تاریخ حدیث و توجهی که به آن داشته است.^۱

سخن عبدالله بن عباس که از اصحاب کم سن^۲ می‌باشد، مؤید این نظر می‌باشد، گفت: آن گاه که بشیر بن کعب العدوی نزد او آمد، و برای ایشان حدیث آورد و گفت: پیامبر ﷺ فرموده: ابن عباس اجازه ادامه حدیث را به او نداد، و به او هم نگاه نکرد: گفت: ای ابن عباس چرا به حدیث من گوش فرا نمی‌دهید؟ برای شما از رسول خدا ﷺ صحبت می‌کنم ولی تو گوش نمی‌گیری! ابن عباس جواب داد: اگر یک بار بشنویم که مردی از رسول خدا روایت می‌کند و گفت: رسول خدا فرموده: با چشمانی باز و گوش‌هایی شنوا به حدیث او گوش می‌دهیم. ولی آن گاه که مردم به کارهای سخت و خسته‌کننده سوار شوند، جز آنچه که می‌دانیم از مردم چیزی نمی‌گیریم.^۳

انگار خواست بگوید: وقتی کسانی که اهل حدیث نبودند وارد این کار شدند مردم از شنیدن اخبار آن‌ها خودداری کردند، و به این دلیل بود که از قبول هر حدیثی که فاقد اسناد باشد، خودداری کردند.^۴

وقتی به صورت مطلق از فتنه حرف می‌زند، منظور فتنه بزرگی است که در دوران خلفای راشدین وزیدن گرفت، و اگر «الفتنه»، با الف و لام تعریف آورده شود، برای عهد و پیمان می‌باشد و آن عبارت از فتنه مشهوری است که همه آن را می‌شناسند. حقیقت این است و شکی در آن نیست، که شرط اسناد و جستجو به دنبال سندها، در زمان نبوت مبارک آن حضرت شروع شده است.

۱- بحوث فی تاریخ السنۃ المشرقه ص ۵-۲۵.

۲- سه سال قبل از هجرت به دنیا آمد و زمان رحلت حضرت رسول ابن عباس سیزده ساله بود و گفته‌اند: پانزده ساله بوده است. الاستیعاب از ابن عبدالبر نگا: ۹۳۳/۳ شماره ۱۵۸۸.

۳- قبلاً آورده شده است ۳۳۴/۱.

۴- الفکر المنهجي عند المحدثين ص ۵۹.

حاکم در این باره می‌گوید: به دنبال سندهای عالی رفتن، خود یک سنت صحیح می‌باشد. سپس حدیث انس بن مالک در مورد، آمدن اعرابی^۱ را آورده و می‌گوید: یا محمد فرستاده شما نزد ما آمد...^۲ حاکم از این حدیث اصل طلب سند را استنباط کرده است، زیرا او ارکان اسلام را از آن حضرت شنیده است که به آن ایمان آورده و تصدیق نمود، ولی او خواسته آن را بصورت شفاهی از رسول خدا بشنود.^۳

اگر سند عالی خواستن مستحب نبود رسول خدا ﷺ ناپسند می‌دانست از او درباره آنچه که، فرستاده پیامبر از آن خبر داده بود سؤال کند و او را به کوتاه کردن آن خبر امر می‌کرد.^۴

سند خواستن و جستجو به دنبال اسناد، در دوران اصحاب ادامه یافت دلیل آن هم سؤال عمر بن خطاب^{رضی الله عنه} از ابو موسی اشعری و دیگران می‌باشد.^۵ که در حقیقت طلب کردن نسبت دادن آن سخن به پیامبر ﷺ می‌باشد. سخن ابن سیرین هم دلیل تقدم سند خواستن می‌باشد.^۶

۱- منظور صحابی گرانقدر ضمام بن ثعلبه می‌باشد همانطور که بطور صریح در روایت انس از حاکم در مستدرک در کتاب المغازی و السیر آمده است، ۵۵/۳-۵۶ شماره ۴۸۳۰ و گفته صحیح است، ذهبی هم با آن موافق است.

۲- بخاری آن را آورده (در شرح فتح الباری) در کتاب علم، باب آنچه درباره علم آمده است و فرموده خداوند: بگو خدایا علم مرا افزون کن. ۱۷۹/۱ مسلم هم آن را آورده در کتاب ایمان باب سؤال کردن درباره ارکان اسلام ۲۰۱/۱ شماره ۱۲.

۳- فتح الباری ۱۸۳/۱ شماره ۶۳ نگا: تدریب الراوی ۱۶۰/۲-۱۶۱.

۴- معرفه علوم الحدیث از حاکم ص ۶ با اندکی تصرف.

۵- نگا: همان ص ۱۴-۱۵ نگا: آنچه که حاکم درباره شناخت علوم حدیث آورده ص ۷ در سفر اصحاب به دنبال اسناد، نگا: تدریب الراوی ۱۶۰/۲-۱۶۱ - و السنه المطهره و التحذیبات از دکتر نورالدین عتر ص ۳۶-۳۷.

۶- الفکر المنجھی عند المحدثین ص ۶۰.

اگر پیدایش اسناد در زمان پیامبر ﷺ و در زمان اصحاب ما، برای دوری از دروغ وضع شده باشد، تا زمان فتنه، که آن موقع و بعد از بروز فتنه استناد به اسناد بسیار فراوان شد. تا نزدیک‌های پایان قرن اول، و تا آنجا علمی که به اسناد می‌پرداخت، بسیار بزرگ شد.^۱ آنچه که داعیان فتنه و داعیان مستشرق و هم عقیده‌های آن‌ها، پنداشته‌اند که اسناد توسط آدم‌های ضعیف و دروغ‌گویان ایجاد شده است و با متون گوناگون آمیخته شده است، و گمان می‌کنند که این موضوع بر اهل حدیث مشتبه شده است.

می‌گوئیم بله: اهل حدیث سندها را کشف کردند و با آن متون گوناگونی را ترکیب و آمیختند، ولی این مطلب بر اهل حدیث و اهل جرح و تعدیل پوشیده نماند، و بیش از هزار سال قبل از اینکه این مدعیان چنین ادعایی را مطرح کنند به آن توجه نموده‌اند، و بر آن‌ها پوشیده نمانده است همچنانکه فتنه جویان و هواپرستان سعی در القای آن دارند. به همین دلیل علمای حدیث همانطور که قبلاً گفتیم، قایل به ملازمت و همراهی میان صحت سند، و صحت متن، نیستند. و دروغ‌گویان و کسانی که سند سازی می‌کنند را آگاه و بیدار می‌کنند.

ابن جوزی (ت ۵۹۷هـ) در این باره و بهنگام وصف این وضع‌کنندگان چنین می‌گوید: (گروه چهارم) گروهی هستند که سندها را برای هر سخنی که نیکو باشد وضع کرده‌اند. از جمله آن‌ها محمد ابن سعید است^۲ که می‌گوید: برای هر سخنی که نیکو باشد اگر سند قرار دهیم مشکلی نیست.^۱

۱- دراسات فی الحدیث النبوی، دکتر أعظمی ۳۹۲/۲ با تصرف، برای اطلاع بیشتر از این شبه رک: همان ۳۹۷/۲ - ۴۳۳.

۲- او محمد بن سعید بن حسان بن قیس الاسدی است و اهل شام بود و به دار آویخته شد. درباره او می‌گویند: ابن ابی عتبه یا ابن ابی قیس، یا ابن ابی طبری، یعنی گفته‌اند که نام او را به صد نوع آورده‌اند تا اینکه پوشیده بماند. احمد گفته بخاطر بی‌دینی منصور او را کشت. شرح حال او در کتاب‌های تقریب التهذیب ۷۹/۲، شماره ۵۹۲۶ و الکاشف ۱۷۴/۲ شماره ۴۸۷۱، المجروحین ابن

ابن عراق در کتاب خود^۲ (تنزیه الشریعه) در این باره و در حالی که وضع‌کنندگان را بر می‌شمارد، می‌گوید: گروه ششم: گروهی هستند که حرص و علاقه زیادی که به مشهور شدن داشتند باعث شد که اسناد حدیث وضع کنند. و به جای اسناد ضعیف، سندهای صحیح و مشهور قرار دهند. بعضی دیگر هم اسناد مشهور و صحیح آن را با سندهای ضعیف عوض کردند.

حاکم ابو عبدالله می‌گوید: از جمله این افراد ابراهیم بن یسع که پسر ابن ابی دحیه‌ای است که از جعفر صادق و هشام بن عروه، حدیث روایت می‌کرد، او احادیث این دو نفر را با هم ترکیب می‌کرد، تا آن حدیث‌ها را بوسیله سندها فریب جلوه دهد، گفت: از جمله این‌ها حماد بن عمرو نصیبی، و بهلول بن عبیده و اصرم بن حوشب، می‌باشند. حافظ ابن حجر گفته: این نوع احادیث جزء احادیث مقلوب می‌باشند، استاد اسفراینی می‌گوید: همانا کسی که اسناد حدیثی را بر گرداند و آن کار را از روی رغبت و میل انجام دهد، شیطان دروغگویی است، و همه احادیث او از درجه اعتبار ساقط شود، هر چند آن احادیث را به سندهای اصلی خود روایت کرده باشد.^۳

حبان ۲/۴۷۲ و الضعفا و المتروکین از سنائی ص ۲۱۳ شماره ۵۴۳، و الجرح و التعديل ۲۶۲/۷ شماره ۱۴۳۶ و لسان المیزان ۱۰۵/۹ شماره ۱۴۲۲۵ موجود می‌باشد.

۱- الموضوعات از ابن جوزی ۱/۴۱-۴۲.

۲- ابن عراق همان، ابو الحسن سعد الدین علی بن محمد بن علی بن عراق الکنانی دمشقی است. تألیفات سودمندی دارد. از جمله مهمترین آنها: تنزیه الشریعه المرفوعه عن الاخبار الشیعه الموضوعه، در سال ۹۶۳ هـ از دنیا رفت، شرح حالی در شذرات الذهب ۸/۳۳۷ و الرسالة المستطرفه ص ۱۰۵، و الاعلام ۱۲/۵ دارد.

۳- نگا: تنزیه الشریعه ۱/۱۵ و الموضوعات ۱/۴۱-۴۳.

درباره این حدیث که خداوند برای همه مردم بصورت عام تجلی می‌کند، ولی بصورت ویژه برای شما ای ابوبکر تجلی می‌کند. حافظ ابن حجر می‌گوید که این حدیث جعلی است و سند و متن آن را محمد بن عبد، وضع کرده است.^۱

عالمان نیز بین اهل حدیث، به سندهای خانوادگی توجه نموده و آن را زیاد مورد انتقاد قرار داده‌اند. و از آن غفلت ننموده‌اند، آن طور که روبسون و دیگران پنداشته‌اند، آنچه را که پذیرفتنی بود، قبول کردند و آنچه را که تشخیص دادند و مستحق ترک و رها کردن دانستن رها نمودند، آن‌ها در احکام خود با انصاف عمل نمودند، درباره هر کس حق او را ادا کردند. در این زمینه به علمی دست یافتند که به روایت پدران از پسران و بر عکس، شناخته شده است.^۲

از جمله سندهای خانوادگی که مورد قبول واقع شده، بعنوان مثال: سند عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش، و بهر بن حکیم از پدرش از جدش می‌باشد.^۳

مثال اسنادی که مورد قبول واقع نشده است، مانند: سند کثیر بن عبدالله بن عمرو، از پدرش، از جدش^۴ و سند موسی بن مطیر^۵، از پدرش، و دیگرانی که ذکر آن‌ها در کتاب‌های مربوط به جرح و تعدیل آمده است، آنچه که واضح است این است که علمای

۱- نگا: اللآلی المصنوعه ۲۶۳/۱، و الموضوعات ۳۰۶/۱-۳۰۷.

۲- تعدادی از محدثین در این زمینه تصنیفاتی دارند مانند: ابن ابی خيثمه و مزی و دیگران، از جامع‌ترین تصنیفات، تصنیف حافظ العلائی می‌باشد در کتاب «الوشی المعلم فیمن روی عن ایبه عن جده عن النبی ﷺ».

۳- نگا: تدریب الراوی ۲۵۷/۲-۲۵۹ و فتح المغیث از سخاوی ۱۵۴/۳-۱۵۶، و فتح المغیث از عراقی شماره، ۵۵، و سؤالات مسعود بن علی السجزی از حاکم ص ۱۴۷ شماره ۱۵۰.

۴- نگا: المجروحین از ابن حبان ۲۲۱/۲، ۲۲۲، و میزان الاعتدال از ذهبی ۴۰۶/۳.

۵- نگا: المجروحین ۲۴۲/۲، و میزان الاعتدال، ۲۲۳/۴، اگر پاسخ بیشتری خواستی نگا: دراسات الحدیث النبوی از دکتر اعظمی ۴۳۵/۲-۴۳۶.

حدیث از این نظر غافل نبوده‌اند، آن طور که مدعیان فتنه‌گری و مدعیان علم و دانش تصور کرده‌اند.

مبحث دوم: اهمیت اسناد در دین، و برتری مسلمانان در علم اسناد، بر سایر ملت‌ها

آوردن سند از ویژگی‌های برتر امت اسلامی است. که هیچ کدام از ملت‌های قبل از اسلام چنین اسنادی نداشته‌اند، بوسیله این اسناد، دین را از امور بیهوده و گفته‌های بی‌ثمر، یاهو‌گویان حفظ کرده‌اند. اسناد ابزاری بودند که با آن این (هم قرآن و حدیث) را حفظ نمودند. به همین دلیلی خود اسناد قسمتی از دین شدند، و با این روش‌ها، اخبار و احادیث صحیح را که هیچ شبهه‌ای در آن‌ها نیست به ما رسانده‌اند.

در مورد اهمیت و برتری اسناد، توسط علمای فراوانی، اقوال گوناگونی را در بزرگی آن آورده‌اند.

از بهترین و دقیق‌ترین این نظرات، جایگاهی است که عبدالله بن مبارک برای اسناد قایل شده و گفته: اسناد جزء دین می‌باشند، بگونه‌ای که اگر اسناد نباشند، هر کس هر چه دوست دارد می‌گوید، اگر به یک راوی بگویند: چه کسی برای شما حدیث گفت؟ مات و گیج^۱ می‌ماند. و باز گفته: اسناد باعث جدایی و حد فاصل میان ما و بدعت‌گذاران دروغگوست.^۲

۱- مسلم آن را در (شرح نووی) آورده است. درباره بیان این نکته که اسناد جزء دین می‌باشند، ۱۲۰/۱، و ترمذی هم در کتاب العلل خود که به آخر سنن اضافه کرده است، ۶۹۵/۵ و لفظ حدیث از ایشان می‌باشد.

۲- مسلم در (شرح نووی) در مقدمه آن و در باب بیان کردن اینکه اسناد جزء دین می‌باشند ۱۲۰/۱.

سفیان ثوری می گوید: اسناد اسلحه مؤمن می‌باشد، اگر اسلحه همراه نداشته باشد، با چه وسیله‌ای با دشمن می‌جنگد؟^۱

امام شافعی هم گفته است: مثل کسی که حدیث بدون سند طلب می‌کند، همانند کسی است که هیزم می‌فروشد ولی شبانگهان به دنبال هیزم می‌گردد.^۲ سخن ابن حزم را که قبلاً بیان کردیم که گفت: روایت یک ثقه از ثقه که به پیامبر ﷺ می‌رسد، خصوصیتی است که خداوند برای مسلمان‌ها قرار داده است، بسیاری از اقوال و احادیث یهودیان و مسیحیان معضل و یا مرسل می‌باشند، و روایت سند به دروغ‌گویان و کسانی که مجهول الحال هستند، از ویژگی یهود و مسیحیان می‌باشد.^۳

ولی از آنچه گذشت معلوم گردید که مسلمان‌ها به اسناد بسیار اهمیت می‌دادند. بخاطر اهمیت دادن به اسناد و روشن بودن آن اهمیت در گرفتن روایت بود که برای سایر علوم همچون تفسیر، فقه، و تاریخ، و علم رجال، و انساب، (نسب‌شناسی) و لغت، و نحو، و ادبیات، و شعر، و داستان‌ها، وجود اسناد را شرط قرار دادند. بگونه‌ای که برای مفهوم یک کلمه از اخبار احمق‌ها و، کودکان و آدم‌های مسخره، سندی طولانی ذکر می‌کردند، همانطور در تفسیر هم برای یک کلمه، سندهای طولانی ذکر می‌کردند، این موارد در تفسیرهای ابن جریر طبری و خطیب بغدادی مشاهده می‌شود که برای داستان‌های، دو طفیلی (مهمان ناخوانده) و حریصان - بخیلان سندهای طولانی برای آن‌ها ذکر کرده‌اند. همچنین در کتاب ابن جوزی برای داستان‌های «اخبار احمق‌ها و

۱- ابن حبان آن را در المجروحین ۲۷/۱ آورده، و خطیب هم آن را شرف اصحاب الحدیث ۸۸ شماره ۷۶، آورده است.

۲- زرقانی آن را در شرح المواهب اللدنیة ۵/۵۴۳، و المناوی در فیض القدیر ۱/۴۳۳ آورده‌اند.

۳- الفصل فی الملل و النحل ۲/۸۱-۸۴ با اندکی تصرف، نگا: تدریب الراوی ۲/۱۵۹ و برای شناخت بیشتر به برتری و بزرگواری اسناد نگا: فتح المغیث از سخاوی ۳/۵-۷ و تدریب الراوی ۲/۱۵۹-۱۶۰ و معرفه علوم الحدیث از حاکم ص ۶ و الاجوبه الفاضله از لکنوی ص ۲۱-۲۲.

ناآگاهان» و «اخبار زیرک‌ها» و تقبیح هوا پرستان و «لحظه‌هایی از داستان‌های صالحان» سندهایی ذکر کرده است که طول آن‌ها از سه سطر بیشتر است، بخاطر روایت جمله‌ای کوچک یا کلمه‌ای از گوینده‌اش^۱ چنین اسنادی ذکر می‌کردند.

از دیگر نشانه‌های اهمیت دادن به اسناد، آن کتاب‌ها و تألیف‌های بزرگی است که در علم رجال تألیف شده است، بوسیله آن، علم جدید و مستقل از حدیث بوجود آمد، که علم رجال می‌باشد. این علم آنقدر گسترده است که نفس‌ها را قطع می‌کند. در این علم کتاب‌هایی هست در موضوع شناخت اصحاب، شناخت طبقه‌های اصحاب، کتاب‌های جرح و تعدیل، کتاب‌های نام‌ها، کنیه‌ها و القاب، کتاب‌هایی درباره احادیث تألیف شده و مختلف، و مفترق، و متفق، و متشابه، و کتاب‌هایی درباره امانت‌داری، که مجموع این کتاب‌ها دلالت بر تلاش فراوان علمای حدیث به نقد اخبار و احادیث می‌کند، و آنگونه که عده‌ای بی‌خبر و ناآگاه می‌گویند، نیست.^۲

از نشانه‌های توجه کردن به اسناد، بوجود آوردن علم جرح و تعدیل می‌باشد. که همچون سایر علوم حدیث می‌باشد که مختص مسلمان‌هاست و بوسیله آن‌ها از سایر ملت‌ها استثنا شده‌اند، و با تأسیس و پرورش و رشد آن و خبره شدن در آن، منجر به ابداع آن شدند، تا به وسیله آن از سنت رسول اکرم ﷺ در برابر اقوال مخالف حفاظت کنند، و دخالت اغیار در آن و مبارزه با دروغگوهای بی‌شرم و حیا، که این از بزرگترین نتیجه‌های سودمندی بود که در خلال حمله دشمنان به حدیث نصیب مسلمانان گردید.

قَصَدَتْ مَسَاتِي فَاجْتَلَبَتْ مَسَرَّتِي وَقَدْ يُحْسِنُ الْإِنْسَانُ مِنْ حَيْثُ لَا يَدْرِي
قصد سنت مرا کردی، ولی باعث شادی من شدی. انسان از جایی که خبر ندارد سودمند می‌شود.

۱- لمحات من تاریخ السنه و علم الحدیث از استاد عبدالفتاح ابوغده ص ۱۴۳-۱۴۴ با اندکی تصرف.

۲- ضوابط الروایة عند المحدثین از استاد صدیق بشیر ص ۷۱-۷۲ نگا: همان ص ۲۱۲ و بعد از آن.

این علم در عصر پیامبر ﷺ به آرامی رشد کرد، سپس بیشتر رشد کرد و فراوان گشت، و محکم گردید، و در آن قرن اول و دوم بسیار گشت، همچنان در قرن سوم و چهارم امتداد یافت، و گسترده گردید، و در حال کامل شدن بود و همینطور ادامه یافت، تا اینکه در قرن نهم هجری کامل گردید. که در آن هنگام، کتاب‌ها زیاد گشت، و تألیف متنوع شد، در زمان ما بعضی مسایل و جزئیات، شخصیت‌های ویژه مربوط به اسناد تدریس می‌شود، که به سوختن و رسیدن نزدیک شده هر چند این علم پایانی ندارد.

بوسیله این علم عظیم که بدون ترس از کسی راه خود را می‌پیمودند، نه از پدر و نه از پسر، و نه برادر، و نه دوست، و نه استاد، ابایی نداشت، خلف و سلف توانستند که علت‌های هر علمی را کشف کنند، چه حدیث نبوی، یا کلام عادی، یا شعر و نثر و یا تاریخ شخصی و یا سیاسی، باشد، این علم آشکارکننده راستین، و بیننده خالص بود، که بوسیله آن صحیح را از سقیم، و خوب را از بد، و دروغ را از راست، تشخیص می‌دادند، و بوسیله آن امور پسندیده را از امور زشت، با ترازوی راستی وزن می‌کردند.^۱

اگر در قدیم بود می‌گفتند: دشمنان ما به حق شهادت ندادند، به گفته‌های مستشرق، شبرنگر، توجه می‌کنیم که در مقدمه انگلیسی که بر کتاب الاصابه فی احوال الصحابه از ابی حجر نوشته، آورده است که: هیچ امتی در گذشته و در حال حاضر، و عصر ما کاری که مسلمانان در مورد علم رجال انجام دادند، نمی‌توانند انجام دهند، در این علم مسلمان‌ها توانستند، بیوگرافی و شرح حال حدود پانصد هزار نفر را بیاورند.^۲

استاد محمد اسد در علوم الحدیث می‌گوید: علم رجال علمی است که فروع و شاخه‌های آن بر سخت‌ترین و دقیق‌ترین راه‌های ممکن بدست آمده‌اند، تنها هدف آن

۱- لمحات من تاریخ السنه و علوم الحدیث از استاد عبدالفتاح ابوغده ص ۱۸۹ با اندکی تصرف.

۲- به نقل از رساله محمدیه از آقای سلیمان ندوی ص ۶۲، نگا: گواهی دکتر موریس بوکای در تدریس کتب مقدس ص ۲۹۰ ضمن اینکه او مدافع سنت نبوده، بلکه با آن مخالف بوده است، و نظر خود را درباره آن در کتاب موقفنا من الحركة الاشراقیه، ارائه داده است.

جستجو در معانی احادیث پیامبر خدا ﷺ و شکل آن حدیث و چگونگی روایت کردن آن می‌باشد.^۱

(خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه‌تر و آگاه‌تر است).

۱- الاسلام علی مفترق الطرق ص ۹۲-۹۳ با تقدیم و تأخر.

فصل پنجم:

چگونگی ایراد گرفتن و مشکوک جلوه دادن کتاب‌های حدیثی

مبحث اول: روش‌های دشمنان اهل سنت، در ایراد به منابع حدیثی

از جمله ابزارهای دشمنان سنت - دشمنان اسلام - ایراد به حجیت سنت مطهر در کتاب‌های حدیثی است، روش‌های آن‌ها در این مورد فراوان و تکراری می‌باشد و همانطور که به طور عام عدالت اصحاب را نپذیرفتند، و بصورت خاص عدالت خلفای راشدین را مورد ایراد قرار دادند، به ابوهریره که بیشترین احادیث را روایت کرده است، و همچنین عدالت پیشوایان مسلمانان از فقها، محدثین، و شخصیت‌های برجسته آن‌ها را مورد انتقاد و ایراد قرار داده‌اند. مانند ابن شهاب زهری که مشهورترین راوی و بیشترین حدیث را در میان تابعین نقل کرده است.^۱ همینطور به چهار امام اهل سنت که حافظان اسلام و دین بوده‌اند، ایراد وارد کرده‌اند. زیرا اطمینان و ثقه نداشتن به آن‌ها، به طریق اولی دیگران را از اعتبار و اطمینان می‌اندازد. اینجا هم همان روش را برای ایراد گرفتن به کتاب‌های حدیثی اهل سنت مطرح کرده‌اند:

۱- گاهی تیرهای سمی خود را به سوی کتب اهل سنت بصورت عام از روی تمسخر و عیب‌گیری نشانه می‌گیرند.

اسماعیل منصور می‌گوید: «همه مردم دنیا باید بفهمند، و از حقیقت کتاب‌های حدیثی آگاه شوند، که آن‌ها اقوال و گفتارهایی ظنی و از روی گمان می‌باشند، آن‌ها را منسوب به راویانی می‌کنند که آن‌ها هم به نوبه خود آن را به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهند، که حتماً

۱- نگا: دفاع دکتر سباعی از آن در کتاب السنه و مکانتها، ص ۲۰۶-۲۲۶.

سخن پیامبر ﷺ نمی‌باشد.^۱ آن‌ها کتاب‌های حدیثی را به کتاب‌های زرد^۲، کرهای دیندار^۳، و زباله^۴، وصف کرده‌اند.

۲- گاهی هم کتاب‌های ششگانه اصول، و کتب سنن و مسانید، و فرهنگ‌ها و تصنیفات را مورد ایراد و طعنه قرار داده‌اند به این دلیل که در آن کتاب‌های حدیثی، حدیث‌های صحیح، حسن، و ضعیف و منکر و متروک و... وجود دارد.^۵ اینگونه کلام و حکم را بصورت مطلق می‌آورند، تا خواننده را در ابهام قرار دهند، که چگونه چنین مطالبی در کتاب‌های حدیث وجود دارد. و ائمه حدیث آن‌ها را تمییز و تشخیص نداده‌اند.

گاهی هم صحیح‌ترین کتاب‌های حدیثی را مورد شک قرار می‌دهند، و بسوی آن هجوم می‌آورند، تا آن را از پای در آورند، از پای در آوردن آن کتاب‌ها و مخدوش کردن نظر مردم در مورد آن کتاب‌ها، اعتماد و اطمینان به صحت سایر کتب اهل سنت را از باب اولی از بین می‌برد، و بر این نظر اصرار و فریاد می‌زنند.

عبدالجواد یاسین گفته است: «چون در صحیحین بخاری و مسلم احادیثی را آورده‌اند، که در کتاب‌های دیگر اهل سنت پیدا نمی‌شود، بهمین دلیل می‌خواهیم روی روایات آن‌ها متمرکز شویم، تا این امر محقق شود».^۶

۱- تبصیر الامه بحقیقه السنه ص ۴۳۲-۶۵۸.

۲- نگا: دراسات محمدیه از گلدزیهر، ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیه الدعوه از لیبی، شماره ۱۰ ص ۵۶۷، و المسلم المعاصی، از احمد صبحی منصور ص ۲۹، و کتاب الصلاة فی القرآن از ایشان ص ۶۳، و نگا: انذار من السماء از نیازی عز الدین ص ۶۷۷.

۳- آن را احمد صبحی منصور گفته نگا: مجله آفاق عربیه شماره ربیع الآخر سال ۱۴۱۸ هـ.

۴- این مطلب را از او در جمعی در خانه ابن خلدون شنیدم در درس‌های ارشاد یافته (خداوند، هر چند مستحق آن است را او ببخشاید).

۵- نگا: اضواء علی السنه از محمود ابوریه ص ۳۱۷-۳۳۰.

۶- السلطه فی الاسلام ص ۲۹۲، و نگا: دین السلطان ص ۱۰۳-۱۱۳.

محمود ابوریه هنگامی که از مسند احمد صحبت می‌کرد، می‌گفت: «به نظر ما رسید که درباره مسند احمد، که مشهورترین کتاب حدیثی می‌باشد صحبت کنیم، تا حقیقت آن را برای مسلمان‌ها بیان کنیم، و مقام و رتبه آن را میان سایر کتاب‌های حدیثی مقایسه نماییم، تا سایر کتاب‌های حدیثی و اعتبار آن‌ها، براساس مسند احمد، قیاس شود. و بحث در مورد آن ما را از بحث در مورد سایر کتب بی‌نیاز کند.^۱

در اینجا آنچه که برای ما مهم است، روش‌های گذشته آن‌ها در ایراد گرفتن به کتاب‌های حدیثی می‌باشد که همیشه نسبت به ایراد و مشکوک کردن آن حرص می‌خورند، خصوصاً نسبت به درست‌ترین کتاب‌ها بعد از قرآن، که همان صحاح بخاری و مسلم می‌باشد. انتقادهای و ایرادهای آن‌ها، از دو روش خارج نیست:

نخست: برای اثبات نادرستی آن به احادیثی استناد می‌کنند که در فکر بیمار آن‌ها با قرآن و عقل و علم مخالف می‌باشد، یا به سیره رسول اکرم ایراد می‌گیرند، و یا به حدیثی که مانند آن در تورات و انجیل آمده موافق می‌باشد، که در تصور باطل آن‌ها از اسرائیلیات است^۲ و روش‌های دیگری که برای صحت حدیث بکار گرفتند و بطلان

۱- اضواء علی السنه ص ۳۲۳، نگا: پاسخ آن در کتاب حافظ ابن حجر (در کلام درست در دفاع از مسند).

۲- اضواء علی السنه ص ۲۹۹-۳۱۶، نگا: الاضواء القرآنیة فی اکتح الاحادیث الاسرائیلیه و تظہیر البخاری منها از دعای صالح ابوبکر، ۱۳۲/۲ و فجر الاسلام ۲۱۸ و ضحی الاسلام، ۳۴۰/۱، ۱۲۲/۲، ۱۳۰، ۱۳۲، و دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی از احمد حجازی سقا ص ۲۴، ۳۱، و البیان بالقرآن ۱۰/۱ و بعد از آن. و الصلاة فی القرآن ص ۶۳، و لماذا القرآن ص ۸۰-۱۵۴ و القرآن و الحدیث و الاسلام ص ۴۰ و تبصیر الامه بحقیقه السنه ص ۱۲۴، ۱۲۷، ۲۴۷، ۴۳۲، ۶۵۸، و السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۲۸-۲۳۷ و السلطه فی الاسلام، ۲۹۲-۳۴۸، و الاسلام بدون حجاب ص ۲۵، ۳۰ و تأملات فقی الحدیث عند السنه و الشیعہ، ص ۲۲۴-۲۲۵ و اهل السنه شعب الله المختار، ص ۲۳ و صفحات بعد از آن، و دفاع عن الرسول ضد الفقها و المحدثین ص ۳۴-۳۲۶ و جوار و مناقشه کتاب عائشه ام المؤمنین از هشام ابن قطیط ص ۱۷ در حاشیه صفحه، به کتاب‌های شیعه هم مراجعه کرده

نظرات آن‌ها در صفحات قبلی آورده شده است.^۱ در باب سوم نمونه‌هایی از این احادیث را آورده و به آن‌ها پاسخ داده می‌شود.

دوم: استدلال کردن به استدراک ائمه مذاهب، نسبت به صحیح بخاری و مسلم مبنی بر اینکه دلیلی بر عدم درستی آن می‌باشد.

گلدزیهر می‌گوید: این نادرست است که اعتقاد داشته باشیم، جایگاه این دو کتاب و احادیث آن‌ها بدور از شک می‌باشند و نتیجه یک تحقیق علمی باشد. دلیل این دو کتاب بر یک مبنای ملی (اسناد) بر می‌گردد، که ارتباطی با دقت و توجهی که برای نصوص بکار رفته ندارد، و این اساس اجماع امت می‌باشد. اگر مردم آن را بپذیرند، آن را به بالاترین درجه اعتبار می‌رسانند، و با وجود اینکه، اجازه نقد این دو کتاب داده نشده، و ناشایست اعلام شده است، و با وجود تقدیر عمومی برای صحیحین در میان مسلمانان، دارقطنی (ت ۳۸۰ هـ) کتابی بنام «الاستدراکات و التبع» تألیف نموده که درباره صد حدیث مشترک میان دو صحیح می‌باشد.^۲

این استدراک‌ها (رفع توهم و خطا از گفتار پیشین) از چند امام بر صحیحین، باعث شد تا گلدزیهر و دیگران به آن متمسک شوند و صحیحین و جایگاه آن‌ها را مورد نقد و ایراد قرار دهند، در حالی که هیچ دلیلی ندارند، و در مبحث دوم به آن خواهیم پرداخت.

مانند دین السلطان از نیازی عز الدین که این از بزرگترین کتاب‌هایی است که به این روش به صحیحین ایراد وارد کرده است، نزدیک هزار صفحه می‌باشد، نگا: انذار من السماء ص ۶۹۶، ۷۱۳.

۱- اگر خواستی نگا: ۲۲۰/۱-۲۶۱، ۴۰/۲-۵۷.

۲- دراسات محمدیه ص ۲۳۶ به نقل از ضوابط الروایة عند المحدثین ص ۳۹۲ و جمال بنا هم آن را در السنه و دورها فی الفقه الجدید ص ۲۵، ۱۳۱، ۱۵۹ گفته است و همچنین توسط کسانی دیگر قبلاً آورده شده است.

مبحث دوم: پاسخ به تصور دشمنان حدیث مبنی بر استدراک (بطرف ساختن توهم و خطا از گفتار پیشین) ائمه بر صحیحین، دلیل نادرستی آن می‌باشد

همانا صحیحین بخاری و مسلم هرگز مسأله قطعی را که مورد انتقاد قرار نگرفته باشد، نمی‌پذیرفته‌اند، و آنچه که اتفاق افتاده است عکس این می‌باشد، چون ائمه حدیث هر دوی آن‌ها، هم متن و هم سند را مورد بررسی قرار داده‌اند. و آن‌ها را بر دقیق‌ترین معیارهای انتقادی درست، که صاحب دو صحیح در کتاب‌های خود قرار داده‌اند، همراه هم‌هانگ کرده‌اند. ائمه ما با این شرط به همه احادیث نگاه کرده‌اند، که آیا آن حدیث امانتداری نموده و شروط صحیحین را در خود نگهداشته است یا نه؟

در نتیجه اگر می‌بینیم که عده‌ای از حافظان حدیث، احادیث متوهم و خطا را از صحیحین بخاری و مسلم، که شرطی از شرط‌های خود را بر آن قرار نداده‌اند، آورده‌اند، و نظر بخاری و مسلم در مورد درستی آن احادیث، بر نظر آن‌هایی که آن نوع احادیث را استخراج کرده‌اند، غلبه نمی‌کند. آن‌ها در مورد این احادیث، از جهت سندها، و متن‌هایش، صحبت کرده‌اند. استدراک آن‌ها و حرف زدندان در مورد این احادیث، آن احادیث را تا حد حدیث، وضع شده و ضعیف، که غیر ممکن می‌باشد پایین نیاورده است، بلکه منظور آن‌ها این بود که نوعی کوتاهی از روشی که شیخین بر آن بوده‌اند، مشاهده شده است، و با آنچه که شیخین صحیح‌ترین صحیح‌ها را قرار می‌دادند، تفاوت دارد.^۱

گفته حافظ عقیلی بر این موضوع دلالت دارد: هنگامی که بخاری کتاب خود را نوشت، آن را بر ابن مدینی، و احمد ابن حنبل، و یحیی بن معین ارائه کرد، او را تحسین کردند، و صحت آن را مورد تأیید قرار دادند، بجز چهار حدیث. عقیلی گفته سخن در این باره از خود بخاری است، که درست می‌باشد.^۲

۱- نگا: الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین از استاد دکتر احمد محرم ۲۲۲/۲.

۲- هدی الساری ص ۹-۵۱۴.

امام نووی گفته است: «عده‌ای، توهمات را که در احادیث بخاری و مسلم بوده در آورده‌اند، و آن را از شروط بخاری و مسلم خالی دیده‌اند، به درجه پایین‌تری از آن‌ها تنزل داده‌اند، امام دارقطنی در بیان این مسایل، کتاب خود را بنام «الاستدراکات و التبع» نوشته و در مورد دویست حدیثی می‌باشد، که در آن دو کتاب ذکر شده است. ابی مسعود دمشقی هم بر حدیث‌های بخاری و مسلم استدراکی دارد ابی غسانی در کتاب خود، «تقیید المهمل فی جزء العلل منه» استدراک خود را بر بیشتر راویان آن دو محدث بعمل آورده است، پاسخ همه یا قسمتی از این مطالب داده شده است.^۱

امام نووی در شرحی که بر صحیح مسلم نوشته، آنچه را که درباره مسلم آورده‌اند نپذیرفته و رد کرده است، بعد از او حافظ ابن حجر، انتقادهایی که بر بخاری شده است را به صورت جدی و مفصل، پیگیری کرده است، و بصورت جدی‌تر در مقدمه خود در کتاب «هدی الساری» که مقدمه فتح الباری می‌باشد به آن پرداخته است.

علما در مورد آن (صحیح بخاری) گفته‌اند: که اگر صحیح بخاری به آب طلا نوشته شود، باز هم حق آن ادا نشده است، این جمله پاسخی است به ایرادهایی که به صحیح بخاری شده است، و در آن مجموعه‌ای از فصل‌های مهم است که به تدریس درست، مدرس آن درس و شرح حال آن‌ها، و مناسبت‌ها، و دیگر مباحث مهمی که به حدیث صحیح متصل است، می‌پردازد. ابن حجر بهنگام نوشتن کتاب خود، حدوداً چهار سال مکث کرد. و سپس بوسیله کتابش، تمام کسانی که قصد آموزش صحیح بخاری را داشتند، آموزش و ارشاد نمود، و صحیح بخاری و جایگاه آن را در میان کتب حدیثی، در رأس همه قرار داد. امام ابن حجر در مقدمه خود (هدی الساری) فقط از امام بخاری دفاع نکرده است بلکه از هر دو صحیح بصورت اجمال دفاع نموده است. و گفته است: بصورت مختصر در پاسخ می‌گوئیم: شکی نیست که بخاری و مسلم بر هم عصرهای

۱- نگا: صحیح مسلم (شرح نووی) و به مقدمه آن که توسط شارح نوشته شده است، که احادیث مستدرک را میان بخاری و مسلم جدا کرده است ۴۹/۱.

خود، و همچنین ائمه این علم، در زمینه شناختن صحیح و معطل، مقدم بوده‌اند، زیرا آن دو امام حدیث، در اینکه علی بن مدینی، چون همنشینان او داناتر بوده‌اند و بخاری هم از او اخذ حدیث کرده است. اختلافی با هم نداشته‌اند، بخاری در این زمینه می‌گوید: «خود را نزد هیچ کس بجز استادم علی بن مدینی کوچک نشمردم، وقتی این سخن به علی بن مدینی رسید، گفت: سخن او را رها کنید زیرا او مانند خود را ندیده است.» محمد ابن یحیی زهلی، داناترین فرد، در زمان خود، در زمینه حدیث بود، که آن دو شیخ از او استفاده کرده‌اند، فربری از بخاری آورده که گفته: «در صحیح خود هیچ حدیثی وارد نکردم مگر اینکه به درستی آن یقین داشتم، و خدا را شاهد می‌دیدم.»

مکی بن عبدالله گفته است: شنیدم که مسلم بن حجاج می‌گفت: این کتاب خود را بر علی ابن زرعه رازی نشان دادم، کل اشاره‌ای که کرده این بوده، آن حدیث بیمار است، سپس فهمیدم که شیخین فقط احادیثی را آورده‌اند که هیچ گونه علتی و بیماری نداشته باشد، یا اینکه بیماری و علتی دارد ولی مؤثر نیست، اگر انتقاد کسانی که به آن‌ها انتقاد کرده‌اند را موجه جلوه دهیم، سخن آن منتقدان با صحیحین در تعارض می‌باشد. و بخاطر مقدم بودن صحیحین بر سایرین، که شکی در آن نیست، بصورت کلی اعتراض‌های وارد به آن‌ها را دفع می‌کنند.^۱

سپس حافظ ابن حجر، انتقادهای آن‌ها را بر شمرده و بصورت جدی و مفصل به آن‌ها پاسخ داده است،^۲ و آشکار ساخته که پاسخ‌های داده شده به اکثر انتقادات، قوی و محکم می‌باشند. و اندکی از انتقادات به سختی پاسخ داده شده‌اند.^۳

دکتر ابوشهبه گفته است: «شاید در احادیثی که پاسخ دادن به آن مشکل بوده، حق با نقدکننده با انصاف باشد، مثلاً در مورد حدیث شریک بن ابی نمر از انس درباره اسراء

۱- هدی الساری ص ۳۶۴-۳۶۵.

۲- همان ص ۴۰۲، ۳۶۴، ۲۶۶ - نگا: تدریب الراوی ۱۳۵/۱-۱۴۰.

۳- نگا: هدی الساری ص ۳۶۶-۴۰۲.

است که حدیثی طولانی می‌باشد، که در آن حدیث شریک، با یاران انس در اسناد و متن و تقدیم و تأخیر و انکار زیاد اختلاف داشته‌اند و بیشترین اوهام در این سخن شریک می‌باشد که گفته: «اسراء قبل از وحی پیامبر ﷺ بوده است.»^۱ خطابی، ابن حزم، عبدالحق و قاضی عیاض، و نووی و دیگران، آن را رد کرده و نپذیرفته‌اند، و گفته‌اند اشتباهی از طرف شریک بوده است، در حالی که شریک به دروغ متهم نشده است، بلکه گفته‌اند که او اشتباه کرده است.^۲

آنچه از بخاری در مورد اسراء آورده شده باعث شده، که انتقادها به آن بی‌اثر شود^۳، که بخاری با این کار ما را از قسمت پوشیده‌ای آگاه می‌کند، که از آدم‌های عاقل، تیزبین پوشیده نمی‌ماند، در مورد غلط‌هایی که در روایت شریک وجود دارد، در صحیح بخاری بسیاری از اشارات و تلمیح‌های زیبا درباره آن آورده شده است.^۴

۱- نگا: صحیح بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب توحید، در باب فرموده خداوند (و کلم الله موسی تکلیما) ۴۸۶/۱۳ شماره ۷۵۱ مسلم هم در صحیح خود به آن اشاره کرده است (شرح نووی) در کتاب الایمان باب اسراء رسول خدا به آسمان‌ها و واجب شدن نماز ۱/۴۸۸۵ شماره ۱۶۲.

۲- نگا: دفاعیه ابن حجر از او در فتح الباری ۴۹۴/۱۳ شما ۷۵۱۷ و نگا: شرح حال او در تقریب التهذیب ۴۱۸/۱، شماره ۲۷۹۶ و الثقات از عجلی ص ۲۱۷، شماره ۶۶۳، و الثقات از ابن حبان ۴/۳۶۰ و الکاشف ۱/۴۸۵، شماره ۲۲۷۷ و معرفه الرواء المتکلم فهم بما لا یوجب الرد للذهبی ص ۱۱۶، شماره ۱۵۵.

۳- حدیث را بخاری (شرح فتح الباری) در چند جا آورده در صحیح خود از جمله کتاب آغاز خلقت، در باب یاد ملائکه، ۳۴۸/۶، ۳۴۹، شماره ۳۲۰۷ و در کتاب مناقب الانصار، در باب معراج ۷/۲۴۱، شماره ۲۴۲ شماره ۳۸۸۷.

۴- اعلام المحدثین ص ۱۴۰، ۱۴۱، نگا: رحاب السند الکتب الصحاح السنه ص ۷۱ نگا: فتح الباری ۴۸۸/۱۳، شماره ۷۵۱۷ نگا: دفاع دکتر رفعت فوزی در کتاب خود احادیث الاسراء و المعراج و دراسات توثیقیه و پاسخ او، به سید صالح ابوبکر، و دیگرانی که تلاش کردند همه سنت را انکار کنند، در طی حمله‌ای که به احادیث اسراء و معراج نمودند، نگا: الابهاج فی احادیث المعراج از امام ابن دحیه، تحقیق دکتر رفعت فوزی. نگا: الاسراء و المعراج از دکتر ابو شهبه.

دکتر رفعت فوزی در حالی که از احادیث اسراء، و معراج، در برابر ایرادها و نقدهای ارائه بر آن دفاع می‌کرده، می‌گوید: «آنچه که در نقد این روایت مورد استفاده قرار می‌گیرد، نقد علمی سازنده‌ای است که برای روشن شدن حقیقت حرص می‌خورد، و به جایگاه بخاری و کتابش اعتباری قایل نمی‌شود، همینطور معلوم می‌شود. که منتقدان ما در قدیم و حال، (همانطور که عده‌ای بی‌خبر تصور کرده‌اند) از نقد متن حدیث و جستجو در آن، و عرضه آن بر قرآن و سنت صحیح غفلت نکرده‌اند، و احادیث جعلی و موضوع را نفی و بیرون کرده‌اند.^۱

پاسخ به کسانی که بعضی از رجال صحیحین را مورد نقد قرار داده‌اند

در صحیحین گروهی هستند که بعضی از قدما آنها را مورد جرح قرار داده‌اند، از رجال بخاری هشتاد نفر و از رجال مسلم صد و شصت نفر را مورد جرح قرار داده‌اند،^۲ از جمله آنها، عکرمه برده ابن عباس، و عمرو بن مرزوق، و سويد بن سعيد، و دیگران بوده‌اند.^۳

دشمنان حدیث و اسلام با جرح رجال بخاری و مسلم، می‌خواستند که جایگاه این دو کتاب حدیثی صحیح را زیر سوال ببرند و در مورد آن شک ایجاد کنند.^۴ بر این امر دلیلی ندارند، و کسانی که از رجال، مورد جرح قرار گرفته‌اند، این جرح توسط کسان دیگری رد شده و معتقد به عدالت آنها شده‌اند، و آنها را ستوده‌اند. و حتماً برای صاحبان صحاح، حداقل عدالت آن راوی‌ها در مورد احادیث، متابعات و شواهد، ثابت شده است، اگر مسایل اصولی توسط آنها اخراج شده است، منظور این

۱- احادیث الاسراء و المعراج دراسة توثيقية از دکتر رفعت فوزی ص ۹۱-۹۳ با اندکی تصرف.

۲- نگا: هدی الساری ص ۱۳.

۳- علوم الحدیث ابن صلاح ص ۱۴۱-۱۴۲ نگا: التدریب الراوی ۳۰۵/۱ و فتح المغیث از سخاوی ۳۳۴/۱.

۴- نگا: حد الردة از احمد صبحی منصور ص ۸۵-۸۷.

است که آن‌ها با دیگر ثقات مشارکت داشته‌اند، پس درستی آن بوسیله روایت جمع ثابت شده است.^۱

حافظ ابن حجر می‌گوید: هر آدم با انصافی شایسته است که آگاه باشد، اینکه بخاری و مسلم هر راوی را که ذکر کرده‌اند، در نظر آن‌ها عادل بوده است، و حافظه‌اش درست بوده، و غافل و بی‌خبر نبوده است، بویژه بعد از آنچه که ائمه اسلام بر آن متفق شدند، و گفتند: نام این دو کتاب را صحیحین می‌نامیم، و این معنا برای کسانی دیگر و کتاب‌های دیگر که از صحاح روایت کرده‌اند، حاصل نشده است، پس نظر جمهور در مورد آن، به منزله عدالت راویان آن می‌باشد.

این زمانی است که، از اصول روایت کرده باشند، ولی اگر در متابعات، و شواهد و تعلیق‌های احادیث روایت کرده باشند، با آن کسی که از او روایت کرده‌اند چند درجه‌ای اختلاف دارد، با وجودی که نام صحیح بر آن نهاده شده است آن هنگام اگر ایرادی به یکی از آن‌ها را بیابیم، آن ایراد را مقابل عدالت این امام قرار می‌دهیم، و چیزی جز آنچه که علتش بوسیله تفسیری که عدالت راوی آن، و حافظ و ضبط آن خبر بصورت مطلق و یا ضبط عین خبر، روشن شده باشد، پذیرفته نمی‌شود. زیرا اسباب و علل جرح ائمه متفاوت است بعضی از آن‌ها رسواکننده و بعضی رسواکننده نیستند.

شیخ ابوالحسن مقدسی درباره مردی که حدیث صحیح از او آورده است، می‌گوید: او پولدار حجازی است، و به آنچه که درباره او گفته‌اند توجه نکرده است. شیخ ابوالفتح قشیری در مختصر خود گفته این عقیده ما است، و آن را می‌گوئیم، و از آن خارج نمی‌شویم، مگر با حجتی آشکار، و بیانی روشن، که در آن ظن غالب، بر معنا چیره شود، قبلاً متذکر شدیم، که مردم برای نامگذاری کتاب‌های بخاری و مسلم به صحیحین به

۱- الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین از استاد دکتر احمد محرم ۲/۲۲۹.

اتفاق نظر عمومی دست یافتند. و از نیازهای این امر آن است، که راویان آنها عادل باشند.^۱

سخن کوتاه و پسندیده، این است که صاحب صحیح، نسبت به روایت‌های خود، آشناتر و آگاه‌تر بوده‌اند، و صحبت کردن و مقدم آوردن بعضی راویان، نشانه توثیق آنها توسط صاحب صحیح نمی‌باشد، هر چند که از ایراد، ایراد گیرندگان سالم و مبرا در بیابند و بصورت اطلاق پذیرفته شوند، نه خیر آنها پذیرفته می‌شود و نه حدیث آنها روایت می‌شود. پس آن کسی که، از ایراد و طعنه به دور بوده کجاست؟ و از چه زمانی برای ایراد گرفتن به حجتی استناد می‌کرده‌اند؟^۲

حافظ ابن حجر می‌گوید: بدان ایراد، از گروهی، نسبت به گروهی دیگر، روی داده، آن هم بعلت اختلافی بود، که در باب عقیده با هم داشتند، باید توجه کنید که به سخنان آنها اعتماد نکنید، مگر در امر حقی، و همینطور گروهی از اهل ورع و تقوا گروهی دیگر از اهل ورع، را بخاطر وارد شدن به امور دنیوی مورد سرزنش قرار دادند. و آنها را ضعیف به حساب آوردند، با وجود صادق بودن و ضابط بودن آنها برای این ضعیف شمردن اعتباری قایل نمی‌شویم.^۳

از همه آنچه که گذشت، باطل بودن سخنان و نظرات گلدزیهر و هم نظران او ثابت می‌شود که گفته‌اند «دلایل اصلی این دو کتاب به یک مبنای ملی بر می‌گردد، که ارتباطی با دقت‌گرایی و بررسی نص، ندارد. این مبنا و اساس اجماع امت است، و اگر مردم آنها را بپذیرند، به بالاترین سطح اعتبار می‌رسد.

۱- هدی الساری ص ۴۰۳.

۲- الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین ۲/۲۳۲.

۳- هدی الساری ص ۴۰۴ - نگا: دفاعه عن الرجال المطعون فیهم ص ۴۰۵-۴۹۳ نگا: البیان و التوضیح لمن اخرج له فی الصحیح و مس یضرب من التحریج از حافظ عراقی، و معرفة الرواة المتکلم فیهم بمالا یوجب الرد از امام شافعی.

اساس و پایه این سخنان باطل است، به این دلیل که احادیث را چه از نظر متن و چه از نظر سند، با دقیق‌ترین معیارهای سنجش انتقادی صحیح، مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند، و نقد حدیث از شروط بخاری و مسلم بوده است، در سبر الائمہ وفای بخاری و مسلم به این شرط مطالبی آورده شده است، بجز در احادیث اندکی، که آن‌ها را، چون بخاری و مسلم آورده‌اند پس صحیح می‌باشند.

از این دو کتاب (صحیحین) معلوم گشت که اعتبار آن‌ها بخاطر تلاش‌های افرادی خاص نبوده است، بلکه تلاش‌های یک امت بوده است که در میان آن‌ها، گروهی محدث بوده‌اند، که در این زمینه فعالیت می‌کرده‌اند، و از همه مشهورتر می‌باشند، آن‌ها نقدکنندگان احادیث می‌باشند، که با نظرات آن‌ها حدیث پیامبر ﷺ پذیرفته یا رد می‌شود. که همان اجماع معصوم است و کسی در آن شک نمی‌کند بجز متکبران و فاسدان مغرور^۱. در مورد این سخن گلدزیهر: «علی‌رغم اینکه نقد این دو کتاب پسندیده نمی‌باشد و اجازه چنین کاری هم داده نشده است تا آخر...» با آخر سخنان ایشان در تعارض است، دارقطنی کتابی در مورد انتقاد از آن‌ها «الاستدراکات و التتبع» نوشته است و این ادعای او هم که اجازه نقد داده نشده و چنین کاری ناپسند است، هم دروغ محض می‌باشد، و استدراک دارقطنی و دمشقی و غسانی، دروغ بودن ادعای او را ثابت می‌کنند. امانتداری این مستشرق، و دیگر طعنه زندگان و منتقدان، به جایگاه و موقعیت صحیحین، که خطرها در کمین نیستند تا صحیحین را مورد نقد قرار دهند. بلکه در کمین هستند تا ایراد و انتقادهایی را که متوجه بعضی از احادیث آن‌ها شده است، دامن بزنند. به هر نقدی توجه نمی‌شود، نقد و استدراک به حالت معینی توصیه می‌شود، ولی کسی که دانشی

۱- ابن خلدون می‌گوید: نگوئید (که ضعیف می‌باشند یا حافظه قوی ندارد)، راه را به رجال صحیحین می‌برد، زیرا اجماع در میان امت این است که آن‌ها را بپذیرند و اجماع خود بهترین پشتیبانی و بزرگترین دفاع است. نگا: المقدمه ص ۳۴۵.

ندارد تصور می‌کند که نقد شامل همه بحث‌های کتاب شده است، همانطور که در مورد استدراک‌های ائمه پیش آمده است.

ناقدان حدیث بیان کرده‌اند که این استدراک‌ها در صحت صحیحین و جایگاه آن‌ها، خللی ایجاد نمی‌کند،^۱ برخلاف دشمنان حدیث، که خواننده را در توهم می‌اندازند که استدراک باعث، ابطال احادیث و صحیحین می‌شود.

استاد دکتر احمد محرم می‌گوید: «نسبت توهم، ضعف و جعل دادن، بدون برهان و دلیل و فقط از روی، هواهای نفسانی، به بعضی از روایانی که بخاری و مسلم از آن‌ها روایت کرده‌اند، و روایانی که از آن‌ها روایت نکرده‌اند، دقت فراوان می‌طلبد، بلکه پیروی از شیطان و هواهای نفسانی خود پس از خطری که در کمین می‌باشد، تا جایگاه صحیحین را اندک و ضعیف جلوه دهد، یا تلاشی که می‌کنند تا از بلند مرتبگی آن‌ها را پایین بیاورند.»^۲

پس صحیحین بخاری و مسلم، درست‌ترین کتاب‌هایی هستند، که اهل حدیث تألیف کرده‌اند، و این دو مؤلف خدمت ارزنده‌ای به دین و امت اسلامی کرده‌اند، که قابل انکار نیست. بلکه با صدای بلند از آن‌ها تشکر و قدرانی می‌شود، از خداوند متعال خواستاریم که ثواب آن‌ها را فراوان گرداند. بخاطر نوشتن این دو کتاب مفید و سودمند.^۳

سخن خود درباره صحیحین را به سخنانی، از شیخ احمد شاکر، به پایان می‌رسانیم، - می‌بینیم که سخنان او عین حقیقت است و بخاطر مضمون آن‌ها، دین‌دار می‌شویم، بخاطر یقینی که داشته، آن‌ها را با اطمینان کامل می‌نگریم، خداوند رحمتش کند - چنین می‌فرماید: «حقیقتی که شکی در آن نیست، نزد محققان اهل حدیث می‌باشد، و کسانی که

۱- ضوابط الروایة عند المحدثین ص ۳۹۳، ۳۹۴ با اندکی تصرف.

۲- الضوء اللامع المبین عن مناهج المحدثین ۲/۲۲۸.

۳- فی رحاب الکتب السنه ص ۹۷ و برای دفاع بیشتر از صحیحین نگا: الحدیث و المحدثون از دکتر ابوزهو ص ۳۹۹-۴۰۳، و کتب السنه در اسسه توثیقیه از دکتر رفعت فوزی.

بوسیله آن‌ها هدایت شده‌اند، و از روی آگاهی و بصیرت از آن‌ها پیروی کرده‌اند، این است که احادیثی که در صحیحین قرار دارد، همه آن صحیح می‌باشد، در هیچ کدام از این دو کتاب حدیثی که ضعیف یا به آن نقدی وارد باشد، وجود ندارد. دارقطنی و بعضی از حافظان حدیث، احادیثی را نقد کرده‌اند، به این معنا که این احادیث به آن درجه‌ی اعتبار که سایر احادیث در صحیحین رسیده‌اند، نرسیده است، در مورد صحت خود حدیث، کسی با آن مخالف نکرده است، پس فتنه آشوبگرها شما را نترساند. و تصور تصورکنندگان شما را نترسانند، که گفته‌اند در میان احادیث صحیحین، حدیث‌های نادرستی وجود دارد، و از احادیث که درباره آن صحبت کرده‌اند. پیروی نمایی، آن‌ها را طبق اسلوب دقیقی که اهل علم بر آن هستند، نقد کن، و از روی دلیل قضاوت کن، همانا، خداوند هدایت‌کننده، به سوی راه درست می‌باشد.^۱

(خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه و آگاه‌تر است).

۱- الباعث الحثیث ص ۲۹، نگا: رجا ب الکتب السنه ص ۷۲.

فصل ششم:

ابزار آن‌ها در اعتماد به منابع غیر معتبر در تاریخ حدیث و روایان آن

از جمله اصول کلی بدیهی این است که برای هر علمی منابع معتبری وجود دارد، که بوسیله آن‌ها حقایق و قضایای آن علم شناخته می‌شود، هر کس بخواهد که با حقایق و قضایای یک علم آشنا گردد و به منابع غیرقابل اعتماد و غیرقابل اطمینان، اعتماد کند، تحقیق او هیچ ارزشی علمی ندارد، و کسی که چنین کاری می‌کند، در میان علمای قابل احترام،^۱ جایگاهی ندارد.

این کاری است که مدعیان فتنه، و مدعیان علم و مستشرقان، و مدعیان الحاد، در میان امت اسلامی انجام می‌دهند. آن‌ها را می‌بینی که درباره، مسایل حدیث نبوی، از تدوین و نوشتن آن، و حجیت حدیث، و جایگاه قانونی آن، و روایان اصحاب، و تابعین آن، و کسانی که بعد از آن‌ها بوده‌اند، صحبت می‌کنند. در صحبت‌های خود خود از قضایای گذشته بر یکی از این سه نوع منبع تکیه می‌کنند:

نوع اول: منابع غیر معتبر، که غالب اعتماد مدعیان فتنه، و مستشرقین در نظریات خود در مورد حدیث نبوی از این نوع است.

نوع دوم: منابع معتبر حدیثی می‌باشد، که هدف از آوردن آن احادیث، گمراه کردن خواننده آن می‌باشد، چنانکه بعداً خواهد آمد.

نوع سوم: منابع معتبر غیر حدیثی می‌باشد، که آن‌ها بیشتر بر این احادیث دروغین تکیه می‌نمایند.

۱- نگا: السنه و مکانتها، از دکتر سباعی ص ۲۸.

نوع اول که منابع آن غیر معتبر می‌باشد، به انواع مختلف تقسیم می‌شود و عبارتند از:

- ۱- کتاب‌های دشمنان سنت و اهل آن می‌باشند، از جمله کتاب‌های: خوارج، رافضی‌ها، معتزلیان، و باطنی‌ها؛ همچون اصفهانی^۱، نویسنده کتاب الاغانی^۲ و کتاب‌هایی که مستشرقان از روی کینه، و تعصب کورکورانه، بر علیه اسلام و مسلمانان و در «دایره المعارف‌های غیر اسلامی» خود نوشته‌اند، و سایر کتاب‌های مسموم خود که در این زمینه نوشته‌اند.
- ۲- کتاب‌هایی که هیچ گونه ارتباطی میان آن‌ها و علم الحدیث وجود ندارد، مانند ادبیات، لغت، نحو، شعر و تاریخ غیر محدثان، می‌باشند.

۱- اصفهانی، علی بن حسین بن هیثم آموی، ابوالفرج اصفهانی است، که شاعر و نویسنده و ادیب بود، ذهبی درباره او گفته جای تعجب است که او شیعه می‌باشد. و این در میان آموی‌ها نادر است، ابن جوزی می‌گوید: به او روایت امثال او اطمینان نمی‌شود، چون در کتاب خود آنچه را که مایه فسق می‌باشد بیان می‌کند، خوردن شراب را مجاز می‌داند و شاید آن را از خود در آورده است. از جمله تألیفات او: الاغانی والخبار و النوادر، و اخبار الطفیلین و دیگر کتاب‌های او در سال ۳۵۶ از دنیا رفت، شرح حالی دارد در لسان المیزان ۱۳/۵، شماره ۵۸۳۳، و البدایه و النهایه ۲۸۰/۱۱۸، و الفهرست ص ۱۸۳-۱۸۴ و وفیات الاعیان ۳۰۷/۳ شماره ۴۱۷ و میزان الاعتدال ۱۲/۳، شماره ۵۸۲۵ و تنزیه الشریعه از ابن عراقی ۸۷/۱ شماره ۳۰۴.

۲- نگا: در مورد خطرهای این کتاب نگاه کن که چگونه اکثر مستشرق‌ها به این تکیه کرده‌اند. و کتاب هزار و یک شب، در مورد ایراد به راویان اهل حدیث و فتوای ائمه و آرای فقها و تاریخ مسلمانان و آن را برای غریزدگان ما، مورد اعتماد نمودند، تا در تاریخ اسلامی به آن اعتماد کنند. برای دیدن تفصیل این بحث، نگا: اصالت الفکر الاسلامی فی مواجهه التغریب و العلمانیة و التنویر الغربی از استاد انور جندی ص ۴۱۰ ۴۱۶، است. نگا: مقدمات العلوم و المنهاج ۳۶۹/۱، ۱۸۲/۴، ۱۸۸، و نگا: المستشرقون و التراث، از دکتر عبدالعظیم دیب ص ۱۹-۲۲.

۳- کتاب‌هایی که زنادقه و بی‌دینان جعل کردند که حتی نویسنده آن معلوم نیست؛ مانند: کتاب هزار و یک شب.^۱

حتی نمی‌گویند که در این سخنان نسبت به روش‌های علمی اهل تحقیق و پژوهش ظلم است، با توجه به منابعی که بت بزرگ مستشرق‌ها، گلدزیهر، به آن تکیه کرده است، در حالی که او در کتاب «دراسات محمدیه» به حدیث نبوی، هجوم برده است.^۲

گلدزیهر از کتاب‌های حدیثی ششگانه و موطأ مالک و سنن دارمی و مصابیح السنه از بغوی، روایت کرده است. و با این کار خواسته، خواننده‌های خود را فریب دهد، که شرح آن خواهد آمد.

منابعی که غالباً گلدزیهر در صدور حکم به آن‌ها استناد می‌کند:

- ۱- حیاة الحیوان الکبری از دمیری.
- ۲- ادب القاضی از خصافی.
- ۳- الاغانی از ابوفرّج اصفهانی.
- ۴- معجم الادباء از یاقوت حموی.
- ۵- سیرة سیف بن یزن.
- ۶- سیرة عنترة بن شداد.
- ۷- کتاب الخراج از ابی یوسف.
- ۸- فهرس از ابن ندیم.
- ۹- کشف الظنون از حاجی خلیفه....

۱- نگا: اصالة الفكر الاسلامی ص ۴۱۰-۴۱۶ و المستشرقون و التراث ص ۱۹-۲۲.

۲- این مثالی بود از کتاب او، در مورد سایر کتاب‌های او مقایسه کن مانند «العقیده و الشریعه فی الاسلام» و مذاهب التفسیر الاسلامی همانطور سایر مستشرقان به آن قیاس کرده‌اند نگا: المستشرقون و التراث ص ۱۹-۲۲.

این‌ها غیر از مرجع‌هایی می‌باشد، که پیروان مستشرق او ذکر کرده‌اند، و به دور از انصاف نوشته‌اند و به آن‌ها مانند سایر منابع استناد شده است.^۱

نگاهی به منابع محمود ابوریه در کتابش «اضواء علی السنه»^۲ می‌اندازیم، که در تحقیق علمی خود به آن‌ها استناد کرده است. او به کتب حدیثی یعنی صحاح سته و، موطأ، و دارمی، و دیگر کتب معتبر و منابع موثق، استناد کرده است. هدف از این امر، توسط ابوریه، فریب دادن خواننده‌اش، و او را در ایهام انداختن است، که تفصیل آن به زودی خواهد آمد.

منابعی که ابوریه، در صدور احکام خود علیه حدیث نبوی و راویان آن، به آن‌ها استناد کرده، عبارتند از:

- ۱- تاریخ التمدن الاسلامی از جرجی زیدان.
- ۲- العرب قبل الاسلام از جرجی زیدان.
- ۳- دائرة المعارف الاسلامیه از مستشرقان.
- ۴- تاریخ الشعوب الاسلامیه از کارل بروکلمان.
- ۵- المسيحیه فی الاسلام از کشیش ابراهیم وقا.
- ۶- العقیده و الشریعه فی الاسلام، از گلدزیهر.
- ۷- احادیث عائشه، از سید مرتضی عسکری.
- ۸- ابن سبأ از سید مرتضی عسکری.
- ۹- ابوهریرة، از عبدالحسین شرف الدین.
- ۱۰- اصل الشیعه و اصولها، از محمد حسین آل کاشف.

۱- نگا: الروایة عند المحدثین ص ۳۰۶-۲۱۳ با اندکی تصرف.

۲- این بعنوان مثال در این کتاب آمده است و در مورد کتاب دیگر او شیخ المضیره ابوهریره و کتاب و منابع ابوریه و دیگر دشمنان حدیث بر همین اساس قیاس کند.

۱۱- البیان و التبین از جاحظ.

۱۲- و الحیوان، از جاحظ....

در یک چشم انداز سریع به منابع بعضی از انتقاد و ایراد گیرندگان به حدیث نبوی، بصورت روشن آشکار می‌شود، که هیچ بهره‌ای در تحقیقات حدیثی ندارند، عده‌ای از آن‌ها بخاطر دوری موضوع‌هایشان از حدیث، و عده‌ای دیگر به دلیل اینکه سودمند نمی‌باشند و از مستشرقان و غلوکنندگان شیعه اخذ شده‌اند، قابل استناد نمی‌باشند.^۱

نوع دوم از منابع دشمنان اسلام و حدیث، منابع معتبر حدیثی و تفسیری و فقهی و علوم قرآنی و حدیثی و کتاب‌های مدافع آن می‌باشند، که به آن‌ها استناد کرده‌اند، و با این کار، می‌خواستند که خواننده را در ابهام قرار دهند و اهمیت تحقیقات خود را به آن‌ها نشان دهند. آن منابعی که در بحث‌های خود به آن می‌رسند، در حقیقت ادعای دروغین آن‌ها را نشان می‌دهد.

در غیر این صورت، آیا عاقلی هست که گفته ابوریه را تأیید کند به این معنی که، او از منابع معتبر حدیثی، نتیجه‌ای که بدست می‌آورد، توهین و ایراد به حدیث مطهر نبوی و راویان آن می‌باشد. همانند این منابعی که ابوریه به آن‌ها رجوع کرده است:

۱- تذکرة الحفاظ از ذهبی.

۲- شروط الائمة الستة و الخمسة از مقدسی و حازمی.

۳- مقدمه ابن صلاح.

۴- قواعد التحدیث از قاسمی.

۵- شرح القاری علی نخبه الفکر از ابن حجر.

۶- تقیید العلم از خطیب بغدادی.

۷- الموافقات و الاعتصام از شاطبی.

۸- الاحکام از آمدی.

۱- نگا: ضوابط الروایة عند المحدثین ص ۳۱۱.

- ۹- الاحکام از ابن حزم.
- ۱۰- منهاج السنه از ابن تیمیه.
- ۱۱- جامع بیان العلم و فضله.
- ۱۲- البدایه و النهایه از ابن کثیر.
- ۱۳- العواصم من القواصم از قاضی ابن عربی.
- ۱۴- تأویل مختلف الحدیث، از ابن قتیبه.

آیا هیچ عاقلی جرأت دارد بگوید: که آن منابع معتبری که ابوریه و دیگران ذکر کرده‌اند، اقوال آنچنان زشتی می‌گویند، یا به آنچه که ابوریه نتیجه گرفته است، به نتیجه برسند؟ خداوند منزّه و پاک می‌باشد و این بهتانی بزرگ است.

سایر داعیان فتنه و داعیان علم از مستشرق و داعیان بی‌دینی را، که برای تهاجم به حدیث نبوی به کتاب‌های معتبر استناد کرده‌اند، با این امر مقایسه کن. چرا که این امر از سردرگمی و ابهام خواننده خارج نیست، که هر چه که نویسندگان آن کتاب‌های معتبر به آن رسیده‌اند، و نتیجه گرفته‌اند، ما هم به همان نتایج رسیده‌ایم.

اگر در آن منابع، حقایق مسلمی را که نزد اهل علم تأیید شده باشد، بیاورند، حال آن‌ها از چهار نوع خارج نمی‌شود:

نخست: استناد به حقایق مسلم در غیر از جای خود، خواننده را دچار شک و وهم می‌کند که صاحبان آن منابع معتبر و صاحبان آن حقایق، همفکر آن‌ها بشمار، آمده‌اند. در مورد شبهه وضع حدیث، و فراوانی جاعلان آن قبلاً بحث شده است، که آن‌ها هم برای جعل حدیث به اقوال ائمه استشهد می‌کرده‌اند، که آن ضعیف‌ترین اعتماد به حدیث، و حجیت آن است.^۱ این در حالی است که علمای مسلمان، علت‌های وضع حدیث، و گروه‌های وضع‌کننده را در منابع خود ذکر کرده‌اند، تا اهل حدیث با تلاش‌های خود بتوانند، دروغ‌گویان را پیدا کنند؛ و کارهای آن‌ها برای اهل حدیث پوشیده نماند. با این

۱- اگر خواستی به پاسخی که در مورد شبهه (جعل) داده شده است. نگا: ۳۹۹/۱.

تلاش‌ها احادیث نبوی از فتنه وضع‌کنندگان، سالم و صحیح بیرون آمد، همه این‌ها را بعنوان، مشخصه و برتری برای حدیث و اهل آن آورده‌اند.^۱

دشمنان حدیث، از منابع علمای اسلامی، آن مشخصه‌ها را روایت کرده‌اند، و در غیر از جای اصلی خود، به آن استشهاد کردند، و آن را بعنوان یک کمبود، انتشار دادند.

پس دقت کن، که فتنه‌گران چگونه، مشخصه‌های برتری حدیث را بعنوان، عیب‌های آن، انتشار داده‌اند.

این مورد در مسأله «استقلال حدیث در تشریح احکام» که قبلاً ذکر شده آمده است. دشمنان حدیث، سخنان امام شاطبی را در مورد آن مسأله، بعنوان پوششی جهت مشکوک کردن، و ایراد گرفتن به حجیت حدیث و جایگاه شرعی آن قرار دادند.^۲

دوم: استشهاد کردن به منابع معتبر، در مورد حقایق مسلم، ولی «بی‌ثمر»، آنچه را که به درد ادعای آن‌ها می‌خورد می‌آورند، و بقیه مطلب همان مبحث را کنار می‌گذارند.

آنچه که در این باره گذشت «شبهه نهی کردن از نوشتن حدیث بود» که آن را از منابع معتبر تاریخی روایت کرده‌اند و «بابی» که ادعای آن‌ها را در آن باره تأیید می‌کرد، آورده‌اند، مثلاً باب «اخبار و احادیثی که نوشتن حدیث را مکروه و زشت می‌دانست» را آورده‌اند، و از باب‌های دیگری که در همان منابع معتبری که به آن استشهاد کرده‌اند، چشم پوشی کرده‌اند، بخصوص آن قسمت‌هایی که شبهه‌های آن‌ها را مورد تردید قرار می‌دهند، مانند باب «وصف علت ننوشتن حدیث» و یا باب «اخبار و احادیثی که در مورد اباحه نوشتن علم می‌باشند».^۳

۱- اگر خواستی به جهود حمله الاسلام فی مقاومت حركه الوضع و الوضاعين ۴۱۲/۱-۴۲۳ مراجعه کن.

۲- به ۵۲/۱-۵۳۴ مراجعه کن.

۳- نگا: ۲۶۸/۱-۲۶۹.

سوماً: استشهاد کردن به منابع معتبر، با تحریف نصوص از جای خود، و این هم یکی دیگر از منابع استدلال اهل بدعت می‌باشد، (تحریف کردن دلایل از جای اصلی خود) همانطور که شاطبی گفته است.^۱

شبهه «اکتفاء کردن به قرآن و عدم نیاز به حدیث نبوی»، از شبهاتی می‌باشد که قبلاً به آن پرداخته شده است. تحریف احمد صبحی منصور و جمال بنا، از سخنان حافظ ابن حجر، در شرحی که بر معنای حدیث عبدالله بن ابی اوفی نوشته است، در سفارشی که رسول خدا ﷺ به او کرده که کتاب را خلاصه کن، نیز از این جمله‌اند. حافظ ابن حجر می‌گوید: خلاصه کردن کتاب در سفارش پیامبر، بخاطر بزرگ و مهم جلوه دادن کتاب بوده است و بیان هر چیزی در قرآن یا بصورت نص وجود دارد، یا بصورت استنباط، اگر مردم از محتویات کتاب پیروی کنند، به همه آنچه که پیامبر ﷺ امر کرده است، عمل می‌کنند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾ [الحشر: 7].

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید.»

احمد صبحی منصور به سخنان حافظ، ابن حجر، استشهاد کرده سخنان او را بریده و تحریف کرده است، لفظ نبی ﷺ را از جمله انداخته، و جمله این گونه شده است: «اگر مردم از آنچه که در کتاب است پیروی کنند، به همه آنچه که آن‌ها را به آن امر کرده‌ام عمل کرده‌اند.»

جمال بنا هم به سخنان ابن حجر استناد کرده، و آن‌ها را بی‌ثمر و تحریف شده نموده است. و گفته: «تمسک به آن، یعنی تمسک به قرآن، و عمل به مقتضای آن، اشاره است به سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «...در میان شما جا گذاشتم، اگر به آن چنگ بزنید، کتاب خدا

را از دست نخواهید داد.»^۱ و بقیه سخنان ابن حجر را نیاورده که گفته: اگر مردم به قرآن عمل کنند، مستلزم آن است که به همه آنچه که پیامبر ﷺ فرموده عمل کرده باشند، چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: 7].

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید.»^۲

سومین نوع از منابع دشمنان حدیث، منابع معتبر غیر حدیثی می‌باشد، و در آن به احادیث ضعیف و جعلی که ادعای آن‌ها را تأیید می‌کند، استشهاد می‌کنند.

از جمله این موارد، استشهاد کردن به حدیث «عرضه حدیث بر قرآن»، می‌باشد: «اگر حدیثی برای شما روایت شد، آن را به کتاب خدا عرضه کنید، پس هر گاه موافق قرآن بود، آن را بپذیرید، و اگر موافق قرآن نبود، آن را رد کنید، و نپذیرید.»^۳ تنها دلیلی که باعث استناد آن‌ها به آن احادیث می‌شود، این است که آن حدیث در کتاب‌های، فقها و اصولیون، همچون: المحصول در اصول فقه^۴ و اصول سرخسی^۵ و المعتمد فی اصول الفقه، آمده است.^۶

این حدیث را اکثر هواپرستان و بی‌دینان، از منابع معتبر غیر حدیثی، روایت کرده‌اند؛ با این توهّم که نویسندگان آن منابع به عرضه حدیث بر قرآن معتقد بوده‌اند. و اینکه،

۱- قبلاً آورده شده است ۲۰۱/۱، نگا: المستشرقون و التراث، از دکتر الدیب ص ۲۸-۴۱.

۲- اگر خواستی به ۲۰۱/۱ مراجعه کن.

۳- چگونگی وضعیت آن قبلاً آورده شده است، نگا: ۲۲۳/۱-۲۲۸.

۴- المحصول ۲/۲۱۵.

۵- اصول سرخسی ۱/۳۶۵.

۶- المعتمد فی اصول الفقه ۲/۸۰.

احادیث اگر اختلاف ظاهری با قرآن داشته باشند هر چند قابل جمع و تأویل باشند، آن حدیث پذیرفته نمی‌شود.

احمد سقا در کتاب خود «دفع الشبهات عن شیخ الغزالی» چنین عمل کرده است حدیث «عرضه حدیث به قرآن» را به المحصول رازی نسبت داده است، با این توهم که رازی و فقها، به این حدیث معتقد می‌باشند.^۱ در حالی که رازی، مخالفت خود با عیسی بن ابان را برای جمهور علمای مسلمان نقل کرده است، که او عرضه خبر آحاد، بر قرآن را واجب دانسته است.^۲

استشهاد آن‌ها به احادیث دروغین، که در منابع معتبر غیر حدیثی آمده است به گونه‌ای که نزد اهل حدیث مقرر گردیده، پاسخ داده می‌شود و آن این است که:

انتساب حدیث به کسی که اهل حدیث نمی‌باشد، کفایت نمی‌کند هر چند به بزرگان تفسیر، فقها، متصوفه و مورخ‌ها باشد، بلکه بایستی با تعقیبات اهل حدیث بر آنچه که در کتاب‌های خود آورده‌اند، آشنا شد و هنگام انتساب، اگر از ائمه آن نباشند، آن‌ها را ذکر کرد یا وقتی که تعقیبات محدثین را به همراه نداشته باشد باید اسناد و متون آن را بررسی کرد تا در خلال آن به صحیح، ضعیف، و یا جعلی بودن حدیث، حکم کرد^۳ همچنانکه در حدیث «عرضه سنت بر قرآن» آمده است.

امام عبدالرئوف مناوی در این مورد می‌گوید:^۴ «به چیزی از آن منابع نسبت نمی‌دهند، و به انتساب آن به کسی که اهل حدیث نمی‌باشد، اکتفا نمی‌کنند هر چند بزرگ باشد

۱- دفع الشبهات عن الشيخ الغزالی ص ۱۱۰.

۲- المحصول ۲/۲۱۵.

۳- كشف اللئام عن اسرار تخريج احاديث سيد الانام ۱/۳۱.

۴- او امام حافظ عبدالرؤف بن تاج الدين المناوی با ضم میم، شافعی مذهب و اهل مصر می‌باشد. از تألیفات او می‌توان به فیض القدير بشرح جمع الصغير و الجامع الازهر و دیگر کتب او اشاره نمود. وی در سال ۱۰۳۱ هـ از دنیا رفت، شرح حال او در کتاب‌های هدایة العارفين اسماع المؤلفين و آثار

مانند بزرگان تفسیر. چون کتاب‌های تفسیری پر از احادیث موضوع و جعلی می‌باشد. و یا مانند بزرگان فقه بجز «امامان چهارگانه» باشد، چرا که پیروان مجتهدین صدر اسلام به تخریج و تشخیص صحیح از غیر صحیح توجه نمی‌کردند و به احادیث فراوانی از پیامبر ﷺ اعتقاد راسخ پیدا کردند، و با وجود ضعیف بودن آن‌ها، احکام فراوانی براساس آن احادیث، ارائه کردند، البته امکان دارد که احادیث جعلی نه، از روی عمد، بلکه بخاطر فراموشی و اشتباه وارد آن شده باشند.^۱

امثال این اشتباه‌های حدیثی از آن علمای بزرگوار، که در حدیث و علوم آن تخصص ندارند، خدشه‌ای به جایگاه علمی آن‌ها، و کتاب‌هایی که نوشته‌اند، و اهدافی که کتاب‌ها را براساس آن نوشته‌اند، وارد نمی‌کند.^۲

امام مناوی گفته است: «این امر از بزرگواری آن‌ها نمی‌کاهد، همچنین به مجتهدها هم ایرادی وارد نیست، زیرا برای آن‌ها شرط نیست که نسبت به همه احادیث دنیا، احاطه و تسلط کامل داشته باشند.»^۳

المصنفین از اسماعیل پاشا ۵۱۰/۱-۵۱۱ و همچنین کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون از حاجی خلیفه ۵۶۱/۱، و الرسالة المستطرفه از کتانی ص ۱۸۴ موجود است.

۱- فیض القدیر ۲۰/۱-۲۱ با اندکی تصرف. نگا: قواعد التحدیث از قاسمی ص ۱۸۲-۱۸۳ و از مثال‌های آن حدیث: «هر کس یکی از نمازهای واجب او در آخرین جمعه ماه رمضان قضا شود. تا هفتاد سال آن حکم شامل همه نمازهایی که قضا شده است می‌شود، که علامه ملاعلی قاری آن را بصورت قطعی باطل و بدون اعتبار دانسته است. و همچنین روایت نویسنده النهایه و دیگران و سایر شارحان الهادیه راه باطل دانسته و معتقد است که، آن‌ها اهل حدیث نمی‌باشند و سند حدیث را به هیچ کدام از آورندگان آن اسناد نداده‌اند، نگا: الموضوعات الکبری ص ۲۴۲، شماره ۹۵۳. و نگا: الاجوبه الفاضله ص ۲۹-۳۵.

۲- کشف اللثام ۳۳/۱.

۳- فیض القدیر ۲۱/۱.

علامه کنوی می‌گوید: اگر کسی بگوید، چرا احادیث موضوع و جعلی را در کتاب‌های خود آورده‌اند؟ و با آن وسعت علمی که داشتند، چرا اسناد آن را مورد نقد قرار ندادند؟ در پاسخ می‌گویم: آنچه را که در کتاب‌های خود آورده‌اند گمان کردند که روایت‌های درست می‌باشد، و از جعلی بودن آن آگاهی نداشتند، و نقد حدیث را به ناقدان واگذار کردند. زیرا آن‌ها بی‌نیاز از کشف اعتبار بودند و وظیفه آن‌ها نبوده است که در مورد چگونگی روایت، تحقیق کنند، بلکه تحقیق در آن باره بعهد اهل حدیث می‌باشد، هر جایی سخنی لازم و هر علمی اهل خود را می‌طلبد.^۱

ابزار دشمنان سنت در حيله‌گری حد و مرزی ندارد. امام شاطبی درست فرموده است: «هر کس به راه بدعت‌گرها و استدلال‌های آن‌ها دقت کند، متوجه می‌شود که قاعده خاصی ندارد زیرا سیال هستند و محدوده خاصی ندارند.^۲

بر هر مسلمانی لازم است که از قاعده کلی که دشمنان اسلام برای حيله و نیرنگ علیه آن‌ها استفاده می‌کنند، آگاهی یابد، و بر باطل بودن آن قاعده مطمئن شود، که همچون تارهای عنکبوت می‌باشند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۵۱﴾﴾ [العنكبوت: 41].

«بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانه عنکبوت است، اگر (آنان از سستی معبودها و پایگاه‌هایی که غیر از خدا برگزیده‌اند باخبر بودند، به خوبی) می‌دانستند (که در اصل بر تار عنکبوت تکیه زده‌اند).»

این خلاصه مطالبی بود که در فصل‌های گذشته به آن پرداخته‌ایم و در باب سوم آن را ذکر و با نمونه‌هایی از احادیث صحیحی که بی‌دین‌ها و منحرف‌ها به آن ایراد و انتقاد

۱- الاجوبه الفاضله از کنوی ص ۳۵ - نگا: قواعد التحدیث از قاسمی ص ۱۸۳.

۲- الاعتصام ۲۳۲/۱.

وارد کرده‌اند، می‌پردازیم و پاسخ آن‌ها هم داده می‌شود، پس تا زمان بیان آن مطالب به مطالب دیگر می‌پردازیم.

باب سوم:

**نمونه‌هایی از احادیث صحیحی که به آنها
ایراد وارد کرده‌اند و پاسخ به آنها**

مقدمه

شامل:

الف: ویژگی نقد احادیث صحیح، نزد دشمنان سنت.

ب: ویژگی احادیث صحیحی که به آن ایراد گرفته شده است.

دشمنان سنت -دشمنان اسلام- در عصر ما، با دیده جرح و تعدیل و نقد و جعلی و ساختگی بودن، به احادیث صحیح، خصوصاً صحیح بخاری و مسلم، می‌نگرند، تا در نهایت، تمام احادیث را مورد شک قرار دهند، و مسلمانان را از مراجعه به آنها باز دارند، تلاش اصلی آنها، روی صحیحین متمرکز شده است، چرا که با از بین بردن سر، جسد به کلی از بین می‌رود. در صفحات قبلی فهمیدیم که صحیحین بعد از کتاب خدا صحیحترین کتاب‌ها هستند که نتیجه تلاش و زحمات افراد خاصی نبوده است، بلکه نتیجه کوشش‌های یک ملت بوده است، یعنی اهل حدیث. پس این دو کتاب را مورد نقد و بررسی قرار دادند، که نتیجه آن تحقیقات، منجر به صحتی شد، که کوچک‌ترین شک و شبهه‌ای به آنها وارد نیست، فقط احادیث اندکی هستند، که وضعیت آنها مانند احادیث ضعیف نیست، و حتی به درجه ضعف احتمالی هم نمی‌رسد، بلکه احادیثی می‌باشد، که اندکی از شرایطی که شیخین، برای صحیح‌ترین حدیث‌ها قایل شده‌اند، را ندارند.

در فصل‌های قبلی فهمیدیم که اهل حدیث درباره نقد متن کوتاهی نکرده‌اند، آن طور که دشمنان کور تصور کرده‌اند و چگونه کوتاهی می‌کنند، در حالی که علم درایه را با همه انواعش، جز برای خدمت به روایت حدیث، ابداع نمودند؟ چگونه کوتاهی می‌کنند، با شروطی که برای صحت حدیث - اتصال سند، عدالت راوی، ضبط او و عدم شذوذ و علت- قرار داده‌اند، آیا هدف از قرار دادن آن شرطها، چیزی جز ضمانت برای سالم

بودن متن و تأکید بر صحت اسناد آن به پیامبر ﷺ می‌باشد؟ و فهمیدیم که آنچه بصورت ظاهری به سند اختصاص دارد، در حقیقت به ظاهر و باطن متن اختصاص دارد.

الف: ویژگی نقد احادیث صحیح نزد دشمنان حدیث

همانا این دشمنان شرور دین و امت ما عقل‌های ناقص و بیمار خود را اولین مقیاس برای نقد احادیث، و حکم در مورد آن دانستند، و آن را دست‌آویزی برای انکار احادیث، و به خطا انداختن علمای حدیث، و به خطا انداختن، جمهور امت و کسانی که بوسیله احادیث، هدایت شدند (اهل سنت) قرار دادند، و سر راه آن‌ها قرار گرفتند، و با دید بسته و کینه‌ای پنهان به حدیث رسول خدا ﷺ ایراد گرفتند. از جمله اهداف دیگر آن‌ها دور کردن مردم از نور نبوت، و هدایت راستین می‌باشد، در حالی که کینه و اهداف خود را پشت بعضی احادیث که نیاز به درک ویژه دارد به حرکت در می‌آورند. درکی که با مبادی اسلامی و فهم درست از آموزش‌های آن موافق باشد.^۱ مانند حدیث «شیر دادن بزرگسال» که خواهد آمد و جواب آن هم به اذن خدا داده خواهد شد.

ب: ویژگی احادیث درستی که به آن ایراد گرفته شده

ویژگی احادیثی که داعیان فتنه و آشوب و علم آن‌ها را وسیله‌ای برای طعنه زدن به حدیث رسول خدا ﷺ و راویان موثق بلند مرتبه، از اصحاب رسول خدا ﷺ و تابعین بعد از آن‌ها، پیشوایان مسلمانان، صاحبان کتاب‌های حدیثی، قرار داده‌اند، این است که این احادیث شامل همه ابواب حدیث می‌شوند از جمله: عقیده، عبادات، معاملات، فتنه‌ها، باریک بینی، پزشکی و سیره نبوی. دشمنان همیشه حرص و افسوس می‌خورند و همیشه به احادیث صحیح نبوی ایراد می‌گیرند. خصوصاً احادیثی که در باب عقیده و اصول

۱- نگا: کتب السنه دراسة توثيقية از دکتر رفعت فوزی ص ۱۰۸، ۱۰۹ با اندکی تصرف.

باشد، تا بوسیله آن‌ها ایمان و قلب مؤمنان را بلرزانند و به هدف خود برسند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾ [النساء: 89].

«شما می‌خواهید چنین منافقانی هدایت یابند و آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همان گونه که خود کافر شده‌اند و (در کفر با ایشان) مساوی شوید.»
نمونه‌ای از احادیث صحیحی که آن‌ها به آن ایراد وارد کرده‌اند، در هشت فصل آورده می‌شود.

فصل اول:

حدیث «إنما الأعمال بالنیات»

مبحث اول: شبهه طعنه زندگان به حدیث «إنما الأعمال بالنیات» و پاسخ به آنان

بخاری در صحیح خود، با سند علقمه بن وقاص لیثی^۱ آورده و گفته است: شنیدم که عمر بن خطاب روی منبر گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: «اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و با هر کس، مطابق نیتش رفتار می شود. پس هر کس، به خاطر مقاصد دنیوی یا ازدواج با زنی، هجرت نماید، به دنیا دست می یابد و با آن زن، ازدواج می کند. در نتیجه، دستاورد هجرت هر کس، همان چیزی است که به خاطر آن، هجرت نموده است».

این حدیث به عنوان اصلی از اصول اسلامی و پایه‌ای از پایه‌های آن، می باشد، که بت بزرگ مستشرق‌ها گلدزیهر به آن ایراد گرفته، و بر روی آن مثالی آورده که این حدیث نتیجه تحولات دینی در قرن اول است، گفته: مقام این حدیث آنقدر بزرگ شده که بعنوان یک تفکر دینی مسلط شده است، خداوند می فرماید: «با نیت‌های خود با من برخورد کنید

۱- علقمه بن وقاص اللیثی مدنی، که ثقه می باشد، هر کس تصور کند که او با پیامبر مصاحبت داشته، اشتباه کرده است، گفته شده که در زمان پیامبر ﷺ به دنیا آمده عده‌ای گفته‌اند از عمر و عائشه حدیث روایت می کرده است. فرزندانش محمد ابن ابراهیم تیمی و الزهیری از او روایت می کردند. در زمان خلافت عبدالملک بن مروان از دنیا رفت، شرح حال او در کتاب‌های زیر وجود دارد: تقریب التهذیب ۶۸۷/۱، شماره ۴۷۰۱ و الکاشف ۳۵/۲، شماره ۳۸۷۷ و الجرح و التعذیل ۴۰۵/۶، شماره ۲۲۵۹، و الثقات از عجللی ص ۳۴۲ شماره ۱۱۶۴. و تذکره الحفاظ ۵۳/۱، شماره ۳۵، و مشاهیر علماء الامصار ص ۸۹ شماره ۴۵۹.

نه با عمل‌هایتان» که حدیثی متأخر است جهت قانع کردن ایمان داران آورده شده است، و نشانه‌ای بر ارزش کارهای دینی آن‌ها می‌باشد.^۱

داعیان بی‌دینی طعنه زدن به صحت این حدیث را دنبال کرده‌اند، نیازی عزالدین می‌گوید: «این حدیث، یکی از سه حدیث خطرناکی می‌باشد، که سربازان سلطان به قلب دین خدا که در قرآن است افترا زده‌اند، به دین سلطانی که در احادیث سربازانش هست»^۲. با این حدیث او نیرنگ زده به (ائمه اسلام و راویان حدیث که ثقه می‌باشند). سربازان سلطان که، با این حدیث به حيله‌گری در دین معتقد گشتند. حجت آن‌ها در این باره، افتتاح نمودن بخاری باب الحیل در صحیح خود با این حدیث می‌باشد گفته حدیث «انما الاعمال...» اولین حدیثی است که بخاری، در باب الحیل، کتاب خود را با آن آغاز نموده است. آن حدیث به نسبت همه احادیث جعل شده از زبان خدا و رسولش، سنگ زاویه می‌باشد. که آن را در آغاز کتاب خود و در جمله اول قرار داده است، بگونه‌ای که دلالت کند برای هر کس، می‌خواست بداند که آیا آن حدیث کلید طلایی برای همه باب‌های حيله‌گری در دین السلطان می‌باشد، که همه آن بابها را، بخاطر جنگها و برای سربازان سلطان و بخاطر، تألیف نمودن دین السلطان، باز کرده است^۳، به آنچه که گذشت اینگونه پاسخ داده می‌شود.

۱- العقیده و الشریعة فی الاسلام ص ۵۳، و دراسات محمدیه، ترجمه استاد صدیق بشیر، به نقل از مجله کلیه الدعوة از لیبی، شماره ۵۴۴/۱۱.

۲- دین السلطان ص ۵۶۰.

۳- همان صفحه ۵۶۰، نگا: همان ص ۲۰۶-۶۷۲ - نگا: انداز من السماء ۶۹۷ و تبصیر الامه بحقیقه السنه از اسماعیل منصور ص ۳۵۳، و السنه و دورها فی الفقه الجدید، از جمال بنا ص ۱۵۸.

اولاً: حدیث «انما الاعمال بالنیات»، حدیثی است صحیح و بر آن اتفاق دارند.^۱ حافظ ابن حجر می‌گوید: «در صحت این حدیث اتفاق نظر وجود دارد. همه پیشوایان معتبر، بجز کتاب «الموطأ» آن را آورده‌اند.^۲»

دوم: نصوص قرآنی و احادیث نبوی شریف که درباره معنای این حدیث آمده است، زیاد هستند، که اخلاص را بر می‌انگیزند، و ریا را تقبیح می‌کنند، مانند فرموده خداوند:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾ [البینة: 5].

«در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را پرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات را (به تمام و کمال) پردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس.»

این آیه مسیحیان و یهودیان را خطاب قرار می‌دهد، که برای صحت اعمال امت‌های گذشته شرط نیت قرار داده است.^۳ خداوند می‌فرماید:

۱- بخاری آن را (در شرح فتح الباری) در چند جا از صحیح خود آورده است. از جمله در کتاب آغاز وحی، در باب چگونگی شروع شدن وحی به پیامبر ﷺ ۱۵/۱ شماره ۱ و مسلم در (شرح نووی) در کتاب الارکان در باب (انما الاعمال...) ۶۱/۷ شماره ۱۹/۷ مالک هم در الموطأ آن را آورده، به روایت محمد بن الحسن در باب نوادر ص ۳۴۱، شماره ۹۸۳.

۲- گمان کرده حافظ ابن حجر در فتح الباری ۱۷/۱ و در تلخیص الحبیر، که بخاری و مسلم حدیث را از مالک آورده‌اند و از موطأ، سیوطی در کتاب خود منتهی الآمال فی شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشتباه خود را اعلام نموده است، دکتر عبدالوهاب عبداللطیف در حاشیه، موطأ به روایت شیبانی آن را در ص ۳۴۱، بیان کرده است.

۳- نگا: فتح الباری ۱۶/۱.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾
 أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلُّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [هود: 15-16].

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و جز خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنت موجود در پیکره هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم (چرا که مدار این جهان بر اعمال استوار است؛ نه بر نیات و مقاصد، و بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست) و حقی از آنان در آن ضایع نمی‌گردد. آنان کسانی‌اند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند، و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع و هدر می‌رود (و بی‌اجر و پاداش می‌شود) و کارهایشان پوچ و بیسود می‌گردد (هرچند که اعمالشان به ظاهر انسانی و مردمی و عبادی باشد).»
 همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ
 فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١٦﴾﴾ [الکهف: 110].

«ای پیغمبر! بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من این است که من پیغمبر خدایم و آنچه گفت: بگو؛ می‌گویم) و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس. پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

در میان احادیث، حدیث عائشه است که به صورت مرفوع روایت شده که پیامبر فرمود: «لشکری به قصد حمله به کعبه، حرکت خواهد کرد. و هنگامی که به سرزمین بیداء می‌رسند، همه آنان در زمین فرو خواهند رفت». عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پرسیدم: یا رسول الله! چگونه همه آنان را زمین می‌بلعد، حال آنکه میان آنان افراد بازاری (غیر جنگجو) و کسانی که نیت جنگ ندارند، وجود دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «زمین،

همه را خواهد بلعید. اما روز قیامت، هرکس، مطابق نیت خویش، حشر خواهد شد.^۱ حدیث مرفوعی هم از ابوموسی اشعری آمده است: «هر کس به خاطر اعتلای لفظ الله بجنگد، آن جنگ در راه خداست.»^۲

دلایل فراوانی از قرآن و حدیث، برای تأیید معنای این حدیث وجود دارد. ولی گلدزیهر و پیروانش با آسودگی به این حدیث‌ها ایراد نگرفته‌اند. زیرا او منزلت و جایگاه و عظمت این احادیث را در اسلام می‌دانست، و در کتاب «دراسات محمدیه» خود به آن تأکید کرده و گفته: این گفتار پیامبر ﷺ از بزرگترین منابع اسلامی به شمار می‌رود، و یکی از چهار رکن اساسی اسلام به حساب می‌آید که اسلام براساس آن‌ها می‌چرخد.^۳

اینجا تناقض‌گوئی‌های گلدزیهر مشخص می‌شود، چون قبلاً چنین آورده که، منشأ حدیث، فقها و تحولات دینی مسلمانان می‌باشد، که منجر به پیدایش حدیث گردیده است. در کتاب العقیده و الشریعه و اینجا هم در کتاب دراسات محمدیه خود، اقرار می‌کند که حدیث، کلام پیامبر ﷺ خدا می‌باشد، که در زمان‌های گذشته در مدینه روایت شده است، و نگفته که فقها آن را وضع و جعل کرده‌اند، بلکه گفته: فقها، این عبارات را

۱- بخاری در شرح (فتح الباری) در کتاب بیع‌ها و در باب آنچه درباره بازارها آمده آورده است ۳۹۷/۴۰، شماره ۲۱۱۸ و لفظ حدیث از خود اوست، مسلم در شرح نووی در کتاب فتنه‌ها، و شرایط قیامت و در باب، فساد و تباهی لشکری که در خانه می‌ماند آن را آورده است ۲۳۳/۹، شماره ۲۸۸۴.

۲- بخاری در شرح فتح الباری در کتاب جهاد و سیره و کسی که می‌جنگد تا دین خدا بلند مرتبه گردد، ش ۳۳/۶-۳۴ شماره ۲۸۱۰ آن را آورده است، مسلم هم در شرح نووی در کتاب فرمانروایی، در باب کسی که بجنگد تا دین خدا و ظلم او بلند مرتبه گردد آن جنگیدن در راه خداست. ۵۷-۵۶/۷ لفظ حدیث از مسلم است.

۳- دراسات محمدیه به نقل از منبع قبلی ص ۵۴۵-۵۴۶.

طبقه‌بندی کرده‌اند، تا از آن بعنوان یک آغاز نامدار برای درمان و معالجه بیماری‌ها و مسایل دینی و شرعی استفاده کنند.^۱

این ادعای او، که حدیث بعدها بوجود آمد، به وسیله نص حدیثی که عمر فاروق رضی الله عنه روایت کرده و آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله اسناد داده است، بطلان آن ظاهر گردید.

در مورد حدیث عمر، هنگامی که جمهور اصحاب آن را شنیدند، باور کردند، امام عینی هم گفته به رسول خدا آن حدیث را زمانی که وارد مدینه شد بیان فرموده است.

ولی سخن گلدزیهر که گفته: بوسیله نیت‌های خود به من برسید، نه به وسیله اعمال‌تان و این بر خلاف مدلول حدیث می‌باشد، زیرا این حدیث کارها را نفی نکرده است، بلکه شرط درستی آن را نیت صاحب آن قرار داده است که شرعاً عمل و کار خواسته شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۷۲﴾﴾ [الزخرف: 72].

«این بهشتی است که به سبب کارهایی که می‌کرده‌اید، بدان دست یافته‌اید.»

و این عمل را در بیش از یک آیه با ایمان همراه کرده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾﴾ [العصر: 3].

«مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، و همدیگر را به تمسک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبائی (در تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها و دردها و رنج‌هایی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد).»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به صورت‌ها و دارایی‌های شما نمی‌نگرد، بلکه به اعمال و

قلب‌هایتان می‌نگرد.»^۲

۱- نگا: عمده القاری ۱۷/۱.

۲- مسلم آن را از (شرح نووی) در کتاب البر و الصله آورده است در باب حرام بودن ظلم به مسلمان ۳۶۲/۸ شماره ۲۵۶۴، از جمله احادیث ابوه‌ریره، نگا: به موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۴۹-۴۸/۲.

بعضی از منکرین تصور کرده‌اند که پیشوایان مسلمان‌ها این حدیث «انما الاعمال...» را وضع کرده‌اند، تا بوسیله آن نیرنگ و حيله‌گری در دین را حلال جلوه دهند، به این دلیل استناد می‌کنند که بخاری در صحیح خود و در باب نیرنگ‌ها، آن را آورده تا به وسیله آن نیرنگ و حيله‌گری در دین را حلال جلوه دهند.

اما روش گمراه کردن آن‌ها این است که آن بابی را که بخاری حدیث را در آن آورده است، ذکر ننموده‌اند، و آن باب «فی ترک الحیل و أن لکل امرئ ما نوى فی الأیمان و غیرها» است.

از عنوان و نام آن باب، تصور زشت منکران در مورد حلال بودن حيله‌گری‌ها باطل می‌گردد.

و کسانی که آن را منکر شده‌اند، عده اندکی می‌باشند، که بر شرح حال ابواب فقه امام بخاری ایراد گرفته‌اند، چگونه می‌توانند آن را درک کنند، در حالی که آن «شرح حال‌ها» فکرها را گیج، و عقل‌ها و دیده‌ها را به تعجب واداشته است، کسی گفته: «علمای زبده بر حل کردن رمزهای آنچه که در باب‌ها و اسرار قرار دارد دقت کرده‌اند»^۱

امام بخاری گفته کتاب الحیل خود را با حدیث «ان الاعمال بالنیات» آغاز کرده‌ام و قبل از ذکر آن حدیث آن را تحت عنوان ترک الحیل نام نهاده‌ام.^۲ کلمه «ترک کردن» را آورده‌ام تا تَوْهْم برای مدعیان دانش، در ترجمه کتاب «حيله‌ها» و جایز دانستن حيله‌ها، پیش نیاید.

حافظ ابن حجر در شرحی که بر نام باب نوشته، گفته: در باب ترک حيله‌ها، ابن منیر گفته: بخاری کلمه ترک را در ترجمه آورده است. تا هر کس که قصد ترجمه کتاب (یعنی کتاب حيله‌ها) را دارد در توهم نیفتد، و حيله‌ها را جایز نداند. سخن در مورد جایز

۱- نگا: هدی الساری ص ۱۶ و تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر، از استاد مروان شاهین ص ۱۵۲.

۲- نگا: صحیح بخاری شرح فتح الباری ۳۴۳/۱۲ شماره ۶۹۵۳.

بودن عمومی آن، باطل کردن حقوق واجب شده می‌باشد، و ثابت کردن حقوقی است که واجب نشده است پس به این دلیل از آن پرهیز کرد.

ابن حجر می‌گوید: گفتم: آن را نخست بصورت مطلق در کتاب الحیل آورده، برای اشاره به اینکه، بعضی فریب‌ها هستند که جزء شریعت می‌باشند، و قابل ترک و رها کردن نیستند. ضابطه آن این است که اگر حیل‌ها برای فرار از امر حرام، و دوری از گناه باشد، امر نیکویی است. ولی اگر حیل‌ها، برای باطل کردن حق مسلمانی باشد، گناه و تجاوز به حساب می‌آیند.^۱

ابن قیم جوزیه گفته: «حیله و فریب دو نوعند: اول حیله‌ها به فعلی تعلق می‌گیرد، که خداوند به آن امر کرده است، و هر چه خداوند از آن نهی کرده است دوری گزیند و از حرام رهایی یابد. و حق را از دست ظالم، که مانع آن باشد، بگیرد، و رهایی مظلوم از دست ظالمی که یاغی است این نوع حیله است که پسندیده و فاعل آن ثواب می‌برد. نوعی دیگر از حیل هستند که باعث از بین رفتن واجبات و حلال گرداندن امور حرام، و ظالم را به جای مظلوم نشان دادن، و حق را باطل، و باطل را حق نشان دادن می‌شود. این نوع حیله است که گذشتگان ما بر ذم و تقبیح آن تأکید کرده‌اند. و صاحبان و پیروان آن را به جهانیان شناسانده‌اند.^۲

اگر از آن نوع حیله‌های باطل باشد که، باعث از بین رفتن واجبات، و حلال گردان و امر حرام و باطل را حق جلوه دادن، و حق را باطل جلوه دادن، شود آیا مسلمانی هست که جرأت داشته باشد بگوید، پیشوایان مسلمان، و راویان مورد اعتماد سنت، بزرگترین گناه کبیره را حلال بدانند و آن را به پیامبر نسبت دهند و بعنوان شریعت آورده باشند؟ خداوند منزّه‌تر از آن می‌باشد و این بهتانی بزرگ است.

۱- فتح الباری ۳۴۲/۱۲-۳۴۳، با تقدیم و تأخر.

۲- اغاثة اللفهان ۳۵۴/۱.

ابن جوزیه می‌گوید: «درست و جایز نیست که این حیل‌های حرام را به امامی نسبت دهیم، زیرا ایراد به امامت او می‌باشد و این ایراد شامل ایراد به مردم هم می‌شود، زیرا امامی را که صلاحیت امامت ندارد، برگزیده‌اند و این جایز نیست، و اگر فرض کنیم که از یکی از ائمه، بعضی از این حیل‌ها روایت شود، حیل‌هایی که نسبت به حرام بودن آن‌ها اجماع هست چه آن داستان باطل باشد و چه راوی الفاظ آن را حفظ نکرده باشد، اگر فرض اتفاق افتادن حیل‌های او در هر زمانی سر بزنند، باید از آن رجوع کند، و اگر رجوع نکند، باید در آن امام شک کرد، و همچنین باید به مسلمان‌هایی که به او اعتماد کرده‌اند، شک کرد، هر دوی این روش‌ها نادرست است، و اختلافی میان مردم وجود ندارد، زیرا درست نیست بخاطر هدفی، اجازه صحبت کردن کفر آمیز داده شود، مگر کسی که مجبور باشد، در حالی که قلب او پر از ایمان است، طبق مذهب ابوحنیفه این حکم شدیدتر است.^۱ آن‌ها اجازه سخن گفتن و کارهای مربوط به آن را نمی‌دهند، می‌گویند: کفر است، حتی گفته‌اند: اگر کفاری به کسی بگوید: من می‌خواهم مسلمان شوم و آن فرد بگوید: «یک ساعت صبر کن» کافر می‌شود، چگونه امر به کافر ماندن آن کافر می‌کند؟ گفته‌اند: اگر لفظ مسجد را بصورت مصغر، یا لفظ مصحف را بصورت مصغر بیاورد کافر می‌شود. پس فهمیدم که ائمه اسلام به امور خدا، و رسول، و دین او، داناتر و آگاه‌تر می‌باشند. درست‌تر آن است که آن را جایز بدانند نه اینکه آن را حلال گردانند. این حیل‌ها و مکرهایی است که کفر آمیز و حرام می‌باشد^۲ و جز آدم‌های متکبر گمراه پیمان شکن کسی چنین نسبتی به آن‌ها نمی‌دهد.

۱- ابن قیم آن را در مورد حق آن‌ها در دفاع از آنچه که به امام و اصحاب او، از جایز شمردن حیل‌ها و فتوی دادن به آن هستند، می‌داند.

۲- اعلام الموقعین ۱۹۰/۳-۱۹۱، با اندکی دخل و تصرف در آن و برای اطلاعات بیشتر در مورد پاسخ به تحریم حیل‌ها و پاسخ اجازه‌دهندگان آن، نگا: نوشته‌های ابن قیم در دو کتاب خود، اعلام الموقعین و اغاثة اللفغان، که بصورت جدی به آن پرداخته است.

حافظ ابن حجر می‌گوید: اینکه بخاری نقل می‌کند که: «برای هر کس آن مقداری از ایمان و چیزهای دیگر است که نیت کند» از تفکر و تدبیر مصنف است و حدیث نمی‌باشد. ابن منیر گفته: «بخاری در استنباط کردن وسیع عمل کرده است، و رأی مشهور آن است که حدیث را بر عبادات حمل کنیم، و بخاری هم چنین عمل کرده است. در مورد معاملات هم همین طور عمل نمود. و در سد ذرائع و اعتبار مقاصد از مالک تبعیت کرده است اگر لفظ باطل شد، و نیت درست باشد، لفظ لغو می‌شود، و به نیت خود عمل می‌شود، چه درست و چه باطل باشد. گفته است: استدلال به این حدیث برای سد ذریعه و باطل نمودن حيله و مکر، از قویترین دلایل می‌باشد.^۱

همچنین ابن قیم به حرام بودن حيله‌ها بر آن استدلال کرده است. و گفته حدیث «انما الاعمال بالنیات و انما لكل امرئ ما نوى» برای ابطال حيله‌ها اصل است، و به تنهایی حيله‌ها را باطل می‌کند، و به همین دلیل بخاری آن را در رأس کتاب الحیل در صحیح خود آورده است.^۲

پس کجایند همه کسانی که معتقد بودند، افتتاح و آغاز باب حيله‌ها با این حدیث، دلیلی بر حلال بودن آن می‌باشد، و نسبت دروغ دادن حلال به پیامبر خدا ﷺ می‌باشد!

مبحث دوم: جایگاه حدیث «إنما الأعمال بالنیات»

حافظ ابن حجر گفته: «در مورد قدر و منزلت این حدیث ائمه به تواتر رسیده‌اند.^۳ حافظ عراقی گفته است: «این حدیث قاعده و روشی از قواعد اسلام است.»^۴ امام احمد

۱- فتح الباری ۳۴۳/۱۲ نگا: مبحث «جایز بودن حيله‌ها با سد ذرائع در تناقض است در اعلام الموقعین

۱۷۱/۳ و اغاثه اللهفان ۳۵۸/۱.

۲- نگا: اغاثه اللهفان ۳۶۲/۱ و اعلام الموقعین ۱۷۶/۳.

۳- فتح الباری ۱۱/۱.

۴- طرح الشریب ۵/۲.

گفته: اصول اسلام بر سه حدیث است: حدیث عمر که گفته: «الأعمال بالنیات»، و حدیث عائشه، که فرموده: هر کس در مورد ما امری حادث کند، که نبوده است مردود است^۱. و حدیث نعمان بن بشیر^۲، که گفته «حلال و حرام روشن می‌باشند»^۳.
امام ابن تیمیه گفته است: نیت، اصلی عظیم، از اصول دین می‌باشد، بلکه اصل هر عملی می‌باشد، به این دلیل گفته‌اند: مدار اسلام بر سه حدیث می‌چرخد، و نیت را جز آن‌ها به حساب آورده‌اند، نظر امام احمد را که قبلاً گذشت ذکر کرده است و گفته: خداوند درباره آن دو نوع دستور داده است:

نوع اول: عمل ظاهری، که همان واجبات و مستحبات می‌باشد.

نوع دوم: عمل باطنی، که عبارت از خالص گرداندن دین برای خداوند است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که کاری انجام دهد و امر ما بر آن نباشد، پذیرفتنی نیست». در این حدیث، نزدیکی به خداوند، بدون انجام امر خداوند را نفی کرده است، چه آن امر الهی واجب یا مستحب باشد. فرموده پیامبر ﷺ که: «إنما الأعمال بالنیات» عمل باطنی را بیان می‌کند، و تقرب به سوی خداوند با اخلاص در دین خدا می‌باشد، همانطور که فضیلت در مورد این آیه گفته:

۱- بخاری (شرح فتح الباری) آن را آورده در کتاب صلح در باب، اگر در مورد صلح با یک ستمگر تو را بخوانند، آن صلح پذیرفتنی نمی‌باشد ۳۵۵/۵ شماره ۲۶۹۷، مسلم هم (شرح نووی) در کتاب قضایا و در باب نقض کردن احکام باطل و پاسخ به امور حادث شده آن را آورده است. ۲۵۶/۶، شماره ۲۵۷، شماره ۱۷۱۸.

۲- نعمان بن بشیر از اصحاب بزرگوار می‌باشد، شرح حالی دارد در الاصابه ۵۵۹/۳ شماره ۸۷۲۸ و الاستیعاب ۱۴۹۶/۴ شماره ۲۶۱۴ و اسد الغابه ۳۱۰/۵ شماره ۵۲۳۷، و تاریخ اصحاب ص ۲۴۸ شماره ۱۳۶۷ و مشاهیر علماء الامصار ص ۶۵ شماره ۳۳۲.

۳- بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب الایمان در باب، فضل کسی که از دینش تبری جوید ۱۵۳/۱، شماره ۵۲، مسلم در شرح نووی و در کتاب مساقات و در باب گرفتن حلال و رها کردن شبهه‌ها شماره ۳۱/۶ ۱۵۹۹ نگا: فتح الباری ۱۱/۱ و طرح التثریب ۵/۲، و جامع العلوم و الحکم ۶۱/۱.

﴿لِيَلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الملك: 2].

تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود.»

منظور خالص‌ترین و درست‌ترین اعمال می‌باشد.^۱

ابن تیمیه گفته: اگر عمل خالص باشد ولی درست نباشد، پذیرفته نمی‌شود، اگر درست باشد ولی از روی اخلاص نباشد، پذیرفته نمی‌شود، و زمانی پذیرفته می‌شود که هم از روی اخلاص و هم درست باشد، خالص یعنی برای خدا باشد و درست یعنی براساس احادیث نبوی باشد، خداوند در این آیه به همین مطلب اشاره کرده و فرموده:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا﴾ [الكهف: 110].

«ای پیغمبر! بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من این است که من پیغمبر خدایم و آنچه گفت: بگو؛ می‌گویم) و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس. پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.»

این دو اصل یعنی اخلاص در عمل و درستی عمل، همان دین اسلام می‌باشند که مورد رضای خداوند می‌باشند.^۲

ابوسعید عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: هر کتابی می‌نوشتم، در آغاز هر بابی حدیث «انما الاعمال» را می‌آوردم، به آن سفارش کرده و گفتم: هر کس می‌خواهد کتابی بنویسد، با این حدیث آغاز نماید.^۱

۱- نگا: جامع العلوم و الحكم ۱/۷۲ و تفسیر البغوی ۳۶۹/۴، و تفسیر القرطبی ۶۹/۱۱-۷۲ و تفسیر ابن کثیر ۱۰۸/۳-۱۱۰ و فتح القدير ۳۲۲/۳-۳۲۳.

۲- فتاوی ابن تیمیه ۲۴۹/۸-۲۵۰ با دخل و تصرف. نگا: النبوات له ص ۱۲۶.

از این نظرات، جایگاه این حدیث را شناختیم، و اگر این جایگاه را شناخته باشیم، متوجه می‌شویم که طاعنین به اسلام و این حدیث به سادگی ایراد نگرفته‌اند، بلکه قدر، منزلت و جایگاه آن را در اسلام دریافتند، پس وقتی بتوانند به این حدیث ایراد وارد کنند ایراد گرفتن به سایر احادیث ساده تر است. ولی نتیجه کار بر خلاف گمان‌ها و آرزوهای آنهاست.

۱- نگا: سنن ترمذی، کتاب برتری جهاد، در باب درباره کسی که از روی ریا می‌جنگد ۱۵۴/۴، بعد از حدیث اعمال به نیت آنها بستگی دارند، شماره ۱۶۴۷ و الاذکار از نووی ص ۶، و عمده القاری ۲۲/۱، و اللآلی السنیات فی شرح حدیث انما الاعمال بالنیات، از دکتر ابراهیم علی سعده.

فصل دوم:

درباره حدیث «أنزل القرآن علی سبعة أحرفٍ»

مبحث اول: شبهات طاعنین به حدیث نازل شدن قرآن بر هفت حرف و پاسخ آنها

رافضیان در گذشته به این حدیث ایراد کرده‌اند، و تصور کرده‌اند که کافر بودن اصحاب را ثابت می‌کند، زیرا تحریف لفظی در قرآن کریم روی داده است، که خود آن‌ها به وسیله این تصور، کافر و نزد مسلمان‌ها مشرک به حساب می‌آیند.^۱

در گذشته، امام ابن حزم به تصورات و ایرادهایی که کشیش‌های مسیحی مطرح می‌کردند، مبنی بر اینکه در قرآن نقص و تحریف وجود دارد، پاسخ داده است، و به اعتراف مسلمانان جعل قسمت زیادی از اصول و قرائت‌های آن توسط شیعه‌های رافضی، بوده است. ابن حزم چنین به آن‌ها پاسخ داده است: «ادعاهای شیعه بر قرآن و سنت و مسلمانان حجت نیست، زیرا آن‌ها مسلمان نیستند، بلکه فرقه ای هستند که بیست و پنج سال بعد از رحلت پیامبر ﷺ بوجود آمدند. بانیان آن در حقیقت به ندای کسانی که خداوند آن‌ها را خوار کرده بود، پاسخ مثبت دادند تا اسلام را نابود کنند و آن‌ها در دروغ و کفر مثل یهود و مسیحیان هستند.^۲

۱- الاحکام فی اصول الاحکام ۹۴/۱.

۲- فصلی در ملل و نحل ۷۸/۲ نگا: مختصر التحفه الاثنی عشریه ۸۲۵/۳۰ و کافی از کلینی ۳۴۱/۱-۴۵۳، و فصل الخطاب در اثبات تحریف کتاب خدای ارباب، از طبرسی ص ۱۵۶-۱۵۷ و فرق معاصره تتسب الی الاسلام و موقف الاسلام منها ۲۳۱/۱- و الخطوة العریضه ص ۲۷-۳۰ و الشیعه و السنه، از استاد حسین الهی ظهیره ۶-۱۳۰.

از جمله ایرادهای رافضی‌ها با استدلال کردن به برادران مستشرق خود می‌باشد که زیاد درباره موضوع قرائت با حروف هفت گانه صحبت کرده‌اند. و تلاش کرده‌اند تا ثابت کنند که این قرائتها اساسی بر مبنای وحی ندارند، بلکه از قرائت به معنا بدست آمده است. و نص قرآن با حروف خود، برای بعضی از مسلمانان مهم نبود، بلکه آنچه که اهمیت داشت، روح نصوص بود، و دلیل آن‌ها آن چیزی است که در بعضی روایات آمده است و هر آنچه در آن آمده است روشن و کفایت‌کننده می‌باشد، که هرگز آیه عذابی را با رحمت به پایان نرسانیده است، و برعکس هم صادق است، مانند گفتن بیا و قبول کن - بشتابید - بروید، تند بیا، عجله کنید.^۱

شاید اولین کسی که به دنبال این عقیده رفته، گلدزیهر مستشرق می‌باشد، که در کتاب خود، «روش‌های تفسیر اسلامی» به آن پرداخته است و گفته که اختلاف‌های قرآنی خالی بودن مصحف‌های عثمانی از نقطه و اعراب گذاری بر می‌گردد. در حالی که درباره اختلاف قرائت‌ها بحث می‌کند و گفته: «نداشتن نقطه و اختلاف در حرکات و صامت دیدن اکثر حروف دو دلیلی بودند، که باعث اولین حرکت‌های اختلافی میان قرائت گشتند، در نصوص، اصلاً نقطه وجود نداشت. و برای نقطه‌گذاری و حرکت‌های آن دقتی صورت نگرفت.^۲

مستشرق استرالیایی الاصل بنام «آرتور جفری» این نظر را مورد تردید قرار داده و در مقدمه تحقیق خود بر کتاب «المصاحف» از ابن ابی داود گفت: مصحف‌هایی که عثمان

۱- احمد آن را در مسند خود آورده، ۴۱/۵-۵۲، ۱۱۴، ۱۲۲، در حدیثی از ابوبکر رضی الله عنه روایت شده، همیشه آن را در مجمع الزوائد گفته: ۱۵۱/۷ - احمد و طبرانی همانند او آن را روایت کرده‌اند، بجز اینکه، او گفته، اذهب و ادبر. علی بن یزید بن جدعان هم دارای حافظ قوی نبوده ولی از او پیروی کرده‌اند سایر رجال احمد رجال صحیح می‌باشند. نگا: المعجم الکبیر ۱۸۲/۱۰، شماره ۱۰۲۷۳، از حدیث ابن مسعود.

۲- نگا: مذاهب التفسیر الاسلامی از گلدزیهر ص ۸۰، ۵۳ و بعد از آن‌ها.

به شهرها فرستاد، همه فاقد نقطه‌گذاری و شکل‌گذاری بود، خواننده می‌بایستی خودش نقطه‌گذاری و اعراب‌گذاری‌ها را به مقتضای معانی آیات انجام می‌داد.^۱ نتیجه همه این تحقیقات این شد، که معتقد به تغییر در نص قرآنی گشتند^۲ و بعضی از علمای دانشگاهی عرب از این دو مستشرق پیروی نمودند، و آرای آن‌ها را در کتاب‌های خود انتشار دادند.

دکتر طه حسین می‌گوید:^۳ همانا قرآن با یک زبان و لهجه خوانده شده است و آن هم زبان قریش و لهجه آن‌ها می‌باشد، و قبایل مختلف از آن قرائت استفاده می‌کردند تا اینکه قرائت‌ها فراوان گشت، و لهجه‌ها در آن متعدد گشت، و تفاوت‌های زیادی پیدا شد. تا جایی که گفتند: در حقیقت این قرائت‌های هفتگانه - نه زیاد و نه مقدار اندک - جزء وحی نبوده‌اند و منکر این قرائت‌ها کافر و فاسق نمی‌باشد و دین او هم دچار عیب و

۱- المصاحف از ابن ابی داود، تحقیق آرتر ص ۷، نگا: اعاده القراءه القرآن از جاک یرک ص ۸۴-۸۹.
۲- طه حسین بن علی بن سلامه، زندگی علمی خود را در دانشگاه الازهر آغاز نمود، سپس او در دانشگاه قدیمی مصر، فارغ‌التحصیل گشت او از اولین کسانی بود که مدرک خود را در آن گرفت، در سال ۱۹۱۴ م، و به استادی رسید و در دانشکده ادبیات بعنوان استاد مشغول کار شد سپس رئیس دانشکده و مدیر دانشگاه مصر و بعد از آن وزیر معارف گردید. از جمله تألیفات او می‌توان به این کتاب‌ها اشاره نمود، مستقبل الثقافه بالمصر و الشعر الجاهلی و فی الادب الجاهلی و الفتنة الكبرى و دیگر کتاب‌هایی که عامل سوم مستشرقان می‌باشد، در سال ۱۹۷۳ از دنیا رفت، شرح حالی دارد در، کتاب الاعلام، ۲۳۱/۳، نگا: رجال مختلف فیهم رأی از استاد انور جندی.
۳- فی الادب الجاهلی ص ۹۴-۹۵ که سعید عشاوی در کتاب خود، حصاد العقل از او سخن گفته ص ۷۲-۷۳، و دکتر محمد ارکون در کتاب خود الفکر الاسلامی نقد و اجتهاد، ص ۷۷-۹۹ و دکتر نصر ابوزید در کتاب‌های خود نقد خطاب دینی (ص ۵۳) و الامام شافعی، ص ۵۹-۶۲ انتشار مصطفی مهدوی و کتاب خود، البیان بالقرآن ۲۳/۱، نگا: پاسخ محمد محمد حسین، بر بحث دانشگاهی در کتاب خود، بنام، حصوننا مهدد، فی داخلها ص ۲۵۱-۲۷۰.

ایراد نشده است، بلکه قرائت‌هایی است که منبع آن‌ها، لهجه‌ها و اختلاف‌هایی است برای مردم، تا در آن به مجادله پردازند، قسمتی از آن را بپذیرند و قسمتی را رد کنند.^۱

دکتر احمد حجازی سقا بعد از آوردن حدیث عمر رضی الله عنه در مورد نازل شدن قرآن بر هفت حرف گفته است: «این روایتی است که بخاری و اهل حدیث بر آن اتفاق نظر دارند، عده زیادی معتقدند که باعث تحریف لفظی در قرآن شده است، و این روایت‌ها و شبهه‌های آن، از جمله روایت‌های دروغینی هستند که اهل حدیث بصورت عمدی در کتاب‌های خود آورده‌اند، تا بوسیله آن قرآن را مورد ایراد و نقد قرار دهند.^۲

و اینک پاسخ آنچه که گفته شد:

اول: حدیث نازل شدن قرآن بر هفت حرف، بصورت متواتر از گروهی از اصحاب روایت شده است. و سیوطی آن را در کتاب خود «الازهار المتناثره» از عمر، عثمان، ابی بن کعب، انس، حذیفه بن الیمان، زید بن ارقم، سمره بن جندب، سلیمان بن مرد، ابن عباس، ابن مسعود، عبدالرحمن ابن عوف، عمر ابن ابی سلمه، عمرو ابن عاص، معاذ بن جبل، و هشام بن حکیم و ابی بکره، ابی جهم، ابوسعید خدری، ابی طلحه، ابی هریره و ام ایوب.^۳ و کتانی از حدیث ابن عمر، و عباده بن صامت و عبدالله بن عمرو ابن العاص^۴ روایت کرده است، این بیست و چهار اصحاب، این روایت را نقل کرده و آورده‌اند. اینجا به نقل بعضی از روایات از بعضی از راویان فوق بسنده می‌کنیم:

۱- دفع الشبهات عن الشيخ الغزالی ص ۱۴۸.

۲- الازهار المتناثره ص ۴۹، ۵۰ شماره ۵۹ نگا: تدریب الراوی ۱۷۹/۲، ۱۸۰، و توجه النظر ص ۴۹ و فتح الباری ۶۴۳/۹ شماره ۴۹۹۱، ۴۹۹۲، فواتح الرحموت ۱۵/۲.

۳- نظم المتناثر من الحدیث المتواتر ص ۱۷۳ شماره ۱۹۷، و اتحاف ذوی الفضائل المشتبهه بما وقع من الزیاده فی نظم المتناثره علی الازهار المتناثره، از عبدالعزیز عمادی، به‌مراه مجموعه‌ای از احادیث راستین ص ۲۱۲.

۴- بخاری آن را آورده است (شرح فتح الباری) در کتاب فضیلت‌های قرآن و در باب نازل شدن قرآن بر هفت حرف ۶۳۹/۸، شماره ۴۹۹۱.

بخاری و مسلم در صحیحین خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا فرموده: «جبرئیل حروفی را برای من قرائت کرده نزد او مراجعه کردم، و از او بیشتر خواستم، و او هم حروف بیشتر قرائت می‌کرد، تا اینکه به هفت حرف رسید.»^۱ مسلم افزوده است که ابن شهاب گفت: خبر دار شدم که آن هفت حرف در مورد کاری هستند که واحد می‌باشد و در حلال و حرام باعث اختلاف نمی‌شود.^۲

در صحیحین هم آمده که عمر رضی الله عنه می‌گفت: از هشام بن حکیم شنیدم که سوره فرقان را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قرائت می‌کرد، برای قرائت او گوش فرا گرفتم که آن را با حروف فراوان می‌خواند، که رسول خدا آن گونه قرائت نکرده بود، نزدیک بود نماز او را قطع کنم منتظر شدم، تا سلام نمازش را داد، پس ردای او را گرفتم و گفتم: چه کسی این گونه برای شما قرائت کرده است؟ گفت: رسول خدا، به او گفتم: دروغ گفتی، چون رسول خدا، این سوره را که تو خواندی، برای من قرائت کرده است، او را به نزد رسول خدا بردم، و گفتم: ای رسول خدا من شنیدم که این مرد، سوره فرقان را به گونه‌ای می‌خواند، که شما نخوانده‌اید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمر او را رها کن و ای هشام آن سوره را بخوان، آن قرائتی را که شنیده بودم را دوباره خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این گونه نازل شده است. سپس رسول خدا فرمود «همانا که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است و هر کدام که آسان‌تر است آن را بخوانید.»^۳

۱- مسلم در (شرح نووی) کتاب نماز مسافر و کوتاه کردن آن (شکسته خواندن) و در باب نازل شدن قرآن بر هفت حرف و بیان کردن معنای آن، آورده است ۳۶۰/۳ شماره ۸۱۹.

۲- هشام بن حکیم، از اصحاب بزرگوار می‌باشد، شرح حال او در، الاصابه ۶۰۳/۳ شماره ۸۹۶۳ و در الاستیعاب ۱۵۳۸/۴ شماره ۵۳۷۴ و در مشاهیر علماء الامصار ص ۳۵ شماره ۱۳۴ - موجود می‌باشد.

۳- بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب فضیلت‌های قرآن در باب نازل شدن قرآن بر هفت حرف ۶۳۹/۸ شماره ۴۹۹۲ آورده است. مسلم (در شرح نووی) در کتاب نماز مسافر و شکسته خواندن آن و در باب بیان کردن قرآن بر هفت حرف و معنای آن آورده است. ۳۵۹/۳ شماره ۸۱۸.

مسلم با اسناد از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت کرده و گفته: «در مسجد بودم، مردی وارد شد و نماز می‌خواند، قرائتی کرد که آن قرائت را رد کردم، مردی دیگر آمد، و قرائت دیگری کرد، که با قرائت دوستش تفاوت داشت، آنگاه که نماز تمام شد، با هم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم، گفتم: این مرد قرائتی کرده، که من آن را رد کردم، و مرد دیگری آمد و قرائتی دیگر نموده، رسول خدا آن‌ها را به خواندن آن آیات امر کرد، آن‌ها قرائت کردند، و رسول خدا آن‌ها را تحسین نمود. ابی گفت ظنی که نسبت به دروغ بودن قرائت آن‌ها داشتم بر طرف گردید، و متوجه شدم که در نادانی بوده‌ام، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه حالات من شد، که خیس عرق شده بودم. و از نگاه به آن حضرت خجالت می‌کشیدم. فرمود: «ای ابی همانا قرآن به یک حرف برای من فرستاده شد، آن را نپذیرفتم، تا بر امتم آسان شود. یک بار دیگر جبرئیل به نزد من آمد، و آن را با دو حرف برای من بیان کرد آن را باز نپذیرفتم، و خواستم که آسان بگیرد بر امتم، برای بار سوم جبرئیل نزد من آمد، و قرآن را با هفت حرف قرائت کرد، و فرمود: هر خواسته‌ای که دارید بگوئید تا به آن جامه عمل پوشانده شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که گفتم: خداوندا، امتم را ببخشای، خداوندا امتم را ببخشای، و خواسته سوم خود را تا روزی، که حتی حضرت ابراهیم هم آرزوی آن را دارد، نگه داشته است.

از جمله این روایت‌ها که بر صحت آن اتفاق نظر وجود دارد، کسانی که تصور کرده‌اند روایاتی که درباره نازل شدن قرآن بر هفت حرف وجود دارد، دروغ می‌باشد، ظاهر و باطل می‌گردد. و تصور آن‌هایی هم که معتقدند که قرآن بر یک حرف نازل شده است، باطل می‌شود.

در روایت‌های گذشته معلوم شد، که اختلاف قرائت‌ها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است، و در آنچه که پیامبر برای آن‌ها بصورت شفاهی خوانده بود. این اختلاف در نتیجه، خواندن و مطالعه قرآن بصورت مکتوب که بدون نقطه و اعراب گذاری بوده است پیش نیامده است، بر خلاف تصور گلدزیهر و آرتور جفری و دیگران.

دوم: اگر نقطه و اعراب نداشتن، علت تنوع قرائت‌ها و اختلاف آن‌ها بوده است، بایستی آن قاری که بر طبق نوشته معینی قرآن می‌خواند با امثال خود در قرائت‌ها همراه و هماهنگ باشد، در حالی که این گونه نمی‌باشد، مثالی در این باره می‌آورم. فرموده خداوند در سوره فاتحه الكتاب:

﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: 4].

«صاحب روز قیامت.»

و باز فرموده خداوند:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ﴾ [آل عمران: 26].

«بگو: پروردگارا! ای همه چیز از آن تو.»

و در سوره ناس فرموده:

﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾ [الناس: 2].

اگر به این سه آیه در مصحف دقت کنید، همه کلمات را اینگونه می‌یابید «مالک» با داشتن الف بعد از میم و لام، و کاف در حالی که، حفص از عاصم در سوره فاتحه الكتاب چنین خوانده مالک، با قرار دادن الف بعد از میم، و آیه آل عمران را هم اینگونه می‌خواند، ولی در سوره ناس «ملک» را بدون الفی، که در قرائت حفص وجود دارد و بر طبق رسم الخط مصحف، که سه گونه می‌باشد، قرائت می‌کند، ولی او آن را براساس روایت متواتری از رسول خدا می‌خواند.^۱

از لحاظ نحوی و لغوی هم گاهی قرائت‌ها دچار اختلاف می‌شوند. در نگاه نخست این گونه به نظر مردم می‌رسد، ولی اختلاف اصلی بر می‌گردد به گرفتن، و روایت کردن، نه به یک اصل و قاعده لغوی و نحوی، این یک مثال می‌باشد؛ خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ [النساء: 95].

۱- نگاه: قرائت‌ها در نگاه مستشرقان گمراه از شیخ عبدالفتاح قاضی ص ۴۹-۵۳.

«اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد.»
 این آیه در دو جا آمده است، و همه قاریان این دو آیه را با نصب می‌خوانند، ولی ابن عامر، آیه نساء را منصوب می‌خواند، همچون سایر قاریان، ولی آیه حدید را به تنهایی، و لفظ «کل» را مرفوع می‌خواند، اهل نحو برای توجیه رفع و نصب آن نظراتی دارند.
 اگر ابن عامر آن دو آیه را طبق قاعده می‌خواند، باید آن دو آیه را مرفوع می‌خواند. ولی او از روایتی قرائت کرده که بصورت متواتر از رسول خدا ﷺ روایت شده است که یک بار بصورت نصب و یک بار رفع خوندند است با وجود اینکه ترکیب یک آیه از دو جا می‌باشد.

دومین مثال: اماله: ظاهر صوتی است، و آن عبارت است از مایل کردن الف، به طرف یاء، و لازم است که بوسیله فتحه قبل از آن به سوی کسره مایل شود، که زبان بعضی از قبایل عرب می‌باشد. بعضی از قراء آن را قرائت کرده‌اند، و هر جا که انگیزه‌های آن در قرآن پیدا شده، آن را پذیرفته‌اند. ولی حفص که قرائت او بوسیله بسیاری از مسلمانان به روایت عاصم هم اکنون خوانده می‌شود، آن را با اماله نخوانده جز در یک جا، در کتاب خداوند، و آن این آیه است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرُبَهَا وَمُرْسِلَهَا﴾ [هود: 41].

«که حرکت و توقف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است.»

این گونه، قرائت‌ها با هم مختلف می‌شوند و برحسب روایت و گرفتن متفق می‌شوند، نه بر حسب رسم الخط مصحف، یا از لحاظ نحوی و لغوی، اینکه این دو معتبر می‌باشند درست است، ولی بعد از ثابت شدن روایت بوسیله تواتر و سند درست به رسول خدا ﷺ و موافق رسم الخط عثمانی بودن، و موافق با قرائت درستی از ادبیات عربی شدن، اگر قرائت سندی را از یکی از قراء هفتگانه، یا دهگانه شنیدی، مثلاً بگویند: قرائت نافع، یا عاصم، یا کسائی، تصور نکن که ابداع آن‌هاست، آن قرائت در حقیقت با روایت درست مسند، باعث اقناع آن قاری شده است.

ابی عمرو بن العلاء، یکی از قراء هفتگانه، گفت: «من نمی‌توانم غیر از آنچه که قرائت شده است بخوانم و الا آن گونه می‌خواندم، و چند حرفی را نام برد.»
ابو عمرو معتقد است که قرائت‌ها سنت و تبعیت می‌باشند، و هیچ کس از روی سلیقه و استحسان لغوی و ترجیح نحوی، یا رسم الخط نمی‌تواند در آن‌ها دخالت کند. بعد از آن بسیاری از علماء را مشاهده می‌کنیم که معتقد هستند نمی‌توان قرائت متواتری را بر قرائت دیگر ترجیح داد. ابوالعباس ثعلب می‌گوید: اگر در مورد اعراب (هفت) اختلاف پیدا کردند در قرآن اعرابی را بر اعراب دیگر برتر نمی‌دانم، اگر این اختلاف به میان مردم کشیده شود، نظری که قوی‌تر است را می‌پذیرم.^۱

قرائت‌های ربانی (خدایی)

دکتر محمود طناحی می‌گوید: پس ثابت شده است که قرائت‌های قرآنی، همگی به صورت‌های مختلف، از جانب خداوند بوده است. و رسم الخط در آن هم دخالتی ندارد، صورت‌های نحوی، و زبانی هم همین‌طور، دخالتی در آن ندارند، همچنین ثابت شده است که اختلاف در قرائت‌های قرآنی، اختلاف تنوعی بوده است، نه اختلاف تضادی.^۲
بدان که معنای گفتار ابی بن کعب که گفته (دروغی که در دل به او نسبت می‌دادم از بین رفت و تا آخر...) این است که شیطان وسوسه دروغ را بر او القا کرده، و او را آشفته نموده، آن هنگام رسول خدا ﷺ را دید که هر دو قرائت‌ها را نیکو شمرد، هر چند با هم اختلاف‌هایی داشتند، این اختلاف‌ها در یک سوره بود، که سوره نحل باشد، آنگونه که طبری روایت کرده است. در هنگام قرائت آن مرد، این وسوسه‌ها در درون او رسوخ کرد که اختلاف در قرائت‌ها به این معناست که آن‌ها از جانب خداوند نمی‌باشند. ولی این

۱- نگا: الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون از سمین حلبی ۴/۵۶۳، ۱/۴۸.

۲- نگا: مجله العربی شماره ۴۸۰ سال ۱۹۹۸ ص ۱۱۴-۱۱۹.

وسوسه پلیدی که به نفس آدمی رسوخ می‌کند باعث نمی‌شود که عقیده آدمی دچار آشوب شود و نشانه‌ای و عملی دائمی از آن باقی بماند.

از جمله رحمت‌های خداوند به بندگانش این است که بخاطر وسوسه‌های درونی و افکار پلید گذرا آن‌ها را مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهد. ولی بخاطر آنچه قلب‌ها کسب می‌کنند، آن‌ها را مورد بازخواست قرار می‌دهد. آنگاه که انسان قلب و سینه خود را برای شبهه‌ای باز می‌کند، و با اختیار آن شبهه را می‌گیرد - بعد از آن قلبش براساس آن استوار می‌گردد.

قرطبی می‌گوید: «این وسوسه‌ای که در درون ابی افتاده، مانند آن موردی است که بعد از سؤال از رسول خدا ﷺ درباره آن گفت: ما در درون خود چیزی را می‌یابیم که به بزرگی در مورد آن صحبت می‌کنیم، فرمود: آیا آن را یافته‌اید؟ گفتند: بلی ای رسول خدا ﷺ. گفت: آن ایمان آشکار و صریح می‌باشد.^۱

از اینجا معلوم می‌شود، آنچه که به درون ابی خطور کرده است، مقام او را خدشه‌دار نمی‌کند، و به ایمان او آسیب نمی‌رساند، و چون ابی این امر را جهت راهنمایی رسول خدا به آن حضرت ارجاع داد، ایمان او مورد شک قرار نمی‌گیرد، ابی در مورد خود گفته، «خیس عرق شدم، گو اینکه آشکارا به خداوند نگاه می‌کنم.^۲

علاوه بر آنچه که گفتیم، جدل و اختلاف ابی بن کعب و عمر و سایر اصحاب، در مورد اختلاف قرائت‌ها، قبل از فهمیدن نازل شدن قرآن بر هفت حرف بوده است. که آن هنگام عذر موجه داشته‌اند، ولی هنگامی که آن موضوع را فهمیدند، به آن عمل کردند و بعنوان منابع و مراجع دینی مهم در مورد قرآن و اختلاف‌ها و روایات آن صاحب نظر شدند.

۱- مسلم (شرح نووی) آن را آورده است در کتاب ایمان، و در باب بیان وسوسه در ایمان، و سخن کسی که آن را یافته است ۳۴۰/۱ شماره ۱۳۲ از احادیث ابوهریره.

۲- مناهل العرفان ۱۴۳/۱-۱۴۴ - نگا: فتح الباری ۶۴۰/۹-۶۴۱، و المنهاج شرح مسلم از نووی ۳۶۴/۳.

روایت ابی بن کعب بر آن دلالت می‌کند، او گفت: رسول خدا ﷺ به جبرئیل گفت: ای جبرئیل من برای مردمی بی‌سواد برانگیخته شده‌ام که در میان آن‌ها پیرزن و سالمند و برده، و کنیز و مرد وجود دارد، که هرگز چیزی نخوانده‌اند، جبرئیل می‌گوید: ای محمد، همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده است.^۱

اما آنچه که مدعیان بی‌دینی معتقدند که قرائت‌های مختلف به وسیله وحی به دست نیامده‌اند، و منبع آن لهجه‌های قبایل گوناگون می‌باشد، این دروغ دیگری از آن‌هاست.

حدیثی که قبلاً آوردیم، که در آن دو نفر سوره فرقان را با دو حرف مختلف قرائت نمودند، هر دوی آن‌ها پسر عمو و از قبیله قریش بودند، از قریش بطاح، که همسایه هم و در کنار همدیگر در یک شهر زندگی می‌کردند که مکه بود، و زبان آن‌ها یکی بود، آن دو نفر عبارت بودند از عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قریط بن رزاح بن عدی بن کعب و هشام ابن حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن کلاب بن مره بن کعب که در کعب بن لؤی به هم می‌رسند که میان هر یک از آن‌ها با کعب بن لؤی فقط هشت جد می‌باشد.

پس دروغ کسانی که ادعا می‌کردند، اختلاف حرف‌ها، بخاطر اختلاف زبان قبایل عرب بود، ظاهر گشته است، خداوند عهد کرده که، حق را حاکم گرداند، و باطل را از بین ببرد، و دروغ دروغگویان را آشکار سازد، به خداوند بزرگ از گمراهی و تعصب بی‌جا پناه می‌برم.^۲

۱- ترمذی، سنن، کتاب القراءات، باب ما جاء أنزل القرآن علی سبعة أحرف ۱۷۸/۵، ۱۷۹ش ۲۹۴۴ و می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح است، از طرق دیگر از ابی بن کعب روایت شده است. نگا: مناهل العرفان ۱/۱۴۴ و بعد از آن.

۲- الاحکام از ابن حزم ۵/۵۷۱-۵۷۲.

مبحث دوم: معنای نازل شدن قرآن بر هفت حرف

پیامبر ﷺ فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شد، یعنی هفت وجه، که به هر صورت از آن بخوانی درست است.

به این معنا نیست که هر کلمه‌ای را می‌توان به هفت صورت خواند، بلکه بدین معنی است که حداکثر تعداد قرائت‌ها در یک کلمه، هفت بار می‌باشد. اگر گفته شود که بعضی کلمات را می‌توان یافت، که به هفت صورت خوانده می‌شود. در پاسخ گفته می‌شود، که اکثر این موارد یا زیاده‌ای را ثابت نمی‌کنند و یا از جمله کلماتی هستند که در چگونگی بیان کردن آن‌ها اختلاف هست، مانند اختلافی که درباره، مد و اماله وجود دارد.^۱

شیخ زرقانی می‌گوید: منظور از هفت حرف این نیست، که هر کلمه از قرآن را می‌توان به هفت صورت خواند، که اگر اینگونه بود، باید گفته می‌شد: «إن هذا القرآن أنزل سبعة أحرف» همانا این قرآن هفت حرف نازل شده است و لفظ «علی» (بر) حذف می‌شد.

بلکه منظور همان است که فهمیدی، یعنی این قرآن بر این شرط و این گستردگی نازل شده است، به گونه‌ای که صورت‌های مختلفی، از هفت صورت تجاوز نمی‌کند، هر چقدر آن کثرت و تنوع در ادای یک لفظ بیشتر شود، و هر چقدر قرائت‌ها فراوان و راه‌های آن درباره یک کلمه فراوان گردد، مثلاً کلمه ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: 4].

که به هفت یا ده صورت خوانده می‌شود و کلمه

﴿وَعَبْدَ الظُّلُمَاتِ﴾ [المائدة: 60].

«شیطان را پرستیده‌اند.»

که درباره آن آمده: به بیست و دو قرائت خوانده می‌شود. (أف) در این آیه

۱- فتح الباری ۶۴۰/۸، شماره ۴۹۹۱.

﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ [الإسراء: 23].

«اف به آنان مگو! (و بر سر ایشان فریاد مزن) و آنان را از پیش خود مران و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو.»

رمانی زبان‌های آن را به سی و هفت زبان رسانده است، همه آن‌ها و امثال آن، تغییری در فراوانی صورت‌های هفت گانه بوجود نمی‌آورد.^۱

بر این اساس، منظور از احادیث گذشته، فقط صورت‌های الفاظ بوده است. به این دلیل اختلافی که آن روایت‌ها برای ما متصور کرده‌اند. در دو قرائت الفاظ می‌چرخید، نه تفسیر معناها، مانند فرموده عمر: که آن را بر حرف‌های مختلف می‌خواند، و گفت رسول خدا اینگونه برای من قرائت کرده است، سپس رسول خدا حکم می‌کند که هر دو آن را بخوانند، و فرمود: (همین گونه نازل شده است) و گفته، اگر آن را خواندید ثواب می‌برید، شکی نیست که قرائت، ادا کردن الفاظ است و شرح معانی نمی‌باشد.^۲

همه قرائت‌ها در مورد کلام خدا، با هم اختلاف دارند، و بشر هیچ دخالتی در آن ننموده است. بلکه همه آن، از طرف خداوند نازل و از رسول خدا گرفته شده است، دلالت دارد بر اینکه حدیث‌های گذشته می‌رسانند که اصحاب، آنچه را که قرائت می‌کردند، به رسول خدا ﷺ رجوع می‌کردند تا تمام حروف را مثل او ادا کنند. به این سخن رسول‌الله دقت کن که هرگاه یکی از آن‌ها قرائت می‌کرد می‌گفت: رسول خدا این گونه برای من قرائت کرده است. این را هم اضافه کنید. که اگر درست باشد هر کس هر چه را دوست داشت از قرآن تغییر دهد، قرآن، از قرآن بودن خود می‌افتد، وجه اعجاز آن از بین می‌رفت، در حالی که قرآن کلام خداست و این فرموده خداوند

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

۱- مناهل العرفان ۱۵۶/۱.

۲- همان منبع ۱۵۴/۱، نگاه: منظور صورت‌های هفت گانه که قرائت‌ها از آن خارج نیستند در همان منبع

۱۵۶/۱ و فتح الباری ۶۴۰/۸.

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم).»
 محقق نمی‌شد.

داعیان بی‌دینی این هدف را دنبال می‌کنند. در بحثی که روی نازل شدن قرآن بر هفت حرف داشته‌اند، و گفته‌اند که قرآن بر هفت زبان مختلف، که از لفظ و ماده کلمه‌ها با هم تفاوت دارند، نازل شده است. سخن ابن مسعود این را تفسیر می‌کند گفته: این مانند حرف شماس است که بگوئید (بشتابید بیایید و بفرماید).^۱

به ایراد قبلی چنین پاسخ داده است که آن مردود می‌باشد، زیرا تبدیل و تغییر و دگرگونی در اصل مردود می‌باشد. خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَتْ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۶﴾ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۷﴾﴾ [یونس: 15-16].

«هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کسانی که به ملاقات ما (در روز رستاخیز) ایمان ندارند می‌گویند: قرآنی جز این را برای ما بیاور (و کتابی جز قرآن را ارائه بده) یا این که آن را تغییر بده (و آیه‌های مربوط به قیامت و آیه‌های راجع به بتان ما را حذف و دگرگون کن). بگو: مرا نرسد که خودسرانه و به میل خود آن را تغییر دهم. من جز به دنبال چیزی نمی‌روم و جز چیزی را نمی‌گویم که بر من وحی گردد. اگر از فرمان پروردگارم تخطی کنم، از عذاب روز بزرگ می‌ترسم (که دامنگیرم شود و تغییر و تبدیل قرآن مایه عقاب و عذابم گردد). بگو: اگر خدای می‌خواست (قرآنی بر من نازل نمی‌کرد و من) آن را بر شما نمی‌خواندم (و آن را به کسی از شما نمی‌رساندم و خدا

۱- فی الادب الجاهلی ص ۹۵.

توسط من) شما را از آن آگاه نمی‌کرد. (به هر حال من تنها مبلغ قرآنم نه مؤلف آن، و در این باره اختیاری از خود ندارم. سال‌هایی در میان شما بسر برده‌ام و از این نوع سخنان چیزی نگفته‌ام و) عمری پیش از این با شما بوده‌ام (و صدق و امانت خود را نشان داده‌ام. از بررسی گذشته و حال می‌توانید بفهمید که آنچه برای شما می‌خوانم وحی آسمانی است). آیا (مطلبی به این روشنی را) نمی‌فهمید؟»

اما آنچه که در حدیث ابی درداء آمده، و قرائت او بر قرائت ابن مسعود که چنین آمده: «قسم به شب آن گاه که همه جا را بپوشاند. و قسم به روز آنگاه که روشن می‌شود، قسم به زن و مرد»^۱.

امام مازری^۲ به آن پاسخ داده و گفته است: باید به این خبر و معنای آن اعتقاد داشت، که قرآنی وجود داشته، سپس نسخ شده و از بین رفته است، فهمیده نشد که چه کسی با نسخ مخالفت کرده و سپس نسخ باقی مانده است، شاید این امر از کسانی اتفاق افتاده باشد، قبل از اینکه مصحف به دست آن‌ها برسد، که همه نسخ شده‌ها بعد از انتشار مصحف عثمان، در آن حذف شده است، گمان نمی‌رود که کسی با آن مخالف کرده باشد.^۳

۱- مسلم آن را (شرح نووی) آورده، در کتاب نماز مسافر و شکسته خواندن آن و باب آنچه که به قرائت‌ها بستگی دارد، ۳/۳۷۰ شماره ۸۲۴.

۲- مازی: امام علامه محمد بن علی بن عمر تمیمی مازی ابو عبدالله، و از فقهای مالکی است اهل حدیث فقیه، اصولی و نویسنده بود در پزشکی آگاهی داشت، از نوشته‌های او، المعلم بفوائد شرح مسلم، و ایضاح المحصول من برهان الاصول، و غیر از این‌ها. در سال ۵۳۶ هـ از دنیا رفت، شرح حال او در الدیباچ المذهب ص ۳۷۴ شماره ۵۰۸، و سیر النبلاء ۱۶۹/۱۲، و وفیات الاعیان ۴۸۶/۱، و شذرات الذهب ۱۱۴/۴، و الوافی بالوفیات ۱۵۱/۴، و شجرة النور زکیه ۱۲۷/۱ شماره ۳۷۱ موجود می‌باشد.

۳- المنهاج شرح مسلم از نووی ۳/۳۷۱.

ابن حزم در تأیید این مطلب گفته: چون قرائت عاصم مشهور است. و نقل از مارز ابن حبیش از ابن مسعود، از پیامبر ﷺ می‌باشد و قرائت ابن عامر به ابی درداء و از پیامبر ﷺ اسناد شده است:

﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ﴾ [اللیل: ۳].

«و به آن که نر و ماده را می‌آفریند.»

و آن زیاده‌ای است که ترک و رها کردن آن درست نیست.

اما ابن مسعود، روایت‌های زیادی از او نقل شده است، که تعداد زیادی از آن‌ها نزد اهل روایت ثابت نشده است و آنچه که ثابت شده، با گفته ما مخالفت دارد، و بر این حمل شده که او، بعضی حکم‌ها و تفسیرها را در مصحف خود می‌نوشت، و می‌دانست که جزء قرآن نیست، ولی به حرام بودن آن ایمان نداشت، آن را همچون صحیفه‌ای می‌دید، که هر چه بخواهد در آن بنویسد، و عثمان و گروه او، با این امر مخالفت کردند، تا با مرور زمان مردم آن را قرآن نپندارند.

مارزی گفته است: این اختلاف به یک مساله فقهی برمی‌گردد. و آن این است که آیا جایز است بعضی تفسیرها را به صفحه‌ها اضافه کرد؟ گفته: احتمال دارد آنچه درباره اسقاط (معوذتین) از مصحف ابن مسعود روایت شده، این باشد که او نوشتن کل قرآن را لازم ندانسته است، ولی سایر سوره‌ها را نوشته است، و معوذتین را به دلیل شهرتی که نزد او و دیگر مردم دارد، رها کرده است.^۱

ابن حزم می‌گوید: جای تعجب است که گروهی از مخالفان ما که مالکی‌ها می‌باشند. و مالک که رئیس آن‌ها می‌باشد گفته عبدالله بن مسعود به مردی قرآن می‌آموخت به این آیه رسیدند:

۱- المنهاج شرح مسلم ۳/۳۷۱، نگا:الاتقان ۱/۲۱۴، ۲۱۳ و تأویل مشکلات قرآن ص ۴۷-۴۹ و مباحث فی القرآن و السنه از استاد عبدالله کنون ص ۹۴-۹۶.

﴿إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ ﴿۳۳﴾ طَعَامُ الْأَيْمِمْ ﴿۳۴﴾﴾ [الدخان: 43-44].

«قطعاً درخت زقوم، خوراک گناهکاران است.»

آن مرد می‌گفت: خوراک یتیمان است ابن مسعود به او گفت: خوراک ستمکاران است. ابن وهب می‌گوید: به مالک گفتم: آیا دیده‌ای که چنین خوانده شود؟ گفت بلی، خیلی دیده‌ام، به مالک گفته شد. آیا جایز می‌دانی که مردم قرائت عمر رضی الله عنه بن خطاب را قرائت کنند، «پس به سوی ذکر خدا بشتابید.»

ابن حزم می‌گوید: چگونه است که این چنین صحبت می‌کنند؟ آیا این چنین قرائتی را جایز می‌دانند؟ قسم به خدا که خود آن‌ها همگی هلاک شدند، و دیگران را به هلاکت رساندند، و هر امر بی‌ارزشی را در قرآن وارد کردند. یا آن را منع می‌کنند و با یار و رئیس خود در بزرگترین چیزها به مخالفت بر می‌خیزند، در حالی که سندهای ایشان جزء صحیح‌ترین اسناد می‌باشند، و از اموری است که مالک در آن اشتباه کرده، و تدبیر ننموده است، ولی قصد او نیکو بوده است، هر چند امری که او جایز بداند و ثابت بماند، البته بعد از آگاه شدن او از آن، حجت خدا را بر او اقامه کرده است. چون بر خلاف آن وارد قرآن شدن کفر است، از گمراهی به خدا پناه می‌بریم.^۱

برهان دیگری هست که نویسنده التبیان آن را در «آداب حمله القرآن» در فساد تصور دشمنان اسلام از مستشرقین و پیروان آن‌ها در جایز بودن قرائت قرآن با معنا، ذکر کرده است.

امام نووی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله، براء ابن عازب را دعایی آموخت که در آن این کلمه بود «و نبیک الذی ارسلت» وقتی براء خواست آن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه کند گفت: «نماینده‌ای که فرستاده‌ای» پیامبر صلی الله علیه و آله با او در این رابطه موافقت نکرد، بلکه به او گفت: نه «و پیامبر صلی الله علیه و آله تو که فرستادی»^۲ را بگو که آن درست است. همینطور بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را

۱- الاحکام از ابن حزم ۵/۵۷۴.

۲- قبلاً آورده شده است ۱/۳۶۷.

از اینکه به جای لفظ (نبی) لفظ (رسول) را بگذارد نهی کرد، با وجودی که هر دو هم رسول و هم نبی به یک معنی می‌باشند و همراه هم هستند.

سپس گفت: پس چگونه نادان‌های ناآگاه به خود جسارت داده و می‌گویند: پیامبر ﷺ جایز دانسته که به جای عزیز حکیم، غفور رحیم یا سمیع علیم را در قرآن آورد. در حالی که او در دعایی که قرآن هم نیست آن را منع می‌کند. خداوند از حال رسولش خبر داده و می‌گوید:

﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي﴾ [یونس: 15].

«بگو: مرا نرسد که خودسرانه و به میل خود آن را تغییر دهم.»

تبدیل و جابجا کردن در حقیقت چیزی بیشتر از قرار دادن کلمه‌ای مقابل کلمه دیگر نیست.^۱

استاد دکتر زقروق در پاسخ به تصویرهای مستشرقان، در مورد ترویج تفکر قرائت معنایی قرآن، گفته است: واقعیتی که مسلمانان مدت چهارده قرن بر آن هستند، این است که به شدت از وحی قرآن بصورت لفظی و معنایی تمسک بسته، و محافظت می‌کنند، و مسلمانی وجود ندارد که برای خود مباح گرداند که قرآن را هر طوری که خواست قرائت کند، مادامی که از معنا محافظت می‌شود.

بگذارید تا مستشرقان امروز در هر جای دنیا بگردند و مسلمانی را پیدا کنند، که خواندن قرآن را هر طوری که بخواهد قرائت نماید، و آن را مستحب بدانند، که جستجوی آن‌ها بیهوده خواهد بود.

پس این همه مشکوک بودن به نصوص قرآن برای چیست؟ در حالی که آن‌ها به حرص شدید مسلمانان در قدیم و حال برای محافظت و تقدیس نصوص قرآنی از نظر لفظی و معنایی، آگاهی دارند.

۱- نگاه کن بن ماهل العرفان ۱/۱۹۱.

مستشرقان همیشه به دنبال احادیث ضعیف و نظرات مرجوح می‌باشند، تا بوسیله آن‌ها نظراتی را ارائه دهند، که از تاریخ درست و واقعیت، به دور باشند.

ما مسلمانان قرآن را از رسول خدا ﷺ گرفته‌ایم، که آن حضرت هم به نوبه خود، آن را بصورت وحی، از خداوند گرفته است، این قرآن در تاریخ طولانی خود دچار تغییر و دگرگونی نشده است و این امتیاز برجسته‌ای است، که در میان سایر کتب آسمانی فقط به قرآن اختصاص دارد، و این دوری از دگرگونی و تحریف، صحت این شریعت آسمانی را تأیید می‌نماید.

در این باره گفته رودی بارت، در مقدمه ترجمه آلمانی خود از قرآن، را می‌آوریم، انگار می‌خواهد پاسخ دوستان خود را که در صحت و درستی نصوص قرآن به شک افتاده بودند، رد کند.

بارت می‌گوید: هیچ دلیلی وجود ندارد که اعتقاد پیدا کنیم، که در همه قرآن آیه‌ای وجود داشته، که محمد ﷺ آن را نیاورده باشد.^۱

مبحث سوم: حروف هفتگانه اعم از قرائات هفتگانه می‌باشد

حروف هفت گانه‌ای که قرآن با آن‌ها نازل شده است، به معنای قرائت‌های هفت گانه‌ای که از هفت^۲ امام روایت شده است، نمی‌باشد، کسی که چنین تصور کند به دو جهت اشتباه کرده است:

۱- الاستشراق از دکتر محمد حمدی زفزوق ۱۱۱-۱۱۲ با اندکی دخل و تصرف در آن.
۲- قراء السبعه عبارتند از: ۱- عبدالله بن عامر (ت ۱۱۸-۲) عبدالله بن کثیر داری (ت ۱۲ هـ) (۳) ابوبکر عاصم بن ابی الجنود اسدی (۱۲۷ هـ) (۴) ابوعمر و زبان بن علاء بصری (ت ۱۵۴ هـ) (۵) حمزه بن حبيب زیات (ت ۱۵۶ هـ) (۶) نافع بن عبدالرحمن (ت ۱۶۹ هـ) (۷) علی بن حمزه الکسانی (ت ۱۸۹ هـ) (نگاه: مناهل العرفان ۱/۴۵۳، ۴۵۹ - و معرفة الکبار از ذهبی ۱/۸۲، و بعد از آن، و غایه النهایه از ابن جزری ۱/۲۶۱ و بعد از آن.

اول: حرف‌هایی که قرآن با آن‌ها نازل شده است، اعم از قرائت‌هایی است که به ائمه قرائت (قراء سبعه) نسبت داده شده است. و این قرائت‌ها اخص از آن حروف هفت گانه می‌باشد، زیرا وجوهی که خداوند کتاب خود را با آن‌ها نازل کرده است، به هر وجهی که پیامبر ﷺ و اصحاب، قرائت کرده‌اند، نظم می‌بخشد. و این قرائت منسوب به قراء سبعه را نظم می‌بخشد، و بالاتر از قراء سبعه، قراء دهگانه و هر آنچه را که قرآن باشد، نظم می‌بخشد. سپس منسوخ گردید و به همه آن قاریان نرسید، و به همین دلیل نظر برگزیده این است که شامل همه وجوه قرائت‌ها می‌شود، چه صحیح باشد و یا شاذ و یا منکر.^۱

مکی ابن ابی طالب^۲ گفته است: این قرائت‌هایی که امروزه وجود دارد و از ائمه قرائت قرائت هم به درستی روایت شده‌اند، جزئی از حروف هفت گانه‌ای می‌باشد که قرآن با آن نازل شده است، اشتباه بسیار بزرگی را مرتکب شده است و گفته هر کس تصور کند قرائت آن قاریان مانند، نافع و عاصم، همان حروف هفت گانه‌ای است که در حدیث می‌باشد، اشتباه بزرگی مرتکب شده است. گفته: لازمه‌اش این نیست که آنچه از قرائت‌های آن قاریان هفت گانه‌ای خارج باشد و ثابت شود از ائمه و دیگران است و با رسم الخط مصحف مطابقت داشته باشد، قرآن نباشد.^۳

۱- مناهل العرفان ۱/۱۹۳.

۲- مکی ابن ابی طالب حموش بن محمد بن مختار ابو محمد القیسی است، متبحر در علوم قرآنی و عربی بود، در علوم قرآنی کتاب‌های زیادی نوشته است. و خوب عمل کرده است. از جمله کتاب‌های او «الایجاز» و «الموجز فی القراءات»، و الهدایه فی التفسیر، و سایر کتاب‌های دیگر او. در سال ۴۳۷ هـ از دنیا رفت، شرح حالی دارد در کتاب‌های الدیباچ المذهب ص ۴۲۴ شماره ۵۹۵، و فیات الاعیان ۲/۱۲۰، و شذرات الذهب، ۳/۲۶۰، و طبقات المفسرین از داودی ۲/۳۳۱ شماره ۶۴۳ و طبقات القراء از ابن جریر ۲/۳۰۹.

۳- فتح الباری ۸/۶۴۸، نگا: الاتقان سیوطی ۱/۲۱۵ بند شماره ۱۰۹۷ - و الاحرف السبعه فی القرآن و منزلت القرائات منها از دکتر حسن ضیاء الدین در مبحث، «شواهدی از سخنان علما در بیان اینکه قرائت‌ها، بعضی از حروف هستند» ص ۲۲۶.

با این مطلب پاسخ طه حسین و کسانی که بر نظر آن‌ها هستند، داده شده است که گفته‌اند: این قرائت‌ها از حروف هفت گانه‌ای که قرآن با آن نازل شده است، نمی‌باشد.^۱ دوم: زمانی که پیامبر ﷺ این حدیث را فرمودند، قراء سبعة به دنیا نیامده بودند، و اثری از آن‌ها پیدا نبود، و محال است که رسول خدا ﷺ بر خود و اصحابش، فرض کند، که جز با این حروف هفت گانه نازل شده قرائت نمایند، تا اینکه نفهمند قراء سبعة آن قرائت را انتخاب کرده‌اند، در حالی که از زمان پیامبر ﷺ تا قراء سبعة نزدیک به چند قرن^۲ فاصله بوده است، و آن قاریان و غیر آن‌ها قرائت خود را از پیامبر ﷺ و از طریق اصحاب، گرفتند.

اگر بگوییم که حروف هفت گانه‌ای که قرآن با آن‌ها نازل شده است چیزی جز قرائت‌های هفت گانه معروف نیست، مستلزم این است که بگوییم حدیث پیامبر ﷺ در این باره بدون فایده و بی‌اثر است. تا اینکه قاریان هفت گانه مشهور متولد شوند، و قرائت از آن‌ها اخذ شود، که آن هم باطل است، و واقعیت فرموده پیامبر ﷺ و اصحابش و تابعان دروغ بودن آن را به اثبات می‌رساند، قبل از اینکه قاریان هفت گانه مشهور دنیا بیایند. محقق ابن جزری می‌گوید: اگر منظور حدیث قرائت هفت گانه مشهور باشد، یا هفت نفر دیگری از قاریان که بعد از تابعین متولد شده‌اند، باعث می‌شود که حدیث فایده‌ای نداشته باشد تا اینکه آن هفت نفر دنیا بیایند، و قرائت از آن‌ها گرفته شود، و آن هم منجر به این می‌شود که هیچ کس جایز نیست که قرائت نماید مگر اینکه بداند، که قراء سبعة وقتی متولد شدند، آن قراءت را انتخاب می‌نمایند. که این هم باطل است، چون راه

۱- نگا: «فی الادب الجاهلی» از طه حسین ص ۹۵.

۲- این قرائت‌ها در میان دویست شهر از شهرهای اسلامی جهان مشهور شده‌اند. و در پایان قرن سوم تدوین آن آغاز گشت، زمانی که امام ابن مجاهد احمد بن موسی، همه قرائت‌های قراء سبعة را جمع کرد - نگا: مناهل العرفان ۱/۱۹۳ در حاشیه آن.

گرفتن قرائت این است که از یک امام قرائت موثق اخذ شود، بصورت لفظ به لفظ و امام به امام، تا به پیامبر ﷺ برسد.^۱

ابو شامه^۲ گفته است: گروهی گمان کرده‌اند که قرائت‌های هفت گانه ای که الان موجود هستند همان است که در حدیث آمده‌اند و خلاف اجماع همه علماست و تصور بعضی از نادان‌های جاهل می‌باشد.^۳

مبحث چهارم: باقی ماندن حروف هفتگانه در مصحف‌ها

امام ابن حزم در پاسخ تصور کسانی که پنداشتند حضرت عثمان رضی الله عنه شش تا از آن حروف هفت گانه‌ای را که قرآن با آنها نازل شده بود، از بین برد، گفته:

این تهمت از جمله بزرگترین دروغ‌ها و تهمت‌هاست و خداوند عثمان را بعد از مسلمان شدن از ارتداد دور نگه داشته است.

ستمگران قبل از این هم عثمان را انکار کرده‌اند، که ما اصلاً چنین انکاری را نمی‌کنیم، آن‌ها چگونه چنین تهمت بزرگی را به او زده‌اند. «پناه بر خدا» نزد هر عاقلی فرقی نمی‌کند، که قرائتی را باطل اعلام کند، و یا آیه‌ای را که خداوند نازل کرده است. (تفاوتی ندارد) بخدا سوگند، هر کس چنین امری را از روی ناآگاهی جایز بداند، سپس بر اشتباه خود واقف شود و آگاهی یابد، و برای از بین بردن اثر اشتباه خود تلاش نکند، او بدون

۱- مناهل العرفان ۱۹۳/۱-۱۹۴.

۲- ابوشامه عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم ابوشامه مقدسی، اهل حدیث و مجتهد شافعی مذهب، قاری و اهل نحو می‌باشد، شیخ قرائت و حدیث در دمشق بود، از جمله تألیفات او شرح الشاطبیه و مختصر تاریخ دمشق و سایر کتب می‌باشد. در سال ۶۶۵ و از دنیا رفت، شرح حال او در تذکره الحفاظ ۱۴۶۰/۴ شماره ۱۱۵۷ و طبقات المفسرین از داودی ۲۶۸/۱ شماره ۲۵۴، و طبقات القراء از ابن جزری ۳۶۶/۱ و طبقات الشافعیه از سبکی ۱۶۵/۸، و شذرات الذهب ۳۱۸/۵.

۳- فتح الباری ۶۴۷/۸، نگالاتقان ۲۱۵/۱ بند شماره ۱۰۹۳.

شک از اسلام بیرون رفته است، زیرا آیه‌ای از قرآن و سخن خداوند را به دروغ انداخته، که خداوند فرموده:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: 9].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم).»
باز می‌فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿۱۷﴾ فَإِذَا قَرَأْنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿۱۸﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿۱۹﴾﴾ [القیامة: 17-19].

«چرا که گردآوردن قرآن (در سینه تو) و (توانائی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کار ما است. (پس از ناحیه حفظ قرآن در میان دل و جان خود، و روان خواندن و درست تلاوت کردن آن با زبان خویش، نگران مباش). پس هرگاه ما قرآن را (توسط جبرئیل بر تو) خواندیم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پیگیری و پیروی کن. (وظیفه تو پیروی از تلاوت پیک وحی، و ابلاغ رسالت آسمانی است و بس). گذشته از اینها، (در صورتی که بعد از نزول آیات قرآن مشکلی پیدا کردی) بیان و توضیح آن بر ما است.»
همه مأمور هستند که از قرآنی که خداوند نازل کرده است پیروی کنند، هر کس خلاف آن را جایز بداند، با امر خدا به مخالفت برخواسته، و این امر باعث ارتداد می‌شود و شکی در آن نیست، آنچه که غلوکنندگان رافضی و ملحدان و مکارها به اسلام گفته‌اند،^۱ از این قبیل می‌باشد.^۲

شیخ زرقانی می‌گوید: «اگر ما با این صورتهای هفت گانه به مصاحف عثمانی برگردیم، که در واقع در آن نوشته شده است، از این حقیقت که نقض نمی‌پذیرد خارج می‌شویم و به فصل الخطاب در این باب می‌رسیم، به این معنا که مصاحف عثمانی این

۱- نگا: الادب الجاهلی از طه حسین ۹۶-۹۹ - و بقیه همان مصادر و منابع گذشته می‌باشند ص ۷۲۴.

۲- الاحکام فی الاصول الاحکام: ۵۶۵، ۵۶۶.

هفت حرف را در بر داشتند. و هر کدام از این مصحف‌ها، شامل آن چیزی می‌شد که رسم آن موافق بود با همه یا بعضی از این حروف، به گونه‌ای که مجموع مصاحف حتی از یک حرف خالی نبودند.^۱

نقشه‌ای که عثمان رضی الله عنه برای جمع آوری قرآن کشید، و گفتاری که با نمایندگان سه نفره قریش داشت، بر این امر دلالت می‌کند که آن سه عبارت بودند از: ۱- عبدالله بن زبیر، سعید بن العاص، و عبدالرحمن بن الحارث بن هشام. گفت: «اگر شما و زید بن ثابت در چیزی از قرآن اختلاف داشتید، آن را به زبان قریش بنویسید، زیرا قرآن به زبان آن‌ها نازل شده است.» و آن‌ها همین کار را انجام دادند، تا اینکه آن مصحف را در چند نسخه، نسخه‌برداری کردند، عثمان آن مصحف اصلی را به حفصه سپرد و برای هر سرزمینی یک نسخه از آن مصحف‌ها را فرستاد، و دستور داد که تمام قرآنهای موجود، بجز آن مصحف خود، همه را بسوزانند،^۲ این دلالت دارد بر آنچه که در آن اجماع هست، که حضرت عثمان رضی الله عنه مصحف‌های گوناگونی در اثبات، حذف، و جابجایی، نوشت، زیرا می‌خواست آن را شامل در هفت حرف گرداند، آن‌ها را خالی از نقطه و شکل گذاری نوشتند، تا احتمالاً کلماتی که بر بیشتر از یک وجه خوانده می‌شوند، به راحتی خوانده شوند. مانند (فتبینوا) که در این آیه می‌فرماید:

﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [الحجرات: 6].

«اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید.»

می‌توان «فتبینوا» را «تثبتوا» بخوانید اگر نقطه و شکل گذاری نداشته باشد، که آن قرائتی دیگر است، ولی کلمه‌هایی که اگر نقطه و شکل گذاری نداشته باشد و به قرائتی دیگر هم آمده باشد، نمی‌توان آن‌ها را به بیشتر از یک قرائت خوانده زیرا آن را در بعضی

۱- مناهل العرفان ۱۷۱/۱ - نگا: فتح الباری ۲۲۶/۸-۶۳۸ شماره‌های ۴۹۸۶ ۴۹۸۸.

۲- بخاری (شرح فتح الباری) آن را آورده است، در کتاب فضیلت‌های قرآن در باب جمع کردن قرآن ۶۲۷/۸ شماره ۴۹۸۷.

مصحف‌ها به گونه‌ای می‌نوشتند که بر قرائتی دلالت نماید، در بعضی مصحف‌های دیگر، به گونه‌ای دیگر، به قرائت دوم دلالت می‌کند، همچون قرائت «وصی» با ضعیف خواندن و «اوصی» با همزه، که هر دو قرائت می‌باشند، مانند این آیه:

﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ﴾ [البقرة: 132].

«و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین سفارش کرد و یعقوب (نوه او نیز چنین کرد).» پس حروف هفتگانه همانطور که هستند تا روز قیامت باقی می‌مانند، قرائت‌های مشهور از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال، و میان این‌ها ثابت شده هستند، زیرا آن‌ها جزء اذکاری هستند که خداوند خود محافظت آن‌ها را بعهدہ گرفته است، و ضمانت کرده که هرگز از بین نروند، و چیزی که خداوند ضمانت آن را بعهدہ بگیرد، غیر ممکن است که از بین برود، برای اثبات دروغ و بهتانی که بر عثمان رضی الله عنه نسبت دادند، بخاری هم در این باره روایتی به سند صحیح از ابن زبیر آورده که گفته: به عثمان گفتم:

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [البقرة: 234].

«و کسانی که از شما (مردان) می‌میرند و همسرانی از پس خود به جای می‌گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده شبانه‌روز انتظار بکشند (و عدّه نگاه دارند)، و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند و آن را به پایان بردند، گناهی بر شما نیست که هر چه می‌خواهند درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و اعمالی موافق با شرع از ایشان سرزند و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند)، و خدا از آنچه می‌کنید آگاه است.»

عثمان گفت: آیه دیگری حکم این آیه را نسخ کرده است آن را بنویسم یا رها کنم؟
گفت: ای برادر زاده: جای چیزی از آن را عوض نمی‌کنم.^۱

همه قرائت‌ها با وجود اختلاف آن‌ها، کلام خداوند می‌باشد و هیچ بشری حق دخالت در آن را ندارد، بلکه همگی از جانب خداوند نازل شده‌اند. که پیامبر ﷺ آن‌ها را گرفت و سید و سرور ما عثمان رضی الله عنه با جمع و گردآوری قرآن آن را نگهداری نمود، پناه به خدا که چیزی از آن افتاده باشد و این در قرائت‌های مشهور در شرق و غرب ثابت شده است.

جایز نیست که اختلاف در قرائت‌ها را وسیله درگیری، مجادله و کشمکش و شکاف میان خود قرار دهیم، و آن را عامل بر انگیزاننده شک و تردید و دروغ قرار دهیم و از آن بعنوان اسلحه نژاد گرایی و رکود فکری استفاده کنیم. در حالی که نازل شدن قرآن بر هفت حرف، حکمت خداوند از آن آسان‌گیری و سبک بودن و مهربانی و آسانی بر امت بوده است. درست نیست که از این امر آسان، یک مشکل بسازیم و از این رحمت، زحمت درست کنیم. سخن پیامبر ﷺ به این مطلب اشاره دارد که فرمود:

«جدال در قرآن کفر است.»^۲ پیامبر ﷺ به هنگام بروز اختلاف میان مسلمانان چهره‌اش بر افروخته می‌گشت، و به آن‌ها می‌فرمود: «قوم‌های قبل از شما به خاطر اختلافی که با هم داشتند نابود گشتند.»^۱

۱- بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب تفسیر در باب (آیه کسانی از شما که از دنیا می‌روند، ۴۱/۸ شماره ۴۵۳۰-۴۵۴۶ و نگا: الاحکام از ابن حزم ۵/۵۶۸.

۲- ابوداود آن را در سنن خود در کتاب، السنه آورده است، در باب نهی از جدل کردن در قرآن ۴/۱۹۹ شماره ۴۶۰۳ و الحاکم فی المستدرک در کتاب تفسیر ۲/۲۴۳، شماره‌های ۲۸۸۲، ۲۸۸۳، از حدیث ابوهریره و گفته بنابر شرایط مسلم صحیح است ذهبی هم با او موافق است، نگا: احرف السبعه فی القرآن و منزله القرائات منها از دکتر حسن ضیاء الدین در مبحث حروف هفت گانه ویژگی امت محمد ﷺ است ص ۱۴۵-۱۴۶ و مبحث حروف هفت گانه مشخصه قرآن بر سایر کتب آسمانی است. ص ۱۴۶ نگا: الکواکب المیزات فی اثر السنه النبویه علی القراءات از دکتر علام بن محمد بن علام ص ۱۶-۷۲-۷۳، و اثر القراءات فی الدراسات النحویه از دکتر عبدالعال سالم علی ص ۷۷-۲۰۰.

هنگامی که در این موضوع گرانقدر، حدیث بدی به ذهن ابی بن کعب خطور کرد، پیامبر بر سینه او زد، حدیثی که در آن گام‌های سستی وجود داشت، و سر و صدای زیاد درباره آن به پا کرده‌اند تا حدی که نزدیک بود انوار حقیقت خاموش گردد.^۲ (خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه‌تر و آگاه‌تر است).

۱- حاکم در مستدرک در کتاب تفسیر ۲/۲۴۳ شماره ۲۸۸۵ آن را آورده است. گفته: اسناد آن صحیح است، ذهبی هم با آن موافقت کرده است. نگا: الشریعة از آجری ص ۶۷ و صفحات بعد از آن.

۲- نگا: مناهل العرفان ۱/۱۴۰-۱۴۵ و برای دفاع بیشتر به ایرادهای موجه به حدیث، نگا: الشیعة الاثنی عشریه، و منهجم فی التفسیر از دکتر محمد عسال ص ۱۳۱-۱۴۰ و القرآن و القراءات و الاحرف السبعة الحقیقه العلاقه صحه النقل از دکتر عبدالفتاح شبی، و القراءات فی نظر المستشرقین و الملحدین از شیخ عبدالفتاح قاضی و اثر القراءات فی الدراسات النحویه از دکتر عبدالعال سالم علی ص ۷۳/۹.

فصل سوم:

احادیث مربوط به رؤیت خداوند (ﷺ) حجت آوردن آدم و موسی (علیهما السلام) و شفاعت

مبحث اول: نظر بدعتگران جدید و قدیم درباره احادیث مربوط به صفات الهی و پاسخ آنها

احادیث عقیده، مانند احادیث توحید و صفات خداوند هستند و احادیث مربوط به عقیده قضا و قدر مورد طعنه بدعت‌گذاران معتزلی و جهمی و دیگران از اهل کلام واقع شده است.

در اسلام اولین کسی که درباره صفات خداوند صحبت کرده و به تعطیلی و نفی آن رأی داد، جعد بن درهم است.^۱ سپس شاگردش جهم بن صفوان ترمذی^۲ راه او را ادامه

۱- جعد بن درهم، او تأدیب شده توسط مروان حمار است، از جمله موالی می‌باشد و بعد از تابعین بوده است، پنداشته که خداوند ابراهیم را خلیل نکرده است. و با موسی صحبت نکرد، و نظریه مخلوق بودن قرآن را ابداع کرد، بی‌دین بود. روز نحر، خالد القمری او را کشت، شرح حال او در این کتاب‌ها هست. میزان الاعتدال ۳۹۹/۱ شماره ۱۴۸۲، البدایه و النهایه ۳۶۴/۹، و لسان المیزان ۱۸۶/۲، شماره ۱۹۶۴ و الانساب المتفقه فی الخط از ابن قسیرانی ص ۴۶، ۴۷ شماره ۴۸ و الضعفاء الکبیر از عقیلی ۲۰۶/۱ شماره ۲۵۴.

۲- جهم بن صفوان - او ابو محرز الراسبی رئیس آنها و اهل سمرقند بود، نویسنده - متکلم، گمراه و اهل بدعت بود رئیس جهمی‌ها است. صفات را انکار می‌کرد - نظر به خلق قرآن داشت می‌گفت خداوند در همه امکان‌ها هست، ایمان یعنی پیوند قلبی، هر چند کفر آمیز صحبت می‌کرد، در حدود سال ۱۲۸ هـ - کشته شد، بعد از آنکه شر بزرگی بپا کرد، شرح حال او در تاریخ طبری ۲۲۰/۷ و الکامل فی التاریخ ۳۴۲/۵، ۳۴۴، و میزان الاعتدال ۱/۴۲۶ شماره، ۱۵۸۴، و سیر اعلام النبلاء ۲۲/۶ شماره ۸، و لسان المیزان ۲۵۷/۲ شماره ۲۱۶۵۰۰، والوفی بالوفیات ۲۰۷/۱۱ شماره ۳۰۵.

داد و او نشر آن افکار را بعهده گرفت، و پیروانش فراوان گشتند، وقتی معتزله ظهور کردند، در مورد نفی صفات خداوند، از سخنان و نظرات جهم استفاده کردند، و آن را عقیده خود دانستند که به آن ایمان آوردند.^۱

معتزله در مورد نفی صفات ازلی خداوند چه صفات ذاتی^۲ و چه صفات افعالی^۳ به اجماع رسیدند.

تصور کردند که خداوند عز و جل فاقد صفات علم، قدرت، حیات، شنیدن، دیدن، و سایر صفات می‌باشد.^۴ و متفق شدند که صفات خداوند برای اثبات ذات او می‌باشند.^۵ همانطور که جمهور علمای معتزله معتقد هستند که خداوند عالم، قادر و زنده به ذات است، نه بعلم و قدرت و زندگی، صفات و معنای قائم به آن هستند.^۶

آنچه که باعث شد، صفات الهی را مورد نفی قرار دهند، وارد شدن در آن مباحث بود که با تکیه و اعتماد به عقل خود می‌باشد،^۷ و معتقد شدند که با شنیدن و روایت حدیث

۱- نگا: الملل و النحل ۴۰/۱، و فتح الباری ۳۵۷/۱۳-۳۵۹ و جهم بن صفوان و مکاتنه فی الفکر الاسلامی از استاد خالد العلی، ص ۷۲-۷۳.

۲- صفات ذاتی، صفات ازلی ثابت برای خداوند می‌باشند که از او جدا نمی‌شوند مانند صفت نفس، و علم و حیات، قدرت و شنیدن، نگا: الکواشف الجلیه عن معانی الواسطیه از استاد عبدالعزیز سلمان، ص ۴۲۹.

۳- صفات فعلی: صفات ثابت خداوند می‌باشند که به مشیت و قدرت تعلق می‌گیرند، از لحاظ نوع قدیم و از نظر حادث شدن آحاد می‌باشند مانند صفت استواء، و نزول و خندیدن و آمدن. نگا: همان منبع، ص ۴۲۶-۴۳۰.

۴- الفرق بین الفرق، ص ۱۱۲ نگا: العقیده الاسلامیه بین السلفیه و المعتزله تحلیل و نقد از دکتر محمود خفاجی، ص ۲۴۴.

۵- العقیده الاسلامیه از دکتر خطاجی، ص ۲۴۴.

۶- همان منبع، ص ۳۹۹.

۷- المحيط بالتکلیف، ص ۳۰، ۳۱، ۳۳.

استدلال کردن درباره آن صفات غیرممکن است،^۱ از این جهت آیاتی را که صفات الهی را ثابت کرده‌اند، آن‌ها را تأویل کرده و جزء متشابهات دانسته‌اند. و آن را براساس دلایل قاطع که همان ادله عقلی می‌باشد تأویل نموده‌اند، زیرا برای تشبیه کردن وهم برانگیز است. و چون محتمل الدلاله می‌باشد قابل ایهام است. ولی عقل احتمال دلالت کردن آن وجود ندارد، آنچه از تشبیه که در میان مردم وارد شده است به علت دست زدن به آیات متشابه، و رها کردن تأویل آن بوده است بنابر آنچه که با عقل و آیات محکم موافق باشد.^۲

دیدگاه معتزله در مورد آیات صفات

قاضی عبدالجبار می‌گوید: «اگر در قرآن آیاتی باشد که از ظاهر آن‌ها، تشبیه فهمیده شود، تأویل کردن آن واجب است زیرا الفاظ در معرض احتمالات قرار دارند، و دلایل عقلی از احتمالات به دور می‌باشند.»^۳

ابوالحسین چند آیه از آیات صفات را نام می‌برد، سپس می‌گوید: منظور خداوند از همه این آیات و آیات شبیه آن ذات خودش است نه صورت و دست و چشم و...^۴

دیدگاه معتزله در مورد احادیث صفات

وقتی که دیدگاه آن‌ها در مورد آیات صفات، که در قرآن آمده است، اینگونه می‌باشد که باید آن‌ها را به گونه‌ای تأویل نمود که موافق عقل باشند، پس معتقدند که در این باره

۱- همان منبع، ص ۱۱۰.

۲- فصل الاعتزال و طبقات المعتزله، از قاضی عبدالجبار، ص ۱۴۹.

۳- المحيط بالتکلیف، ص ۲۰۰، نگا: شرح الاصول، ص ۲۱۲، و فضل الاعتزال، ص ۱۴۹، ۱۵۲، و موقف المدرسه، العقلیه من السنه، ۱۷۱/۱، ۱۷۵.

۴- رسائل العدل و التوحید از یحیی بن حسین، ص ۱۱۵.

نمی‌توان به احادیث صفات، استناد کرد، هر چند آن حدیث صحیح باشد. مادامیکه آن حدیث با عقل آن‌ها، در مورد اثبات صفتی برای خداوند، معارض باشد.

عبدالجبار در این زمینه قاعده عامی تشکیل داده است، که احادیث صفات را از دیدگاه معتزله روشن می‌کند، گفته است: «اخباری را که به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند، که بیشتر آن شامل جبر، و تشبیه، می‌شود. باید اطمینان حاصل کرد، که آن حضرت آن‌ها را نگفته است، اگر گفته شود، که آن حضرت آن‌ها را گفته است، حتماً در مورد داستان عده‌ای بوده است، که روایت کننده، داستان را حذف کرده، و خبر را آورده‌اند.^۱

گاهی هم احادیث، مربوط به این موضوع را رد می‌کنند، به این دلیل که حدیث آحاد است، و آحاد هم افاده ظن می‌کند، در حالیکه در این مبحث، فقط دلایل قطعی و یقینی کاربرد و صلاحیت دارند،^۲ که سوار این میدان عقل می‌باشد، و البته رقیب و شریکی هم ندارد. و تأویل آیات قرآنی، شاهد آن می‌باشد، و احادیث متواتر در این باب را رد کرده‌اند، مانند حدیث: «دیدن و رؤیت خداوند در روز قیامت» که دفاع از این حدیث، آورده خواهد شد.

نفی صفات، اولین اصل، از اصول پنجگانه آن‌ها می‌باشد و آن توحید است که از بهترین اصول معتزلیان می‌باشد، به این علت آن‌ها را «اهل توحید» خواندند، از اعتقاد به توحید به اعتقاد به نفی صفات الهی پرداختند، زیرا معتقد بودند، ثابت کردن آن مستلزم تشبیه می‌باشد. و هر کس که خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کند، کافر گشته است،^۳ معتزله تعدادی از نظریات خود را براساس این اصل بنیان نهاده‌اند؛ مانند:

۱- شرح الاصول، ص ۲۶۸، نکا: دین السلطان، ص ۶۱۸. و انذار من السماء، ص ۴۱۹، و اهل السنه شعب الله المختار، ص ۴۳.

۲- شرح الاصول، ص ۷۶۹.

۳- فتح الباری، ۳/۳۵۷.

الف - تعطیلی صفات ب - عقیده داشتن به خلق قرآن ج - منکر شدن رؤیت خداوند.

رئیس نفی کنندگان، معتزله و جهمیه هستند و مقاتل بن سلیمان^۱ رئیس اثبات کنندگان می‌باشد و عده‌ای از رافضی‌ها و کرامی‌ها از او پیروی کرده‌اند. آن‌ها در این زمینه آنقدر مبالغه کردند، تا اینکه خداوند را به بندگانش تشبیه کردند، و خداوند از آنچه که می‌گویند بسیار بلند مرتبه‌تر می‌باشد.^۲

حکم معتزله در مورد کسانی که در اصل توحید با آن‌ها مخالف بودند

معتزله مخالفین خود را در این اصل یعنی اصل «توحید» کافر می‌دانند. قاضی عبدالجبار می‌گوید: «هر کسی در توحید مخالفت کند، و آنچه را که از خداوند باید اثبات کند، از او نفی کند. و آنچه را که باید از او نفی کرد، ثابت کند باعث کفر او می‌شود.^۳

این جدای از طعنه و ایراد آن‌ها به اهل سنت است زیرا معتقدند که اهل سنت، صفات را برای خداوند اثبات کرده‌اند. گفته‌اند: اهل سنت، اهل تشبیه هستند، و برای خداوند

۱- او مقاتل ابن سلیمان بن کثیر الازدی الخراسانی ابوالحسن بلخی مفسر است، او را تکذیب کردند و ترک نمودند، و به او تهمت تجسیم، (تجسم داشتن خدا) داده شد. او آگاه در تفسیر بود، از تألیفات او التفسیر الکبیر، و متشابه القرآن، و الناسخ و المنسوخ، و دیگر کتب است. در سال ۱۵ ه از دنیا رفت، شرح حال و در میزان الاعتدال، ۱۷۳/۴، شماره ۸۷۴۱۵ و وفیات الاعیان، ۲۵۵/۵-۲۵۷ و المجروحین از ابن حبان ۱۴/۳-۱۶- و طبقات المفسرین ۳۳۰/۲-۳۳۱، شماره ۶۴۲، و تقریب التهذیب، ۲۱۰/۲، شماره ۶۸۹۲، و لسان المیزان، ۱۹۸/۹، شماره ۱۴۵۴۹ وجود دارد.

۲- فتح الباری، ۳۵۹/۱۳.

۳- شرح الاصول، ص ۱۲۵، نکا: منهج المدرسه العقلیه الحدیثه فی التفسیر، ص ۴۷/۴۴.

توحید قایل نیستند. خدای خود را نمی‌شناسند، چون او را به دارای اعضا و زوال و استواء، وصف کرده‌اند و لازمه این صفات، این است که خداوند جسم باشد.^۱ مدعیان لادینی، همچون معتزله، گاهی به دلیل مخالفت با عقل، بخاطر ظاهر آن آیاتی که درباره تجسیم و تشبیه بودند، و گاهی به دلیل مخالفت با کتاب خدا، احادیث صفات خداوند را نپذیرفتند. و گاهی هم به این دلیل، که احادیث صفات الهی، احادیث آحاد می‌باشند، که افاده ظن می‌کند، در حالیکه در بحث عقاید، احادیث قطعی و یقین‌آور و متواتر افاده علم می‌کنند.

مستشرقان که دشمنان اسلام می‌باشند، روش معتزلی‌ها را درباره تأویل آیات قرآن، مدح نموده‌اند و احادیث صفات الهی را رد و اهل سنت را بدلیل اطاعت نکردن از روش معتزله تقبیح نموده‌اند.^۲

عقیده سلف صالح درباره احادیث صفات و پاسخ به بدعتگذاران قدیم و جدید

برای هر مسلمانی صحبت کردن در مورد صفات الهی، اهمیتی بس بزرگ دارد، زیرا ایمان به خدا که پایه اول از ارکان ایمان می‌باشد، محقق نمی‌شود، مگر اینکه، خدا را آنگونه، که استحقاق دارد، وصف نماید. همه صفات کمال را برای خداوند، ثابت و او را از صفات نقص، دور گرداند. هیچ بنده ای اهل توحید نخواهد بود، مگر اینکه به اسماء و صفات محقق شده او، به یکی از اقسام سه‌گانه توحید،^۳ اقرار نکرده باشد که آن صفات توحیدی از هم انفکاک‌ناپذیر می‌باشند. در توضیح این توحید (توحید اسماء و صفات) میان اصحاب گرامی، هیچ اختلافی وجود نداشته است و هیچکدام به نزاع با هم

۱- فضل الاعتزال، ص ۱۹۶-۱۹۷. نگا:موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۱/۱۷۵، نگا:نوشته‌های حسن السقاف در مقدمه خود و حاشیه‌ای که بر کتاب ابن الجوزی «دفع شبهه التشبیه با کف التنزیه» نوشته است.

۲- نگا:العقیده و الشریعه، از گولدزیهر، ص ۱۲۰.

۳- عبارت است از ربوبیت، الوهیت، اسماء و صفات.

نپرداختند، بلکه با اتفاق، همگی درباره آن اقرار تمام می‌کردند و تسلیم اوامر خداوند بودند.^۱

قرنها گذشت و روش اصحاب رضی الله عنهم در مورد اثبات صفات خداوند و اقرار به آن در میان مردم رواج داشت، تا اینکه به امت اسلامی هجوم آوردند، و نظریه نفی صفات خداوند را ابداع کردند، معتزله آن نظریه را طرح کردند، و آن را همچون یک عقیده قرار دادند، که به آن ایمان می‌آوردند.^۲

ولی اهل سنت و جماعت، برای خداوند آنچه را که خدا برای خود ثابت کرده بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او ثابت نموده بود، از اسماء الحسنی و صفات عالی، بدون تحریف و تباهی، و بدون چگونگی، و تمثیل، ثابت کردند، و آنچه را که شایسته خدا نبود، از صفات نقص، که خداوند، از خود نفی کرده بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله هم از او نفی کرده بود، نفی کردند، که در طی این مسیر به کتاب خدا و سنت رسول او، استناد می‌کردند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: 180].

«خدا دارای زیباترین نامها است (که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می‌نمایند. پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان) او را بدان نامها فریاد دارید و بخوانید.»

بعد از آوردن چند تا از نام‌های خداوند، در آخر سوره حشر، فرموده:

﴿لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ [الحشر: 24].

و نامهای یاد شده در آن به زبان عربی، صفات می‌باشند، در کنار اثبات کردن اسماء خداوند، صفات خداوند هم ثابت می‌شوند. مثلاً اگر ثابت شود که خداوند، زنده است، به

۱- نگا: فتح الباری، ۴۰۲/۱۳، شماره ۷۴۰۸، ۴۱۸/۱۳، شماره ۷۴۱۸، ۷۴۲۸.

۲- نگا: الملل و النحل، ۸۶/۱.

صفتی زائد بر ذات وصف شده است، که صفت زندگی و حیات می‌باشد. و اگر اینگونه نباشد، هر چه از اسماء که بیاید فقط بر وجود ذات خلاصه می‌شوند. در حالیکه خداوند فرموده:

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الصافات: 180].

«پاک و منزّه است خداوندگار تو از توصیفهائی که (مشرکان درباره خدا به هم می‌بافند و سر هم) می‌کنند، خداوندگار عزّت و قدرت.»
خداوند خود را از آن صفات نقصی که او را با آن می‌خواندند منزّه دانسته است، مفهوم آیه این است که اگر خداوند را بوسیله صفات کمالیه مورد خطاب قرار دهیم درست است.

بیهقی و گروهی از ائمه اهل سنت، همه اسماء یاد شده در قرآن و احادیث صحیح را به دو بخش تقسیم کرده‌اند:

- ۱- صفات ذات: و آن صفاتی است که مستحق او بوده و می‌باشد.
- ۲- صفات افعالی: و آن صفاتی است که همچنان استحقاق آن را داشته و ازلی نیست. گفته‌اند: جایز نیست جز با صفاتی که در قرآن و سنت ثابت و صحیح بر آن اجماع کرده باشند، او را وصف کنیم، و آنچه که با دلایل عقلی قرین و همراه شده باشد. مانند زندگی، قدرت، علم، اراده، شنیدن و دیدن و صحبت کردن از صفات ذاتی او هستند، بعضی دیگر بوسیله نص کتاب و حدیث، ثابت شده است، مانند صورت، دست، چشم، از جمله صفات ذات می‌باشند و استوا یافتن، نازل شدن و آمدن، از جمله صفات افعالی می‌باشند. اثبات این صفات جایز است، به دلیل ثابت شدن خبر بر آن، بصورتی که تشبیه را از آن دور کند، پس صفت ذات او، همچنان حاضر در ذات، و با ذات خواهند بود و صفات فعلی او ثابت شده هستند. و در صفات فعلی نیازی به انجام دادن مستقیم نمی‌باشد.

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [یس: 82].

«هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود.»^۱

اگر به خاطر اخبار خدا و پیامبرش ﷺ نبود، هیچ عقلی جسات جمع شدن دور آن سنگ آسیاب را نمی‌کرد.

علما و فقهای مشرق و مغرب زمین بر این امر اتفاق دارند. محمد بن حسن شیبانی گفته است: تمام فقها از مشرق تا مغرب در ایمان داشتن به قرآن و همچنین به احادیثی که آدم‌های قابل اعتماد، از رسول خدا ﷺ، در مورد صفات خدا، بدون تشبیه و تفسیر آورده‌اند، اتفاق دارند. هر کس چیزی از آن را تفسیر کند، و به نظر جهم، معتقد باشد، از اسلام خارج می‌شود. چون خدا را به صفت (هیچ) وصف کرده است.

ابن عبدالبر گفته: «اهل سنت در مورد صفات آمده در قرآن و حدیث، اجماع دارند، و چیزی از آن را رد نمی‌کنند.»^۲

امام شافعی گفته: «خداوند دارای صفات و نامهایی می‌باشد که هیچکس حق رد کردن آن‌ها را ندارد و هر کس بعد از ثابت شدن حجت بر او، با آن مخالفت کند، کافر شده است، ولی اگر حجت بر او تمام نشده باشد، بدلیل جهل، عذر او پذیرفته می‌شود، زیرا علم به این صفات، نه با عقل و نه با دیدن و تفکر، قابل فهمیدن و درک کردن نمی‌باشد. این صفات را ثابت، و همانطور که خدا، تشبیه را، از خود رانده، ما هم آن را نفی می‌کنیم، خداوند می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست.»^۳

۱- نگا: فتح الباری، ۳۶۹/۱۳-۳۷۰، شماره‌های ۷۳۷۱، ۷۳۷۵.

۲- نگا: فتح الباری، ۴۰۲/۱۳، شماره‌های ۷۴۰۷-۷۴۰۸.

۳- نگا: فتح الباری، ۴۱۸/۱۳، شماره‌های ۷۴۱۸-۷۴۲۸.

ابوحنیفه می‌فرماید: خداوند به هیچ صفتی از صفات مخلوقاتش تشبیه نمی‌شود، و شبیه هیچ یک از مخلوقات نیست، همه صفات او برخلاف صفات مخلوقات است، علم دارد، نه مانند علم ما، قدرت دارد، نه مانند قدرت ما، می‌بیند نه مانند دیدن ما.^۱

آنچه که ما به آن ایمان داریم و آن را نظر و رأی خود می‌دانیم این گفته ابن حجر می‌باشد: «پیروی از سلف صالح، بخاطر دلیل قاطعی است، که اجماع امت، در اثبات صفات و اسماء الهی و تأویل نکردن آیات، حجت است. اگر در آن تأویلی بود، بعید به نظر می‌رسید، اهمیت دادن به آن بالاتر از اهتمام به فروع شرع باشد، اگر عصر اصحاب، بر تحریم تأویل سپری شده است، پس از همان تبعیت می‌شود، درباره نسل سوم قبلاً بحث کرده‌ایم که آن‌ها عبارتند از فقهای شهرها مانند ثوری، اوزاعی، مالک، لیث و هم عصران او، همچنین از کسانی که از ائمه اخذ حدیث می‌کرده‌اند، پس چگونه به آنچه که اهل آن سه قرن اتفاق کرده‌اند، اعتماد نمی‌شود، در حالی که طبق گفته پیامبر ﷺ، آن‌ها بهترین مردمان می‌باشند.^۲

اما رد بدعتگذاران قدیم و جدید در مورد احادیث مربوط به عقاید، از جمله: نامهای خداوند و صفات او به دلیل اینکه آحاد می‌باشند.

این امر نشانه گمراهی آن‌هاست زیرا چنانکه می‌پندارند این مسأله، مسأله متواتر و آحاد نیست، بلکه مسأله عقل است که آن را تقدیس کردند و عبادت نمودند و آیات و احادیث را بخاطر این خدا، که خدای هوا و هوس می‌باشد، مورد ایراد قرار دادند:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ﴾ [الجاثية: 23].

۱- قسمتی از آیه ۱۱ سوره شوری، نگا: سیر اعلام النبلاء، ۷۹/۱۰-۸۰.

۲- نگا: شرح، الفقه الاکبر، از ابن منصور حنفی، ص ۱۰۳-۱۱۲، و شرح ملا علی القاری علی الفقه الاکبر، ص ۱۵-۳۲، و موقف المدرسة العقلية من السنة، ۱۹۷/۱.

«هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است، و با وجود آگاهی (از حق و باطل، آرزوپرستی کرده است و) خدا او را گمراه ساخته است.»^۱ از یک جهت بنابر عقل‌های خود، اولین اصل مقدس خود را، که همان توحید قائم به نفی صفات می‌باشد، بنا نهادند. و این اصل را براساس متواتر خود، طبقه‌بندی کردند، که قرآن می‌باشد، و در آن آیه‌های مربوط به اسماء و صفات خداوند را تأویل کردند. همانطور که قبلاً در سخن عبدالجبار یادآور شدیم.

از جهت دیگر، آنچه که حدیث صحیح - هر چند آحاد هم باشد - درباره اسماء و صفات الهی آورده، سنت در آن بدعت نبوده است، و شبیه قرآن آورده است، در احادیث مربوط عقاید، هیچ امری که مخالف قرآن یا زائد بر آن، وجود ندارد، به نحوی که هیچ اصل قرآنی نداشته باشد، هر چند احادیث صحیح درباره عقاید وجود دارد، همانند آن‌ها را در قرآن پیدا می‌کنی، و هر چه که در آن احادیث اثبات صفات بدون تعطیل و تشبیه کردن جریان دارد، در قرآن هم جریان دارد.

امام بخاری در شرح حال بابهای کتاب توحید در صحیح خود، با علاقه به آن پرداخته است، قبل از اینکه احادیث آن باب و دلالت‌های صفات بر خداوند را یادآور شود. در آن بابها، برای اثبات احادیث صحیح خود بوسیله آیه‌هایی از قرآن آن‌ها را مورد تأیید قرار می‌دهند و نشان می‌دهد، احادیثی که درباره صفات آمده، بدعت نبوده است. بلکه، بیان کننده و تأیید کننده، آیات قرآنی می‌باشد.

اینک نمونه‌هایی از کارهای او:

باب فرموده خداوند:

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ [آل عمران: 28].

«و خداوند شما را از (نافرمانی) خود برحذر می‌دارد.»

۱- نگا: فتح الباری، ۱۳/۱۸، شماره‌های ۷۴۱۸، ۷۴۲۸ فرق معاصر تنسب الی الاسلام و موقف الاسلام منها، ۲/۸۷۸-۹۱۰.

و فرموده:

﴿تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾ [المائدة: 116].

«تو (علاوه از ظاهر گفتار من) از راز درون من هم باخبری، ولی من (چون انسانی بیش نیستم) از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم.»

در این باب احادیثی که موافق این موضوع بوده‌اند را آورده است. مانند فرموده پیامبر ﷺ: «هنگامیکه خداوند مخلوقات را آفرید، آن را در کتاب خود نوشت، در حالیکه بر خود واجب کرد که... حدیث.^۱

پیامبر ﷺ گفته: که خداوند فرمود:

«أنا عند ظن عبدی بی وأنا معه إذا ذکرنی، فإن ذکرنی فی نفسہ ذکرته فی نفسی»

«من با بنده ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می‌نمایم. و هنگامی که مرا یاد می‌کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد.»^۲

باب فرموده خداوند:

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: 88].

«همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود.»

حدیث جابر را هم مرفوعاً آورده است: که فرموده: «به صورت تو پناه می‌برم» هنگامیکه این امر نازل شد که: «قل هو القادر علی أن یبعث علیکم عذاباً من فوقکم أو من

۱- صحیح بخاری (در شرح فتح الباری) در کتاب توحید، و باب فرموده خداوند: خداوند شما را از خود بر حذر می‌دارد. «۳۹۵/۱۳، شماره ۷۴۰۴، از احادیث ابوهریره ؓ»

۲- همان منبع در همان جای گذشته، ۳۹۵/۱۳، شماره ۷۴۰۵.

تحت أرجلكم...» «بگو خداوند قادر است، تا عذابی از بالای سر یا در میان پاهایتان، برای شما برانگیزد.»^۱ (حدیث).

و باب فرموده خداوند:

﴿خَلَقْتُ بِيَدِي﴾ [ص: 75].

«با قدرت خود آفریده‌ام؟»

که احادیثی در خود جای داده است مانند: «دست خداوند آشکار است، که ابرهای شب و روز آن را نمی‌پوشاند، گفت، آیا می‌دانید اگر از زمانی که آسمان و زمین آفریده شده‌اند، انفاق کنید، از آنچه که در دست خداوند است، چیزی کم نمی‌شود. و گفته که عرش او بر آب است و در دست دیگر او میزانی است که بالا می‌رود و پایین می‌آید.»^۲

پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند در قیامت زمین را می‌گیرد و آسمان در سمت راست اوست و سپس می‌گوید من پادشاهم.» حدیثی است که خبر یهودی در آن اقرار می‌کند، و می‌گوید: «ای ابوالقاسم، همانا خداوند آسمان‌ها و زمین و درختان و مخلوقات را با یک انگشت نگه می‌دارد سپس می‌گوید: من پادشاهم – من پادشاهم.»^۳

ابن عمر می‌گوید: دیدم که رسول خدا ﷺ خندید، بگونه‌ای که لثه‌های آن حضرت نمایان گشت، سپس این آیه را خواند:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ﴾ [الزمر: 67].

۱- صحیح بخاری، (شرح فتح الباری) در کتاب توحید، باب فرموده خداوند «بجز خداوند، همه چیز فناپذیر است.» ۴۰۰/۱۳ شماره ۶+۷۴۰، از احادیث ابوهریره می‌باشد.

۲- نگا: صحیح بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب توحید، باب فرموده خداوند «برای آنچه با دستان خود آفریدم»، ۴۰۴/۱۳، شماره ۷۴۱۱، از جمله احادیث ابوهریره می‌باشد.

۳- نگا: منبع قبلی همان کتاب و باب ۴۰۴/۱۳، شماره ۷۴۱۲ از حدیث روایت شده از ابن عمر.

«آنان آن گونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند (این است که تو را به شرک می‌خوانند. خدا آن کسی است که) در روز قیامت سراسر کره زمین یکباره در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود. خدا پاک و منزّه از شرک آنان (و دور دور از انبازهای ایشان و فراتر از اندیشه انسان) است.»^۱

همه این احادیث، و آنچه در معنای آن‌ها وجود دارد، صفات نفس، صورت، دست، چشم، استوا، نازل شدن، آمدن، خندیدن، اندوهگین شدن، را برای خداوند ثابت کرده است.

اصول این صفتها، در قرآن کریم ذکر شده است، در احادیث صحیح آحاد هم، آنچه که این اصول را ثابت و تشریح و مقرر گرداند، فراوان آمده است، نپذیرفتن این احادیث، به دلیل آحاد بودن، به معنای نپذیرفتن خود قرآن می‌باشد.

سخن منصفانه را ابن قتیبه در این مورد گفته است: «ایمان بیاوریم به آن چه که راویان مورد اعتماد روایت کرده‌اند، پس ایمان بیاوریم به: رؤیت و تجلی خداوند، و اینکه خداوند خوشحال می‌شود و از آسمان نازل می‌شود، در حالیکه بر عرش استقرار دارد، دارای نفس و دست‌هاست، بدون اینکه در مورد کیفیت یا تعریف آن صحبت کنیم یا آن را به آنچه که نیامده است مقایسه کنیم. امیدواریم که: در این رأی و نظر بر راه درست و رستگاری در فردای قیامت قرار گرفته باشیم.»

باز هم می‌گوید: «ما همانطور که خداوند و پیامبرش ﷺ گفته است می‌گوییم، و خود را به نادانی نمی‌زنیم و این عقیده‌ای که بر آن هستیم بر ما تحمیل نمی‌شود، مانند نفی کردن تشبیه، و اینکه آنچه که خود را به آن وصف نموده منکر شویم، اما ما نمی‌گوییم: که بیان

۱- نگا: صحیح بخاری (شرح فتح الباری) کتاب توحید باب فرموده‌ی خداوند (برای آنچه با دستهای خود آفریده‌ام)، ۴۰۴/۱۳، شماره ۷۴۱۵ از جمله احادیث ابن عمر. نگا: کل ما سبق الشریعه از آجری، ص ۳۱۶-۳۲۸، نگا: الابتهاج فی الاحادیث المعارج از ابن دُحیه، ص ۹۳-۱۰۱.

کردن چگونه است؟ و اگر از ما سؤال شود: به آنچه که گفته‌اند خلاصه می‌کنیم و از آنچه که نگفته‌اند دوری می‌جوئیم.^۱

احادیث صحیحی که این باب را تشکیل می‌دهند همانند آن‌ها را در قرآن کریم می‌یابیم. و تعداد زیادی از علما در این باره کتاب نوشته‌اند.

از جمله ابن قتیبه در دو کتاب خود «تأویل مشکل القرآن» و «تأویل مختلف الحدیث» و امام طحاوی در کتاب خود «مشکل الحدیث و بیانه» هستند که به سختی آن را نوشت، او و امام ابن قتیبه «در تأویل احادیث مشکل و ضعیف» و احادیث موضوع در احادیث صفات را بکار برده‌اند، اگر هر کدام از آن‌ها از صنایع حدیثی استفاده کرده باشند، ما و سایر ائمه از این سختی بی‌نیاز می‌بودیم.^۲

سخن درست و خالص در مورد دیدگاه اهل سنت درباره‌ی آیات صفات و احادیث آن، و واجبات مسلمانان، آن سخنی است که دکتر طه حبیشی آورده و گفته است: بر هر مسلمانی واجب است به هنگام شنیدن آیات و احادیث متعلق به صفات، آن‌ها را تقدیس نماید، آنگونه که شایسته تقدیس کلام خداست. و بر فرموده‌ی خداوند و پیامبرش ﷺ ایمان داشته، و آن را تصدیق نماید، و اعتراف کرده که از درک منظور خدا و پیامبر ﷺ ناتوان گشته‌اند. و لازم است که سکوت کنند و از تصرف در الفاظ وارده خودداری نمایند. و در باطن درباره‌ی آن فکر نکنند و اعتقاد داشته باشد که آنچه که از او پنهان است از رسول خدا ﷺ و از راستگویان و بزرگان اصحاب مخفی نمانده است.^۳

۱- نگا: تأویل مشکل القرآن، ص ۵۶-۵۷ و تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۹۲ و نگا: العقیده الصحیحه فی الله و ما ثار حولها من مشکلات، از حافظ عبدالغنی نابلسی، ص ۲۱-۲۰، نگا: مجالس ابن جوزی فی المتشابه من الآیات القرآنیة از ابن جوزی، ۶-۱۱.

۲- نگا: التوحید و اثبات صفات الرب، از امام ابن خزیمه و الاسما و الصفات، از امام بیهقی و دیگران.
۳- نگا: «الحقایق الجلیه فی الرد علی ابن تیمیه فی ما آورده فی الفتوی الحمویة»، ص ۱۲۱-۶۶ با اندکی تصرف.

خداوند بلند مرتبه، عالم‌تر و داناتر است.

مبحث دوم: شبهه طعنه‌زنندگان درباره‌ی حدیث دیدن خداوند و پاسخ آن‌ها

معتزله و سایر گروه‌های بدعت‌گزار از جهمیها، خوارج و رافضی‌ها و دیگران معتقد به نفی رویت خدا به وسیله‌ی دیدگان در روز قیامت می‌باشند. معتزلی‌ها این اجماع خود را نص قرار دادند، همانگونه که بسیاری از کتب فرق به آن اشاره کرده است.^۱

قاضی عبدالجبار می‌گوید: «هیچ کس ادعا نمی‌کند که او خدا را می‌بیند به جز کسی که برای خداوند جسمی با صورت و شکل خاصی تصور کرده یا معتقد باشد که خداوند در جسمها حلول کرده است.»^۲

این نظر نهایی آن‌ها در مورد نفی رویت نیست بلکه تصور کرده‌اند ممکن است که خداوند خود را ببیند زیرا، ممکن است که ذات او دیده شود، پس ذات او دیده نمی‌شود.^۳

آیا دیگران او را می‌بینند؟ این محل اختلاف میان آن‌هاست. گروهی آن را جایز دانسته و گروهی منع کرده‌اند.^۴

همانگونه که در مورد دیدن با قلبها اختلاف داشتند، ابوالهذیل و بیشتر معتزلیان گفته‌اند: خداوند را به وسیله‌ی قلبهای خود می‌بینیم، به این معنا که، ما خداوند را به وسیله‌ی قلب‌هایمان می‌شناسیم و گروهی آن را مُنکر شده‌اند.^۵

۱- نگا: المغنی، ۱۳۹/۴، و مقالات الاسلامیین، ۲۳۸/۱، و الفرق بین الفرق، ص ۱۱۳ و الملل و النحل، ۴۵/۱ و الاباحه، ص ۱۴، و الانتصار، ۳۵، ۹۴ و الاعتصام از شاطبی، ۵۷۰/۲ و الانصاف از باقلانی، ص ۱۷۶، ۱۷۷.

۲- المغنی، ۹۹/۴، نگا: شرع الاصول، ص ۲۷۶.

۳- نگا: المغنی، ۹۴-۹۵/۴.

۴- الفرق بین الفرق، ص ۱۱۳ و نگا: اصول الدین، ص ۹۷ و صفحات بعد از آن.

۵- مقالات الاسلامیین، ۲۳۸/۱.

و تأکید کرده‌اند که اثبات رؤیت خداوند با شنیدن یعنی به وسیله قرآن و حدیث امکان استدلال ندارد. زیرا استدلال به آن مستلزم آن است که خداوند عادل و حکیم است و معجزه را بر دروغگویان آشکار نمی‌سازد، و کسی که چنین اعتقادی ندارد، امکان استدلال به قرآن و حدیث در مورد هیچ چیزی را ندارد^۱، رسول خدا ﷺ در حدیث تأکید کرده است، که خداوند سبحان به وسیله دیدگان دیده می‌شود^۲. و در قرآن رؤیت را ذکر نکرده است پس چگونه قابل قبول است که ادعا کند که خداوند خود را قابل دیدن وصف کرده است^۳.

به همین جهت عمده‌ترین دلایل آن‌ها در نفی رویت عقل می‌باشد، هر چند از عقل با ادله روایی از کتاب و حدیث پیروی کرده‌اند، و آن‌ها را بنابر اصل اول خود یعنی توحید که بر نفی صفات استوار است، تأویل کرده‌اند، و تصور کرده‌اند، که احادیث رؤیت، با قرآن و حدیث، در تعارض می‌باشند.

قاضی عبدالجبار در تأویل حدیث رؤیت گفته است: «ما آن را به گونه‌ای می‌گیریم، که با دلایل عقلی موافق باشد.» پس می‌گوییم: «منظور از آن دیدن خداوند در روز قیامت خواهد بود، یعنی در روز قیامت خدای خود را می‌شناسید همانطور که ماه شب چهارده را می‌شناسید و می‌بینید، بر این اساس گفته‌اند: «در رؤیت او شک نکنید، آن را با شک همراه کرده است، اگر به معنای دیدن با چشم باشد، چنین چیزی جایز نیست، رؤیت به معنای علم است که قرآن با آن سخن گفته است، و در شعر هم آمده است^۴.

زمخشری گفته است: «خدا را می‌بینید، همانگونه که ماه شب چهارده را می‌بینید» به این معنی که او را به روشنی خواهید شناخت، به روشنی ماه شب چهارده، آن هنگام که

۱- نگا: شرح الاصول، ص ۲۶۲.

۲- المغنی، ۱۳۷/۴.

۳- همان منبع، ۱۳۸/۴.

۴- شرح الاصول، ص ۲۷۰.

پُر شده است. ^۱رؤیت را بر شناختن تأویل کرده است، در حالی که عبدالجبار آن را بر علم تأویل کرده است.

عبدالجبار درباره احادیث رؤیت می‌گوید: «آنچه که به آن استناد می‌کنند، احادیث روایت شده از پیامبر ﷺ می‌باشد که بیشتر آن، تشبیه و جبر می‌باشد، باید اطمینان داشت که رسول خدا ﷺ آن را نگفته است، و اگر آن حضرت گفته باشد، درباره داستانی بوده، که راوی داستان، حکایت را حذف کرده، و خبر را آورده است.»^۲

یکی از گمراه شدگان، به تبعیت از معتزله گفته: حدیث رؤیت با قرآن، سنت و عقل، در تعارض می‌باشد و تأکید کرده‌اند که آن حدیث جعلی می‌باشد.^۳

پاسخ به شبهات معتزله و پیروان آن‌ها در مورد انکار دیدن خداوند

اول: احادیثی که بر ثابت شدن رؤیت خداوند، دلالت می‌کنند، به حد تواتر رسیده‌اند، که اصحاب صحاح و مسندها، آن‌ها را آورده‌اند، و عده‌ای از ائمه همچون، دارقطنی، ابی نعیم اصفهانی و ابی‌بکر آجری و سایرین، آن‌ها را گردآوری کرده‌اند.^۴

عده‌ای از علما مانند: ابن تیمیه^۵، ابن قیم^۶، و ابن کثیر^۱، و ابن ابی‌العز^۲ و عبدالعزیز غماری^۳، و سایرین، بر متواتر بودن احادیث مربوط به رؤیت خداوند، نص آورده‌اند.

۱- الکشاف، ۹۲/۲.

۲- شرح الاصول، ص ۲۶۸، نگا: آراء المعتزله الاصولیه دراسه و تقویماً، ص ۸۳، و المعتزله و اصولهم الخمسه، ص ۱۲۷.

۳- نگا: ابوهیره، از عبدالحسین شرف‌الدین، ص ۶۸ و صفحات بعد از آن، و اضواء علی السنه، ص ۲۳۱، و الاضواء القرآنیه، ۲/۲۹۹ ف و دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی، ص ۴۰-۲۱۹، ۱۶۳، ۴۲. والسنه و دورها فی الفقه الجدید، ص ۲۳۹، و دین السلطان، ص ۱۷۷، و صفحات بعد از آن.

۴- نگا: بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه از ابن تیمیه، ۳۴۸/۱.

۵- نگا: مجموع الفتاوا، ۳/۳۹۰.

۶- حادی الارواح، ص ۲۱۹، ۲۵۱.

حافظ ابن حجر می‌گوید: دارقطنی احادیثی را که درباره رؤیت خداوند در آخرت می‌باشند و از سی حدیث هم بیشتر می‌باشند، جمع‌آوری کرده است. ابن جوزیه در «حادی الارواح» خود از او پیروی کرده، و آن‌ها را به سی حدیث رسانده است، که بیشتر آن‌ها نیکو می‌باشند، دارقطنی از یحیی بن معین اسناد آورده و گفته است: «در مورد رؤیت خداوند هفده حدیث نزد من است.»^۵

اینکه حدیث رؤیت به حد تواتر رسیده است، خود پاسخی است به معتزلیان، و پیروان آن‌ها، و دشمنان حدیث که معتقدند، پیامبر ﷺ حدیث رؤیت نگفته، و دروغی است که به زبان آن حضرت بسته‌اند.^۶

همانگونه که در متواتر بودن حدیث رؤیت بیان شد این نکته دشمنان حدیث است که منظور از متواتر، آن متواتری نیست که در عقاید از آن استفاده می‌شود، و حدیث آحاد را اصلاً نمی‌پذیرند. خیر، مسأله، مسأله، عقل‌ها و اصول بی‌دینی است، که بر نصوص قرآن و حدیث عرضه کرده‌اند، اگر در باور خود تصور می‌کردند، که مسائل اعتقادی، از دلایل یقینی، حاصل شده بوسیله حدیث متواتر، گرفته شده است، پس چرا حدیث رؤیت را با وجود متواتر بودن نپذیرفتند.^۶

آیا ثابت شدن رؤیت، بوسیله کتاب خدا که متواتر است کافی نیست؟ و بفرض اینکه احادیث رؤیت، از جمله احادیث آحاد باشند، به دلیل قطعی، که قرآن می‌باشد ارجاع داده

۱- نگا: تفسیر القرآن العظیم، ۱۶۱/۲.

۲- نگا: شرح العقیده الطحاویه، ۲۴۳/۱.

۳- نگا: نظم المتناثر من حدیث المتواتر، ص ۲۳۹، شماره ۳۰۷، و اتحاف ذوی الفضائل المشتهره، ضمن مجموعه الحدیث الصدیقیه، ص ۲۲۶، ۲۲۷.

۴- نگا: فتح الباری، ۴۴۳/۱۳، و المنهاج شرح مسلم للنوی، ۲۰/۲، شماره‌های ۱۸۰، ۱۸۱.

۵- شرح الاصول، ص ۲۶۸، نگا: منابع گذشته، ص ۲۲۰.

۶- نگا: شرح الاصول، ص ۲۶۹.

می شود، که بیان کننده آن می باشد، علاوه بر این در اینگونه مسایل باید به ظن عمل کرد، همانطور که امام شاطبی، در این باره گفته است.^۱

دوم: دلایل قرآنی و حدیثی و عقلی و اجماع اصحاب و کسانی که بعد از آنها بوده‌اند، و ائمه اهل سنت و جماعت آشکار ساخته‌اند، که خداوند در قیامت دیده می شود. مؤمنان او را به صورت حقیقی می بینند، دیدنی که شایسته خداوند سبحان باشد، که بر او احاطه نیابند، و چگونگی او را در نیابند.^۲

و اتفاق کرده‌اند که هیچ کس با چشمان سر در دنیا او را نمی بیند، بخاطر این فرموده خداوند، به موسی:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرِنِي وَلَكِنِ
أَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ
مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۳﴾ [الأعراف: 143].

«هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، (و کلامی را شنید که به کلام کسی نمی ماند، خواست ذاتی را هم ببیند که چیزی مثل او نیست. لذا) عرض کرد: پروردگارا! (خویشتن را) به من بنمای تا تو را ببینم (و جمال والای تو را بنگرم. تا افتخار گفتار و دیدار نصیبم گردد. خدایش بدو) گفت: (تو با این بنیه آدمی و در این جهان مادی تاب دیدار مرا نداری و) مرا نمی بینی. ولیکن (برای اطمینان خاطر از این که تاب دیدن مرا نداری) به کوه (که همچون تو ماده و بسی نیرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلی ذات من) بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. اما هنگامی که پروردگارش خویشتن به کوه نمود، آن را درهم کوبید و موسی بیهوش و نقش زمین گردید. وقتی که به هوش آمد گفت: پروردگارا! تو منزهی (از آن که با

۱- نگا: ۵۲۴/۱، ۲۹/۲، ۳۰.

۲- نگا: المنهاج شرح مسلم از نووی، ۲۰/۲، شماره‌های ۱۸۰-۱۸۱. و الانصاف از باقلانی، ص ۱۷۶، ۱۸۱ و الفصل فی الملل و النحل، ۴/۳، و فتح الباری، ۴۳۴/۱۳-۴۴۲، شماره‌های ۷۴۴۵-۷۴۴۹.

چشمان سر قابل رؤیت باشی. بلکه این چشمان دل و خردند که می‌توانند تو را مشاهده کنند). من (از این پرسش پشیمانم و) به سوی تو برمی‌گردم و من نخستین مؤمنان (به عظمت و جلال یزدان در این زمان) هستم.»

و فرموده پیامبر ﷺ «می‌دانید که هیچکدام از شما خدای خود را نمی‌بیند تا اینکه بمیرد.»^۱ هر چند که عقلاً جایز باشد، ولی غیر ممکن نیست، زیرا انسان در این دنیا و با این ناتوانی و ضعیف بودن دیدگان، توانایی و طاقت دیدن خداوند را ندارد.

لذا کسانی که ادعا کرده‌اند، در این دنیا و با چشمان خود، می‌توان خدا را دید ادعای آن‌ها باطل، و اهل سنت در این مورد به گمراهی آن افراد اتفاق دارند.^۲

در مورد دیدن خداوند توسط پیامبر ﷺ در دنیا و با چشمان خود، اختلاف هست، عده‌ای آن را ثابت، و عده‌ای دیگر منکر آن شده‌اند، جمهور علما معتقدند که پیامبر ﷺ خدا را با چشمان خود، دیده است اختلاف هست، عده‌ای آن را ثابت، و عده‌ای دیگر منکر آن شده‌اند، جمهور علما معتقدند که پیامبر ﷺ خدا را با چشمان سر ندیده است بخاطر فرموده آن حضرت در حدیث روایت شده از ابوذر که فرمود: «نور است، چگونه او را ببینم.» در روایت دیگر آمده: «نوری دیدم.»^۳ و کسانی دیگر گفته‌اند که در شب

۱- مسلم، (شرح نووی)، آن را آورده است، در کتاب فتنه‌ها و شرایط قیامت، در باب یاد ابن صیاد، ۲۷۹/۹، شماره ۲۹۳۱، از حدیث بعضی از یاران پیامبر ﷺ. نگا:الابتهاج فی احادیث المعراج از ابن دحیه، ص ۸۴.

۲- نگا:بیان التلیس الجهمیه، ۳۵۸/۱ و مجموع الفتاوی، ۳۸۹/۳ و شرح العقیده الطحاویه، ۲۴۵/۱ و الجامع الاحکام القرآن، ۷/۵۵، و لوامع الانوار البهیة از سفارینی، ۲۸۵/۲، نگا:موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۲۳۰/۱.

۳- مسلم (شرح نووی)، آن را آورده است در کتاب ایمان باب فرموده پیامبر ﷺ «نور است چگونه آن را ببینم.» و فرموده: «نوری دیدم.» ۱۵/۲، شماره ۱۷۵.

معراج خدا را دیده است، گفته، او را دیده، آنگونه که مؤمنان، روز قیامت او را می‌بینند، دیدنی که شایسته اوست و بدون احاطه کردن و پرداختن به چگونگی آن می‌باشد.^۱ اینها نصوصی است که بر اثبات دیدن خدا، بوسیله قرآن، سنت و عقل و سخنان سلف صالح ما، دلالت می‌کند.

الف - قرآن کریم

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَنِي وَلَٰكِنِ أَنْظُرَ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۳﴾﴾ [الأعراف: 143].

«هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، (و کلامی را شنید که به کلام کسی نمی‌ماند، خواست ذاتی را هم ببیند که چیزی مثل او نیست. لذا) عرض کرد: پروردگارا! (خویشتن را) به من بنمای تا تو را ببینم (و جمال والای تو را بنگرم. تا افتخار گفتار و دیدار نصیبم گردد. خدایش بدو) گفت: (تو با این بنیه آدمی و در این جهان مادی تاب دیدار مرا نداری و) مرا نمی‌بینی. ولیکن (برای اطمینان خاطر از این که تاب دیدن مرا نداری) به کوه (که همچون تو ماده و بسی نیرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلی ذات من) بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. اما هنگامی که پروردگارش خویشتن به کوه نمود، آن را درهم کوبید و موسی بیهوش و نقش زمین گردید. وقتی که به هوش آمد گفت: پروردگارا! تو منزهی (از آن که با چشمان سر قابل رؤیت باشی. بلکه این چشمان دل و خردند که می‌توانند تو را مشاهده کنند). من (از این پرسش پشیمانم و) به سوی تو برمی‌گردم و من نخستین مؤمنان (به عظمت و جلال یزدان در این زمان) هستم.»

۱- الانصاف از باقلانی، ص ۱۷۶، نگا:الاسراء و المعراج از دکتر ابوشهبه، ۶۷-۶۹ و زادالمعاد، ۳۶/۳-۳۸.

از این آیه دلالت‌های فراوان به صورتهای مختلف آمده است: صورت اول: گمان نمی‌رود حضرت موسی که از انبیاء می‌باشد از خدای خود سؤال پرسد، که جایز نباشد، بلکه از باطل‌ترین و بزرگترین محالات باشد. صورت دوم: خداوند از سؤال موسی ناراحت نشده است، اگر سؤال محالی می‌پرسید، اندوهگین می‌شد. هنگامیکه ابراهیم خلیل از خداوند، زنده شدن مردگان را سؤال کرد، از او ناراحت نشد، و هنگامیکه عیسی بن مریم از خداوند خواست سفره‌ای از آسمان برای آن‌ها نازل کند، از سؤال عیسی ناراحت نشد، ولی وقتی نوح از خداوند درخواست کرد فرزندش را نجات دهد، از سؤال او ناراحت شد و فرمود:

﴿إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [هود: 46].

«من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی (و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند بر اساس عقیده است؛ نه گوشت و خون).»

صورت سوم: با این فرموده: «لن ترانی» «هرگز مرا نمی‌بینی» به موسی پاسخ داده است. ولی نگفته «لا ترانی» من را نمی‌بینی، و نگفته «لا انی لست بمرئی» من قابل دیده شدن نیستم، و «لا تجوز رویتی» جایز نیست مرا ببینید، اختلاف میان پاسخها آشکار است، برای کسانی که در آن‌ها تأمل کنند. این‌ها دلالت دارند بر اینکه، خداوند دیده می‌شود، ولی در این دنیا چشم‌های موسی بعلت ضعیف بودن قدرت دید بشر طاقت دیدن او را نداشت.

صورت چهارم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَفَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِنِي﴾ [الأعراف: 143].

«ولیکن (برای اطمینان خاطر از این که تاب دیدن مرا نداری) به کوه (که همچون تو ماده و بسی نیرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلی ذات من) بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید.» به موسی نشان داد که کوه، با آن صلابت و

استواری، در این دنیا، نمی‌تواند در برابر ظاهر شدن انوار خداوند، مقاومت کند پس انسان ضعیف، که از ضعف ساخته شده است، چگونه می‌تواند، تحمل انوار او را داشته باشد. صورت پنجم: خداوند سبحان قدرت ثابت نگه داشتن کوه را داشته، و این مانع قدرت خداوند نیست، بلکه ممکن است، و خداوند دیدن خود را به ثابت ماندن آن مشروط کرده است، اگر رؤیت در ذات خود محال بود، آن را به امکان رؤیت در ذات خود، مشروط نمی‌کرد، و اگر رؤیت محال بود، مانند این بود که بگوید: «اگر کوه ثابت ماند، پس می‌خورم و می‌آشامم و می‌خوابم.»

صورت ششم: خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا﴾ [الأعراف: 143].

«اما هنگامی که پروردگارش خویشتن به کوه نمود، آن را درهم کوبید» این از بارزترین دلیل دیدن خداوند می‌باشد، وقتی جایز دانسته که بر کوه، که جامد است نه ثواب دارد و نه عقاب، تجلی کند، چگونه از متجلی شدن برای انبیاء و رسولان خود و اولیاء امتناع می‌کند؟ خداوند، خواسته به انسان بفهماند، کوه که نمی‌تواند رؤیت خدا را تحمل کند، پس انسان ضعیف چگونه می‌تواند نور خدا را تحمل کند، که ضعیفتر می‌باشد.

صورت هفتم: خداوند با موسی صحبت کرد، او را خطاب قرار داد، او را نجات داد، او را ندا داد، کسی که صحبت کردن و هم صحبت شدن با خدا را، و اینکه سخن مخاطب خود را بدون واسطه بشنوند، را جایز دانسته است پس به تبع اولی دیدن او جایز است. به همین دلیل، انکار رؤیت زمانی درست است، که صحبت کرن با او را انکار کنیم.^۱

۲- خداوند می‌فرماید:

۱- حادی الارواح، ص ۲۱۲، ۲۱۳، با دخل و تصرف در آن، نگا: شرح العقیده، الطحاوی، ۱/۲۴۱-۲۴۲، و الانصاف از باقلانی، ص ۱۷۷.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القيامة: 22-23].

«در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند.»
ابن عباس و گروهی از تابعین از جمله حسن بصری و عکرمه، از این آیه جواز رؤیت خداوند را استدلال کرده‌اند. امام مالک و شافعی^۱ و مفسران اهل سنت هم به آن استدلال کرده‌اند.^۲

۳- خداوند می‌فرماید:

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۖ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ ۚ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٦﴾﴾ [یونس: 26].

«کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم که مغفرت و رضوان است) دارند، و غبار غم و اندوه بر پیشانی ایشان نمی‌نشیند و خواری و رسوائی نمی‌بینند. آنان اهل بهشتند و جاودانه در آن می‌مانند.»
حُسنی: همان بهشت است، و زیاده: نگاه کردن به صورت خداوند می‌باشد. رسول خدا ﷺ آن را با سخنان خود اینگونه تفسیر کرده است: «آنگاه که اهل بهشت، وارد آن شوند، خداوند می‌فرماید: آیا چیز دیگری می‌خواهید؟ می‌گویند: مگر صورتهای ما را سفید نکردی؟ آیا ما را وارد بهشت نگرداندی و از آتش نجات ندادی؟ گفت: پس حجاب برداشته می‌شود، و چیزی نزد آن‌ها، دوست داشتنی‌تر از نگاه کردن به خداوند نمی‌باشد. سپس این آیه را خواند:

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۖ﴾ [یونس: 26].

۱- نگا: شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعة از الکائی، ۴۶۴/۲.

۲- نگا: شرح الطحاویه، ۲۳۹/۱، و تفسیر القرآن العظیم، ۴۵۰/۴، العقیده الصحیحه فی الله و ما ٔار حولها من مشکلات از حافظ نابلسی، ص ۲۹.

«کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم که مغفرت و رضوان است) دارند.»^۱

۴- خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾ [الإنسان: 20].

«هنگامی که بنگری، در آنجا نعمت فراوانی و سرزمین فراخی و پادشاهی بزرگی را خواهی دید.»

رازی گفته: یکی از قرائتها در این آیه (مَلِكًا) می‌باشد با مفتوح خواندن میم و مسکون خواندن لام، مسلمانان اجماع کرده‌اند، که منظور از آن ملک خداوند می‌باشد، من معتقدم که تمسک به این آیه، از سایر آیات، قوی‌تری می‌باشد.^۲

۵- خداوند می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [المطففين: 15].

«هرگز اهرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان) مطرودند.»

در این آیه دلیلی است بر اینکه خداوند در قیامت دیده می‌شود، اگر غیر از این بود، دیگر در این آیه سودی نبود و به پوشیده و مخفی ماندن کفار اختصاص پیدا نمی‌کرد. امام شافعی گفته است: «چون گروهی به دلیل خشم خداوند از دیدن او محروم شدند به این معنی است که گروهی دیگر بخاطر رضایت خدا، او را می‌بینند. سپس گفت: «بخدا قسم اگر محمد ابن ادريس، یقین و اطمینان نداشت که خداوند را در عالم معاد می‌بیند

۱- مسلم (شرح نووی) آن را در کتاب ایمان و باب اثبات دیدن خداوند توسط مؤمنان در قیامت آورده است ۱۹/۲-۲۰، شماره ۱۸۱ و البیهقی فی البعث و النور، ص ۲۶۱، شماره ۴۴۶، از حدیث صحیب می‌باشد. نگا: شرح اصول اعتقاد اهل سنت ۲/۲۵۵ و بعد از آن، و حادی الارواح، ص ۲۱۴-۲۱۵ - و الجامع الاحکام القرآن، ۳۳۰/۸، و تفسیر القرآن العظیم، ۲/۴۱۴، و شرح العقیده الطحاویه، ۱/۲۴.

۲- التفسیر الکبیر، ۱۳/۱۳۱، نگا: مناہل العرفان، ۱/۱۵۰.

هرگز او را در دنیا عبادت نمی‌کرد.^۱ «همه مفسران معتقدند که کفار از دیدن خدای خود محروم می‌باشند، و او را در روز قیامت نمی‌بینند.^۲

ب- دلایل حدیثی

احادیث صحیحی که بر رؤیت خداوند در آخرت دلالت می‌کند، فراوان می‌باشند، به گونه‌ای که به حد تواتر رسیده‌اند، احادیث موجود در کتاب‌های صحاح، مسانید و سنن، از جمله این احادیث می‌باشد:

روایتی در صحیحین از جریر^۳ آمده است که گفت: «ما نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، که آن حضرت به ماه شب چهارده نگاه کرد و فرمود: شما خدای خود را می‌بینید، همانطور که این ماه را می‌بینید، و در رؤیت آن شکی به خود راه ندهید.^۴» اگر توانستید که بر نماز،

۱- شرح اصول اعتقاد اهل السنه، ۵۰۶/۲، نگاه: مناقب شافعی از بیهقی، ۴۱۹/۱، و مناقب الشافعی از رازی، ص ۱۱۱.

۲- الجامع الاحکام القرآن، ۲۶۱/۱۹. نگاه: شرح اصول اعتقاد اهل السنه، ۵۰۶/۳.

۳- جریر: همان جریر بن عبدالله بجلی است، که جزء اصحاب بزرگوار می‌باشد. (و شرح حالش در الاصابه ۲۳۲/۲ شماره ۱۱۳۶، و اسدالغابه، ۵۲۹/۱، شماره ۷۳۰، والاستیعاب، ۲۳۶/۱، شماره ۳۲۲، و تاریخ الصحابه، ص ۵۹-۶۰، شماره ۱۹۳، و مشاهیر علماء الامصار، ص ۵۶، شماره ۲۷۵، موجود می‌باشد).

۴- فرموده پیامبر ﷺ (در دیدن او شک نمی‌کنید) دارای چند وجه می‌باشد: اول: لاتضمامون: با تشدید میم، و مضموم خواندن تا، که (تفاعلون من الضم) به این معنی که گروهی به گروهی دیگر نمی‌پیوندید در مورد دیدن، بخاطر مشکل بودن، و پنهان بودن آن مثل آنگاه که وقت هلال ماه است، خدا را ظاهر شده و عیان می‌بینید. که نیازی نیست به همدیگر پیوندید بخاطر جلال و بزرگواری او. وجه دوم و سوم: تضارون با مشدد خواندن (را که اصل آن تضارون یا تضارون از ضراً به معنای کسی که به شما آسیبی نمی‌رساند می‌باشد به کسی آسیبی نرسانید در درگیری و مجادله و نه تنگنا، زیرا همه آن‌ها در امر قابل دیدن در یک زمان، یا جهت خاصی یا اندازه مقدر شده، که همه این‌ها در مورد خداوند محال می‌باشد هستند. وجه چهارم: لاتضمامون: یا لاتضاهون - در رؤیت او، یعنی خدا را به

قبل از طلوع آفتاب، و همچنین نماز قبل از غروب آفتاب غلبه کنید پس آن‌ها را بخوانید^۱، و این کار را انجام دهید، در روایت دیگری از او آمده و گفته که پیامبر ﷺ فرمود: شما خدای خود را آشکارا می‌بینید.^۲ در صحیحین هم در حدیث ابوموسی اشعری بصورت مرفوع آورده: دو بهشت هستند که ظرفها و هر چه در آن است از نقره می‌باشند، و دو بهشت از طلا هست که ظرف و هر چه در آن است طلا می‌باشد. میان مردم و میان نگاه کردن به خداوند در بهشت عدن چیزی جز ردای کبریا که خداوند به صورت زده است، فاصله نیست.^۳

ج- دلایل عقلی

غیر او تشبیه نمی‌کنید و المضاهاه بمعنای مشابهت و دیگر وجود هاست - نگاه: الابتهاج فی احادیث المعراج از ابن دحیه، ص ۸۹-۹۰ - و فتح الباری ۴۵۵/۱۱، شماره ۶۵۷۴، ۴۴۳/۱۳، شماره‌های ۷۴۳۴-۷۴۴۷.

۱- بخاری (شرح فتح الباری)، کتاب توحید باب فرموده خداوند (صورت‌هایی در آن روز خیره شده‌اند، به سوی پروردگار خود می‌نگرند)، ۴۲۹/۱۳-۴۳۰، شماره ۷۴۳۴ و مسلم (شرح نووی) کتاب مساجد و جاهای نماز خواندن در باب برتری نماز صبح و عصر و محافظت بر آن‌ها، ۱۴۳/۳، ۱۴۴- شماره ۶۳۳ و لفظ از بخاری است.

۲- بخاری آن را در (شرح فتح الباری) در کتاب توحید و باب فرموده خداوند (وجود یومئذ...) آورده است، ۴۳۰/۱۳، شماره ۷۴۳۵.

۳- بخاری در (شرح فتح الباری) کتاب توحید، باب فرموده خداوند (وجوه یومئذ...)، شماره ۷۴۴۴، آورده - و مسلم در شرح نووی در کتاب الایمان باب اثبات دیدن خداوند برای مؤمنان در روز قیامت، ۱۹/۲، شماره ۱۸۰ لفظ از مسلم است.

قاضی باقلانی^۱ گفته است: عقل بر دیدن خداوند دلالت می‌کند: خداوند متعال موجود است، و موجود هم دیدنش غیرممکن نیست، آنچه که معدوم است، دیدنش غیرممکن می‌باشد، خداوند همه دیدنیها را می‌بیند، خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾ [العلق: 14].

«آیا او ندانسته است که خداوند (همه احوال او را می‌پاید، و همه اعمال وی را) می‌بیند؟»

خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِي يَرَبُّكَ حِينَ تَقُومُ﴾ [الشعراء: 218].

«آن خدائی که تو را می‌بیند بدان گاه که (برای نماز تهجد) برمی‌خیزی.»
هر جسمی قابل دیدن است.

نمی‌توانیم رؤیت خداوند را بر علم حمل نمائیم. همانگونه که معتزله تصور می‌کنند، زیرا خداوند جدایی میان دو امر است، نیازی نیست که یکی را بر دیگری حمل نمائیم، مگر نمی‌بینی، که خداوند خود را عالم نامیده است، و خود را مرید نامیده است، درست نیست که اراده را بر علم حمل نمائیم، همینطور درست نیست که رؤیت را بر علم حمل نمائیم پس آن را بدان و آگاه باش.

پاسخ دیگر: اصحاب از رسول خدا ﷺ سؤال کردند: آیا خدای خود را می‌بینیم؟ فرمود: بله. درست نیست که سؤال آن‌ها اینگونه باشد: آیا خدای خود را می‌شناسیم، یا به خدای خود علم داریم.

۱- باقلانی: او محمد ابن طیب بن محمد، قاضی ابوبکر باقلانی است اهل بصره - مالکی مذهب و در اصول اشعری است، - اهل کلام، و دارای کتابهای فراوانی است، در سال ۴۰۳ هـ شرحی دارد در الدیباچ المذهب ۳۶۳ شماره ۴۹۰- و شذرات الذهب ۱۶۸/۳ - و وفیات الاعیان ۴۰۰/۳، شماره ۵۸۰ و سیر اعلام النبلاء ۴۳/۱۱، شماره ۳۷۳۴، و شجره النور الزکیه، ۹۲/۱، شماره ۲۰۹.

پس قول کسانی که رؤیت را بر علم حمل می‌کنند، باطل است. بنابراین پیامبر ﷺ پاسخ داده است: او را خواهید دید، همانگونه که ماه شب چهارده را می‌بینید که ابری در آسمان نباشد، و همانطور که آفتاب را می‌بینیم، زمانی که ابری در آسمان نیست.^۱ یعنی در مورد دیدن خداوند شک نمی‌کنید، همانطور که شک نمی‌کند، کسی که ماه و آفتاب را دیده است، در این مثال دیدن به دیدن، در نفی کردن شک از دیدن، تشبیه شده است، ولی قابل دیدن به قابل دیدن تشبیه نشده است،^۲ آن را بدان و آگاه باش.

د- آثار سلف صالح

آثار و احادیثی که از سلف صالح ما بیان شده است، در مورد اثبات دیدن خداوند در قرآن و در آخرت، بیان شده‌اند، زیادتر از آن هستند که ذکر شوند، که نظر امام شافعی قبلاً آورده شده است. امام احمد در این باره می‌گوید: «هر کس رؤیت را تکذیب کند، بی‌دین است، و گفته به احادیث و روایت‌های آن ایمان می‌آوریم، و می‌دانیم که حق می‌باشند، ایمان می‌آوریم که خداوند می‌بیند، ما هم در قیامت خدا را می‌بینیم، شکی در آن نداریم.

باز هم گفته است: «هر کس تصور کند که خداوند در آخرت دیده نمی‌شود کافر شده است، و قرآن را تکذیب نموده، و امر خداوند را نپذیرفته، باید توبه کند، اگر توبه نکند کشته خواهد شد.^۳ از علی بن مدینی سؤال شد: آیا خدا قابل رؤیت است؟ گفت:

۱- بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب توحید باب فرموده خداوند: (صورت‌هایی آنروز نگاه می‌کنند به سوی پروردگار خود) ۴۳۰/۱۳، شماره ۷۴۳۷، آورده و مسلم هم (در شرح نووی) کتاب ایمان باب راه‌های شناخت چگونگی رؤیت کردن، ۲۱/۲، ۲۲- شماره ۱۸۲، از حیث ابوهیره آن را آورده است.

۲- الانصاف از باقلانی، ص ۱۸۱، ۱۸۲، نگا:الابتهاج فی المعراج از ابن دحیه، ص ۷۸-۷۹.

۳- لوامع الانوار البهیه از السفایینی، ۲۴۶/۲.

خداوند از کسی پوشیده است که او را عذاب کند، و اگر از کسی راضی باشد، او را می‌بیند. سپس این آیه را قرائت کرد:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾﴾ [المطففين: 15-17].

«هرگز اهرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان) مطرودند. سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و بدان می‌سوزند. آن گاه بدیشان گفته می‌شود: این، همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید.»

گفت: رؤیت. گفتم: ای ابا عبدالله، گروهی از معتزله نزد ما هستند که این احادیث را تکذیب می‌کنند. مثلاً این حدیث «خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید، اهل بهشت، خدای خود را می‌بینند. حدود ده حدیث، مانند این را برایم قرائت کرده و گفت: ما این عقیده خود را از تابعین، گرفتیم، که آنها هم از اصحاب رسول خدا ﷺ گرفتند، اصحاب رسول خدا ﷺ از چه کسی گرفته‌اند؟^۲ از آن آیه‌ای که معتزله به آن وابسته شده‌اند و استناد کرده‌اند:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ [الأنعام: 103].

«چشم‌ها (کنه ذات) او را در نمی‌یابند، و او چشم‌ها را در می‌یابد.»

۱- علی بن مدینی همان علی بن عبدالله بن معمر بن نجیح ابوالحسن، ابن‌المدینی بصری است، مورد اعتماد و امام بوده است، در زمان خود آگاه‌ترین به حدیث و علت‌های آن بوده است. در سال ۲۳۴، از دنیا رفت، شرح حال او در تقریب التهذیب ۶۹۷/۲-۶۹۸ شماره ۴۷۷۶ و الارشاد از خلیلی، ص ۱۸۸ و النقات از عجللی، ص ۳۴۹ شماره ۱۱۹۸ و الکاشف، ۲/۴۲، شماره ۳۹۳۷، و طبقات الحفاظ، ۱۸۷ شماره ۴۱۴۵- و طبقات الفقهاء الشافعیین از ابن کثیر، وجود دارد. ۱۴۶/۱ شماره ۴۰.

۲- لوامع الانوار، ۲/۲۴۵، نکا: حادی الارواح، ص ۲۰۲، و شرح اصول اعتقاد اهل السنه ۵۰۴/۲.

و تصور کردند که آیه با حدیث در تعارض است.^۱ باقلانی گفته است: این آیه دلیلی برای آن‌ها نیست، بلکه دلیلی علیه خود آن‌هاست، زیرا خداوند فرموده: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ «دیدگان او را درک نمی‌کنند» و نگفته که دیدگان او را نمی‌بینند ادراک به معنای افزون بر رؤیت است، زیرا ادراک احاطه به مسأله‌ایست از هر جهت، در حالی که خداوند با جهت‌ها وصف نمی‌شود، چون در یک جهت مشخص نیست، پس جایز است که دیده شود، هر چند درک هم نشده باشد.^۲ پاسخی دیگر: معنای آیه که گفته دیدگان او را درک نمی‌کنند، مربوط به دنیا می‌باشد، هر چند که جایز است که در آخرت او را درک کند، تا جمع شود میان این دو آیه:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ [الأنعام: 103].

«چشم‌ها (کنه ذات) او را در نمی‌یابند.»

و آیه ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ (به سوی پروردگار خود می‌نگرند).

پاسخ دیگری به ادعای تناقض: (دیدگان او را نمی‌بینند) منظور دیدگان، کفار است، نه مؤمنان تا میان این دو آیه جمع کنیم:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٣﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٤﴾﴾ [القيامة: 22-23].

«در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند.»

و آیه

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾﴾ [المطففين: 15].

«هرگز اهرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان) مطرودند.»

۱- شرح الاصول، ص ۲۳۳-۲۴۲.

۲- نگا: الاسراء و المعراج از دکتر محمد ابوشهبه، ص ۶۷.

و این درست است، زیرا حجاب همانگونه که مختص کفار و برای مسلمانان نیست. رؤیت هم برای مسلمانان به دور از کفار می‌باشد.^۱

آنچه از خبر عائشه، به آن استدلال کرده‌اند، از گفته ابن زبیر به ایشان، که پسر خواهرش بود، گفت: ای مادر: آیا محمد خدای خود را دیده است؟ گفت: ای خواهرزاده موهای بدنم راست شد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ مُّبِينٍ﴾ [الشوری: ۵۱].

«هیچ انسانی را نسزد که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی (به قلب، به گونه الهام در بیداری و یا خواب در غیربیداری) یا از پس پرده‌ای (از موانع طبیعی) و یا این که خداوند قاصدی را (به نام جبرئیل) بفرستد و او به فرمان آفریدگار آنچه را که خدا می‌خواهد (به پیغمبران) وحی کند. وی والا و کار بجا است.»

در روایت دیگر آمده: هر کس تصور کند، که محمد ﷺ خدایش را دیده است، خداوند را تعظیم نموده است، خداوند می‌فرماید:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳].

«چشم‌ها (کنه ذات) او را در نمی‌یابند، و او چشم‌ها را درمی‌یابد (و به همه دقائق و رموز آن‌ها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و اراده شامل خود به همه ریزه‌کاری‌ها آشنا، و از همه چیزها) آگاه است.»^۲

۱- الانصاف از باقلانی، ص ۱۸۴- نگا: فتح الباری، ۴۷۳/۸، و صفحات بعد از آن شماره ۴۸۵۵.

۲- حدیث را هم بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب تفسیر و در باب سوره نجم، ۴۲۷/۸، شماره ۴۸۵۵، آورده است، مسلم، (شرح نووی)، در کتاب الایمان در باب معنای فرموده خداوند، (به اونازل شدن دیگری نشان داد) پس آیا پیامبر ﷺ خدا را در شب اسراء دیده است. ۹۰۸/۲، شماره ۱۷۷.

گفته‌اند: استدلال به این آیه آن است، که خداوند بزرگتر از آن است که با این چشم‌ها دیده شود، و استدلال نموده‌اند، که چنین امری در حق خداوند، غیر ممکن بنظر می‌رسد، همانطور به تعارض میان دو حدیث معتقد می‌باشند.^۱

قاضی باقلانی به چند صورت به آن پاسخ داده است:

نخست: ابن عباس و سایر اصحاب تأکید کرده‌اند که محمد ﷺ با چشم‌های خود، در شب اسراء خداوند را دیده است، اگر غیر ممکن بود چرا میان اصحاب رسول خدا ﷺ، در این باره اختلافی پدید نیامد، و می‌دانیم که در مورد زن و فرزند داشتن و شریک برای خداوند که امری غیر ممکن می‌باشد، اختلافی میان اصحاب پیش نیامد، که اگر در این مورد اختلافی پیش می‌آمد، زمان آن‌ها از بین می‌رفت و منقرض می‌شد، و چون اختلافی پیش نیامده است، دلالت می‌کند، که رؤیت خداوند، جایز و غیر ممکن نیست و آنچه که گفته‌اند، باطل می‌گردد.

دوم: حضرت عائشه دیدن خداوند را در دنیا و با چشم‌های معمولی، منکر شده است، البته نه بصورت مطلق. از پدرش و خودش و همه اصحاب، روایت شده و از این آیه ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ (برای آن‌هایی که نیکی کردند نیکی است)^۲ به زیاد نگاه کردن به خداوند در بهشت تفسیر کرده‌اند.^۳ این تفسیر هم به صورت مرفوع از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است، همانطور که در مبحث ادله قرآنی بر رؤیت خداوند، آورده شده است.^۴

۱- نگا: الانصاف، ص ۱۸۶ف و شرح الاصول، ص ۲۶۷، ۲۷۰.

۲- نگا: فتح الباری، ۴/۷۴، ۴۷۵، و الابتهاج فی الاحادیث المعراج از ابن دحیه، ۷/۷۴، و زاد المعاد،

۳۶۳-۳۸، و الاسراء و المعراج از دکتر محمد ابوشهبه، ۶۷، ۶۹.

۳- نگا: البعث و النشور از بیهقی، ص ۲۶۲-۲۶۳، شماره‌های ۴۴۷، ۴۴۸.

۴- به ص ۲۲۴ مراجعه کن.

مذهب و عقیده اهل سنت، درست می‌باشد، و شبهه مخالفین باطل گشته، و مکر آن‌ها از بین رفته است. سپاس و منت خدایی را که حجت تمام است.^۱ امیدواریم که دیدن روی مبارک خود را نصیب ما گرداند.

مبحث سوم: دیدگاه بدعتگذاران قدیم و جدید درباره احادیث قدر و پاسخ آن‌ها

احادیثی که رکنی از ارکان ایمان را ثابت می‌کنند، عبارتند از: ایمان به قدر خیر و شر و شیرین و تلخ خداوند. معتزله به آن ایراد گرفته‌اند زیرا با اصلی از اصلهای پنجگانه آن‌ها در تعارض می‌باشد، که همان اصل عدالت است که با اصل اول (توحید) از اصول آن‌ها به حساب می‌آید، آن‌ها خود را اهل عدالت و توحید می‌نامند، و به خاطر این نامها خود را ستوده‌اند.

عدالت را اینگونه شناخته‌اند: خداوند فعل زشت انجام نمی‌دهد، و آن را انتخاب نمی‌کند. و از آنچه که بر او واجب است شانه خالی نمی‌کند و افعال او نیک هستند،^۲ بنابر این اصل عدالت، امور زیادی را بنیان نهادند. از جمله:

۱- صلاح و اصلح (خوب و خوبتر) را برای خداوند واجب گرداندند،^۳ خداوند ما را از این بی‌ادبی محفوظ نگه دارد.

۲- حُسن و قُبْح دو امر عقلی هستند، حسن، امری است که عقل آن را حسن بداند و قبح، فعلی است که عقل آن را قبیح بداند، شرع از حسن و قبح اشیاء خبر داده ولی آن‌ها را ثابت نکرده است، عقل هم برای آن مدرک می‌باشد نه منشی آن.^۱

۱- الانصاف ۱۸۶-۱۸۷، برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد پاسخ به شبهه معتزلیان در مورد رؤیت خداوند مراجعه کنید به الانصاف و الابانه، ص ۳۵-۴۷، و موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۱/۲۱۳-۲۸۴ و شرح العقیده الطحاویه، ۱/۲۳۷-۲۵۷.

۲- نگا: شرح الاصول، ص ۱۳۲-۳۰۱.

۳- شرح الاصول، ص ۱۳۳-۱۳۴ و صفحات بعد از آن، نگا: الفصل فی الملل و النحل، ۳/۱۶۴.

ج- خداوند افعال بندگان را نیافریده است، بلکه انسان‌ها خود خالق افعال خیر و شر^۲ خود می‌باشند. این نظر باعث منکر شدن قدر شده است. قاضی عبدالجبار گفته است: کسانیکه قدر را ثابت می‌کنند، مجبره می‌باشند^۳، ولی ما آن را نفی می‌کنیم، و خداوند سبحان را منزله می‌دانیم، که افعال به قضا و قدر او باشند.^۴

حجت معتزله در مورد نفی کردن قدر، یا نفی خلق افعال بندگان چه گناه باشد یا ثواب از خداوند: خداوند فعل قبیح انجام نمی‌دهد، افعال بندگان هر چند که عبادت باشد، به صورتی حسن هستند و به صورتی دیگر قبیح می‌باشند.^۵ طبق این اصل یعنی (عدالت) آیات قرآنی که قدر خداوند را برای مخلوقاتش و افعال خیر و شر بنده‌ها را ثابت می‌گرداند، تأویل نمودند. به احادیثی که قدر را ثابت می‌کند، ایراد گرفتند، و کار آن‌ها را نوعی اشتباه خوانده‌اند، و راوی آن‌ها را هم مرتکب گناه بزرگی دانسته‌اند. قاضی عبدالجبار می‌گوید: اخبار آحادی که بر آن دلالت می‌کند، اشتباهی است که بوسیله آن متوجه می‌شویم، آورنده آن مرتکب گناه بزرگی شده است.^۶

۱- شرح الاصول، ۱۳۲، ۳۰۱، ۳۲۳، نگا: الکشاف زمخشری، ۴۴۱/۲.

۲- شرح الاصول، ص ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۴۵، ۷۷۶.

۳- مجبره یا جبریه: از جبر مشتق شده، و آن نفی حقیقت فعل از آدمی و اضافه کردن آن بر خدای متعال، می‌باشد جبریه خالص آن است، که فعلی برای بندگان ثابت می‌گرداند، و قدرت انجام آن فعل را هم از او می‌گیرد، بصورت متوسط، این است که برای بندگان قدرتی غیر مؤثر می‌باشد. نگا: الملل و النحل: ۸۵/۱، التعریفات، ص ۱۰۱.

۴- شرح الاصول، ص ۷۶۶.

۵- مجموع المحيط بالتکلیف از قاضی عبدالجبار، ص ۳۶۶، ۳۶۷ - به نقل از موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۲۸۸/۱.

۶- فضل الاعتزال، ص ۱۹۴.

کار به اینجا متوقف نشده و کسانی که اصل عدالت را نپذیرفتند، کافر به حساب آوردند.

عبدالجبار می‌گوید: هرکس با اصل عدل مخالفت کند، و فعلهای قبیح از جمله: ظلم، دروغ، آشکار کردن معجزه برای دروغگویان، عذاب دادن فرزندان کافران بخاطر گناه پدرانشان و اخلال در امر واجب را به خداوند نسبت دهد، کافر می‌شود.^۱ داعیان بی‌دینی^۲ در طعنه و ایرادگرفتن به احادیث قدر از دیدگاه معتزلیان پیروی کردند. بعضی از سران مکتب عقلگرایی جدید، از این نظر متأثر شدند. دکتر فهد رومی در رساله دکترای خود تحت عنوان (منهج المدرسة العقلية الحديثة في التفسير) بصورت مفصل به این موضوع پرداخته است.^۳

واجب شدن ایمان به قدر خداوند و پاسخ به شبهه معتزله و پیروان آنها

ایمان به قدر خداوند واجب است، زیرا یکی از ارکان ششگانه ایمان می‌باشد، رکنی که جز با تحقق آن فرد مؤمن محسوب نمی‌شود. پیامبر ﷺ فرمود: «ایمان یعنی: ایمان به خدا، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی و پیامبران خدا و روز آخرت و به قدر خیر و شر آن.»^۴ ادله فراوانی از کتاب و سنت و عقل بر اثبات قدر خداوند آمده است. که نظر اهل سنت را تأیید می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: 2].

۱- شرح الاصول، ص ۱۲۵.

۲- نگا: کتاب و قرآن قرائت معاصر، ص ۱۳۱، ۱۳۵، ۳۵۷، ۳۹۴، و دین السلطان، ص ۳۲۳، ۳۲۴، نگا: منهج المدرسة العقلية، ص ۵۳۳، ۵۴۴.

۳- نگا: منهج المدرسة العقلية، ص ۵۳۳-۵۴۴.

۴- مسلم (در شرح نووی) آن را آورده، در کتاب ایمان و در باب بیان کردن ایمان و اسلام و احسان و واجب بودن ایمان به اثبات قدر خداوند ۷۷/۱ شماره ۸. از جمله احادیث عمر بن خطاب می‌باشد.

«و همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است.»

باز می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: 49].

«ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.»

خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: 38].

«و فرمان خدا همواره روی حساب و برنامه دقیقی است و باید به مرحله اجرا درآید.»
از ابن عمر^{رضی الله عنهما} در مورد مردمی که قرآن تلاوت می‌کنند، و باعث اختلاف در علم می‌شوند (از مسایل پیچیده و مبهم جستجو می‌کنند) سؤال شده که آن‌ها تصور می‌کنند، قدری نیست و همه چیز بیهوده است، (یعنی امور بیهوده می‌باشند و قدر نیست، خداوند به امور علم ندارد، و بعد از اتفاق افتادن امور از آن آگاهی می‌یابد.) ابن عمر پاسخ می‌دهد، و به سؤال کننده می‌گوید: «اگر آن‌ها را دیدی بگو، از آن‌ها بیزارم و آن‌ها از من بیزارند قسم به کسی که ابن عمر به او سوگند می‌خورد، اگر به اندازه کوه احد طلا در راه خدا انفاق کنند، از آن‌ها پذیرفته نمی‌شود، تا اینکه به قدر ایمان نیاورند.^۱ سپس حدیث عمر^{رضی الله عنهما} را آورده است.

طاووس می‌گوید: سیصد نفر از اصحاب رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} را دیده‌ام که می‌گویند: هر چیزی قدری دارد. و شنیدم که عبدالله بن عمر گفت: پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمود: هر چیزی قدری دارد حتی ناتوانی و زیرکی.^۲ احادیث درباره اثبات قدر در صحیحین و نزد گروهی از اصحاب بسیار زیاد می‌باشند،^۱ ایمان به قدر جز به چهار امور تمام نمی‌شود:

۱- مسلم (شرح نووی) آن را آورده است در کتاب ایمان و در باب بیان کردن ایمان و اسلام و احسان و

واجب شدن ایمان به ثابت شدن قدر خداوند متعال ۱/۱۷۸، شماره ۸.

۲- کیس: با مفتوح خواندن کاف به معنای ضد ناتوانی است، به معنی زیرکی در امور می‌باشد، ناتوان، ناتوانی خود را اندازه گرفت، و زیرک، زیرکی خود را اندازه گرفت، منهاج شرح مسلم ۸/۵۶۶، و

اول: ایمان داشته باشد به اینکه خداوند عالم به تمام هستی است و این علم او از قبل وجود داشته است، چون خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحج: 70].

«ای عاقل!» مگر نمی‌دانی خداوند قطعاً مطلع است از همه چیزهایی که در آسمان و زمین است (و چیزی از اعمال و اقوال مردم بر او مخفی نمی‌ماند) و همه چیزها در کتابی (به نام لوح محفوظ) ثبت و ضبط است، و مسلماً این کار برای خدا ساده و آسان است.»
دوم: خداوند قدر (اندازه‌ی) هر چیزی را در لوح محفوظ مشخص کرده است، خداوند می‌فرماید:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: 22].

«هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر این که پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است.»
خداوند پنجاه هزار سال قبل از اینکه آسمان و زمین را بیافریند، اندازه‌های مخلوقات را مشخص کرده است و فرمود: عرش خداوند بر آب می‌باشد.^۲

فتح الباری، ۱/۴۸۷، حدیث را مسلم (شرح نووی) آورده است در کتاب قدر باب همه چیز به اندازه است. ۴۵۵، ۴۵۶، شماره ۲۶۵۵.

۱- نگا: کتاب قدر در صحیحین، بخاری (شرح فتح الباری)، ۴۸۶/۱۱، ۵۲۴، شماره‌های ۶۵۹۴-۶۶۲۰، و مسلم (شرح نووی)، ۴۴۰/۸-۴۶۸، شماره‌های ۲۶۴۳-۲۶۶۳.

۲- مسلم (شرح نووی) آن را آورده است، در کتاب قدر، باب، حجت آوردن موسی و خداوند، ۴۰۲/۸، شماره ۲۶۵۳، از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما.

سوم: هیچ چیزی در آسمان و زمین نیست که اراده و خواست خداوند در آن نباشد، هر کس را بخواهد با رحمت خود هدایت می‌کند و هر کس را بخواهد با حکمت خود گمراه می‌گرداند چون دارای کمال حکمت است، از او سؤال کرده نمی‌شود، بلکه خود مورد سؤال واقع می‌شوند، هر چه بر آن باشد همان مطابق علم گذشته خداوند است. وقتی آن را در لوح المحفوظ نوشت، می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: 49].

«ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.»

خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا﴾ [الأنعام: 125].

«آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (با پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می‌سازد و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه‌اش را به گونه‌ای تنگ می‌سازد...»

پس خداوند واقع شدن هدایت و گمراهی را به اراده خود ثابت کرده است.

چهارم: هر چه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد مخلوق خداوند است و خالق دیگری وجود ندارد و جز او خدایی نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: 2].

«و همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است.»

خداوند از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام چنین آورده است:

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الصافات: 96].

«خداوند هم شما را آفریده است و هم بتهائی را که می‌سازید.»^۱

دلایل عقلی هم بر درستی مذهب اهل سنت و جماعت دلالت می‌کند: اگر چیز غیرقابل انتظاری در ملک پادشاهی اتفاق بیافتد، بر نقص و ضعف و عجز او دلالت می‌کند. خداوند به صفات کمال وصف شده است، جایز نیست که در ملک او نقص و ضعف و ناتوانی باشد، پس چگونه در ملک خداوند امری اتفاق می‌افتد که او نمی‌خواهد، در حالی که ضعیف‌ترین مخلوقاتش بخواهد و آن امر محقق شود، نه خداوند منزله از آن است که به فحشا امر کند یا در ملک او اتفاقی بیفتند، که او نخواهد.

ما می‌گوئیم: مذهب و عقیده اهل سنت که ما پیرو آن می‌باشیم، بر این اساس است که در تمام کائنات هیچ جنبه‌ای حرکت نمی‌کند، و هیچ امر ساکنی، ساکن نمی‌شود، و هیچ فرمانداری امرش اطاعت نمی‌شود، و هیچ گناهکاری گناه نمی‌کند، مگر به اراده خداوند و قضا و مشیت او. صحت این گفته ما را، کتاب خدا و سنت رسولش، و عقل و اجماع امت، تأیید می‌کنند.^۱

علمای اهل سنت، این شبهه معتزلی‌ها در مورد قدر و افعال بندگان را باطل و دلیل ابطال آن‌ها را توضیح دادند. زیرا براساس شریعت بنیان‌گذاری نشده بودند، بلکه براساس عقل‌های کوتاه و ناتوان خود بنیان نهاده بودند و با نصوص قرآنی و حدیثی مخالف بودند.

درست‌ترین سخن در پاسخ به معتزله این است: وقتی معتزله با عقل‌های خود، در مورد شریعت خداوند و به دور از راهنمایی گرفتن از نصوص قرآن و حدیث، دخالت کردند، حسن و قبح عقلی از آن ایجاد شد، و اصلحتر را برای خداوند واجب گرداندند. که علت و سبب اصلی قیاس آن‌ها از افعال خداوند سبحان بر افعال بندگان بود، آنچه که از نظر آن‌ها خوب بود، برای خدا نیک پنداشتند و زشت پنداشتند، آنچه که در نظر آن‌ها زشت بود، واجب گرداندند، برای خدا آنچه را که بر آن‌ها واجب بود، حرام گرداندند، بر او، آنچه برای آن‌ها حرام است و آن را عدالت نامیدند، در حقیقت این چیزی جز تشبیه

۱- الانصاف از باقلانی، ص ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، با تأخیر و تقدیم آوردن آن.

کردن خداوند به خلق خود، در افعال نمی‌باشد، پس آن‌ها در حقیقت در افعال شبیه هم هستند. خداوند سبحان بوسیله افعال خود با ما مقایسه نمی‌شود. آنچه که بر ما واجب و یا حرام گشته، بر او هم واجب و حرام گردد، آنچه برای ما حسن و قبح باشد و برای ایشان هم حسن و قبح باشد.^۱

خداوند سبحان از انجام فعل زشت پاک است، بد و بدی انجام نمی‌دهد، هر چند او خالق همه چیز افعال بندگان خود می‌باشد.

بنده هم اگر عمل بدی که باید از آن نهی کند، را انجام دهد، عمل بد، ظلم و زشت و شری انجام داده است. خداوند او را فاعل آن افعال قرار داده است. که اینهم از عدالت، حکمت و صواب، و قرار دادن اشیاء در جای خود می‌باشد، خداوند چیزی را خلق کرده، که در آن نقص و عیب وجود دارد، و این بخاطر حکمتی است که آن چیز به خاطر آن ساخته شده است. و آن امری پسندیده، و عین عدالت و حکمت و صواب است، اگر در میان مخلوقات عیبی بود، مانند اختلاف میان دو نفر، اگر سازنده‌ای چوبهای کج و سنگهای بدشکل و خشت خام را بردارد، و آن‌ها را در جای خود قرار دهد، این کار عدل و استقامت و صواب و پسندیده می‌باشد، هر چند کجی چوبها و عیب آن، ناپسند است، هر کس پلیدیها را بگیرد، و در جای شایسته خود قرار دهد، همان حکیمانه و عادلانه است، نادانی و ظلم است اگر آن‌ها را بردارد و در جای خود قرار ندهد، پس خداوند هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد، کارهای خداوند، عادلانه است، و کاری انجام نمی‌دهد مگر اینکه خیر، باشد. پس هر چه از خداست، نیکو، بخشنده، و مهربان است و خلق کردن و امر از آن خداست.^۲

حکمت فقط به خدا اختصاص دارد، و کسی با او شریک نیست. به همین دلیل آنچه نزد او حسن است، نزد سایر مخلوقات زشت می‌باشد، زیرا آن‌ها این حکمت خدایی را

۱- نگا: المنتقی من منهاج الاعتدال، ص ۴۸ و مفتاح دارالسعادة، ص ۴۹-۵۲.

۲- نگا: موقف المدرسة العقلية من السنة، ۲۹۹/۱-۳۰۰.

ندارند. مانند: مدح کردن خود و تعریف از خود، که در نظر اکثر مردم زشت هم باشد همانطور که میراندن مخلوقاتش و امتحان آن‌ها به انواع سختیها، برای او حسن می‌باشد که آن برای خلق قبیح است، میان خدا و مخلوقش جمع کننده‌ای نیست، که تحسین او را نزد مردم، حُسن نشان دهند، و خداوند آن را قبیح بشمارد آنچه که نزد مردم زشت است.^۱

اینکه خداوند خالق افعال بندگان خود می‌باشد این حقیقت را که بندگان خالق افعال خود می‌باشند نفی نمی‌کند، خداوند خبر داده که بندگان، انجام می‌دهند، کار می‌کنند، ایمان می‌آورند، کفر می‌ورزند، تصدیق و تکذیب می‌کنند، در همه موارد آن‌ها به افعال خودشان استناد می‌کنند و فاعل حقیقی آن خودشان می‌باشند. پس فعل به آن‌ها منسوب می‌شود، که مفعول حقیقی برای خداوند، خلق شده برای اوست، در حالی که فعلی از او نیست، و او فاعل آن وصف نمی‌شود، زیرا میان فعل و مفعول و خلق و مخلوق، تفاوت هست، پس آن فعل بندگان و مفعولش برای خدای سبحان می‌باشد.^۲

امام طحاوی^۳ به آن اشاره کرده و گفته است: افعال بندگان مخلوق خدا می‌باشند که توسط بندگان کسب شده‌اند.^۴

۱- لوامع الانوار البهیة از سفارینی، ۳۳۳/۱.

۲- المنتفی من منهاج الاعتدال، ص ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۳، و شفاء العلیل فی مسائل القدر، ص ۱۱۵ و شرح الطحاویه، ۱۸۸/۲.

۳- طحوی همان ابوجعفر، احمد بن محمد الازدري مصري طحاوی حنفی است، مورد اعتماد وثقه بود، ثابت و فقیه بود، مانند او نیامده است ریاست یاران ابوحنیفه در مصر به او رسید از تصنیفهای او (شرح معانی الآثار) و احکام القرآن، و العقیده، می‌باشد. در سال ۳۲۱ هـ از دنیا رفت شرح حال او در طبقات الحفاظ از سیوطی، ص ۳۳۹، شماره ۷۶۷، و تذکره الحفاظ ۸۰۸/۳، شماره ۷۹۷، و طبقات المفسرین از داودی ۷۴/۱، شماره ۶۹، و البدایه و النهایه ۱۳۲/۱۱، و التقییه لمعرفة رواة السنن از ابن نقطه، ص ۱۷۴، شماره ۵-۱۹۵، و لسان المیزان، ۴۱۵/۱، شماره ۸۴۵ آورده شده است.

۴- شرح الطحاویه، ۱۷۹/۲.

درباره واجب یا حرام گرداندن چیزی بر خداوند، علما معتقد هستند، که خداوند بندگان خود را به آنچه که به صلاحشان می‌باشد، امر کرده است و آن‌ها را از آنچه باعث تباهی و فساد آن‌ها می‌شود نهی کرده است. پیامبران را برای مصلحت عمومی فرستاده است، هر چند در ارسال پیامبران برای عده‌ای از مردم زیان‌هایی بوده است. آن هم حکمتی دارد، و همانطور که در خلق کردن بعضی از چیزها، زیان‌هایی است، مانند گناهان، پس باید آنهم حکمتی داشته باشد و مصلحتی که خداوند به خاطر آن، آفریده است.^۱ خداوند سبحان بعضی امور را بر خود واجب و بعضی امور را بر خود حرام می‌گرداند، مانند این آیه:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ﴾ [الأنعام: 54].

«خداوند شما (از روی لطف) بر خویشتن رحمت واجب نموده است.»

در حدیث چنین آمده است: ای بندگان! من ظلم را بر نفس خود حرام کرده‌ام.^۲ که خالی از اموری که به خود واجب یا حرام کرده، نمی‌باشد. ولی درست نیست که مردم و مخلوقات، امری را بر خداوند سبحان بوسیله عقل‌ها، واجب یا حرام گردانند.^۳ این عقیده معتزله که برای خداوند، انجام فعل صلاح و فعل اصلح را برای بندگان واجب کرده است لوازم فاسدی از آن پیش می‌آید؛ مانند: عدم خلقت ابلیس و سربازانش،

۱- الممتقی من منهاج الاعتدال، ص ۵۳.

۲- قسمتی از حدیث که مسلم (شرح نووی) آورده است، در کتاب البر والصله، باب تحریم ظلم، ۳۷۵/۸، شماره ۲۵۷۷، از حدیث نقل شده ابوهریره.

۳- الممتقی من منهاج الاعتدال، ص ۴۹، ۵۰، و شرح الطحاویه، ۱۹۳/۲، ۱۹۵.

چون اگر آن‌ها را نمی‌آفرید، برای مردم سودمندتر بود، در حالی که خداوند آن را آفریده، و مثال‌های آن فراوان می‌باشد.^۱

اگر درستی مذهب اهل سنت در مورد ایمان داشتن به قدر را شناختید و نادرستی مذهب معتزله را شناختید می‌دانید که ایرادهای معتزله و پیروان مستشرق آن‌ها و دعوت کنندگان به الحاد و بی‌دینی،^۲ به احادیث قدر، ایرادهای بی‌ارزش، و بدون حجت می‌باشند. مثال آن، احتجاج آدم و موسی علیهما السلام می‌باشد. که به آن ایراد گرفته‌اند، و در مبحث بعدی به بیان آن خواهیم پرداخت.

مبحث چهارم: شبه طعنه زندگان به حدیث احتجاج آدم و موسی علیهما السلام و پاسخ آن‌ها

ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: آدم و موسی با هم احتجاج کردند، موسی به آدم گفت: ای آدم تو پدر ما هستی، ما را ناامید کردی و ما را از بهشت بیرون کردی، آدم به او گفت: تو موسی هستی، که خداوند با کلام خود شما را برگزید، آیا مرا بخاطر

۱- نگا: لوامع الانوار البهیه، ۳۳۲-۳۲۹/۱، برای کسب اطلاعات بیشتر در پاسخ به شبهات معتزله و درباره قدر: نگا: الانصاف از باقلانی، ص ۱۵۷، ۱۶۸، و الشریعه از آجری، ص ۱۴۹، ۲۵۰، و موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۲۸۵/۱-۲۴۳.

۲- مانند نیازی عزالدین که به این حدیث ابن مسعود مرفوعاً، ایراد گرفته است، هر کدام از شما چهل روز در شکم مادر خود، می‌مانید، (حدیث) قبلاً آورده شده است. ص ۶۵۵، نگا: دین السلطان، ص ۶۵۰-۶۵۱ نگا: دراسته‌الکتب المقدسه از دکتر موریس بوکای، ص ۲۹۷، و دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی احمد حجازی، ص ۱۵۸-۱۶۰-والاضواء القرانیه از سید صالح ابوبکر، ۳۰۳/۲، و دیگران.

امری ملامت می‌کنی، که خداوند چهل سال قبل از خلقت من آن را بر من مقدر کرده بود. پیامبر ﷺ فرمود: آدم و موسی سه بار با هم احتجاج کردند.^۱

حافظ ابن حجر گفته: قدریه، این حدیث را انکار کردند. چون در ثابت شدن قدر در مبحث قبل صریح است. و تقریر پیامبر ﷺ به آدم، برای احتجاج به آن بوده است، و گواه این مطلب، غلبه آدم بر موسی می‌باشد، گفته‌اند: اولاً: درست نیست که موسی مورد ملامت و سرزنش قرار گیرد، بخاطر امری که دوستش از آن توبه کرده است، او نفسی را کشته که به کشتن آن امر نشده است. سپس گفته، خدایا مرا ببخش خداوند هم او را ببخشید، پس چگونه آدم را بخاطر امری که او را بخشیده مورد سرزنش قرار می‌دهد؟ دوم: اگر ملامت بر کلامی که بر بنده مقدر شده، جایز باشد، کسی بخاطر گناهی که انجام می‌دهد، مورد سرزنش و عتاب قرار نمی‌گیرد، و به قدری که برای او مقدر شده، استدلال می‌شود، اگر آن جایز شود، باب قصاص و حدود بسته خواهد شد و هر کس که مرتکب فاحشه‌ای شود به آن استدلال می‌کند، این‌ها دلالت می‌کنند که این حدیث پایه درستی ندارد.^۲

سید صالح ابوبکر^۳ و نیازی عزالدین^۴ و دیگران، اینگونه به احادیث ایراد گرفته‌اند، پاسخ به آن‌ها خواهد آمد:

۱- بخاری (شرح فتح الباری)، آن را آورده است، در کتاب قدر، باب، آدم و موسی نزد خداوند برای هم حجت می‌آورند. ۵۱۳/۱۱، ۵۱۴، شماره ۶۶۱۴، و مسلم (شرح نووی) در کتاب قدر در باب حجت آوردن آدم و موسی آن را آورده است. ۴۵۰/۸، شماره ۲۶۵۲.

۲- فتح الباری، ۵۱۸/۱۱، شماره ۶۶۱۴.

۳- الاضواء القرآنیة، ۲۳۹/۲.

۴- دین السلطان، ص ۶۵۵ و صفحات بعد از آن، نگا: دراسة الكتب المقدسیة از موريس بوكای، ص ۲۹۷.

اولاً: این حدیث در کتاب حدیثی بعنوان حدیث صحیح و ثابت شده بر آن اتفاق هست. ابوهریره و دیگران از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند. حافظ ابن حجر متذکر شده، که از طرف ابوهریره، ده نفر از تابعین آن را آورده‌اند نام آن ده نفر را هم آورده است. و ائمه‌ای که آن را آورده‌اند نیز ذکر کرده است.^۱

دوم: در احتجاج آدم به قدر، چند قول ذکر شده‌اند، که دو نظر آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اول: موسی، آدم را بخاطر مصیبتی که برای بشریت به وجود آورده، مورد سرزنش قرار داده، نه بخاطر ارتکاب گناه. زیرا بنده مأمور است که به هنگام سختیها به قدر احتجاج کند، همانطور که پیامبر ﷺ فرموده است اگر دچار مصیبتی شدید نگو: اگر آن کار را می‌کردم، اینطور نمی‌شد. ولی بگو: تقدیر خداست، هر کاری بخواهد انجام می‌دهد. اگر ملامت کنید راه شیطان را باز نموده‌اید.^۲ خداوند می‌فرماید:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ دَلِيلَكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: 22].

«هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر این که پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است.»
امام طحاوی این نظریه را نیک دانسته است.^۳

دوم: حجت آوردن به وسیله تقدیر به هنگام گناه، در یک جا مفید و در جای دیگر مضر می‌باشد، اگر بعد از ارتکاب گناه و توبه به آن احتجاج کنید و از بازگشت به آن

۱- فتح الباری، ۵۱۴/۱۱.

۲- مسلم آن را (شرح نووی) آورده است، در کتاب قدر و در باب با قدرت امر کردن، رها کردن ناتوانی و کمک خواستن از خداوند، و تقدیر را به خداوند واگذار کردن ۴۶۷، ۴۶۶/۸، شماره ۲۶۶۴.

۳- شرح طحاوی، ۱۷۰/۱ و صفحات بعد از آن، نکا: اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۳۶۸.

خودداری کند همانطور که آدم انجام داد، مفید است و احتجاج کردن به آن برای حال و آینده مضر می‌باشد، اینکه کار حرامی را مرتکب شود و یا واجبی را رها کند، و سرزنش کننده‌ای او را سرزنش کند، برای آن به قدر احتجاج کند و اصرار ورزد، احتجاج به آن درستی باطل می‌شود، و مرتکب عمل باطلی شده است، همانطور که مشرکان و عبادت کنندگان برای غیر خدا به آن احتجاج و اصرار می‌ورزند، خداوند از زبان آن‌ها چنین آورده است:

﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا ءَابَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: 148].

«اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم و چیزی را (از اشیاء حلال بر خود) تحریم نمی‌کردیم.»

خلاصه اینکه اگر سرزنش کردن بصورت مرفوع بیاید احتجاج به قدر درست است، و اگر سرزنش واقع شده باشد، احتجاج کردن به آن باطل می‌باشد.^۱

قرطبی گفته است: «همانا با حجت مغلوب است، زیرا از تورات فهمیده می‌شود که خداوند، توبه موسی را پذیرفت^۲، سرزنش او به آدم نوعی ظلم بوده است. گفته‌اند که ذکر ظلم بعد از پاکی و صفا، جفا است، و نشانه مخالفت بعد از عفو و گذشت، از بین می‌رود و انگار که نبوده است، و جایی با سرزنش برخورد نمی‌کند، کسیکه خود سرزنش کننده است.»

۱- شفاء العلیل فی مسائل القضاء و القدر، ص ۳۸، ۳۹، بادخل و تصرف در آن.

۲- همانگونه که در حدیث عمر آمده است آدم به موسی گفت، دریافتم که آن در کتاب خداوند موجود بوده است، قبل از آنکه آفریده شوم؟ گفت: بله، ابوداود در سنن خود و در کتاب قدر آورده است، ۲۲۶/۴، شماره ۴۷۰۲.

حافظ ابن حجر می‌گوید: آنچه که مازری و دیگر محققان به آن پاسخ داده‌اند، درست و مورد اعتماد می‌باشد.^۱

سوماً: آنگونه که معتزله تصور می‌کنند، در این حدیث برای معاصی نمی‌توان به قدر احتجاج کرد، آدم عليه السلام هم به قدر احتجاج نکرد، زیرا انبیاء آگاه‌ترین مردم به خداوند و امر و نهی او می‌باشند. درست نیست برای انبیاء که با قدر خداوند نافرمانی کند. سپس به آن احتجاج و استناد کند.^۲

همانگونه که حافظ ابن عبدالبر گفته این حدیث اصلی استوار برای اهل حق در اثبات قدر می‌باشد، خداوند اعمال بندگان را معین کرده است، هر کس طبق سرنوشت خود پیش می‌رود، آنگونه که علم خداوند در آن باشد.^۳ در مورد نهی کردن از بحث و مجادله درباره قدر، از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت شده و گفته: پیامبر صلى الله عليه وسلم بر اصحاب خود وارد شد، در حالیکه مشغول جدل درباره قدر بودند، چهره پیامبر صلى الله عليه وسلم از ناراحتی و اندوه تغییر کرد، سپس فرمود: «آیا به این امر شده‌اید؟ برای این خلق شده‌اید؟ تا بوسیله قرآن با همدیگر احتجاج کنید، ملت‌های قبل از شما بخاطر همین کار، هلاک و نابود گشتند.^۴

خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه‌تر و آگاه‌تر می‌باشد.

۱- فتح الباری، ۵۱۸/۱۱، و قول و سخن قرطبی با معنای آن در جامع للاحکام القرآن موجود می‌باشد، ۲۵۶/۱۱.

۲- نگا: اقتضاء الصراط المستقیم، ۳۶۹، و شفاء العلیل، ص ۳۸، و شرح الطحاویه، ۱۷۰/۱.

۳- نگا: فتح الباری، ۵۱۷/۱۱، برای اطلاعات بیشتر در پاسخ به این حدیث نگا: نصوص من السنه و دفاع عنها از دکتر رفعت فوزی، ص ۱۸-۲۴ و ضلالت منکری السنه از دکتر طه حبیبی، ص ۴۶۳، ۴۷۵، نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۳۴۳/۱-۳۴۷.

۴- ابن ماجه در سنن خود آن را آورده است. در کتاب ایمان در باب قدر ۴۵/۱، شماره ۸۵ گفته بوصیری در مصباح الزجاجة ۵۸/۱، این اسناد درست است و رجال آن ثقه می‌باشند.

مبحث پنجم: دیدگاه بدعتگذاران قدیم و جدید درباره احادیث مغفرت و (بخشودگی) مرتکبان گناه کبیره و پاسخ به آنها

بدعتگران معتزله و دیگران به احادیث مغفرت خداوند در روز قیامت، برای کسانی که مرتکب گناه کبیره شده‌اند، ایراد گرفته‌اند. زیرا با اصل اول آنها، یعنی عدل خداوند در، واجب گرداندن اصلح و صلاح برای خداوند، در تعارض می‌باشد. همچنین با یکی از اصول پنجگانه آنها که همان «وعده و وعید» می‌باشد در تعارض است، منظور آنها این است که بر خداوند واجب است، کسی را که به ثواب وعده داده است به ثواب برساند، و کسی را که به عقاب وعده داده است، عقاب نماید. خداوند باید از وعده‌ای که داده است تخلف نکند، زیرا خلف وعده قبیح و زشت است، و خداوند امر قبیح انجام نمی‌دهد.^۱

و باز با این گفته آنها در تعارض است، که مرتکب گناه کبیره در «منزله بین المنزلتین» باقی می‌ماند. که آنها یکی از اصول پنجگانه آنهاست، منظور این است که جایگاه مرتکب گناه کبیره «فسق» است میان دو منزل یعنی ایمان و کفر، و در این جایگاه جاوید باقی می‌ماند، اگر از گناه خود توبه نکند، عقاب او مانند کافر نیست و عذاب او خفیف تر ولی ابدی می‌باشد.^۲

با اصول گذشته خود به احادیث مربوط به شفاعت ایراد گرفته‌اند و همینطور به احادیثی که مرتکب گناه کبیره - که اگر توبه نکند - را وصف می‌کند، ایراد گرفته‌اند، زیرا تحت مشیت و اراده خداوند است، اگر بخواهد او را می‌بخشد، و اگر بخواهد او را عذاب می‌دهد، ایراد گرفته‌اند. بخاطر مخالفت با این گفته آنها، که خداوند باید به وعیدی که در مورد گناهکاران داده عمل کند، و این سخن که مرتکب گناه کبیره در آتش جاودان می‌باشد، اگر از گناه کبیره خود توبه نکند.

۱- نگا: شرح الاصول، ص ۱۲۵-۶۶۱، و صفحات بعد از آن، و الملل و النحل، ۴۲/۱، و آراء المعتزله الاصولیه در اسسه و تقویماً از دکتر علی بن سعد بن صالح، ص ۱۲۳.

۲- نگا: فضل الاعتزال، ۲۱۰، ۳۵۰، و مقالات الاسلامیین، ۳۳۴/۱، و الملل و النحل، ۴۵/۱.

این احادیث را خلاف وعده خداوند می‌دانند، که نزد آن‌ها مذموم و قبیح می‌باشد. قاضی عبدالجبار می‌گوید: هر کس تصور کند خلف وعده کرم و بخشش است، و ممکن است خداوند از وعده خود به عذاب تخلف کند، کافر شده، زیرا امر قبیح را به خداوند اضافه کرده است.^۱

پاسخ:

اجرای وعید خداوند، و واجب گردانیدن آن بر خداوند، که معتزله به آن استناد کرده‌اند، و دشمنان حدیث^۲ هم آن را آورده‌اند و مرتکب گناه کبیره را در آتش جاودان می‌دانند، یک امر عقلی محض می‌باشد، که در آیات قرآنی و احادیث و عقل‌های سالم سندی ندارد.

عقل چگونه می‌تواند که امری را برای خداوند سبحان واجب و یا حرام گرداند و چگونه فهمیدند که بایستی آن را مدح و یا ذم کند، و برای کاری پاداش و عقاب قرار دهد، در حالیکه از فاعلی راضی و بر دیگری عذاب نازل کند؟

آیا این امر از ما غایب نیست و باعث نابودی عقل نمی‌شود و جنایت به نصوص شریعت و قیاس افعال خدا با خلقش نیست؟

و آیا هر آنچه که برای خلق حسن است برای او نیز حسن است و هر آنچه که برای آن‌ها قبیح است برای او نیز قبیح است؟ یا اینکه قیاس فاسدی است؟^۳
شکی نیست که خداوند اطاعت کنندگان را به ثواب وعده داده است و نافرمانها را به عقاب و عذاب وعده داده است، و آنچه که به اطاعت کنندگان وعده داده است، باید که

۱- نگا: شرح الاصول، ص ۱۲۵، ۱۳۲، ۶۶۶-۶۶۷.

۲- نگا: المسلم العاصی از احمد صبحی منصور، ص ۱۴-۳۰.

۳- مفتاح دار السعادة لابن قیم الجوزية ص ۵۱، ۵۲، وراجع ما سبق فی الجواب عن طعن المعتزلة فی أحادیث القدر ص ۷۶۷-۷۷۴

تحقق یابد که آن، بخشش و برتری است از طرف خداوند سبحان. زیرا او از وعده خود تخلف نمی‌کند.

همانطور که فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ [الرعد: 31].

«بی‌گمان خداوند خلاف وعده نمی‌کند.»

و فرموده: ﴿وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ [آل عمران: 194]. «در روز قیامت ما را خوار نگردان، زیرا تو به وعده‌ای که داده‌ای تخلف نمی‌کنی.» به این معنا نیست که بندگان بخاطر اعمالی که انجام داده‌اند، استحقاق وارد شدن به بهشت را دارند، آنگونه که معتزله تصور کرده‌اند، بلکه بندگان را بوسیله رحمت و فضلش، وارد بهشت خود می‌کند، پیامبر ﷺ فرموده است: «هیچکس به وسیله اعمالش وارد بهشت نمی‌شود. گفتند: در مورد شما چه، ای رسول خدا ﷺ؟ فرمود: حتی من، مگر اینکه خداوند به فضل و رحمت خود مرا بپوشاند، پس جمع شدند و نزدیک گشتند.»^۱ که خلاف وعیدی است که داده است، اگر تخلف کند مدح می‌شود نه ذم، جایز است که خداوند از وعیدی که داده است تخلف کند. زیرا حق اوست، خلاف عمل کردن او، عفو و بخشش، و کرم و نیکی است. به همین دلیل کعب بن رهیر، رسول خدا ﷺ را مدح فرموده و گفته است:

نبئت أن رسول الله أوعدني والعفو عند رسول الله مأمول

آگاه شدم که رسول خدا ﷺ مرا وعده داده است، عفو و بخشش نزد رسول خدا، آرزوی من است.^۲

۱- بخاری آن را (شرح فتح الباری) آورده است، در کتاب باب، آرزو کردن مرگ توسط بیمار، ۱۳۲/۱۰، ۱۳۳، و مسلم (در شرح نووی) در کتاب صفات منافقان و احکام آن‌ها، باب، هیچکس بوسیله اعمال خود وارد بهشت نمی‌شود، بلکه با رحمت خداوند وارد بهشت می‌شوند، ۱۷۴/۹، شماره ۲۸۱۶، از احادیث روایت شده از ابوهریره، و لفظ آن از بخاری است.

۲- نگا: لوامع الانوار البهیه، ۳۷۰/۱، نگا: شرح دیوان کعب بن زهیر از حسن عسکری، ص ۱۹.

نزد عرب عیب نیست که وعده‌ای دهد، شر محسوب شود و به آن عمل نکند، و آن را کرم و بخشش به حساب می‌آورند، خلف وعده زمانی است که در امر خوبی وعده دهد، ولی از انجام آن منصرف شود و این زشت است. گوینده‌ای چنین سروده است:

لا یرهب ابن العم منی صولة ولا أختی من صولة المتهدد
وإنی أن أوعدته أو وعدته لأخلف إیعادی وأنجز موعدی
پسر عمویم نمی‌ترسد از تهدیدات و حمله من، و از کوچک و خوار گشتن و از تهدیدهای^۱ ما نمی‌ترسد.

من اگر به او وعده دهم، یا وعید دهم او را، از وعیدهای خود تخلف می‌کنم، و به وعده‌ام عمل می‌کنم.^۲

در حدیثی از زید بن ثابت بصورت مرفوع چنین آمده است: «اگر خداوند اهل آسمان‌ها و زمین را عذاب دهد، به آنها ظلم نکرده است و اگر به آنها رحم کند، رحمت و بخشش خداوند، بهتر از اعمال خود آنها می‌باشد.»^۳

ولی آنچه که معتزله و خوارج به آن معتقدند که یک گناه کبیره، تمام ثوابها را از بین می‌برد، زیرا کسی که مرتکب گناه کبیره شود، هیچ ثوابی برای او نیست.^۴ و لازم است که ایمان او باطل شود، آنگاه که به جاودان شدن او در آتش حکم کردند اگرچه معتزله در دنیا او را کافر ندانسته‌اند، ولی خوارج کافر بودن مرتکب گناه کبیره را تأیید و اعلام کرده‌اند، و اختلاف میان آن دو گروه لفظی است.^۵

۱- اختی: کوچک می‌شوم و شکسته می‌گردم، نگا: لسان العرب، ۲۸/۲.

۲- نگا: اخبار عمرو بن عبید از دارقطنی، ص ۱۴، و موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۲۶۸/۱، ۳۶۹.

۳- ابوداود در سنن خود در کتاب السنه آورده است، در باب قدر ۲۲۵/۴، شماره ۶۹۹، و ابن ماجه در سنن خود در کتاب قدر و باب قدر آن را آورده است ۴۱/۱، ۴۲، شماره ۷۷.

۴- نگا: شرح الاصول، ص ۶۹۱، و مقالات الاسلامیین، ۳۳۲/۱.

۵- شرح الطحاویه، ۹۹/۲، ۱۰۰.

این عقیده آن‌ها نوعی ظلم می‌باشد، که خداوند با این آیه خود را از آن پاک گردانده است و فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضْعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱
[النساء: ۴۰].

«خداوند (به کسی) ذره‌ای ظلم روا نمی‌دارد و (از اجر کسی نمی‌کاهد، ولی) اگر کار نیکی (از کسی) سرزند، آن را چندین برابر می‌گرداند، و از سوی خود (به شخص نیکوکار، جدای از چندین برابر اجر عملش) پاداش بزرگی عطاء می‌کند.»^۱

این عقیده که مرتکب گناه کبیره مسلمان، ولی گناهکار است و در جهنم جاویدان می‌ماند، با کتاب خدا و سنت پیامبرش مخالف می‌باشد. زیرا او تحت اراده و «مشیت» خداوند است، اگر اراده کند می‌بخشاید، و اگر بخواهد او را شکنجه می‌دهد. فرموده خداوند به آن دلالت می‌کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضْعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲
[النساء: ۴۰].

«بیگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پائین‌تر از آن را از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای خدا انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است).»

این آیه با صراحت بیان می‌کند که بخشش و غفران به مشیت و اراده‌ای تعلق می‌گیرد که شامل همه گناهان باشد، چه گناه کبیره باشد چه صغیره، و بجز شرک اکبر برای خداوند، چیزی را استثنا نکرده است.^۲

۱- نگا: مسلم (شرح نووی) در کتاب ایمان باب شناخت راههای رؤیت ۲/۲۶، شماره ۱۸۳/۵.

۲- نگا: جامع البیان، ۱۲۶/۵ و الجامع الاحکام القرآن، ۲۴۵/۵، فرق معاصره تنسب الی الاسلام و موقف الاسلام منها، ۸۳۹/۲.

این آیه در رد آنهائی است که معتقدند منظور از مغفرت، بخشش گناهان صغیره است.^۱

پیامبر ﷺ فرموده است: هیچ عبدی نیست که لا اله الا الله را گفته باشد و بر آن الفاظ و عقیده مرده باشد، مگر اینکه وارد بهشت می‌شود! ابوذر می‌گوید: گفتیم: اگر زنا کند و دزدی نماید؟ پیامبر ﷺ سه بار فرموده اگرچه زنا کند و دزدی نماید. بار چهارم گفت: علی‌رغم ابوذر. فرمود: ابوذر خارج شد، در حالی که می‌گفت علی‌رغم ابوذر^۲

در حدیث عباده بن صامت آمده که رسول خدا ﷺ در حالیکه گروهی از اصحاب کنارش بودند فرمود: «با من بیعت کنید که برای خدا شریکی قایل نشوید، سرقت نکنید، و زنا نکنید، فرزندان خود را نکشید، میان خود به همدیگر بهتان و تهمت نبندید، از کارها و امور نیک، سرپیچی نکنید، هر کس از شما به وعده‌اش وفا کند، اجر او با خداست، و هر کس در دنیا گناهی انجام بدهد و در دنیا عقاب شود، کفاره گناه اوست، و هر کس چیزی به او برسد و خداوند آن را بپوشاند، عقاب آن برمی‌گردد به خداوند، که اگر خدا بخواهد آن را می‌بخشد، و اگر بخواهد، عقاب می‌کند.» ما هم با او بیعت نمودیم.^۳

۱- نگا: فضل الاعتزال، ص ۱۵۴.

۲- بخاری (در شرح فتح الباری)، آن را آورده است، در کتاب جنائز و در باب جنایز، و هر کس آخرین کلامش لا اله الا الله باشد ۲۳۷/۳، شماره ۳۳۲، و مسلم (شرح نووی) در کتاب ایمان در باب کسی که بمیرد و به خدا شریک قرار ندهد وارد بهشت می‌شود. و کسیکه مشرک بمیرد وارد آتش می‌شود. ۳۷۰/۱، ۳۷۱، شماره ۹۴، و لفظ حدیث از اوست.

۳- بخاری (در شرح فتح الباری) کتاب ایمان ۸۱/۱، شماره ۱۸، آن را آورده، لفظ حدیث هم از اوست، و مسلم هم (در شرح نووی) در کتاب حدود و در باب حدود، کفارهای اهل آن می‌باشد ۲۳۸/۶، ۲۳۹، شماره ۱۷۰۹، آن را آورده است.

دلایل فراوانی وجود دارد که صاحب گناه کبیره مسلمان نافرمان و تحت خواست و اراده خداوند قرار دارد و در جهنم جاویدان نمی‌ماند و احادیث در این باره متواتر می‌باشند.^۱

نظرات عالمان در این باره فراوان می‌باشد، به سخن جامعی از امام نووی بسنده می‌کنیم: بدان که مذهب اهل سنت، و آنچه که سلف و خلف و پیروان راستین بر آن می‌باشند، این است که اگر کسی موحد بمیرد، بهر حال بصورت قطعی وارد بهشت می‌شود، اگر از گناه به دور باشد، مانند: بچه، دیوانه، و کسی که تا دوران بلوغ دیوانگی او ادامه داشته است، و کسی که به درستی از شرک توبه کرده باشد، یا از سایر گناهان توبه کرده باشد، به گونه‌ای که بعد از توبه دچار گناه نشده باشد، و کسی که اصلاً به گناه آلوده نشده است، همه این گروه‌ها وارد بهشت می‌شوند و هرگز وارد آتش جهنم نمی‌شوند. اما کسی که گناه کبیره انجام داده است و قبل از اینکه توبه کند، از دنیا برود، او تحت مشیت خداوند می‌باشد، اگر خداوند بخواهد او را می‌بخشد و وارد بهشت می‌گرداند، و مانند گروه اول می‌شود، و اگر بخواهد او را عذاب می‌دهد، به آن اندازه‌ای که خود بخواهد، بعد از آن، او را وارد بهشت می‌گرداند، و کسی که بر عقیده توحید، از دنیا رفته باشد، برای همیشه در آتش نمی‌ماند، اگر گناه هم کرده باشد، همانگونه، کسی که با کفر از دنیا برود، وارد بهشت نمی‌شود، هر چند اعمال نیک هم انجام داده باشد.

این مختصر جامعی بود، بنابر مذهب پیروان راستین درباره این مسأله که در آن با دلایل قرآنی و حدیثی و اجماع، این قاعده را برای پیروان خود آشکار ساخته‌اند، و نصوص متواتری که بوسیله آن‌ها علم قطعی حاصل می‌شود را آورده است.^۲

اما آیات و احادیثی که معتزله و دیگران برای جاودان ماندن صاحب گناه کبیره در آتش به آن استدلال کرده‌اند، عبارتند از:

۱- نکا: الشفاعة از مقبل بن هادی و موقف المدرسة العقلية من السنة، ۱/۳۶۰-۳۶۲.

۲- المنهاج شرح مسلم، ۱/۲۵۵-۲۵۶، شماره‌های ۲۶-۳۳.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: 116].

«و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر بشمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند.»

پیامبر ﷺ فرمود: «آدم دائم الخمر وارد بهشت نمی‌شود، سخن چین و کسی که از پدر خود فرمان نبرد، هم وارد بهشت نمی‌شوند.^۱» باز فرموده است: «هر کس بوسیله آهنی نفس خود را بکشد، در حالی که آهن پاره را در میان دستان خود دارد و با آن شکم خود را بزند، در آتش جهنم جاودان و برای همیشه باقی می‌ماند.^۲» و به اخبار دیگری که در این باب آمده است استدلال کرده‌اند بر جاودانه شدن مرتکب گناه کبیره در آتش جهنم.^۳ این اخباری که برای جاودان ماندن مرتکب گناه کبیره در آتش، به آن استناد کرده‌اند، حجتی برای آن‌ها نمی‌باشد. زیرا این‌ها از نصوصی می‌باشند که درباره وعید (وعده به آتش جهنم) می‌باشند که سلف آن را توصیه کرده‌اند و نصوص دیگر وعده، که معتزله از آن‌ها چشم‌پوشی کرده‌اند، بدعت‌گذارها، نصوصی که موافق با بدعتشان است را می‌گیرند، و بقیه را رها می‌کنند، معتزله در این باب اینگونه عمل کرده‌اند.

۱- نسائی در سنن خود آن را آورده است در کتاب زکات و باب (با آنچه که بخشیده منت نهاده) ۸۰/۵، شماره ۲۵۶۲ و احمد در مسند خود به جای منان آورده «الذیوث الذی یقر فی اهله الخبث ۶۹/۲، ۱۲۸، ۱۳۴، از حدیث عمر ﷺ.

۲- بخاری آن را آورده است (در شرح فتح الباری) در کتاب طب و در باب خوردن سم و داروی آن - ۲۵۸/۸، شماره ۵۷۷۸ و مسلم (در شرح نووی) در کتاب ایمان و در باب بیان کردن خودکشی ۳۹۵/۱، شماره ۱۰۹، آن را آورده که از حدیث ابوهریره می‌باشد.

۳- نگا: شرح الاصول، ص ۶۵۷-۶۶۳.

علماء توجیهاات فراوانی درباره این نصها، و امثال آن بیان کرده‌اند که دو نظر را انتخاب و یادآور می‌شویم:

نخست: آن را بر کسی که گناه کبیره را با وجود علم به حرام بودن آن حلال می‌داند، حمل کرده‌اند، که این افراد، کافر و در آتش جهنم جاودان می‌شوند، و هرگز وارد بهشت نمی‌گردند.

دوم: حمل کرده‌اند بر اینکه، جزای مرتکب گناه کبیره این است که به هنگام وارد شدن، بهشتیان به بهشت، به همراه آن‌ها وارد بهشت نشوند، بلکه بعد از آن‌ها وارد شوند، سپس یا مجازات خود را می‌دهند، یا مورد عفو قرار می‌گیرند، و بعد وارد می‌شوند.^۱ منظور از جاودان شدن عقاب، طول مدت و اقامه طولانی است و منظور دوام حقیقی نیست، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: 93].

«ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم.»

عرب می‌گویند: فلانی را به طور ابد در زندان نگه دارید، در حالی که زندان قطع می‌شود و از بین می‌رود، در مورد زندانی هم همینطور است، مانند این دعاست: خداوند ملک او را جاودان کند و عمرش را طولانی گرداند.^۲

نظر سوم: نصوصی که در قرآن و احادیث درباره وعید مرتکب گناه کبیره آمده است، این وعید جزای او می‌باشد، ولی خداوند او را مورد کرم قرار داده و گفته است: کسی که مسلمان از دنیا رفته باشد در آتش جهنم جاودان نمی‌ماند.^۳ احادیث هم بر این دلالت می‌کنند، مانند این فرموده پیامبر ﷺ: «بعد از اینکه اهل بهشت، به بهشت و اهل دوزخ به

۱- المنهاج شرح مسلم، ۳۶۹/۱، شماره ۹۱ با دخل و تصرف در آن.

۲- الجامع الاحکام القرآن، ۳۳۵/۵، نگا: المنهاج شرح مسلم، ۴۰۲/۱۰-۴۰۳، شماره ۱۰۹.

۳- نگا: المنهاج شرح مسلم، ۳۶۹/۱، شماره ۳۹۱/۱، شماره ۱۰۵.

دوزخ برده می‌شوند، خداوند می‌فرماید: کسانی را که به اندازه یک دانه ارزن، ایمان دارند، از دوزخ بیرون بیاورید. آنان از دوزخ بیرون آورده خواهند شد در حالی که سوخته و سیاه گشته‌اند، و بعد در جوی حیات و زندگی انداخته می‌شوند. آنگاه، سرسبز و شاداب خواهند شد. درست همانگونه که دانه ای در خاک رسوبی سیلاب انداخته شود. یعنی سرعت رشد و نمو آن انسان‌های سوخته، مانند سرعت جوانه‌ای است که در خاک‌های رسوبی سیل، سبز شده باشد. آیا ندیده‌اید که آن دانه و جوانه، نخست، زرد و بعد، سبز و شاداب می‌شود.^۱

خود احادیث هم دلالت دارند به اینکه قاتل نفس (خودکشی) در آتش جاودان نمی‌ماند. مسلم در صحیح خود از جابر روایت کرده است، که طفیل بن عمرو الدوسی، نزد پیامبر ﷺ آمد، و گفت: ای رسول خدا، آیا برای تو قلعه محکمی هست که مانع ورود دیگران به آن باشد؟ (دوس در جاهلیت قلعه محکمی داشته است) رسول خدا ﷺ از آن ابا کرد، بخاطر اینکه آن ذخیره برای انصار است، وقتی رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت فرمودند، طفیل ابن عمرو به سوی آن حضرت هجرت کرد، مردی از اقوام خود را هم آورده بود، که آن مرد وقتی به مدینه رسید، بیمار شد و بی‌تابی نمود، و از درد می‌نالید، به گونه‌ای که آن بیماری باعث مرگ او گردید. طفیل بن عمرو، او را در خواب دید، که شکل و قیافه‌اش نیکو می‌باشد، و دست‌های او پوشیده‌اند، از او پرسید، خداوند با شما چه کار کرده است؟ گفت: بخاطر هجرت کردنم به سوی پیامبر خدا ﷺ مرا بخشیده است، طفیل گفت: چرا دست‌هایت را پوشیده می‌بینم؟ گفت: به من گفته‌اند: آنچه را که در دنیا

۱- بخاری آن را (شرح فتح الباری) آورده است در کتاب، رقاق در باب صفت بهشت و آتش است،

از دست داده‌ای برایت اصلاح نمی‌کنیم، طفیل این خواب را برای رسول خدا ﷺ نقل کرد، رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوندا دست‌های او را هم ببخشای.»^۱

امام نووی می‌گوید: در آن برای قاعده بزرگی از اهل سنت حجت است که هر کس خودکشی کند یا معصیت دیگری غیر از آن مرتکب شود، و بدون توبه کردن از دنیا برود، کافر نیست و آتش برای او عقاب قطعی نیست، بلکه او در حکم مشیت خداوند قرار می‌گیرد، که چگونگی آن بیان شد. این حدیث توضیح احادیث قبل از خود می‌باشد که ظاهر آن، این توهم را می‌آورد که خودکشی باعث جاودانی در آتش می‌شود، همچنین مرتکب گناه کبیره در آتش است، و در آن عقاب بعضی از گناهکاران اثبات شده است، اینکه دستانش عقاب شده است پاسخی برای مرجئه^۲ در این حدیث هست، که معتقد می‌باشند گناهان به ایمان آسیبی نمی‌رسانند، همانطور با وجود کافر بودن عبادت کردن سودی ندارد.^۳

وقتی گفتیم که مرتکب گناه کبیره، مسلمانان نافرمان است، تحت مشیت خدای خود قرار می‌گیرد، اگر بخواهد او را عذاب می‌دهد و اگر بخواهد او را می‌بخشد. پس دشمنان

۱- مسلم (شرح نووی) در کتاب الایمان، باب دلیلی است بر اینکه قاتل نفس خود کافر نمی‌شود ۴۰۷/۱، شماره ۱۱۶.

۲- مرجئه از ارجاء و به معنای تأخیر است، مرجئه لقبی است که به طایفه‌ای که عمل کردن به ایمان را به تأخیر می‌اندازد اطلاق شده است به این معنا که آن‌ها به عمل وارد نمی‌شوند که بنام ایمان است، ایمان را بر شناختن خلاصه کرده‌اند، اکثر آن‌ها می‌بیند که ایمان قسمت قسمت نمی‌شود نه زیان و نه کم می‌شود، عده‌ای از آن‌ها تصور کرده‌اند، که با وجود داشتن ایمان ارتکاب گناه شدن، ضرری ندارد، همانگونه که با کافر شدن عبادت انجام دادن سودی ندارد، نگا: مقالات الاسلامیین، ۱۳۲/۱، الملل و النحل، ۱۳۷/۱، نگا: فرق معاصره تتسب الی الاسلام، ۷۴۳/۲.

۳- المنهاج شرح مسلم، ۴۰۹/۱، شماره ۱۱۶۰- با اندکی تصرف، نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۳۷۴/۱-۳۷۸.

سنت هیچ راهی برای انکار کردن شفاعت پیامبر ﷺ برای کسانی از امتش که مرتکب گناه کبیره شده‌اند، باقی نمی‌ماند.

در مبحث بعدی به ذکر شبهات آن‌ها درباره حدیث و پاسخ به آن‌ها می‌پردازیم.

مبحث ششم: شبهه طعنه زندگان به حدیث شفاعت و پاسخ به آن‌ها

چنگ زدن معتزله به اصل وعد و وعید و وجوب محقق شدن وعید خداوند، در حق مرتکب گناه کبیره که در آتش جاودان بماند منجر به انکار شفاعت برای مرتکبین گناه کبیره در روز قیامت شد.

عبدالجبار می‌گوید: «شفاعت برای فاسق‌هایی که بر فسق خود از دنیا رفته‌اند و توبه هم نکرده‌اند، جایز نمی‌باشد، مثال آن‌ها مانند شفاعت کردن برای کسی است که فرزند دیگری را کشته باشد، و همچنان به دیگری التماس کند تا او را بکشد، این چقدر زشت و قبیح است آن هم همینطور، بلکه زشت‌تر می‌باشد. رسول خدا ﷺ برای مرتکب گناه کبیره شفاعت نمی‌کند و جایز هم نیست، زیرا شفاعت کردن برای کسی که استحقاق آن را ندارد، امر زشتی می‌باشد، فاسق شایسته عقاب مدام و همیشگی است. چگونه به وسیله شفاعت پیامبر ﷺ از آتش گرفته می‌شود.^۱

معتزله احادیث مربوط به شفاعت مرتکب گناه کبیره را با ادعای تعارض با قرآن و سنت نبوی و با این ادعا که خبر آحاد می‌باشند، رد کرده‌اند. زیرا از راه علمی باید به مسئله شفاعت پرداخت. پس احتجاج و اسناد کردن به آن درست نیست.^۲

عبدالجبار به همه احادیث صحیح شفاعت، حکم عامی اطلاق کرده و آن این است که اکثر آن‌ها مضطرب می‌باشند.^۳

۱- نگا: شرح الاصول، ص ۶۸۸-۶۸۹، با اندکی تصرف. نگا: فضل الاعتزال، ص ۲۰۹.

۲- نگا: شرح الاصول، ص ۶۹۰.

۳- نگا: فضل الاعتزال، ص ۲۹۸.

در انکار کردن شفاعت توسط معتزلیان به این آیه‌ها استناد کرده‌اند:
 ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ
 وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: 48].

«و بترسید از روزی که (در آن به حساب همگان رسیدگی می‌شود و) از دست کسی برای کس دیگری، چیزی ساخته نیست، و از او میانجیگری پذیرفته نمی‌گردد، و از کسی بلاگردان و جایگزین قبول نمی‌شود، و کسی به یاری کسی بر نمی‌خیزد و همدیگر را نمی‌توانند کمک کنند.»

و می‌فرماید:

﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ [المؤمن: 18].

«ستمگران نه دارای دوست دلسوزند و نه دارای میانجیگری که میانجی او پذیرفته گردد.»^۱

و به امثال این آیه‌ها استناد کرده‌اند. و مدعی شده‌اند که این آیات با احادیث پیامبر ﷺ در تعارض می‌باشند. مانند حدیث: «سخن چین وارد بهشت نمی‌شود...» و حدیث «هر کس خود را با آهن پاره به قتل برساند...»^۲

هم عصرهای بی‌دین ما هم به شبهاتی که معتزله آورده‌اند، استناد کرده‌اند.^۳

۱- نگا: شرح الاصول، ص ۶۸۹.

۲- این دو حدیث قبلاً در ص ۲۴۴ آورده شده‌اند، نگا: شرح الاصول، ص ۶۹۱.

۳- نگا: مذاهب التفسیر الاسلامی، ص ۱۹۰- و المسلم العاصی از احمد صبحی، ۳۰/۱۰، و الانبیاء فی القرآن، ص ۶۵ و صفحات بعد از آن. و الأضواء القرآنیة، ص ۲۵۸-۲۶۴، و القرآن والحديث و الاسلام، ص ۱۵-۱۷- و انذار من السماء، ۱۸۴-۱۸۸ و دین السلطان، ص ۲۰۷-۲۰۸، ۶۱۱- و تبصیر الامه بحقیقه السنه، ص ۶۰۸-۶۰۹، نگا: القرآنیون و شبهاتهم حول السنه از دکتر خادم حسین بخش، ص ۳۴۳.

پاسخ به شبهات معتزله

اول: احادیثی که درباره شفاعت مرتکب گناه کبیره وجود دارند، احادیثی ثابت و صحیح می‌باشند، که در صحیحین و سنن، و مسانید، و دیگر کتاب‌های حدیثی آمده‌اند. عده‌ای از علما معتقدند که اینگونه احادیث به حد تواتر معنوی^۱ رسیده‌اند. پس این گمان آن‌ها که اکثر این احادیث مضطرب می‌باشند، حجتی باطل و تصویری نادرست می‌باشد که کسی به این رأی توجه نمی‌کند، مگر کسی که از حدیث نبوی شناختی نداشته، و یا چشمان خود را در برابر آن ببندد.^۲

از جمله احادیث صحیحی که درباره شفاعت آمده، این فرموده پیامبر ﷺ می‌باشد: «شفاعت من برای کسانی از امتم که مرتکب گناه کبیره شده‌اند.»^۳ اینکه تصور کرده‌اند که

۱- نگا: نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۲۳۴، شماره ۳۰۴، و شرح الطحاویه، ۳۱۲/۱، و لوامع الانوار البهیة، ۲۰۸/۲، ۲۱۸- و اتحاف ذوی الفضایل المشهره ضمن مجموعه الحدیث الصدیقیة، ص ۲۲۶.

۲- نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۳۷۸/۱.

۳- ابوداود آن را آورده در سنن خود، و در کتاب سنت در باب شفاعت کردن ۲۳۶/۴، شماره ۴۷۳۹، و ترمذی هم آن را آورده در سنن خود، و در کتاب صفت قیامت، در باب آنچه درباره شفاعت آمده است. ۵۳۹/۴-۵۴۰، شماره ۲۴۳۵ و گفته: این حدیث حسن، صحیح غریب می‌باشد از این جهت، و در باب از جابر، حاکم آن را در مستدرک و در کتاب ایمان آورده، ۱۳۹/۱، شماره ۲۲۸، و گفته این حدیث صحیح است بنا بر شروط شیخین، ولی آن‌ها این حدیث را با این لفظ نیاورده‌اند، ذهبی هم با او موافق بوده است، حدیث از روایات انس بن مالک می‌باشد، حاکم آن را در دنبال حدیث جابر بعنوان شاهد آورده است. و بنا بر شروط مسلم آن را صحیح دانسته است، ذهبی هم موافقت کرده است، حاکم گفته: «این حدیث بدعتگذاران تفرقه‌انداز، میان شفاعت برای گناه صغیره و کبیره را از بین برده است، بی‌هقی در البعث و النشور آن را آورده، ص ۵۵، شماره ۱- از حدیث جابر نگا: استدراکات البعث و النشور، ص ۱۷۳-۱۷۷، شماره‌های ۲۶۸-۲۷۷. و شعب الایمان، ۱۱۰/۲، ۱۴۴.

صحت این حدیث ثابت نشده است^۱ تصویری نادرست است. زیرا صحت این حدیث ثابت شده و احادیث صحیح و ثابت دیگری آن را تأیید کرده‌اند؛ از جمله: پیامبر ﷺ فرمود: «برای هر پیامبری دعایی مستجاب می‌شود، هر پیامبری دعای خود را می‌خواند، من دعای خود را شفاعت امتم قرار داده‌ام و آن را تا روز قیامت اعلام نمی‌کنم، و ان شاء الله به همه مؤمنانی که بدون شریک قرار دادن برای خداوند، از دنیا رفته باشند،^۲ می‌رسد. و این فرموده پیامبر ﷺ: «خوشبخت‌ترین مردم نسبت به شفاعت من در روز قیامت کسانی هستند که لا اله الا الله را از روی اخلاص و با قلب خود گفته باشند.^۳»

دکتر عائشه یوسف مناعی می‌گوید: معتزله به نقد اخبار معارضی که شفاعت برای مرتکب گناه کبیره را ثابت می‌کنند، پناه برده‌اند. مانند فرموده پیامبر ﷺ «شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره از امتم می‌باشد.» با وجود صحت و صراحت و روشنی که در این حدیث وجود دارد، که شفاعت برای مرتکبین گناه کبیره می‌باشد، معتزله نمی‌ترسند که این حدیث را تکذیب کنند و می‌گویند: «اولاً صحت این خبر ثابت نشده است، اگر صحیح هم باشد به روش آحاد روایت شده است، و برای اثبات این مسئله روشی علمی و یقین‌آور لازم است، پس استناد به آن خبر آحاد درست نمی‌باشد.^۴»

نیاز نداریم که بگوئیم این پاسخ معتزله مبنی بر حکم باطلی است، که پاسخ آن‌ها بی‌دقتی زیادی را در خود جای داده است، یکبار فرض می‌کنند که حدیث صحیح

۱- نگا: شرح الاصول، ص ۶۹۰.

۲- بخاری آن را (شرح فتح الباری) در کتاب دعاها، در باب برای هر پیامبری دعائی است آن را آورده، ۹۹/۱۱، شماره ۶۳۰۴، و مسلم هم (در شرح نووی) در کتاب ایمان باب مخفی کردن دعای پیامبر... - ۷۶/۲ شماره ۱۹۹ آن را آورده، حدیث از ابوهریره و لفظ از مسلم می‌باشد.

۳- قبلاً در ص ۱۱۱ آورده شده است، نگا: گفته‌های امام بیهقی در کتاب البعث و النشور، ص ۵۶، و صفحات بعد از آن.

۴- شرح الاصول، ص ۶۹۰.

نمی‌باشد، و بار دیگر فرض می‌کنند که صحیح، ولی آحاد است و اینکه نظر آن‌ها در این باره باید مبنی بر علم باشد، در حالی که سخن آن‌ها در این باره، سخنی است که هیچ دلیلی برای درستی آن نیست. نزدیک‌تر به عقل آن است، که اگر شفاعت برای صاحبان گناه کبیره نباشد، تا آن‌ها را از آتش بیرون بیاورد، دیگر شفاعت معنا ندارد، و فایده‌ای در آن نیست، زیرا ملکفی که توبه کرده و بخشیده شده است، نیازی به شفاعت ندارد، و نصوص صراحت دارند که خداوند گناهان توبه کننده را به حسنات تبدیل می‌کند، پس بعد از آن چگونه به شفاعت نیاز پیدا می‌کند؟

معتزلیان بصره اعتراف نمودند که جایز است که خداوند در ابتدا عقاب را از بندگان بیاندازد، و آن‌ها را عذاب ندهد، زیرا این حق خداوند می‌باشد و شبیه دین است و برای او جایز است که آن را اجرا کند، ولی نظر اولی آن است که نخست ساقط شدن عقاب آورده شود.

پس معتزله چگونه بعد از آن اقرار می‌کنند که اصل مسأله در شفاعت، علم می‌باشد و درست نیست که اخبار آحاد با آن معارض باشند؟

از جمله تفاسیر عجیب معتزله این است که می‌گویند: کسی که از گناه کبیره‌ای که انجام داده توبه کند، عقوبت و عذاب بوسیله آن توبه از او ساقط می‌شود، ولی آن گناه کبیره، ثواب اعمال نیک قبل او را از بین برده است، پس شفاعت در اینجا به او کمک می‌کند تا این ثوابها را دوباره برگرداند.^۱

شکی نیست که همه این تأویلهای در ابتدا برای فرار از رویارویی با نصوص روشن قرآنی و حدیثی در مورد شفاعت است شفاعت برای مؤمنانی که مرتکب گناه کبیره شده‌اند. و تأکید می‌کند که این مسأله با معتزله و سایر بدعتگذاران مسأله‌ای متواتر و آحاد نیست، بلکه بخاطر اصولی است که نصوص قرآنی و حدیثی را به خاطر آن‌ها اطاعت می‌کنند.

۱- شرح الاصول، ص ۶۹۱.

باز جای شگفت است: که ابوالهذیل بگوید: «شفاعت تنها برای مرتکبین گناه صغیره می‌باشد»^۱

خود معتزله هم این سخن را به مسخره گرفتند، زیرا قبلاً گفته‌اند که گناهان صغیره را عبادت از بین می‌برد، و راهی برای شفاعت در این سخن نیست.^۲ این تصور معتزله که پنداشته‌اند، احادیث شفاعت با قرآن کریم در تعارض می‌باشند ادعای رد شده‌ای می‌باشد، زیرا آنچه از آیات قرآنی که برای نفی کردن شفاعت به آن استناد کرده‌اند، آیاتی است که شفاعت را برای مشرکین و کفار درخواست کرده که به هیچ وجه شفاعت برای آن‌ها پذیرفته نمی‌شود، مانند این آیات الهی:

﴿مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٤٤﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ﴿٤٢﴾ وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿٤١﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٤٠﴾ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ ﴿٣٩﴾ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفَاعِينَ ﴿٣٨﴾﴾ [المدثر: 42-48].

«چه چیزهایی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم. و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم. و ما پیوسته با باطلگرایان (هم‌نشین و هم‌صدا می‌شده‌ایم و به باطل و یاوه و عیبجوئی) فرو می‌رفته‌ایم. و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌دانسته‌ایم. تا مرگ به سراغمان آمد. دیگر شفاعت و میانجیگری شفاعت‌کنندگان و میانجیگران (اعم از فرشتگان و پیغمبران و صالحان) بدیشان سودی نمی‌بخشد.»

منظور از شفاعتی که مشرکان و بدعتگذاران ثابت کرده‌اند، این است که فکر می‌کنند عده‌ای بدون اجازه نزد خداوند شفاعت می‌کنند همانگونه که عده‌ای برای عده‌ای دیگر

۱- همان منبع، ص ۶۹۱.

۲- اصول اعتقادی میان معتزله و شیعه امامیه از خانم دکتر عائشه یوسف مناعی، ص ۳۴۵-۳۴۶.

در دنیا شفاعت می‌کنند.^۱ در حالی که شفاعت تنها از خداوند خواسته می‌شود، زیرا او مالک سبحان است و چنین فرموده است:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: 44].

«بگو: هر گونه میانجیگری از آن خدا است.»

شفاعت ثابت هم، نزد سلف جز با این شروط ثابت و پذیرفته نمی‌شود:

۱- اذن و اجازه دادن به شفاعت کننده برای شفاعت کردن. خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: 255].

«کیست آن که در پیشگاه او میانجیگری کند مگر با اجازه او؟»

خداوند می‌فرماید:

﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ [یونس: 3].

«کسی میانجی نمی‌تواند بشود مگر پس از اجازه او.»

۲- رضایت داشتن خداوند از کسی که مورد شفاعت قرار می‌گیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ

يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [النجم: 26].

«چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواریشان)

شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد، مگر بعد از آنکه خدا بخواهد به

کسی (که شفیع است) اجازه دهد، و (از مشفوع^۲له) راضی و خوشنود گردد.»

باز فرموده:

۱- مجموع الفتاوی، ۱/۱۴۹-۱۵۰، با اندکی تصرف، اطلاعات بیشتر را درباره پاسخ به استدلالهای معتزله در کتابهای زیر پیدا کنید. لوامع الانوار البهیه، ۲/۲۱۷، و الانصاف از باقلانی، ص ۱۶۸-۱۷۶ و الاربعین فی اصول الدین از رازی، ص ۲۴۵، و شرح المقاصد از تفتازانی، ۲/۱۷۵ - و معتزله اصولهم الخمسه، ص ۲۳۵.

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الأنبياء: 28].

«و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن کسی که (بدانند) خدا از او خوشنود است.»^۱

از ابن عباس درباره این فرموده خداوند ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ روایت است که گفت: آن‌ها کسانی هستند که شهادت به وحدانیت خدا داده‌اند.^۲ اما تصور آن‌ها در مورد ادعای تعارض احادیث شفاعت با این حدیث «هیچ سخن‌چینی وارد بهشت نمی‌شود...» و حدیث «کسی که خود را با آهن‌پاره به قتل برساند...»

قبلاً جواب این‌ها داده شده است به گونه‌ای که تعارض را از بین ببرد، و میان نصوص موافقت ایجاد کند.^۳

دلیلی برای حمل این حدیث بر اینکه شفاعت پیامبر ﷺ به مرتکبان گناه کبیره زمانی است که توبه کنند،^۴ وجود ندارد. با آنکه تأویل آن‌ها با نصوص ثابت در تعارض است و لفظ حدیث هم بر آن دلالت نمی‌کند، آن هم بیهوده می‌باشد. زیرا کسی که از گناه توبه کند، بعد از آن به توبه‌کننده وصف نمی‌شود، و خداوند بدیها و گناهان او را از روی فضل و بخشش خود به نیکی تبدیل می‌کند، خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: 70].

«مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که خداوند (گناهان چنین کسانی را می‌بخشد و) بدیها و گناهان (گذشته) ایشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل

۱- نگا: موقف المدرسة العقلية من السنة، ۳۹۵/۱-۳۹۶.

۲- بیهقی آن را در البعث و النشور آورده است، ص ۵۵، شماره ۲.

۳- نگا: ص ۲۴۴-۲۴۶.

۴- نگا: شرح الاصول، ص ۶۹۱.

می‌کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (و نه تنها که سیئات را می‌بخشد، بلکه آن‌ها را تبدیل به حسنات می‌نماید.)»

پس مرتکب گناه کبیره، اگر از ارتکاب گناه کبیره توبه کند و توبه او درست باشد، این نام (مرتکب گناه کبیره) از او زدوده می‌شود.^۱

صحابی گرانقدر جابر بن عبدالله گفته است: «هر کس گناه کبیره انجام نداده باشد، شفاعت به کار او نمی‌آید.»^۲

آنچه که آن‌ها شفاعت پیامبر ﷺ را بر ثواب زیاد و ترفیع درجه برای اهل ثواب حمل کرده‌اند،^۳ مردود می‌باشد زیرا احادیث صحیح دیگری که مبتنی بر شفاعتهای دیگر از پیامبر می‌باشند بر آن صراحت دارند از جمله:

الف: شفاعت بزرگ، که ویژه پیامبر اسلام ﷺ می‌باشد، و سایر مخلوقات چنین امری را ندارند، خداوند می‌فرماید:

﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ [الإسراء: 79].

«باشد که (در پرتو این عمل) خداوند تو را به مقام ستوده‌ای (و مکان برجسته‌ای در دنیا و آخرت که موجب ستایش همگان باشد) برساند (و مقام شفاعت کبری را به تو ارمغان دارد.)»

پیامبر ﷺ در این باره می‌فرماید: «روز قیامت، من سرور مردم خواهم بود. آیا علت‌اش را می‌دانید؟ خداوند، اولین و آخرین انسان‌ها را در یک میدان، جمع می‌کند... تا جایی که می‌گوید پس مردم نزد محمد می‌روند و می‌گویند: ای محمد! تو پیامبر خدا و خاتم انبیا هستی. خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشیده است. نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ آنگاه، من براه می‌افتم و زیر عرش می‌روم و برای

۱- نگا: موقف المدرسة العقلية من السنة ۳۹۰/۱.

۲- حاکم در مستدرک و در کتاب ایمان، ۱/۱۴۰، شماره ۲۳۲، آن را آورده است.

۳- نگا: الکشاف زمخشری، ۳/۳۶۶.

پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده می‌افتم. سپس خداوند دروازه‌های حمد و ثنایش را به روی من باز می‌کند طوریکه برای احدی قبل از این، باز نکرده است. آنگاه می‌گویند: ای محمد! سرت را بردار. بخواه، اجابت می‌شود. شفاعت کن، پذیرفته می‌شود»^۱

ب - شفاعت کردن پیامبر ﷺ برای امتش، در وارد شدن به بهشت: همانگونه که در حدیث شفاعت بزرگ آمده است در آن گفته شده به خداوند می‌گوییم: پس من سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پس می‌گویند: ای محمد! آن گروه از امتات را که حساب و کتابی ندارند از دروازه سمت راست درهای بهشت، وارد کن. و همچنین آن‌ها می‌توانند از سایر دروازه‌های بهشت، وارد شوند.^۲

ج - شفاعت کردن پیامبر ﷺ برای مؤمنانی که مرتگب گناه کبیره شده‌اند: بعضی از نصوصی را که بر آن دلالت می‌کنند، بیان کردیم و این امر مختص پیامبر ﷺ نمی‌باشد، بلکه فرشتگان، پیامبران و مؤمنان در این امر با آن حضرت مشارکت می‌کنند، مسلم در صحیح خود با سندی از ابوسعید خدری روایت کرده که: مردمانی در زمان رسول خدا ﷺ گفتند: ای رسول خدا، آیا روز قیامت خدای خود را می‌بینم؟ فرمود: بله، آیا در دیدن آفتاب در ظهر، که در آسمان ابری هم نباشد شک می‌کنید؟ و حدیث را تا آخر خواند. که در آن آمده خداوند می‌فرماید: «فرشتگان، پیامبران و مؤمنان، شفاعت کردند، و کسی جز

۱- بخاری (در شرح فتح الباری)، در کتاب تفسیر باب نژاد آنهایی که با نوح حمل کردیم زیرا بنده‌ای شکرگزار بود، ۲۴۷/۸، ۲۴۸، شماره ۴۷۱۲، آن را آورده است. مسلم (در شرح نووی) در کتاب الایمان باب نزدیکترین منزل اهل بهشت به آن ۵۷-۵۵/۲ - شماره ۱۹۴ - لفظ حدیث از بخاری می‌باشد.

۲- نگا: منبع تخریج حدیث قبل.

مهربانترین، مهربانها باقی نمانده است، تکه‌ای آتش را می‌گیرد، از آن گروهی بیرون آورده می‌شوند که هرگز عمل خیری انجام نداده‌اند.... (حدیث)^۱

پیامبر ﷺ شفاعتهای دیگری هم دارد، که در بعضی از آنها دیگری با او مشارکت می‌کند و بعضی از آنها مختص آن حضرت می‌باشند.^۲

خداوندا شفاعتهای پیامبرت را از تو خواهانم و از جهل جاهلان و الحاد ملحدان منکر شفاعت رسول الله ﷺ تبرئه می‌جویم.

۱- مسلم (در شرح نووی) در کتاب ایمان باب راههای دیدن ۲۵/۲، ۲۶- شماره ۱۸۳- نگا: استدراکات البعث و النشور از امام بیهقی که شیخ عامر حیدر آن را جمع کرده است، ص ۱۳۱-۱۳۵، شماره‌های ۲۰۷-۲۱۳ و التذکره از قرطبی، ۴۷۷/۱، ۴۸۳، شماره‌های ۷۸۰-۷۹۰.

۲- نگا: استدراکات البعث و النشور، ص ۱۴۴، ۱۴۹ شماره‌های ۲۳، ۲۳۸، و شرح العقیده الطحاویة، ۳۰۷/۱-۳۱۵، و لوامع الانوار الالهیة، ۲۱۱/۲، ۲۱۲، و الشفاعة از مقبل بن هادی، ص ۱۸، ۳۱، ۶۱ و التذکره، ۴۸۳/۱-۴۸۴، نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۳۹۰/۱، ۳۹۴، برای اطلاعات بیشتر در مورد شبهات معتزله نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۳۷۹/۱-۳۹۶، و ضلالات منکرى السنه، ص ۵۱۲، و السنه فی مواجهه اعدائها، ص ۱۶۵-۱۸۷.

فصل چهارم: احادیثی درباره ظهور «مهدی» و آمدن «دجال» و «فرود آمدن مسیح» علیه السلام

**مبحث اول: شبهات طعنه زندگان به احادیث مربوط به امور غیبی،
آینده‌نگری و آخرت و پاسخ به آنها**

احادیث مربوط به امور غیبی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است و از دلایل صدق نبوت به حساب می‌آیند، دشمنان اسلام به آن ایراد گرفته‌اند، به این دلیل که پیامبر صلی الله علیه و آله غیب نمی‌داند. در مورد احادیث فتن و آمدن قیامت و امور شنیداری درباره عذاب قبر و نعمت‌های آن، و آنچه در روز قیامت است مثل: میزان و حوض و صراط... ایراد گرفتند، علاوه بر این به احادیث صحیحی که نعمت‌های بهشت و عذاب قبر را وصف می‌کنند، طعنه وارد کردند.

جمال بنا می‌گوید: «عرضه کردن احادیث بر قرآن منجر به توقف در برابر احادیثی است که درباره غیبیاتی است که از مرگ آغاز و تا روز قیامت و بهشت و جهنم ادامه می‌یابد، می‌شود. این‌ها مواردی است که خداوند از علم خود آن‌ها را متأثر گردانده است. اموری که کمی قبل از شروع قیامت حادث می‌شود که آن را فتنه نام نهاده‌اند و همچنین مهدی و دجال و تمام این‌ها داخل در امور غیبی هستند.

احادیثی که درباره قیامت، مهدی، دجال، مرگ، عذاب قبر، حشر و نشر، بهشت و جهنم، بحث می‌کنند، از صدها و هزاران حدیث تجاوز کرده‌اند و ما بدون حساسیت و زحمت آن‌ها را طی می‌کنیم.^۱

۱- السنه و دورها فی الفقه الجدید، ص ۲۴۹، ۲۵۱، نگا: عذاب القبر، از احمد صبحی منصور، ص ۱۱-
۱۷، و لماذا القرآن، ص ۵۳، ۱۲۰ - و المسلم العاصی، ص ۱۲ و صفحات بعد از آن، و القرآن و

پاسخ به شبهه دشمنان اسلام

دشمنان حدیث ادعا کرده‌اند که احادیث مربوط امور غیبی با قرآن کریم در تعارض می‌باشند. مانند این فرموده خداوند:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: 188].

«بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شر، مالک و مقتدرم گرداند.) اگر غیب می‌دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسد (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرات بی‌خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟) من کسی جز بیم‌دهنده و مژده‌دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی‌باشم.»

این تصور مبتنی بر تعارض، مردود می‌باشد، زیرا غیب در آیه قبلی منتفی است، و آیات دیگر از قبیل:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: 65].

«بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا.»

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ﴾ [آل عمران: 179].

الحدیث و الاسلام، ص ۱۴، و صفحات بعد از آن، و انذار من السماء ص ۱۹۱، ۶۹۹، و دین السلطان، ص ۲۸۰، ۴۶۰، هر دو از نیازی عزالدین، نگا: القرآنیون و شبهاتهم حول السنه از دکتر خادم بخش، ص ۳۲۱، ۳۳۳.

«و (همچنین سنت) بر این نبوده است که (کسی را از آفریدگان خود، و از جمله) شما را بر غیب مطلع سازد (تا مؤمنان و منافقان را از طریق علم غیب بشناسید. زیرا این برخلاف سنت الهی است).»

این غیب نفی شده، همان است که در آیه لقمان آمده است، که پیامبر ﷺ هم می‌فرماید:
کلیدهای غیب پنج تا هستند سپس این آیه را خواند:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۱﴾﴾ [لقمان: 34].

«آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه خدا است، و او است که باران را می‌باراند، و مطلع است از آنچه در رحمهای (مادران) است، و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است.»^۱

علاوه بر این غیب، هر کدام از انبیاء را که خدا خواسته باشد از علم غیب آگاه گردانده است. خداوند می‌فرماید:

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿۳۱﴾ إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿۳۲﴾ لِيَعْلَمَ أَن قَدِ ابْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿۳۳﴾﴾ [الجن: 26-28].

«داننده غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد. مگر پیغمبری که خدا از او خوشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطلع می‌کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می‌دارد. تا خدا بداند که پیغمبران پیامهای پروردگارش را رسانده‌اند، هر چند که خدا از همه چیزهائی که نزدیک

۱- و حدیث را بخاری (در شرح فتح الباری)، در کتاب تفسیر و باب «نزد اوست کلیدهای غیب که جز خداوند کسی از آن خبر ندارد ۱/۸، شماره ۶۶۲۷ از احادیث ابن عمر ﷺ»

ایشان است (و در درون و بیرون آنان است) کاملاً آگاه بوده و بدانها احاطه دارد، و هر چیزی را دانه‌دانه سرشماری کرده است و دقیقاً می‌داند.»

یعنی کسی از غیب خداوند آگاه نمی‌شود مگر کسی که خدا از او راضی باشد، یعنی برای نبوت برگزیده شده باشد، پس خداوند نیش را از هر غیبی که بخواهد، آگاه می‌گرداند، تا دلیلی بر نبوتش باشد،^۱ خداوند در مورد حضرت عیسی در این باره می‌فرماید:

﴿وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ [آل عمران: 49].

«و از آنچه می‌خورید و از آنچه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم!»
خداوند در مورد حضرت یوسف و از زبان او می‌فرماید:

﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾ [یوسف: 37].

«(یوسف) گفت: پیش از آن که جیره غذایی شما به شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. این (تعبیر رؤیا و خبر از غیب) که به شما می‌گویم از چیزهائی است که پروردگارم به من آموخته است.»
درباره پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّعْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُخْلِقِينَ رُءُوسِكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: 27].

«خداوند خواب را راست و درست به پیغمبر خود نشان داده است. به خواست خدا همه شما حتماً در امن و امان و سر تراشیده و مو کوتاه کرده و بدون ترس، داخل

مسجدالحرام خواهید شد، ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید، و به همین جهت (قبل از فتح مکه) فتح نزدیکی (که صلح حدیبیه است) پیش آورد.»
در حدیث مرفوعی از ابن مسعود روایت شده که: «به پیامبر ﷺ شما همه کلیدهای غیب داده شده است، جز پنج کلید سپس این آیه را خواند:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: 34].

«آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه خدا است، و او است که باران را می‌باراند، و مطلع است از آنچه در رحم‌های (مادران) است، و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است.»^۱

از اینجا معلوم می‌شود، احادیثی که بر عالم غیب دلالت می‌کنند، از محکم‌ترین دلایل بر نبوت رسول خدا ﷺ می‌باشند، که محمد ﷺ پیامبری از طرف خدا بوده که به او وحی می‌شود.

در اینجا هدف دشمنان اسلام از جمله مستشرقان و پیروان بی‌دین آن‌ها را در مورد ایراد به آن احادیث و تصور آن‌ها مبنی بر دروغ بودن آن احادیث، در می‌یابیم، زیرا صحت آن احادیث منجر به صحت نبوت می‌شود.^۲

۱- حدیث را احمد در مسند خود آورده است، ۳۸۶/۱. و طیالسی در مسند خود، ص ۵۱، شماره ۳۸۵، و الحمیدی در مسند خود ۶۸/۱، شماره ۲۴، و اللفظ از طیالسی، اسناد آن را احمد حافظ هیشمی در مجمع الزوائد اصلاح نموده است ۲۶۳/۸، نگا: فتح الباری ۳۷۴/۸، شماره ۴۷۷۷، ۳۷۴/۱۶، ۳۷۷، شماره‌های ۷۳۷۹، ۷۳۸۰، و الموافقات از شاطبی ۴-۴۵۶-۴۵۹، و الوحی المحمدی از رشید رضا، ص ۲۰۸، و الغیبات فی ضوء السنه از دکتر محمد احمد همام، والغیب فی ضوء القرآن الکریم از استاد صدقی عبدالحمید عبد ربه.

۲- دائرة المعارف الاسلامیة، ۳۳۳/۷.

همانا خداوند برای روز قیامت، شرطها و علایمی قرار داده است، که با آمدن ناگهانی قیامت، در تعارض نمی‌باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً ۖ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ ﴿١٨﴾﴾ [محمد: 18].

«انگار (کافران و منافقان تا قیامت فرا نرسد ایمان نمی‌آورند، و برای ایمان آوردن خود) قیامت را چشم می‌دارند که ناگهان برپا می‌شود؟! هم‌اکنون علائم و نشانه‌های آن ظاهر شده است (که از جمله آن‌ها بعثت خاتم‌الانبیاء است). اما وقتی که قیامت فرا رسید، دیگر باور داشتن و اندرز گرفتن چه سودی به حالشان دارد؟!»
خدای سبحان می‌فرماید:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامِنْتَ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا ۗ قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾﴾ [الأنعام: 158].

«(دلائل متقن بر وجوب ایمان بیان گردیده‌است. پس چرا ایمان نمی‌آورند؟) آیا انتظار دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند؟ یا این که پروردگارت (خودش) به سوی آنان بیاید؟ یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت که (دال بر شروع رستاخیز باشد) برای آنان نمودار شود؟ روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد (و آنان را به ایمان اجباری وادار می‌نماید) اما ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان (کارهای پسندیده نکرده‌اند و) خیری نیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو: منتظر (یکی از این امور سه‌گانه) باشید و ما هم منتظر (نتیجه وعده خدا درباره خود و وعید او درباره شما) هستیم.»

خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾﴾ [النمل: 82].

هنگامی که فرمان وقوع قیامت فرا می‌رسد (و مردمان در آستانه رستاخیز قرار می‌گیرند، از جمله نشانه‌های آن، یکی این است که) ما جانوری را از زمین برای مردمان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن می‌گوید (و برخی از سخنانش این است که کافران که) به آیات خدا ایمان نمی‌آوردند (اینک با چشم خود ببینند که قیامت دارد شروع می‌شود و عذاب الهی گریبانگیرشان می‌گردد و دیگر پشیمانی سودی ندارد.)^۱

خداوند می‌فرماید:

﴿حَقَّ إِذَا فَتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ [الأنبياء: 96].

«این نابودسازی بزهکاران و عدم بازگشت ایشان به دنیا) تا زمانی ادامه خواهد داشت که یاجوج و ماجوج رها می‌گردند، و ایشان شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می‌گذرند (و موجب پریشانی و هرج و مرج در زمین می‌شوند، و این یکی از نشانه‌های فرا رسیدن قیامت است.)»^۱

حدیث پاک و مطهر نبوی هم آنچه را که درباره شرایط قیامت در قرآن آمده تأیید کرده است.

از جمله این احادیث فرموده پیامبر ﷺ به جبرئیل است، هنگامیکه جبرئیل درباره قیامت از او ﷺ پرسید؟ پیامبر ﷺ فرمود: سؤال شونده از سؤال کننده در این باره آگاه‌تر نمی‌باشد، به جبرئیل گفت: از نشانه‌های قیامت مرا آگاه کن، فرمود: همه چیز برعکس می‌شود کنیزک سرپرستی مولای خود را به عهده می‌گیرد، پوشیده‌ها و پولدارها را، پا برهنه می‌بینی، چوپانان گوسفند به ساخت و ساز ادامه می‌دهند...^۲ (حدیث)

از پیامبر ﷺ علامت‌ها و نشانه‌های فراوانی درباره روز قیامت آمده است. و آن از خبرهای غیبی می‌باشند که با سندهای صحیح و ثابت از پیامبر ﷺ روایت شده‌اند و همگی

۱- نگا: الغیب فی ضوء القرآن الکریم، از استاد صدقی عبدالحمید عبدربه.

۲- مسلم (در شرح نووی) آن را آورده است در کتاب ایمان، در باب بیان کردن ایمان، اسلام و احسان ۱۷۷/۱ شماره ۸، از جمله احادیث روایت شده از عمر ﷺ.

آنقدر زیاد هستند که به حد تواتر هم می‌رسند و تعداد زیادی از آن احادیث به تنهایی به حد تواتر می‌رسند، مانند احادیثی که درباره ظهور مهدی و مسیح (دجال) و نزول حضرت مسیح علیه السلام آمده است. و کسی نمی‌تواند منکر آن باشد مگر اینکه عقل و حواس خود را هم منکر شود.^۱

در مورد آن سه شبهه یعنی ظهور مهدی، آمدن دجال، فرود آمدن مسیح علیه السلام^۲ بحث خواهیم کرد. پس در مبحث آتی به آن می‌پردازیم.

مبحث دوم: شبهات منکران ظهور مهدی، آمدن دجال، و فرود آمدن مسیح علیه السلام و پاسخ آن‌ها

اول: ظهور مهدی

احادیثی که درباره ظهور مهدی آمده‌اند به حد تواتر معنوی رسیده‌اند و اکثر ائمه حدیث آن را ذکر کرده‌اند.

۱- نگا: منهج النقد فی علوم الحدیث، ص ۴۷۶، و الغیبات فی ضوء السنه از دکتر محمد احمد همام، ص ۵۲.

۲- نگا: العقیده و الشریعہ فی الاسلام، ص ۲۱۸، ۲۴۰، و دراسات محمدیه ترجمه استاد صدیق بشیر به نقل از مجله کلیه الدعوة در لیبی شماره، ۸، ص ۵۶۳، و اضواء علی السنه، ص ۱۸۲، ۱۹۱، ۲۴۱، ۲۳۲، و البیان بالقرآن، ۲/۸۰۵، و دین السلطان، ۱۸۰، ۱۸۱، ۳۰۴، و السلطه فی الاسلام، ص ۲۹۲-۳۱۷، و السنه و دورها فی الفقه الجدید، ص ۲۴۹، ۲۵۱- نگا: القرآنیون و شبهاتهم حول السنه از دکتر خادم بخش، ص ۳۲۵- از جمله کسانی که از آن متأثر شده است استاد محمد رشید رضا و شیخ شلتوت و دیگران می‌باشند. نگا: تفسیر المنار ۱۹/۴۵۰-۴۵۹-۴۶۰- و مجله المنار جلد ۱۰/۲۴۵-۲۴۶، و جلد ۱۹/۹۹- و جلد ۲۸/۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷- و الفتاوی از شیخ شلتوت، ص ۵۹۸۲. نگا: السنه بین اهل الفقه و اهل الحدیث، ص ۱۵۰-۱۵۱، و موازین القرآن و السنه عزالدین بلیق، ص ۸۱-۹۵، ۱۰۱.

ابن قیم جوزیه گفته است: «اخبار پیامبر ﷺ در مورد مهدی و اینکه او از اهل بیت من است، هفت سال حکومت می‌کند زمین را از داد پر می‌کند، عیسی هم خروج می‌کند، و مهدی را در برابر دجال و کشتن او یاری می‌کند، او پیشوای امت می‌شود و حضرت عیسی پشت سر او نماز می‌خواند،^۱ به تواتر رسیده است.

امام شوکانی می‌گوید: «احادیثی که درباره مهدی آمده‌اند و می‌توان بر آنها دقت نمود، پنجاه حدیث می‌باشند، که در میان آنها، احادیث صحیح، حسن، ضعیف و منجبر... وجود دارد، که بدون شک و شبهه متواتر می‌باشند.^۲

از جمله احادیث صحیحی که درباره مهدی آمده است:

حدیث عبدالله بن مسعود از پیامبر ﷺ می‌باشد، که فرمود: اگر فقط یک روز از دنیا باقی مانده باشد، آن روز طولانی می‌شود، تا اینکه مردی از اهل بیت من برانگیخته شود، هم نام من است، اسم پدرش هم، هم اسم پدر من است، زمین را از داد و عدل پر خواهد کرد، که آن هنگام پر از ظلم و ستم است.^۳

۱- المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، ص ۱۴۲.

۲- توضیح درباره تواتر، دجال، مسیح، در المنتظر شوکانی می‌باشد، به نقل از الاذاعه لما کان و یکون بین یدی الساعه، ص ۱۱۳. نگا: فتح الباری ۵۶۹/۶، شماره ۳۴۴۹، و الحاوی للفتاوی از سیوطی، ۱۶۵/۲-۱۶۶ و التصریح بما تواتر فی نزول المسیح از کشمیری، و الاشاعه لاشراط الساعه از شریف حسینی، ص ۸۷-۱۱۲، و اتحاف ذوی الفضائل المشتهره از عبدالعزیز الغماری ضمن مجموعه الحدیث الصدیقیه، ص ۲۲۴، و نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۲۲۵، شماره ۲۸۹، و عقداالدرر فی اخبار المنتظر از امام یوسف بن یحیی المقدسی، ص ۱۵-۱۷۱.

۳- ابوداود در سنن خود و در کتاب المهدی ۱۰۶/۴، ۱۰۷، شماره ۴۲۸۲ آورده است لفظ از خود اوست، ترمذی در سنن خود در کتاب فتنه‌ها در باب آنچه درباره مهدی آمده، ۴۳۸/۴، شماره ۲۲۳۰، ۲۲۳۱، آورده است و گفته: حدیث حسن و صحیح است. گفته در باب «درباره علی و ابی سعید و ام سلمه و ابوهریره هم آمده است.»

از ابی سعید خدری روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: مهدی هم قیافه من است، دارای پیشانی برجسته، و دماغ مناسب است زمین را پر از داد و انصاف می‌کند، همانگونه که از ظلم و ستم پر شده است، هفت سال حکومت می‌کند.^۱ در این احادیث صحیح آمده که نام مهدی، «محمد بن عبدالله است» و نسبت او به حسن علیه السلام^۲ می‌رسد نه حسین علیه السلام.
در این مطلب پاسخی است به شیعیان جعفری، که تصور کرده‌اند که مهدی همان امام دوازدهم آن‌هاست، زیرا نام امام تصور شده آن‌ها، محمد بن حسن عسکری از فرزندان حسین بن علی است، نه فرزندان حسن بن علی، آنکه پیامبر ﷺ خبر او را نقل کرده، اسمش محمد بن عبدالله است و نسب او به حسن علیه السلام می‌رسد نه حسین.^۳

۱- ابوداود در سنن خود در کتاب مهدی ۱۰۷/۴ شماره ۲۴۸۵/۵ آن را آورده است، لفظ حدیث هم از اوست. ترمذی در سنن خود در کتاب یقین در باب آنچه درباره مهدی آمده ۴۳۹/۴، شماره ۲۲۳۲، آن را آورده است. گفته حدیث حسن است، ابن قیم گفته، سند ابی داود خوب است. نگا: المنار المنیف، ص ۱۴۴.

۲- در اینکه مهدی منتظر از فرزندان حسن است نکته زیبایی است که ابن قیم آن را در المنار آورده است، اگر خواستی به آن مراجعه کن، ص ۱۵۱.

۳- نگا: المنار المنیف، ص ۱۵۲ و صفحات بعد از آن، نگا: مع الشیعه الاثنی عشریه فی الاصول و الفروع از دکتر علی السالوس ۱۶۰/۱-۱۶۲. آنچه شایسته ذکر است، ابن خلدون در ایرادی که به احادیث مهدی در مقدمه خود گرفته است، مهدی رافضیها را منکر شده، و آن را همانی ندانسته، که در احادیث اهل سنت آمده در این باره می‌گوید: آنچه از اخباری که اهل سنت درباره مهدی آورده‌اند، به اندازه توان جمع کرده‌ایم، حقی که باید آن را اقرار کرده اینست، دعوت دینی و حکومتی تمام نمی‌شود، جز با عظمت نژادی که آن را آشکار می‌سازد، کسی که از او دفاع می‌کند، تا امر خداوند در آن تمام شود، و نژادپرستی فاطمیها و قریش که در همه سرزمینها از بین رفته است. بجز آنچه در سرزمین حجاز و در مکه و مدینه باقی مانده است، از فرزندان حسن و حسین و جعفر، که در همه کشور پخش شده‌اند و اکثریت را تشکیل می‌دهند، گروههای بدوی هستند که در سرزمینها و حکومتهای خود پراکنده‌اند، همچنین آراء آن‌ها متفرق به گونه‌ای که به هزاران مورد می‌رسد. اگر ظهور این مهدی درست است، هیچ وجهی برای ظهور دعوتش نیست، مگر اینکه او هم از آن‌ها

برای صحت احادیث و روایات گذشته، ائمه و علمای مسلمانان آن‌ها را متواتر معنوی دانسته‌اند، و پاسخی است به استاد محمد رشید رضا، که آن احادیث را ضعیف و مضطرب خوانده بود.^۱

کعب الاحبار را هم به جعل حدیث متهم کرده و گفته است: به همین دلیل در مورد اسم مهدی، نسب، صفاتش و اعمالش، اختلاف فراوان شده است، در حالیکه کعب الاحبار سفری طولانی، درباره تلفیق آن اخبار داشته است.^۲

در جای دیگر گفته: «اگر با این مطالب به یاد آوردید، که احادیث فتن و قیامت عام می‌باشند و احادیث درباره مهدی خاص هستند، بدان که آن‌ها از روی هواهای بدعتگذاران، و در میان سواران حزب‌ها و گروه‌ها، ساخته شده‌اند، برای شما روشن می‌گردد، که این روایت‌ها را کجا قرار دهید.^۳»

باز هم می‌گوید: «روایتهای مهدی، بزرگترین انگیزه‌های فساد و آشوب در میان ملت‌های اسلامی بوده‌اند، که بسیاری از علاقمندان سلطنت و حکومت و داعیان ولایت و یاران شیطان در شرق و غرب، ادعای مهدویت کرده‌اند، و برای تأیید ادعای خود، دست به جنگ و درگیری و بدعت‌گری و فساد در زمین زده‌اند، به گونه‌ای که هزاران هزار مردم، از هدایت سنت نبوی خارج گشته و همچون تیر پرتاب شده از کمان، از اسلام بریده و دور شدند.^۴»

باشد، و شوکت و تعصب برای او تمام و محقق شود، یا یکی از فاطمیها را بدون تعصب بخواند که آن تمام نمی‌شود، نگا: مقدمه فصل فی امر الفاطمی و ما یدهب الیه الناس، و برداشتن پوششها از آن است، ص ۳۴۴، ۳۶۲، نگا: الغیبات فی ضوء السنه از دکتر محمد همام، ص ۱۴۵-۱۴۹.

۱- مجله المنار، جلد ۷۵۶/۲۸.

۲- نگا: تفسیر المنار، ۴۶۱/۹.

۳- همان منبع، ۴۶۶۳/۹-۴۶۴، نگا: مجله المنار جلد، ۷۵۶/۲۸.

۴- تفسیر المنار، ۴۵۹/۹-۴۶۰.

به آنچه که گذشت چنین پاسخ داده می‌شود:

اول: اتهام استاد محمد رشید رضا، به کعب الاحبار که او همان وهب بن منبه می‌باشد، که قهرمان اسرائیلیات و سرچشمه خرافات^۱ است و اتهام ناآگاه خواندن اصحاب، تابعین و ائمه مسلمانان از حقیقت امر این‌ها، آنجا که در تفسیر این آیه می‌گوید:

﴿وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ﴾ [الأعراف: 145].

«و برای او در الواح (تورات) از هر چیز (که مورد نیاز بنی اسرائیل از نصائح و حکم و احکام حلال و حرام بود) نوشتیم»

این گونه روایات، در جوهر و تعداد فراوان می‌باشند. که همه آن‌ها از اسرائیلیاتی است که باطل می‌باشد، و امثال «کعب الاحبار» و «وهب بن منبه» در میان مسلمانان پراکنده‌اند. اگر روایت درست باشد، آمده، که عده‌ای از اصحاب فریب او را خوردند،^۲ گفته: بدترین راویان اسرائیلیات، و نیرنگ‌بازترین آن‌ها که مسلمانان را فریفت، این دو نفر می‌باشند. یعنی: کعب الاحبار و وهب بن منبه.^۳ گفت: اگر حافظ ابن حجر بوسیله دسیسه‌های آن‌ها فریب می‌خورد، و در مورد عدالت آن‌ها اشتباه می‌کرد، و رجال در جرح و تعدیل آن‌ها دچار لغزش می‌شدند، تحقیق در مورد این مبحث کاملتر و تمامتر بود.^۴ همانا ایراد استاد رشید رضا^۵ به کعب الاحبار و وهب ابن منبه، بوسیله آنچه که خود

۱- تفسیر المنار، ۴۳۸/۹.

۲- تفسیر المنار، ۱۸۴/۹.

۳- مجله المنار، جلد ۷۸۳/۲۷.

۴- تفسیر المنار، ۴۴۲/۹، نگا: مجله المنار، جلد ۶۱۰/۲۷-۶۱۹، مقاتل و گفته سید رشید رضا باطل بودن دفاع از جرح کعب الاحبار و وهب بن منبه را ثابت می‌کند.

۵- از استاد محمد رشید رضا تبعیت کردند درباره آنچه گفته بودند مسئولان مکتب عقلگرایی جدید، که دکتر فهد رومی در کتاب منهج المدرسه العقلیه الحدیثه فی التفسیر، ص ۳۱۲-۳۲۴، و ابوریه همان نظرات را آورده است، کلام رشید را به عنوان پرده‌ای جهت ایراد به سنت و راویان آن از اصحاب و تابعان و بعد از آن‌ها امامهای مورد اعتماد جدیدی بکار بگیرند، نگا: اضواء علی السنه، ص ۱۴۵-

آورده است، که جمهور علما آنها را عادل و مورد اعتماد دانسته‌اند، مردود است و اعتراف کرده که ابن عباس^۱ و ابوهریره و دیگر بزرگان اصحاب، مانند: عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر از او روایت کرده‌اند. آنها یا همه آنهايي که از او روایت کرده‌اند، ساده نبوده‌اند، و فریفته شده هم نبوده‌اند، بلکه یقین داشتند که او در آنچه روایت می‌کند، ثقه است، پس از او روایت کردند.

وگرنه چگونه به عقل خطور می‌کند، که اصحاب علم خود را از یک دروغگوی جعل کننده بگیرند، بعد از آنکه فهمیدند که اصحاب بعد از بررسی و ثابت کردن حدیث، آن را می‌پذیرند.^۲

مسلم در صحیح خود از او حدیث آورده است، ابوداود و ترمذی و نسائی هم همینطور عمل کرده‌اند و این دلیلی است بر این مطلب که کعب نزد همه آنهايي که نام بردیم، ثقه و معتمد است و آن گواهی هم برای رد همه تهمت‌هایی که به این عالم بزرگوار وارد شده است، کافیست.^۳

جمهور علما کعب را ثقه دانسته‌اند، به همین دلیل در کتاب‌هایی که مربوط به ضعفاء و متروکین است، یادی از او نیست، و نقد کنندگان حدیث هم در این باره اتفاق نظر دارند.^۴

۱۸۱، و الاضواء القرآنیة، ۱/۵۲-۶۶- و فجر الاسلام، ص ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۰۱، ۲۰۲، و الصلاة از

محمد نجیب، ص ۳۲-۳۷، و اصول الحدیث از عبدالهادی فضلی، ص ۱۴۱ می‌باشد.

۱- از تفسیر المنار استفاده کن، ۹/۶۶۶.

۲- نگا: اسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث از دکتر الذهبی، ص ۷۷-۷۸، ۸۳.

۳- التفسیر و المفسرون ۱/۱۸۹، و الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، ص ۷۷-۷۸، هر دواز دکتر ذهبی.

۴- نگا: تقریب التهذیب، ۲/۴۳، شماره ۵۶۶۶، و الکشاف ۲/۱۴۸، شماره ۴۶۶۲، و تذکره الحفاظ، ۱/۵۲،

شماره ۳۳، و سیر اعلام النبلاء، ۳/۴۸۹-۴۹۴، شماره ۳۳۳، و مشاهیر علماء الامصار، ۱۴۵، شماره

۹۱۱، نگا: مقالات الکوثری، ص ۳۲-۳۳.

بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی، از وهب ابن منبه روایت کرده‌اند. ذهبی در «المیزان» گفته: او ثقه، راستگو، و از اسرائیلیات زیاد روایت کرده است. عجلی گفته: او تابعی و ثقه بود، در سرزمین صنعا بود، «فلاس» او را ضعیف دانسته، و گروهی دیگر او را توثیق کرده‌اند.^۱

ابوزرعه و نسائی گفته‌اند: او ثقه است. ابن حبان هم او را در میان ثقات آورده است،^۲ خود بخاری هم به او اعتماد کرده و او را موثق دانسته است.^۳

اینها نمونه‌هایی از گفته‌های بعضی از علما درباره موثق دانستن، وهب بن منبه و کعب الاحبار بود. آیا بعد از این کسی می‌تواند آن‌ها را مورد نقد قرار دهد و به روش حدیثی آن‌ها شک کند یا آن‌ها را به ناآگاهی و غفلت متهم کند و فریب‌کار بداند، در حالی که آن‌ها اهل حدیث بوده‌اند و عده کمی در میان مردم از این علم آگاهی دارند.^۴

به این معنی نیست که هر چه را این دو عالم بزرگوار روایت کرده‌اند، درست است و دروغی در آن نیست، بلکه دروغ‌هایی دارد که با شریعت ما مخالف نیست و عقل هم آن را نمی‌پسندد و این به معنای آن نیست، که دروغ را به آن‌ها نسبت دهیم، دروغ از طرف دیگران می‌باشد، آن‌ها فقط دروغ‌های دیگران را روایت کرده‌اند، و آن‌ها معتقد به درستی آن بوده‌اند، و از دروغ بودن آن به دلیل پوشیده بودن و تحریف شدن دروغ در میان کتاب‌های اهل کتاب، آگاهی نداشته‌اند.

۱- نگا: میزان الاعتدال، ۳۵۲/۴، ۳۵۳، و مشاهیر علماء الامصار، ص ۱۵۰، شماره ۹۵۶، و الثقات از عجلی ۴۶۷، شماره ۱۷۸۶ و تذکره الحفاظ ۱/۱۰۰، شماره ۹۳، و تقریب التهذیب، ص ۲۹۳/۲، شماره ۷۵۱۲، نگا: الاسرائیلیات از دکتر ذهبی، ص ۷۷.

۲- تهذیب التهذیب، ۱۶۷/۱۱، شماره ۸۶۵۴، نگا: معرفة الرواة المتکلم فیهم بما لایوجب الرد، از ذهبی، ص ۱۸۶، شماره ۳۶۲.

۳- التفسیر و المفسرون، ۱۹۷/۱، و الاسرائیلیات، ص ۸۶.

۴- التفسیر و المفسرون، ۱۹۲/۱.

ابن جوزی گفته است: «بعضی از مسایلی که کعب از اهل کتاب نقل می‌کند، دروغ است، نه اینکه کعب عمداً دروغ گفته باشد، زیرا کعب از بهترین نیکوکاران است.^۱ همه این مطالب هم درباره وهب بن منبه گفته شده است.^۲ اما اینکه رشید رضا گفته روایت‌های مربوط به ظهور مهدی با بهره برداری دشمنان اسلام در آن از بزرگترین انگیزه‌های فساد و فتنه در میان ملت‌های اسلامی بوده، دکتر فهد رومی، پاسخ او را چنین داده است: «در پاسخ به رشید رضا ما از او سؤال می‌پرسیم: از چه زمانی بهره‌برداری دشمنان اسلام از عقاید مسلمانان و پوشاندن آن و شک در اثبات آن موجّه بوده است؟»

دشمنان اسلام فقط از بحث مهدویت، بهره‌برداری نکردند بلکه از آنچه که نزد مسلمانان، بزرگتر و واضحتر است بهره‌برداری کردند، یعنی (ایمان به نبوت) با این بهره‌برداری، مدعیان نبوت خارج گشتند و امروزه همچنان آن‌ها را می‌بینیم، مانند، بهائیه‌ها، بابیه‌ها، قادیانی‌ها، و سایرین. همه مسلمانان به ختم نبوت ایمان دارند و این ایمان داشتن باعث نشده که دشمنان از بهره‌برداری خود کوتاه بیایند، نه این و نه آن برای ما مسلمان‌ها، مانعی برای ایمان به نبوت و ختم آن و ایمان به آمدن مهدی نیست. اگر به همه عقاید مسلمانان که مورد بهره‌برداری دشمنان قرار گرفته، شک کنیم، از آن می‌ترسیم که از اسلام حتی نامش باقی نماند.^۳

دوم: خروج دجال

۱- فتح الباری، ۳۴۶/۱۳، شماره ۷۳۶۱.

۲- منهج المدرسه العقلیه الحدیثه فی التفسیر، ص ۳۲۵، برای کسب اطلاعات در پاسخ به آقای رشید رضا در جرحی که کعب و وهب ابن منبه از او آورده‌اند، نگا: الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث از دکتر ذهبی ۷۶-۸۷ نگا: مجله المنار، جلد ۳۷۷/۲۷ و صفحات بعد از آن.

۳- منهج المدرسه العقلیه فی التفسیر، ص ۵۱۸، ۵۱۹.

احادیثی که درباره آمدن دجال آمده است آنقدر زیادند که به حد تواتر معنوی می‌رسند، و اکثر ائمه حدیث آن را روایت کرده‌اند.^۱

از جمله احادیث صحیحی که درباره آمدن دجال خبر می‌دهد، حدیث انس بن مالک می‌باشد که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ پیامبری نیست که امت خود را به آمدن چشم کج دروغگویی (دجال)، خیر نکرده باشد، او چشم کج است، و خداوند شما چنین نیست، در میان دشمنان دجال، کفر نوشته شده است.^۲

در گذشته پیشوایان اسلامی به شبهه‌ها و ایرادهای خوارج و جهمیه و گروهی از معتزله (در مورد انکار دجال) و (ایرادهای بدعت‌گذارهای گذشته) و (منحرفان و ملحدان بی‌دین هم عصر ما) پاسخ داده‌اند، گروهی از علماء هم، از این خرافات متاثر شده‌اند.^۳

ادعای نپذیرفتن احادیث دجال، به دلیل مخالفت با قرآن، که معتقدند در قرآن چنین چیزی نیامده است. ابن حجر پاسخ آن‌ها را چنین داده است:

پاسخ اول: خداوند می‌فرماید:

﴿يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا﴾ [الأنعام: 158].

«پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت که (دال بر شروع رستاخیز باشد) برای آنان نمودار شود؟ روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد (و آنان را به ایمان اجباری وادار می‌نماید) اما ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن

۱- نگا: النهایة فی الفتن و الملاحم، ۱۶۸/۱، نگا: نظم المتناثر، من الحدیث المتواتر، ص ۲۲۸، شماره

۲۹۰، و دیگر منابع گذشته که درباره تواتر احادیث مربوط به مهدی می‌باشد، ص ۷۹۷.

۲- بخاری (شرح فتح الباری) در کتاب فتن در باب آوردن یاد، دجال، ۹۷/۱۳ شماره ۷۱۳۱، مسلم (در شرح نووی) در کتاب فتنه‌ها، و شرایط قیامت، باب یاد کردن از دجال و صفات او و همراهان او،

۲۸۶/۹، شماره ۲۹۳۳، لفظ از خود اوست. به منبع قبلی، ص ۲۵۸، مراجعه کن.

۳- به منبع قبلی، ص ۲۵۸، مراجعه کن.

ایمان (کارهای پسندیده نکرده‌اند و) خیری نیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت.»

ترمذی حدیثی را بصورت مرفوع از ابوهریره آورده و آن را صحیح دانسته است. گفته که سه چیز هستند که وقتی خارج شوند و بیایند در آن هنگام ایمان سودی ندارد اگر قبلاً ایمان نیاورده باشد، یا در ایمان خود، خیر و نیکی کسب نکرده باشد. ۱- دجال ۲- چهارپا (حیوان) ۳- و طلوع آفتاب از مغرب.^۱

پاسخ دوم: در این آیه خداوند به نزول حضرت عیسی علیه السلام اشاره کرده است:

﴿وَإِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ﴾ [الزخرف: 61].

«قطعاً وجود عیسی خبر از وقوع قیامت می‌دهد»

و درست است که او دجال را به قتل می‌رساند. پس از آوردن دو ضد در کنار یکدیگر خودداری کرده است چون دجال هم مانند عیسی، لقبش مسیح است، دجال مسیح گمراهی و عیسی مسیح هدایت است.

پاسخ سوم: خداوند نام دجال را برای تحقیر کردن او، نیاورده است، بعد از آن از یاجوج و ماجوج نام برده است، آشوب و فتنه آن‌ها جدا از فتنه دجال می‌باشد. در تفسیر بغوی آمده، دجال مذکور در این آیه:

﴿خَلَقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ [المؤمن: 57].

«قطعاً آفرینش آسمان‌ها و زمین (از عدم در آغاز خلقت) بسی دشوارتر است از آفرینش مردمان.»

۱- ترمذی در سنن خود در کتاب تفسیر و باب سوره انعام ۲۴۷/۵، شماره ۳۰۷۲ آن را آورده است و گفته حدیث حسن و صحیح است. این حدیث در صحیح مسلم (شرح نووی) در کتاب ایمان، باب بیان کردن زمانی که ایمان آوردن پذیرفته نمی‌شود، ۴۷۲/۱، شماره ۱۵۸.

منظور از مردم (الناس) در این آیه دجال می‌باشد که کل بر جزء اطلاق شده است، که اگر ثابت شود این بهترین پاسخ است. از جمله اموری می‌شود که پیامبر ﷺ کفالت و مسئولیت بیان آن را بعهدہ گرفته است.^۱

امام نووی در مورد نظر اهل سنت درباره دجال می‌گوید: قاضی می‌گوید: این احادیثی که مسلم درباره دجال روایت کرده است، حجتی برای اهل سنت در صحت وجودی آن می‌باشد، او (دجال) یک آدم واقعی است، که خداوند بندگان خود را به وسیله او می‌آزماید. خداوند به او تواناییهای فوق‌العاده بخشیده است، مرده‌ای را که خود کشته، زنده می‌گرداند، با آمدن او گلهای جهان شکوفه می‌دهند، و زمین حاصلخیز می‌شود، باغها، آتش‌ها و رودها، و گنجهای زمین از او پیروی می‌کنند، اگر به آسمان امر کند که ببارد، می‌بارد، اگر به زمین امر کند که گیاه برویاند، می‌رویاند، همه این امور به قدرت و مشیت خداوند اتفاق می‌افتد. بعد از آن خداوند او را ناتوان می‌گرداند به گونه‌ای که حتی قدرت کشتن یک نفر را هم ندارد، خداوند کارهای او را باطل می‌گرداند، و عیسی علیه السلام او را به قتل می‌رساند و خداوند، کسانی که ایمان آورده‌اند، در زمین ثابت می‌گرداند.

این نظر اهل سنت و همه اهل حدیث و فقها است، برخلاف کسانی که او را انکار کرده و کار او را باطل دانسته‌اند از جمله: گروهی از معتزله و خوارج و جهمیه. ولی جهمیه و گروهی دیگر برخلاف بخاری معتقدند که دجال وجود دارد ولی کارهای خارق‌العاده و توهمات او حقیقت ندارد که اگر راست و ثابت باشد، معجزات انبیاء از بین می‌رود.

که نظر همه آنها نادرست است، زیرا او ادعای نبوت نکرده تا آنچه که همراه اوست برای تصدیق او باشد. بلکه او ادعای خدایی می‌کند، که در همان ادعایش دروغ می‌گوید،

۱- فتح الباری، ۹۸/۱۳، شماره ۷۱۲۲، نگا: النهایة فی الفتن و الملاحم ۱/۱۶۶-۱۶۹.

بصورت حالت‌ها و دلایل حادث شده در آن، ناقص بودن صورتش، و ناتوانی در از بین بردن کوری چشم خود و از بین بردن گواه و شاهد کفری که میان چشمان او قرار دارد.^۱ پس صحت احادیثی که درباره آمدن دجال است، در حد متواتر معنوی است، و پاسخی است به کسی که آن را ضعیف و مضطرب دانسته است یا اینکه تصور کرده از احادیث آحاد است و استناد به آن در عقاید درست نیست^۲ و وارد میدانی شده که اهل آن نمی‌باشد. همچنانکه اقرار پیشوایان اسلامی به اینکه دجال شخصیت واقعی است، پاسخی است به آن‌هایی که تأویل و تصور کرده‌اند که دجال، نماد خرافات و دروغ و زشتی و ظاهر شدن بدی و تباهی است^۳ یا تأویلات باطل دیگری که آورده‌اند. اینکه دجال، ادعای خدایی می‌کند و در صورت او نشانه کور بودن و ناتوانی او و شاهد کفری که میان چشم‌ها و نوشته شده است، گمان داعیان قدیم و جدید را مبنی بر اینکه، کارهای خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهد که باعث شبهه در نبوت^۴ او می‌شود، باطل می‌کند، همانگونه که امام نووی پاسخ آن‌ها را داده است، همگی نادرست هستند.^۵

سوم: نزول مسیح عليه السلام

احادیثی که درباره نازل شدن حضرت عیسی در آخرالزمان آمده، به حد تواتر رسیده است، ابن کثیر گفته است: «این احادیث به صورت متواتر از رسول خدا صلى الله عليه وسلم، از روایت ابوهریره، ابن مسعود، عثمان بن ابی‌عاص، ابی امامه، نواس بن سمعان، عبدالله بن عمرو بن عاص، مجمع ابن حارثه، ابی شریحه و حذیفه بن اسید، روایت شده‌اند. و در آن

۱- المنهاج شرح مسلم، ۲۹۳/۹، شماره ۲۹۳۳-۲۹۳۸، نگا: فتح الباری، ۱۱۰/۱۳، شماره‌های ۷۱۳۲-۷۱۳۴.

۲- نگا: تفسیر المنار، ۴۵۱/۹، ۴۵- و مجله المنار، جلد ۷۵۶/۲۸ و الفتاوی از شیخ شلتوت، ص ۷۷.

۳- نگا: تفسیر المنار، ۳۱۷/۹، و الفتاوی، ص ۷۸.

۴- نگا: تفسیر المنار، ۴۵۰/۹، ۴۵۱.

۵- نگا: الغیبات فی ضوء السنه، از دکتر محمد همام، ص ۱۴۹، و صفحات بعد از آن.

حدیث صفتِ دال بر مکانِ فرود آمدن عیسی وجود دارد، که آیا در شام فرود می‌آید یا در دمشق و یا در کنار گنبد شرقی، و به هنگام اقامه نماز صبح می‌باشد.^۱

استاد عبدالله غماری، بعد از آنکه به همه اخبار و احادیثی که در این باره آمده عیب و ایراد می‌گیرد، می‌گوید: «این شصت حدیث را بیست و هشت صحابی و همچنین سه نفر از تابعین هم آن را با الفاظ مختلف و سندهای متعدد، از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند، که همه به فرود آمدن عیسی بن مریم تأکید می‌کنند تأکیدی که قابل تأویل و طفره رفتن نیست.»^۲

از جمله در صحیحین از ابوهریره روایت شده که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «قسم به کسی که جا من در دست اوست، فرزند مریم (عیسی) بر شما نازل می‌شود، بعنوان حاکمی دادگر، تا صلیب را بشکند، خوک را از بین ببرد، جزیه وضع کند، آنقدر مال ببخشد که مستمندی برای دریافت آن پیدا نشود.»^۳

شبهاتی را که اهل حدیث^۴ درباره نازل شدن عیسی ﷺ آورده‌اند که دشمنان از آن به عنوان وسیله‌ای جهت ایراد گرفتن به حدیث پیامبر ﷺ و راویان آن، استفاده کرده‌اند، بصورت مجمل^۱ در چند مورد بیان می‌کنیم:

۱- نگا: القرآن العظیم، ۵۷۷/۵۸۲/۱ و زاد المسلم فیما اتفق علیه البخاری و مسلم ۳۳۰/۱، ۳۳۱، و مسند احمد، با تحقیق استاد احمد محمد شاکر ۲۵۷/۱۲، در حاشیه صفحه ۲۸/۱۵ نگا: منابع گذشته، در مورد تواتر حدیث مهدی، ص ۷۹۷.

۲- مشکلات الاحادیث از گروهی از علمای نابغه، ص ۱۷۷-۱۷۸، نگا: عقیده اهل الاسلام فی نزول عیسی از عبدالله غماری، ص ۵-۱۱، و نزول عیسی ابن مریم آخر الزمان از حافظ سیوطی، ص ۶۱، ۶۸.

۳- بخاری (در شرح فتح الباری) کتاب پیامبران، باب، فرود آمدن عیسی بن مریم، ۵۶۶/۶، شماره ۳۴۴۸، ۳۴۴۹، آن را آورده است. مسلم هم در (شرح نووی) در کتاب ایمان باب نازل شدن عیسی ﷺ و پیروی از شریعت رسول ما، ۱/۴۶۶، ۴۶۷ شماره ۱۵۵ آورده است، لفظ حدیث هم از اوست.

۴- نگا: منابع گذشته، ص ۲۵۸.

۱- در قرآن هیچ نص صریحی وجود ندارد، که دلالت کند خداوند او را با روح و جسدش به آسمان برده باشد، تا در آنجا زندگی دنیایی داشته باشد و خوراک بخورد.

۲- نص صریح بر نزول او وجود ندارد بلکه آنچه که موجود است عقیده مسیحیان است.

۳- احادیثی که آمده، به حد تواتر نرسیده، تا عقیده به نزول او پیدا کنیم، بلکه احادیثی آحادی است که متنشان مضطرب و معنایشان منکر، و در اکثر آن‌ها ضعف راویها بسیار شدید است. و محکم الدلاله هم نیستند، به همین دلیل علمای قدیمی و حال، آن را تأویل کرده‌اند.

۴- بر مسلمان واجب نیست که اعتقاد به زنده بودن او از لحاظ روحی و جسمی داشته باشد و مخالف این نظر کافر شمرده نمی‌شود.

۵- نازل شدن حضرت عیسی علیه السلام با حدیث «هیچ پیامبری بعد از من نمی‌آید»^۲ در تناقض است.

پاسخ به شبهات گرفته شده:

۱- آیاتی در قرآن آمده که دلالت می‌کند، عیسی به سوی آسمان بلند شده است. علماء هم اعلام کرده‌اند که او با روح و جسدش بالا رفته است، خداوند می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَقِّئُكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ [آل عمران: 55].

۱- نگا: منابع گذشته، ص ۲۵۸.

۲- قسمتی از حدیث طولانی که بخاری آن را آورده در (شرح فتح الباری) در کتاب احادیث پیامبران، باب، یادی از بنی‌اسرائیل، ۵۷۱/۶ شماره ۳۴۵۵، مسلم هم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب حکومت، باب واجب شدن وفات با بیعت خلفای اول، ۴۷۲/۶، شماره ۱۸۴۲.

«(به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را (با مرگ طبیعی در وقت معین) می‌میرانم و (مقام تو را بالا می‌برم و بعد از مرگ طبیعی) به سوی خویش فرا می‌برم.»

دکتر محمد خلیل هراس، چکیده‌ای از نظرات مفسران را درباره این آیه آورده است و می‌گوید:

۱- نظر جمهور: که این کثیر آن را انتخاب و از حسن روایت کرده است و آن نظری است، که مردن را به خوابیدن تفسیر کرده است.

۲- نظر قتاده: که در آیه تقدیم و تأخیر و تقدیر هست، و به این معنی است: «من تو را به سوی خودم بالا می‌برم و تو را می‌میرانم یعنی بعد از نازل شدن.»

۳- نظر ابن جریر: منظور از وفات کردن، همان بلند شدن است، به این معنا که من تو را از زمین می‌گیرم و با بدن و روح تو را می‌میرانم،^۱ این تفسیر منسوب به ابن زید است^۲ که او هم از ابن کثیر و او هم از مطر وراق^۳ روایت کرده است.

۱- جامع البیان، ۲۹۱/۳.

۲- ابن زید، احمد بن محمد بن زید، ابوالعباس فاضل دمشقی است، از علمای حنبلی عارف و آشنا به فقه و عربی است از تصنیفات او، محاسن المسامی فی مناقب الاوزاعی، و اختصار سیره ابن هشام، و دیگر کتب، در سال ۸۷ هـ از دنیا رفت، شرح حال او در الضوء اللامع لاهل القرن التاسع از سخاوی، ۷۱/۲، ۷۲، و الاعلام ۲۳۰/۱ وجود دارد.

۳- او مطر ابن طهمان الوراق، ابورجاء، المسلمی مولا هم الخرسانی است، در بصره ساکن شد، راستگو و اهل اشتباه است، احادیث روایت شده از عطا ضعیف است، از شهر و حسن روایت کرده است، حمادان و همام از او روایت کرده‌اند. در سال ۲۵ از دنیا رفت، عده‌ای می‌گویند، ۱۲۹ هـ. شرح حال او در تقریب التهذیب ۱۸۷/۲ شماره ۶۷۲۱ و الکاشف ۲۶۸/۲، شماره ۵۴۷۱، و الجرح و التعذیل ۲۸۷/۸، شماره ۱۳۱۹، و الثقات از عجللی، ص ۴۳۰، شماره ۱۵۸۴، و الثقات ابن حبان ۴۳۴/۵ و مشاهیر علماء الامصار ۱۲۰، شماره ۶۹۹، وجود دارد.

این سه نظر اتفاق دارند، که او به صورت زنده بالا رفته است، هر چند بعضی درست‌تر، و پذیرفتنی‌تر می‌باشند، قول و نظر جمهور درست‌تر است بعد از آن نظر قتاده و سپس نظر ابن جریر^۱ درست می‌باشد.

همانطور که «وفات» بر مرگ اطلاق می‌شود، بر خواب هم اطلاق می‌شود. زیرا معنای آن برای رساندن حق، کافی و کامل است و نقصی در آن نیست، صاحب القاموس گفته است: «أوفى فلاناً حقّه» یعنی «أعطاه وافياً، كوفاه و وافاه فاستوفاه و توفاه»^۲ گاهی در قرآن نیز به معنای خواب آمده است مثلاً:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ﴾ [الأنعام: 60].

«خدا است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی‌انگیزاند و او می‌داند که در روز (که زمان عمده جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می‌کنید و چه فراچنگ می‌آورید.»

همچنانکه در این آیه به دو معنا آمده است:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الزمر: 42].

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در وقت خواب انسان‌ها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد، و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) باز می‌گرداند تا سرآمد معینی (و وقت مشخصی که پایان عمر است). در این مسأله (خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌های روشنی (از مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسان‌ها) برای اندیشمندان است.»^۳

۱- مشکلات الاحادیث، ص ۱۶۷، نگا: تفسیر القرآن العظیم، ۳۶۶/۱.

۲- القاموس المحيط، ۳۹۳/۴.

۳- نگا: تفسیر القرآن العظیم، ۳۳۶/۱، و مشکلات الاحادیث، ص ۱۷۵.

منظور از وفات در این آیه و در مورد حضرت عیسی علیه السلام خواب می باشد و مرگ نیست. ابن کثیر گفته: «خداوند خبر داده که عیسی را بعد از اینکه با خواب می میراند، به سوی خود بلند کرد و او را از دست یهودیانی که می خواستند او را آزار و اذیت کنند و از دست بعضی از پادشاهان کافر آن زمان نجات داد.»^۱

خداوند می فرماید:

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾﴾ [النساء: 157-158].

«و (خداوند بر آنان خشم گرفت به سبب این که از روی استهزاء و سخریه) می گفتند که: ما عیسی پسر مریم، پیغمبر خدا را کشتیم! در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، ولیکن کار بر آنان مشتبه شد و (متردد گردیدند که آیا عیسی یا دیگری را کشته‌اند و در این باره با همدیگر اختلاف نظر پیدا کردند و) کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند (جملگی) راجع بدو در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می گویند و (باید بدانند که) یقیناً او را نکشته‌اند (و قطعاً مقتول کس دیگری بوده است). بلکه خداوند او را (از دست آنان رهاوند و پس از گذشت روزگاری که خود می داند، وی را میراند و) در پیش خود به مرتبه والائی رساند. و خداوند چیره (است و بر هر کاری توانا است، و) حکیم است (و هر چیزی را برابر حکمتی انجام می دهد، و سنجیده عمل می کند).»

دکتر محمد هراس می گوید: آیه به صراحت اشاره می کند که خداوند عیسی را زنده بالا برده است. زیرا خداوند رفع کردن را آورده، و جایی که قتل و به صلیب کشیدن در آن صورت گرفته را نفی کرده است، اگر عیسی علیه السلام در روی زمین مرده و دفن شده بود.

منظور از بلند کردن، بلند کردن روح و جایگاه اوست، همانطور که انکار کنندگان تصور کرده‌اند، در آن صورت کلمه بلند کردن در مقابل کشتن و به صلیب کشیدن زیبا نبود، زیرا آنچه که برای نفس کشتن و به صلیب کشیدن مناسب است این است که او را زنده بالا برده باشد نه به صورت مرده، در غیر این صورت می‌فرمودند، او را کشته، نه به صلیب کشیدند، بلکه خداوند او را به قتل رساند.

چگونه باید تصور کرد که منظور از این آیه:

﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ [النساء: 158].

«بلکه خداوند او را (از دست آنان رهاوند و پس از گذشت روزگاری که خود می‌داند، وی را میراند و) در پیش خود به مرتبه والائی رساند.»

بلند کردن روح عیسی باشد، بلکه آن را آورده تا تصور کشتن و به صلیب کشیدن او را نفی و باطل کند، بلند کردن روح، قتل و به صلیب کشیدن را باطل نمی‌کند، بلکه از آن‌ها جامع‌تر است، به فرض اینکه او را کشته باشند، روح او به سوی خداوند بالا می‌رفت، و اینکه خداوند بیان کرده که آن را به سوی خود بلند کرده است این اختصاص به آن احساس نمی‌شد. و آنچه که ممکن است به عیسی اختصاص پیدا کند، همان بلند کردن عیسی بصورت زنده و با جسم و روح خود می‌باشد. زیرا ارواح همه پیغمبران و مؤمنان، بعد از مرگ به سوی خداوند بالا می‌رود و میان عیسی و دیگران تفاوتی نیست این امر به او اختصاص ندارد.^۱

زندگی او همانند زندگی، زنده‌های روی زمین نیست، که به غذا و آب احتیاج داشته باشد و مانند دیگر موجودات زنده، مطیع روشها و قوانین کائنات باشد، بلکه زندگی او زندگی ویژه‌ای است نزد خداوند که به نیازهای بدنی و مادی مانند آب و غذا و امثال آن احتیاجی ندارد.^۲

۱- مشکلات الاحادیث، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۲- منبع قبلی، ص ۱۸۱، ۱۸۲.

آیه‌هایی هم فرود آمدن عیسی علیه السلام به زمین را در روز آخرت، ثابت می‌کنند، از جمله:
۱- فرموده خداوند:

﴿وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [آل عمران: 46].

«و در گهواره و در حالت کهولت (یعنی میان‌سالی، که از سی سال تا پنجاه و یک سال است) با مردم سخن خواهد گفت و از زمره صالحان بشمار است.»
شیخ هراس از ابن جریر نقل کرده است که: عیسی در گهواره با مردم صحبت کرد و زمانی که دجال را کشت با مردم صحبت خواهد کرد، که آن هنگام به سن کهولت^۱ رسیده است، سپس گفته، این چیزی که از ابن جریر روایت کرده‌ایم که نظر همه مفسران می‌باشد و همه آیه را اینگونه تفسیر می‌کنند و آن را دلیلی بر نازل شدن عیسی می‌دانند، و این حقیقتی است که در آن شکی باقی نمی‌ماند. فرموده خداوند ﴿وَكَهْلًا﴾ معطوف به متعلق ظرف به قبلش می‌باشد، که با آن یک حکم دارند و تقدیر آن چنین است، در زمان بچگی در گهواره با مردم صحبت می‌کند، و زمانی که به کهن‌سالی رسید باز با مردم صحبت می‌کند، اگر سخن گفتن او در بچگی مستقیم بعد از متولد شدن باشد، باید معطوف علیه آن که سخن گفتن او به هنگام کهن‌سالی است، باشد. در غیر این صورت نیازی به نص آوردن بر آن نیست. زیرا حرف زدن در کهن‌سالی امری عادی است و زیبا نیست از آن خبر بدهیم، به ویژه که در مقام بشارت دادن باشد. بلکه باید منظور از این سخن «سخن گفتن در کهن‌سالی همچون سخن گفتن در بچگی باشد، به این معنا که او به آسمان بلند می‌شود، قبل از اینکه به سن کهولت برسد، سپس فرود می‌آید و در زمین تا زمان کهولت باقی می‌ماند و به هنگام کهن‌سالی با مردم صحبت می‌کند.

همه محدثان و مورخان معتقدند که زمانی که عیسی به سوی آسمان‌ها بلند شد سی و سه سال سن داشت و هنگامی که فرود می‌آید چهل سال در زمین می‌ماند، همانطور که

۱- جامع البیان، ۲/۲۷۳.

در حدیث صحیح آمده است.^۱ از ابوهریره روایت شده، که پیامبر ﷺ فرمود: «میان من و عیسی هیچ پیغمبری نیست، او فرود خواهد آمد، اگر او را دیدید، او را به این صفات بشناسید، مردی که میان رنگ قرمز و سفیدی است، میان این دو رنگ انگار که آب از سر او می‌چکد، اگر خیس نباشد. بخاطر اسلام با مردم می‌جنگد، صلیب را می‌کند، خوک را می‌کشد، جزیه قرار می‌دهد، در زمان خود همه مردمان بجز مسلمانان را به هلاکت می‌رساند، دجال را از بین می‌برد، چهل سال در زمین می‌ماند، سپس وفات می‌یابد و مسلمان‌ها بر او نماز می‌خوانند.^۲

ب- فرموده خداوند:

﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿۶۱﴾﴾ [الزخرف: 61].
«قطعاً وجود عیسی خبر از وقوع قیامت می‌دهد، و هرگز درباره قیامت شک و تردید نداشته باشید، و از من پیروی کنید که راه راست این است.»
درست این است که ضمیر در (انه) به عیسی عليه السلام برمی‌گردد، یعنی آمدن او از نشانه‌های قیامت می‌باشد، زیرا عیسی اندکی قبل از قیامت فرود می‌آید.^۳
آنچه که به آن دلالت می‌کند این است که سیاق آیه در ذکر آن و صحبت کردن در غیر سیاق آن بدون حجت جایز نیست و این معنای قرائت دیگری را تأیید می‌کند.
﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ یعنی نشانه دلیلی برای وقوع قیامت است.^۴
ج- خداوند می‌فرماید:

۱- مشکلات الاحادیث، ص ۱۷۰.

۲- ابوداود در سنن خود در کتاب ملاحم، در باب آمدن دجال، آن را آورده، ۴/۱۱۷-۱۱۸، شماره (۴۳۲۴) لفظ از آن اوست. و حاکم در مستدرک در کتاب تاریخ، در باب، ذکر رسول اکرم با عیسی عليه السلام ۲/۶۵۱، شماره ۴۱۶۳، گفته: اسناد آن صحیح است، ذهبی هم با او موافق است.

۳- نگا: الجامع لاحکام القرآن، ۱۰۵/۱۶.

۴- تفسیر القرآن العظیم، ۴/۱۳۲.

﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾ [النساء: 159].

«و کسی از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگ خود (در آن دم که در آستانه مرگ قرار می‌گیرد و ارتباط او با این جهان ضعیف و با جهان بعد از مرگ قوی می‌گردد و پرده‌ها تا اندازه‌ای از برابر چشمش کنار می‌رود و بسیاری از حقائق را می‌بیند) به عیسی ایمان می‌آورد (اما دیگر چه سود، فرصت از دست رفته است و ایمان و توبه ناپذیرفته است) و روز رستاخیز گواه بر آنان خواهد بود (و شهادت می‌دهد که او تنها بنده و فرستاده خدا بوده است و رسالت آسمانی را رسانده است).»

و فرموده خداوند: ﴿قَبْلَ مَوْتِهِ﴾^۱ علما در مورد مرجع ضمیر دو صورت بیان کرده‌اند:

اول: قبل از مرگ عیسی علیه السلام و آن نظر ابوهریره می‌باشد.^۱

دوم: قبل از مرگ جزء اهل کتاب باشد. ابن جریر گفته: نزدیکترین نظر به حقیقت نظر کسی است که گفته: تأویل آن، گروهی از اهل کتاب قبل از مرگ عیسی به او ایمان می‌آورند،^۲ که نظر ابن کثیر است، گفته است: «شکی نیست آنچه را که ابن جریر گفته همان درست است.»^۳

استاد عبدالله غماری گفته: «احتمال بازگشت ضمیر در «موت» به کتابی ضعیف است و احتمال بازگشت ضمیر در «به» بر غیر عیسی باطل است، و احتمالهای ضعیف و باطل برای حجت مفید نیستند و درست نیست به آنها تمسک جوئیم، پس این آیه قرآن بر زندگی عیسی و فرود آمدن او به کمک آنچه که ذکر کردیم، نص می‌باشد.

۱- نگا: منهاج شرح المسلم، ۴۷۰/۱. شماره ۱۵۵، و فتح الباری، ۵۶۸/۶، ۵۶۹، شماره ۳۴۴۸.

۲- جامع البیان، ۲۱/۶.

۳- تفسیر القرآن العظیم، ۵۷۷/۱، نگا: البدایه و النهایه، ۸۹/۸۵/۱ و مسند احمد با تحقیق احمد شاکر ۲۷/۱۵-۲۸، حاشیه صفحه، و فتح الباری، ۵۶۸/۶، شماره ۳۴۴۸، و مشکلات الاحادیث، ص ۱۷۰-

آن لفظ هم گاهی خود نص است و گاهی قرائنی به آن اضافه می‌شود. آنگونه که عده‌ای تصور کرده‌اند، هر احتمالی در مورد لفظ در مقدمه آن اثر نمی‌گذارد، آن‌هایی که قواعد خود را بنا بر اصول بنیان نهاده‌اند.^۱

اما آنچه که تصور کرده‌اند که احادیث نزول و فرود آمدن مسیح، به حد تواتر نرسیده است، تا به فرود آمدن عیسی عقیده پیدا کنند، بلکه احادیث آحادی است که در متن خود مضطرب... می‌باشند.

ذکر آن علمایی که بر متواتر معنوی بودن آن حدیث نص آورده‌اند گذشت، آمدن آن‌ها در صحیحین باعث شده همه مردم آن‌ها را بپذیرند و نسبت به احادیث آن علم یقینی پیدا کنند، حتی اگر آحاد هم باشند بر ما واجب است که تسلیم آن‌ها شویم و به مفهوم آن‌ها ایمان بیاوریم اگر ثابت شود که از رسول خدا ﷺ می‌باشند. هر چند بر عقیده مخالف دلالت کند، باید آن را پذیرفت.

در مورد تصور استاد رشید رضا و شیخ شلتوت، که گفته‌اند: این احادیث در متن مضطرب و در معنی منکر می‌باشند.

استاد غماری به شیخ شلتوت پاسخ داده و گفته است: این درست نیست، زیرا این احادیث و روایات (بنابر تعبیر خودشان) همگی در مورد فرود آمدن عیسی و کشتن دجال و خوک و شکستن صلیب و... اتفاق نظر دارند، ولی بعضی از آن روایات را بصورت مفصل و بعضی دیگر بصورت مجمل و گروهی دیگر بصورت خلاصه، و دیگری شیوا بیان کرده‌اند. قرآن هم همینطور عمل کرده است. داستانی را به روشها و اسلوبهای متعدد در سوره‌های مختلف می‌آورد، که در بعضی سوره‌ها، آن قصه طولانی‌تر و با ذکر جزئیات بیشتر است، به گونه‌ای که در سوره‌هایی هم خیلی کوتاه آمده، و اگر سوره‌های قبلی را نخوانده باشیم از درک آن عاجز می‌مانیم.

۱- مشکلات الاحادیث، ص ۱۶۹، نگا: المسیح فی القرآن الکریم از دکتر رمضان مصطفی دیاب.

شاید آنکه فتوا داده است گمان کرده مانند اختلافی که درباره شأن حدیث هست که تعدد خروجهای آن، بر تعارض میان آنها دلالت می‌کند، که در اینجا مفتی اشتباه کرده و وقتی ادعا کند، امکان جمع کردن میان روایت‌ها نیست، اشتباه او دو برابر می‌شود. به فرض وجود تعارض میان آن احادیث، جمع کردن میانشان ممکن است، اگر فکر خود را به کار بیندازد، و دقت کند، و جستجوی دقیق نماید. ولی او سخن خود را بصورت مرسل بیان کرده که جمع میان آنها دشوار است.^۱

تصور اینکه این احادیث محکم الدلاله نیستند، به همین دلیل علما در گذشته آنها را تأویل می‌کردند، تصویری باطل است، و ادعای باطلی است که سندی ندارد، چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که احادیث بر صحت آن و فرود آمدنش نص آورده‌اند و چیزی که با اشاره یا صراحت آن را رد نماید، نیامده است و همه امت بر آن چه که دلالت می‌کند اجماع دارند، و تأویلی که کرده‌اند، چیزی جز تحریف و تغییر و رد نصوص ثابت و صریح نیست و در آن حجتی نیست.

شیخ احمد محمد شاکر می‌گوید: «نوگراها یا کسانی که در زمان خود زندگی نمی‌کنند، با این احادیث بازی کردند، احادیثی که آشکارا بر فرود آمدن عیسی علیه السلام در آخر زمان و قبل از تمام شدن دنیا دلالت می‌کنند که گاهی بوسیله تأویلهای پیچیده‌ای انکار می‌شوند و گاهی با انکارهای آشکار دیگر مواجه می‌شوند - در حقیقت - آنها یا به غیب ایمان ندارند و یا نزدیک است که ایمان نداشته باشند. و این احادیث در مجموع متواتر معنایی می‌باشند، و مفهوم دینی از آنها فهمیده می‌شود، و انکار و تأویل آنها در این باره سودی ندارد.^۲

۴- شکی نیست که نصوص قرآنی و حدیثی بر بلند کردن عیسی به سوی آسمان دلالت دارند. و او از نظر جسمی و روحی زنده است و در آخر زمان فرود می‌آید

۱- مشکلات الاحادیث، ص ۱۷۸.

۲- مسند احمد با تحقیق احمد محمد شاکر، ۲۵۷/۱۲ در حاشیه صفحه.

و بر این امر، اجماع هست و بر هر مسلمانی واجب است که ایمان بیاورد به آنچه نصوص قرآن بر آن دلالت کرده‌اند و معلوم است که انکار کردن امور ثابت دینی منجر به کفر می‌شود.

شیخ شنقیطی می‌گوید: «شرعاً واجب است که ایمان داشته باشیم عیسی علیه السلام زنده است و باید در آخر زمان فرود آید و پیرو شریعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گردد و در راه خدا جهاد کند و این تواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد اعتقاد به آن واجب است زیرا خداوند در قرآن فرموده است:

﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ۚ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝﴾ [النساء: 157-18].
«یقیناً او را نکشته‌اند (و قطعاً مقتول کس دیگری بوده است). بلکه خداوند او را (از دست آنان رها)ند و پس از گذشت روزگاری که خود می‌داند، وی را میراند (و در پیش خود به مرتبه والائی رساند. و خداوند چیره (است و بر هر کاری توانا است، و) حکیم است (و هر چیزی را برابر حکمتی انجام می‌دهد، و سنجیده عمل می‌کند).»
قبلاً احادیث متواتر در این باره را ذکر کردیم و گفتیم که حدیث درباره مرگ او درست نیست و با احادیث صحیحی که درباره فرود آمدن عیسی علیه السلام در آخر زمان می‌باشد در تعارض هستند. وقتی قرآن خبر داده که او را بلند کردیم و کشته نشد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم برای ما بیان فرموده که در آخر زمان فرود خواهد آمد و احوال او را بعد از فرود آمدن برای ما، توضیح داده است، که از هر احتمال کذبی به دور می‌باشد اعتقاد به آن به هر مسلمانی واجب است و هر کس در آن هم شک نماید با اجماع امت، کافر گشته است، زیرا چنانکه فهمیدیم بدون اختلاف این امر جزء دین است و هر عیبی که بی‌دین‌ها و منحرفان و نادانان به آن گرفته‌اند، باطل می‌باشد و کسی که اندکی علم داشته باشد شایسته نیست که به آن توجه نماید.^۱

۱- زادالمسلم فیما اتفق علیه البخاری و مسلم، ۳۳۱/۱-۳۳۲.

تصوری که معتزله و جهمیه و پیروانشان کرده‌اند، که فرود آمدن عیسی علیه السلام با ختم نبوت در تعارض است.

در پاسخ به این تصور آن‌ها می‌گوئیم: «این حدیث ادعای آن‌ها را نقض و باطل می‌کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده «حاکم دادگری» نگفته «پیامبر دادگری» می‌آید و عیسی در حالیکه به این شریعت حکم می‌کند فرود می‌آید و بعنوان پیغمبری، با رسالت جدید نازل نمی‌شود، زیرا شریعت خود او نسخ شده و او از حکمرانان این امت می‌باشد.^۱

آنچه در صحیح مسلم آمده، که «پشت سر مردی از این امت نماز می‌خواند» گفته قبلی ما را تأیید می‌کند، از جابر بن عبدالله روایت شده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همچنان گروهی از امت من تا روز قیامت، آشکارا برای حق، می‌جنگند، گفت: عیسی علیه السلام فرود می‌آید، فرمانده آن مؤمنان جنگجو می‌گوید: ای عیسی پیش نماز ما بشو، عیسی علیه السلام می‌فرماید: «نه، شما بر همدیگر امیر هستید و خداوند این امت را تکریم کرده است.»^۲

ابن حجر گفته، ابن جوزی چنین آورده است: اگر عیسی به عنوان امام (پیش نماز) می‌ایستاد، در این اشکال می‌افتادیم و گفته می‌شد: آیا می‌بینی او که از لحاظ شرعی مبتدی است بعنوان امام ایستاده است، پس بعنوان مأموم ایستاد، تا این شبهه را در فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله (لانی بعدی) «بعد از من پیامبری نیست»، پیش نیاورد.^۳

استاد عبدالله غماری گفته است: «پس هر کس به این مسأله ایراد وارد کند، خصوصاً بعد از این بیانه‌ها و گفتارها، اگر کافر نباشد، بدعتگری گمراه شده است و واجب است که

۱- المنهاج شرح مسلم، ۴۶۹/۱، شماره ۱۵۵.

۲- مسلم (در شرح نووی) در کتاب ایمان در باب نازل شدن عیسی علیه السلام در حالی که به شریعت محمد صلی الله علیه و آله حکم می‌کند، ۴۶۸/۱، شماره ۱۵۶.

۳- قبلاً در ص ۲۶۷ آورده شده است، نگا: فتح الباری، ۵۰۷/۶، شماره ۳۴۴۹ و نازل شدن عیسی بن مریم در آخر زمان از سیوطی، ص ۵۸/۲۱.

از او دوری جویند و از معاشرت با او اجتناب ورزند، در این مسأله اختلاف نیست، که عذر مخالف پذیرفته شود، بلکه اجماعی است، که امت بر آن اجماع کرده‌اند و نصوص متواتر بر آن آمده‌اند و از جمله مسائلی است که در آن جای اجتهاد و نظر دادن نیست.^۱ در پایان روایتی را از امام احمد می‌آوریم که در مسند خود با سند صحیح آورده است. از ابی‌هریره روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «من امیدوارم اگر عمر طولانی داشتم، به عیسی بن مریم برسم و او را ببینم، اگر مرگ زودتر به سراغم آمد، هر کس از شما که او را می‌بیند، سلام مرا به او برساند.»^۲

دکتر سعید صوابی می‌گوید: «در این حدیث اشاره‌ای است به اینکه قطعاً آن امر اتفاق می‌افتد و تحقیقاً عیسی علیه السلام فرود می‌آید و حاکم عادل می‌شود که با دین اسلام و شریعت محمدی حکم می‌کند و سایر ادیان را باطل می‌گرداند.»^۳

ابوهریره می‌گوید: «ای برادرزاده اگر او را دیدی، بگوئید: ابوهریره به شما سلام می‌رساند.»^۴

این حدیث بهترین دلیل بر پیروی امت از پیامبر ﷺ خود، در ایمان آوردن به فرود آمدن عیسی ابن مریم علیه السلام است.

ما هم به آن‌هایی که بعد از ما می‌آیند وصیت می‌کنیم، اگر به عیسی بن مریم رسیدند، سلام ما را به او برسانند.^۱

۱- مشکلات الاحادیث، ص ۱۸۲، نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۲/۲۱۴-۲۳۰.

۲- مسند ۲/۲۹۸، هیثمی هم آن را در مجمع الزوائد در کتاب فتنه‌ها، باب نازل شدن عیسی ابن مریم ۵/۸ آورده است و گفته احمد آن را با دو سند روایت کرده. یکی مرفوع که این همان است، و دیگری موقوف، که رجال آن رجال صحیح می‌باشند.

۳- المعین الرائق فی سیره سیر الخلائق، ص ۲۸.

۴- حاکم در مستدرک در کتاب تاریخ و باب ذکر پیامبر ﷺ و روح عیسی بن مریم ۲/۶۵۱ شماره ۴۱۶۲ آن را آورده است و گفته، اسناد آن صحیح است، ذهبی هم با او موافق است.

خداوند بلند مرتبه اعلی و داناتر است.

فصل پنجم: حدیث عذاب قبر و نعمت‌های آن

مبحث اول: شبهه طعنه زندگان به احادیث مربوط به امور غیبی «آخرت» و چگونگی عالم برزخ و حالات روز قیامت و پاسخ به آن‌ها

بدعتگذاران جهیمه و خوارج و گروهی از معتزله، به احادیث مربوط به امور غیبی شنیداری (مربوط به آخرت) و عذاب قبر و نعمت‌های آن و حوض و میزان و صراط... ایراد گرفته و طعنه زده‌اند. و آن‌ها را براساس اصول دینی خود تأویل کرده‌اند.

پیروان بدعتگر از داعیان بی‌دین و منحرفان، که در عصر ما زندگی می‌کنند در این باره علو کرده و از اسلاف خود، در ایراد گرفتن به احادیثی که درباره حشر و نشر، دمیدن در صور، اوصاف نعمت‌های بهشتی و اوصاف عذاب قبر و دیگر احادیث صحیحی که از حالات روز قیامت، بحث می‌کند، پیشی گرفته‌اند. در صفحات قبل سخنان جمال بنا را یادآور شدیم^۱ و پاسخ آن‌ها هم داده شد، که می‌گفت، پیامبر ﷺ از غیب آگاه نیست.^۲

در اینجا به شبهات طعنه زندگان به احادیث شنیداری، پاسخ داده می‌شود: بدعت‌گران قدیم و جدید در انکار کردن احادیث شنیداری هیچ حجتی جز پیروی از عقل‌های خود و مقایسه کردن عالم ماوراء الطبیعه با عالم محسوس، ندارند.

امام شاطبی در کتاب خود الاعتصام در باب «بیان معنای صراط مستقیم» که راه بدعت‌گرها از آن منحرف گشته، و از هدایت گمراه شده‌اند، آورده و گفته است: «آن‌ها گروهی هستند که نظرات و قیاس‌های خود را برای پاسخ به احادیث بکار برده‌اند و گفته‌اند: جایز نیست که در آخرت خداوند دیده شود، زیرا خداوند می‌فرماید:

۱- نگا: ص ۲۵۵.

۲- نگا: ص ۲۵۵-۲۵۸.

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: 103].

«چشم‌ها (کنه ذات) او را در نمی‌یابند، و او چشم‌ها را درمی‌یابد (و به همه دقائق و رموز آن‌ها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و اراده شامل خود به همه ریزه‌کاری‌ها آشنا، و از همه چیزها) آگاه است.»

سپس این فرموده پیامبر ﷺ را رد کردند که می‌فرماید: شما در روز قیامت خدای خود را می‌بینید.^۱ و این فرموده خداوند را هم تأویل کردند:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القيامة: 22-23].

«در آن روز چهره‌هایی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند.»^۲

گفته‌اند: جایز نیست که از میت در قبرش سؤال کرده شود. چون خداوند می‌فرماید:

﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ [المؤمن: 11].

«کافران می‌گویند: پروردگارا! ما را دوبار می‌رانده‌ای و دوبار زنده کرده‌ای»

احادیث متواتر درباره عذاب قبر و فتنه‌های آن را رد کرده‌اند^۳ و احادیث شفاعت را هم با وجود متواتر بودن رد کرده‌اند^۴ و گفته‌اند: «کسی که وارد آتش جهنم شد، از آن خارج نمی‌شود، گفته‌اند: ما نه حوضی می‌شناسیم^۵ و نه میزانی^۶ و نمی‌دانیم آن‌ها چه

۱- قبلاً در ص ۲۲۵ آمده است.

۲- تفصیل آن قبلاً آمده و پاسخ آن هم داده شده است در ص ۲۱۹-۲۲۹.

۳- در مبحث بعدی متواتر بودن آن آورده می‌شود و پاسخ منکران آن می‌آید، ص ۲۹۱.

۴- قبلاً از آن دفاع شده است، ص ۲۴۸.

۵- نگا: فی تواتره الازهار المتناثره؛ ص ۷۴، شماره ۱۰۸، و اتحاف ذوی الفضایل المشتهره ضمن مجموعه الحدیث الصدیقیه، ص ۲۲۶.

۶- نگا: فی تواتره اتحاف ذوی الفضایل المشتهره ضمن مجموعه الحدیث المشتهره، ص ۲۲۵.

هستند. با وجود متواتر بودن احادیث در آن باره، آن‌ها را با نظرات و قیاسهای خود رد کرده‌اند، که تفصیل^۱ آن و پاسخ آن‌ها هم گذشت.^۲

آنچه حقیقت است: حکم کردن با رأی و نظر، امری است آسان و درست نیست که بدعت‌گرها و ملحدان در گذشته و حال به این دلیل افتخار کنند، بلکه افتخار در پیروی از وحی می‌باشد، هر چند، حکمت وحی بر ما پوشیده باشد و نتوانیم حقیقت آن را درک کنیم، بویژه در امور مربوط به غیب، زیرا عقل از درک جهان ماوراء الطبیعه ناتوان است، و حکم کردن با عقل در این عالم تجاوز کردن از حد عقل می‌باشد و صاحب آن نادان است، که بر خالق خود دست درازی کرده است. (پناه به خدا)

نسبت به کسانی که با عقل‌های خود در مورد احادیث حالات روز قیامت حکم می‌کنند، در پاسخ به آن‌ها بصورت خلاصه^۳ سخنان جامعی از ابن خلدون را درباره بحث از غیبات و حماقت عقل‌ها می‌آوریم گفته است: «به تصویری که فکر پدید می‌آورد، اعتماد نکن، که آدمی توانایی احاطه به تمام موجودات و کائنات و علتها و آگاهی یافتن از تفصیل همه وجود را ندارد، که آن نظری احمقانه می‌باشد و بدان که وجود، نزد هر کسی به اندازه درک اوست و از آن تجاوز نمی‌کند، در حالیکه اصل وجود خلاف این است و حقیقت آن نهفته است، مگر آدم ناشنوا را نمی‌بینی، که چگونه وجود، نزد او در حسه‌های چهارگانه و معقولات منحصر شده است، امور شنیداری نزد او ساقط می‌شوند، نابینا هم همینطور می‌باشد، گروه دیدنیها، نزد او ساقط می‌شوند، اگر پیروی از پدران و پیران هم‌معصر خود نبود، به آن اقرار نمی‌کردند، ولی آن‌ها برای اثبات وجود این صفت‌هایی که خود فاقد آن می‌باشند، از اکثریت، تبعیت می‌کنند، نه از فطرت و ادراک طبیعی خود. اگر حیوان سخن می‌گفت و از او سؤال می‌کردیم، در می‌یافتیم که به امور عقلی نادان

۱- الاعتصام، ۵۷۳/۲، ۵۷۴، با دخل و تصرف اندکی در آن، نگا: اصول الدین از بغدادی، ص ۲۴۵-۲۴۶.

۲- اگر خواستید نگا: ۲۵۱/۱-۲۵۴.

۳- نگا: آنچه که گذشت درباره تفصیل رد قاعده عرضه کردن حدیث به عقل ۲۵۰/۱-۲۵۴.

است، و نزد او وجود ندارند، وقتی این را متوجه شدیم، در می‌یابیم که حتماً درک‌های دیگری غیر از ادراکات ما وجود دارد، همانا درک‌های ما حادث و مخلوق می‌باشند و خلق خداوند، از خلق مردم بزرگتر است، محصور کردن هم مجهول است و وجود وسیع‌تر از آن است و خداوند پشت این امور، بر همه چیز احاطه دارد، ادراکها و مدرکات خود را در امور حصر شده به آن‌ها می‌دهید. و از آنچه که شارع امر کرده، از امور اعتقادی و عملی، پیروی کن، که او به سعادت تو علاقمندتر و آگاه‌تر است، در آنچه به تو سود می‌رساند. زیرا درک او بالاتر از ادراک توست، و بر سفره‌ای، وسیع‌تر از سفره عقل تو می‌باشد.

شکی در عقل و ادراک آن وجود ندارد و عقل میزان و معیار درستی است. و حکم‌های آن یقینی می‌باشند و دروغی در آن نیست، بجز اینکه آدمی با عقل نمی‌تواند امور مربوط به توحید، آخرت و حقیقت نبوت و حقیقت صفات الهی و هر آنچه که ماوراء است را بسنجد، زیرا این کار وارد شدن در محالات است.

مثال آن، مثال مردی است که ترازویی را دیده باشد، که با آن طلا را وزن می‌کنند، طمع کند که با آن ترازو، کوه‌ها را وزن کند، این مرد درک نمی‌کند که حکم آن ترازو درست نیست، ولی عقل کنار آن است و از کنار او تجاوز نمی‌کند، تا برای او احاطه بر پروردگار و صفات او را ممکن سازد، زیرا او ذره‌ای از ذرات وجود حاصل شده از خداست. کسی که عقل را بر احادیث غیبی، در چنین مسایلی مقدم گرداند، در این فتنه گرفتار می‌شود، نشانه کوتاهی فهم او و نابودی نظرش می‌باشد، در این باره حق برایت روشن شده است.^۱

اهل سنت بخاطر تمسک نکردن به حکم عقل در امور غیبی بوده است که سالم مانده‌اند.

۱- مقدمه ابن خلدون، ص ۵۰۸-۵۰۹.

امام اشعری در «الابانه» گفته «به عذاب قبر و نکیر و منکر، و حوض و اینکه میزان حق است و صراط حق است، و زنده شدن بعد از مرگ حق است، و خداوند بندگان را در محلی نگه می‌دارد، و مؤمنان را محاسبه می‌کند، ایمان داریم. ایمان هم گفتاری و هم عملی است، زیاد و کم می‌شود، احادیث و روایات صحیح را از رسول خدا ﷺ می‌پذیریم، روایاتی که راویان مورد اعتمادی که عادل از عادل دیگر روایت کرده باشند، تا به رسول خدا ﷺ برسد.^۱

مبحث دوم: شبهات انکار کنندگان عذاب قبر و نعمت‌های آن و پاسخ به آن

احادیث عذاب قبر و نعمت‌های آن برای کسانی که شایسته آن هستند، و سؤال و جواب دو فرشته (نکیر و منکر) توسط عده‌ای از علما، بر تواتر معنوی آن نص آورده‌اند، از جمله آن‌ها سیوطی،^۲ کتانی،^۳ ابن قیم جوزیه،^۴ ابن ابی العز^۵ و سایرین^۶ می‌باشند، قسمتی از این احادیث را در حدیث کشف شبهات معتزله و پیروان آن‌ها از جمله متکلمان، رافضی‌های قدیمی و جدید، یادآور می‌شویم.

در بحث‌های بعد شبهات معتزله در مورد عذاب قبر را مورد بررسی قرار می‌دهیم: معتزله تصور کرده‌اند، اخباری که بر عذاب قبر دلالت می‌کند مجمل است: و به همین علت درباره این حدیث به سه دسته تقسیم شدند:

۱- الابانه، ص ۲۷، شماره‌های ۴۷، ۵۸.

۲- الازهار المتناثره، ص ۴۱، شماره‌های ۴۳-۱۰۷.

۳- نظم المتناثر، ص ۱۲۵، ۱۲۶، شماره‌های ۱۱۳، ۱۱۴.

۴- الروح، ص ۷۴، و مفتاح دارالسعاده، ۴۳/۱.

۵- شرح الطحاویه، ۱۳۶/۲.

۶- نگا: اتحاف ذوی الفضائل المشتهره ضمن مجموعه الحدیث الصدیقیه از استاد عبدالعزیز غماری، ص

- ۱- ضرار بن عمرو^۱، خوارج و اکثر معتزله و عده‌ای از مرجئه و رافضی‌ها^۲، آن را منکر شدند.
- ۲- بعضی نسبت به همه آن به قطعیت رسیده‌اند.^۳
- ۳- بقیه هم آن را جایز دانسته‌اند.^۴
- پیروان بی‌دین هم عصر ما قاعده اولی را پذیرفتند.^۵
- شبهه منکران، حول محور عذاب قبر و سؤالهای آن می‌چرخد و معتقدند که معارض با قرآن و سنت و عقل می‌باشند.
- اما در مورد قرآن: خداوند می‌فرماید:

-
- ۱- ضرار بن عمرو، همان ضرار بن عمرو العطفانی است، قاضی و از بزرگان معتزله بوده، او رئیس فرقه ضراریه بوده، مقالات زشتی و پلیدی دارد، بخاطر آن مقاله‌ها معتزله او را کافر دانستند و طرد کردند، - نگا: فضل الاعتزال، ص ۳۹۱، و میزان الاعتدال، ۲۲۸، شماره ۳۹۵۳، و سیر اعلام النبلاء، ۵۴۴/۱۰، شماره ۱۷۵، و لسان المیزان ۶۰۷/۳، شماره ۴۳/۲۰، و الضعفاء از ابی نعیم، ص ۹۵، شماره ۱۵۱ و الضعفاء الکبیر از عقیلی ۲۲۲/۲، شماره ۷۶۵، و الفهرست، ص ۲۹۹.
- ۲- نگا: الروح از ابن قیم جوزیه، ص ۸۱ و عذاب القبر فی المیزان از استاد عکاشه عبدالمنان، ص ۱۰۱-۱۳۱، والابانه، ص ۱۵ و المنهاج شرح مسلم از نووی، ۲۲۴/۹، شماره ۲۸۶۶.
- ۳- نگا: شرح الاصول، ص ۷۳۰ و الروح، ص ۸۰-۸۱ و عذاب القبر فی المیزان، ص ۱۱۰-۱۰۳.
- ۴- نگا: فضل الاعتزال، ص ۲۰۱، ۲۰۲ و شرح الاصول، ص ۷۳۰، و الفصل فی الملل و النحل، ۶۷/۴ و اصول الدین از بغدادی، ص ۲۴۵-۲۴۶.
- ۵- نگا: شفاء الصدر بنفی عذاب القبر از اسماعیل منصور، و عذاب القبر و ثعبان الاقرع از احمد صبحی منصور، و الكتاب القرآن و قرائت معاصر، از محمد شحرور، ص ۳۸۱، و دفع الشبهات از احمد حجازی، ص ۲۰۴، ۱۰۴، ۲۰۸، و السنه و دورها فی الفقه الجدید از جمال بنا، ص ۲۴۴ و صفحات بعد از آن، و انذار من السماء، ص ۲۴۴، و صفحات بعد از آن، و دین السلطان، ۹۲۸، ۹۴۸، هر دو از نیازی عزالدین، و اضواء علی السنه از محمود ابوریه، ص ۷۴، و الاضواء القرآنیه از سید صالح ابوبکر، ۳۱۸/۲، ۳۲۰-۳۵۶، و سایرین.

﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ﴾ [المؤمن: 11].

«کافران می‌گویند: پروردگارا! ما را دوبار میرانده‌ای و دوبار زنده کرده‌ای، و ما (در این مرگ‌ها و حیات‌ها به قدرت تو پی برده‌ایم و همه چیز را فهمیده‌ایم، اکنون) به گناهان خود اعتراف می‌کنیم، آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ و بازگشت به دنیا و جبران مافات) وجود دارد؟!»

و گفته‌اند: اگر قرار باشد در قبر زنده شود، لازم است که سه بار زنده شود و سه بار هم بمیرد، که آن خلاف نص است.^۱

ولی در مورد سنت: معتقدند که اخبار وارده در آن با هم تعارض دارند، عائشه حدیث ابن عمر را مرفوعاً رد کرده است که: «مرده بخاطر گریه کردن اهلس بر آن عذاب می‌بیند» و گفته: همانا رسول خدا ﷺ فرموده: که مرده بخاطر خطا و گناهانش عذاب می‌شود، هر چند اهل و خانواده‌اش بر او گریه کنند. «مانند فرموده پیامبر ﷺ است: که روز بدر بر سر چاهی رفت که مردگان مشرکین را آنجا دفن کرده بودند، با آنها صحبت کرد و فرمود: «آنها می‌شنوند من چه می‌گویم» گفت: آنها می‌دانند آنچه را که من به آنها می‌گویم حق است. سپس این آیه را خواند:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ [النمل: 80].

«بی‌گمان تو نمی‌توانی مرده دلان (زنده‌نما) را شنوا بگردانی، و ندای (دعوت خود) را به گوش کران برسانی، وقتی که (به حق) پشت می‌کنند و (از آن) می‌گریزند.»

﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: 22].

«و تو نمی‌توانی (پند و اندرز آسمانی را به دل دلمردگان فرو بری، همان گونه که نمی‌توانی) مردگان آرمیده در گورها را شنوا گردانی.»

۱- نگا: فتح الباری، ۲۸۴/۳، شماره ۱۳۶۹، و شرح الاصول، ص ۳۳۰، ۳۳۱.

می‌گوید: هنگامیکه که به جایگاه خود در آتش رسیدند، در روایتی دیگر آمده که عایشه گفت: خداوند از ابی عبدالرحمان خوشنود و راضی می‌باشد، زیرا او دروغ نگفته یا فراموش کرده یا اشتباه کرده است. پیامبر ﷺ بر یهودیانی رد شد، که بر قبری گریه می‌کردند. سپس فرمود: آن‌ها برای او گریه می‌کنند، در حالی که او در قبر خود دچار عذاب الهی می‌شود.^۱

این حدیث دلالت می‌کند که مردگان نمی‌شنوند، آنچه در مورد شنیدن آن‌ها هم می‌آید درست نمی‌باشد، و عذاب قبر ویژه کافرهای یهود می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [المؤمن: 46].

«و آن آتش دوزخ است که بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه می‌شوند. (این عذاب برزخ ایشان است) و اما روزی که قیامت برپا می‌شود (خدا به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون (و پیروان او) را به شدیدترین عذاب دچار سازید.»

گفته‌اند: این عذاب، ویژه آل فرعون می‌باشد، و کسی با آن‌ها مقایسه نمی‌شود.

آن احادیث صحیحی که درباره عذاب قبر آمده‌اند، همه آن‌ها آحادند و افاده ظن می‌کنند که در اینجا در باب عقاید به آن احتجاج نمی‌شود.^۲ از نظر بعضی از مردم درست و برای بعضی دیگر نادرست می‌باشد، از آن‌هایی که جسدهای خود را از دست داده‌اند یا رسیدن جان به آن جسدها بسیار مشکل است.^۳

درباره دلیل عقلی، گفته‌اند: اگر اصل، عذاب قبر است، بایستی که حفار (گور کن) عقوبت و پاداش را برای بدکاران و نیکوکاران ببیند، و نشانه‌هایی از زدن را ببیند، که این

۱- مسلم در (شرح نووی) در کتاب اخبار و در باب مرده با گریه اهل خود، عذاب می‌شود، ۵۰۳/۳-

۵۰۴، شماره ۹۳۲.

۲- نگا: شرح الاصول، ص ۷۳۰-۷۳۲.

۳- فضل الاعتزال، ص ۲۰۳.

برخلاف علم و عقل ماست، و این دلیلی است مبنی بر این که آن بحث اصلی ندارد و قابل شنیدن نمی‌باشد.^۱

اینگونه به آن شبه پاسخ می‌دهیم:

آن‌ها تصور کرده‌اند، که اخباری که عذاب قبر را اثبات می‌کند به طور مجمل بیان شده است، سپس آن را به اقسامی تقسیم کرده‌اند و از آن تقسیمات چنین می‌فهمیم که معتزله، هر چند گروهی از آن‌ها اعتقاد قطعی به وقوع عذاب قبر دارند، چون اخبار بر وقوع آن دلالت می‌کند- در این باره تسلیم کامل نصوص نشده‌اند و این عمل و جزئیات آن در عقل‌هایشان گنجانده شده و تسلیم آن نمی‌شوند.

بله، هر کس از آن‌ها که آن را ثابت نموده، آن را به طور کلی ثابت کرده است، آن‌ها در اثبات عذاب قبر و کیفیت آن، برای مؤمنان نافرمان ناتوان گشتند، به گونه‌ای که باعث شده‌اند، عده‌ای از نصوص را رد و عده‌ای از آن‌ها را تأویل نمایند.^۲

گمان آن‌ها مبنی بر تعارض میان عذاب قبر و نعمت آن در این آیه:

﴿رَبِّنَا أَمَتْنَا أَثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا أَثْنَتَيْنِ﴾ [المؤمن: ۱۱].

«کافران می‌گویند: پروردگارا! ما را دوبار میرانده‌ای و دوبار زنده کرده‌ای.»

پس زندگی سومی وجود ندارد.

پاسخ: میان آن‌ها تعارض نیست، بلکه درک نکردن منظور از زندگی در قبر است که، باعث تعارض گشته است، زندگی در قبر، همانند، زندگی استقرار یافته دنیوی نمی‌باشد، که روح با بدن در آن به دخل و تصرف بپردازند، و به نیازهایی که زندگان احتیاج دارند، احتیاج داشته باشد، بلکه زندگی در قبر، تنها بازگشتی است برای فایده و سود، امتحانی که، در احادیث صحیح زیادی آمده است، پس آن، بازگشتی عارضی است، همانگونه که

۱- شرح الاصول، ص ۷۳۱، ۷۳۲، و فضل الاعتزال، ۲۰۱-۲۰۳.

۲- شرح الاصول، ص ۷۳، و صفحات بعد از آن.

خداوند موجوداتی را برای بسیاری از انبیاء بخاطر مسأله‌ای، زنده کرده است، سپس دوباره، میرانده است.^۱

پس زندگی در قبر، از عذاب آن تا نعمت‌های آن، با زندگی دنیوی و زندگی اخروی، تفاوت دارد. و زندگی در قبر، همان زندگی در عالم برزخ می‌باشد، که عقل از درک آن عاجز می‌باشد و امکان رسیدن به چگونگی آن زندگی وجود ندارد و اطلاعات ما درباره زندگی در قبر و برزخ بر اساس آیات قرآنی و نصوص می‌باشد که خداوند فرموده:

﴿وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: 100].

«در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روزی که برانگیخته می‌شوند (و دوباره زنده می‌گردند و برای سعادت سرمدی یا شقاوت ابدی به صحرای محشر گسیل می‌شوند).»

در مورد ادعای تعارض میان احادیث: می‌گوئیم که میان احادیث هیچ تعارضی نیست، وقتی که بتوان آن‌ها را جمع کرد. و آنچه از پاسخ عائشه (رض) به خبر ابن عمر درباره، «عذاب دادن مرده با گریه کردن اهل و خانواده‌اش برای او» آمده است، حجتی برای آن‌ها نیست که عذاب قبر را نفی کنند، زیرا عائشه (رض) عذاب دادن مرده را زمانی درست می‌داند، که آن عذاب را به وسیله عمل خود کسب کرده باشد و به آیه خداوند که در این باره آمده استناد کرده‌اند:

﴿أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [النجم: 38].

«هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد.»

با وجود آن، انکار کردن آن، و راوی را به اشتباه و فراموشی، محکوم کردن و یا او را متهم کردن، که قسمتی از آن را شنیده و قسمت دیگری را نشنیده است، بعید به نظر می‌رسد. زیرا راویان وقتی روایت عمر و پسرش را پذیرفتند. آن را از اصحاب فراوانی

۱- فتح الباری، ۲۸۴/۳، شماره ۱۳۷۴، نگا: شرح المقاصد از تفتازانی، ۱۶۲/۲.

که همه قطعی الدلاله بودند روایت کردند با وجود حمل آن بر محمل درستی^۱ هیچ وجهی برای نفی کردن آن وجود ندارد.

محملها فراوان هستند، ولی حافظ ابن حجر میان آن‌ها جمع کرده و گفته: هر کس به راه نوحه و زاری رفته باشد و آن‌ها را به آن راه وصیت کرده باشد، برای آن کارش عذاب می‌شود، هر که ظلمی کند و بوسیله کارهای ظالمانه‌اش خوانده شود، عذاب می‌شود، هر کس بداند که خانواده‌اش بر مرده گریه و زاری می‌کنند و در نهی کردن آن‌ها سستی بورزد، اگر با آن کار راضی باشد، با گروه اول همراه می‌شود، و اگر راضی نباشد، با سرزنش کردن عذاب می‌شود، که چگونه نوحه بر هیئت را نهی نکرده‌ای، هر کس هم هیچکدام از موارد را نداشته باشد و خانواده خود را هم از گناه دور نگه داشته، سپس با او مخالفت کنند و گناه را انجام دهند، عذاب کردن آن‌ها، دردی است که از آن‌ها می‌بیند در مخالفت کردن با او در نهی آن نوحه، و اقدام به معصیت خدای خود کرده‌اند.

کرمانی به تفصیل دلیل دیگری را بیان کرده و آن را نیکو دانسته است و آن اختلاف میان حالات برزخ و حالات روز قیامت می‌باشد، پس این آیه بر

﴿أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَّرَزَّٰخَةً ۖ﴾ [النجم: 38].

«هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد.»

روز قیامت حمل می‌شود و این حدیث و مشابه آن بر برزخ، حمل می‌شود. تأیید می‌کند که چنین وقایعی در دنیا اتفاق می‌افتد، خداوند به آن اشاره کرده و فرموده:

﴿وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ۗ﴾ [الأنفال: 25].

«خویشتن را از بلا و مصیبتی به دور دارید که تنها دامنگیر کسانی نمی‌گردد که ستم می‌کنند...»

این آیه دلالت می‌کند که عذاب بر انسان جایز است، هر چند علتی هم نداشته باشد همینطور ممکن است حالات عالم بزرخ برخلاف روز قیامت باشد، که خداوند آگاهتر است.^۱

پاسخ به خبر ابن عمر، در مورد شنیدن کلام رسول خدا ﷺ توسط مردگان و تعارض آن با آیه:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ [النمل: 80].

«بی‌گمان تو نمی‌توانی مرده دلان (زنده‌نما) را شنوا بگردانی.»

و آیات شبیه آن. و جمهور در این باره به دلیل اجتهادی که شده، با هم اختلاف دارند و حدیث ابن عمر را به دلیل موافقت با روایات دیگر پذیرفته‌اند.

در مورد استدلال به این آیه: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ گفته‌اند معنای آن شنیدنی است مه به آن‌ها سود نمی‌رساند یا فقط به اذن خدا آن‌ها را می‌شنوید و آیه‌ای مانند:

﴿أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْأَعْمَى وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الزخرف: 40].

«آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی؟ و یا این که کوران و کسانی را که در گمراهی آشکاری هستند، رهنمود گردانی؟»

یعنی خداوند همان کسی است که می‌شنوید و هدایت می‌کند.^۲

احادیث شنیدن «صدای مردگان حتی صدای کفش» صحیح هستند برخلاف آنچه که معتزله آن را رد کرده‌اند. از انس روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «هنگامی که بنده در قبر

۱- نگا: فتح الباری، ۱۸۵/۳، شماره ۱۲۹۰، و المنهاج شرح مسلم از نووی ۵۰۵/۳، شماره ۹۳۲.

۲- فتح الباری، ۲۷۷/۳، شماره ۱۳۷۰.

گذاشته می‌شود، تا زمانیکه یارانش از او دور می‌شوند، صدای کفش‌هایشان را می‌شنود...»^۱

از ابن عمر روایت شده که گفت: «پیامبر ﷺ بر سر مردگان بدر رفت و فرمود: آیا وعده‌های خداوند را حق یافتید؟ گفتند ای رسول خدا، مردگان را می‌خوانی؟ فرمود: شما از آن‌ها شنواتر نیستید، فقط آن‌ها نمی‌توانند جواب دهند.»^۲ همانگونه که گروهی از معتزله تصور کرده‌اند دلیل نیست که این امر تنها به مردگان بدر اختصاص داشته باشد.^۳ قاضی عیاض می‌گوید: با توجه به احادیث مربوط به عذاب قبر و فتنه آن، که قابل رد شدن نیست، احتمال دارد بشنوند، همانگونه که مردگان احتمال دارد بشنوند. و این امر با اراده خداوند و با زنده کردن آن مردگان و یا زنده کردن قسمتهایی از آن مردگان که با آن بیاندیشند و بشنوند، امکانپذیر است.

امام نووی بعد از ذکر سخنان قاضی عیاض گفته: با توجه به احادیث سلام کردن بر قبرها، این نظر برگزیده و آشکار است.^۴ اما تصور آن‌ها درباره تعارض احادیثی که عذاب قبر را ثابت شده و یا آن را نفی می‌کنند.

پاسخ داده می‌شود که تعارضی میان این احادیثی که تصور کردند، عذاب قبر را نفی می‌کند، وجود ندارد، زیرا در اثبات آن ناتوان می‌باشد. و آن را عمداً باطل کرده‌اند، زیرا

۱- بخاری (در شرح فتح الباری) آن را آورده، در کتاب جنایز، باب آنچه درباره عذاب قبر آمده است، ۲۷۵/۳، شماره ۱۳۷۴ و مسلم (در شرح نووی) در کتاب بهشت و صفت آموزشی آن، باب محل نشستن مرده در بهشت یا آتش ۲۲۰/۹، شماره ۲۸۷۰، و لفظ حدیث از بخاری است.

۲- بخاری آن را آورده (در شرح فتح الباری) در کتاب جنازه‌ها، باب آنچه درباره عذاب قبر آمده، ۲۷۴/۳، شماره ۱۳۷۰. و مسلم هم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب جنایز، باب مردگان بخاطر گریه خانواده عذاب می‌شوند ۵۰۳/۳، و لفظ از بخاری است.

۳- نگا: فضل الاعتزال، ص ۲۰۳.

۴- المنهاج شرح مسلم از نووی، ۲۲۵/۹، شماره ۲۸۷۴.

میان اول و آخر حدیث تعارضی نیست همانطور که در روایت مسلم از عائشه آمد که گفت: «رسول خدا ﷺ بر من وارد شد، در حالی که زنی یهودی نزد من بود. و آن زن می‌گفت، آیا می‌دانید که شما در قبر عذاب داده می‌شوید؟ عائشه گفت: پیامبر ﷺ برافروخت و فرمود: «بلکه این یهودی‌ها هستند که عذاب داده می‌شوند.» عائشه گفت: چند شبی گذشت سپس رسول خدا ﷺ، فرمود: «آیا احساس کردید، به من وحی شد، که شما در قبر عذاب داده می‌شوید؟» عائشه (رض) فرمود: «شنیدم رسول خدا ﷺ از عذاب قبر به خدا پناه می‌برد.^۱

حافظ ابن حجر گفت: نتیجه حدیث این است که به او وحی نشده که مؤمنان در قبر عذاب داده می‌شوند و گفت: «همانا یهود عذاب می‌شوند» و آنچه که درباره آن می‌دانست جریان یافت، ولی وقتی متوجه شد، که عذاب قبر برای همه است، از آن به خدا پناه برد، و به آن علم یافت و امر به پناه بردن از آن به خدا در نماز کرد تا در پاسخ گرفتن موفق‌تر باشد.^۲

در روایت دیگری از عائشه آمده، که فرمود: «دو نفر از پیرزنهای یهودی بر من وارد شدند، گفتند که اهل قبرها در قبرهای خود، عذاب می‌شوند. عائشه گفت: من آنها را تکذیب نمودم و به آنها باور نکردم. آنها خارج شدند و رفتند. رسول خدا ﷺ بر من وارد شد و موضوع را برای آن حضرت تعریف نمودم، پیامبر ﷺ فرمود: «آنها راست گفته‌اند، مردگان را در قبر عذابی می‌دهند، که حیوانات صدای آنها را می‌شنوند. عائشه گفت: بعد از آن همیشه در نماز از عذاب قبر به خدا پناه می‌بردم.^۳

۱- مسلم آن را (در شرح نووی) در کتاب مساجد و جاهای نماز خواندن و در باب مستحب بودن پناه بردن به خدا از عذاب قبر، ۹۱/۳-۹۲، شماره ۵۸۴ آورده است.

۲- فتح الباری، ۱۸۰/۱۱، شماره ۶۳۶۶.

۳- بخاری آن را (در شرح فتح الباری) در کتاب دعوتها و در باب پناه بردن به خدا از عذاب قبر، ۱۷۸/۱۱، شماره ۶۳۶۶، شماره ۵۸۶، لفظ حدیث از اوست.

حافظ ابن حجر می‌گوید: در میان دو روایت اختلاف هست، زیرا در این حدیث رسول خدا ﷺ آن را بر یهودی‌ها منکر شده، ولی در روایت اول، آن را تأیید کرده است. نووی به تبعیت از طحاوی و سایرین گفته است: آن‌ها دو داستان می‌باشند، رسول خدا ﷺ در داستان اول نظر یهودی‌ها را نپذیرفته، سپس رسول خدا ﷺ از آن آگاه گردید، و عائشه متوجه نشد. زن یهودی یکبار دیگر آمد و آن را دوباره یادآور شد، با استناد به بار قبل که پیامبر ﷺ آن را نپذیرفته بود، عائشه هم آن را نپذیرفت، ولی رسول خدا ﷺ او را آگاه می‌کند که وحی در اثبات سخنان آن یهودی‌ها، نازل شده است، و در حدیث روایت شده در مسند احمد با اسناد به شروط بخاری از عائشه، به صراحت بر آن دلالت می‌کند که «زن یهودی خدمتکار عائشه بود، زن یهودی به عائشه گفت خداوند تو را از عذاب قبر محفوظ کند، عائشه گفت: گفتم ای رسول خدا، آیا در قبر عذاب وجود دارد؟ فرمود: آن یهودی دروغ گفته، تا قبل از قیامت هیچ عذابی وجود ندارد. سپس کمی توقف نمود، روزی در نیمروز خارج شد و با صدای بلند فریاد زد: ای مردم از عذاب قبر به خدا پناه ببرید، زیرا عذاب قبر حق است.^۱

از همه این احادیث علم پیدا می‌شود که پیامبر ﷺ از عذاب قبر زمانی که در مدینه و در پایان عمر خود بود، آگاه گشتند. و این با آیه‌ای که در مکه نازل شده مشکل ساز نمی‌باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ [ابراهيم: ۲۷].

۱- مسند ۸۱/۶، ۸۹، ۱۷۴، حافظ هبثمی در مجمع زوائد آن را آورده در ۵۵/۳ و گفته، رجال آن صحیح می‌باشند. به دفع الشبهات از احمد حجازی سقا، نگا: ص ۲۰۸-۲۰۹، که خود این روایت کفایت می‌کند در نسبت دادن آن به پیامبر ﷺ که تا قیامت نیاید عذابی نیست، توهم کرده‌اند که این روایات، عذاب قبر را نفی می‌کنند، تأمل کن چگونه کلمات را از جای خود تحریف می‌کنند.

«خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار (و عقیده پایدارشان) هم در این جهان (در برابر زرق و برق مادیات و بیم و هراس مشکلات محفوظ و مصون می‌نماید) و هم در آن جهان (ایشان را در نعمت‌های فراوان و عطایای بی‌پایان، جاویدان و) ماندگار می‌دارد، و کافران را (در دنیا و آخرت) گمراه و سرگشته می‌سازد، و خداوند هرچه بخواهد انجام می‌دهد.»

خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُعْرِضُونَ عَلَيْهَا غُذُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [المؤمن: 46].

«و آن آتش دوزخ است که بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه می‌شوند. (این عذاب برزخ ایشان است) و اما روزی که قیامت برپا می‌شود (خدا به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون (و پیروان او) را به شدیدترین عذاب دچار سازید.»

ظاهر این آیات درباره کفار می‌باشند.

آنچه را که رسول خدا ﷺ منکر شده بود، وقوع عذاب قبر برای موحدین بود، سپس رسول خدا ﷺ علم پیدا کرد، که این عذاب ممکن است، برای هر کسی که خداوند اراده کند پیش بیاید، به آن ایمان آورد و از آن اجتناب کرد و به امت خود آموخت که از آن به خدا پناه ببرند، بحمد خداوند دیگر تعارضی باقی نمانده است.^۱

۱- نگا: فتح الباری، ۲/۲۷۸، نگا: تصریح رسول خدا ﷺ بر براء بن عازب ﷺ که او به این آیه استناد کرده (خداوند ثابت می‌کند کسانی که ایمان آوردند به قول ثابت در زندگی دنیایی و در آخرت خداوند گمراهان را گمراه می‌کند و هر کاری که بخواهد انجام می‌دهد)، و گفت که درباره عذاب قبر نازل شده است. مسلم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب بهشت، و صفت نعمتها و اهل آن، باب نشان دادن جای مرده در بهشت یا آتش، و ثابت کردن عذاب قبر، و پناه بردن به آن، ۲۲۱/۹، شماره ۲۸۷۱، و نسائی هم در سنن خود در کتاب جنازه در باب عذاب قبر آن را آورده است ۱۰۱/۴، شماره ۲۰۵۶.

اما ادعای قاضی عبدالجبار و پیروان او درباره این آیه:

اما ادعای قاضی عبدالجبار و پیروان او درباره این آیه:

﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [المؤمن: 46].

«و آن آتش دوزخ است که بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه می‌شوند. (این عذاب برزخ ایشان است) و اما روزی که قیامت برپا می‌شود (خدا به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون (و پیروان او) را به شدیدترین عذاب دچار سازید.» می‌فرماید: این آیه خاص آل فرعون است.^۱

پاسخ آن‌ها داده می‌شود، که ادعای خصوصی کردن آیات ممنوع است و دلیلی بر آن وجود ندارد، و آنچه مؤید گفته ما می‌باشد این است:

اول: علما از این آیه برای عذاب قبر استدلال کرده‌اند و همچنان برای اثبات عذاب قبر به آن استدلال می‌کنند.^۲ تا اینکه ابن کثیر گفته است: «این آیه برای اهل سنت در اثبات عذاب قبر در عالم برزخ، اصلی بزرگ برای استدلال می‌باشد.^۳

دوم: اصحاب و تابعین، از این آیه تخصیص را نفهمیده‌اند و به این دلیل آن را مستندی برای اثبات عذاب قبر قرار دادند.^۴

۱- شرح الاصول، ص ۷۳۰، و دفع الشبهات عن الشيخ الغزالی از احمد حجازی السقا، ص ۲۰۹، نگا: منابع گذشته، ص ۲۸۲-۲۸۳.

۲- نگا: المنهاج شرح مسلم ۲۲۳/۹ شماره ۲۸۶۶. و الجامع الاحکام القرآن ۳۱۸/۱۵، ۳۱۹ و فتح الباری، ۲۷۶/۳، و تفسیر القرآن العظیم ۸۱/۴.

۳- تفسیر القرآن العظیم، ۴/۸۱.

۴- نگا: جامع الاحکام القرآن، ۳۱۹/۱۵، نگا: استدلال جریر بن عبدالله از آن در روایت البراء بن عازب نزد ابن داود و مدتی دیگر خواهد آمد، ص ۲۹۰.

سوم: بخاری از ابن عمر با سند خود روایت کرده، که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر گاه یکی از شما از دنیا برود، جایگاهش در صبحگاهان و شبانگاهان بر او عرضه می‌شود، اگر اهل بهشت باشد پس بهشتی است، و اگر اهل جهنم باشد، پس جهنمی است، به او گفته می‌شود این جایگاه تو می‌باشد، تا روز قیامت.^۱ این حدیث درباره معنای آیه می‌باشد.^۲

اما این گمان آن‌ها که احادیث مربوط به عذاب قبر آحاد هستند و در عقیده به آن استناد نمی‌شود: قبلاً توضیح داده شد، که گروهی از علما در این باره نص آورده‌اند و گفته‌اند: احادیث وارده در مورد عذاب قبر و سوال و جواب آن و نعمت‌های آن، در مجموع متواتر معنوی می‌باشند، هر چند آحاد آن به حد تواتر نرسیده باشند.

اگر آحاد هم باشد و صحت آن از رسول خدا ﷺ ثابت شود، بر ما واجب است که تسلیم آن‌ها شویم و به مضمون آن‌ها ایمان بیاوریم، هر چند مخالف عقیده کسی باشد که از آن سرباز زده است.

پس خبر آحاد در عقاید حجیت دارد، که تفصیل این بحث در فصل‌های قبلی گذشت.^۳

اما دلایل عقلی آن‌ها که اینگونه پاسخ داده می‌شود:

اول: آن‌ها عقل را جایی می‌آورند که توان دخالت در آن امور را ندارد، زیرا عذاب قبر و نعمت‌های آن، امور غیبی می‌باشند و عقل‌های ما در این دنیا راهی در آن ندارند و امکان رسیدن به چگونگی آن امور را ندارند. بلکه ایمان به آن بوسیله احادیث وارده و

۱- بخاری آن را آورده (شرح فتح الباری) در کتاب جنازه، باب، جای مرده شبانگاهان و صبحگاهان به او نشان داده می‌شود. ۲۸۶/۳، شماره ۱۳۷۹، و مسلم در (شرح النووی) آن را آورده، در کتاب بهشت و صفت نعمتهایش در باب، عرضه بر مرده که آیا بهشتی است یا جهنمی، ۲۱۸/۹، شماره ۲۸۶۶، لفظ حدیث از مسلم است.

۲- نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۱/۴۱۴-۴۱۵.

۳- اگر خواستید نگا: ۴۹۸/۱، ۴۹۹، ۱۸/۲-۳۲-۲۱۵-۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۸، ۲۴۹.

نصوص قرآنی محقق می‌شود، هر چند که عقل مانع واقع شدن آن‌ها نیست و شرع هم امری را نمی‌آورد که عقل‌ها آن را محال بدانند، بلکه اموری را آورده‌اند که عقل‌ها در آن مبهوت مانده‌اند.^۱

دوم: زندگی که مرده در قبر خود می‌گذراند، غیر از این زندگی دنیوی است، که روح به بدن وابسته است و برخوردهای آن مانند برخوردهای زنده‌ها نیست و این امری است که عقل آن را تکذیب و نفی نمی‌کند^۲ و حدیث نبوی هم بر آن دلالت می‌کند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «روح او را به جسد باز می‌گردانند»^۳

ابن قیم جوزیه می‌گوید: روح از پنج لحاظ به بدن تعلق دارد، که حکم آن‌ها متفاوت است:

اول: تعلق روح به بدن در شکم مادر به هنگام جنینی.

دوم: تعلق روح به بدن بعد از متولد شدن.

سوم: تعلق روح به بدن در حال خواب، به وجهی تعلق دارد و به وجهی از آن جدا می‌شود.

چهارم: تعلق روح به بدن در برزخ^۴، اگر بدن رها و تنها شود، به طور کلی از آن جدا نمی‌شود، به گونه‌ای که بدن هیچ توجهی به آن نداشته باشد.

۱- نگا: شرح الطحاویة، ۱۳۶/۲، با اندکی تصرف.

۲- نگا: الروح، ص ۶۲ و فتح الباری، ۲۱۴/۳.

۳- قسمتی از حدیث طولانی براء بن عازب در مورد عذاب قبر، و حدیث را ابوداود آورده در سنن خود، ضمن طولانی بودنش در کتاب سنت در باب مسأله قبر و عذاب آن، ۲۳۹/۴، ۲۴۰، شماره ۴۷۵۳، و احمد در مسند ۲۸۷/۴، ۲۸۸، و هیشمی هم آن را در مجمع الزوائد آورده و گفته، احمد آن را روایت کرده و رجال آن هم صحیح می‌باشند. ۵۲/۳-۵۳.

۴- البرزخ به معنای مانع میان دو چیز، منظور از آن، مدتی از زمان است که میان مرگ و روز قیامت قرار دارد، نگا: فرهنگ قاموس المحيط، ۲۸۵/۱.

پنجم: تعلق روح به بدن در روز رستاخیز و برانگیختن جسم‌ها و آن کاملترین تعلق گرفتن به بدن است و وابستگی‌های قبلی با این نوع وابستگی نسبتی ندارند، که در آن هنگام بدن همراهی روح را در مردن، خوابیدن و تباهی نمی‌پذیرد. اگر کسی که خوابیده روح او در جسدش باشد، در حالی که او زنده است و زنده بودن او مانند زنده‌های بیدار نیست، پس خواب برادر مرگ می‌باشد. مرده هم همینطور است، هنگامیکه روحش به داخل جسد باز می‌گردد، حالت او میان زنده و مرده‌ای است که روح به بدنش باز نگشته است، مانند حالات کسی که خوابیده و میان مرگ و زندگی قرار دارد، پس در این مبحث تفکر و تأمل کن، زیرا اشکالات زیادی را از شما بر می‌دارد.^۱

بدان، پیامبران به آنچه که عقل‌ها از درک آن عاجزند و آن را نفی می‌کنند، خبر نمی‌دهند، اخبار آن‌ها را یا عقل و فطرت درک می‌کنند یا بدلیل ناتوانی در رسیدن به حقیقت آن، آن را درک نمی‌کنند. خبر دادن از آن از لحاظ عقل محال نیست و هر خبری که عقل آن را درک نکند یا باطل است یا آن عقل فاسد است.^۲ عذاب قبر و نعمت‌های آن حقیقتی است که بوسیله ظاهر قرآن ثابت شده است. و سنت صریح هم آن را تأیید کرده و اجماع علمای اهل سنت هم بر آن است.^۳ کسی که از دنیا می‌رود، یا در نعمت قرار می‌گیرد یا در عذاب الهی است. این اتفاقات برای روح و جسم او روی می‌دهد، روح بعد از جدا شدن از بدن یا در نعمت و یا در عذاب ماندگار می‌شود، گاهی هم به بدن متصل می‌شود و با او نعمت و یا عذاب را

۱- الروح، ص ۶۲، نگا: شرح العقیده الطحاویة، ۱۳۶/۲.

۲- الروح، ص ۸۶-۸۷ - با اندکی تصرف، نگا: موقف المدرسه العقلیه من السلسله، ۴۰۵/۴۰۳/۱.

۳- شرح لمعه الاعتقاد الهادی الی سبیل الرشاد از ابن قدامه مقدسی، ص ۶۹، نگا: وقف المدرسه العقلیه من السنه، ۳۹۷/۱.

تجربه می‌کند، وقتی قیامت فرا می‌رسد روحها به جسد‌ها باز می‌گردند و از قبرهای خود، به سوی پروردگار عالمیان، بلند می‌شوند.^۱

دلایل عذاب قبر و نعمت‌های آن

کسی که نگاهی به قرآن و سنت نبوی بیندازد، می‌یابد، که عذاب کسی که مستحق عذاب است و نعمت کسی که، مستحق نعمت می‌باشد از زمان مرگ و قبض روح توسط ملائک آغاز می‌شود، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ ۖ إِلَىٰ يَوْمِ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿۹۳﴾ [الأنعام: 93].

«ستمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دست‌های خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بناگوششان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی) خویشتن را برهانید. این زمان به سبب دروغهائی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوارکننده‌ای می‌بینید.»

پس اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ﴾ یعنی با دست می‌زنند تا روح از بدنشان خارج شود. مانند این آیه که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبِرَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۵۰﴾ [الأنفال: 50].

«اگر ببینی (ای پیغمبر! هول و هراس و عذاب و عقابی را که به کافران دست می‌دهد) بدان گاه که فرشتگان جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنان را (از

هر سو) می‌زنند و (بدیشان می‌گویند): عذاب سوزان (اعمال بد خود) را بچشید، (از مشاهده این همه درد و رنج و ترس و خوف دچار شگفت خواهی شد و به حال آنان تأسف خواهی خورد.)»

در حق اهل نعمت خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ تَتَوَقَّعُهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [النحل: 32].

«(پرهیزگاران،) همانهایی که (به هنگام مرگ) فرشتگان (قبض ارواح) جانشان را می‌گیرند در حالی که پاکیزه (از کفر و معاصی) و شادان (از رویارویی سرافرازانه خود با پروردگار) هستند. (فرشتگان بدیشان) می‌گویند: درودتان باد! (در امان خدائید و از امروز به ناراحتی و بلائی دچار نمی‌آئید. و) به خاطر کارهایی که می‌کرده‌اید به بهشت درآئید.»

با این فرموده خداوند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [فصلت: 30].

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد.»

و سایر آیاتی که در این باره آمده است.

این عذاب و نعمت اگر قبل از دفن کردن باشد، از جمله عذاب و یا نعمت واقع شده قبل از روز قیامت می‌باشد.

عذاب و نعمت که به قبر اضافه گشته بخاطر امر عظیمی که در آن واقع می‌شود و نیز به خاطر اینکه اکثرا مردگان را در قبر می‌گذارند و الا کفار و هر گناهکاری را که خداوند بخواهد تعذیب کند، قبل از مرگ او را تعذیب می‌کرد، هر چند دفن هم نشده باشد، ولی آن امر از مردم پوشیده است مگر کسی که خداوند بخواهد به او بنمایاند.^۱ این مطالب برخلاف منکران معتزلی است که معتقدند عذاب قبر فقط شامل کسانی می‌شود که دفن شده باشند.^۲

همچنانکه دلایل بر وقوع نعمت و عذاب بعد از دفن و بعد از سؤالاتی که دو فرشته می‌پرسند، دلالت می‌کنند.

در حدیث براء بن عازب درباره مؤمن آمده: ندا دهنده‌ای در آسمان ندا می‌دهد، اگر بنده‌ام راستگو باشد، او را از بهشت فرش می‌کنند و از بهشت لباس می‌پوشانند، دری برای او و رو به بهشت باز می‌کنند، بوی خوش از آن می‌آید و به قبرش می‌وزد. اما در مورد کافر گفت: ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که بنده من دروغ گفته، از آتش بر او بپوشانید، دری از آتش برای او باز کنید، گرمای آن و سمومش بر او می‌وزد، قبر او را تنگ می‌گرداند، به گونه‌ای که زاویه‌های آن از بین می‌روند.^۳

این نص صراحتاً بر وجود عذاب و نعمت، بعد از دفن دلالت می‌کند. در حدیث مرفوعی از زید بن ثابت آمده که: همانا این امت در قبرهای خود آزموده می‌شوند، پس اگر دفن نشده باشند، طبق سفارش خداوند، عذاب قبر بر شما شنیده می‌شود که من می‌شنوم...»^۴

۱- الفصل فی الملل و النحل، ۶۷/۴، و فتح الباری، ۲۷۵/۳، ۲۷۶.

۲- نگا: شرح الاصول، ص ۷۳۳.

۳- ابوداود آن را آورده در سنن خود در کتاب السنه و باب درباره قبر، ۲۳۹/۴، شماره ۴۷۵۳.

۴- قسمتی از حدیث طولانی است که مسلم آورده در (شرح نووی) کتاب بهشت و... باب نشان دادن جای مرده و... و ثابت کردن عذاب قبر، ۲۱۸/۹۰، ۲۱۹، شماره، ۲۸۶۷.

این احادیث و امثال آن در کتاب‌های حدیث صحیح فراوان می‌باشد، که بر واقع شدن عذاب قبر بعد از دفن دلالت می‌کنند.

آیا آن عذاب تا روز قیامت ادامه می‌یابد، یا قطع می‌شود؟ از ظاهر نصوص چنین فهمیده می‌شود، که بعضی از آن عذابها تا روز قیامت باقی می‌ماند، که عذاب کفار است، خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [المؤمن: 46].

«و آن آتش دوزخ است که بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه می‌شوند. (این عذاب برزخ ایشان است) و اما روزی که قیامت برپا می‌شود (خدا به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون (و پیروان او) را به شدیدترین عذاب دچار سازید.»
خداوند می‌فرماید:

﴿سَعَدَ بِهِمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ [التوبة: 101].

«ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم (: یکبار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایه درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد، و بار دوم با رسواکردن ایشان به وسیله پرده‌برداری از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانه عذاب بزرگی می‌گردند (و به دوزخ گرفتار می‌آیند).»

حافظ ابن حجر آورده که طبری گفته است: «نظر غالب این است که یکی از این دو بار، عذاب قبر است و دیگری احتمالاً، گرسنگی، اسارت، کشتن یا خواری می‌باشد.^۱ در حدیث ابوهریره درباره منافقین آمده: «به زمین گفته می‌شود، بر او تنگ شو، پس بر او تنگ می‌شود، ضلعهای آن دگرگون می‌شود، همچنان در آن عذاب می‌کشد، تا اینکه خداوند او را از آن تنگنا برمی‌انگیزد.»^۱

۱- فتح الباری، ۲۷۶/۳، شماره ۱۳۶۹، با اندکی تصرف.

عذاب قبر مدتی قطع و سپس ادامه می‌یابد، عذاب بعضی از گناهکارانی است و به اندازه جرمهای خود، عذاب می‌شوند، سپس عذاب آن‌ها تخفیف می‌یابد.^۲ قاضی عبدالجبار و پیروانش تصور کرده‌اند: عذاب تا زمان دمیدن در صور به تأخیر انداخته می‌شود.^۳ تصویری است که حقیقت ندارد، زیرا با دلایل قبلی مخالفت می‌کند. و آیه‌ای که به آن استدلال کرده‌اند علیه آن‌هاست، نه به سود آن‌ها. زیرا منظور از برزخ، مانعی است میان دنیا و آخرت، و آن مدت زمانی است که مردم در قبرهای خود می‌مانند.^۴

خداوند متعال، امور مربوط به آخرت و آنچه که مربوط به عالم برزخ می‌باشد، را امری غیبی و پوشیده از بندگان این دنیا قرار داده است که به خاطر حکمت و کمال خداوند و برای تشخیص دادن مؤمنان به غیب از سایرین می‌باشد.^۵ اگر خداوند مردم را از عذاب قبر آگاه می‌کرد، حکمت تکلیف و ایمان به غیب از بین می‌رفت، مردم دفن نمی‌شدند، همانطور که در حدیث صحیح نزد مسلم آمده: پیامبر ﷺ فرمود: «اگر دفن نشوید از خداوند می‌خواهم که به شما بشنوند از عذاب قبر، آنچه را که من می‌شنوم.»^۶

چون این حکمت در میان حیوانات هم نفی شده است، آن را شنیدم و درک کردم، همانطور که در حدیث گذشت.^۷ خداوند بنی‌آدم را از بسیاری از اتفاقاتی که در این دنیا

۱- قسمتی از حدیث طولانی که ترمذی آن را در سنن خود در کتاب جنازه باب آنچه درباره عذاب قبر آمده آورده است، ۳/۳۸۳، ۳۸۴، شماره ۱۰۷۱. و گفته حدیث حسن و غریبی است.

۲- نگا: شرح العقیده الطحاویه، ۱۳۹/۲.

۳- نگا: شرح الاصول، ص ۷۳۲.

۴- نگا: تفسیر القرآن العظیم، ۲۵۶/۳.

۵- نگا: الروح، ص ۸۹.

۶- قبلاً آورده شده است، ص ۲۹۲.

۷- ص ۲۸۷ مراجعه کن.

اتفاق می‌افتد، پوشیده آفرید. جبرئیل با وحی بر پیامبر ﷺ فرود می‌آمد و او را از اصحاب آگاه می‌ساخت، در حالیکه اصحاب او را نمی‌دیدند، جنها در میان ما زندگی می‌کنند و درباره امور خود با هم صحبت می‌کنند، در حالیکه ما آنها را نمی‌بینیم و سخن آنها را نمی‌شنویم، کس که خواب است، در خواب، درد و لذت را حس می‌کند، کسی که کنار اوست آن را احساس نمی‌کند، و کسیکه بیدار است، احساس درد می‌کند و لذت می‌برد، در حالیکه، آنکه کنار اوست، آن را درک نمی‌کند.^۱

کسی که در حال مرگ است به هنگام کندن جان، احساس درد می‌کند، در حالیکه ملائکه او را می‌زنند، حاضران آنها را نمی‌بینند.

عذاب قبر و نعمت‌هایش هم همینطور است، بر مرده واقع می‌شود، حتی اگر دو نفر در کنار همدیگر دفن شوند، یکی از آنها اهل نعمت و دیگری اهل عذاب باشد، نعمت اولی به دومی نمی‌رسد و عذاب دومی به اولی نمی‌رسد. قدرت و توان خداوند شگفت‌انگیزتر و گسترده‌تر از آن می‌باشد.^۲ پس مقایسه کردن حالات آخرت و زندگی برزخ با حالات دنیا، قیاس غایب نسبت به شاهد و حاضر است، که گمراهی تمام و نادانی و تکذیب پیامبران ﷺ می‌باشد.^۳

خدایا از عذاب قبر و از عذاب آتش و از فتنه دنیا و آخرت و از فتنه مسیح دجال به تو پناه می‌برم، پروردگار از شما می‌خواهم که مرا عاقبت به خیر گردانی.

۱- نگا: المنهاج شرح مسلم از نووی، ۲۲۴/۹، شماره ۲۸۶۶-۲۸۷۵، و فتح الباری، ۲۷۸/۳، شماره ۱۳۷۴، و الروح، ص ۹۰-۹۱.

۲- نگا: شرح الطحاوی، ۱۳۸/۲، و الروح، ص ۹۲، ۹۳، الاعتصام، ۵۶۹/۲.

۳- نگا: فتح الباری، ۲۷۸/۳، شماره ۱۳۷۴، الروح، ص ۱۰۰، برای اطلاعات بیشتر نگا: اثبات عذاب القبر و سؤال الملکین از امام بیهقی، و الغیبات فی ضوء السنه از دکتر محمد همام، و موقف المدرسه العقلیه من السنه ۳۹۷-۴۱۵.

فصل ششم: خلوت پیامبر ﷺ با زنی از انصار خوابیدن پیامبر ﷺ نزد ام سلیم و ام حرام حدیث جادو کردن پیامبر ﷺ

مبحث اول: شبهه مخالفت سیره آن حضرت در حدیث، با سیره آن حضرت
در قرآن کریم و پاسخ به آن

سیره پیامبر اکرم ﷺ در میان حقایق قرآنی و روایات امام بخاری

دشمنان حدیث شریف نبوی با حرص و طمع زیادی به صحیح بخاری عیب و ایراد می‌گیرند و مردم را در توهم انداخته‌اند که شخصیت پیامبر ﷺ که در قرآن هست، با شخصیتی که در نزد بخاری و سایر صاحبان صحاح هست، متفاوت می‌باشد. همانطور که می‌دانید نتیجه آن هر چه باشد، بی‌حرمتی عمدی به شخص رسول اکرم ﷺ می‌باشد. ما امام بخاری را از آن بدور می‌داریم.^۱

آن‌ها برای رسیدن به این نتیجه، لباس علما را پوشیدند تا خواننده به ایهام بیفتند، که حق با آن‌ها می‌باشد. در پشت بعضی احادیث امام بخاری منازعه کردند، گاهی عمداً به بطلان این احادیث روی آوردند و گاهی با بازگرداندن صیغه‌های آن طبق روشهای خود، آن‌ها را بر معانی حمل کردند که معنی نمی‌دهد و گاهی این دو کار را با هم انجام می‌دادند.

از جمله احادیثی که به آن استدلال کردند و به گمان خود سیره پیامبر ﷺ طبق قرآن با سیره‌ای که امام بخاری در صحیح خود آن را ترسیم نموده بود، مخالفت داشت.

۱- نگا: لماذا القرآن، ص ۸۵ و قراءه فی صحیح البخاری، ص ۴۱-۴۲، هر دو از احمد صبحی منصور و دین السلطان، ص ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۵۰، ۵۸۸، ۶۰۴، ۶۱۴، به همان کتاب مراجعه کن، ص ۶۴، ۶۷، ۹۲، ونگا: انذار من السماء، ص ۱۳۵-۱۹۱، ۶۹۹ هر دو از نیازی عزالدین، واهل السنه شعب الله المختار، ص ۶۶ و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین، ص ۴۵، ۳۲۶، هر دو از صالح وردانی.

الف- احادیثی که در آن‌ها لفظ (خلوت) آمده باشد، مانند: حدیث انس بن مالک که آورده: رسول خدا ﷺ با زنی از انصار برخورد کرد، که درباره یک مسأله دینی از آن حضرت سؤال کرد و سخنی که از مادرش ام سلیم و خاله‌اش ام حرام در زیارتی که با آن‌ها داشته و خوابیدن پیامبر ﷺ نزد آن‌ها به هنگام استراحت.

در این روایت‌هایی که لفظ خلوت آمده است، آن را بر خلوت‌های حرام حمل کرده‌اند. و در این روایت‌ها این احادیث را به گونه‌ای آوردند که غرایز جوانان را برمی‌انگیزد، در حالی که این روایات کمال تقدیر را به رسول اکرم ﷺ و گذشتگان و پدران ما می‌بخشد، با توجه به دوری سیاق این روایت‌ها در صحیح بخاری با سیاقی که آن‌ها آورده‌اند و به دور از هدفی که آن‌ها در اطراف آن به عدالت امام بخاری^۱ و صحیح او ایراد می‌گیرند، تصور کرده‌اند که بخاری، سیره‌ای غیر از سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن ارائه داده است.^۲

ب- حدیث جادو کردن پیامبر ﷺ می‌باشد که تصور کرده‌اند سحر او را از مقام نبوت پایین می‌آورد و به عصمت آن حضرت ایراد وارد می‌کند و با قرآن به مخالفت بر می‌خیزد، خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ [الفرقان: ۸].

۱- بخاری امیر مؤمنان در حدیث است، امام ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره ابن بردزبه، به جد اومی‌باشد. یهودی و بر دین قوم خود بود، سپس مسلمان شد، مغیره فرزند او نزد یمان الجعفی والی و حاکم بخارا، در آن هنگام، نسبت «ولاء»، «دوست» و بعد از آن به نسبت او (جعفی) گفتند، او حافظ علم و صاحب (جامع الصحیح) و (التاریخ الکبیر) و (الادب المفرد) و (القراءه خلف الامام) و غیر از آنهاست. در سال ۲۵۶ هـ از دنیا رفت، شرح حال او در: تذکره الحفاظ، ۵۵۵/۲، شماره ۵۷۸، و طبقات الحفاظ از سیوطی، ص ۲۵۲، شماره ۵۶۰، و التیقید و المعرفه رواة السنن و المسانید از ابن نقطه، ص ۳۰، شماره ۶، و الارشاد از خلیلی، ص ۳۷۷، ۳۸۰. و طبقات المفسرین از داودی، ۱۰۴/۲، شماره ۴۶۳، و امام البخاری امیرالمؤمنین فی الحدیث از استاد دکتر یوسف الکنانی، ص ۵-۲۰، و مقدمه فتح الباری، ص ۵۰۱، ۵۱۸، آمده است.

۲- نگا: السنه فی مواجهه اعدائها از استاد دکتر طه جیشی، ص ۱۹۰، ۲۰۷.

«ستمگران (کفرپیشه) می‌گویند: شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید.»
ایراد و شبهه دشمنان را نسبت به احادیث قبلی، ذکر می‌کنیم و در مبحثهای بعدی به آن‌ها پاسخ خواهیم داد، که بعد از پاسخ به مخالف بون سیره پیامبر ﷺ در حدیث، با سیره پیامبر در قرآن کریم، ذکر آن می‌آید.

پاسخ: من هم همانطور که استاد دکتر طه حبیشی گفته‌اند می‌گوییم: «نه بخاری و نه کسی دیگری غیر از او، حق نداشته‌اند که شخصیت نبی ﷺ را به تصویر بکشند، زیرا شخصیت پیامبر ﷺ با همه سادگی آن، به عناصر و نیروهایی برمی‌گردد که خداوند در وجود او قرار داده است، پس خداوند همه انبیاء را برای خود و عین خود آفریده است، اوست که می‌تواند تصویری از آنچه که برای خود آفریده است و عین خود آفریده ارائه دهد. بعد از ترسیم آن، شخصیت و سطح ارتباط میان ما و رسول خدا ﷺ را مشخص می‌کند.

همه این امور مربوط به خداوند است، و کسی حق دخالت در آن را ندارد. خداوند شخصیت پیامبر ﷺ را برایمان در قرآن و بوسیله وحی مشخص کرده است. پیامبر ﷺ هم امور را برای ما، بوسیله اقوال و گفتار و صفاتش مشخص نموده، و آن‌ها را به وسیله وحی استوار گردانده است.

نقش امام بخاری و سایر نویسندگان کتاب‌های حدیثی، ثبت همه این امور و وقایع تاریخی آن می‌باشد.

اطمینان حاصل کردن از این نوع کتاب‌ها آسان و ممکن است. ما می‌توانیم یک واقعه تاریخی را تحلیل و بررسی نمائیم، واقعه‌ای که بخاری از آن صحبت می‌کند، آن را براساس یک تحقیق منظم و دقیق بررسی نمائیم. همچنین ما می‌توانیم راویان این روایت‌ها را در یک نسل و یا دو نسل مورد بررسی قرار دهیم، تا به بخاری یا سایر راویان دیگر برسیم.

این کاری بود که سلف و گذشتگان نیکوکار ما، به آن عمل کردند و نتیجه کاوش و تحقیقات آن‌ها، منجر به صحت کتاب، و صحیح گرداندن آن شد. بجز موارد اندکی، که سخن درباره آن موارد اندک، همان است که بخاری گفته، که بعضی از آن موارد حتی به درجه جعل هم نمی‌رسند، حتی به درجه حدیث ضعیفی که احتمال ضعف آن بود نمی‌رسد که تفصیل این مبحث در فصل‌های گذشته آمده است.^۱

نخست و در ابتدا شایسته است که اتفاق کنیم بر اینکه، هیچ کس حق ندارد، در خیال و تصور خود شکل و تصویری از پیامبر ﷺ را ترسیم نماید، فرقی هم نمی‌کند. این ترسیم خاتم النبیین باشد یا هر پیامبر ﷺ دیگری.^۲

اینجا به استدلالهایی که دشمنان درباره احادیثی که تصور کرده‌اند مخالف قرآن کریم می‌باشند، پاسخ می‌دهیم.

مبحث دوم: شبهه طعنه‌زندگان به حدیث انس بن مالک، درباره خلوت پیامبر ﷺ با زنی از انصار و پاسخ آن

امام بخاری در روایتی با سند خود از انس بن مالک، آورده است: زنی از انصار نزد پیامبر ﷺ آمد، در حالی که بچه‌ای همراه داشت، پیامبر ﷺ با او صحبت کرد و دو بار فرمود: «قسم به آنکه جان من در دست اوست، شما محبوب‌ترین مردم برای من هستید.»^۳

۱- نگا: ۱۵۶/۲، ۱۶۲.

۲- نگا: السنه فی مواجهه اعدائها از استاد دکتر طه حبیبی، ص ۱۹۰، با دخل و تصرف در آن او معتقدیم، آن‌ها تصور می‌کنند که بخاری با آورده این حدیث در صحیح خود، خواسته به رسول خدا ﷺ افترا ببندد.

۳- بخاری آن را (در شرح فتح‌الباری) در کتاب مناقب انصار، و در باب فرموده پیامبر ﷺ به انصار، شما محبوب‌ترین مردم نسبت به من هستید، ۱۴۲/۷، شماره ۳۷۸۶، و کتاب النکاح باب، جایز نیست که مرد با زن در میان مردم خلوت کند. ۲۴۴/۹، شماره ۵۲۳۴، کتاب ایمان و النذور، باب سوگند

با استناد به این روایت دشمنان اسلام، به صحیح بخاری ایراد گرفته و خواننده را به توهم می‌اندازند که این حدیث شخصیت پیامبر ﷺ را مورد نقد قرار می‌دهد. که در روایت آمده: او با آن زن خلوت نمود، سپس گفت: «شما محبوب‌ترین مردم برای من هستید.» احمد صبحی منصور گفته است: «روایت می‌خواهد که خواننده را به تفکر وادارد درباره آنچه که در آن خلوت روی داده که منتهی شده به کلمات عشق‌آمیز و مطمئناً این چیزی است که بخاری خواسته است.»^۱

پاسخ: به آن گمراهانی که می‌خواهند صحیح امام بخاری را مورد نقد و ایراد قرار دهند تا جایگاه آن را به عنوان صحیحترین کتاب بعد از کتاب خدا پایین بیاورند می‌گوییم، می‌خواهید ارزش هم‌پایی قرآن از صحیح بخاری را از بین ببرید، تا با از بین بردن آن، کتاب‌های حدیثی را هم از بین ببرید، که صحیح بخاری همانند سر است، نسبت به کتاب‌های حدیث و با از بین رفتن سر، جسد هم از بین می‌رود.

به آن‌ها می‌گوییم اگر شما در ادعای خود صادق هستید، و می‌خواهید پیامبر ﷺ را از ایجاد و طعنه وارده به سیره آن حضرت و اخلاق بزرگوارانه آن حضرت منزّه کنید. گمان می‌کنید که بخاری با آوردن این حدیث در صحیح خود به پیامبر افترا زده است و در اخلاقتش شک ایجاد کرده است، در حالی که امام بخاری از آن به دور است. حقیقتاً اگر شما اهل علم هستید و تحقیق می‌کنید، در این باره تحقیق واقع‌بینانه انجام دهید. تا کذب ادعایتان ثابت شود. اگر راست می‌گویید: چرا آن بابی که بخاری حدیث را در آن روایت

پیامبر ﷺ چگونه بود؟ ۵۳۴/۱۱ شماره ۶۶۴۵، و مسلم (در شرح نووی) در کتاب فضائل اصحاب و در باب از فضیلت‌های انصار، ۳۰۶/۸، شماره ۲۵۰۹.

۱- لماذا القرآن، ص ۹۱-۹۱ و قرائه فی الصحیح البخاری، ص ۲۲، هر دو از احمد منجی منصور، نگا: دین السلطان از نیازی عزالدین، ص ۳۹-۶۳، و دفع الشبهات عن الشیخ الغزالی از احمد حجازی السقا، ص ۲۱۰.

کرده را عمداً ذکر نکرده‌اید؟ که آن باب «جایز نیست که مرد با زن در میان مردم خلوت کند.»

چرا در مورد آنچه که شارحان حدیث درباره منظور از خلوت کردن گفته‌اند و اینکه آن خلوت چگونه بوده است، و چرا پیامبر ﷺ خلوت نمود، خود را به نادانی زده‌اید؟ بله، آن را عمداً نیاورده‌اید، بخاطر دورویی شما و گمراه ساختن خواننده، شما هم مانند مردم تمام دنیا فقه امام بخاری و شرح باب‌های آن را می‌شناسید، پس با تغییر دادن عنوان باب، دروغگویی و گمراهی شما معلوم می‌شود همین‌طور خود را در مقابل شارحان حدیث از پیشوایان امت و کسانی که برای احادیث حرص می‌خورند و زحمت می‌کشند، به نادانی زدید، و گفتید که بخاری را تقدیس می‌کنند، و او را به دور از خداوند عبادت می‌کنند (پناه به خدا) در مورد تفسیر و بیان آن و اینکه آن خلوت کردن چگونه بوده است، خود را به نادانی زده‌اند؟

نتیجه این همه نادانی شما این است که شما عقل‌های پیشوایان اسلامی را کودن فرض کردید و عقل‌های خوانندگان را خوار شمردید.

باهم آنچه را که شما بر خواننده پوشانده‌اید، آشکار می‌سازیم، تا بینم خواننده بعد از آن چگونه رأی و نظر می‌دهد، چه کسی راستگوست شما یا بخاری؟ و چه کسی ایراد گیرنده به سیرت رسول اکرم ﷺ می‌باشد، بخاری یا شما؟ چه کسی نزد خواننده قابل احترام است شما یا بخاری؟

حافظ ابن حجر در حالی که منظور از آن بابی که امام بخاری در آن، این حدیث را روایت کرده، تشریح می‌کند و می‌گوید: عنوان آن باب اینگونه است: «بابی که درست نیست مرد با زن در میان مردم خلوت کند.» یعنی به گونه‌ای با آن زن تنها نشود، که مردم آن‌ها را ببینند و صدای آن‌ها را نشنوند، مگر از اموری باشد که زن از بازگو کردن آن در میان مردم شرم داشته باشد. مؤلف این کتاب، در شرح کلمه (نزد مردم) می‌گوید: در بعضی از احادیث اینگونه آمده است «با آن زن در راهی خلوت کرد که معمولاً از رفت و

آمد خالی نیست.» و گفتن «رسول خدا ﷺ با او خلوت کرد» یعنی در بعضی راه‌هایی که معمولاً آمد و شد جریان دارد، مهلب گفته است: منظور انس، از با او خلوت نمود به گونه‌ای که از دید کسی که با او بود پنهان شدند، نیست. با او خلوت نمود، به گونه‌ای که کسی شکایت آن‌ها را نشنید و کسی نفهمید چه میان آن‌ها گذشته است به همین دلیل انس آخر سخنان آن‌ها را آورده و روایت کرده، ولی آنچه را که میان آن‌ها گذشته را نیاورده، چون آن را نشنیده بود.

در روایت مسلم از انس چنین آمده: «زنی در سر خود چیزی داشت گفت: ای رسول خدا! من به تو نیازی دارم، پیامبر ﷺ فرمود: ای مادر فلانی از چه راهی برویم، تا نیاز تو را برآورده کنم، مقداری راه رفتند و با هم خلوت کردند، تا از نیاز خود فارغ شد.^۱ امام نووی گفته: «مقداری راه را با او خلوت نمود.» یعنی در یک راهی که رفت و آمد داشت با او خلوت نمود، تا مشکل او را رفع سازد و در خلوت برای او فتوا دهد، این خلوت کردن از نوع خلوت کردن بیگانگان باهم نیست، این خلوت کردن در راه رفت و آمد مردم بوده است و هر دو هم دیده می‌شدند، ولی سخن آن‌ها شنیده نمی‌شد، زیرا آن قضیه قابل آشکار شدن نیست.^۲

ابن حجر گفته است: درباره این روایت بیانی است «که بحث و بررسی با یک زن بیگانه در خفا، در دین شبهه ایجاد نمی‌کند ولی آن گونه که عایشه گفته کدام یک از شما زیرک و هوشیار می‌باشید، آنگونه که رسول خدا ﷺ زیرک و هوشیار بود.»^۳

۱- مسلم (در شرح نووی) در کتاب فضایل باب نزدیکی پیامبر مردم و متبرک شدن آن‌ها، ۹۰/۸ شماره آن را آورده ۲۳۲۶، و ابوداود هم آن را آورده است در سنن خود در کتاب. ادب‌ها، باب سنن در راهها، ۲۵۷/۴، شماره‌های ۴۸۱۸-۴۸۱۹.

۲- المنهاج شرح مسلم از نووی، ۹۱/۸.

۳- بخاری در شرح فتح‌الباری آن را آورده، در کتاب حیض و باب نزدیکی کردن با حیض، ۴۸۱/۱، شماره ۳۰۲ و کتاب روزه باب زندگی کردن با روزه‌دار، ۱۷۶/۴، شماره ۱۹۲۷، مسلم آن را آورده (شرح نووی)، در کتاب

اما فرموده پیامبر ﷺ «قسم به کسی که جان من در دست اوست» شما محبوب‌ترین مردم برای من هستید، که آن را دوبار و عده‌ای هم می‌گویند سه بار تکرار کرده است، به صورت اجمال آمده به این معنا که مجموعه شما اصحاب، از مجموعه‌های دیگر برای من دوست داشتنی‌تر است.

در این جمله وصف انصار به نیکی است، به گونه‌ای که رسول خدا، دوست داشتن اصحاب خود را نشانه ایمان و کینه به آن‌ها را نشانه دورویی دانسته است، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «جز مؤمنان کسی انصار را دوست ندارد و جز منافقان کسی به آن‌ها کینه ندارد، کسی که آن‌ها را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست می‌دارد و کسی که به آن‌ها کینه داشته باشد، خداوند نسبت به آن‌ها کینه به دل می‌گیرد.»^۱

انس از رسول خدا ﷺ آورده که فرمود: «از نشانه‌های ایمان، دوست داشتن انصار می‌باشد و نشانه دورویی و نفاق، کینه به انصار می‌باشد.»^۲

حافظ ابن حجر گفته است: «آن‌ها به این صفات، برجسته گشتند، که دیگران از این ویژگی محرومند. از پناه دادن به پیامبر ﷺ و همراهانش و امر آن‌ها را اقامه کردن و با

حیض، باب نزدیکی کردن با حیض روی لباس، ۲۰۷/۲، شماره ۲۹۳، و کتاب روزه، باب بوسیدن بر روزه‌دار حرام نیست اگر باعث تحریک شهوت نشود، ۲۳۱/۴، شماره ۱۱۰۶، نگا: فتح‌الباری، ۲۴۵/۹، شماره ۵۲۳۴.

۱- بخاری (در شرح فتح‌الباری) آن را آورده، در کتاب مناقب و وصف انصار در باب دوست داشتن انصار از ایمان است، ۱۴۱/۷ شماره ۳۷۸۳، و مسلم آن را (در شرح نووی) آورده، در کتاب ایمان در باب دوست داشتن انصار و علی از نشانه‌های ایمان و کینه به آن‌ها نشانه دورویی است، ۳۴۰/۱ شماره ۷۵.

۲- بخاری آن را آورده (در شرح فتح‌الباری) در کتاب ایمان، نشانه ایمان دوست داشتن انصار است، ۸۰/۱ شماره ۱۷/۰، و کتاب مناقب الانصار، باب دوست داشتن انصار از ایمان است ۱۴۱/۷، شماره ۳۷۸۴، و مسلم (در شرح نووی) آن را آورده. در کتاب ایمان باب به دلیل دوست داشتن انصار و علی از ایمان و نشانه‌های آن است، و کینه به آن‌ها از نشانه‌های نفاق و دورویی می‌باشد، ۳۴۰/۱ شماره ۱۲۸.

جان‌ها و اموال خود آن‌ها را تسلی دادن و ایثار کردن در بسیاری از امور با آن‌ها، با این کارهایی که انجام دادند، بغض و کینه تمام قبایل عرب را نسبت به خود تحریک کردند، و با آن صفاتی که وصف شدند باعث حسد نشد، حسدی که کینه را به دنبال خود دارد، به همین دلیل توصیه شده که نسبت به آن‌ها کینه نداشته باشیم و آن‌ها را دوست بداریم، تا جایی که دوست داشتن آن‌ها نشانه ایمان و کینه داشتن نسبت به اصحاب، از نشانه‌های نفاق و دورویی است، در صحیح مسلم آمده که پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: «بجز مؤمنان تو را دوست ندارند و جز منافقان کسی کینه تو را به دل ندارد.»^۱ و این مطلب را در میان اصحاب علناً اعلام کردند تا اکرام آن‌ها و حسن توجه به دین توسط آن‌ها معلوم شود.^۲ برای هر عاقلی، و قلب سالمی روشن و آشکار گشته که این حدیث از لحاظ روایی و درایتی صحیح است و تصور اهل انحراف درباره کلمه «خلوت» در حدیث که بر خلوت محرم حمل نموده است، قابل قبول نیست. چون منظور خلوت کردن در راهی است که از عبور و مرور مردم خالی نیست.

همچنانکه آشکارا توضیح داده آن زنی که پیامبر ﷺ با ایشان خلوت کردند، سؤالی داشته و از پیامبر ﷺ فتوا خواسته که از جمله مسایلی بوده که معمولاً زنها از ذکر آن در میان مردم خودداری و شرم می‌کنند. پیامبر ﷺ او را به جایی برده که بتواند به درستی صدایش را بشنود و آن جا خالی از رفت و آمد مردم نبوده است. مسلم در روایت خود این‌ها را آورده و بر معنای لفظ «خلوت» تعبیر درست نموده و بر آن تأکید کرده است. درباره جمله‌ای که رسول خدا ﷺ سخنانش را با آن به پایان رسانده که فرمود: «قسم به کسی که جان من در دست اوست شما محبوب‌ترین مردم نزد من هستید» و این مطلب را

۱- مسلم (در شرح نووی) آن را آورده، در کتاب ایمان و باب اینکه دوست داشتن علی و انصار از نشانه‌های ایمان است و کینه داشتن نسبت به آن‌ها نشانه نفاق است، ۳۴۱/۱، شماره ۷۸.

۲- فتح الباری، ۸۱/۱، شماره ۱۷.

در تأیید مطالب قبلی خود، که درباره حب انصار گفته آورده است. این سخنان را پیامبر ﷺ آشکارا، برای مردمی که از عروسی برمی‌گشتند بیان فرموده است.

در روایت بخاری از انس بن مالک، پیامبر ﷺ فرمود: رسول خدا ﷺ زنان و بچه‌هایی را دید که از عروسی برمی‌گشتند، فرمود: «شما از محبوب‌ترین مردم نزد من هستید.»^۱ آیا بعد از این همه بحث و بررسی، حجتی در حدیث برای کسانی که می‌خواهند آن را آشفته کنند باقی مانده است، در حالی که خیلی ساده لوحانه فکر می‌کنند، آن‌ها از پیروان و دوستان رسول خدا ﷺ و دفاع‌کنندگان از او می‌باشند، زمانی که به سنت معطر آن حضرت کفر می‌ورزیدند و به عدالت امام بخاری ایراد می‌کردند، همچنین به صحیح جامع او (صحیح بخاری) ایراد می‌گیرند، و عقل مسلمانانی را که ما از پیروان سلف خود هستیم نمی‌پذیرند و نظر و عقل خواننده خود را خوار می‌شمارند؟ خداوند تبارک و تعالی بلندمرتبه و آگاه‌تر است.

مبحث سوم: شبهه طعنه‌زندگان در حدیث خوابیدن پیامبر ﷺ نزد ام سلیم و ام حرام و پاسخ به آن‌ها

نخست: حدیث ام سلیم:

بخاری و مسلم از انس بن مالک روایت کرده‌اند که فرمود: «ام سلیم^۲ سفره‌ای برای پیامبر ﷺ پهن کرده بود و او روی آن سفره کنار پیامبر ﷺ می‌نشست، گفت: زمانی که

۱- بخاری «در شرح فتح الباری» کتاب مناقب انصار، باب فرموده پیامبر به انصار: شما محبوب‌ترین مردم برای من هستید، ۱۴۲/۷، شماره ۳۷۸۵، کتاب نکاح باب رفتن زن‌ها و بچه‌ها به عروسی، ۱۵۶/۹، شماره ۵۱۸۰.

۲- ام سلیم دختر ملحان و نام ملحان: مالک بن خالد بن زید بن حرام بن جندب ابن عامر بن غنم بن عدی بن البخار انصاری خزرجی، بخاریه بود، ما در انس بن مالک درباره نام او اختلاف داشته و گفته شده سهله و گفته شده رمیله، و گفته شده رمیثه، و ملیکه و غمیصاء و رمیصاء، همسر مالک بن نصر بود،

پیامبر ﷺ می‌خواهید از عرق و موهای پیامبر ﷺ می‌گرفتم و آن را در ظرفی می‌ریختم، سپس آن را در کیسه‌ای جمع کرد در حالی که او خواب بود، زمانی که انس در حال مرگ بود، وصیت کرد که از آن عرق و مو بر روی گلویش ریخته شود، و این کار را کردند.^۱

دوم: حدیث ام حرام:

بخاری و مسلم از انس بن مالک روایت کرده‌اند که گفت: «رسول خدا ﷺ نزد ام حرام دختر ملحان می‌رفت^۲، او را طعام می‌داد، آن هنگام ام حرام همسر عباده بن صامت بود،

پدر انس بن مالک در جاهلیت، اندوهگین شد از او به سوی شام رفت، و همانجا از دنیا رفت، ابو طلحه انصاری با او ازدواج کرد که شرک بود، گفت من به تو علاقمند هستم در حالیکه مانند تو رد نمی‌شود، ولی تو کافر هستی ولی من زن مسلمانی هستم، اگر مسلمان شوی، مهرم بر توست والا با کسی دیگری ازدواج می‌کنم، مسلمان شد و با او ازدواج کرد. و خوب هم مسلمان شد. بچه‌ای از او بدنیآ آورد که در نوزادی از دنیا رفت، او پدر عمر است که از همسرش خوشش می‌آمد. سپس بچه‌ای دیگر به دنیا آورد به نام عبدالله بن ابی طلحه، که پدر اسحاق است، در اسحاق و برادرانش برکت هست، ده برادر بودند، همگی علم را از او گرفتند. به همراه پیامبر بود و احادیثی را از پیامبر روایت کرده است. پسرش انس از او روایت کرده، از زنان عاقل بود. در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت. به شرح زندگی او نگاه کن در اسدالغابه ۳۳۳/۷ شماره ۷۴۷۹ و الاستیجاب ۱۹۴۰/۴، شماره ۴۱۶۳، والاصابه ۴۴۱/۴ شماره ۱۲۰۷۷ و تاریخ الصحابه ص ۲۷۶، شماره ۱۵۷۳ و تجرید اسماء الصحابه ۳۳۳/۲.

۱- بخاری آن را در شرح فتح‌الباری در کتاب اجازه خواستن، باب کسی که قومی را زیارت کند نزد آن‌ها بماند، ۷۳/۱۱ شماره ۶۲۸۱، و مسلم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب فضایل باب بوی خوش عرق پیامبر و مبارکی آن ۹۶/۸، شماره ۲۳۳۲.

۲- ام حرام دختر ملحان بن خالد بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن بخار الانصاری خزرمی است. همسر عباد بن صامت و خواهر ام سلیم و خاله‌اش بن مالک، اسم درست او نیست. پیامبر او را گرامی می‌داشت. در خانه‌اش به دیدنش می‌رفت، و نزد او می‌ماند. برای او دعا

رسول خدا ﷺ نزد او رفت، ام حرام پیامبر ﷺ را طعام می‌داد، و سر او را می‌جنباند، تا رسول خدا ﷺ خوابش برد. سپس بیدار شد در حالی که می‌خندید، ام حرام گفت: گفتم: ای رسول خدا به چه می‌خندید؟ فرمود: مردمانی از امت بر من وارد شدند در حال جهاد در راه خدا بودند. سوار بر وسط این دریا می‌شوند همانند پادشاهان که بر تخت می‌نشینند. گفت ای رسول خدا، از خدا بخواه که من هم جزء آنها شوم، رسول خدا ﷺ برای او دعا کرد، سپس سرش را دوباره گذاشت، وقتی بیدار شد در حال خندیدن بود، گفتم: چه چیزی شما را می‌خندانند ای رسول خدا؟ گفت مردمانی از امت من کنار من آمدند در حالی که مجاهد فی سبیل الله بودند (همانطور که در روایت اول گفته بود) گفتم: ای رسول خدا از خدا بخواه که من هم جزء آنها شوم. فرمود: شما جزء اولین نفرات هستید. در زمان معاویه سوار بر کشتی و دریا شد وقتی از دریا بازگشت، از روی اسبش افتاد و از دنیا رفت.^۱

دشمنان سنت با دو حدیث قبلی، به عدالت امام بخاری و صحیح او ایراد گرفته‌اند و تصور کردند که از روایات چنین برمی‌آید که باید پیامبر ﷺ ارتباط‌های دیگری قبلاً با آنها

می‌کرد شهید شود، در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه از دنیا رفت، بر شرح حال اونگا: اسد الغابه ۳۰۴/۷، شماره ۷۴۱۱، و الاصابه ۴/۴۱، شماره ۱۱۹۷۱، والاستیجاب ۴/۱۹۳۱، شماره ۴۱۳۷ و تجرید اسماء الصحابه، ۳۱۶/۲ و تاریخ الصحابه، ص ۲۷۶ شماره ۱۵۷۳.

۱- بخاری آن را (در شرح فتح الباری) در کتاب جهاد و سیرت، در باب دعا کردن به جهاد و شهادت برای مردان و زنان ۱۳/۶، شماره‌های ۲۷۸۸، ۲۷۸۹، و باب برتری کسی که در راه خدای خود بمیرد از جمله آنهاست، ۲۲/۶ - شماره‌های ۲۷۹۹، ۲۸۰۰ و باب جهاد زن در دریا، ۸۹/۶، شماره‌های ۲۸۷۷، ۲۸۷۸ و باب سواران دریا ۱۰۳/۶ شماره‌های ۲۸۹۴، ۲۸۹۵، و باب آنچه درباره جنگ روم آمده ۱۲۰/۶، شماره ۲۹۲۴ و کتاب اجازه خواستن، باب کسی که قومی را زیارت کند و نزد آنها بماند، ۷۳/۱۱، شماره‌های ۶۲۸۲، ۶۲۸۳، و کتاب تعبیر کردن باب خواب دیدن در روز، ۴۰۸/۱۲، شماره‌های ۷۰۰۱، ۷۰۰۲، مسلم در (شرح نووی) در کتاب امارت، باب، برتری جهاد در دریا ۶۵/۷، شماره ۱۸۱۲.

داشته باشد، در حالی که خداوند او را ادب کرده بود و چه خوب ادب‌کننده‌ای داشته است.

احمد صبحی منصور می‌گوید: بخاری می‌خواهد به ما بفهماند که خانه پیامبر ﷺ محل مهمان‌ها بوده است، و جای کافی برای پیامبر ﷺ نبوده است. بعد از دیدار با همسران خود، آن‌ها را ترک کرده، تا با زن دیگری خلوت کند، و به هنگام خوابیدن پیامبر، آن زن اقدام به جمع کردن موها و عرقش می‌کرد، چگونه چنین مسأله‌ای روی می‌دهد، بخاری می‌خواهد که جواب را با خیال و فکر بدست آوریم. از این تهمت به خدا پناه می‌بریم. سپس بخاری برای تصور باطل در حدیث ام حرام تأکید می‌کند. رسول خدا ﷺ بر ام حرام دختر ملحان وارد می‌شد، او را اطعام می‌داد، آن هنگام ام حرام همسر عباده بن صامت بود، رسول خدا ﷺ نزد او رفت و رسول خدا ﷺ را اطعام داد، سر او را می‌جنباند تا رسول خدا ﷺ خوابش برد، بیدار شد. در حال خندیدن بود، ام حرام گفت ای رسول خدا ﷺ، چه چیز تو را می‌خنداند، تا آخر حدیث. پس طبق این روایت خیالی و تصور شده، بر آن زن شوهردار وارد می‌شود، در حالی که در روایت، وجودی از شوهر آن زن نیست، و روایت اشاره می‌کند به این که، وقتی رسول خدا ﷺ بر آن زن وارد می‌شد او تنها بود، بخاری تصور می‌کند که چگونه میان پیامبر ﷺ و آن زن تصور شده، احتشام و عفت از بین نمی‌رفت، در حالی که میان دستان آن زن می‌خوابید، سر او را می‌جنباند، مطمئناً خواننده باید درباره جای سر رسول خدا ﷺ که میان دستان آن زن بود، و او را نوازش می‌کرد، گمان‌هایی بکند. سپس پیامبر ﷺ بعد از خوردن و خوابیدن بیدار می‌شود، و می‌خندد و میان او و آن زن مکالمه طولانی صورت می‌گیرد، متوجه می‌شویم که شوهر آن زن آنجا نبوده، والا در سخن‌های آن‌ها شرکت می‌کرد، خود روایت شامل بسیاری از اشارات مورد نظر می‌باشد تا خواننده را نسبت به اخلاق پیامبر ﷺ مشکوک نماید. روایت می‌گوید: «رسول خدا ﷺ بر ام حرام وارد می‌شد تا او را اطعام دهد.» اینجا بخاری، آنقدر مقام پیامبر ﷺ را تا حد حیوانات رام‌شده‌ای که وارد خانه می‌شود پایین آورده است. در حریم

خانه به او توجه می‌کنند و او را غذا می‌دهند. به لفظ داخل شدن بر زن توجه کن، نگفته، زیارت می‌کند. سپس می‌گوید آن زن، آن هنگام همسر عباده بن صامت بود. اینجا هشدار می‌دهد که او شوهر داشته است، ولی برای شوهر خودش نبوده است، تا به خواننده بفهماند که رسول خدا ﷺ بر آن زن شوهردار وارد می‌شد، آن هم زمانی که شوهر آن زن غایب بود. بعد از آن، اسم آن زن (ام حرام) را آورده تا به ذهن خطور کند که کاری که پیامبر ﷺ انجام می‌داده حرام بوده است نه حلال، سپس راوی با بی‌شرمی تمام، افعالی را به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهد، که سر زدن آن کارها حتی از کسی که از نظر اخلاقی در سطح میانه‌ای قرار دارد، امکان ندارد، چگونه رسول خدا ﷺ که بر آن خلقت عظیم آفریده شده چنین کاری انجام می‌دهد، راوی تهمت می‌زند که چگونه او را اطعام می‌داده است و سر او را نوازش می‌کرده، و نزد او و کنار او می‌خوابد، سپس با خنده بیدار می‌شود و با هم مشغول صحبت کردن می‌شوند، از تهمت و افترا زدن به رسول خدا، به خدا پناه می‌برم. سپس بخاری بعد از ذکر این اشارات ما را تنها می‌گذارد، تا در مورد مردی که با زنی شوهردار و در غیاب شوهرش خلوت نموده، خیال‌هایی بکنیم که زن او را غذا می‌دهد و سرش را می‌جنباند، یعنی شرم و حیا میان آن‌ها از بین رفته است. و با او همانند شوهر خود برخورد می‌کند. سپس گفته سر او را می‌جنباند، و نوازش می‌کرد، تا رسول خدا ﷺ خوابش برود، و بعد بیدار می‌شد. لابد خواننده سؤال می‌کند که رسول خدا ﷺ کجا خوابید، چگونه خوابید، که آن زن، سر او را نوازش می‌کرد، و هزاران سؤال دور یک هدف، که مطمئناً قصد بخاری از طرح این حدیث خیالی آن می‌باشد تا شبهه به ذهن خطور کند.^۱

۱- لماذا القرآن ص ۹۲-۹۴، و قراءة فی صحیح البخاری، ص ۴۱-۴۶، هر دو از احمد صبحی منصور، نگا: دین السلطان از نیازی، عزالدین، ص ۵۳۰، و الخدعة رحلتی من السنة الی الشیعة، ص ۷۳، ۷۵، و اهل السنة شعب الله المختار، ص ۲۷۲ و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء والمحدثین، ص ۶۱، ۱۲۴ هر سه از صالح وردانی.

پاسخ:

دکتر طه حبیبی، در پاسخ احمد صبحی منصور و هم‌فکران او می‌گوید: «که احمد صبحی منصور از خدا نترسیده و به وسیله آن داستان شخصیت پیامبر ﷺ را مورد تشویش و اضطراب قرار داده است. او ساده‌دلان را به توهم می‌اندازد که از دوستان آن حضرت و از مدافعان او می‌باشد، در حالی که او نمی‌داند که تفصیل آوردن در نفی امر نقص از دو امر کامل، عین خود نقص است. بخصوص اگر وارد در تفصیل ممل شود، حتماً دوست ما این جزئیات را می‌داند. و آن‌ها را در مخدوش کردن چهره پیامبر ﷺ و کاستن از ارزش و منزلت او در میان پیروانش بکار برده است. و این موردی وسوسه‌برانگیز است و آن‌هایی که از دوست ما بصیرت و آگاهی بیشتری داشتند به آن وسوسه شده‌اند و کسانی که از او احاطه بیشتری بر روش‌های بحث و بررسی داشتند، از او قوی‌تر و نفرات بیشتری داشتند، نتوانستند از دیوار عزت و بزرگواری پیامبر ﷺ نفوذ کنند و از آن عبور نمایند. چیزی که آن‌ها متوجه نشده‌اند این است که در همه روایت‌ها به آن اشاره شده، که رسول خدا ﷺ نزد ام سلیم و ام حرام زیاد رفت و آمد می‌کرد، زیاد می‌خورد و زیاد می‌نوشید.

پژوهشگر زیرک، سؤال می‌کند، آیا رابطه‌ای میان آن دو زن بزرگوار وجود داشته است؟

روایات پاسخ می‌دهند که ام سلیم و ام حرام خواهر می‌باشند، که به یکی از آن‌ها می‌گفتند «رمیصاء» و به دیگری می‌گفتند «غمیصاء» با غین نه با عین. عده‌ای می‌گویند رمیصاء (با راء) همان ام حرام، و غمیصاء با (غین) ام سلیم است، و عده‌ای عکس این را گفته‌اند.^۱

رمیصاء و غمیصاء: دو لفظ هستند که دلالت می‌کنند بر دو حالت در چشم شبیه به هم، و آن‌ها دو حالت خلق شده هستند، که چشم به آن‌ها کاری ندارد. ام سلیم همان مادر

۱- نگا: فتح الباری، ۷۵/۱۱، شماره‌های ۶۲۸۲-۶۲۸۳.

انس بن مالک، و ام حرام خاله انس بن مالک می‌باشد. و انس در دوران بچگی مدت ده سال خدمتگزار پیامبر ﷺ بود، پیامبر ﷺ رفتاری شایسته اخلاق پیامبرانه‌اش با او داشت. انس می‌گوید: ده سال در خدمت پیامبر ﷺ بودم و هرگز کاری انجام نداده‌ام، که از من ایراد بگیرد.^۱

این سه نفر در میان اصحاب، از جمله اصحاب ناشناس نبوده‌اند. چه چیز باعث شد که رسول خدا ﷺ تا این حد به آن‌ها علاقمند شود و آن قدر سؤال زیاد از آن‌ها پرسد. یک حالت بیشتر نیست و آن این است که فامیلی میان آن‌ها باشد، که آن دو زن را از محارم رسول خدا ﷺ قرار دهد. فرقی نمی‌کند از جهت نسب باشد، همانطور که بعضی از مورخان گفته‌اند و یا از جهت شیری باشد، آن طور که بعضی دیگر معتقدند.^۲ والا آیا عقلاً امکان دارد که پیامبر ﷺ کاری را انجام دهد که پیروانش را به دوری از آن سفارش کند؟ و آیا عقلاً ممکن است که رابطه‌ای غیرشرعی در یک زمان با دو خواهر اتفاق بیفتد؟

و آیا منطق و آداب و رسوم جایز می‌دانند که رسول خدا ﷺ بچه‌ای که فامیل هم نیست به مدت ده سال کامل در خانه‌اش به خدمت بگیرد؟ اگر چنین اتفاق‌هایی در زمان پیامبر روی می‌داد، آیا عقلاً دشمنان زمان پیامبر، از این جهت به او عیب و ایراد وارد نمی‌کردند؟ همه این امور از جمله شواهدی می‌باشند که اشتباه در آن نیست. و دلالت‌های دیگر ما را به یقین می‌رساند، که رسول خدا ﷺ با آن دو خواهر فامیلی نزدیکی داشته به گونه‌ای که آن‌ها جزء محارم رسول خدا ﷺ قرار گرفته‌اند. بویژه بعضی روایت‌ها می‌گویند، که رسول خدا ﷺ وارد خانه ام سلیم می‌شد و بر تخت او می‌خوابید و کسی هم

۱- بخاری آن را آورده (در شرح فتح‌الباری)، در چند جا، از جمله در کتاب ادب باب اخلاق نیکو و سخاوت و آنچه از بخل که زشت است. ۷۱/۱۰، شماره ۶۰۳۸، و مسلم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب فضیلتها باب رسول خدا بهترین اخلاق را داشت، ۷/۸، ۷۷، شماره ۲۳۰۹.
۲- نگا: فتح‌الباری، ۸۰/۱۱، ۸۱، شماره‌های ۶۲۸۲-۶۲۸۳، و المنهاج شرح مسلم از نووی ۶۷/۷.

خانه نبود.^۱ روایت دیگری می‌گوید: رسول خدا ﷺ خوابید وقتی بیدار گشت ام سلیم سر خود را می‌شست، پیامبر بیدار شد در حالی که می‌خندید. ام سلیم گفت: ای رسول خدا، آیا به سر من می‌خندید^۲، فرمود: نه.

شاید کسی بگوید: فامیل‌ها و اقوام پیامبر ﷺ شناخته شده بوده‌اند. در حالی که ام سلیم و ام حرام جزء آن‌ها نمی‌باشند.

پاسخ: ما از اجتماع و جامعه‌ای صحبت می‌کنیم که شناسنامه‌های افراد را برای شناختن فامیل بودن یا نبودن نمی‌گرفتند. به ویژه که نزدیکی و قرابت در میان زنان باشد، زیرا اقوام زیادی هستند که تاریخ و راویان، آن‌ها را شناخته، و یا در مورد آن‌ها غفلت کرده‌اند.^۳

امام نووی همان سخنان را آورده و گفته است: «رسول خدا ﷺ بر ام حرام دختر ملحان وارد می‌شد او را غذا می‌داد، سرش را نوازش می‌کرد و کنارش می‌خوابید.» همه علما اتفاق دارند که محرم پیامبر ﷺ بوده است، ولی در مورد نسبت او با پیامبر ﷺ اختلاف پیدا کرده‌اند.

ابن عبدالبر و سایرین گفته‌اند: یکی از خاله‌های شیری پیامبر ﷺ بوده است، عده‌ای دیگر می‌گویند: خاله پدر و یا جدش بوده است، زیرا عبدالمطلب مادرش از بنی بخار بوده است.

و «تغلی» با مفتوح خواندن تاء و ساکن کردن فاء، مکسور آوردن لام، به معنای جستجو کردن در سر می‌باشد. و کشتن شپش معنا می‌دهد، به این معنی نیست که این حشرات در سر پیامبر ﷺ وجود داشته‌اند.

۱- مسلم آن را در شرح نووی در کتاب فضیلت‌ها در باب بوی خوش عرق پیامبر ﷺ، ۹۵/۸، شماره ۲۳۳۱ آورده است.

۲- ابوداود در سنن خود در کتاب جهاد باب برتری جهاد در دریا، ۷/۳ شماره ۲۴۹۲ آن را آورده است.

۳- نگا: السنه فی مواجهه اعدائها، از دکتر طه حبیبی، ص ۲۰۴، در حاشیه صفحه

از این حدیث اجازه جستجو کردن در سر و کشتن شپش را برداشت کرده‌اند، و جایز بودن لمس کردن همدیگر برای محرم‌ها، بجز عورت‌ها را، استنباط کرده‌اند. و جواز خوابیدن نزد محرم و خلوت کردن با او را، از این حدیث گرفته‌اند، در مورد همه این موارد اجماع است.^۱

دکتر طه حبیشی می‌گوید: «بگذار دوست ما (احمد صبحی منصور) با عصبانیت بگوید: فرض کن که این‌ها درست است که قطعاً درست است، چگونه رسول خدا ﷺ بدون اجازه گرفتن از شوهرش یعنی عباد بن صامت وارد خانه یکی از محرم‌های خود که ام حرام باشد، می‌شود؟»

پاسخ: ام حرام دوبار ازدواج کرد، یک بار قبل از عباد بن صامت، سپس پسرش در یکی از جنگ‌های اسلام کشته شد و به دلیل سن بالا، بدون شوهر ماند، سپس خداوند اراده کرد که با عبادت بن صامت ازدواج کند و بعد از جابجا شدن پیامبر ﷺ با عباد بن صامت زندگی کرد، این موارد در میان سخنان انس بن مالک آمده. زمانی که درباره خاله‌اش صحبت می‌کرد، که موضوع بحث ما هم می‌باشد، در بعضی روایت‌ها آمده که «سپس با عباد بن صامت ازدواج کرد.» ولی این جمله‌ای که دوست ما آورده و در بعضی روایت‌ها هم آمده: «همسر عباد بن صامت بود» علما اجماع دارند که این یک جمله معترضه است، و از سخنان راوی می‌باشد که خواسته حالات ام حرام را شرح دهد، بعد از آن، به سرزمین شام یا به جزیره قبرس رفت و در همانجا فوت نمود. حافظ ابن حجر گفته: «منظور از (زیر عقد عباد بود) خبر دادن از حالت او بعد از آن می‌باشد، نووی هم این نظر را پذیرفته و سایرین هم به تبعیت از عیاض^۲ آن را پذیرفته‌اند.

۱- المنهاج شرح مسلم از نووی، ص ۶۷/۷.

۲- فتح الباری، ۷۵/۱۱، نگا: المنهاج شرح السنه از نووی، ۶۹/۷، شماره ۱۸۱۲.

آنچه احمد صبحی تصور کرده و خواسته با آن خواننده را به ایهام بیفکند، این است که در روایات حدیث میان پیامبر ﷺ با ام حرام، کلمات زشت و غیرقابل قبولی رد و بدل می‌شده است (پناه به خدا).

دکتر طه حبیشی در پاسخ به آن می‌گوید: «بله» رسول خدا ﷺ نزد ام حرام بود نزد او هم خوابید، بیدار شد در حالی که می‌خندید و ام حرام از علت خنده‌اش سؤال کرد، پیامبر ﷺ او را آگاه کرد، مردمانی از امتش سوار بر دریا می‌شوند، ظهر و شب، در آن می‌باشند به دریا امر می‌کنند، همچون امر کردن پادشاه بر خانواده، و این امر، پیامبر ﷺ را خوشحال نمود. به خاطر خطرهایی که دارد، خطر سوار شدن بر دریا و جهاد با دشمنان و ترس‌های آن، احتمال شهادت و مردن است. ام حرام آن را می‌دانست و درک می‌کرد، سپس در آن طمع می‌کرد و آرزوی آن را می‌نمود، و از پیامبر ﷺ می‌خواست که خواهش او را رد نکند و به پیامبر ﷺ می‌گفت: از خدا بخواه، که مرا هم جزء آن‌ها قرار دهد، پیامبر ﷺ هم از خداوند درخواست نمود و دعای آن حضرت مستجاب گردید. بعد از خوابیدن پیامبر ﷺ و بیدار شدن، در حالی که لبخند بر لب داشته، و باز هم خواب قبل تکرار شده، ام حرام پرسید: ای رسول خدا آیا من هم جزو آن گروه هستم، فرمود: نه. شما جزو گروه اول هستید. روزگاران گذشت، تا ام حرام به همراه شوهر خود به ساحل دریا رسیدند. در ساحل دریا سوار بر اسب شد و از اسب افتاد و از دنیا رفت. به نظر عده‌ای هنوز قبر او باقی است و مردم در قبرس او را به نام مقبره زن نیکوکار می‌شناسند. این چه سخنی است که میان ام حرام و رسول اکرم رد و بدل شده است، سخنی است درباره مصیبت‌ها و ترس‌ها، سخن از مرگ و شهادت است و سخن از کامل شدن لذت‌ها به سوی ساعت مرگ است، و صحبت از خوشحالی پیامبر ﷺ برای توسعه دین و حمل پرچم جهاد توسط امت خود و مانند این سخن‌ها، که سخن از مردانگی و کمال است و سخن از طمع کردن به رحمت و بخشش خداوند، پس چه رابطه‌ای میان این سخن‌ها و سخن‌هایی که از روی هوا و هوس گفته می‌شوند، وجود دارد.

آدمی مستقیماً حدیث را می‌شنود، و بنا بر درون خود آن را درک می‌کند. اگر دارای روحی سالم باشد، نیک می‌گیرد، و اگر انسانی مریض احوال و ناباب باشد به وسیله آن منحرف می‌شود.

آیا چاه به چیزی غیر از محتویات و جوشش آب خود پر می‌شود، آیا امکان دارد از آب، تکه‌ای آتش بخواهیم؟ یا ممکن است از آتش انتظار آب داشته باشیم. در قدیم گفته‌اند: «از ظرف همان تراود که در اوست» گواهی می‌دهم خداوند درباره پیامبرش فرموده:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: 4].

«تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.»^۱

مبحث چهارم: شبهه طعنه‌زندگان به حدیث جادو شدن پیامبر ﷺ و پاسخ به آن

بخاری و مسلم از عایشه روایت کرده‌اند که فرمود: «یهودی از یهودی‌های بنی زریق که به او گفته می‌شد لبید بن الاعصم، پیامبر ﷺ را جادو کرد، به گونه‌ای که پیامبر ﷺ خیال می‌کرد کاری انجام می‌دهد، در حالی که انجام نمی‌داد. تا اینکه روزی یا شبی، پیامبر ﷺ فرا خوانده شد، و چند بار او را صدا زدند، سپس فرمود: «ای عایشه آیا احساس کردی که خداوند مرا فتوی داد، در آنچه که فتوا داده بودم؟ دو نفر به نزد من آمدند، یکی از آن‌ها در کنار سرم و دیگری در کنار پاهایم نشست، آن مردی که کنار سرم نشسته بود، به آن مردی که کنار پاهایم بود، یا آن مردی که کنار پاهایم بود به آن مردی که کنار سرم بود گفت: درد این مرد چیست؟ گفت: جادو شده است، گفت: چه کسی او را جادو کرده است؟ گفت: لبید بن اعصم. گفت: چگونه؟ گفت: در شانه و موی، گفت: آن را در داخل چاهی قرار داده، گفت: پس آن چاه کجاست؟ گفت: در چاه ذی اروان، گفت: پیامبر ﷺ آن

۱- نگا: السنه فی مواجهه اعدائنا از دکتر طه حبیبی، ص ۲۰۲-۲۰۶.

را میان عده‌ای از اصحاب خود آورده و فرمود: «ای عایشه به خدا قسم، آب آن چاه همانند سیاهی حناء بود. و خرماى آن مانند سر شیطان‌ها بود. عایشه گفت: گفتم: ای رسول خدا، آن را آتش نزدی؟ فرمود: نه. ولی خداوند مرا شفا داد و دوست نداشتم در میان مردم شری برانگیزم. دستور دادم تا آن را دفن و در زیر خاک پنهان نمایند.^۱ گروهی از اهل بدعت در گذشته این حدیث را رد کرده‌اند. امام نووی گفته: «بعضی از بدعت‌گراها این حدیث را به این دلیل که مقام نبوت را مورد شک قرار می‌دهد رد کرده‌اند.

تجویز کردن این حدیث در اعتماد کردن به شریعت مانع ایجاد می‌کند.^۲ بدعت‌گراها در ایراد گرفتن به حدیث از رافضی‌ها و دعوت‌کنندگان به بی‌دینی تبعیت کردند.^۳ امام محمد عبده^۱ از آن ایرادها متأثر گشته و پیروان او هم از ایشان پیروی کردند. مدعیان علم هم نظرات آن‌ها را گفته‌اند.

۱- بخاری آن را در شرح فتح الباری در کتاب طب، باب آیا جادو خارج می‌شود. ۲۴۳/۱، شماره ۵۷۶۰ و باب جادو، ۲۴۶/۱۰ شماره ۵۷۶۶ آمده است و در کتاب الادب باب فرموده خداوند (خداوند به عدالت و نیکی امر می‌کند)، ۵۴/۱۰، شماره ۶۰۶۳ و در کتاب آغاز آفرینش باب صفت ابلیس و سربازانش، ۳۷۵/۶، شماره ۳۲۶۸ و در کتاب الدعوات باب تکرار کردن دعا، ۱۹۶/۱۱، شماره ۶۳۹۱، و مسلم (در شرح نووی) در کتاب اسلام، باب سحر، ۴۲۹/۷، شماره ۲۱۸۹ آمده است.

۲- المنهاج شرح مسلم، ۴۳۰/۷، نگا: تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۶۴.

۳- نگا: لماذا القرآن، ص ۱۰۹-۱۱۱، و قرائتی در صحیح بخاری، ص ۳۶. هر دو از احمد صبحی منصور و اهل السنه شعب الله المختار، ص ۶۸، و دفاع عن الرسول ضد الفقهاء والمحدثین، ص ۲۵۸-۲۶۸. و صفحات بعد از آن، هر دو از صالح وردانی، و اضواء علی السنه از محمود ابوریه، ص ۳۷۸، والاضواء القرانیه از سید صالح ابویان، ص ۲۸۷. و دفع الشبهات عن الشيخ الغزالی، ص ۱۹۴-۱۹۵. و علم السحر بین المسلمین و اهل الكتاب، ص ۱۰۶ و صفحات بعد از آن، هر دو از احمد حجازی سقا، و السنه و دورها فی الفقه الجدید از جمال بنا، ۲۳۷ و سایرین.

اما محمد عبده گفته است: «می‌دانیم که صحیح بخاری درست‌ترین کتاب بعد از کتاب خدا می‌باشد و من شکی ندارم که بخاری این حدیث را از استاد‌های خود شنیده است، بخاری برای احادیث خود شرط هم‌عصر بودن و دیدن را شرط قرار داده است و من می‌بینم که این حدیث برای پیامبر ﷺ اتفاق نیفتاده است و ممکن است از اسرائیلیات باشد که بر شیوخ بخاری وارد شده والا ما باور کرده‌ایم که رسول خدا ﷺ جادو گردیده است و ما سخن ستمگران را باور کرده‌ایم.

﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ [الفرقان: 8].

«ستمگران (کفرپیشه) می‌گویند: شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید.»
اگر تصدیق کنیم که پیامبر سحر شده است خداوند را در این آیه به دروغ انداخته‌ایم:

﴿إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ﴾ [الشعراء: 212].

۱- محمد عبده: او محمد عبده بن حسن بن خیرالله است. امام فقیه، مفسر، متکلم، لغت‌دان، نویسنده، روزنامه‌نگار سیاسی می‌باشد. او تلاش‌های بزرگ و زیادی در زمینه اصلاحات علمی و اجتماعی انجام داد، ولی با وجود آن او درباره علم الحدیث کم‌توان بود، او بنابر اعتمادش بر منطق عقلگراها و دلایل، عقلی آن‌ها را بهترین سلاح در دفاع از اسلام می‌دانست. و به وسیله این دو عامل نظراتی در مورد سنت و روایان آن و عمل به حدیث، و تعدی کردن به آن ارائه کرده که کسانی مانند «ابی ریه» و «احمد صبحی منصور» و «سید صالح ابوبکر» و دیگر دشمنان حدیث، مانند یک پشتیبان به آن تکیه می‌کنند، در جهت ایراد گرفتن به حدیث نبوی، از جمله تألیفات او «رسالة التوحید» و «الاسلام والنصرانیة العلم و المدینه»، «شرح نهج البلاغه و دیگر کتب. در سال ۱۳۲۳ هـ از دنیا رفت. نگا: شرح حال او در السنه بین دعاة الفتنة و ادعیاء العلم از دکتر عبدالموجود، ص ۲۳۶. و السنه و مکانتها فی التشريع از دکتر سباعی، ص ۳۰ و المجددون فی الاسلام از دکتر متعال سعیدی، ص ۵۳۴-۵۳۵ و تاریخ استاد امام رشید رضا، ۱۶/۱، و مجله المنار المجلد، ۲۷۶/۹-۲۸۱ و امام محمد عبده و منهجه فی التغير از دکتر عبدالغفار عبدالرحیم، ص ۱۱-۱۱۴، و منهج المدرسه العقلیه فی التفسیر از دکتر فهد رومی، ۱۲۴-۱۸۷.

«قطعاً ایشان از گوش فرا دادن (به فرشتگان و دریافت پیام آسمانی از ایشان) محروم و برکنارند.»

و خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَسْمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا﴾ [الجن: 9].

«ولی اکنون هر کس بخواهد گوش فرا دهد، شهاب آماده‌ای را در کمین خود می‌یابد که به سوی او نشانه می‌رود.»

﴿لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَاِ الْأَعْلَىٰ وَيُقَدُّونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ﴾ [الصافات: 8].

«آنان نمی‌توانند به گروه والامقام (و صدرنشینان عالم ملکوت، که فرشتگان کبارند) دزدکی گوش فرا دهند (و اسرار غیب را بشنوند) چرا که از هر سو به سویشان (تیرهای شهاب) نشانه می‌رود.»

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ

﴿٤٦﴾﴾ [الحاقة: 44-46].

«اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست. ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم.»

سپس گفت: بر فرض صحت حدیث، از جمله احادیث آحاد است، و آحاد را در باب عقاید به کار نمی‌بریم، و پیامبر ﷺ از متأثر شدن از جادو در مغزش معصوم و پاک می‌باشد و این از جمله عقاید ما می‌باشد. و با یقین آن را در مورد پیامبر ﷺ رد می‌کنیم. و بهر حال درباره درستی آن گمان کردن هم باطل است، بلکه بر ماست که آنچه در حدیث آمده رها کنیم. و در مورد عقاید خود به کار نبریم. باید از نصوص قرآن و دلایل عقلی استفاده کنیم. چون اگر رسول خدا ﷺ از عقل خود دچار مشکل شده باشد (آن طور که دشمنان تصور کرده‌اند) جایز است که گمان کند به چیزی رسیده است، در حالی که به چیزی نرسیده، یا چیزی بر او نازل شده، در حالی که نازل نشده است، و آنچه هست ظاهر است

و نیازی به بیان کردن ندارد. سپس اینگونه سخن خود را به پایان رسانده و گفته «دوست دارم که بخاری را به دروغ بیندازم و جادو شدن را به پیامبر ﷺ نسبت دهم»^۱ پاسخ به این شبهه در ذیل می‌آید:

اول: این حدیث صحیح، به وسیله درست‌ترین سندها و آمدن در صحیح‌ترین کتاب بعد از کتاب خداوند، ثابت شده است. و شیخین هم آن را در صحیحین آورده‌اند. درست نیست که، بخاری را صادق بدانیم و شیوخ او را تکذیب کنیم. هر اتفاقی که برای شیوخ او بیفتد، برای او هم افتاده است، و درست نیست که بخاری و روایت‌های او را تکذیب نماییم، به خاطر نظری که بهره‌ای از وثاقت و اعتماد ندارد، و به خاطر اقرار کردن به حقایقی از نزدیک و دور، اگر ما درباره داده‌های عقلی به درستی جدل نماییم، بسیاری از احادیث و آیات قرآنی را در عقل می‌یابیم.^۲

دکتر محمد ذهبی می‌گوید: «همانا راوی حدیث جادو شدن پیامبر ﷺ بخاری و سایر کتب صحیح می‌باشند، ولی استاد و پیروانش (محمد عبده) میان روایات بخاری و روایات دیگران فرقی قایل نیستند، و مانعی نزد آنها ندارد، آنچه که بخاری روایت می‌کند، صحیح نباشد. و اگر در نظر آنها صحیح باشد، او نمی‌داند که اگر خبر آحاد باشد، جز امور ظنی با آن ثابت نمی‌شوند»^۳

این رأی در نظر ما به معنی از بین بردن قسمت اعظم احادیثی است که به منزله تبیین‌کننده قرآن می‌باشند که گفته‌اند «همانا بیان به مبین (بیان‌کننده) وصل می‌شود»^۴

۱- تفسیر جزء عم، ص ۱۸۰-۱۸۳، نگا: مجله المنار، جلد ۶۹۷/۱۲ و جلد ۱۰۴/۲۹ و دیگر مطالبی که عبدالمجید محمدصالح در کتاب خود «صواعق الحق المرسله علی الجنین و الکهان و السحرة» آورده است. ص ۱۲۰ و ۱۶۵.

۲- السنه بین دعاة الفتنه و ادعیاء العلم، از استاد دکتر عبدالموجود، ص ۲۳۹.

۳- اگر خواستید نگا: مبحث گذشته (آنچه از خبر آحاد که نزد جمهور افاده علم می‌کند)، ص ۱۸/۱۳.

۴- التفسیر و المفسرون، ۲۴۱/۳.

دکتر عبدالغفار عبدالرحیم می‌گوید: «گفتار استاد (محمد عبده) «درباره حدیث جادو شدن» ما باید آن را از روی عقیده رد نکنیم، بلکه براساس نصوص قرآنی و دلایل عقلی، پاسخ آن را بدهیم»

این سخن بسیار خطرناکی است و جبهه‌ای علیه حدیث ثابت، گشوده است. همین‌طور فرصتی برای بدبین‌ها پیش می‌آورد، تا میان کتاب و سنت را ویران کنند، در حالی که رسول خدا ﷺ برای ما مشخص نموده و فرموده: «کتاب و سنت را در میان شما جا گذاشتم، اگر به آن‌ها تمسک جوئید، بعد از من گمراه نخواهید شد.»^۱

همانا استاد (محمد عبده) برای کینه‌توزان فرصتی فراهم آورده، تا به این دلیل به او و تبعیتش از قرآن و دلایل عقلی محض هجوم آورند، شاگرد او محمدرشید رضا را بر آن داشته که بگوید: استاد در حدیث ضعیف بود، به گونه‌ای که تاکنون هم مورد انتقادات اهل حدیث قرار گرفته است و باعث شده به او و افکارش حمله نمایند. در حالی که او چنین هدفی نداشته است و در سخنان خود آورده: «بسیاری از اهل تقلید، کسانی که معنای نبوت را نمی‌فهمند و نمی‌دانند که آن چیست، معتقد شده‌اند که خبر جادو شدن پیامبر ﷺ صحیح می‌باشد و اعتقاد به آن لازم است.» به نظر می‌رسد که استاد از این تفکر عقب‌نشینی کرده و گفته: «نفی کردن جادو از پیامبر ﷺ به معنای نفی مطلق سحر نیست.» در حالی که قبلاً بیان کرده بود که سحر یا حيله و شعبده‌بازی است، یا ساخته پنهانی علم است، بعضی با آن آشنا و بعضی بیگانه‌اند. تا جایی که گفته: «جادو با علم و یاد گرفتن، گرفته می‌شود، با عمل به آن تکرار می‌شود، و امری عادی است، برخلاف معجزه که خارق‌العاده است.» بعد از آن اعلام می‌کند که نفی کردن سحر بدعت نیست، زیرا خداوند در این آیه از آن یاد نکرده است:

۱- عملاً آورده شده است، ۵۳/۱.

﴿عَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾﴾ [البقرة: 285].

«فرستاده (خدا، محمد) معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است (و شکی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیغمبرانش ایمان داشته (و می‌گویند): میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم (و سرچشمه رسالت ایشان را یکی می‌دانیم). و می‌گویند: (اوامر و نواهی ربّانی را توسط محمد) شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهیم، و بازگشت به سوی تو است.»

خداوند جادوی، جاودگران فرعون را نوعی فریب تعریف کرده و فرموده:

﴿يُحْيِلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴿٦٦﴾﴾ [طه: 66].

«چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان، به ناگاه طنابها و عصاهای آنان (مار) شده‌اند و می‌خزند و) تند راه می‌روند.»

و فرموده که با جادوی آنها مارها حرکت می‌کردند. با وجود آن قوی‌ترین دلیلی که باید برای استاد (محمد عبده) بیاوریم، فرموده خداوند است، که می‌فرماید:

﴿قَالَ الْقَوَّاطُ فَلَمَّا الْقَوَّاطُ سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَزِيمٍ ﴿١١٦﴾﴾

[الأعراف: 116].

«موسی گفت: شما (آنچه دارید) بیندازید. هنگامی که (وسائل جادوگری خود را) بینداختند، مردم را چشم‌بندی کردند و ایشان را به هراس افکندند و جادوی بزرگی از خود نشان دادند.»

چگونه امام به این آیه نگاهی نکرده است، چگونه ممکن است که استاد، آن را برخلاف حقیقت تفسیر کند، که سحر فکر و خیال و توهم نیست و حقیقت دارد و ثابت شده است.

حدیثی که در صحیح بخاری آمده است، مرجعی اساسی برای حدیث است، که اگر در حجیت احادیث ثابت شده در صحیح بخاری شک کنیم، مردم چگونه بعد از آن حدیثی را که در صحاح آمده و یا از غیر بخاری روایت شده است. می‌پذیرند؟! استاد با این کار خواسته، از پاکی مقام نبوت دفاع کند، یا تلاش نماید که اسلام را آشکار سازد، به گونه‌ای که دشمنان اسلام نتوانند به آن مانند یک خرافات ایراد وارد کنند، یا بعد از گسترش اعمالی از طرف مردم که با عظمت اسلام منافات داشت با جادو جنگید و آن را از نمادهای سحر، شعبده‌بازی و کهنات دانست و انکار نمود.

اگر دفاعیات استاد را جایز بدانیم، نمی‌توانیم آن دفاعیات را در مورد حدیث صحیح درست بدانیم ولی او در بسیاری از جاها به امور ثابت شده از معصوم توجه کرده و از آن تجاوز ننموده، و آن را تأویل نکرده است و مانند ایمان‌داران به آن معتقد شده، در حالی که عقل در آن جایی نداشته است.

آنگاه انگیزه چیست؟ چرا امام از معتزله متأثر شده است و نظر آنها را بازگو می‌کند، در حالی که خود خیلی از جاها به تقلید و مقلدها حمله کرده و ایراد گرفته است، برای او شایسته بود که نظر ابن قیم را بگیرد، آنجا که در این باره می‌گوید: «این نظر شما یعنی سحر و جادو شدن انبیاء، با حمایت کردن خداوند از آنها، منافات دارد. خداوند همانگونه که آنها را حمایت و پشتیبانی می‌کند و آنها را مصون می‌دارد و حفظ می‌نماید و سرپرستی می‌کند، بوسیله آزار و اذیت کفار آنها را می‌آزماید، تا مستحق کرامت خداوند شوند و تا امت‌های بعد، از آنها تبعیت کند اگر به وسیله مردم اذیت شدند و دیدند که چه اتفاقاتی برای پیامبران افتاده، صبر پیشه کنند، خشنود باشند و به وسیله آنها تسلی خاطر یابند.^۱

۱- تفسیر المعوذتین از ابن قیم جوزیه، ص ۴۱، نگا: امام محمد عبده و منهجه فی التفسیر از دکتر عبدالغفار عبدالرحیم، ص ۲۵۹، ۲۶۱.

به همین دلیل علما این حدیث را ثابت کردند و راهی برای آن پیدا کردند، که با سالم بودن آن و نسبت دادن آن، به پیامبر ﷺ و مقام نبوت درست باشد، گفته‌اند:

اولاً: این تصور که این حدیث باعث شک و تخریب مقام نبوت می‌شود و جایز دانستن آن مانع اعتماد به شریعت می‌گردد. همان ادعای باطل بدعت‌گرا است، چون دلایل قاطعی بر صحت و درستی و عصمت پیامبر ﷺ در گرفتن و تبلیغ وحی، و معجزه‌ای که شاهد ادعای نبوت است، ارائه شده است، و خلاف این چیزی را جایز دانستن، باطل است.^۱

دوم: جادو شدن پیامبر ﷺ به مقام نبوت او و بزرگواری ایشان می‌افزاید و چیزی از مقام آن حضرت نمی‌کاهد، زیرا رسول خدا ﷺ از بیماری‌ها معصوم نبودند و همچون سایر انسان‌ها، تمام قوانین عادی که در زندگی مردم جریان دارد، در زندگی او هم جریان داشته است؛ مانند خوردن، آشامیدن و بیماری و... و جادو شدن آن حضرت، بعنوان پیشوای سایر پیامبران، از مقام نبوت او نمی‌کاهد.^۲

قاضی عیاض گفته است: «روایات این حدیث روش می‌کنند که سحر بر بدن پیامبر ﷺ و اعضای ظاهری او تسلط یافته ولی بر عقل و قلب و اعتقادش تسلط نیافته است، و معنای فرموده او در حدیث که گفته: «تا گمان می‌کرد او نزد خانواده‌اش می‌رود در حالی که نزد آن‌ها نمی‌رفت.» به خیال او می‌آورد که همه را با صیغه مضارع آورده است: یعنی برای او نشان می‌دهد که قبلاً قدرت و توان رفتن پیش آن‌ها را داشته است، وقتی به آن‌ها نزدیک شده، او را به وسیله جادو کردن گرفتند و نزد آن‌ها نرفت و نتوانست بر آن غلبه کنند، همانطور که سحر شده احساس می‌کند. بلکه همانگونه که آدم سالم و قوی از لحاظ بدنی که وزنه‌هایی را بلند می‌کند، گمان می‌کند که می‌تواند بهترین وزنه را بزند. ولی به

۱- منهاج شرح مسلم از نووی، ۴۲۹/۷.

۲- نکا: السنه النبویه بین دعاه الفتنه و ادعیاء العلم از استاد دکتر عبدالموجود، ص ۲۳۹، و السحر و السحرة و الوقایه من الفجرة، از استاد تاج‌الدین نوفل، ص ۲۹، ۶۳، ۶۴.

هنگام تلاش در بلند کردن وزنه نمی‌تواند آن را بالای سر ببرد، انسان مریض هم همین‌طور می‌باشد. گمان می‌کند که می‌تواند حرکت کند. وقتی می‌خواهد حرکت کند نمی‌تواند و پاهایش، بدن او را تحمل نمی‌کنند.

قاضی عیاض گفته است: همه آنچه در روایات آمده، که آن حضرت خیال می‌کرد کاری را انجام دهد، ولی انجام نمی‌داد و امثال آن، را بر خیال کردن با چشم حمل می‌کنیم و به خاطر خلل عقلی نبوده است در این مطلب چیزی که باعث اشتباه شدن در رسالت آن حضرت شود و ایرادی که دست‌آویز گمراهان گردد، وجود ندارد.^۱

سوم: عصمت رسول خدا، که در این آیه آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: 67].

«ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ‌گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای. چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کل بشمار است). و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد (زیرا سنت خدا بر این جاری است که باطل بر حق پیروز نمی‌شود. و) خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که درصدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید.»

منظور از عصمت در اینجا عصمت رسول خدا ﷺ از کشتن، ترور کردن، فریب‌های کشنده است و بعضی از علما، عصمت را بر معصومیت از فریب خوردن هوای نفس، و

۱- المنهاج شرح مسلم از نووی، ۴۳۱/۷، با اندکی تصرف، نگا: الشفا به تعریف حقوق المصطفی از قاضی عیاض، ۱۸۰/۲-۱۸۳.

گمراهی و نیتادان در گناه و منکرات، حمل کرده‌اند، نه عصمت از بیماری‌ها، همانطور که قبلاً گفتیم و سایر پیامبران هم از بیماری معصوم نیستند. و بر همه آن‌ها، همانند سایر انسان‌ها قواعد عادی طبیعت جریان دارد.^۱

چهارم: گفتن این نکته که این حدیث مخالف و معارض قرآن می‌باشد و گفته مشرکان راست است که گفته‌اند:

﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ [الفرقان: 8].

«شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کنید.»

این نظر مردود است، زیرا مشرکان می‌گفتند که محمد هم، بشر است و فقیر و از علم غیب چیزی نمی‌داند، آیا آن‌ها را تکذیب نماییم؟

ما یقیناً می‌دانیم، که کفار از این سخنان، نمی‌خواهند آنچه را که در این حدیث ثابت شده، ثابت نمایند. که یک مردی از یهود چند روزی رسول خدا ﷺ را جادو نمود، رسول خدا ﷺ هم دگرگونی در خود احساس کرد و خیال نمود که بعضی از کارها را انجام می‌دهد، در حالی که انجام نمی‌داد. سپس خداوند او را از آن جادو شفا بخشید. آن‌ها این را نمی‌خواهند، بلکه می‌گویند آنچه که رسول خدا ﷺ بیان می‌کند وحی الهی نیست بلکه از خیال و جنون او سرچشمه می‌گیرد، اگر ایمان بیاوریم به آنچه که حدیث به آن دلالت می‌کند، ادعای مشرکین را باور نکرده‌ایم، پس مفهوم حدیث یک چیز است و ادعای آن‌ها یک چیز دیگر است.

پنجم: تصور کرده‌اند که جادو از اعمال شیطان و کار نفس‌های بد و شرور می‌باشد. ولی هر کس به عبادت خداوند روی بیاورد مانند پیامبران، شیطان و آدم‌های بد نمی‌توانند بر آن‌ها تسلط یابند. خداوند می‌فرماید:

۱- نگا: تفسیر القرآن العظیم از ابن کثیر ۲/۷۷-۷۹، امام محمد عبده و منهجه فی التفسیر از دکتر عبدالغفار عبدالرحیم، ص ۲۵۹.

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ [الحجر: 42].
«بی‌گمان تو هیچ گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری، مگر آن گمراهانی که (به وسوسه تو گوش فرا بدهند و) به دنبال تو راه بیفتند.»
و به نظر آن‌ها این تصور درباره حضرت ایوب عليه السلام پذیرفتنی نیست، خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَذْكَرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَلَيْسَ لِي بِرَبِّهِ أَلَيْسَ لِي بِرَبِّهِ أَلَيْسَ لِي بِرَبِّهِ﴾ [ص: 41].
«ای محمد! (خاطر نشان ساز (سرگذشت) بنده ما ایوب را، بدان گاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: اهریمن مرا دچار رنج و درد کرده است (و سخت زار و نزار و بیمارم).»

و از حضرت موسی خبر داده زمانی که آن قبلی را به قتل رساند و فرمود:
﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ﴾ [القصص: 15].
«این از عمل شیطان بود (چرا که با وسوسه خود بر سر خشمم آورد و غافلگیرم کرد).
واقعاً او دشمن گمراه کننده آشکاری است.»
استدلال به این آیه:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ [الحجر: 42].
«بی‌گمان تو هیچ گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری، مگر آن گمراهانی که (به وسوسه تو گوش فرا بدهند و) به دنبال تو راه بیفتند.»

که همه بندگان صالح خداوند، از اذیت و شر شیطان نجات یافته هستند، استدلالی خلاف اجماع و شواهد و نصوص گذشته می‌باشد. و آیه بدون شک می‌رساند که بندگان صالح، از فریب و گمراهی شیطان به دور می‌باشند. همانطور که در این آیه می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الحجر: 39-40].
﴿الْمُخْلِصِينَ﴾ [الحجر: 39-40].

«گفت: پروردگارا! به سبب این که (به خاطر این انسان) مرا گمراه ساختی، (معاصی و اعمال زشت را) در زمین برایشان می‌آرایم و جملگی آنان را گمراه می‌نمایم. مگر بندگان گزیده و پاکیزه تو از ایشان. (که چون دل‌هایشان به یاد تو آباد است، تلاش من در حق آنان بر باد است.)»

حجت در جایز بودن سحر برای پیامبران در آیه‌های خداوند ثابت شده است. می‌فرماید:

﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَٰئَ مَنْ أَلْقَىٰ ﴿٦٥﴾ قَالَ بَلْ أَلْقَوُا فَإِذَا هَبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ ﴿٦٦﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ ﴿٦٧﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ﴿٦٨﴾ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَلْجِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ ﴿٦٩﴾﴾ [طه: 65-69].

«(جادوگران باد به غبغب انداخته) گفتند: ای موسی! آیا تو اوّل (هنرنمایی خود را می‌کنی و عصای خود را) می‌اندازی، یا ما اوّل (دست به کار شویم و اسباب و ادوات جادوی خویش را) بیندازیم (و کار تو را یکسره سازیم؟). (موسی) گفت: شما اوّل (شروع کنید و آنچه دارید جلو) بیندازید. (آنان طناب‌ها و عصاهای خود را انداختند. موسی) چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان، به ناگاه طناب‌ها و عصاهای آنان (مار شده‌اند و می‌خزند و) تند راه می‌روند. در این هنگام موسی در درون خود، احساس اندکی هراس کرد. گفتیم: مترس! حتماً تو برتری (و بر آنان چیره می‌شوی و کارهای باطلشان را شکست خواهی داد). و چیزی را که در دست راست داری بیفکن تا همه ساخته‌های (مزورانه و شعبده‌بازی‌های مکارانه) ایشان را به سرعت ببلعد. چرا که کارهایی را که کرده‌اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود.»

آیه تصریح کرده، که جادوی آن ساحران موسی عليه السلام را به خیال فرو برده است، به گونه‌ای در مقابل او حقایق تغییر کرده‌اند و طناب‌ها را مار تصور کرده است و امور ساکن را متحرک تصور می‌کرد.

پس اسناد و معنای این حدیث صحیح می‌باشد و قرآن و عقل‌ها با آن در تعارض نیستند. پس پذیرفتن آن و ایمان به آن واجب می‌باشد.^۱

امام مازری گفته: «عقیده اهل سنت و جماعت بر اثبات سحر می‌باشد و اینکه، همچون سایر اشیاء ثابت، حقیقت دارد. برخلاف آن‌هایی که سحر را منکر شده‌اند و حقیقت آن را نفی کرده‌اند و افزوده، آنچه از سحر حاصل می‌شود، خیال‌های باطلی است که حقیقت ندارند. خداوند در قرآن آورده که سحر از جمله علمی است که آموختنی می‌باشد. و چیزی در مورد اینکه از اموری باشد که باعث کفر شود نیاورده است. با جادو می‌توان میان زن و شوهر اختلاف انداخت، و این از اموری نمی‌باشد که حقیقت ندارد. این حدیث به اثبات سحر تأکید دارد، سحر از جمله چیزهایی است که پوشیده شده، دوباره خارج گشته و این‌ها گفته مخالفان را باطل می‌گرداند. پس محال دانستن وجود سحر از جمله حقایق، خود امری محال است.^۲

خداوند آگاه‌تر است.

۱- مشکلات الاحادیث النبویة و بیانها از استاد عبدالله بن علی النجدی قصبی، ص ۴۸-۵۸، با اندکی تصرف. نگا: تأویل مختلف الحدیث از ابن قتیبه، ص ۱۶۸.

۲- المنهاج شرح مسلم از نووی ۴۳۰/۷، و مقدمه ابن خلدون، ص ۵۵۱، برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد حدیث نگا: کتاب السحر بین الحقیقه و الخیال از دکتر احمد ناصر حمد، در این کتاب بحث محکمی درباره جادو کردن پیامبر ﷺ وجود دارد، در آن به شبهات معتزله و دیگران پاسخ داده شده است، درباره موضوع این حدیث نگا: ص ۱۱۲-۱۲۶، از کتاب یاد شده، و نگا: ضلالت منکری السنه از استاد دکتر طه جیشی، ص ۴۰۰-۴۱۱.

فصل هفتم:

شیر دادن کودک بزرگ سال و شبهات منتقدان به آن و پاسخ آن‌ها

از عایشه روایت شده که سالم^۱ برده ابی حذیفه، به همراه ابی حذیفه^۱ بود و خانواده‌اش هم آنجا بودند و فرزندش از نزد رسول خدا ﷺ آمده بود (منظور دختر

۱- سالم: او سالم بن معقل، بنده ابی حذیفه و اهل فارس بود، خریده بود سرور او همسر ابی حذیفه، او را خریده بود. و او را ثبیه نام نهاد، با شتری بدون بچه خریده بود، ابو حذیفه سرپرستی او را به عهده گرفت و منسوب به او شد، گفته می‌شد: سالم ابن ابی حذیفه، تا اینکه این آیه نایل شد: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِۦ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ أَلْتَى تَطْلَهُرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٥٤﴾﴾ ادعوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا ءَابَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ ﴿٥٤﴾﴾ [الأحزاب: ۴-۵] «خداوند دو قلب برای یک مرد در درونش نیافریده است، و زن‌های شما که با آن‌ها ظاهر می‌کنید، مادرتان نیستند. و پسرخوانده‌هایتان فرزندان شما نیستند، این را شما با دهن‌های خود گفته‌اید. در حالی که خداوند حق را می‌گوید و او است که راه را نشان می‌دهد، آن‌ها را به اسم پدرانشان بخوانید، آن به عدالت نزدیک‌تر است اگر پدران آن‌ها را نمی‌شناسید پس آن‌ها، برادران دینی شما و دوستان شما می‌باشند.» از مهاجرین شمرده شده، و روایت شده که او با عمر مهاجرت کرد، او امامت می‌کرد برای مهاجرین و در مسجد قبا و عمر در میان آن‌ها بود. قبل از اینکه رسول خدا به مدینه بیاید: و هرگاه رسول خدا به مسافرت می‌رفت او امامت اصحاب را به عهده می‌گرفت، زیرا بیشتر از بقیه قرآن را حفظ بود. در جنگ بدر به سن بلوغ رسیده بود، و آن جنگ را دید و ظاهراً اشتباهات ما درباره این حدیث مربوط به این سن می‌باشد. جنگ یمامه را هم دید، در حالیکه «عَلَم» مهاجرین در دست او بود، وقتی دست راستش قطع شد، علم را به دست چپ خود گرفت، و آن هم قطع گردید، علم را در آغوش گرفت و جان دادند. او و مولایش ابو حذیفه، سر یکی از آن‌ها در کنار پای دیگری پیدا شده و آن در سال دوازدهم هجری بود. عمر او را دوست و گرامی می‌داشت، وقتی به او ایراد گرفتند، عمر گفت اگر سالم، زنده بود، شورا قرار نمی‌داد. او از جمله قاریانی بود که رسول خدا

درباره آن‌ها گفته بود: «قرآن را از چهار نفر بگیرید»: ۱- ابی بن کعب، ۲- معاذ بن جبل، ۳- سالم برده ابی حذیفه و ۴- ابن مسعود. بخاری این حدیث را آورده: (در شرح فتح الباری) در کتاب فضایل صحابه و باب مدح سالم برده ابی حذیفه، ۱۲۷/۷ شماره ۳۷۵۸. مسلم آن را آورده است در (شرح نووی) کتاب فضیلت‌های اصحاب و باب فضایل ابن مسعود و مادرش ۲۵۳/۸، شماره ۲۴۹۴، در حدیث آمده که عایشه فرموده: به رسول خدا گفتم: ای رسول خدا در مسجد مردی هست که کسی را ندیدم بهتر از او قرآن قرائت کند. رسول خدا رفت و دید سالم، برده ابی حذیفه است. رسول خدا فرمود: «خدا را شاکرم که مثل تو را در میان امتم قرار داده است.» احمد در مسند خود آن را آورده در جزء ۶، ص ۱۶۰، و حاکم در مستدرک در کتاب صحابه باب ذکر مناقب سالم برده ابی حذیفه ۲۵۰/۳، شماره ۵۰۰۱، و گفته که بنابر شروط شیخین صحیح می‌باشد. ذهبی هم با او موافق بوده است. هیشمی در مجمع‌الزوائد آن را آورده و مردانش آن را روایت کرده‌اند که رجال آن صحیح می‌باشند، ۳۰۰/۹، همچنین در حدیثی از عمرو بن عاص آمده که گفت: در مدینه پناهگاه بود نزد سالم برده ابی حذیفه آمدم او شمشیرش را حمایل کرد. شمشیری برداشتم و آن را حمایل کردم. رسول خدا فرمود: ای مردم آیا خدا و رسولش پناهگاه شما نیستند.» سپس فرمود: آیا همچون این دو مؤمن عمل نکرده‌اید.» احمد آن را روایت کرده در سند ۲۰۳۰/۴ هیشمی آن را گفته در مجمع‌الزوائد ۳۰/۹، احمد و رجالش آن را روایت کرده‌اند. رجال او صحیح است. خداوند از سالم و اصحابش خشنود باد. نگا: شرح حال او در اسدالغابه، ۳۸۲/۲، شماره ۱۸۹۲، والاستیعاب، ۵۶۷/۲، شماره ۸۸۱ و الاصابه، ۶/۲، شماره ۳۰۵۹ و تاریخ الصحابه، ص ۱۱۷، شماره ۵۳۷، و مشاهیر علماء الامصار، ص ۳۱، شماره ۱۰۱.

۱- ابو حذیفه: همان ابو حذیفه بین عتبه بن ربیع بن عبد شمس بن عبد مناف القرشی است، او از جمله اولین مسلمانان است. به سرزمین حبشه و مدینه هجرت کرد از صحابیان بزرگوار بود. خداوند شرف و فضل در او جمع کرده بود، زمانی مسلمان شد که رسول خدا وارد خانه ارقم نشده بود، وقتی به حبشه هجرت کرد به مکه بازگشت، و تا زمان هجرت با رسول خدا ماند، همه آن وقایع را با رسول خدا دید، روز جنگ یمامه به شهادت رسید او سید سالم بوده که همسرش او را شیر داده بود. سالم هم از بزرگان مسلمانان است، نگا: شرح حال او در اسد الغابه، ۶۸/۶، شماره ۵۸۰۷، و الاستیعاب، ۱۶۳۱/۴، شماره ۲۹۱۴ و الاصابه، ۴۲/۴، شماره ۹۷۶ و تاریخ الصحابه، ص ۸۱، شماره ۳۲۶ و مشاهیر علماء الامصار، ص ۳۳، شماره ۱۱۷.

سهیل^۱) و گفت: در نفس ابی حذیفه شکی بود. پیامبر ﷺ به او گفت: «اگر به او شیر دهی بر او حرام می‌شوی و آنچه که در نفس ابی حذیفه^۲ است از بین می‌رود، برگشت، گفت: «من به او شیر داده‌ام و شکی که در نفس ابی حذیفه بود برطرف شد.» بعضی از رافضی‌ها و داعیان علم به وسیله این حدیث به صحیح بخاری ایراد گرفته‌اند و تصور کرده‌اند که این حدیث با قرآن و عقل در تعارض می‌باشد.

ابن خطیب^۳ می‌گوید: «آیا برای آدم عاقلی جایز است به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد، بعد از خواندن این آیه:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [النور: 30].

«ای پیغمبر! به مردان مؤمن بگو: (آنان موظفند که از نگاه به عورت و محلّ زینت نامحرمان) چشمان خود را فرو گیرند، و عورت‌های خویشان را (با پوشاندن و دوری از

۱- دختر سهیل همان: سهله بنت سهیل بن عمرو القرشیه، از بنی عامرین لوی است. او زن ابی حذیفه بن عتبّه بن ربیعّه بود به همراه شوهرش به حبشه هجرت کرد، از جمله تازه مسلمانان بود، محمد بن ابی حذیفه فرزند او در حبشه به دنیا آمد. دنباله ندارد که آنهم ام سلیطه ابن عبدالله بن اسود القرشی العامری و ام بکبر بن شماخ بن سعید بن قائف و ام سالم بن عبدالرحمن بن عوف، و اوست که سالم برده ابی حذیفه را شیر داد. در حالی که مرد شده بود. نگا: شرح حال او در اسد الغابه ۱۵۵/۷ شماره ۷۰۲۷ و الاستیعاب ۱۸۶۵/۴ شماره ۳۳۸۹ والاصابه ۳۳۶/۴، شماره ۱۱۳۵۲ و تاریخ الصحابه، ص ۱۳۰، شماره ۶۲۸، و تجرید اسماء الصحابه، ۲/۲۷۹.

۲- بحاری آن را آورده در (شرح فتح الباری) به صورت مختصر در کتاب النکاح، باب کافی بودن در دین ۳۴/۹، شماره ۵۰۸۸. و مسلم هم آن را در (شرح نووی) در کتاب شیر دادن، باب شیر دادن بزرگسال، ۲۸۶/۵ شماره ۱۴۵۳.

۳- ابن خطیب: او محمد محمد عبداللطیف، مشهور به ابن خطیب، نویسنده اهل مصر است، از جمله تألیفات او: الفرقان و حقایق ثابتة فی الاسلام می‌باشد.

پیوند نامشروع) مصون دارند. این برای ایشان زبیده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند از آنچه انجام می‌دهند آگاه است (و سزا و جزای رفتارشان را می‌دهد).»
 به آن ایمان بیاورد، یا به آن توجه نماید؟ ولی روایت این حدیث در مسانید به صورت معنعن طولانی آمده است. بسیاری از فقها به تصدیق آن و بحث و جستجو درباره آن پرداختند و با این حدیث جایز بودن شیر دادن بزرگ سال را استنباط کرده‌اند. فرض کنیم این زن، نزد کسی آمد و شکایت کند، همان شکایتی که نزد رسول خدا ﷺ کرده است، آیا به او می‌گوید: به او شیر دهید، یا اینکه می‌گوید: خود را از او بیوشان؟!^۱

ابن خطیب در کتاب خود الفرقان می‌گوید: «این حدیث و امثال آن از جمله احادیثی هستند که تهمت‌زن‌ها و دسیسه‌پردازان، در آن دسیسه کرده‌اند تا ارزش دین محمدی را از بین ببرند، پناه به خدا، غیر ممکن است که رسول خدا ﷺ چیزی بگوید که خداوند نگفته باشد، بلکه کاملاً با آنچه در قرآن آمده در تناقض باشد، که باطل در آن به هیچ‌وجه راه ندارد.^۲

صالح وردانی می‌گوید: «آنچه که ما می‌گوییم این است که: این روایت خودش خطاست و توجیه فقها درباره آن، بیشتر از خطاست، آنچه که شرعاً معلوم است، حرمت رضاع (شیر دادن) به سن بستگی دارد. و آن دو سال کامل یعنی سال اول و دوم از عمر بچه است. بعد از آن شیر دادن اعتباری ندارد، زیرا شیر نقش اصلی در رشد بچه ندارد. آیا رسول خدا، این حقیقت را درک نمی‌کرد. یا اینکه با آن قضیه شوخی می‌کرد و آیا چنین مسایلی قابل شوخی کردن می‌باشند؟

پاسخ به این سؤال‌ها، این است که این روایت از احادیث ساخته شده، بر زبان هواپرستان و حاکمان کینه‌توز بوده است و آن را به رسول خدا ﷺ نسبت داده‌اند، کافی است بگوییم که ام سلمه و سایر زنان پیامبر ﷺ از وارد شدن بر او خودداری کردند. به

۱- نگا: حقایق ثابتة فی الاسلام از ابن خطیب، ص ۱۰۱، ۹۱۰۲.

۲- نگا: الفرقان از ابن خطیب، ص ۱۶۰.

هنگام شیر دادن، بجز عایشه. چنین دیدگاهی از طرف همسران پیامبر، نارضایتی آن‌ها را نشان می‌دهد. در حالی که او به سمت دیگری نگاه می‌کند، به سمت شک انداختن در روایت، که اگر حدیث ثابت شده از رسول خدا ﷺ بود همسران آن حضرت به آن اعتراض نمی‌نمودند.^۱

پاسخ به آن:

همانا این حدیث که داعیان علم و فتنه‌انگیزان به آن ایراد گرفته‌اند، از جمله احادیثی است که امت آن را از نظر روایی و درایی پذیرفته‌اند. از نظر روایی: راه‌های نقل این حدیث به حد تواتر رسیده است، همانطور که امام شوکانی گفته است.^۲

اما از نظر درایی: جمهور اصحاب و تابعین و علمای بعد از آن‌ها تا امروز آن را پذیرفته‌اند. به این گونه که فقط برای سالم اتفاق افتاده است. و کسی دیگر شامل این حکم نمی‌شود، و صلاحیت احتجاج کردن ندارد. و آنچه در بعضی روایات آمده، دلالت می‌کند، که ابن ابی ملیکه این حدیث را از قاسم بن محمد بن ابی بکر از عایشه شنیده است و گفته: یکسال یا نزدیک به یک سال منتظر ماندم و از این حدیث با کسی صحبت نکردم چون آن را گرامی می‌داشتم.^۳ سپس قاسم را دیدم و به او گفتم: سخنی برای من

۱- دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین از صالح وردانی، ص ۱۵۹-۲۶۰، نگا: احادیث ام المؤمنین عایشه، ادوار من حیاتها از مرتضی عسکری، ص ۳۷۹، ۳۸۳، و فتح الوهاب الجزیه، علی اهل الکتاب از اسماعیل منصور، ص ۵۱۷، ۵۲۹.

۲- نگا: نیل الاوطار، ۳۱۴/۶.

۳- وهیته: امام نووی گفته (در بعضی نسخه‌ها چنین است: «وهیته» از هیبت به معنای هیبت و شکوه است و او حرف عطف است، و در بعضی نسخه‌ها رهبت، با راء از رهبه، و به معنای خوف می‌باشد و آن با کسر هاء و ساکن کردن یاء و مضموم کردن تاء می‌باشد. قاضی عیاض از بعضی نسخ‌ها چنین نوشته است. رهبت با ساکن بودن هاء و مفتوح بودن باء، و منصوب بودن تاء، قاضی گفته:

گفتی و من آن را برای کسی نگفتم، گفت: آن چیست؟ آن را به او گفتم. گفت: از طرف من آن را گفته بوده، عایشه آن را به من گفت.^۱ در روایتی از نسائی آمده: قاسم گفت: آن را بازگو کن و نترس.^۲

ابن ابی عبدالبر گفته است: «این‌ها دلالت می‌کند که این حدیث در گذشته رها شده و به آن عمل نشده است و جمهور به صورت عام آن را قبول نکردند؛ بلکه آن را خصوصی دانستند.^۳

بعضی روایت‌ها این مطلب را تأکید می‌کنند. در صحیح مسلم از ام سلمه همسر پیامبر ﷺ آورده که می‌گفت: «سایر همسران پیامبر ﷺ از وارد شدن به آن‌ها به هنگام شیر دادن خودداری می‌کردند، به عایشه گفتیم: به خدا قسم، این اجازه‌ای است که رسول خدا ﷺ فقط برای سالم داده است، و کسی در میان ما با این سن شیر داده نمی‌شود و چنین موردی هم ندیده‌ایم.^۴

منصوب است با افتادن حرف جر و ضبط کردن اولی بهتر است و با نسخه‌های دیگر (وهبت) با واو صحیح‌تر می‌باشد. نگا: شرح مسلم از نووی، ۲۸۹/۵.

۱- مسلم در شرح نووی در کتاب شیر دادن، باب شیر دادن بزرگسال آن را آورده است، ۲۸۹/۵، ۲۸۹ شماره ۱۴۵۳.

۲- سنائی در سنن خود در کتاب نکاح باب شیر دادن بزرگسال، ۱۰۵/۶، شماره ۳۳۲۲ آن را آورده است.

۳- نگا: شرح زرقانی بر موطاء، ۲۵۹/۳، حافظ دارمی گفته بعد از ذکر کردن حدیث در سنن خود «این مخصوص سالم است» نگا: سنن دارمی کتاب نکاح باب شیر دادن بزرگسال، ۲۱۰/۲، ۲۱۱، شماره ۲۲۵۷.

۴- مسلم آن را آورده (شرح نووی) کتاب شیر دادن باب شیر دادن بزرگسال، ۲۸۸/۵، ۲۸۹، شماره ۱۴۵۴.

داستان شیر دادن سالم، قضیه‌ای در مورد خود سالم و خاص او می‌باشد و درباره کسی غیر از او صدق نمی‌کند و صفاتی در مورد او ذکر شده، که در غیر او وجود ندارد، همانطور که در شرح حال او گذشت، پس هیچ مورد دیگر با او مقایسه نمی‌شود.^۱ اصل داستان سالم این است که او را به فرزندخواندگی قبول کردند و این باعث شد که با سهله دختر سهیل و زن ابی حذیفه اختلاط پیدا کند و او را همچون فرزند خود می‌دید، نزد او می‌رفت و از او خجالت نمی‌کشید، در حالی که قسمت‌هایی از بدنش معلوم بود او را می‌دید، وقتی آیه حجاب نازل شد و از فرزندخواندگی منع شدند، این امر بر ابی حذیفه و سهله سخت آمد، بخاطر از بین رفتن آن سختی برای آن‌ها، این اجازه به آن‌ها داده شد.^۲ این مطالبی است که در روایت آن دو امام یعنی ابوداود و مالک آمده است.

از عایشه و ام سلمه (همسران پیامبر) روایت شده که ابوحدیفه بن عتبه ابن ربیع بن عبد شمس سالم را به فرزندخواندگی قبول کرد و دختر برادرش، هند دختر ولید بن عتبه ابن ربیع را به عقد او در آورد، و او برده زنی از انصار بود، همانگونه که رسول خدا ﷺ زید را به فرزندخواندگی قبول کرده بود، در جاهلیت هر کسی که به فرزندخواندگی قبول می‌شد، از پدرخوانده خود ارث می‌برد، تا اینکه خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِۦٓ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ أَلْتِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٥١﴾ اَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا ءَابَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾ [الأحزاب: 4-5].

۱- نگا: شرح زرقانی علی الموطاء، ۲۹۲/۳، و تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۷۶-۲۷۹.

۲- نگا: فتح الباری، ۵۳/۹، شماره ۵۱۰۲.

«خداوند دو دل را در درون کسی قرار نداده است (همان گونه که کسی دو پدر و یا مادر ندارد). خداوند هرگز همسرانتان را با اظهار «ظهار» مادران شما نمی‌سازد، و فرزندخواندگانتان را فرزندان حقیقی شما نمی‌نماید. این سخنی است که شما به زبان می‌گوئید (چرا که رابطه پدری و فرزندی یک رابطه طبیعی است و با الفاظ و قراردادهای و شعارها هرگز حاصل نمی‌شود). خداوند حق می‌گوید و به راه راست راهنمایی می‌کند. آنان را به نام پدرانشان بخوانید که این کار در پیش خدا عادلانه‌تر بشمار است. اگر هم پدران ایشان را نشناختید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند.»

آنها را به پدران خود برگردانید، هر کس که پدر نداشت، دوست و برادر دینی است، سهله بنت سهیل بن عمرو القرشی و سپس عامری، که زن ابوحذیفه بود آمد و گفت: ای رسول خدا، ما سالم را فرزند خود می‌دانیم، با من و پدرم حذیفه در یک خانه زندگی می‌کنیم، من او را به نیکی دیده‌ام، می‌دانم که خداوند در مورد آنها چه نازل کرده است. نظر شما در مورد او چیست؟ پیامبر ﷺ فرمودند: به او شیر بده، پنج بار به او شیر داد و فرزند شیری او گردید. عایشه هم دختران برادران و خواهران خود را امر می‌کرد که پنج بار شیر دهند به کسی که عایشه دوست داشت هر چند که بزرگ بود، او را ببیند و بر او وارد شود.

ام سلمه و سایر همسران پیامبر ﷺ از چنین شیر دادنی اباء داشتند، مگر اینکه در گهواره شیر داده شود، به عایشه گفتیم: به خدا قسم شاید اجازه‌ای خاص از طرف رسول ﷺ خدا برای سالم بوده است نه سایر مردم.^۱

امام زرقانی^۱ گفته: «سخن سهله که گفته: ای رسول خدا ما داریم می‌بینیم» یعنی معتقد هستیم، «سالم فرزندخوانده است» سالم بر من وارد می‌شد در حالی که من روسری به سر

۱- ابوداود آن را در سنن خود آورده است در کتاب نکاح، باب کسی که به او حرام شده: ۲/۲۲۳، شماره

نداشتم و سینه‌ام عریان بود، عده‌ای هم گفته‌اند شاید به این معناست: سالم بر من وارد می‌شد در حالی که یک پیراهن به تن داشتم و شلوار زیرش نبود، گفته شده یعنی لباسش را به دوشش کشید و از دو طرف ناسازگار بود.^۲

ابن عبدالبر می‌گوید: دومین نظر درست‌تر است، زیرا عریان کردن سینه برای محرم و غیرمحرم جایز نیست.^۳

ابن حجر گفته است: «بنابراین معنای حدیث این است بر او وارد می‌شد، در حالی که او قسمت‌هایی از بدنش معلوم بود.^۴ در روایت احمد گفته است: «هر طور که دوست داشت وارد می‌شدم، از او شرم نمی‌کردم»^۵ و اینکه گفته «یک اتاق بیشتر نداشتیم»، یعنی امکان پوشیده ماندن از او نیست، خداوند آیه حجاب و منع فرزندخواندگی را نازل کرده بود، پس او چه کار باید می‌کرد؟ مسلم از قاسم از عایشه روایت کرده و گفت: «من در صورت ابی‌حذیفه به هنگام وارد شدن سالم، در حالی که باهم هم‌پیمان بودند چیزی می‌دیدم، قاسم آن را به گونه‌ای دیگر روایت کرده و گفته: «سالم به سن مردان رسیده بود، و آنچه مردان می‌فهمیدند، او هم می‌فهمید، او بر ما وارد می‌شد و من فکر می‌کنم در این موضوع، چیزهایی در صورت ابی‌حذیفه می‌دیدم.» این‌ها منافاتی با هم ندارند. سهله دو سؤال از رسول خدا ﷺ پرسید، ولی همه راویان یک سؤال را آورده‌اند، «رسول خدا ﷺ

۱- امام زرقانی او محمد بن شیخ عبدالباقی زرقانی است. ابو عبدالله امام و فقیه دانا، اهل حدیث، روایت‌سند، و مؤلف باتقوایی بود. از تألیفات او «شرح الموطاء» و شرح مواهب اللدنیه از زرقانی و سایر کتب است، در سال ۱۱۲۲ هـ از دنیا رفت، شرح حال او در شجره النورالزکیه موجود است، ۳۱۸/۱، ۳۱۹، شماره ۱۲۳۷.

۲- نگا: النهایه فی غریب الحدیث از ابن کثیر، ۴۵۶/۴۵۰/۳، و قاموس المحيط، ۳۱/۳۰/۳ و فتح الباری، ۳۶/۹، شماره ۵۰۸۸.

۳- نگا: شرح الزرقانی، علی الموطاء، ۲۹۰/۳.

۴- فتح الباری، ۳۶/۹، شماره ۵۰۸۸.

۵- المسند، ۳۶۹/۶.

به او فرمود: پنج بار او را شیر بدهید.» ابن عبدالبر گفته: «در یک روایت (ده بار شیر بدهید) آمده و در روایت دیگر که صحیح‌تر می‌باشد (پنج بار شیر دهید) که با این پنج بار شیر دادن محرم می‌گردد»، در روایت مسلم این اضافه آمده است که گفت: چگونه او را شیر دهم در حالی که او مرد بزرگی است؟^۱ رسول خدا ﷺ خندید و گفت: می‌دانید که او مرد بزرگی است. در حالی که او (سالم) در بدر شرکت کرده بود. در لفظ او را شیر ده، تا بر او محرم گردی، در نفس ابی حذیفه شک ایجاد شد. سلهه نزد رسول خدا ﷺ برگشت و گفت: من او را شیر داده‌ام و آنچه در دل ابو حذیفه بود رفت.» ابن عبدالبر گفته: «ویژگی شیر دادن به بزرگسال اینگونه است که شیر خود را بدوشد و او را سیراب نماید، اما اگر سینه خود را در دهان او بگذارد نزد هیچ عالمی سزاروار نیست.

عیاض گفته است: شاید سهله شیر خود را دوشیده و به او خورانده، بدون اینکه سینه‌اش را لمس کند، و یا به آن نگاه کند، زیرا دیدن سینه زن و لمس کردن سینه زن با بعضی از اعضای او حرام است.^۲

۱- دکتر موسی شاهین گفته: ظاهراً فهماندن او از چگونگی شیر دادن که آیا از سینه خود او را شیر دهید؟ یا شیر خود را دوشیده به او می‌دهید؟ احتمال دارد که سؤال کردن و تعجب کردن از شیر دادن بزرگسال، تأثیر محرمیت گذاشته باشد نگا: فتح‌المنعم بشرح صحیح مسلم، ۱۶۹/۹.

۲- استاد موسی شاهین گفته: «استدلال ابن حزم به داستان سالم، درباره جایز دانستن لمس سینه زن بیگانه توسط مرد بیگانه و سینه را خوردن، اگر به صورت مطلق خواسته از آن کسی را شیر بدهد، استدلال اشتباهی است. ادعای او این است که شیر دادن محرم نزد او، همانا با مکیدن سینه امکان‌پذیر است تا شیر را از آن بمکد، نگا: فتح‌المنعم به شرح صحیح مسلم، ۱۷۸/۹، جمهور علما معتقدند که شیر دادن با سینه آن زن شیرده، محرم می‌شود، فرقی نمی‌کند بخورد یا بنوشد. هر نوع باشد، حتی اگر با سرم باشد یا از راه بینی و یا طبخ شده باشد آنگاه شرایط مطلوب اتفاق بیفتد و اگر در همان موارد گرسنگی را از بین برده باشد. حنفی‌ها حقنه را استثنا کرده‌اند. دلیل جمهور به رأی که داشتند حدیث عایشه است که فرموده‌اند شیر دادن از روی گرسنگی است: نگا: فتح‌الباری ۵۲/۹، شماره ۵۱۰۲، و نیل الاوطار، ۳۱۶/۶، ۳۱۷، وسبیل السلام، ۱۱۵۲/۳.

نووی گفته است: این نظر خوبی است و احتمال دارد که او به دلیل نیاز، از لمس کردن عفو شده باشد، همانطور که او به شیر دادن در بزرگسالی مختص شده است،^۱ عده‌ای تأیید کرده‌اند که از ظاهر حدیث بر می‌آید که او از سینه سهله شیر خورد، زیرا پیامبر ﷺ خندید و گفت: پس فهمیده‌ای که مرد بزرگی است و او را به دوشیدن شیر امر نکرد، که جای بحث دارد. شیر دادن به صورت اطلاق مستلزم مکیدن سینه است، انگار که برای او آن امر مباح گردیده است. سالم پسر اوست و سهله مادرش، و به این معنا این امر مختص این دو نفر می‌باشد.^۲

کشف عورت به هنگام ضرورت و در این حالت جایز است. و میان این حدیث و این فرموده خداوند، تعارضی وجود ندارد:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [النور: ۳۰].

«ای پیغمبر! به مردان مؤمن بگو: (آنان موظفند که از نگاه به عورت و محلّ زینت نامحرمات) چشمان خود را فرو گیرند، و عورت‌های خویشان را (با پوشاندن و دوری از پیوند نامشروع) مصون دارند. این برای ایشان زینده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند از آنچه انجام می‌دهند آگاه است (و سزا و جزای رفتارشان را می‌دهد).»
همانطور که بعضی از مدعیان علم تصور کرده‌اند.

امام زرقانی گفته است: «مثل اینکه معتقدین به این نکته، که از ظاهر حدیث بر می‌آید که او از سینه‌اش شیر خورده است، در این امر به توافق نرسیده‌اند. ابن سعد از واقدی، از محمد بن عبدالله ابن زهری از پدرش روایت کرده که گفت: سهله در ظرفی شیر خود را می‌گرفت، و سالم هم هر روز آن را می‌خورد، تا اینکه پنج روز گذشت، بعد از آن بر او

۱- المنهاج شرح مسلم از نووی، ۲۸۹/۵.

۲- شرح الزرقانی علی الموطأ، ۲۹۱/۳.

وارد می‌شد در حالی که او افسوس می‌خورد و آن اجازه‌ای بود که از طرف رسول خدا ﷺ به سهله عطا شده بود.^۱

آنچه مشکل گردیده این است که عایشه رضی الله عنها میان شیر دادن به کوچک و بزرگ تفاوتی قایل نشده است. با روایت کردن این حدیث که «شیر دادن به دیگری تنها برای رفع گرسنگی است»^۲ این را می‌رساند که شیر دادن به بزرگ حرام نمی‌باشد.

حافظ ابن حجر به این اشکال پاسخ داده است: از سخن ایشان فهمیدم: شیر دادن از روی گرسنگی است و اختصاص دارد به مقداری شیر که جلوی گرسنگی را بگیرد و آن جزء دفعه‌های شیر دادن است و اعم از آن است که شیرخورنده کوچک یا بزرگ باشد. و حدیث..... برای منع کردن از شیر دادن به بزرگ می‌باشد. و حدیث ابن عباس در این باره که آورده: شیر دادن باید در دو سال تکمیل گردد.^۳ (اگر ثابت شود) در آن باره هم نصی وجود ندارد. حدیث ام سلمه «از شیر دادن محروم نمی‌شود مگر اینکه پستان را در دهان ببرد و آن قبل از شیر گرفتن از بچه است.»^۴ جایز است که منظور شیر دادن، بعد از

۱- نگا: طبقات الکبری از ابن سعد، ۸۵/۳ و شرح الزرقانی الموطاء، ۲۹۱/۳.

۲- بخاری آن را آورده (در شرح فتح الباری) در کتاب نکاح باب، کسی که معتقد به شیر دادن میان دو سال نیست، ۵۰/۹، شماره ۵۱۰۲ و مسلم (در شرح نووی) آن را آورده است در کتاب شیر دادن باب شیر دادن از روی گرسنگی است، ۲۸۹/۵، ۲۹۰، شماره ۱۴۵۵.

۳- دار قطنی در سنن خود آن را آورده است. در کتاب شیر دادن، ۱۷۴/۴، شماره ۱۰، دار قطنی گفته: جز هیشم بن جمیل کسی آن را به ابن عیینه اسناد نداده، که ثقه و باحافظه است، وقف آن را علی با عباس عظیم‌آبادی تصحیح کرده است در کتاب تعلیق المغنی علی دار قطنی، ۵۲/۹، نگا: الدراییه فی تخریج احادیث الهدایه، ۶۸/۲، شماره ۵۶۱، و نصب الرایه، ۲۱۹/۳، و سبیل السلام، ۱۱۵۳/۳، و نیل الاوطار، ۳۱۵/۶.

۴- ترمذی در سنن خود در کتاب شیر دادن و باب آنچه که درباره شیر دادن باعث محرم شدن نمی‌شود مگر در دو سال ادامه یابد، ۴۵۸/۳، شماره ۱۱۵۲، ابوعیسی گفته: این حدیث حسن و صحیح می‌باشد.

شیر گرفتن بچه حرام است، که اگر این امر اتفاق بیفتد، حرام بودن بر آن مترتب می‌شود و در آن احادیث چیزی که این احتمالات را از بین ببرد وجود ندارد. به همین دلیل عایشه به آن عمل کرده است.^۱

و از این نتیجه می‌گیریم که آنچه رافضی‌ها در مورد انکار کردن شیر دادن به سالم که بزرگ بود گفته‌اند، فاقد اعتبار می‌باشد. زیرا داستان سالم در اوایل هجرت بوده است، آن هنگام شیر دادن به بزرگ جایز بوده است، بعد از آن نسخ گردید، عایشه هم آن را تأکید کرده و آورده است: آنچه از قرآن در این باره نازل شده بود، با ده بار شیر دادن معلوم و مشخص، باعث محرم شدن فرد می‌شود. سپس نسخ شد: به پنج بار شیر دادن معلوم و مشخص. رسول خدا ﷺ وفات یافت. در حالی که همسران آن حضرت قرائت قرآن می‌کردند.^۲ در روایتی از ابن ماجه و احمد، از عایشه آمده، که فرمود: «آیه رجم و شیر دادن بزرگسال ده بار نازل شد، که در صحیفه‌ای زیر متکایم بود، وقتی رسول خدا ﷺ رحلت فرمودند و به مرگ آن حضرت مشغول گشتیم، گوسفندی^۳ وارد شد، و آن را خورد.^۴ ولی روایت‌هایی که بر گذشتن دو سال کامل دلالت می‌کنند، از امور حادث شده اصحاب می‌باشد که بر مؤخر شدن آن دلالت می‌کند.

۱- فتح الباری، ۵۲/۹، نگا: سبل السلام، ۱۱۵۴/۳.

۲- مسلم آن را آورده (در شرح نووی) در کتاب شیر دادن و باب محرم گردیدن با پنج بار شیر دادن، ۲۸۵/۵، شماره ۱۴۵۲.

۳- داجن به معنای گوسفندی است که مردم در خانه به او علف می‌دهند، و بر غیر گوسفند هم اطلاق می‌شود و هر آنچه که خانگی است مانند پرندگان و حیوانات دیگر، نگا: النهایه فی غریب الحدیث، ۱۰۲/۲، و لسان العرب، ۱۴۸/۱۳، و المعجم الوسیط، ۲۷۲/۱.

۴- ابن ماجه آن را در سنن خود در کتاب نکاح، باب شیر دادن بزرگ آورده است. ۶۰۹/۱، شماره ۱۹۴۴، و احمد در مسند خود، ۲۶۹/۶، آن را آورده است. نگا: جواب ابن قتیبه بر منکران این حدیث، ص ۲۸۰-۲۸۳.

حافظ ابن حجر گفته است: استناد ضعیفی است، که تأخیر در اسلام آوردن راوی و کوچکی او، که آنچه روایت کرده مقدم شود، همچنین از سیاق داستان سالم به قدیمی بودن حکم (دو سال کامل) احساس نمی‌شود، به خاطر سخن ابی‌حذیفه در بعضی روایت‌ها: «چگونه او را شیر دهم در حالی که مرد بزرگی است»؟ این احساس به وجود می‌آید که سهله می‌دانسته، که کوچکی سن شرط شیر دادن و محرم شدن است.^۱

دکتر موسی شاهین می‌گوید: «در این حاشیه ابن حجر نظراتی هست زیرا بدون شک داستان سالم در اول هجرت بوده، همانطور که در ذکر شرح حال او روشن است و روایتی که شرط دو سال بر شیرخوار را معتبر دانسته، تأکید می‌کند که این امر از داستان سالم مؤخر بوده است و سخن همسر ابی‌حذیفه نیز چنین است، هر چند که احتمالاً به مقدم بودن حکم اشاره دارد و برای مقدم شدن حکم سودمند نمی‌باشد.

سؤال او به روش شیر دادن بوده است، آیا شیر را می‌دوشی؟ یا سینه‌ات را در دهان او می‌گذاری؟ سؤال او به خاطر متعجب شدن از شیر دادن او برخلاف آحاد مردم است، که در نزد مردم شیر دادن بچه کوچک مرسوم هست نه بزرگسال.

اعتقاد به نسخ شیر دادن بزرگسال (که از جمله آن داستان سالم است) مقبول و پذیرفتنی است و جز نظر عایشه و اندکی از فقها کسی با آن مخالفت نکرده است.^۲

۱- فتح الباری، ۵۳/۹، شماره ۵۱۰۲.

۲- فتح المنعم بشرح صحیح مسلم، ۱۷۶/۹، ۱۷۷. امیر صنعانی در سبل الاسلام گفته: میان حدیث سهله و آیه دو سال (حولین) تعارض قایل نشو، و حدیث (همانا شیر دادن از روی گرسنگی است) شیر دادن لغتی است که بر بچه‌ها صدق می‌کند. و زمانی که آیه (حولین دو سال) در آن آمده است، و حدیث (همان شیر دادن از روی گرسنگی است) و گفتن این نکته که آیه برای بیان کردن شیر دادن که موجب نفقه است، هم با بیان زمان شیر دادن منافات ندارد، بلکه خداوند آن را در زمان کسی که بخواهد تمام شیر دادن را انجام دهد، وقتی تمام شیر را داد، دیگر در حکم شارع که معتقد به تمام شدن است نمی‌شود. نظر درست در مورد حدیث سهله و احادیث معارض آن سخن ابن تیمیه است، او گفته: در شیر دادن کوچکی اعتبار دارد، مگر نیازی باشد، مانند شیر دادن بزرگسالی که بر وارد

امام نووی سخن عایشه را آورده که گفت: «رسول خدا ﷺ وفات یافت در حالی که آن‌ها معتقد به پنج بار شیر دادن بودند، که نازل شدن آن خیلی به تأخیر افتاد، تا اینکه رسول خدا ﷺ وفات یافت، و بعضی از مردم به پنج بار شیر دادن معتقد بودند و آن را قرآن قرائت شده قرار داده بودند. چون بخاطر نزدیک بودن به آن دوران نسخ نشده بود، ولی وقتی نسخ شدن آن، به مردم رسید، از نظر خود بازگشتند و اجماع کردند که آن آیه نباید قرائت شود. این روایت بر وجود نسخ در قرآن دلالت می‌کند. نووی گفته: نسخ سه نوع است:

نخست: آنچه که حکم و تلاوتش نسخ شده است، مانند حکم ده بار شیر دادن.

دوم: آنچه که تلاوتش نسخ و حکمش باقی است، مانند حکم پنج بار شیر دادن، و پیرزن و پیرمرد اگر زنا کردند، آن‌ها را رجم و سنگسار کنید.

سوم: آنچه که حکمش نسخ و تلاوتش باقی مانده است، که این نوع فراوان می‌باشد. مانند فرموده خداوند:

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ﴾
[البقرة: 240].

«و کسانی که از شما در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی را از خود به جای می‌گذارند، (فرمان خدا این است که) باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنان را (با پرداخت هزینه زندگی) بهره‌مند سازند، به شرط این که آنان (خودشان از خانه شوهر) بیرون نروند»^۱

شدن بر زن نیازی نداشته باشد، مانند سالم با همسر ابی حذیفه، چنین بزرگسالی‌هایی را اگر از روی نیاز شیر دهی، شیر دادن اثر می‌کند. در غیر این مورد باید کوچک باشند تا شیر داده شوند، سیل‌السلام، ۱۱۵۴/۳، بعد از آن از سخنان ابن تیمیه نگا: نیل الاوطار، ۳۱۵/۶، ۳۱۷.

۱- نگا: المنهاج شرح مسلم از نووی، ۲۸۵/۵، و حاشیه السندی علی النسائی، ۱۰۱/۶، شماره ۳۳۰۷.

آشکار و واضح است که داستان سالم از لحاظ روایی و درایی صحیح می‌باشد و علمای امت از زمان اصحاب تاکنون و تا زمانی که خداوند زمین و آنچه در آن است را به ارث ببرد، قبول کرده‌اند و پذیرفته‌اند.

به دور از اینکه فقط برای سالم اتفاق افتاده و یا یک حکم عامی است. اینگونه حدیث را پذیرفتن بر صحت آن دلالت می‌کند. همه اصحاب آن را پذیرفته‌اند، و از هیچکدام ردی بر این داستان نیامده است، بلکه در حکم فقهی آن اختلاف پیدا کرده‌اند. جمهور علما معتقدند که داستان سالم فقط به او اختصاص دارد و درست نیست آن را بر دیگران قیاس نماییم. جمهور علمای امت از تابعین هم از این نظر پیروی کرده‌اند، عایشه در این نظر با اندکی از فقها تنها مانده‌اند، از جمله این فقها که با عایشه هم‌عقیده هستند. عروه ابن زبیر و عطاء ابن ابی رباح و لیث بن سعد و ابن علی و سایرین روایت کرده‌اند، که داستان سالم عام است، و با شیر دادن بزرگسال، محرمیت^۱ ثابت می‌شود، برای هر کدام دلیل و نظری است. پس جمهور بر اختصاص داستان سالم اتفاق دارند، وقتی به فرزندخواندگی پذیرفته شد، منجر به اختلاط با سهله گردید ولی وقتی آیه حجاب نازل شد و فرزندخواندگی منع گردید، این امر بر ابی حذیفه و سهله مشکل و سخت بود، چون در نزد خود، او را همانند پسر خود می‌دانستند، به گونه‌ای که هر وقتی می‌خواست بر سهله وارد می‌شد، از او شرم نمی‌کردند، همانگونه که در حدیث احمد از زبان آن‌ها آمده است. در حالی که جز یک اتاق هم نداشتند. پس برای از بین بردن سختی و صفاتی که در سالم بود و در دیگران نبود، به او اجازه داده شد، که سالم را شیر بدهد، هرچند که سالم به سن بلوغ رسیده بود. البته سهله و ابی حذیفه تمام صفات پدری و مادری را در خود جای داده بودند و سالم هم تمام صفات فرزندگی را در خود جمع کرده بود. آنچه که

۱- نگا: فتح الباری، ۵۲/۹، ۵۳، شماره ۵۱۰۲، المنهاج شرح مسلم از نووی، ۲۸۹/۵ و شرح الزرقانی، ۲۹۱/۳، ۲۹۲، نیل الاوطار، ۳۱۵/۶، و سبل السلام، ۱۱۵۳/۳، و تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۸۳، ۲۸۴.

این گفته را تأیید می‌کند، آن چیزی است که بر نفس ابی‌حذیفه که نتیجه این شیر دادن بود، گذشت.

دکتر موسی شاهین می‌گوید: «گمان نمی‌کنم آنچه که در نفس ابی‌حذیفه با سالم گذشته، در میان غیر آن‌ها بگذرد.»^۱

جمهور علما هم معتقد به نسخ داستان سالم با آنچه که بر اعتبار (دو سال) دلالت می‌کند، می‌باشند ولی عایشه و فقهای هم‌فکر او، دیده‌اند که داستان سالم برای عموم مسلمانان است و برای کسانی که ضرورتی برای آن‌ها پیش بیاید در مورد این اختلاف هر کدام دلایل خاص خود را دارند. و این اختلاف در صحت حدیث هیچ تأثیری نگذاشته است، آنچه که فتنه‌گران و داعیان علم درصدد ضعیف نمودن و از بین بردن عدالت راویان آن و علمایی که آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند می‌باشند. از این داستان راستی ایمان سهله و ابی‌حذیفه و پایبند بودن به وحی الهی آن‌ها برای ما ثابت می‌شود. چون غیرت و پافشاری آن‌ها باعث نازل شدن آن آیه در کتاب خداوند شد، از نهی از فرزندخواندگی و دستور به داشتن حجاب. پس عقیده فرزندخواندگی جهت اجرای امر قرآن تغییر کرد.

اگر تعصب به خاطر چیزی غیر از آن بود، آنچه که در درون ابی‌حذیفه گذشت در مورد آن شیر دادن معنایی نداشت، زیرا که یک امر الهی بود و سختی و مشقت از آن‌ها برداشته شد.

خداوند تبارک و تعالی بلندمرتبه و آگاه‌تر است.

۱- فتح‌المنعم بشرح مسلم، ۱۷۷/۹.

فصل هشتم:

درباره «افتادن مگس در ظرف»

مبحث اول: شبهات منتقدان به احادیث طب نبوی و پاسخ آن‌ها

بدعتگران گذشته احادیثی را که درباره طب، از پیامبر معصوم روایت شده، با عقل‌های ناقص خود مورد طعنه قرار داده‌اند. و عده‌ای از علمای گرانقدر هم از نظرات این منتقدان متأثر شده و آن را با این حجت و سعت داده‌اند که پیامبر ﷺ احادیث طب را به وسیله وحی الهی نگرفته است، بلکه از روی تجربه مانند یک انسان با تجربه آن‌ها را بیان کرده است، زیرا پیامبر ﷺ برای آموزش طب به مردم برانگیخته نشده است.

دشمنان سنت از این مبحث بعنوان اسلحه‌ای قوی در ایراد به حجیت حدیث استفاده کرده‌اند و معتقد شده‌اند که همه آن احادیث به وسیله وحی نازل نشده است، همانطور که در مبحث اجتهاد پیامبر ﷺ به تفصیل بحث شد.^۱

ابن خلدون می‌گوید: «طبی که در متون شرعی نقل شده است، وحی نیست، بلکه نزد اعراب امری عادی بوده است و آنچه که در سخنان پیامبر ﷺ آمده از جمله اموری است که نزد مردم عادی می‌باشد، نه به این جهت که آن عمل مشروع است. زیرا پیامبر ﷺ برای آموختن شریعت برانگیخته شده است نه برای آموزش طب و سایر امور عادی. آنچه که در مورد لقاح خرما پیش آمد، که پیامبر ﷺ فرمود: «شما به امورات دنیای خود آگاهتر می‌باشید.»^۲ پس شایسته نیست که آنچه درباره طب بیان شده، قسمتی از شرع بدانیم، چرا که دلیلی بر آن نداریم غیر از اینکه از آن به عنوان تبرک و درستی پیوند ایمانی، که اثر بسیار بزرگی در شفای بیماری دارند، استفاده کنیم. و این امر جزء طب مزاجی نیست

۱- اگر خواستید، مراجعه کنید به ۴۵۷/۱، ۴۶۲.

۲- قبلاً آورده شده است، ۴۵۷/۱.

بلکه از نشانه‌های سخن دینی است همچنانکه در مورد مداوای کسی که شکم درد داشت و با خوردن عسل شفا یافت،^۱ اتفاق افتاد.

در این نظر، بعضی از علمای گرانقدر مانند، دکتر یوسف قرضاوی و سایرین، با ابن خلدون همراه گشته و آن را تأیید کرده‌اند و حدیث را به دو گونه تقسیم کرده‌اند: احادیث تشریحی و احادیث غیر تشریحی.^۲

دکتر قرضاوی می‌گوید: به نظر من غالب احادیث مربوط به نسخه‌های طبی و امثال آن، مانند: نسخه پیامبر ﷺ برای بیماری سیاتیک که دنبه گوسفند عربی می‌باشد و... تا آخر آنچه که در حدیث آمده است،^۳ که این نوع احادیث، از جمله احادیثی نیست که انجام دهنده آن ثواب ببرد و یا انجام ندادن آن مورد سرزنش واقع شود، بلکه امری است، برای راهنمایی دنیوی که از جامعه اعراب سرچشمه گرفته است، رسول خدا ﷺ برای اجرای طب جسمی نیامده است، که آن کار، متخصصان خودش را دارد بلکه برای مداوای قلبها و عقل‌ها و جانها، برانگیخته شده است. هر چند ما به آنچه که علما طب نبوی نامیده‌اند، احترام می‌گذاریم ولی همه متفق هستند که رسول خدا ﷺ هیچوقت ادعای آگاهی از علم طب را نکرده است و برای آن برانگیخته نشده است.^۴

نتیجه این بحث این است که اگر یکی از دشمنان سنت، بر ما خروج کند، نیازی عزالدین می‌گوید: «احادیثی که در تلاشند تا علومی مانند طب را به رسول خدا ﷺ نسبت دهند، همه آن‌ها موضوع (جعلی) می‌باشند و هدف آن‌ها منحرف کردن مردم از حقایق و

۱- المقدمه، فصلی درباره علم طب، ص ۵۴۶.

۲- نگا: ۴۵۹/۱.

۳- ابن ماجه، سنن، کتاب الطب، در باب مداوای سیاتیک، ۳۳۷/۲، ۳۳۸، شماره ۳۴۶۳ آن را آورده است، بوضیری در مصباح الزجاجة گفته: اسناد این صحیح است و رجالش ثقه می‌باشند، ۱۲۴/۳، شماره ۱۲۰۷.

۴- السنه مصدرأ للمعرفة و الحضارة، ص ۶۶، ۶۷ با اختصار، نگا: السنه و التشریح از دکتر عبدالمنعم النمر، ص ۱۱۰.

عقل‌گرایی علمی موجود در آیات قرآن به عقل‌گرایی است که به اوهام، خرافات و امور باطل ایمان دارد.^۱

و برای آن احادیث موضوع مثال‌هایی را عمداً از صحیح بخاری انتخاب کرده و آورده است؛ مانند: احادیث رقیه: «ای پروردگار مردم! بیماری‌اش را برطرف ساز و چنان شفایی عنایت کن که هیچ‌گونه بیماری‌ای باقی نماند. چرا که تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی، بجز شفای تو وجود ندارد». و حدیث «شفا یافتن شکم درد بوسیله عسل». و حدیث «نه بیماری واگیر هست نه یرقان». و حدیث «سیاه‌دانه شفای هر دردی است بجز مسمومیت»، و حدیث «شهد گیاه قارچ آب آن شفای چشم است». و حدیث «کسی که با هفت خرما خشک شده صبح کند آن روز هیچ سم و جادویی بر او مؤثر نیست». و سایر احادیثی که از صحیح بخاری در کتاب الطب روایت کرده است.^۲

بسیاری از فتنه‌انگیزان و مدعیان علم به بعضی از احادیث طبی ایراد گرفته‌اند و از تقسیم‌بندی حدیث پیامبر ﷺ به تشریحی و غیر تشریحی بعنوان، پشتوانه محکم در ایراد به احادیث و حجیت آن و راویان ثقه بزرگوار آن استفاده کرده‌اند.

ما در فصل‌های گذشته و با دلایل روشن، بیان نمودیم که همه احادیث نبوی، وحی می‌باشد و تقسیم‌بندی حدیث به تشریحی و غیر تشریحی را باطل اعلام نمودیم، که در اینجا نیازی به تکرار آن نیست.^۳

در دفاع از احادیث طب پیامبر ﷺ اینجا به پاسخ ابن خلدون و نظر او در این باره بسنده می‌کنیم.

۱- دین السلطان، نیازی عزالدین، ص ۵۲۳.

۲- نگا: صحیح بخاری (در شرح فتح الباری) در کتاب الطب، ۱۴۱/۱۰، ۲۶۳، نگا: دین السلطان از نیازی عزالدین، ص ۵۲۳-۵۲۷.

۳- نگا: ۴۷۲، ۴۵۷/۱.

دکتر محمد احمد سنهوری می‌گوید: سخن ابن خلدون که گفته: «طبی که در متون شرعی آمده است، وحی نمی‌باشد و پیامبر ﷺ برای شناساندن طب برانگیخته نشده است.» این سخنی است که با واقعیت و حقیقت در تناقض می‌باشد، زیرا معلوم و بدیهی است که رسول خدا ﷺ بی‌سواد بوده و نمی‌دانست که قرآن و ایمان چیست؟ پس چگونه خاصیت داروها را می‌شناخته، چه آن دارو گیاهی یا غذایی بوده باشد. اگر خداوند، او را از علم به آن آگاه نکرده بود؟! خداوند درباره عسل می‌فرماید:

﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ﴾ [النحل: 69].

«در آن شفای مردم قرار داده شده است.»

ولی بیماری‌های که بوسیله این عسل شفا داده می‌شوند، در قرآن نیامده‌اند. اما رسول خدا ﷺ بیماران مبتلا به شکم درد و اسهال را با آن شفا داده است. پس چه چیز باعث شده که رسول خدا ﷺ این داروی خاص را برای آن بیماری خاص معرفی کند؟ و چه چیز باعث شده که رسول خدا ﷺ به کسی که شکم درد دارد، اصرار کند که حتماً باید بیشتر از یک بار عسل بخوری؟ حتماً بایستی چنین امری به او وحی شده باشد.

چه چیز باعث شد، که رسول خدا ﷺ داروی «السنا» را بر داروی «شبرم» ترجیح دهد در حالی که هر دو گیاهایی هستند که برای این مورد بکار برده می‌شدند.^۱ بعد از مدت‌ها پزشکان دریافتند، آن گیاهی که رسول خدا ﷺ آن را بهتر دانسته، از لحاظ علمی مفیدتر است و مصرف «شبرم» را منع کردند و ضرر آن را بیان کردند.

آیا رسول خدا ﷺ، آزمایشگاه و کارگاهی برای آزمایش این داروها داشتند؟ مطمئناً رسول خدا ﷺ، چنین امکاناتی در اختیار نداشته است و آنچه که بیان کرده است مطمئناً از طریق وحی بوده است.

۱- نگا: زادالمعاد، ۴/۳۲۰، ۳۲۸.

هر قانون پزشکی که رسول خدا ﷺ برای دوا و درمان، تجویز کرده است، تاکنون هیچ پزشکی نتوانسته و تا روز قیامت، کسی نمی‌تواند، برخلاف نظر حضرت رسول، اعلام نظر کند و یا قاعده‌ای از قواعد او را زیر سؤال ببرند، بلکه روز به روز و با پیشرفتهای علمی، صحت گفته‌های رسول خدا ﷺ آشکارتر می‌شود. خداوند بلند مرتبه راست فرموده است که:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: 3-4].

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد.»

ولی ابن خلدون می‌خواهد طب پیامبر ﷺ را با داستان تلقیح خرما مقایسه کند. و ادعا می‌کند که طب پیامبر ﷺ یک امر عادی و نظری و شخصی بوده است.

این یک قیاس اشتباه است و روشن است که میان این دو، فرق هست. رسول خدا ﷺ از ویژگی دارویی، یا غذایی صحبت نکرده، که از آن برگشته باشد، برخلاف چیزهایی که اجتهادی بودند، که البته آن هم از وحی خارج نمی‌باشد.^۱

ادعای ابن خلدون، که طب نبوی ثمره و نتیجه‌ای ندارد، مگر اینکه از روی تبرک آن را بکار گیرند و برای این گفته، شاهد مثالی از داستان درمان شکم درد بوسیله عسل آورده است.

پاسخ او چنین است: یعنی هر دارویی که به مریض تجویز می‌شود، بر مریض لازم می‌داند، که به آن دارو اعتماد داشته باشد، و به پزشکی که او را مداوا می‌کند اعتماد کند، و این سخن نزد پزشکان مسلمان و غیر مسلمان، قدیمی و جدید، مشخص است، زیرا

توان روحی، تأثیر زیاد و شگفتی، بر توان جسمی دارد و این مطلب برای هر دارو و هر
 مریضی عمومیت دارد.^۱

داستان مردی که بعد از چهار بار غسل خوردن آمده است و حال مریض خود را برای
 ما بازگو نکرده است، بلکه درباره برادرش که واسطه میان او و پیامبر ﷺ بوده است، سخن
 گفته است و نمی‌توانیم در مورد او حکم کنیم، که آیا غسل را بخاطر مبارکی خورده است
 یا آن را بعنوان دوا استفاده می‌کرده است اگر از روی تبرک هم خورده باشد، در آن
 مشکلی وجود ندارد، هر چه باشد، بهر حال آن مرد شفا یافته و اگر در غسل خاصیت
 ضد بیماری آن مرد وجود نداشت، شفا نمی‌یافت، از لحاظ علمی ثابت شده است که
 غسل حاوی مواد ضد میکروب است و دارو بودنش برای این مریضی ثابت شده است.

در طب رسول اکرم ﷺ داروهای زیادی آمده است و ویژگی و خاصیت بسیاری از
 داروهای گیاهی و غیر گیاهی را روشن کرده است.^۲

ابن قیم جوزیه میان طب پیامبر ﷺ و سایر پزشکان تفاوت قایل شده و گفته است:
 «طب او همچون طب سایر پزشکان نیست، طب پیامبر ﷺ از روی یقین، قطعی و از طرف
 وحی الهی و چراغ نبوت و کمال عقل، می‌باشد. ولی طب سایر پزشکان از روی، گمان،
 حدس و تجربه می‌باشد.»^۳

دکتر محمد ابوشهبه در دفاع خود از حدیث «مگس» گفته است: «قبل از اینکه نظر
 پزشکی را در مورد حدیث «مگس» بیان کنم، دوست دارم بگویم: «من مانند آن تازه به
 دوران رسیده‌ها نیستم، که بعضی از آنها اهل علم هم می‌باشند، تصور کنم طب حضرت
 رسول ﷺ از جمله امور دنیایی است که خطا و اشتباه از طرف رسول ﷺ در آن جایز است

۱- نگا: زاد المعاد، ۷۱/۴.

۲- نگا: الطب فی السنه از دکتر محمد احمد سنهوری، ص ۲۵۹-۲۶۱.

۳- زادالمعاد، ۱۱/۴.

و آن را مانند تلقیح خرما دانسته‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «شما به امور دنیای خود آگاه‌تر می‌باشید.»^۱

من نمی‌دانم که چگونه در باب حدیث «مگس» چنین گفته می‌شود با وجود فرموده پیامبر ﷺ: «به تأکید در یکی از بالهای آن درد و در دیگری درمان است؟» در حالی که در ابتلای حدیث لفظ «أن» آمده که برای تأکید می‌باشد!!

این روش تأکیدی چگونه از قبیل امور تخمینی و ظنی دنیایی است؟ این فرموده پیامبر ﷺ چگونه است: «هر کس با هفت خرما صبح کند، در آن روز نه سم و نه جادو، به او آسیب نمی‌رساند.»^۲ از روی ظن و تخمین در امور دنیاست؟! اکثر احادیث طب پیامبر ﷺ - اگر نگوئیم همه آن‌ها - قطعی و یقینی هستند که دلالت بر وحی الهی دارند.

علم پزشکی دو گونه است: طبابت قلب‌ها و دین‌ها، که انبیاء حامل این نوع طب می‌باشند و دیگری طب بدن‌ها: که آن هم دو نوع می‌باشد: یک نوع روحانی است: مانند: دعاها و مهربانی کردن. و دیگری مادی و جسمانی است، مانند: شفاء یافتن بوسیله عسل، خرما و سیاه‌دانه و قارچ و امثال آن.^۳

۱- قبلاً آورده شده است، ۴۵۷/۱.

۲- بخاری آن را آورده است (در شرح فتح الباری) کتاب الطب، باب درمان کردن سحر با خرما خشک شده، ۲۴۹/۱۰ شماره ۵۷۶۸-۵۷۶۹، و مسلم هم در شرح نووی در کتاب نوشیدنیها باب برتری خرما مدینه، ۲۵۰/۷، شماره ۲۰۴۷، از احادیث سعد بن ابی‌وقاص و لفظ از مسلم است.

۳- نگا: الطب فی السنه، از دکتر محمد سنهوری، فصل ششم (مشکلاتی که درباره بعضی احادیث پیش آمده و پاسخ به آنها)، ص ۳۳۰-۳۳۵.

وظیفه نخست رسول اکرم ﷺ طبابت قلب‌ها و دین‌هاست، ولی شریعت و سنت‌های او شامل بسیاری از طب‌های بدنی و جسمی است که هم روحی و هم جسمانی است^۱، در این باره به آیات قرآنی فراوانی که آمده اشاره نمی‌کنم، مانند فرموده خداوند:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۵۷].

«ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌ها است (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است.» و آیه‌های قرآنی دیگر که از چگونگی قرار گرفتن جنین در شکم مادر اشاره دارد در سوره مؤمنون، و سایر سوره‌ها زیاد آمده است^۲ و آیاتی که درباره طهارت و خطرات نزدیکی کردن با زن حائض، تا زمان رفع آن حیاضت و پاک شدن زن می‌باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«و از تو درباره (آمیزش با زنان به هنگام) حیض می‌پرسند. بگو: زیان و ضرر است (و علاوه از نافرمانی، بیماریهایی به دنبال دارد). پس در حالت قاعدگی از (همبستری با) زنان کناره‌گیری نمائید، و با ایشان نزدیکی نکنید تا آن گاه که پاک می‌شوند.»^۳ و فرموده خداوند درباره طب عسل:

۱- دفاع عن السنه از دکتر محمد ابوشهبه، ص ۳۴۱-۳۴۳، با اندکی تصرف.

۲- نگا: آیات ۱۲-۱۴ سوره مؤمنون.

۳- نگا: الطب فی السنه از دکتر محمد سنهوری فصل «قواعد طبی عمومی استنباط شده»، ص ۱۵۴-۱۹۶، و فصل «الطب الوقایی فی السنه»، ص ۱۹۷، و فصل «پیشی گرفتن حدیث به سوی مفاهیم طبی، که از عصر و زمان پیشی گرفته است.» ص ۱۹۷، ۲۵۰۰.

﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ [النحل: 69].

«در آن شفای مردم قرار داده شده است.»

خداوند همه طب را در یک آیه جمع کرده است و فرموده:

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾ [الأعراف: 31].

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.»

پیامبر خدا ﷺ فرموده: بنی آدم هیچ ظرفی بدتر از ظرف شکم پر نکرده است،^۱ (حدیث) بعضی دانشمندان گفته‌اند: «معهده خانه درد است و تعصب در رأس همه دردها قرار دارد.»^۲

دکتر ابوشهبه می‌گوید: «دلالت نمی‌کنم بر اینکه حدیث نبوی شامل طب جسمها می‌شود، فرقی نمی‌کند طب جسمانی باشد یا روحانی در آنچه که در صحیحین بخاری و مسلم و دیگر صحاح از قبیل: سنن و مجموعه کتب طب، در ضمن فصل‌های مربوط به طب، آمده است. بعضی از علمای اهل حدیث در این باره کتاب‌های مستقلی نوشته‌اند، مانند کتاب «الطب النبوی» از ابی نعیم، و کتاب «الطب النبوی» از سیوطی، و کتاب «الطب النبوی» از ابن قیم جوزیه، آنچه در همه این مباحث برای من اهمیت دارد، این است که آن تصور باطلی که در دل تازه به دوران رسیده‌ها، خطور کرده، مبنی بر اینکه طب نبوی همچون امور دنیوی است، که احتمال خطا و صواب دارد، را برکنم، و بگویم که آنها بر صحت این مدعا دلیلی ارائه نکرده‌اند و ما برای رد کردن نظر آنها دلایل زیادی اقامه کرده‌ایم. در حدیث ابی سعید خدری آمده: که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «برادرم شکمش درد می‌کند، پیامبر ﷺ فرمود، به او عسل بدهید، بار دوم آمد، و پیامبر ﷺ

۱- ترمذی در سنن خود آن را در کتاب زهد و باب آنچه درباره کراهت زیاد خوردن آمده است، ۵۰۹/۴، ۵۱۰، شماره ۲۳۸۰، و گفته حدیث صحیح و حسن است.

۲- نگا: ابداعات الطیبة لرسول الانسانیة از مختار سالم، ص ۳۶، و طب الوقایی فی الاسلام از عمید صیدلی، و طب الاسلامی از دکتر طه.

فرمود، به او غسل بدهید، برای بار سوم آن مرد نزد رسول خدا ﷺ آمد، پیامبر ﷺ باز فرمود: به او غسل بدهید، برای بار چهارم آمد، پیامبر ﷺ فرمود، آیا به او غسل دادید؟ (و شفا نیافت) سپس فرمود: «خداوند راست می‌گوید. و شکم برادر تو دروغ می‌گوید، به او غسل بدهید، یعنی بار چهارم خوب شد.^۱

آنچه که ابن قیم جوزیه در این باره گفته مرا به تعجب واداشته است، گفته: «ما هم می‌گوئیم: نسبت دادن طب دکترا به او، امر دیگری است، مانند نسبت دادن طب تصوف به آن حضرت^۲ و ناتوانیهای طب خود، که عده‌ای از پیشوایان تیزبین آن‌ها، به این امر اعتراف کرده‌اند. از جمله آن‌هایی که علم دارند می‌گویند: که طب قیاس است، و عده‌ای دیگر می‌گویند که آن تجربه و الهامها و خوابها و گمانهای درست است.

عده‌ای از آن‌ها می‌گویند: بیشتر آن از حیوانات گرفته شده است، تا اینکه گفته: چگونه چنین اموری از جمله وحی می‌باشد که خداوند به رسولش وحی کرده است، که چه برای او سودمند، و چه مضر می‌باشد، و نسبت دادن آموخته‌های طبی آن‌ها به وحی، مانند نسبت دادن دانش آن‌ها است به آنچه که انبیاء آورده‌اند. بلکه در اینجا داروهای برای شفا دادن بیماریها هست، که عقل‌های پزشکان بزرگ هم به آن نرسیده و دانش و تجربه آن‌ها به حد شناسایی آن نرسیده است، درمان بیماریهای قلبی و روحی، توسط پیامبران، بوسیله نیروی قلبی و اعتماد و توکل بر خداوند و پناه بردن به او، احساس شکستگی و خواری کردن در مقابل خداوند، صدقه دادن و دعا کردن و توبه و استغفار و نیکی کردن با مردم و کمک به نیازمندان و خوشحال شدن از مصیبت‌های الهی، مواردی هستند که پیامبران در شفای بیماران از آن استفاده کرده‌اند. این داروها از ملت‌های دیگر تجربه

۱- بخاری آن را در (شرح فتح الباری) در کتاب طب و باب مداوا کردن با غسل، و فرموده خداوند «در آن شفای مردم را قرار داده‌ایم ۱۴۶/۱۰، شماره ۵۶۸۴، آورده است، مسلم هم (در شرح نووی) در کتاب سلامتی، باب مداوا کردن با زنبور غسل ۶۰/۷، شماره ۲۲۱۷، و لفظ حدیث از اوست، آن را آورده است.

۲- عده‌ای از متصوفان نادان خواهان آن هستند.

کرده‌اند. و تأثیرات شفا بخشی آن را دریافته‌اند. و فهمیده‌اند که علم بهترین دانشمندان پزشکی هم به آن‌ها نمی‌رسد. و ما بسیاری از این امور را تجربه کرده‌ایم، و دیده‌ایم، کاری که آن‌ها انجام می‌دهند، داروهای حسی انجام نمی‌دهند، بلکه داروهای حسی نزد آن همانند داروهای اهل تصوف نزد پزشکان می‌باشد.^۱

دکتر نورالدین عتر می‌گوید: «پزشکان بزرگی که از احادیث طب نبوی اطلاع دارند به آنچه که در این احادیث وجود دارد اقرار کرده‌اند، این را از استادی از دانشگاه پزشکی دمشق شنیدم که به من گفت: «پیامبر ﷺ فقط از نسخه‌های قبل از دوران خود استفاده نکرد، بلکه بالاتر از آن برای پزشکی و پزشکان، قانونگذاری کرد.^۲ خداوند تبارک و تعالی بلند مرتبه‌تر و آگاه‌تر است.

مبحث دوم: شبهات منتقدان درباره افتادن مگس در ظرف و پاسخ آن‌ها

امام بخاری در صحیح خود و با اسناد از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت کرده، که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه مگسی در ظرفی افتاد، همه آن را در آن ظرف فرو کنید، سپس آن را بیاورید، و محتویات آن ظرف را بخورید، زیرا در یکی از بالهای آن شفا هست و در دیگری درد هست.»^۳

این حدیث صحیحی است که از رسول اکرم ﷺ ثابت شده است و مردم هم آن را پذیرفته‌اند و به مفهوم حدیث ایمان آورده‌اند و این امر یکی از معجزه‌های پیامبر ﷺ می‌باشد. که آن حضرت از روی هوا و هوس صحبت نمی‌کند، خداوند می‌فرماید:

۱- زاد المعاد، ۴/۱۱/۱۲، با اندکی تصرف. نگا: دفاع عن السنه از دکتر ابوشهبه، ۳۴۱-۳۴۵، با اندکی تصرف.

۲- نگا: السنه المطهره و التحذیرات از دکتر نورالدین عتر، ص ۷۶.

۳- بخاری (در شرح فتح الباری) کتاب طب، و باب هنگام افتادن مگس در ظرف. ۲۶۰/۱-۲۶۱، شماره ۵۷۸۲ آورده است، و مانند او نیز در کتاب آغاز آفرینش، باب هنگام افتادن مگس در نوشیدنی یکی از شما (۴۱۴/۶ شماره ۳۳۲۰ آن را آورده‌اند).

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: 4].

«آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد.»

بدعتگران و گمراهان از دیر باز به صحت این حدیث ایراد وارد کرده‌اند و حجت آورده‌اند که با عقل و واقعیت مخالف است، باعث ایجاد شبهه در آن شدند. دانشمندان گرانقدر و بزرگوار به این شبهه آن‌ها پاسخ داده‌اند و آن‌ها را با حجت‌های دفع‌کننده و دلایل روشن از بین بردند و باطل بودن آن را ثابت کردند.

از جمله این علمای گرامی، امام ابن قتیبه در کتاب خود «تأویل مختلف الحدیث» گفته: «این حدیث صحیح است و هر کس امورات دینی را بر مشاهدات خود بنیان نهد، می‌بیند که حیوان صحبت نمی‌کند و پرنده شنا نمی‌کند و مگس هم از مسمومیت و شفا دادن اطلاع ندارد و به آنچه که در متن حدیث آمده است و نفهمیده‌اند اعتراض کرده‌اند، پس آن‌ها از اسلام رانده شده‌اند و با آنچه که پیامبر ﷺ آورده است مخالف است.

کسی که قسمتی از فرموده‌های پیامبر ﷺ را تکذیب نماید، مثل این است که همه آنچه را که پیامبر ﷺ آورده است تکذیب نماید. و جز گروهی از دهریون^۱، هیچ گروهی را نمی‌شناسم که آن را منکر شده باشند. در این نظر، گروهی از متکلمان و جهمیها^۲ از آن‌ها پیروی کرده‌اند.

از جمله کسانی که از این حدیث دفاع کرده است، امام طحاوی در کتاب خود «مشکل الآثار» می‌باشد. او بعد از آوردن حدیث و راویان صحابی آن، گفته است: «آن‌ها به احادیث رسول خدا ﷺ و صورتهای آن ناآگاه هستند، آیا مگس از خود اختیاری دارد؟ تا

۱- در فرهنگ لسان آمده، رجل دهری: کافری که به آخرت ایمان ندارد و معتقد به ماندگاری دنیاست. لسان

العرب، ۲۹۳/۴.

۲- تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۱۰.

اینکه برای یکی از بالهایش معنایی قرار دهد و برای بال دیگرش معنای دیگری در نظر بگیرد، برخلاف معنایی که برای در اول در نظر گرفته است؟

پاسخ ما به حول و قوه الهی و توفیق او چنین است: اگر آن‌ها قرآن را به دقت و تأمل مطالعه می‌کنند، آنچه که گفته پیامبر ﷺ را تأیید کند، می‌یابند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ﴾ [النحل: 68-69].

«پروردگارت به زنبوران عسل (راه زندگی و طرز معیشت را) الهام کرد (و بدان گونه که تنها خود می‌داند به دلشان انداخت) که از کوهها و درختها و داربست‌هایی که مردمان می‌سازند، خانه‌هایی برگزینید. سپس (ما به آن‌ها الهام کردیم که) از همه میوه‌ها بخورید و راه‌هایی را بیمائید که خدا برای شما تعیین کرده است و کاملاً (دقیق و) در اختیارند. از درون زنبور عسل، مایعی بیرون می‌تراود که رنگ‌های مختلفی دارد. در این (مایع رنگارنگ) بهبودی مردمان نهفته است.»

وحی خداوند به زنبور عسل، در حقیقت از نوع الهام کردن به زنبور می‌باشد، که هر آنچه دستور داده می‌شود، عمل نماید.

همانند آن به مگس می‌باشد، خداوند به او آنچه را که خواسته الهام کرده است، که علت آوردنش می‌باشد، برای امری که از آن خواسته می‌شود، با فرو بردن یکی از بالهایش در ظرفی که می‌افتد، که در آن بیماری برای مردم است. و بال دیگر او را در آن ظرف فرو می‌کنیم که در آن شفا هست.^۱

اهل حدیث و دشمنان سنت به این حدیث ایراد و انتقاد کرده‌اند.^۲ همانگونه که گذشتگان اصحاب این کار را کرده بودند. و از پاسخ‌های متقدمینی که به آن‌ها داده شده

۱- مشکل الآثار، ۲۸۳/۴، ۲۸۴.

۲- نگا: مجله المنار، ۹۷/۱۹-۹۹، ۴۸/۲۹، ۵۱، و السنه و التشريع از دکتر النمر، ص ۱۱۰.

عقب نشستند. و بر آن شبهات قبلی هم افزودند. آنچه را که آورده بودند، در حقیقت از عقل‌های ناقصی که از نصوص قرآنی محروم شده بود، استخراج کرده بودند. و سایه تاریکی بر آن حاکم است، و خجالت نکشیدند، و چون معانی آن نصوص را نفهمیدند، به انتقاد، ایراد و انکار آن حدیث پرداختند و با هر وسیله‌ای که توانستند معنای آن را جهل کردند.

این خلاصه‌ای از ایرادهای محدثین درباره این حدیث می‌باشد، که دشمنان سنت آن را تکرار کرده‌اند.^۱

اول: راوی حدیث ابوهریره می‌باشد، که احادیث او را مردود اعلام کرده‌اند^۲، ابن حنین آن را به تنهایی آورده و در آن به صورت‌هایی^۳ از آن عیب گرفته است. دوم: حدیث آحاد است و افاده گمان می‌کند، پس در نپذیرفتن آن اشکالی نیست و در تشریح هم غریب است، زیرا با قاعده رها کردن ضرر و دوری از نجاسات، در تضاد است، از نظر عقلی هم عجیب است، زیرا میان دو بال مگس فرق قایل شده‌اند و ادعا

۱- نگا: اضواء علی السنه، ص ۲۲۳ و شیخ المضيره، ص ۲۶۹، ۲۷۷. و الاضواء القرآنیة، ۲/۲۳۰، و شبهات حول الشیعه از عباس موسوی، ص ۱۴۵-۱۴۶، و دفع الشبهات از احمد حجازی السقا، ص ۱۶۷، و دراسة الکتب المقدسه از موريس بوكای، ص ۲۹۵، و قراءه فی صحیح البخاری از احمد صبحی منصور، ص ۳۹، و حقیقه الحجاب و حجیه الحدیث از سعید عثماوی، ص ۹۲ و دیگران.

۲- ابن حنین: او عبید بن حنین، ابو عبدالله مدنی است، از ابی موسی و زید بن ثابت و طائفه، روایت کرده است، ابوزناد و یحیی بن سعید از او روایت می‌کردند، او ثقه و کم حدیث روایت کرده است، در سال ۱۰۵، از دنیا رفت، شرح حال او در تقریب التهذیب، ۱/۶۴۳، شماره ۴۳۸۴، و الکاشف، ۱/۶۸۹، شماره ۳۶۱۳، و الجرح و التعديل، ۴/۵-۴، و شماره ۱۸۷۲، و طبقات ابن سعد ۵/۳۸۰، آمده است، و جز رشید رضا کسی او را متهم نکرده است آن هم بخاطر روایت کردن این حدیث، نگا: مجله المنار، جلد‌های ۵۰/۴۸/۲۹.

۳- نگا: مجله المنار، ۴۸/۲۹-۵۰.

کرده‌اند، که در یکی از بالهای آن سمی خطرناک و در دیگری پادزهر سودمندی نهفته است.

سوم: از نظر علمی بطلان این رأی ثابت شده است، زیرا علم بطور قطع و یقین، مضر بودن مگس را اعلام، و ثابت کرده است.

چهارم: موضوع متن آن جزء عقاید اسلامی و عبادت و شریعت نمی‌باشد و هیچکدام از مسلمان‌ها به آن عمل نکرده‌اند. این از موضوعات دنیوی است، مانند حدیث «تلقیح خرما» و دیگر آنکه هر کس آن را رها کند، چیزی از لحاظ دینی از دست نمی‌دهد. پنجم: تصحیح آن از ایرادهایی است که دیگران را از اسلام متنفر می‌کند و بر دین شبهه‌ای وارد می‌کند، که دست‌آویز دشمنان می‌گردد.^۱

ششم: بحث درباره آن بی‌نتیجه است و نباید مردم را به آن مشغول کرد، زیرا به کشفیات علمی و مخترعات آن دست یافته‌اند و به همین دلیل باید بحث درباره چیزی که علم به آن رسیده است، را ترک کرد. مانند احکامی که نه نقض می‌شوند و نه پاسخ داده می‌شوند.^۲

پاسخ به این شبهات داده به شکل زیر داده می‌شود:

۱- نگا: مجله المنار، جلد ۲۹/۴۸-۵۰، و المصادر السابقه، ص ۳۴۳، نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۳۶۰/۲.

۲- ابوداود در سنن خود، در کتاب خوردنیها، در باب درباره مگس که داخل غذا بیفتد، ۳۶۵/۳، شماره ۳۸۴۴، آن را آورده است. ابن ماجه در سنن خود در کتاب طب، باب افتادن مگس در ظرف آن را آورده است، ۳۴۹/۲، شماره ۳۵۰۵. و الدارمی در سنن خود در کتاب خوردنیها باب مگسی که داخل غذا بیفتد ۱۳۵/۲، شماره ۲۰۳۹، و احمد در مسند خود ۲۲۹/۲، ۲۳۰، ۲۴۶-۴۴۳، آن را آورده است، بیهقی در سنن خود باب پاکی (طهارت) باب آنچه که نفس به سوی آن کشش ندارد، ۵۳/۴، آمده است، و بغوی در شرح السنه کتاب صید و باب مگسی که در نوشیدنی بیفتد. ۲۵۹/۱۱، ۲۶۱ شماره ۲۸۱۳-۲۸۱۴، آن را آورده است، و ابن جارود آن را در الممتقی باب طهارت آب، و مقداری که نجس می‌شود و آن مقداری که نجس نمی‌شود، ص ۲۶، شماره ۵۵ آورده است.

اول: بخاری در آوردن این حدیث تنها نیست، همانطور که ابوهریره در روایت این حدیث از پیامبر ﷺ تنها نبوده است، عبید بن حنین هم به تنهایی از ابوهریره روایت نکرده است، بلکه ابوداود، ابن ماجه، دارمی، احمد، بیهقی، ابن خزیمه، ابن حبان و بغوی و ابن جارود، بوسیله حدیث ابوهریره آن را روایت کرده‌اند.

نسائی، ابن ماجه، احمد، بیهقی، ابن حبان و بغوی آن را از حدیث ابی سعید خدری، آورده‌اند. بزار و طبرانی هم آن را از حدیث انس ابن مالک^۱ و گروهی از تابعین هم از ابوهریره آنرا^۲ روایت کرده‌اند.

اگر این حدیث فقط در صحیح بخاری هم آمده باشد، قابل قبول و پذیرفتنی است، چون صحیح بخاری بعد از قرآن صحیح‌ترین کتاب می‌باشد و احادیث آن در بالاترین درجه صحت می‌باشند.

دکتر ابوشهبه می‌گوید: در نزد هیچکدام از منتقدان و پیشروان حدیث، نقدی نسبت به سند آن ندیده‌ام، پس آن حدیث در بالاترین درجه صحت است و هر چه ایراد به آن گرفته‌اند به متن آن می‌باشد.^۳

اگر ابوهریره در روایت حدیث تنها باشد، نمی‌توانستند در ایراد به صحت آن راهی پیدا کنند. برخلاف گروهی از شیعیان جعفری و پیروان کینه‌توز آن‌ها، آنگاه که به آن

۱- نسائی در سنن خود، کتاب الفرع والعنبره باب (افتادن مگس در ظرف) ۱۵۷۸/۷ و ۱۷۹ شماره ۴۲۶، و ابن ماجه هم در مکانهای قبلی آن را آورده‌اند. ۳۴۹/۲، شماره ۳۵۰۴، و احمد در مسند خود ۲۴/۳، ۶۷ و بیهقی در مکانهای قبلی و صفحات قبلی آن را آورده است- ابن حبان هم آن را در جاهای قبلی آورده است، ۵۵/۴، و بغوی هم در جاهای قبلی به آن اشاره کرده است، شماره ۲۸۱۵، و طبرانی در اوسط ۴۱/۵، و هیشمی در مجمع الزوائد الی البزار آن را برشمرده و گفته رجال آن رجال درستی می‌باشند.

۲- آن‌ها عبارتند از عبید بن حنین و سعید المقبری، و ثمامه بن عبدالله بن انس و ابوصالح و محمد ابن سیرین.

۳- دفاع عن السنه، ص ۲۳۸ - نگا: مسند احمد به تحقیق احمد محمد شاکر، ۱۲/۱۲ در حاشیه صفحه.

صحابه گرامی (ابوهریره) ایراد گرفتند و گفته‌اند چون این حدیث از روایت‌های اوست، پس به رسول خدا ﷺ دروغ بسته است و پذیرفتنی نیست (پناه به خدا از این تهمت). این همان تحقیق علمی است که راستگویی ابوهریره را ثابت می‌کند و ثابت می‌کند که او از طعنه طاعنین پاک می‌باشد، بلکه طعنه زندگان به او، سزاوار طعنه می‌باشند. آن‌ها به یکی از اصحاب تهمت زدند و حدیث رسول خدا ﷺ را به دلیل مطابقت نداشتن بر عقل بیمار آن‌ها رد کرده‌اند و همانطور که می‌دانیم، عده‌ای دیگری از اصحاب این حدیث را روایت کرده‌اند.

ای کاش می‌دانستیم، آیا آن‌ها به تنها نبودن ابوهریره در روایت حدیث (که اگر تنها هم باشد حجت است) علم داشته‌اند، یا از آن بی‌خبر و ناآگاه بوده‌اند؟ اگر به تنها بودن او علم نداشته‌اند، پس چرا به روایت ابوهریره استناد می‌کنند، در حالی که مردم را به توهم می‌اندازند، که هیچکدام از اصحاب گرامی از او پیروی نکرده است؟!

و اگر از آن بی‌خبر هستند، پس آیا از متخصصان این علم و علما در این زمینه سؤال کرده‌اند؟ چه راست گفته کسی که این شعر را سروده است:

فإن كنت تدرى فتلك مصيبة وإن كنت لا تدرى فالمصيبة أعظم

اگر بدانی این یک مصیبت است و اگر ندانی پس مصیبت بزرگتر است.^۱

عبید بن حنین ثقه‌ای می‌باشد که ایرادی به او وارد نیست و حافظ درباره رجال بخاری در کتاب خود هدی الساری، از او چیزی ننوشته است و عالمی را نمی‌یابم که به او ایراد گرفته باشد و به نظر من اگر ابوهریره تنها این حدیث را روایت می‌کرد، انفراد و

۱- نگا: سلسله الاحادیث الصحیحه از شیخ البانی، ۶۰/۱.

تنهایی او قابل قبول بود، زیرا تنها بودن افرادی مثل او، در صحت حدیث ایرادی وارد نمی‌کند، آنگونه که در علم مصطلح الحدیث مقرر گردیده است.^۱

دوم: اینکه حدیث آحاد باشد و بخاطر آحاد بودنش رد کردن آن آسان باشد، امری است غیر قابل قبول و حجتی باطل است که قبلاً درباره آن بحث کردیم و در اینجا از ذکر آن خودداری می‌کنیم.^۲

اینکه رشید رضا گفته: آن حدیث از شریعت به دور است، زیرا با قاعده حرام بودن کارهای مضر برای انسان و دوری کرن از نجاسات در تناقض می‌باشد.

به او پاسخ داده می‌شود که: این حدیث، زیان مگس را نفی نکرده است، بلکه آن را ثابت نموده است و بیان کرده که در یکی از بالهایش درد است و در بال دیگر آن شفا هست و آن زیان زمانی که همه مگس را در آن ظرف فرو ببریم، از بین می‌رود.^۳

ابن قیم می‌گوید: «آگاه باش که در مگس نیرویی سمی است که باعث ورم می‌شود، و حکمتی که در مکیدن مگس هست، بمنزله سلاح اوست و اگر مورد اذیت واقع شود، با سلاح خود آن شی مزاحم را از خود می‌راند، پیامبر ﷺ دستور داده تا با آن سم که خداوند به او عطا کرده، مبارزه شود و برای این کار خداوند در سمت دیگر او شفای آن سم و در حقیقت، پادزهر آن سم را قرار داده است، به همین دلیل همه آن را در غذا یا آب فرو می‌کنیم، تا آن ماده سودمند، با آن ماده سمی مبارزه کند و آن را از بین ببرد و در این طب، حکمتی است که بزرگترین اطباء و پیشوایان آن‌ها از درک آن عاجز می‌باشند و این امر خارج از درک اطباء و جزء نور و چراغ نبوت می‌باشد، ولی پزشکهای آگاه و فروتن از این امر برای علاج و شفا دادن استفاده می‌کنند و نزد هر کس که پیش او برود، اقرار

۱- نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۲/۲۶۱-۲۶۳.

۲- اگر خواستید نگا: ۱/۴۹۸-۴۹۹، ۲/۱۸-۳۲-۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۸، ۲۴۹.

۳- نگا: سلسله الاحادیث الصحیحه از البانی، جلد ۱/۶۱.

می‌کند که او کاملترین موجود خلقت است و بوسیله وحی الهی، که خارج از توان آدمی است تأیید شده است.^۱

شوکانی می‌گوید: فایده فرو کردن همه آن در آب یا غذا این است همانطور که سم وارد تمام آن غذا یا آب شده است ماده پادزهر هم وارد آن شود، پس سود و زیان آن متعادل می‌گردد و ضرر آن از بین می‌رود.^۲

دلیلی هم بر نجس بودن مگس نداریم، زیرا میان، ضرر رساندن و نجس بودن ملازمه‌ای وجود ندارد و این حدیث دلیلی بوده برای علماء مبنی بر اینکه، آب اندک، بوسیله تلف شدن موجودی که نفس نمی‌کشد در آن، نجس نمی‌شود، همانطور که در حدیث و هنگام فرو کردن آن در آب یا غذا، به مرگ و یا زنده بودن مگس اشاره نکرده است.^۳

امام خطابی گفته است: «این یک امر فقهی است» همانا بدنهای حیوانات پاک و مطهر است، مگر آنچه که حدیث به آن اشاره کرده، مانند سگ و... برای آن هم دلیل دارد، به این مضمون: هر چه که نفس نمی‌کشد، اگر در آب اندک بمیرد، آن را نجس نمی‌کند، به همین دلیل اگر مگس در ظرف فرو رود این حکم بر آن جاری می‌شود. اگر مگس نجس بود و در ظرف تلف می‌شد، چنین دستوری صادر نمی‌شد، که باعث نجاست غذا و از بین رفتن مال می‌شد، این نظر عموم علما می‌باشد.^۴

گفتن این سخن که میان بالهای مگس تفاوتی نیست، که یکی از آن‌ها حامل سم و دیگری شفا باشد. نظریه‌ای است که نه تنها با حدیث، مخالفت می‌کند، بلکه با واقعیتی

۱- زاد المعاد، ۴/۱۱۲.

۲- نیل الاوطار، ۵۶/۱-نگا: سبل السلام، ۳۷/۱.

۳- نگا: فتح الباری، ۲۶۲/۱۰، شماره ۵۷۸۲، و نیل الاوطار ۵۶/۱، و سبل السلام، ۳۷/۱.

۴- معالم السنن، ۳۴۰/۵-نگا: زادالمعاد، ۱۱۱/۴-۱۱۲، و شرح السنه از بغوی، ۲۶۰/۱۱.

مخالفت می‌کند، که در جامعه ما بسیاری از امور متضاد در یک جسم جمع شده‌اند که دیدنی و مشهور می‌باشند و علماء قبلاً پاسخ آن را داده‌اند. نمی‌دانم آیا شیخ رشید رضا، با وجود وسعت و گستردگی اطلاعات او در زمینه سنت، آیا این امر را ندانسته و یا خود را به ندانستن زده است؟ هر دو امر چه ندانستن و چه خود را به ندانستن زدن، در حق او ناپسند است و ایت امر را معاصران او چنین یادآور شده‌اند.^۱

حافظ ابن حجر می‌گوید: خطابی گفته است: کسی که فاقد خلاقیت بوده در مورد این حدیث می‌گوید: چگونه است که هم شفا و هم درد، در بالهای مگس جمع شوند؟ چگونه معلوم می‌شود که کدام بال سمی است، تا مقدم شود و بعد از آن بالی که حامل شفا می‌باشد، انداخته شود، چه چیزی او را آگاه می‌کند؟ گفتم: این سؤال جاهل یا کسی است که خود را به جهالت زده است، زیرا بسیاری از حیوانات هستند که صفتهای متضاد را در خود دارند و خداوند میان آن صفات الفت و مهربانی قرار داده و آن‌ها را از توان دفاعی حیوان در برخورد با خطرات قرار داده است.

همان کسی که به زنبور عسل الهام کرده، خانه عجیب و شگفت‌آور خود را، برای عسل گذاشتن در آن بسازد و به مورچه الهام کرد که قوت خود را برای روزهایی که نیاز دارد نگه دارد و دانه را به دو نصف کند تا رشد نکند، قادر است که به مگس الهام کند، یکی از بالها را جلو بیندازد و دیگری را بعد از آن بیاورد.

ابن جوزی گفته است: آنچه که از این گوینده روایت شده، عجیب نیست، زیرا زنبور عسل را از قسمت بالای بدن خود می‌ریزد و سم را در پایین خود نگه می‌دارد، سم مار

۱- نگا: مسند احمد با تحقیق احمد محمد شاکر، ۱۲/۱۲، در حاشیه صفحه، و دفاع عن السنه از دکتر محمد

کشنده، در داخل گوشتش می‌باشد، پادزهر آن هم از خود او گرفته می‌شود. مگس هم با وجود سمی بودن آلت مکنده‌اش، چشمان خود را برای شفاف دیدن می‌مکد.^۱

سوم: نظری که قایل است به این که علم باطل بودن خاصیت آن را ثابت می‌کند، چون مضر بودن مگس ثابت شده است، نظر کسی است که معنای حدیث را نفهمیده است، همانطور که پیش‌تر گفتیم، این حدیث مضر بودن مگس را نفی نکرده است بلکه به روشنی آن را تأیید کرده است و آیا پزشکان بر همه چیز علمی احاطه دارند؟! تا سخن آن‌ها نظر نهایی شود که مخالفت با آن جایز نباشد. بلکه آن‌ها اعتراف دارند که بر بسیاری از امور احاطه و سلطه ندارند.^۲ نظریه‌هایی هستند که از روی تسلیم شدن آن‌ها بیان شده و باطل بودن آرای خود را در آن ذکر کرده‌اند زیرا دانشهای آن براساس تجربه و آزمایش می‌باشد.

ولی آنچه که رسول خدا ﷺ فرموده است، وحی از جانب خداوند می‌باشد، خداوندی که از همه امور پوشیده از دیدگان مردم، آگاهی کامل دارد و دانشمندان پزشکی، هر روز در جهان به کشفیات جدیدی از امور پنهان در مورد خاصیت داروها و نوع بیماریها، دست می‌یابند، که تاکنون ناشناس مانده‌اند.

آیا ایمان داشتن ما به راستی احادیث پیامبر ﷺ که در مورد طب می‌باشد، منوط به کشفیات پزشکان است، تا به وسیله تجربه‌های خود، صدق و یا کذب آن را برایمان ثابت کنند؟

پس ایمان به صدق نبوت رسول خدا ﷺ و وحی الهی چه می‌شود؟

۱- نگا: فتح الباری، ۲۶۳/۱۰، شماره ۵۷۸۲، و نگا: معالم السنن، ۳۴۱/۵، ۳۴۲، و تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۱۰-۲۱۲.

۲- نگا: مسند احمد به تحقیق احمد شاکر، ۱۲/۱۲ حاشیه، و الانوار الکاشفه، ص ۲۲۱.

همانا حدیث رسول خدا ﷺ دلیلی است قائم بر خود و برای اقامه آن نیازی به یک امر خارجی ندارد، پس بر اطباء و سایر مردم واجب است، که تسلیم این حدیث و تصدیق آن شوند، اگر مسلمان هستند. و اگر مسلمان نیستند لازم است که آن را بررسی نمایند اگر دارای عقل می‌باشند.

اثبات احادیث از نظر پزشکی برای مسلمان مهم نیست بلکه اثبات آن از جانب رسول خدا ﷺ مهم است.^۱

همه این‌ها بر این فرض گفته می‌شود که علم پزشکی جدید، صحت این حدیث را مشاهده نکرده است.

با وجود اینکه پزشکان معاصر ما از نظر پزشکی مفهوم این حدیث را تأیید کرده‌اند. و بحثها و مقالات زیادی در این باره وجود دارد. که بعضی طولانی و بعضی مختصر می‌باشند.

مقاله یکی از پزشکان مصری معاصر خود، از جمعیت «هدایه الاسلامیه» در قاهره را انتخاب کرده‌ام که می‌فرماید: «مگس روی مواد آلوده به میکروب می‌نشیند، که بیماریهای فراوانی از آن نشأت می‌گیرد، بعضی از آن میکروبها را به اطراف منتقل می‌کند و بعضی از آن را می‌خورد و از آنچه که تغذیه می‌کند، سم آن مگس‌ها که پزشکان آن را «دور کننده باکتری» می‌نامند، تولید می‌شود. و آن سموم باعث از بین رفتن بسیاری از میکروبهای بیماری می‌شوند و امکان ندارد، آن میکروبها زنده بمانند، یا در جسم انسان تأثیر داشته باشد. به شرطی که در بدن آن انسان ماده دور کننده باکتری وجود داشته باشد. و در یکی از بالهای مگس خاصیتی است، که آن باکتری‌ها را به سمت یکی از بالهایش سوق می‌دهد، به همین دلیل است، به هنگام افتادن مگسی در خوراک و یا نوشیدنی، میکروبهایی که با خود حمل می‌کند را در آن نوشیدنی می‌ریزد، نزدیکترین دفع کننده آن میکروبها و بهترین نابود کننده آنها، همان ماده «دور کننده باکتری» است که مگس با

۱- نگا: سلسله الاحادیث الصحیحه، جلد ۱/۶۱، و موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۲/۲۶۸، ۲۶۹.

خود و در درون خود، در نزدیکیهای یکی از بالهایش آن را حمل می‌کند، پس اگر دارویی باشد، دارو در نزدیکی اوست و فرو بردن تمام مگس در ظرف، کافی است تا تمام میکروبهایی که بصورت معلق هستند را از پای در بیاورد. و کار آن‌ها را باطل نماید. بعضی از پزشکان غربی هم چنین مطالبی نوشته‌اند.

با این وسیله صحت حدیث از نظر سند و متن ظاهر می‌شود و آیا برای منکران این حدیث، حجتی برای استناد کردن باقی مانده است؟ جز هوای نفس چیز دیگری نیست.^۱ چهارم: تصور اینکه این موضوع، جزء عقاید اسلامی و عبادات نمی‌باشد... تا آخر. تصویری است که خواسته‌اند در پشت آن حدیث را تحقیر و امر آن را خوار نمایند و مردم را از آن بیزار نمایند و این ادعایی است که مرتب تکرار می‌شود، هر وقت بر اقامه دلیل برای عدم صحت حدیثی عاجز شوند، زیاد از این عبارتهایی که بر دوری و بریدن صاحبانش از سنت رسول خدا ﷺ، دلالت می‌کند، می‌آورند. اسلام دین کاملی است لازم است عقیده و عبادات و معاملات و اخلاقیات، همه در کنار هم باشند و هیچ قسمتی را کوچک نشماریم و هیچ فرعی از فرعیات آن را کم ندانیم و به آن بی‌توجه نباشیم. خداوند به مؤمنان امر کرده است که به همه شاخه‌های ایمان و شریعت اسلامی بدون افراط و تفریط چنگ بزنیم، خداوند باز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [البقرة: 208].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی (اسلام را به تمام و کمال بپذیرید و) به صلح و آشتی درآئید، و از گام‌های اهریمن (و وسوسه‌های وی) پیروی نکنید (و به دنبال او راه نروید). بی‌گمان او دشمن آشکار شما است.»

۱- نگا: الاحسان فی تقریب صحیح ابن حیان، ۵۵/۴، در حاشیه صفحه و دفاع عن السنه ۳۴۵-۳۴۶، و سلسله الاحادیث الصحیحه، جلد ۱/۶۱، و موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۲/۲۶۹-۲۷۰، و السنه المطهره و التحذیبات از دکتر نورالدین عتر، ص ۸۰-۸۱.

حافظ ابن کثیر درباره معنای این آیه گفته است: «خداوند می‌فرماید، بندگان مؤمن و تصدیق‌کنندگان رسالت پیامبر ﷺ باید به تمام واجبات اسلامی و شریعت آن و اوامر خداوند عمل کنند و از نواهی و اموری که خداوند انجام آن‌ها را جایز ندانسته، اجتناب کنند.^۱»

گفتن این نکته که کسی به این حدیث عمل نکرده است، گفتار نادرست و ادعای باطلی است که حق، خلاف آن آمده است.

عبدالله بن مثنی^۲ از عموی خود ثمامه^۳ روایت کرده و گفته است: ما نزد انس بودیم که مگسی در ظرف افتاد، انس^۴ با انگشت خود سه بار مگس را در آن ظرف فرو کرد، سپس فرمود: به نام خدا و گفت: رسول خدا ﷺ دستور داده که چنین عمل کنید.^۵

۱- تفسیر القرآن العظیم، ۲۴۷/۱.

۲- او عبدالله بن مثنی بن عبدالله بن انس بن مالک انصاری و پدر ابوالمثنی بصری است، از عمویش و حسن روایت کرده است محمد پسرش از او روایت کرده است همچنین مسدد و عبدالواحد بن قیاس، از او روایت کرده‌اند. ابن معین و ابوزرعه گفته‌اند که پرهیزگار و صالح است. ابن حجر می‌گوید: «راستگوست ولی بسیار غلط و اشتباه دارد، شرح حال او در تقریب التهذیب، ۵۲۷/۱، شماره ۳۵۸۲ و الکاشف، ۵۹۲/۱، شماره ۲۹۴۲، و الجرح والتعديل، ۱۷۷/۵، شماره ۸۳۰ موجود می‌باشد.

۳- او ثمامه بن عبدالله بن انس بن مالک انصاری بصری و قاضی بصره می‌باشد، از جدش و براء و ابی‌هریره بصورت مرسل روایت کرده است. عبدالله بن مثنی و عمر از او حدیث روایت کرده‌اند. ابوحاتم و ذهبی گفته‌اند که او ثقة است. ابن حجر گفته: راستگوست. شرح حال او در تقریب التهذیب، ۱۵۰/۱، شماره ۸۵۵ و الکشاف، ۲۸۵/۱، شماره ۷۱۶- و الجرح والتعديل، ۴۶۶/۲، شماره ۱۸۹۳ آمده است.

۴- انس گفته: منظور فعل و عمل کردن است، زیرا عرب گفتار را به جای افعال می‌داند، و آن را بر غیر زبان و سخن اطلاق می‌کند، و می‌گوید: با دستش گفت، یعنی آن را گرفت، با پایش گفت: یعنی رفت.... نگا: النهایه، ۱۲۴/۴، و القاموس المحيط، ۴۱/۴، ۴۲.

۵- حافظ در فتح‌الباری آن را بیان کرده است، گفته‌اند بزار آن را آورده در حالی که رجال او ثقة می‌باشند. احمد بن مسلمه هم آن را از ثمامه روایت کرده است و گفته: از ابوهریره است، ابوحاتم هم آن را ترجیح داده است، ولی دارقطنی گفته: دو راه احتمال دارد. نگا: فتح‌الباری، ۲۶۱/۱۰، ۲۶۲، شماره ۵۷۸۲.

احمد از طریق سعید بن خالد^۱ روایت کرده که: «بر ابی سلمه وارد شدم، یزید برای ما وسیله پذیرایی آورد،^۲ مگسی در آن غذا افتاد، ابوسلمه^۳ با انگشت آن را در داخل غذا فرو می‌کرد، گفتم: ای دائی چه کار می‌کنید؟ گفت: ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ برایم تعریف کرده است، که آن حضرت فرموده: در یکی از بالهای مگس مواد سمی است و در دیگری مواد شفابخش، هر گاه در داخل غذا افتاد، آن را هم زنید^۴ که با این وسیله اگر مسموم شده باشد، داروی شفای آن را می‌ریزد.^۵

انس صحابی است و ابوسلمه تابعی است که هر دو به مضمون این حدیث عمل کرده‌اند. چگونه آن‌ها تصور می‌کنند که کسی به مضمون این حدیث عمل نکرده است؟^۶ این ادعایی است که امثال این ادعا فراوان می‌باشد، که بدون علم آن‌ها را نسبت می‌دهند،

۱- سعید بن خالد او پسر عبدالله بن قارظ الکتانی اهل مدینه است، هم پیمان بنی زهره است، از ربیعہ ابن عباد و ابن مسیب روایت کرده است و ابن ابی‌ذئب و ابن اسحاق از او روایت کرده‌اند، شرح حال او در کتابهای تهذیب التهذیب، ۲۰/۴، شماره ۲۶۶۰، تقریب التهذیب، ۳۵۱/۱، شماره ۲۲۹۸، و الکاشف ۴۳۴/۱، شماره ۱۸۷۳، و الجرح و التعديل، ۱۶/۴، شماره ۶۲ موجود است.

۲- کتله: آنچه که از ترکیب خرما، گوشت و دیگر اشیاء بدست می‌آید، نگا: النهایه ۴/۱۵۰ و قاموس المحيط ۴۳/۴.

۳- ابوسلمه او ابن عبدالرحمن بن عوف زهری و مدنی است، گفته‌اند اسم او عبدالله است و گفته‌اند اسماعیل، یکی از پیشوایان است که فراوان روایت کرده است. از پدرش و عایشه و ابی‌هریره و از ابن عمر و زهری محمد بن عمرو روایت کرده است، در سال ۹۴ هـ از دنیا رفت، شرح حال او در: تقریب التهذیب، ۴۰۹/۲، شماره ۸۱۷۷ و الکاشف، ۴۳۱/۲، شماره ۶۶۶۱، و طبقات الحفاظ از سیوطی، ص ۳۰، شماره ۵۰، و مشاهیر علماء المصار، ص ۸۳، شماره ۴۳۰ و الثقات از عجلی، ص ۴۹۹، شماره ۱۹۶۰.

۴- فاملقوه: یعنی آن را در آب فرو بردند. نگا: النهایه، ۳۴۷/۴.

۵- مسند ۶۷/۳.

۶- نگا: السنه و التشریح از دکتر موسی شاهین، آنجا که مثالی عملی زده که مسلمانان زیاد به این حدیث عمل کرده‌اند، هر چند که آن‌ها احساس می‌کردند که اصحاب به حدیث عمل نمی‌کنند، ص ۵۵-۵۸.

تا بوسیله آن مردمان ساده را فریب دهند و با اجرای آن، شر و فساد گسترده‌ای حادث شود.^۱

گفتن این مطلب هم که این حدیث ربطی به امور شرعی ندارد و یک امر دنیایی است. سخنی است که نیاز به مستندات دارد. در این حدیث یک دستور ارشادی از طرف رسول خدا ﷺ برای درمان حالتی است که پیش می‌آید نه حيله‌ای برای دفع آن. و آن این است که اگر مگسی داخل ظرف شما افتاد، و شما راه حلی برای دفع آن نداشتید یا نمی‌توانستید آن را دور بریزید و می‌خواستید که از خوراک استفاده کنید، باید همه آن را در خوراک فرو کنید. پس دستور دادن به فرو کردن مگس در ظرف، یک دستور ارشادی است نه ایجابی، که انجام ندادن آن باعث گناه شود، البته کسی چنین نظری نداده است.^۲ اما قیاس حدیث مگس با حدیث تلقیح خرما، اشتباه است.

حدیث مگس یک حدیث تشریحی است و افاده حکم شرعی می‌کند، مثلاً در مورد موجوداتی که نفس نمی‌کشند، اگر در آب کم بمیرند، باعث نجاست آب نمی‌شود.^۳ همچنانکه این حدیث افاده جواز نوشیدن و خوردن چیزی است که مگس در آن بیفتد، البته بعد از فرو کردن همه آن در ظرف. و شکی نیست که آن حکم شرعی است.^۴ پنجم: گفتن این سخن که تصحیح حدیث از جمله ایرادهایی است که باعث نفرت از اسلام می‌شود. این سخن باطل است، زیرا در لایه‌های آن توهم و خطا را به رسول اکرم ﷺ نسبت می‌دهد، همان کسی که حریص‌ترین مردم نسبت به دین خدا بود و مانعی بر سر انتقادهای دشمنان اسلام می‌باشد.

۱- نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۲۷۱/۲، ۲۷۳.

۲- نگا: السنه و التشریح از دکتر موسی شاهین، ص ۵۴، ۵۵ و دفاع عن السنه از دکتر محمد ابوشهبه، ص

۳۵۲

۳- نگا: ص ۳۴۶، ۳۴۷.

۴- نگا: نقض دلیل تقسیم حدیث به تشریحی و غیر تشریحی، ۴۶۸/۱-۴۷۲.

چگونه در شریعت الهی چیزی هست که باعث نفرت شود، در حالیکه پیامبر ﷺ فرموده: «مژده دهید و متنفر نکنید. آسان کنید و سخت نگیرید.»^۱

آیا عاقلانه است که سخنانی که رسول خدا ﷺ گفته و کارهایی که انجام داده، باعث نفرت مردم شود؟!

کجای این حدیث جای نفرت دارد؟ جز اینکه حدیث ثابت کرده است که در بال مگس مواد شفا دهنده هست؟ آیا این باعث نفرت می‌شود؟ یا از روی خواری و کوچکی عقل‌هاست؟!

این شبهه‌ای که بر دین وارد کرده‌اند تا دشمنان اسلام از آن بهره ببرند، کجاست؟ آیا دشمنان اسلام، تنها در شبهه به حدیث مگس، توقف می‌کنند؟ بلکه شبهاتی را که قابل حصر نیستند و در اموری که بر کسی قابل پوشیده شدن نیست و حتی به قرآنی که بصورت متواتر و نسل به نسل روایت شده است، وارد کرده‌اند و احکام آن از تیررس منتقدان بی‌دین در امان نبوده است؟

آیا اگر حدیث مگس را نپذیریم و آیا اگر همه حدیث را رد کنیم، آیا شبهات آن‌ها نست به ما تمام می‌شود؟! آیا بعد از آن دین ما را اجابت می‌کنند و به شریعت ما گردن می‌نهند؟ آیا اگر از شبهات آن‌ها تبعیت کنیم و به هر چه که شبهه گرفته‌اند، آن را رد کنیم دیگر از آن‌ها چه آسیبی به ما می‌رسد؟ در حالی که به آنچه که رسول خدا آورده است یقین داریم که حق می‌باشد و شکی در آن نیست و آنچه که دشمنان اسلام آورده‌اند، شبهه‌ای باطل و بی‌ارزش است و بهره‌ای از راستی نبرده است، آیا بعد از ثابت شدن راستی و صدق حدیث، از طرف پزشکان، همچنان شبهه آن‌ها به آن وابسته می‌ماند؟^۲ ششم: اینکه گفته‌اند بحث درباره حدیث بی‌نتیجه است...

۱- مسلم (در شرح نووی) در کتاب الجهاد و السیر و باب فی الأمر بالتیسیر و ترک التنفی، ۶/۲۸۳، شماره ۱۷۳۲ از حدیث ابوموسی اشعری.

۲- موقف المدرسه العقلیه من السنه ۲/۲۷۷، ۲۷۸.

این نظر، سخنی از روی ناآگاهی به نصوص... و کم احترامی به آن احادیث می‌باشد و اگر آن احادیث را به کلی رد نکرده باشند تلاشهایی که بعضی از پزشکان بزرگوار درباره تأیید کردن این حدیث از جهت پزشکی بکار گرفته‌اند، بایستی مورد تشکر و تقدیر واقع شوند و به خاطر ارائه آن مذمت نشوند. اگر هدف مباحث، باعث افزایش ایمان به راستی حدیث می‌شود، ولی ایمان به آن مشروط نیست، زیرا حدیث به خودی خود استوار و محکم است.

بحث‌های طولانی درباره این حدیث کافی است، تا دشمنان حدیث را که به عدم مباحث در مورد این حدیث معتقد بودند، به دروغ اندازد، کسانی مانند نظام و پیروان مستشرق او و غالیان شیعه و پیروان آن‌ها مانند، محمود ابوریه، که معتقد به واجب بودن رها کردن بحث درباره این حدیث می‌باشد تا جایی که علما بوسیله پژوهش‌های دقیق خود و تجربه‌های درست، که نقض آن‌ها ممکن نیست و حکم آن‌ها پس داده نمی‌شود، به این نتایج دست یافتند.

آنچه که مایه شگفتی است این است که نظریات متناقض و گوناگون غربی‌ها که در یک حالت باقی نمی‌مانند، نزد آن‌ها احکام ثابت و غیر قابل نقض می‌شوند، ولی به حدیث پیامبر راستگویی که از روی هوا و هوس صحبت نمی‌کند، ایراد و طعنه می‌زنند و آن را بدون حجت و دلیل رد می‌کنند.

شیخ احمد محمد شاکر می‌گوید: در حقیقت این حدیث مایه شگفتی آن‌ها نبود، آنگاه که در درون خود اقرار کردند، که آن با کشفیات و اختراعات جدید منافات دارد. از قبیل میکروبها و... به خود جرأت ندادند که به مقام اسمی حضرت رسول شبیه وارد کنند پس به ابوهریره شبیه و ایراد وارد کردند.

آنها به این کشفیات و اختراعات جدید، بیشتر از ایمان داشتن به غیب، باور و ایمان دارند. ولی به صراحت و روشنی آن را بیان نمی‌کنند. برای خود نقشه عجیبی طرح کردند، که آن را در هر چیزی ارائه می‌دهند و قرآن را طبق آنچه که از سخنان عربی

گرفته می‌شود تأویل کنند، اگر با آنچه که خود (حقایق علمی) می‌نامند مخالف باشد و همچنین حدیث صحیحی که با حقایق علمی آنها مخالف باشد، آن را رد می‌کنند و نمی‌پذیرند! که این نقشه، افترا و تهمت زدن به خداوند و عشق به نوگرایی می‌باشد.^۱ اینها نمونه‌های نادری از احادیث صحیحی می‌باشند، که نقد دشمنان قدیم و جدید سنت، شامل آنها شده است و تلاش کردند که مسلمانان را در مورد صحت آن احادیث به توهم بیندازند، زیرا در نظر آنها این حدیث با عقل‌های مریض آنها و کتاب خدا و یا علم و سایر اصول فاسدی که به آنها در مورد احادیث صحیح و یا ضعیف حکم کرده‌اند، در تضاد می‌باشد.

در حقیقت شایسته نیست که به این نادان‌های احمق، اهمیت داده شود و یا برای گفته آنها ارزش قایل شد.

پس ایراد به احادیث صحیح و تلاش جهت ضعیف کردن آنها برای ما روشن می‌سازد، که صاحبان این سخنان چیزی نمی‌دانند و یا خود را به نادانی می‌زنند، تا مکر خود را نسبت به حدیث و اسلام ثابت کنند.^۲

این حق مسلمانان است که از ثمره‌ها و نتایج خوب و مفید حدیث صحیح آگاهی یابند، که در فصل آینده تعدادی از آنها را می‌آوریم.

۱- مسند احمد با تحقیق احمد محمد شاکر ۱۲۵/۱۲ حاشیه صفحه. نگا: موقف المدرسه العقلیه من السنه، ۲۷۸/۲-۲۷۹.

۲- نگا: نصوص من السنه و دفاع عنها از دکتر رفعت فوزی المقدمه، و السنه النبویه الشریفه از دکتر احمد کریمه ص ۷۰- و ظاهره رفض السنه و عدم الاحتجاج بها، از دکتر صالح احمد رضا ص ۶۹-۷۰.

فصل نهم: ثمرات و نتایج حدیث صحیح

حدیث صحیح ثمره‌های خوب و نتایج درخشانی دارد؛ از جمله:

اگر حدیث صحیح باشد عمل کردن به آن واجب است - هر چند شیخین آن را نیاورده باشند - مادام که صحت آن ثابت شود عمل به آن واجب می‌باشد و جمهور علما بر این نظر اتفاق دارند.^۱

دکتر مروان شاهین می‌گوید: «ای برادر به یاوه‌گوییهای دشمنان در این باره توجه نکن، زیرا مسأله به ایمان داشتن و نداشتن ربط دارد، مؤمنان واقعی هیچ گاه هیچ سخنی را برتر از سخن خدا و رسولش قرار نمی‌دهند و برای هیچ مسلمانی امکان ندارد از عمل کردن به حدیثی که صحت آن نزد علما ثابت شده، دست بکشد. و بعید است که جزء نافرمانان شوند. مؤمن برای انجام احکام پروردگار عجله می‌کند، و همچنین آنچه که ثابت شده از فرمایشات رسول اکرم می‌باشد، و حکم پیشوایان اسلامی هم همینطور است، حکم ائمه چهارگانه هم اینگونه می‌باشد و سخنان آنها در این باره به حد تواتر رسیده است. امام شافعی و سایرین گفته‌اند: «هر گاه صحت حدیثی ثابت شد، پس همان مذهب و روش من است.»^۲

۲- عمل کردن به حدیث صحیح واجب است، هر چند اکثریت مردم بر خلاف آن عمل کنند، زیرا اصلی که اولویت دارد، سخن خداوند و رسول او می‌باشد. در اینجا منظور از واجب بودن عمل به حدیث صحیح احتجاج و عمل به آن بصورت عام

۱- نزهة النظر ص ۲۶. نگا: قواعد التحدیث از قاسمی ص ۸۷.

۲- نگا: الفقیه و المتفقہ ۱/۳۸۸ شماره‌های ۴۰۵، ۴۰۶ و مناقب الشافعی از رازی ص ۳۱۷-۳۱۹ و تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر ص ۱۷۲-۱۷۳.

می‌باشد، به این اعتبار که وحی خداوند به رسول خدا ﷺ می‌باشد، یا او را بر آن ثابت کرده است.^۱

۳- هرگاه به حدیث صحیح علم پیدا کردیم لازم است که بی‌درنگ به آن عمل کنیم. بسیاری از اصحاب از نظرات خود دست می‌کشیدند، هر گاه حدیث رسول خدا به آن‌ها می‌رسید.

۴- هر گاه حدیث صحیح باشد، اصلی از اصول می‌شود و نیازی به عرضه کردن بر اصل‌های دیگر را ندارد، زیرا اصول موافق هم هستند. هر چند از ظاهر آن‌ها گهگاهی تعارض‌هایی دیده می‌شود. علما صورت‌های جمع کردن میان آن‌ها را بیان کرده‌اند، به گونه‌ای که در نهایت به اذن خدا، همه تعارض‌ها از بین می‌رود.^۲

۵- شایسته است که منظور و مقصود پیامبر ﷺ بدون اغراق و کوتاهی فهمیده شود. زیرا سخنان او حاصل احتمالاتی می‌باشند که در قصد و نیت او وجود دارد. و قصد و نیت او از هدایت و بیان آن چیست؟ اهمال‌کاری و سهل‌انگاری در آن باعث عدول کردن از آن، از صواب به سوی گمراهی می‌باشد، کاری که جز خداوند آن را نمی‌داند، بلکه برداشت بد از خدا و رسول خدا ﷺ اصل هر بدعتی و گمراهی می‌باشد که در اسلام آشکار گشته است.

آیا، قدریه و مرجئه، خوارج، معتزله، جهمیه و رافضی‌ها و دیگر گروه‌های بدعت‌گذار و بی‌دین قدیم و جدید، چیزی جز برداشت‌های نادرست از خداوند و رسول ﷺ او، آن‌ها را در این کینه و کفر انداخته است.^۳

علامه قاسمی در قواعد التحذیر سخن زیبا و خوبی درباره ثمره‌های حدیث صحیح دارد، هر کس که تمایل دارد، به آن مراجعه کند چون مفید می‌باشد.^۱

۱- نگا: الفقه الاسلامی مرونته و تطوره از امام اکبر شیخ جاد الحق علی جاد الحق ص ۶۱-۶۲.

۲- تیسیر اللطیف الخبیر فی علوم حدیث البشیر النذیر ص ۱۷۳.

۳- الروح از ابن قیم جوزیه ص ۸۷-۸۸ با اندکی تصرف.

باب سوم: نمونه‌هایی از احادیث صحیحی که به آنها ایراد وارد کرده‌اند... ۵۱۳

فصل دهم: زیان‌های نپذیرفتن احادیث صحیح

ایراد و انتقاد به احادیث صحیح نبوی و نپذیرفتن آن، زیان‌های خطرناکی برای دین ما و وحدت امت اسلامی دارد. از جمله این ضرر و زیان‌ها:

اول: خارج کردن چیزهایی از دین که جزء دین است: همانطور که احادیثی جعلی یا دروغ و ساختگی وارد دین می‌شوند، که در حقیقت جزء دین نمی‌باشند و نپذیرفتن حدیث صحیح در حقیقت خارج کردن، آن از دین است، که جزء دین می‌باشند. و این عین بدعت‌گری است. زیرا بدعت به معنی افزودن و یا کم کردن از دین می‌باشد.

دوم: اشاعه و گسترش اختلاف فکری: که آن مصیبتی بزرگ می‌باشد، که آن‌هایی که با آتش بازی می‌کنند از خطرات حال و آینده آن بی‌خبرند و آن دری را باز می‌کنند که برای از دست دادن نصوص و قداست و حرمت آن‌ها لازم است و راه را برای گناهان کفرآمیز و کسانی که در صدد نیرنگ به اسلام و دست درازی به نصوص هستند و قصد خوار شمردن آن را دارند بازی می‌کنند و به آنچه که طبق میل خود می‌باشد چنگ می‌زنند و غیر آن را نمی‌پذیرند.^۱ آن‌ها گناه تفرقه‌اندازی و اختلاف میان مسلمانان و برانگیختن تفرقه میان صفوف مسلمانان را تحمل خواهند نمود.

در پایان از خداوند می‌خواهیم ما را از جمله کسانی قرار دهد، که آرزوها و امیال آن‌ها مطیع فرمایشات رسول اکرم بعنوان پیشوای تمام دوران زندگی باشد و امت اسلامی در مشرق و مغرب زمین را از این حدیث بهره‌مند گرداند و تیری سمی باشد به طرف دشمنان اسلام در هر زمان و مکانی.

۱- السنه النبویه از دکتر احمد محمد کریمه ص ۷۷ - نگا: الاسلام علی مفترق الطرق از محمد اسد ص

همانا خداوند توفیق دهنده و هدایت‌کننده به سوی راه راست می‌باشد.

خاتمه

درباره نتایج این بحث‌ها و پیشنهادها و توصیه‌هایی در این زمینه

در پایان بصورت خلاصه آنچه را که در این کتاب به آن رسیده‌ایم از نتیجه‌ها و پیشنهاد و توصیه‌ها اشاره‌ای می‌اندازیم:

۱- فتنه تشکیک در حجیت حدیث نبوی و جایگاه آن در شریعت، در گذشته راه خود را به عقل بعضی از گروه‌ها کشانده است. همینطور به عقل مستشرقان راه یافته است و مسلمانانی که هم اکنون به سوی آن‌ها تمایل پیدا کرده‌اند.

۲- همانا جنگ دشمنان با حدیث نبوی، از طرف دشمنان به دقت و بصورت منظم، و نیرنگ‌های استوار، پی‌گیری می‌شود، در حالی که از طرف مسلمانان با بیزاری، بی‌خبری و دفاع از روی بخشش و به دور از آمادگی قبلی و یا دست زدن به هجوم بر ضد آن‌ها، پی‌گیری می‌شود.

۳- روشی که دشمنان اسلام در گذشته و حال، از آن برای نقد و ایراد، بکار برده‌اند، یکی می‌باشد و شبهات قدما همان شبهات معاصران ما می‌باشد. خداوند درست می‌فرماید، آنجا که می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [البقرة: 118].

«کسانی که پیش از آنان نیز بودند همین سخنان ایشان را می‌گفتند. دل‌هایشان با هم همانند است (و افکار و اندیشه آنان همسان است).»

و باز فرمود:

﴿أَتَوَاصَوْا بِهِءَ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ [الذاریات: 53].

«مگر همدیگر را (به گفتن چنین سخنی) سفارش کرده‌اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیانگریند (و عامل وحدت عمل ایشان همان روحیه واحد خبیث طغیانگریشان است).»

- ۴- متکلمان از فلسفه یونان تأثیر پذیرفتند. و به آن رنگ اسلامی زدند، تا در مجادلات و نظرات خود از آن کمک گیرند و این‌ها در پاسخ عقلی به نصوص، نقش فراوانی داشت و باب شر بزرگی را برای مسلمانان باز کرد و تعداد زیادی از دشمنان اسلام وارد آن گردیدند و فرزندان مسلمانان هم از آن متأثر شدند.
- ۵- اختلاف متکلمان در فهم نصوص با روش‌های سلف. و ناتوانی عقل آن‌ها از درک آن، باعث تشویش اذهان آن‌ها گردید و سبب شد که روش ثابتی نداشته باشند.
- ۶- همان اهل سنت، تنها گروهی است که در فهم نصوص قرآنی و حدیثی، راه درست را پیموده، به گونه‌ای که عقل را بر نصوص قرآنی مقدم نگردانند. و عمل به آن را باطل نکردند، بلکه در همان حدی که خداوند برای آن‌ها مشخص کرده بود، توقف کردند، هر جا، جایز دانسته شده است به آن عمل کردند و هر گاه که باید می‌ایستادند، ایستادند.
- ۷- روش‌های مستشرقان در بررسی اسلام، باطل است، هر چند با آن روش‌های علمی که تصور می‌کردند، تلاش نمودند، به نتیجه نرسیدند، زیرا از تعصب و عداوت و دشمنی نسبت به اسلام و مسلمانان رهایی نیافتند، و نظرات آن‌ها متعصبانه بود.
- ۸- شرق‌گرایی، در کشیدن بسیاری از مسلمانان، که فریب خورده افکار و نظرات و فرهنگ‌ها و روش‌های آن‌ها بودند، موفق عمل کرد، که این فریب خورده‌ها در سرزمین‌های خود پست‌های مهم را عهده‌دار شدند. و باعث شدند که این تفکر در میان مسلمانان گسترش یابد بسیاری از آن‌ها پیروی از این تفکر از شریعت اسلامی دست کشیدند، که خطر و تباهی این‌ها بسیار بزرگتر است، زیرا آن‌ها سنت‌های پیامبر را از داخل تخریب می‌کنند.
- ۹- این بحث آشکار ساخت، که فرصتی برای شک باقی نمی‌ماند، اگر مجادله نکنیم، کافی است که در تحلیل خود به قرآن استناد نمائیم. برای مشخص کردن امور،

حرام، حلال و به حدیث اصلاً توجه نکنیم و قرآن را رها کنیم تا اشتباه‌کنندگان در آن اشتباه کنند و دروغ‌گویان عمداً در آن دروغ بگویند و بی‌دین‌ها در آن بازی کنند و اهل نفاق در آن فرو روند و رئیس شیطان‌ها آن‌ها را برایشان منحرف گرداند، زیرا اختلاف میان مردم از بین نمی‌رود، بلکه بیشتر و دامنه‌دارتر می‌شود و آن‌ها را به جاهای تنگ می‌برد و در جاهای مختلف آن‌ها را پراکنده می‌سازد.

۱۰- این بحث تأکید کرده که نپذیرفتن حدیث، دعوت به سوی الحاد است و پیروان آن می‌خواهند، که ما از هدایت پیامبران رو برگردانیم و در حالی که خود فراموش کرده‌اند که به شریعت‌های باطل چنگ زده‌اند، که بر هیچ اساسی پایدار نیست. اگر در جدل تسلیم آن‌ها شویم، باید که حدیث و سنت را منکر شویم، (هر چند با سند متصل روایت شده باشد، که این نوع حدیث را خداوند به مسلمانان اختصاص داده است. و سایر ملل فاقد چنین رکنی در دین می‌باشند). بر ما واجب بود از باب اولی، که همه شریعت‌ها و قانون‌های متداول و مرسوم در دنیا را منکر شویم، فرقی هم نمی‌کند که منبع آن قوانین آسمانی و یا قراردادی می‌باشد، زیرا آنچه مسلم است ماندن و بقا برای صحیح‌ترین حدیث از لحاظ سند و راستگوترین حدیث از لحاظ روایت می‌باشد.

۱۱- همه منکران حدیث و نفس‌های بیمارشان بر آن‌ها روا می‌دارد و عقل‌های متحجر برای آن‌ها تصور می‌کند. که ادعا کنند درباره دین خداوند و اصرار شریعت بیشتر از رسول خدا علم دارند. (پناه به خدا) آن‌ها چگونه جرأت منکر شدن سنت‌ها را می‌کنند که اگر این طور باشد، چه کسی باید اطاعت شود، رسول خدا، یا کسانی که از دین خدا خارج هستند؟!

۱۲- این بحث بیان داشت که سنت یک ضرورت دینی است و بسیاری از مسایل ضرورتاً در دین معلوم است و آنچه که علماء در آن اجماع دارند، بر حجیت آن

بستگی دارد، پس اگر حجت نباشد، چگونه یک امر ضروری - اجماع - بر یک امر غیر ضروری - سنت - بستگی پیدا می‌کند.

۱۳- همه دلایل شرعی موافق هم تنظیم شده‌اند که اختلاف و تضاد و تناقضی با هم ندارند. خداوند آن را با این آیه تأیید می‌کند:

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴾

[النساء: 82].

«آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.»

از این جهت است که شریعت از هر گونه تناقض‌گویی و تعارض حقیقی به دور می‌باشد، زیرا این دو یعنی تناقض و تعارض، از کسی صادر می‌شود که عجز و جهل داشته باشد، و اتفاق هر دو امر به خداوند محال است. یا توهم می‌کنند آنچه را که دلیل نیست، دلیل بدانند، یا تصور کنند که دو نص، بر دو حکم دلالت می‌کنند که با هم تعارض و اختلاف دارند، در حالی که آن دو نص در حقیقت، با هم معارض نیستند و اختلافی در احکامشان وجود ندارد، بلکه برای هر کدام جهتی بر خلاف جهت دیگری است، پس قایل به تعارض شدن در این حالت، از جهل و ناتوانی جستجوگر، و درایت نداشتن سرچشمه می‌گیرد، چون از خطا و اشتباه مصون نیستند همچنان که در نص و مدلول آن بر حکم، مصون از خطا و اشتباه نیستند.

۱۴- ادعا کرده‌اند که مسایلی عقلی هستند که با شرع مخالف می‌باشند، که این عقل در نزد حدیث صحیح اعتباری ندارد. بلکه خیال و اوهام می‌باشد و شبهه‌ای می‌باشد که از واقعیت و راه درست به دور می‌باشد، به اضافه آنکه برای کسی که

نصوص قرآنی را بوسیله خود قرآن پاسخ دهد ضابطه‌ای وجود ندارد، عقل میان آن چه که پاسخ می‌دهد و آنچه که پاسخ نمی‌دهد تفاوت قایل می‌شود.

۱۵- رد کردن نصوص از روی عقل، اثر بسیاری زیادی در لرزاندن عقیده‌ها و احترام نگذاشتن به نصوص قرآنی، احترامی که شایسته آنها باشد و کاستن از ارزش آن، گذاشت.

۱۶- همه آنچه که شیعیان رافضی و بدعت‌گران در کتاب‌های خود، از ایرادهای عام و خاص به اصحاب رسول خدا ﷺ گرفته‌اند، باعث افزایش عزت و احترام آنها شده است، زیرا آنچه که آورده‌اند، امور بیهوده، باطل و دروغ‌های تهمت زده شده است که این از روش‌های رافضیان و بدعت‌گران روایات باطل می‌باشد و به وسیله حدیث صحیح و تاریخ پاسخ داده شده‌اند.

۱۷- در میان صحبت کردن با گروهی از مخالفان سنت یافتیم، که همه آنها اهل رفاه و غرور می‌باشند، کسانی که در خانه‌ها می‌مانند و علم را از جای خود و اهل خود نمی‌گیرند، آنها همانطور که رسول خدا درباره آنها گفته: «نبینم یکی از شما را در حالی که به تکیه گاه خود تکیه زده و یکی از دستورات من به او برسد، که در آن به امری دستور و یا از آن نهی کرده باشم، بگوید نمی‌دانیم، آنچه را که در کتاب خدا یافته‌ایم پیروی کرده‌ایم.»^۱

این از مهمترین نتایج جستجو در موضوع «حدیث نبوی در نوشته‌های دشمنان اسلام و در نوشته‌های عربی زبان» بود. اگر بتوانم چیزی را پیشنهاد بدهم و یا سفارشی بنمایم، چنین توصیه می‌کنم:

۱- به بحث و تحقیق درباره شبهات دشمنان قدیم و جدید حدیث پردازیم و با بررسی و مطالعه تاریخ حدیث و علوم آن نظرات آنها را باطل کنیم.

۱- قبلاً آورده شده است ۲۳۸/۱.

- ۲- فروتنی در نوشته‌هایی که سنت نبوی را با دقت بررسی می‌کنند و بستن راه‌های توهین و نفوذ به حدیث نبوی در سرزمین‌های اسلامی.
- ۳- در مورد منکران حدیث نبوی حکم مرتد بودن صادر شود و حکم‌های خداوند در مورد آن‌ها اجرا شود زیرا منکران حدیث، همان منکران قرآن می‌باشند.
- ۴- کسانی که احادیث صحیح را رد می‌کنند، در مورد آن‌ها حکم بدعت‌گر اجرا شود، و آن‌ها را تعزیر نمایند و به سوی حق ارشاد نمایند.
- نعیم بن حماد گفته است: «هر کس حدیث مشهوری را رها کند و به آن عمل نکند و بخواهد عیبی برای آن طرح کند، بدعت‌گر است»^۱.
- ۵- در راستای اعتلای علمای حدیث در سطح جهان اسلامی عمل شود، که آن‌ها را و نظرات‌شان را گردهم آورده، کارهای آن‌ها را قانون کنند و تلاش‌های آن‌ها گرامی داشته شود.
- ۶- تلاش پی‌گیر و جدی و مساعدت و تلاش‌ها و دست به دست هم دادن و خالص گرداندن نیتها تا معلوم نمائیم، که دشمنان سنت به چه هدف پلیدی تمسک می‌جویند، تا به سنت رسول خدا و راویان ثقه و بزرگوار او برسند. سپس، این حمله پلید را متوقف نمائیم که آن‌ها تخریب قرآن و هر آن چه به آن وابسته است را هدف قرار داده‌اند. مانند سنت و تاریخ و امتی که امتها را به سوی آن دعوت می‌کنند، همانطور که خوردنی‌ها در سینی چوبی مهمان را به سوی خود می‌خواند و دعوت می‌کند.

در پایان

آخرین مطالبی است که خداوند برای من گشوده است و مرا به نوشتن آن در این کتاب بزرگوار که دارای مباحث خطرناک می‌باشد، توفیق داده، به ناتوانی و کوتاهی در آن اعتراف می‌کنم.

۱- خطیب آن را در الفقیه و المتفقہ ۳۸۶/۱ شماره ۳۹۹۰ آورده است.

شاید در بعضی جاها درست گفته‌ام و تشنه را سیراب نموده‌ام که اگر آن درست باشد، به فضل و هدایت و غایت و حسن موافقت خداوند بوده است.

در پایان، از خداوند طلب بخشش می‌کنم، برای آنجاهایی که پایم لرزید و قلمم از جاده حق و حقیقت منحرف گشته است.

خداوندا این تلاش اندک را که خالصانه بخاطر تو انجام داده‌ام بپذیر و استفاده‌کنندگان از آن را سودمند گردان و دعای خیر آن‌ها را نصیب من گردان، که توسط آن‌ها بخشش و رضای تو شامل من شود.

آخرین دعای ما حمد و سپاس خدایی است که خدای عالمیان است و صلوات خداوند بر رسول ما محمد مصطفی، آخرین پیامبران، پیشوای فرستادگان، برانگیخته شده برای رحمت عالمیان و بر آل و یاران او و معتقدان به سنت او باد.

آمین

فهرست‌ها

اول: فهرست آیات قرآن

صفحه	شماره	آیه
		سوره الفاتحه
۱۹۷، ۱۹۳/۲	۴	﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾﴾
		سوره البقره
۳۸۱/۱	۷، ۶	﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ...﴾
۲۴/۱	۴۳	﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾
۲۴۷/۲، ۱۰۸/۱	۴۸	﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا...﴾
۲۹۹/۱	۸۵	﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ...﴾
۱۳۴، ۱۳۲/۱	۱۰۵	﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...﴾
۱۳۴، ۱۳۲/۱	۱۰۹	﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...﴾
۲۰۷/۱	۱۱۱	﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١١﴾﴾
۳۶۰/۲، ۷۲/۱	۱۱۸	﴿كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ...﴾
۱۳۵، ۶۴/۱	۱۲۰	﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ...﴾
۲۰۵/۲	۱۳۲	﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ...﴾
۴۵۴/۱	۱۴۴-۱۴۲	﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ...﴾
۷۷، ۷۴/۲	۱۴۳	﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...﴾
		آیه
۱۰۹، ۱۰۶/۲	۱۶۰، ۱۵۹	﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ...﴾

۵۳۲/۱	۱۷۸	﴿الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ...﴾
۵۳۳/۱	۱۸۳	﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾
۴۴۳/۱	۱۹۱	﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾
۲۸۸/۱	۱۹۸	﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا...﴾
۹۱/۱	۲۰۵	﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ...﴾
۳۴۹/۲	۲۰۸	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ...﴾
۲۰۸/۱	۲۱۳	﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾
۱۴/۱	۲۱۷	﴿وَلَا يَزَالُونَ يَقْتُلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ...﴾
۱۴/۱	۲۱۷	﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ...﴾
۳۴۰/۲	۲۲۲	﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ...﴾
۴۵۳، ۴۵۲/۱	۲۳۱	﴿وَأذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...﴾
۳۳۰، ۲۰۵/۲	۲۴۰، ۲۳۴	﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ...﴾
۲۹/۲	۲۴۹	﴿قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلِقُوا اللَّهَ...﴾
۲۵۰/۲	۲۵۵	﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾
۹۱/۱	۲۵۷، ۲۵۶	﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ...﴾
صفحه	شماره	آیه
۴۷۰، ۴۶۰/۱	۲۸۲	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ...﴾
۳۱۵/۲	۲۸۵	﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ...﴾
		سوره آل عمران
۷۰، ۶۴/۱	۷	﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۷﴾...﴾
۲۰۷، ۱۸۵/۱	۱۹	﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾
۱۹۳/۲	۲۶	﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ...﴾

صفحه	شماره	آیه
۲۱۵/۲	۲۸	﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ...﴾
۴۹۵/۱	۳۸	﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ...﴾
۲۷۰/۲	۴۶	﴿وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا...﴾
۲۵۶/۲	۴۹	﴿وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ...﴾
۲۶۸/۲	۵۵	﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنِي مَتْوَفِيكَ...﴾
۲۱۳/۱	۵۸	﴿ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ...﴾
۱۴۵/۱	۷۳	﴿وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ...﴾
۲۸/۱	۷۹	﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ...﴾
۴۹۲، ۴۵۲/۱	۸۱	﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ...﴾
۲۰۷، ۱۸۵/۱	۸۵	﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا...﴾
		آیه
۴۴۵، ۶۳/۱	۱۰۳	﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا...﴾
۱۰۹/۱	۱۰۴	﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ...﴾
۴۴۵/۱	۱۰۵	﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا...﴾
۶۴/۱	۱۰۶	﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ...﴾
۸۰، ۷۷/۲	۱۱۰	﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾
۶۰/۲	۱۳۳	﴿أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۳﴾...﴾
۱۹۳/۱	۱۴۵	﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾
۸۵/۲	۱۵۵	﴿وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ...﴾
۴۵۲/۱	۱۶۴	﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...﴾
۲۵۶/۲	۱۷۹	﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ...﴾
۱۹۶/۱	۱۸۷	﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ...﴾

صفحه	شماره	آیه
۲۴۱/۲	۱۹۴	﴿وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾ سوره النساء
۵۰۷/۱	۱۱	﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ...﴾
۲۸۹/۱	۱۲	﴿وَلَهُ رَاحٌ أَوْ أُخْتٌ...﴾
۴۷۸/۱	۱۴	﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...﴾
۲۲۷/۱	۱۵	﴿أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿۱۵﴾...﴾
۴۰۴/۱	۲۰	﴿وَعَاتِبْتُمُ إِحْدَهُنَّ فَنظَارًا...﴾
۲۳۳/۱	۲۳	﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ...﴾
۵۳۱/۱	۲۴	﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ...﴾
۵۳۳/۱	۲۴	﴿كِتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ...﴾
۵۳۴/۱	۲۵	﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا...﴾
۷۷/۱	۳۵	﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ...﴾
۴۹۰/۱	۴۳	﴿فَأَمْسَحُوا بُجُوهَكُمْ...﴾
۱۰۸/۱	۴۸	﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...﴾
۲۴۲/۲، ۴۷۸/۱	۴۰	﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ...﴾
۴۷۸/۱	۴۱	﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ...﴾
۴۵۲/۱	۵۴	﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ...﴾
۲۰۵، ۵۷۷/۱	۵۹	﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾
۴۷۷/۱	۶۱	﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا...﴾
۴۷۶/۱	۶۴	﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ...﴾
۳۰۸، ۳/۱	۶۵	﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ...﴾

آیه	شماره	صفحه
﴿وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا...﴾	۷۷	۵۳۳/۱
﴿فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ...﴾	۷۸	۵۶/۱
﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ...﴾	۸۰	۲۲۵/۱
﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ...﴾	۸۲	۳۶۲/۲
﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿۷۷﴾...﴾	۸۷	۳۹/۱
﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا...﴾	۸۹	۱۷۲/۲، ۱۳۵/۱
﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا...﴾	۹۳	۲۴۴/۲
﴿وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى...﴾	۹۵	۱۹۳/۲
﴿فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا...﴾	۱۰۱	۲۳۴/۱
﴿إِنَّ الْكٰفِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا...﴾	۱۰۱	۶۴/۱
﴿إِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...﴾	۱۰۳	۵۰۵، ۱۹۵/۱
﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ...﴾	۱۰۵	۵۰۰، ۲۲۵/۱
﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ...﴾	۱۱۳	۴۵۳، ۲۵۲/۱
﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ...﴾	۱۱۵	۴۸۳/۱
﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...﴾	۱۱۶	۲۴۲/۲
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا...﴾	۱۳۶	۴۷۳/۱
آیه	شماره	صفحه
﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ...﴾	۱۴۱	۵۳۲/۱
﴿إِنَّ الْمُنٰفِقِينَ يُخٰدِعُونَ اللَّهَ...﴾	۱۴۲	۶۵/۱
﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿۱۵۷﴾...﴾	۱۵۸، ۱۵۷	۲۷۳، ۲۶۹/۲
﴿وَإِنْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...﴾	۱۵۹	۲۷۱/۲

۳۶/۲	۱۶۳	﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...﴾
۲۵۰/۱	۱۶۵	﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...﴾
۲۵۲/۱	۱۷۴	﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ...﴾
		سوره مائده
۱۹۷، ۱۹۲/۱	۳	﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾
۱۰۱/۲، ۴۹۱/۱	۶	﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ...﴾
۴۹۴، ۲۳۲/۱	۳۳	﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ...﴾
۵۰۷/۱	۳۸	﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...﴾
۵۳۳/۱	۴۵	﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا...﴾
۵۷/۲	۴۸	﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ...﴾
۲۴۹/۲	۵۰	﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا...﴾
۱۹۷/۲	۶۰	﴿وَعَبَدَ الظُّلُومَ...﴾
صفحه	شماره	آیه
۶۴/۱	۶۴	﴿وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَّةَ وَالْبَعْضَاءَ...﴾
۲۱۴، ۱۱۹۹/۱	۶۷	﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...﴾
۲۸۹/۱	۸۹	﴿فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ...﴾
۴۷۵/۱	۹۲	﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾
۴۳۵/۱	۱۰۷	﴿الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانُ...﴾
۴۵۴/۱	۱۱۰	﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي...﴾
۲۱۶، ۸۵/۲	۱۱۷، ۱۱۶	﴿تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمْ مَا فِي نَفْسِكَ...﴾
		سوره الأنعام

۱۹۶/۱	۲	﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّن طِينٍ...﴾
۲۰۱، ۱۹۱/۱	۱۹	﴿لَا نُذِرْكُمْ بِهِ، وَمَنْ بَلَغَ...﴾
۱۹۳، ۱۹۰/۱	۳۸	﴿مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ...﴾
۲۳۶/۲	۵۴	﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...﴾
۱۹۴/۱	۵۹	﴿وَإِن مِّن مَّوَدَّةٍ بَيْنَ النَّاسِ يَمَازُجُهَا لِيَفْجُرَ لَهَا بِهِمْ...﴾
۲۳۶/۲	۶۰	﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ...﴾
۲۹۱/۲	۹۳	﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ...﴾
۲۲۸، ۲۲۷/۲	۱۰۳	﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...﴾
		آیه
۶۳/۱	۱۰۸	﴿فَيَسْئَلُ اللَّهَ عَذَابًا...﴾
۱۶۵/۱	۱۱۲	﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ...﴾
۱۹۷، ۱۹۱/۱	۱۱۴	﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا...﴾
۲۰۲، ۱۹۰/۱	۱۱۵	﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ...﴾
۶۵/۱	۱۱۹	﴿وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ...﴾
۲۳۳/۲	۱۲۵	﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ...﴾
۴۱۰/۱	۱۴۴	﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ...﴾
۵۳۲، ۴۹۶/۱	۱۴۵	﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ...﴾
۲۳۸/۲	۱۴۸	﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا...﴾
۲۵۳/۱	۱۴۹	﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ...﴾
۲۶۴، ۲۵۶/۲	۱۵۸	﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ...﴾
۸۹، ۶۹/۱	۱۵۹	﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ...﴾

سوره أعراف

۳۴۰/۲	۳۱	﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا...﴾
۷۷/۱	۳۲	﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ...﴾
۳۶/۲	۶۵	﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا...﴾

صفحه	شماره	آیه
۳۶/۲	۷۳	﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا...﴾
۳۱۵/۲	۱۱۶	﴿قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ...﴾
۲۲۲/۲	۱۴۳	﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ...﴾
۲۲۳/۲	۱۴۳	﴿وَلَكِنِ أَنْظِرْ إِلَىٰ الْجَبَلِ...﴾
۲۶۱/۲	۱۴۵	﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ...﴾
۲۳۸/۱	۱۵۷	﴿وَيَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ...﴾
۴۶۷، ۴۷۳/۱	۱۵۸	﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾
۴۶۷، ۴۶۹/۱	۱۵۸	﴿وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۸﴾...﴾
۱۹۲، ۲۰۲/۱	۱۷۰	﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ...﴾
۲۱۳/۲	۱۸۰	﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ...﴾
۸۹/۲	۱۸۴	﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ...﴾
۲۵۵/۲	۱۸۸	﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي...﴾

سوره الأنفال

۲۰۶/۱	۲۰، ۲۱	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ...﴾
۲۸۵/۴۴۳، ۲/۱	۲۵	﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ...﴾
۲۶۲/۱	۲۹	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ...﴾

صفحه	شماره	آیه
۱۴۵/۱	۳۶	﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ...﴾
۲۹/۱	۳۸	﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا...﴾
۲۹۲/۲	۵۰	﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾
۱۱۳/۱	۶۵	﴿إِنْ يَكُن مِّنْكُمْ عَشْرُونَ...﴾
۷۹/۴۶۳، ۲/۱	۶۹-۶۷	﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَاَسْرَى...﴾
۱۳۵/۱	۷۳	﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾
سوره توبه		
۶۴/۱	۱	﴿بِرَاءةٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾
۸۵/۲	۲۵	﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ...﴾
۹۲/۲	۲۶	﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ...﴾
۱۴/۱	۳۲، ۳۳	﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...﴾
۷۳/۲	۴۰	﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ...﴾
۸۹/۲	۵۶	﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ...﴾
۴۷۸/۱	۶۳	﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدُ...﴾
۳۲۰/۱	۸۰	﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ...﴾
۳۲۰/۱	۸۴	﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ...﴾
صفحه	شماره	آیه
۷۷/۱	۹۷	﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا...﴾
۸۴، ۲۹۳/۲	۱۰۱	﴿سَنَعْدِبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ...﴾
۷۹/۲	۱۱۸	﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا...﴾

۷۸/۲	۱۱۹	﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ...﴾
		سوره یونس
۲۴۹/۲	۳	﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...﴾
۲۰۰/۲	۱۵	﴿مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ...﴾
۱۹۸.۲۰۰/۲	۱۵.۱۶	﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا...﴾
۲۲۴/۲	۲۶	﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ...﴾
۳۳۹/۲	۵۷	﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ...﴾
۲۰۸/۱	۶۴	﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ...﴾
۴۰۳.۴۰۴/۱	۶۹	﴿قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ...﴾
۴۹۰/۱	۸۷	﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ...﴾
		سوره هود
۱۹۴/۱	۶	﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ...﴾
۱۸۰/۲	۱۵.۱۶	﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا...﴾
		آیه
۱۹۴/۲	۴۱	﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِبَهَا وَمُرْسَهَا...﴾
۴۴۹/۱	۴۳	﴿سَاوِيَ إِلَىٰ جَبَلٍ...﴾
۴۹۵/۱	۷۱	﴿فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ...﴾
۵۰۴/۱	۱۰۲	﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ...﴾
		سوره يوسف
۲۹۴/۱	۳-۱	﴿الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ...﴾
۲۷۵/۱	۳	﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ...﴾

۴۴۹/۱	۳۲	﴿وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ...﴾
۲۵۶/۲	۳۷	﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ...﴾
۸۹/۲	۳۹	﴿يَصَلِحِي السِّجْنِ...﴾
۵۰۲/۱	۷۶	﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿۷۶﴾...﴾
سوره رعد		
۱۰۷/۱	۸	﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿۸﴾...﴾
۲۴۱/۲	۳۱	﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ ﴿۳۱﴾...﴾
۲۵۳/۱	۴۱	﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ...﴾
سوره ابراهيم		
۱۹۵/۱	۱	﴿الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ...﴾

صفحه	شماره	آیه
۱۹۷/۱	۴	﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ...﴾
۲۸۸/۲	۲۷	﴿يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾
۴۹۵/۱	۳۷	﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي...﴾
۴۹۴/۱	۳۹	﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ...﴾
سوره حجر		
۲۱۰/۱	۱	﴿الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ...﴾
۱۹۸/۲۱۰.۲/۱	۹-۶	﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ...﴾
۲۰۳.۲۰۴.۳۷۰/۱	۹	﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ...﴾
۲۱۱/۱	۱۳-۱۰	﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ...﴾
۱۰۷/۱	۲۱	﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا...﴾

۳۱۸/۲	۴۰-۳۹	﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ...﴾
۳۱۸/۲	۴۲	﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...﴾
		سوره نحل
۲۹۲/۲	۳۲	﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ...﴾
۱۹۷/۱	۳۹-۳۸	﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...﴾
		آیه
۵۰۲/۱	۴۳	﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...﴾
۱۰،۱۹۶،۳۷۰/۱	۴۴	﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ...﴾
۱۰،۱۹۵/۱	۶۴	﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ...﴾
۳۴۳/۲	۶۸	﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...﴾
۳۳۷،۳۴۰/۲	۶۹	﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ...﴾
۱۹۰،۱۹۶/۱	۸۹	﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا...﴾
		سوره اسراء
۲۰۱،۲۱۰/۱	۹	﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي...﴾
۱۹۷/۲	۲۳	﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ...﴾
۲۴،۲۷/۲	۳۶	﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...﴾
۴۵۴/۱	۳۹	﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ...﴾
۱۱۹/۲	۴۸	﴿أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا...﴾
۳۴/۱	۷۷	﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا...﴾
۲۵۱/۲	۷۹	﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ...﴾
۹۲/۱	۸۵	﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...﴾

صفحه	شماره	آیه
		سوره كهف
۳۲۵/۱	۵	﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ...﴾
۳۴/۱	۵۵	﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا...﴾
۱۸۰، ۱۸۶/۲	۱۱۰	﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ...﴾
		سوره مریم
۴۹۴/۱	۵۳	﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا...﴾
۸۸/۱	۶۹	﴿ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ...﴾
۳۲۱/۱	۷۱	﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا...﴾
۳۲۲/۱	۷۲	﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا...﴾
		سوره طه
۳۷۹/۱	۱۰	﴿أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿۱۰﴾...﴾
۳۱۹/۲	۶۸-۶۵	﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا...﴾
۳۱۳/۲	۶۶	﴿يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴿۶۶﴾...﴾
		سوره انبياء
۱۸۱/۱	۱۸	﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ...﴾
۲۵۳/۱	۲۳	﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ﴿۲۳﴾...﴾
		آیه
۲۵۰/۲	۲۸	﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ...﴾
۲۴۴/۲	۳۴	﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ...﴾
۲۱۳/۱	۵۰	﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ...﴾

۲۵۷/۲	۹۶	﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ...﴾
		سوره حج
۴۹۲/۱	۲۷-۲۶	﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ...﴾
۱۳۴/۱	۵۵	﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ...﴾
۲۳۳/۲	۷۰	﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ...﴾
		سوره مؤمنون
۸۸/۲	۲	﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۱۱﴾...﴾
۵۰۵/۱	۹	﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿۹﴾...﴾
۵۹/۲	۱۸	﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً...﴾
۶۲	۴۴	﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا...﴾
۲۸۵/۲	۱۰۰	﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ...﴾
		سوره نور
صفحه	شماره	آیه
۴۳۷/۱	۱۱	﴿وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱﴾...﴾
۳۲۲، ۳۲۷/۲	۳۰	﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...﴾
۵۳/۴۹۷، ۲/۱	۴۰-۳۹	﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوهُمْ كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ...﴾
۴۷۷/۱	۵۲-۴۷	﴿وَيَقُولُونَ ءَأَمِنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ...﴾
۴۷۵، ۵۰۵/۱	۵۶	﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾
۴۸۹/۱	۵۸	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَعِذِنَكُمْ...﴾
۳۰۸، ۳۷۰/۱	۶۳	﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ...﴾
		سوره فرقان
۲۳۲، ۲۳۳/۲	۲	﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ﴿۲﴾...﴾

۲۹۸.۳۱۳/۲	۸	﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا...﴾
۳۹۳/۱	۲۴	﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ...﴾
۱۶۵/۱	۳۱	﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا...﴾
۳۹۳/۱	۳۴	﴿أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا...﴾
۲۵۱/۲	۷۰	﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ...﴾
صفحه	شماره	آیه
سوره شعراء		
۳۱۳/۲	۲۱۲	﴿إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ ﴿۳۱۳﴾...﴾
۲۲۶/۲	۲۱۸	﴿الَّذِي يَرِنُّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۳۱۸﴾...﴾
۱۴/۱	۲۲۷	﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿۳۲۷﴾...﴾
سوره نمل		
۳۷۹/۱	۷	﴿بِشَهَابٍ قَبَسٍ...﴾
۲۵۵/۲	۶۵	﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ...﴾
۲۸۳.۲۸۶/۲	۸۰	﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى...﴾
۲۵۷/۲	۸۲	﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ...﴾
سوره قصص		
۸۹/۱	۱۵	﴿فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ...﴾
۳۱۸/۲	۱۵	﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ...﴾
۲۱۶/۲	۸۸	﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾
سوره عنكبوت		
۱۷۲/۲	۴۱	﴿وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ...﴾

صفحه	شماره	آیه
۱۹۲،۲۰۲/۱	۵۱	﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ...﴾
سوره روم		
۲۸۵/۱	۵۲	﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ...﴾
۲۸۵/۱	۵۳	﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ...﴾
سوره لقمان		
۳۰/۱	۶	﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...﴾
۲۵۶/۲	۳۴	﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...﴾
سوره احزاب		
۳۲۵/۲	۴	﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ...﴾
۳۲۵/۵۰۲،۲/۱	۵	﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ...﴾
۲۳۵،۴۶۶/۱	۲۱	﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ...﴾
۴۵۴/۱	۳۴	﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُثَلَّىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ...﴾
۳۵،۴۷۷/۱	۳۶	﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ...﴾
۲۳۲/۲	۳۸	﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا...﴾
۴۷۸/۱	۶۶-۶۴	﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِينَ...﴾
سوره سبأ		
۱۹۴/۱	۳	﴿عَلِمَ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ...﴾
آیه		
۱۵۱/۱	۲۸	﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ...﴾
سوره فاطر		
۱۹۴/۱	۱۱	﴿وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ...﴾

۲۸۳/۲	۲۲	﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾... ﴿۲۲﴾
۲۱۳/۱	۴۱	﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾
۲۰۸/۱	۴۳	﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا...﴾
۲۸/۱	۴۳-۴۲	﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ...﴾

سوره یس

۳۶/۲	۱۴-۱۳	﴿وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا...﴾
۳۶/۲	۲۰	﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ...﴾
۲۱۳/۲	۸۲	﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا...﴾

سوره صافات

۳۱۳/۲	۸	﴿لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى﴾... ﴿۸﴾
۵۰۴/۱	۸۹	﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾... ﴿۸۹﴾
۲۳۳/۲	۹۶	﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾... ﴿۹۶﴾

صفحه	شماره	آیه
۴۹۵/۱	۱۰۲-۱۰۰	﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾... ﴿۱۰۰﴾
۲۱۳/۲	۱۸۰	﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ...﴾
۲۹/۲	۲۴	﴿وَوَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ...﴾
۲۱۳/۱	۳۲	﴿فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ...﴾
۳۱۸/۲	۴۱	﴿وَأَذْكَرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ...﴾
۲۱۶/۲	۷۵	﴿لَمَّا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ...﴾

سوره زمر

۲۹.۳۹/۱	۲۳	﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...﴾
۴۰۳/۱	۳۲	﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ...﴾
۲۱۶/۲	۶۷	﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...﴾
۲۶۹/۲	۴۲	﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ...﴾
۲۵۰/۲	۴۴	﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا...﴾
۱۰۸/۱	۵۳	﴿قُلْ يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا...﴾

سوره غافر

صفحه	شماره	آیه
۲۸۰، ۲۸۳/۲	۱۱	﴿قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَلْتُنْتِنَا...﴾
۲۴۷/۱۰۸، ۲/۱	۱۸	﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ...﴾
۲۸۸، ۲۸۹/۲	۴۶	﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا...﴾
۲۶۵/۲	۵۷	﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ...﴾

سوره فصلت

۶۳/۱	۱۹	﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ...﴾
۲۹۲/۲	۳۰	﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ...﴾
۹/۱	۴۱-۴۲	﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿۴۱﴾...﴾

سوره شوری

۲۱۴/۲	۱۱	﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...﴾
۵۷/۲	۱۳	﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ...﴾
۳۳۹/۱	۳۸	﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...﴾
۲۲۸/۲	۵۱	﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ...﴾
۱۰/۱	۵۲	﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...﴾

صفحه	شماره	آیه
۵۳۴/۱	۵۳-۵۲	﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾...﴾
سوره زخرف		
۲۱۱/۱	۳۱	﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ...﴾
۲۸۶/۲	۴۰	﴿أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ...﴾
۲۱۱/۱	۴۳	﴿فَأَسْتَمِيعُ بِالَّذِي أُوحِيَ...﴾
۲۱۱/۱	۴۴	﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ...﴾
۲۶۵.۲۷۱/۲	۶۱	﴿وَإِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ...﴾
۱۸۱/۲	۷۲	﴿وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا...﴾
سوره دخان		
۱۹۹/۲	۴۴-۴۳	﴿إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ ﴿۴۳﴾...﴾
سوره جاثیه		
۲۱۵/۲	۲۳	﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾
سوره احقاف		
۲۹/۱	۹	﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾
۴۰۵/۱	۱۵	﴿وَحَمَلُهُ وَفَصْلُهُ وَتَلْثُونَ شَهْرًا...﴾
سوره محمد		
۶۱/۲	۱۵	﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ...﴾
صفحه	شماره	آیه
۲۵۷/۲	۱۸	﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ...﴾

۸۸/۴۷۸،۲/۱	۳۲	﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا...﴾
۸۷/۲	۳۳	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ...﴾
سوره فتح		
۹۲/۲	۴	﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ...﴾
۳۲۱/۱	۱۸	﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ...﴾
۲۹/۱	۲۳	﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ...﴾
۹۳/۲	۲۶	﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ...﴾
۲۵۶/۲	۲۷	﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّعْيَا...﴾
۸۰/۲	۲۹	﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ...﴾
سوره حجرات		
۱۴۵،۴۱۸/۱	۶	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ...﴾
۹۶/۲	۱۰-۹	﴿وَإِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَتَلُوا...﴾
سوره ق		
۳۰۸/۱	۳۷	﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى...﴾
سوره ذاریات		
صفحه	شماره	آیه
۳۶۰/۲	۵۳	﴿أَتَوَصَّوْا بِهِ ءَبَلْ هُمْ قَوْمٌ طَٰغُوتٌ...﴾
سوره طور		
۱۲۲/۲	۱۱	﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَدِّقِينَ لِلْمُكَدَّبِينَ...﴾
۳۷/۱	۳۴	﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ...﴾
سوره نجم		
۸۹/۴۶۲،۲/۱	۲-۱	﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى...﴾

۱۰.۲۰۶/۱	۴-۳	﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۳﴾...﴾
۶۰/۲	۱۵	﴿عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ﴿۱۵﴾...﴾
۲۴.۲۸/۲	۲۸-۲۳	﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ...﴾
۲۵۰/۲	۲۶	﴿وَکُمْ مِّن مَّلَکٍ فِی السَّمَوَاتِ...﴾
۲۷.۴۸/۲	۳۸	﴿أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿۳۸﴾...﴾
		سوره قمر
۲۱۰/۱	۱۷	﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ...﴾
۲۳۲/۱۰.۸.۲/۱	۴۹	﴿إِنَّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدْرِ ﴿۴۹﴾...﴾
۸۹/۱	۵۱	﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْیَاءَ عَکْمُ﴾
		سوره واقعه
صفحه	شماره	آیه
۲۱۲/۱	۳۷-۳۵	﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿۳۵﴾...﴾
		سوره حديد
۴۲۷/۱	۱۰	﴿وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ...﴾
۲۳۳.۲۳۸/۲	۲۲	﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِی الْأَرْضِ...﴾
		سوره مجادله
۴۷۸/۱	۲۰-۵	﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...﴾
۹۰/۲	۱۸	﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا...﴾
		سوره حشر
۲۰۱.۲۲۵.۳۷۰/۱	۷	﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ...﴾
۷۸/۲	۹-۸	﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا...﴾
۲۱۳/۲	۲۴	﴿لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ...﴾

صفحه	شماره	آیه
سوره ممتحنه		
۶۴/۱	۱	﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...﴾
۱۵۰۲۹/۲	۱۰	﴿فَإِن عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ...﴾
سوره جمعه		
۸۴۸۷/۲	۱۱	﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا...﴾
صفحه	شماره	آیه
سوره طلاق		
۲۷/۲	۱	﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ...﴾
۴۷۰۷۴/۲	۲	﴿وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِّنكُمْ...﴾
سوره تحریم		
۴۶۱،۴۶۲/۱	۲-۱	﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...﴾
۳۹/۱	۳	﴿وَإِذْ أَسْرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ...﴾
سوره ملک		
۱۸۵/۲	۲	﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...﴾
سوره قلم		
۳۱۱/۲	۴	﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ...﴾
سوره حاقه		
۳۱۳/۲	۴۶-۴۴	﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ...﴾
سوره نوح		
۳۶/۲	۱	﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ...﴾
سوره الجن		

صفحه	شماره	آیه
۳۱۳/۲	۹	﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا...﴾
۴۹۱/۱	۱۸	﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ...﴾
۲۵۶/۲	۲۸-۲۶	﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى...﴾
		سوره مدثر
۲۵۰/۲	۴۸-۴۲	﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿۴۲﴾...﴾
		سوره قیامه
۱۰،۲۰۴/۱	۱۹-۱۷	﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿۱۷﴾﴾
۲۲۴،۲۲۸/۲	۲۳-۲۲	﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿۲۲﴾...﴾
		سوره انسان
۲۲۴/۲	۲۰	﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا ﴿۲۰﴾...﴾
		سوره مرسلات
۳۹/۱	۵۰	﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۰﴾...﴾
		سوره نازعات
۳۸/۱	۱۵	﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿۱۵﴾...﴾
		سوره مطففين
۲۲۴،۲۲۷/۲	۱۷-۱۵	﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿۱۵﴾...﴾
		سوره انشقاق
صفحه	شماره	آیه
۵۰۸/۱	۸	﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿۸﴾...﴾

		سوره بروج
۲۱۰/۱	۲۲-۲۱	﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ﴿۱﴾...﴾
		سوره غاشیه
۳۹/۱	۱	﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴿۱﴾...﴾
		سوره لیل
۹۹/۲	۳	﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿۳﴾...﴾
		سوره علق
۲۲۶/۲	۱۴	﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ﴿۱۴﴾...﴾
		سوره بینه
۱۸۰/۲	۵	﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ...﴾
		سوره عصر
۱۸۲/۲	۳-۱	﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۳﴾...﴾
		سوره ناس
۱۹۳/۲	۲	﴿مَلِكِ النَّاسِ ﴿۲﴾...﴾

دوم: فهرست احادیث، آثار، و اقوال

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۲۷۴/۱	أبو سعید الخدری	(أ)
۲۷۷/۱	أبو موسى الأشعری	«أتریدون ان تجعلوا مصاحف...»
۵۰۷/۱		«أکتبان ما سمعنا منی...»
۳۸۲/۱		«أتی بسارق الی النبی ﷺ»
۲۳۷/۲		«اجعل صیام رمضان اخرهن...»
۱۳۴/۲		«احتج آدم و موسی...»

		«احتجر النبي ﷺ في المسجد...»
۲۷۷/۱	عمرو بن دينار	«أخرج علي من يكتب عنى...»
۲۸۳/۱		«أحفظوه و أخبروا به...»
۴۶۳/۱		«أحلت لكم ميتتان و دمان...»
۳۱۲/۱	ابن سيرين	«أحدثك عن النبي و تقول فلان و فلان...»
۲۷۸/۱	عبيده السليماني	«أخشى ان يليها احد بعدى...»
۵۲/۲		«ادرءوا الحدود درشبهات...»
۲۰۵/۲	عثمان بن عفان	«إذا ختلفتم انتم و زيد...»
۲۴۱/۱		«إذا حدثتم عنى بحدیث...»
۴۳۱/۱		«إذا حكم الحاكم فاجتهد»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۲۲۴/۲		«إذا دخل اهل الجنة الجنة...»
۳۱۲/۱	ابن عمر	«إذا ستأذنت احدكم امرأته...»
۲۴۴/۱		«إذا سمعتم الحديث عنى تعرفه...»
۳۴۲/۲	أبو سعيد الخدری	«إذا وقع الذباب...»
۲۷۴/۱		«أردتم ان تجعلوه قرآنا...»
۳۲۲/۲		«ارضعیه تحرمی علیه...»
۲۷۱/۱	أبو سعيد الخدری	«استئذنا النبي ﷺ في الكتابه...»
۲۶۸/۲		«استعن على ذلك بيمينك...»
۲۸۶/۱	أبو امامه	«اسمعوا و اعقلوا و بلغوا عنا...»
۱۴۸/۲	سفيان الثوري	«الإسناد سلاح المؤمن...»

۷۱/۱	عبدالله بن المبارک	«الإسناد من الدين...»
۲۷۴/۱	عمر بن الخطاب	«أصحاب الرأي أعداء السنن...»
۲۸۶/۱	علی بن ابی طالب	«أعزم علی کل من كان عنده کتاب...»
۱۱۲/۲	أبو امامه	«أعقلتم بلغوا كما بلغتم...»
۲۳۴/۱	عبدالله بن عمر	«أعيذك درله ان تكون في شك...»
۳۲۲/۱		«أفلح ان صدق...»
۱۹۱/۲		«اقتدوا درلذين من بعدی...»
۳۵۲/۱		«أقرانی جبرئیل علی حروف...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۴۶۳/۱		«اكتبوا له...»
۴۵۱/۱		«أكل الضب علی مائده رسول الله...»
۲۸۲/۱		«ألا انی اوتیت القرآن و مثله معه...»
۲۸۳/۱		«ألا لیبلغ الشاهد الغائب...»
۸۵،۸۶/۲		«ألا هل عسی رجل یبلغه الحدیث...»
۳۳۶/۱	عائشه	«ألا و انه سیجاء برجال من امتی...»
۴۳۰/۱		«ألا یعجبک أبو هریره...»
۱۱۵/۲		«اللَّهُمَّ اجعله هادياً مهدياً...»
۲۴۵/۲		«اللَّهُمَّ حب عبيدک هذا...»
۲۴۵/۲		«اللَّهُمَّ وليديه فاغفر...»
۲۷۵/۱	أبو هریره	«ألم تروا انها تنبت صفراء ملتويه...»
۲۷۶/۱	مره الهمدانی	«أما انکم قد حفظتم و ان تعطنی...»
۳۴۴/۱	عمر بن الخطاب	«أما إنه لو كان من القرآن او السنه...»

۲۷۸/۱	علقمه	«إما انى لم اتهمك...»
۳۱۸/۱		«أما علمت ان الكتاب يكره...»
۴۰۵/۱		«المحه...»
۲۸۹/۲		«أمرت ان اقاتل الناس...»
۹۶/۲		«إن أحدكم إذا مات عرض عليه مقعده...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۶۵/۱		«إن ابني هذا سيد...»
۳۰۵/۲	انس بن مالك	«أن أخوف ما أخاف على امتي...»
۴۰۱/۱		«إن أم سليم كانت تبسط للنبي ﷺ...»
۲۵۱، ۲۵۲/۲		«إن أنت وجدت ميتا فاحرقه...»
۴۳۵/۱	أبى بن كعب	«أنا سيد الناس يوم القيامة...»
۳۰۲/۲		«أنا اشد تعظيما لحق امير المؤمنين منك...»
۳۳۴/۱	ابن عباس	«الأنصار لا يحبهم إلا مؤمن...»
۲۸۶/۱	ابن عباس	«إنا كنا مره إذا سمعنا رجلاً نقول...»
		«إنا كنا نحفظ الحديث و الحديث يحفظ...»
۲۷۵/۱	ابن عباس	«إنا لا نكتب العلم و لا نكتبه...»
۲۷۵/۱	ابن عباس	«إنا لا نكتب الا الرسائل و القرآن...»
۴۲۰/۱	يحيى بن معين	«إنا لنطعن على اقوام لعلهم قد حطوا..»
۱۲۵/۲		«إن اهل الكتاب تفرقوا فى دينهم على...»
۹۱/۱	أبو عبدالله	«إن اهل مكة ليكفرون درله...»
۱۲۶/۴۴، ۲/۱		«إن بنى اسرائيل تفرقت...»
۴۲۴/۱		«إن بين ايديكم فتنا...»

۴۵۷/۱	«أنتم اعلم بامر دنیاکم...»
۳۰۴/۲	«أنتم من احب الناس الی...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۴۲۹/۱		«أنت من اولن...»
۳۲۱/۱		«أنتم الیوم خیر اهل الارض...»
۴۶۲/۱		«إن جبرئیل هبط علیه و قال له خیرهم...»
۳۱۰/۱		«إن جاءک شیء فی کتاب الله...»
۲۲۳/۱		«إن الحدیث سیفشوا عنی...»
۹۳/۲		«إن حوضی لا بعد من ایله...»
۱۲۰/۲	ابن مسعود	«إن خلقه احدکم یجمع فی بطن امه...»
۳۶۵/۱		«إن ربی قال لی قم فی قریش فاندرهم...»
۹۲/۱	أبو عبدالله	«إن الروم کفروا و لم یعاندوا، و ان اهل الشام کفروا...»
۲۳۴/۱		«إن شئت فصم و ان شئت فافطر...»
۲۸۶/۲		«إن العبد اذا وضع فی قبره...»
۳۴۶/۱	عمر بن عبدالعزیز	«أنظر ما کان من حدیث رسول الله فاکتبه...»
۴۰۵/۱	کعب بن عجره	«أنظروا هذا الخبیث یخطب قاعدا...»
۴۸۵/۱	عمران بن حصین	«إنک امرء احمق اتجد فی کتاب الله الظهر اربعاً...»
۳۴۳/۲		«إنک تقدم علی قم اهل کتاب...»
۷۷/۲		«إنکم تتمون سبعین امه انتم خیرها...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۳۲۷،۳۲۸/۱	عمر بن الخطاب	«انکم تأتون الکوفه...»
۲۸۴/۱		«إن کذبا علی لیس ککذبا علی احد...»
۲۲۵،۲۲۶/۲		«إنکم سترون ربکم کما ترون هذا القمر...»
۲۲۵/۲		«إنکم لتحدثونی عن غیر کاذبین...»
۴۰۸/۱	أبو هریره	«إن كنت سمعته منی فهو مکتوب عندی...»
۳۷۵/۱		«إن الله اختار اصحابی علی العالمین...»
۸۰/۲		«إن الله عن وجک یملی للظالم...»
۵۰۴/۱		«إن الله اذا ذکر شیئا...»
۳۶۷/۱	ابن مسعود	«إن الله نظر فی قلوب العباد...»
۸۱/۲		«إن الله لا یجمع امتی علی ضلاله...»
۴۸۴/۱		«إن الله لا ینظر الی صورکم...»
۱۸۲/۲		«إنما الاعمال درنیات...»
۱۸۰/۲		«إنما انا بشر، فأی المسلمین لعنته...»
۴۲۸/۱		«إنما اهلك من قبلکم الاختلاف...»
۲۰۶/۲		«إنما تفتن یهود...»
۲۸۷/۲	عبدالله بن مسعود	«إنما هلك من كان قبلکم باتباعهم الکتب...»
۴۵۵/۱		«إن مما اخاف علیکم بعدی ما یفتح علیکم...»
۴۶۶/۱		«إن من اعظم الجهاد کلمه عدل...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۲۹۲/۲		«إن هذه الامه تبتلی فی قبورها...»
۴۱۵/۱	ابن سیرین	«إن هذا العلم دین...»
۱۹۲/۲		«إن هذا القرآن انزل علی سبعة احرف...»
۲۳۶/۱		«إن سیأتیکم من أحادیث...»
۳۱۹/۱	عمر بن الخطاب	«إنه سیأتی ناس یجادلونکم بشبهات...»
۴۲۹/۱	ابن عباس	«إنه فقیه...»
۶۹/۱		«إنه لم یکن نبی قبلی...»
۴۲۴/۱		«إنه یتعمل علیکم امراء فتعرفون و تنکرون...»
۸۵،۸۶/۲		«إن هولاء لا یزالون مرتدین...»
۲۸۳/۴-۹،۲/۱		«إنهم لیكون علیها، و آنها لتعذب فی قبرها...»
۴۲۹،۴۳۰/۱		«أول جیش من امتی یغزون...»
۲۷۹/۱	عبدالله بن عون	«إنی ارى هذه الکتب یا ابا إسماعیل ستضل الناس»
۳۱۹/۱	عمر بن الخطاب	«إنی اعلم انک حجر لا تضر...»
۴۲/۲		«إنی خلقت عبادى حنفاء...»
۴۴۰/۱	عبدالله بن عمر	«إنی اقر درسمع و الطاعه...»
۸۹/۱	حکیم بن افلح	«إنی قد نهيتها...»
۲۷۳/۱		«إنی کنت اردت ان اکتب السنن...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
------	------------	-------------

۲۲۷/۱		«إني لا احل الا ما احل الله...»
۲۷۴/۲		«إني لارجو ان طال بي عمر ان القى عيسى...»
۴۱۵/۱	سفيان الثوري	«إني لأروى الحديث على ثلاثه اوجه...»
۳۶/۱		«إني لانسى او اننسى لأسن...»
۳۶۷/۱	أبو هريره	«إني لاجزى الليل ثلاثه اجزاء...»
۴۰۴،۴۰۵/۱	عمر بن الخطاب	«إني نهيتكم ان تغالوا فى صدق النساء...»
۴۴/۱		«أوصيكم بتقوى الله و السمع و الطاعه...»
۱۹۵/۲		«أو قد وجدتموه؟...»
۴۲۹/۱		«أول جيش من امتى يركبون البحر...»
۲۷۵/۲	أبو هريره	«أى بنى اخى ان رايتموه فقولوا...»
۲۷۲/۱	أبو بكر الصديق	«أى بنيه هلمى الأحاديث التى عندك...»
۳۶۸/۱		«أى الخلق اعجب اليكم ايماناً...»
۲۸/۲		«إياكم و الظن فان الظن اكذب الحديث...»
۱۰۹/۲		«أيكم يبسط ثوبه فياخذ من حديثي...»
۲۳۲/۲		«الإيمان تؤمن درله، و ملائكته، و كتبه...»
۴۲۱،۴۲۲/۱	هارون الرشيد	«أين انت يا عدو الله من أبى اسحاق...»
۳۰۲/۲		«آيه الايمان حب الانصار...»
۳۳۲،۳۳۳/۱	معاويه بن أبى سفيان	«أيها الناس اياكم و أحاديث رسول الله...»

صفحه

گوینده قول

حدیث یا اثر

(ب)

۴۴۷/۱

عباده بن الصامت

«بايعنا الرسول ﷺ على السمع و الطاعه...»

۲۴۳/۲		«بایعونی عین ان لا تشرکوا درله شیئاً...»
۳۵۰/۲	انس بن مالک	«بسم الله و قال ان رسول الله ﷺ امرهم ان يفعلوا»
۳۵۱/۲		«بشروا و لا تنفروا...»
۳۹/۱		«بعثت انا و الساعه کهاتین...»
۳۳۵/۱	أبو موسى الأشعری	«بعثنی الیکم عمر اعلمکم...»
۴۲۰/۱	عبدالله بن المبارک	«بقیه صدوق اللسان، و لکنه یاخذ عن...»
۱۹۱/۲	ابن شهاب الزهری	«بلغنی ان تلک السبعه فی الامر...»
۲۳۹/۲		«بهذا أمرتم او لهذا خلقتم؟...»
۱۴۸/۲	عبدالله بن المبارک	«بیننا و بین القوم القوائم...»
(ت)		
۳۶۸/۱	أبو سعید الخدری	«تذاکروا الحدیث فان مذاکره...»
۳۲۱/۱	علی بن أبی طالب	«تذاکروا الحدیث فانکم الا تفعلوا...»
۳۲۱/۱		«ترانی ارضی، و تأبی انت...»
۳۶۸/۱		«ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعد هما...»
۲۰۱/۱		«تسمعون، و یسمع منکم...»
۲۲۲/۲		«تعلموا انه لن یری احد منکم ربه...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۳۴۱/۱	عمر بن الخطاب	«تعلموا الفرائض و اللحن و السنن...»
۱۲۵/۲		«تفرقت اليهود علی احدی و سبعین...» (ث)
۲۶۵/۲		«ثلاثه اذا خرجن لم ینفع نفساً ایمانها...» (ج)

۷۷/۱	ابن عباس	«جئتكم من عند اصحاب رسول الله...»
۶۰۶/۲		«الجدال في القرآن كفر...»
۲۲۶/۲		«جنتان من فضه آنيتهما و ما فيهما...»
		(ح)
۳۴۴/۲	القاسم بن محمد	«حدث به ولا تهابه...»
۳۳۷/۱	علي بن أبي طالب	«حدثوا الناس بما يعرفون...»
۳۳۷/۱	أبو هريره	«حفظت من رسول الله و عاين...»
۱۸۵/۲		«الحلال بين و الحرام بين...»
۳۲۱/۲		«الحمد لله الذي جعل في امتي مثلك...»
۳۰۹/۱	أبو بكر الصديق	«الحمد لله الذي جعل فيا من يحفظ...»
۳۱۶/۱		«الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله ﷺ...»
		(خ)
۵۳۲/۱		«خبثه من الخبائث...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۲۷۶/۱	أبو موسى الأشعري	«خذعنا كما اخذنا...»
۳۰۸/۲	انس بن مالك	«خدمت النبي عشر سنين...»
۲۲۸/۱		«خذوا عني، خذوا عني، قد جعل الله لهن سبيلاً»
۳۲۱/۲		«خذوا القرآن من اربعة...»
۸۰/۲		«خير الناس قرني ثم الدين يلونهم...»
		(د)
۷۱/۱		«دعه فانه له اصحاباً يحقر...»
۳۲۳، ۳۲۴/۱	عمر بن الخطاب	«الديه للعاقله و لا ترث...»

		(ذ)
۳۹۳/۱	انس بن مالک	«ذاک اثر او اخبث...»
۲۵۲/۲	ابن عباس	«الذین ارتضاهم بشهاده...»
		(ر)
۴۱۶/۱	یحیی بن معین	«رحمک الله یا ابا عبدالله اکتب...»
		(ز)
۶۸/۲	عبدالله بن مصعب	«زنادقه لانهم ما استطاعوا ان یصرحوا...»
		(س)
۴۳/۲		«سباب المسلم فسوق و قتاله کفر...»
۳۴۴/۱	عمر بن الخطاب	«سبحان الله انما سمعت شیئاً فاحببت ان اثبت...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۲۲۶/۲		«سترونه کما یری القمر لیلہ البدر...»
۴۴/۱	عمر بن عبد العزیز	«سن رسول الله، و ولایه الامر...»
۳۴۴/۱		«سنوا بهم سنه اهل الكتاب...»
۲۳۰/۱		«السنه سنتان، سنه فی فریضه...»
۴۸۶/۱	یحیی بن کثیر	«السنه قاضیه علی الكتاب...»
۳۴۱/۱		«سیأتی ناس یجادلونکم بشبهات...»
۵۸/۲		«سیحان و جیحان...»
۳۳۴/۱		«سیکون فی آخر امتی اناس یحدثونکم...»
		(ش)
۲۰۶/۱		«شفاء عرق النساء...»
۲۴۸/۲		«شفاعتی لاهل الكبائر من امتی...»

۲۵۱/۲	«شفعت الملائكه و شفعت النبيون...» (ص)
۳۴۱/۲	«صدق الله و كذب بطن اخيك...»
۲۸۷/۲	«صدقنا انهم يعذبون عذاباً تسمعه البهائم...»
۵۰۵/۱	«صلوا كما رايتموني اصلي...»
۱۳۴/۲	«الصلاه في أول وقتها...» (ط)

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۷۲/۲		طوبی لمن رآنی و آمن بی (ع)
۲۳۱/۱		«علیک درصعید فانه یکفیک...»
۴۸۴/۱		«علیکم درجماعه و ایاکم و الفرقة...»
۳۲۳/۱		«علیکم بسنتی و سنه الخلفاء الراشدين...»
۱۰۹/۲		«عودوا للذی کنتم فیہ...»
۴۴۶،۴۴۸/۱		«علی المرء المسلم السمع و الطاعه...» (ف)
۲۳۲/۲	ابن عمر	«فإذا لقيت أولئک...»
۷۰/۱		«فإذا رايتم الذین يتبعون ما تشابه...»
۳۲۷/۲		«فانما الرضاعه من المجاعه...»
۲۸۹/۲		«فتعاد روحه الی جسده...»
۳۴/۱	عمرو بن العاص	«فسنوا علی التراب سنا...»

۱۱۳/۲	محمد بن عمرو بن حزم	«فعرفت یومئذ انه احفظ الناس عن رسول الله ﷺ»
۳۹۳/۱		«فوالذی نفسی بیده انهم لاخیر منهم...»
۳۵۶/۱		«فوالذی نفسی بیده ما ینخرج منه الا حق»
۲۶/۲	عمر بن الخطاب	«فوالله لا وجعن ظهرک و بطنک...»
	صفحه	حدیث یا اثر
۳۱۸/۱	عمر بن الخطاب	«فلم نعطى الدنیه فی دیننا...»
۹۰/۲		«فی امتی اثنا عشر منافقا...»
۳۳/۲	عائشه	«فی ثلاثه اثوا بیض..»
۲۹۳/۲		«فیقال للارض التثمی علیه فتلتئم علیه...» (ق)
۳۰۷/۱		«قد ترکتکم علی البیضاء لیلها کنهارها...»
۳۱۷/۱		«قد حکمت فیهم بحکم الله عن وجک...»
۲۳۸/۲		«قدر الله و ما شاء فعل...»
۵۳/۱		«قد یئس الشیطان بان یعبد بارضکم...»
۴۸/۲	معقل بن سنان الاشجعی	«قضی رسول الله ﷺ فی بروع بنت و اشق...»
۳۶۷/۱		«قل آمنت بنبیک...»
۲۷۵/۱	ابن مسعود	«القلوب اوغیه فاشغولها درقرآن...»
۳۵۵/۱	عمر بن الخطاب	«قیدوا العلم درکتاب...» (ک)

۱۱۲/۲	أبي بن كعب	«كان أبو هريره جريئا على النبي ﷺ يسأله عن اشياء»
۹۱/۱	أبو جعفر	«كان الناس اهل رده بعد موت النبي الا ثلاثه...»
۳۰۹/۲	انس بن مالك	«كان النبي ﷺ يدخل بيت ام سليم فينام على فراشها.»
۳۲۸/۲	عائشه	«كان فيما انزل من القرآن: عشر رضعات...»
	گوينده قول	حديث يا أثر
۴۵۵/۱	حسان بن عطيه	«كان جبرئيل ﷺ ينزل على رسول الله ﷺ درسنه..»
۲۹۸/۱	الاوزاعي	«كان هذا العلم شريفا...»
۱۱۳/۲	عبدالله بن عمر	«كان يحفظ على المسلمين حديث رسول الله ﷺ»
۲۳۲/۱۹۳.۲/۱		«كتب الله مقادير الخلائق...»
۳۵۷/۱	عروه بن الزبير	«كُتبت الحديث ثم محوته، فودت اني فديته...»
۴۰۷/۱	اسيد بن حضير	«كذب أبو السنايل، ليس كما قال...»
۹۰/۲		«كذبت لعمر الله: لنقتلنه فانك منافق تجادل»
۴۰۷/۱		«كذب من قال ذلك...»
۴۰۷/۱	عائشه بن أبي بكر	«كذب و الذي انزل على أبي القاسم...»
۲۸۸/۲		«كذبت يهود، لا عذاب دون يوم القيامه...»
۷۲/۱	عائشه	«كفن رسول الله ﷺ في ثلاثه اثواب...»
۳۳۹/۱		«كفى درمرء كذبا ان يحدث بكل ما سمع...»
۴۸۰/۱		«كل مولود يولد على الفطره...»
۳۸۸.۲۸۹/۱	عمر بن الخطاب	«كنت انا و جارلى من الانصار في بني اميه...»
۴۱۵/۱	الاوزاعي	«كنا نسمع الحديث فنعرضه على اصحابنا...»

«کنا نکون عند النبی ﷺ و ربما کنا نحوا من ستین»
انس بن مالک ۳۶۷/۱

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۲۳۲/۲		«کل شیء بقدر حتی...»
۴۷/۱		«کلا و الله لا یخزیک الله ایدا...» (ل)
۳۴/۱		«لتتبعن سنن من کان قبلکم...»
۳۲۷/۱	عمر بن الخطاب	«لترکن الحدیث عن الأول...»
۳۴۳/۱	الاعمش	«لقد ادركت قوما لو لم یترکوا الکذب...»
۳۱۷/۱		«لقد حکمت فیهم بحکم الله...»
۱۱۱/۲		«لقد ظننت ی ابا هریره...»
۳۲۸/۲	عائشه	«لقد نزلت آیه الرجم، و رضاعه الکبیر عشر»
۲۴۸/۲		«لکل نبی دعوه مستجابہ...»
۲۴۱/۲		«لن یدخل احدا عمله الجنه...»
۵۰۴/۱		«لم یکذب ابراهیم <small>عليه السلام</small> قط الا ثلاث کذبات...»
۱۲۵/۱	محمد بن سیرین	«لم یکونوا یسألون عن الاسناد...»
۲۴۲/۲		«لو ان الله عذب اهل سماواته و اهل ارضه...»
۳۳۷،۳۳۸/۱	أبو هریره	«لو حدثکم بكل ما فی جوفی...»
۱۲۹/۲	یزید بن زریع	«لکل دین فرسان...»
۲۷۷/۱	أبو موسى الأشعری	«لو لا ان فیہ کتاب الله لاحرقته...»
۱۲۹/۲	أبو داود الطیالسی	«لو لا هذه العصابه لاندرس الاسلام...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۲۵۹/۲		«لو لم یبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم.»
۳۲۱/۲	عمر بن الخطاب	«لو كان سالم حیا ما جعلتها شوری»
۲۲۹/۱		«لو كان فريضة لو جدته...»
۲۲۹/۱		«لو كان واجبا لو جدته...»
۳۳۸/۱	أبوذر الغفاری	«لو وضعتم الصمصامه...»
۴۳/۲		«لیبردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی...»
۱۲۹/۲	أبو حاتم الرازی	«لم یکن فی امه من الامم...»
۲۱۶/۲		«لما خلق الله الخلق...»
۲۷۰/۲		«لیس بینی و بینہ نبی و انه نازل...»
۴۰۵/۱	علی بن أبی طالب	«لیس ذاک لک...»
۸۴/۱	أبو داود	«لیس فی اصحاب الاهواء...»
۵۰۷/۱		«لیس لقائل شیء...»
۳۴۳/۱	البراء بن عازب	«لیس کلنا سمع حدیث رسول الله ﷺ...»
۳۸۳/۱		«لیس الکاذب من اصلح بین الناس...»
۲۴۶/۱		«لیس من عمل یقرب الی الجنة الا قد امرتکم به»
		(م)
۳۳۷/۱	ابن مسعود	«ما انت بمحدث قوما حدیثاً...»
۲۲۴/۱		«ما جاءکم عنی فاعرضوه علی کتاب الله...»
صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۲۷۳/۱		«ما قبض نبی الا دفن حیث یقبض...»

۳۴۳/۱	عائشه	«ما كان خلق ابغض الى اصحاب رسول الله من»
۲۵۷/۲		«ما السئول عنها باعلم من السائل...»
۳۴۰/۲		«ما ملأ آدمى وعاء شرا من بطن...»
۳۵۶،۳۵۷/۱	أبو هريره	«ما من اصحاب رسول الله ﷺ احد اكثر حديث عنه منى...»
۳۳۸/۱		«ما من رجل يحفظ علما...»
۴۲،۲۴۲،۲۴۳/۲		«ما من عبد قال لا اله الا اله ثم مات على ذلك..»
۴۲/۲		«ما من مولد الا يولد على الفطره...»
۲۶۴/۲		«ما من نبى الا وق انذر امته الاعور الكذب...»
۴۸۰/۱		«ما نهيتكم عنه فاجتنبوه...»
۲۷۱/۱		«ما هذا تكبون...»
۳۲۶/۱	عمر بن الخطاب	«ما هذا الحديث الذى تكثرون...»
۲۹۴/۱		«ما هذا الذى فى يدك يا عمر؟...»
۵۸/۲		«ما هذان يا جبرئيل...»
۲۵/۲		«ما يقول ذو اليمين؟...»
۲۵،۲۶/۲	عمر بن الخطاب	«ما لك فى كتاب الله شىء...»
	صفحه	حديث يا أثر
۳۸۲/۱		«مثل المنافق مثل الشاه بين الغنمين...»
۲۵۵/۲		«مفاتيح الغيب خمس...»
۲۵۹،۲۶۰/۲		«المهدى منى اجلى الجبهه...»
۳۶۷/۱		«ما يقعدكم...»
۲۴۳/۱		«المؤمن القوى خير و افضل...»

۱۲۹/۲	سفيان الثوري	«الملائكة حراس السماء...»
۱۸۵/۴۶،۲/۱		«من احدث في امرنا هذا ما ليس فيه...»
۴۰/۱		«من حدث عني بحديث يرى انه كذب...»
۴۶۰/۱		«من اسلف في تمر، فليسلف في كيل معلوم...»
۱۱۱،۱۱۲/۲		«من تبع جنازه...»
۳۳۹/۲		«من تصبى بسبع تمرات عجوه...»
۳۳۰/۱		«من تعمد على كذبا فليتبوا مقعده من النار...»
۲۳۲/۱		«من حمل علينا السلاح...»
۵۰۸/۱		«من حمل علينا السلاح...»
۲۳۳/۱		«من حوسب يوم القيامة، عذب...»
۱۰۹،۴۴۶/۱		«من خرج على الطاعه...»
۲۲۸/۲	عائشه	«من راي منكم منكرا فليغيره...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۴۲۴/۱		«من زعم ان محمداً ﷺ راي ربه...»
۳۴/۱		«من راي من اميره شيئا...»
۳۲۸/۱		«من سن سنه حسنه فله اجرها...»
۱۸۱/۲		«من قال على فقد تبوا مقعده من النار...»
۲۴۴/۲		«من قاتل لتكون كلمه الله هي العليا...»
۱۰۰/۲	عبدالله بن مسعود	«من قتل نفسه مجديه...»
۴۱۰/۱		«من كان سمئنا فليستن باصحاب محمد ﷺ...»

۳۳۱/۱		«من کذب علی لیضل به الناس...»
۲۸۴،۳۳۰/۱		«من کذب علی فهو فی النار...»
۲۵۱/۲	جابر بن عبدالله	«من کذب علی متعمدا فلیتوبوا مقعده من النار...»
۲۳۱/۱		«من لم یکن من اهل الکبائر فماله...»
۵۰۲/۱		«من الذی الوضوء...»
۳۶۳/۲	نعیم بن حماد	«من نسی و هو صائم اکل او شرب...» «من ترک حدیثا معروفا...»
		(ن)
۳۰۹/۲		«نام النبی ﷺ فاستیقظ و کانت تغسل راسها...»
۳۰۵،۳۰۶/۲		«ناس من امتی عرضوا علی غزاه فی سبیل اللّٰه...»
۸۰/۲		«النجوم امنه للسماء...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۲۷۴/۱	أبو هريره	«نحن لا نکتب ولا نکتب...»
۴۳/۱	علی بن أبی طالب	«نری ان نجلده ثمانین...»
۳۹/۱		«نضر اللّٰه امرء سمع منا حدیثا...»
۲۵۲/۲		«نعم هل تضارون...»
۲۸۶/۱		«نعم، فانی لا اقول فی الغضب...»
۶۳/۱		«نقرکم ما اقرکم اللّٰه عن وجک...»
۲۲۲/۲		«نورانی اراه...»
۱۷۴/۱		«نهی رسول اللّٰه ﷺ ان نستقبل...»
۲۹۷/۱		«نهی رسول اللّٰه ﷺ ان یسافر در قرآن...»
۴۶۴/۱		«نهی رسول اللّٰه ﷺ ان یتنفس فی الاناء...»

۳۱۱/۱		«نهی رسول الله ﷺ عن الخزف...»
۳۱۲/۱		«نهی رسول الله ﷺ عن درهمین بدرهم...»
۳۵۳/۱		«نهی رسول الله ﷺ عن الحریر...»
۵۳۲/۱		«نهی رسول الله ﷺ عن اكل الحمر الأهلیه...»
۵۳۰/۱		«نهی رسول الله ﷺ عن نکاح المتعه...»
۳۵۴/۱		«نهی رسول الله ﷺ عن الحریر...»
۱۱۲/۲	انس بن مالک	«نهی رسول الله ﷺ عن شیء...» (ه)
۶۹/۱		«هم اصحاب البدع و اصحاب الالهواء...»
صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۷۰/۱		«هم الخوارج...»
۶۴/۱	عمر بن الخطاب	«هم عدونا و تهمتنا...»
۹۶/۱		«هذا وصی و اخی...»
۲۰۱/۱		«هلم اکتب لکم کتابا...» (و)
۲۳۸/۲		«و ان اصابک شیء...»
۳۰۲/۲	عائشه	«و ایکم یملک اربه كما كان ﷺ یملک اربه...»
۲۹۲/۱	عمر بن الخطاب	«و انی و الله لا البس...»
۳۰۲/۲		«و الذی نفسی بیده، انکم احب الناس الی...»
۲۲۷،۴۵۵/۱		«و الذی نفسی بیده لاقضین بینکما...»
۲۹۳/۱		«و الذی نفس محمد بیده، لو بدا لکم موسی...»
۲۶۷/۲		«و الذی نفسی بیده، لیوشکن...»
۴۰۶/۱	أبو بکر الصدیق	«و الله لاقاتلن من فرق بین الصلاه و الزکاه...»

۸۱/۲	سعید بن زید	«و الله لمشهد شهده رجل...»
۴۱۵/۱	ابن عباس	«و الله ما قضی بهذا علی...»
۳۲۵/۲	ام سلمه	«و الله ما ندری لعلها کانت رخصه من النبی ووو»
۴۸۵/۱	مطرف بن عبدالله	«و الله ما نرید درقرآن بدلا ولكن..»
۳۴۳/۱	انس بن مالک	«و الله ما کل ما نحدثکم عن رسول الله سمعناه منه.»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۳۲۴/۲		«و الله ما نری هذا الا رخصه..»
۱۱۲، ۱۱۳/۲	طلحه بن عبید الله	«و الله ما یشک انه سمع...»
۳۱۱/۱	عبدالله بن المغفل	«و الله لا اشهد لک جنازه...»
۳۸۵/۱		«و هل یکب الناس فی النار علی وجوههم الا..»
۲۰۱/۱		«و قد ترکت فیکم ما لن تضلوا...»
۸۵/۲		«ویلک و من یعدل اذا لم لن تضلوا...»
۲۸۶/۲		«وجدتم ما وعد ربکم...»
۴۵/۱	عبدالله بن عمر	«ویلکم الا تتقون الله...» (لا)
۳۸۳/۱		«لا سلم و غفار، و شیء من مزینه و جهینه...»
۳۱۲/۲		«لا اما انا فقد عافانی الله و کرهت ان...»
۳۳۰/۱	دجین بن ابی الفصن	«لا استطیع، اخاف ان ازید او ان انقص...»
۴۲۸/۱		«لا اشبع الله بطنه...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۳۱۸/۱		«لا اعلم الا ما قال علی <small>رضی الله عنه</small> ...»
۲۰۵،۲۰۶/۲	عثمان بن عفان	«لا اغیر شیئاً منه من مکانه...»
۲۳۸/۱		«لا الفین احدکم متکئاً علی اریکتہ...»
۲۷۷/۱	الضحاک	«لا تتخذوا للحدیث کراریس...»
۶۵/۱		«لا تجالسوا اهل الاهواء...»
۲۷۴/۲		«لا تزال طائفه من امی...»
۴۱۷/۱	شعبه بن الحجاج	«لا تحدث و الا استعدادت علیک السلطان...»
۸۶/۲		«لا ترجعوا بعدی کفاراً...»
۸۱/۲		«لا تسبوا اصحابی...»
۲۳۱/۱		«لا تقبل صلاه احدکم اذا احدث...»
۲۷۱/۱		«لا رضاع الا ما کان فی الحولین...»
۳۲۷/۲		«لا رای لاحد مع سنه...»
۳۲۴/۱	عمر بن عبدالعزیز	«لا علیک فانه ما طلب انسان علماً...»
۲۷۸/۱	ابراهیم النخعی	«لا نبی بعدی...»
۲۶۷،۲۷۴/۲		«لا ندع کتاب ربنا لقول اعرابی...»
۴۸/۲	علی بن ابی طالب	«لا نورث ما ترکنا صدقه...»
۵۰۷/۱		«لا و نبیک الذی أرسلت...»
۳۶۷/۱		«لا نکتبکم، خذوا عنا کما اخذنا...»
۲۷۴/۱	أبو سعید الخدری	«لا تکتبوا عنی...»
۲۳۳/۱		«لا یجمع بین المرأه وعمتها...»

- ۳۰۳/۲ «لا یحبک الا مؤمن، ولا یبغضک الا منافق...»
- ۳۲۸/۲ «لا یحرم من الرضاعه الا ما فتق الامعاء...»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۲۳۲/۱		«لا یحل دم امری مسلم...»
۱۳۴/۲		«لا یدخل الجنه قتات...»
۲۴۴/۲		«لا یدخل الجنه مدمن خمر...»
۵۰۷/۱		«لا یرث المسلم الکافر...»
۴۳/۲		«لا یزنی الزانی حین یرنی و هو مؤمن...»
۴۵۵/۱		«لا یتبطن احد منکم رزقه...»
۳۱۷/۱		«لا یصلین أحد العصر الا فی بنی قریظه...»
۵۳۰/۱		«لا یقتل مسلم بکافر...»
۲۲۸/۱		«لا یمسکن الناس علی بشیء...»
۳۰۸/۱		«لا یؤمن أحدکم حتی یکون هواه...»
		(ی)
۲۷۷/۱	الضحاک	«یأتی علی الناس زمان تکثر فیہ الأحادیث...»
۱۱۳/۲	عبدالله بن عمر	«یا ابا هریره کنت الزمنا لرسول الله ﷺ...»
۲۲۸/۲	عائشه	«یا ابن اختی لقد وقف شعر بدنی...»
۹۲/۲		«یا ابن الخطاب، و ما یدریک؟ لعل الله...»
۱۹۲/۲		«یا ابی، ارسل الی ان اقرا القرآن...»
۳۰۲/۲		«ام فلان ای السکک شئت، حتی اقضی لک حاجتک»

صفحه	گوینده قول	حدیث یا اثر
۳۲۰/۱	عمر بن الخطاب	«یا ایها الناس الا كان مفزعکم الى الله و الى رسوله»
۳۲۱/۲		«یا ایها الناس: ایاکم و کثره الحدیث عنی...»
۳۳۲/۱		«یا ایها الناس ان الله لم یبعث بعد نبیکم نبیا...»
۳۱۳/۱	عمر بن عبد العزیز	«یا جبرئیل انی بعثت الی امه امیین...»
۱۹۵/۲		«یا جبرئیل ما هذه الا نهار...»
۵۸/۲		«یا عبادى انی حرمت الظلم علی نفسی...»
۲۳۶/۲		«یا عائشه ان الله افتانى...»
۶۹/۱		«یا غلام سم الله و کل بيمينک...»
۳۱۲/۲		«یا محمد أتانا رسولک فزعم کذا...»
۴۶۳/۱		«یا معشر الانصار الم آتکم ضلالا فهداکم الله بی.»
۱۴۵/۲	انس بن مالک	«یا معشر المسلمین من یعذرنی...»
۶۳/۱		«یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب...»
۹۱/۲		«یغزو جيش الکعبه...»
۵۳۰/۱		«یکون فی اخر الزمان دجالون...»
۱۸۰، ۱۸۱/۲		«یوشک الرجل متکئا علی اریکتہ...»
۲۸۴/۱	إبراهیم نخعی	«یشبه در مصاحف...»

سوم: فهرست اعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده

صفحه	اعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده
	(أ)
۴۱۶/۱	أبان بن أبی عیاش
۳۲۷/۱	ابن ماتع الحمیری (کعب الاحبار)
۲۷۶/۱	أبو برده بن أبی موسی
۲۷۲/۱	أبو بکر الصدیق
۳۴۶/۱	أبو بکر بن محمد بن حزم
۳۲۱/۲	ابو حذیفه بن عتبه
۳۱۲/۱	أبو جندل (ابن سهیل بن عمرو)
۱۱۰/۲	أبو الزعیزعه
۳۵۰/۲	أبو سلمه ابن عبدالرحمن بن عوف
۱۰۳/۲	أبو هریره
۲۶/۲	أبی بن کعب
۲۷۸/۱	إبراهیم بن سوید النخعی
۳۲۶/۱	إبراهیم بن عبد الرحمن بن عوف
۱۹۷/۱	إبراهیم بن موسی «الشاطبی»
۴۲۰/۱	إبراهیم بن محمد «الفزازی»
	(ب)
صفحه	اعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده
۱۱۲/۱	إبراهیم بن سار النظام
۱۹۸/۱	إبراهیم بن موسی (الشاطبی)
۲۷۱/۱	أحمد إمین

۸۴/۱	أحمد بن إبراهيم (الخطابي)
۱۴۰/۲	أحمد بن إسحاق بن أيوب
۷۸/۱	أحمد حجازي السقا
۱۲۰/۲	أحمد بن الحسن بن جنيد
۱۶۸/۱	أحمد خان بن أحمد
۲۲۵/۱	أحمد بن الحسين (البيهقي)
۱۲۱/۲	أحمد بن سنان بن أسد
۲۲۴/۱	أحمد شاكر
۲۹/۱	أحمد صبحي منصور
۸۵/۱	أحمد عبدالحليم «ابن تيميه»
۲۵۹/۱	أحمد بن عبدالله «بن أبي الحواري»
۲۹۶/۱	أحمد بن علي «الخطيب البغدادي»
۵۱/۲	أحمد بن علي الرازي «الخصاص»
۲۳۵/۲	أحمد بن محمد الأزدي «الطحاوي»
۴۱۶/۱	أحمد بن محمد بن حنبل

صفحه

أعلامی که شرح حال آنها بیان شده

۲۶۸/۲	أحمد بن محمد بن زيد
۳۳/۱	أحمد بن يحيى (ثعلب)
۴۲۶/۱	إدريس الحسيني
۵۸/۱	أسد رستم
۳۳۱/۱	أسلم العدوي
۱۱۶/۱	إسماعيل بن إبراهيم بن مقسم

۳۴/۱	إسماعیل بن حماد «الجوهری»
۱۰۲/۱	إسماعیل بن عبدالرحمن «السدی الکبیر»
۷۰/۱	إسماعیل بن عمر (ابن کثیر)
۱۹۱/۱	إسماعیل منصور جوده
۹۱/۲	اسید بن حضیر
۳۰۵/۲	أم حرام بنت ملحان
۳۰۵/۲	أم سلیم بنت ملحان
۳۸۳/۱	أم کلثوم بنت عقبه

(ب)

۴۱۴/۱	بشیر العدوی ابن کعب
۳۱۸/۱	البراء بن عازب
۴۰۱/۱	بریده بن الحصیب

صفحه

أعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده

۳۱۲/۱	بلال بن عبدالله
	(ت)
۲۷/۱	توفیق صدقی
	(ث)
۴۱۶/۱	ثابت بن أسلم
۳۴۹/۲	ثمامه بن عبدالله
۲۲۹/۱	ثوبان بن بجدر
	(ج)
۳۰۹/۱	جابر بن زید

۳۹/۱	جابر بن عبدالله
۲۲۵/۲	جریر بن عبدالله
۲۰۹/۲	الجعد بن درهم
۱۹۱/۱	جمال البنا
۲۰۹/۲	الجهم بن صفوان
۳۴۸/۱	جوزیف ساخت
۲۵/۱	جولد تسهیر
۳۲۶/۱	جندب بن جناده «أبوذر الغفاری»

(ح)

صفحه

أعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده

۴۶۲/۱	حباب بن المنذر
۴۰۷/۱	حبه بن بعکک «أبو السنابل»
۲۵۶/۱	حجاج بن ارطأه
۴۰۶/۱	الحجاج بن یوسف الثقفی
۳۲۱/۲	أبو حذیفه بن عتبه
۴۵۵/۱	حسان بن عطیه
۱۰۴/۱	الحسن بن أبی الحسن «الحسن البصری»
۲۳/۱	الحسن بن عبدالله «أبو هلال العسکری»
۹۶/۲	الحسن بن علی بن أبی طالب
۲۷۱/۱	حسین أحمد أمين
۲۸۷/۱	حسین الحاج حسن
۴۱/۲	الحسین بن علی البصری

۳۳۵/۱	حفص بن غیاث بن طلق
۳۲۱/۱	حفصه بنت عمر
۸۹/۱	حکیم بن أفلح المدنی
۲۷۸/۱	حماد بن زید بن درهم
۹۸/۱	حماد بن سلمه بن دینار
۲۰۲/۲	حمزه بن حبیب

صفحه

اعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده

۲۳۴/۱	حمزه بن عمرو الأسلمی
	(خ)
۷۱/۱	خالد بن الولید
۲۵/۲	الخرباق بن عمرو (ذو الیدین)
۸۶/۲	خلیل عبدالکریم
۱۰۰/۱	الخلیل بن عبدالله بن أحمد
	(د)
۲۹۴/۱	دانیال <small>علیه السلام</small>
۳۳۱/۱	دجین بن ثابت
۳۵/۲	دحیه الکلبی
	(ذ)
۱۱۴/۲	ذکوان أبو صالح السمان
	(ر)
۴۵۷/۱	رافع بن خدیج
۲۴۷/۱	الربیع بن خثیم

۱۹۱/۱ رشاد خلیفه

(ز)

۲۰۲/۲ زبان بن العلاء البصری

صفحه اعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده

۳۳۰/۱ الزبیر بن العوام

۲۶۶/۱ زکریا عباس داود

۳۱۷/۱ زید بن أرقم

۳۹/۱ زید بن ثابت

(س)

۳۲۷/۱ السائب بن یزید

۴۵/۱ سالم بن عبدالله بن عمر

۳۲۱/۲ سالم بن معقل

۴۰۷/۱ سبیعه بنت الحارث

۷۰/۱ سعد بن مالک (أبو سعید الخدری)

۳۱۷/۱ سعد بن معاذ

۹۱/۲ سعد بن عبادہ

۱۴۶/۲ سعد الدین علی (ابن عراق)

۲۷۵/۱ سعید بن أبی الحسن البصری

۳۵۰/۲ سعید بن خالد بن عبدالله

۲۹۰/۱ سعید بن المسیب

۲۷۷/۱ سفیان الثوری

۴۶/۱ سفیان بن عیینہ

صفحه	اعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده
۱۰۱/۲	سلمه بن دینار
۱۷۴/۱	سلمان الفارسی
۸۵/۱	سلیمان بن الأشعث
۲۹۲/۱	سلیمان بن حیان (أبو خالد الاحمر)
۱۲۹/۲	سلیمان بن داود
۲۸۶/۱	سلیم بن عامر الکلاعی
۳۲۲/۲	سهله بنت سهیل
۴۲۶/۱	السید صالح أبوبکر
	(ش)
۳۰۹/۱	شریح بن الحارس
۴۱۷/۱	شعبه بن الحجاج
	(ص)
۷۰/۱	صدی بن عجلان (أبو أمامه الباهلی)
	(ض)
۳۲۴/۱	الضحاک بن سفیان
۲۷۷/۱	الضحاک بن مزاحم
۲۸۲/۲	ضرار بن عمرو الغطفانی
۱۴۵/۲	ضمام بن ثعلبه
صفحه	اعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده
	(ط)

۲۷۷/۱	طاووس بن کیسان
۱۰۵/۲	الطفیل بن عمرو
۴۵۷/۱	طلحه بن عبیدالله
۱۹۰/۲	طه حسین

(ظ)

۳۵۹/۱	ظفر إسحاق الأنصاری
-------	--------------------

(ع)

۶۹/۱	عائشه بنت أبی بکر
۲۰۲/۲	عاصم بن أبی النجود
۲۸۹/۱	عامر بن شراحیل
۴۰۶/۱	عامر بن الأكوع
۲۲۷/۱	عباده بن الصامت
۱۱۴/۱	عبدالله بن أحمد «الکعبی البلخی»
۴۹۳/۱	عبدالله أحمد النعیم
۲۲۱/۱	عبدالله بن أبی أوفی
۵۱۲/۱	عبدالله بن حبیب السلمی
۳۲۶/۱	عبدالله بن حذیفه

صفحه

أعلامی که شرح حال آنها بیان شده

۲۳۰/۱	عبدالله بن الرومی
۳۳۰/۱	عبدالله بن الزبیر
۳۱۲/۱	عبدالله بن الزبیر (الحمیدی)
۶۵/۱	عبدالله بن زید

۲۰۲/۲	عبدالله بن عامر
۷۶/۱	عبدالله بن عباس
۳۱۹/۱	عبدالله بن عبدالله بن اُبی
۳۲۵/۱	عبدالله بن عبید الله بن اُبی ملیکه
۴۵/۱	عبدالله بن عمر
۴۴/۱	عبدالله بن عمرو
۲۷۸/۱	عبدالله بن عون بن اُربطان
۲۷۶/۱	عبدالله به قیس (أبو موسی الأشعری)
۲۰۲/۲	عبدالله بن کثیر الداری
۳۴۹/۲	عبدالله بن المثنی بن عبدالله
۲۵۷/۱	عبدالله بن محرر الجزری
۱۹۶/۱	عبدالله بن مسعود
۱۲۱/۱	عبدالله بن مسلم (ابن قتیبه)
۳۱۱/۱	عبدالله بن المغفل

صفحه

اعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده

۶۸/۲	عبدالله بن مصعب بن ثابت
۲۵۷/۱	عبدالله بن المبارک
۱۴۹/۱	عبدالله «فیلیبی»
۱۱۸/۱	عبدالجبار بن أحمد (القاضی)
۲۷۱/۱	عبدالجواد یاسین
۴۲۶/۱	عبدالحسین شرف الدین
۹۹/۱	عبدالحمید بن هبه الله (ابن اُبی الحديد)

۱۷۱/۲	عبدالرؤف المناوی
۴۱۶/۱	عبدالرازق بن همان بن نافع
۲۷۳/۱	عبدالرحمن بن ابی بکر «السیوطی»
۲۰۳/۲	عبدالرحمن بن إسماعیل «أبو شامه»
۲۷۲/۱	عبدالرحمن بن زید بن أسلم
۴۳/۱	عبدالرحمن بن عوف
۴۶/۱	عبدالرحمن بن عمرو «الاوزاعی»
۲۴۹/۱	عبدالرحمن بن محمد «ابن خلدون»
۱۰۶/۲	عبدالرحمن بن مل «أبو عثمان النهدی»
۴۶/۱	عبدالرحمن بن مهدی
۳۸/۲	عبدالرحیم بن الحسین (العراقی)

صفحه

أعلامی که شرح حال آنها بیان شده

۱۰۵/۱	عبدالرحیم بن محمد (الخیاط)
۳۱۶/۱	عبدالسلام بن محمد بن عبدالوهاب «الجبائی»
۲۴۰/۱	عبدالعزیز بن عبد السلام (ابن ابی العز)
۲۱۴/۱	عبد الغنی محمد عبد الخالق
۵۸/۱	عبد القادر البغدادی
۱۱۵/۱	عبدالملک بن عبدالله «الجوینی»
۳۸۸/۱	عبدالملک بن قریب «الأصمعی»
۱۴۹/۱	عبدالواحد یحیی «رینیہ جینو»
۳۴۳/۲	عبید بن حنین
۳۸۲/۱	عبید بن عمیر بن قتاده

۴۱/۲	عبید الله بن الحسین (الکرخی)
۶۷/۲	عبیدالله بن عبدالکریم (أبو زعه الرازی)
۲۷۸/۱	عبیده بن عمرو السلمانی
۳۵۳/۱	عتبه بن فرقده
۲۵۵/۱	عثمان بن عبدالرحمن «ابن الصلاح»
۳۲۸/۱	عثمان بن عفان
۲۷۳/۱	عروه بن الزبیر
۴۳/۱	العریاض بن ساریه

صفحه

أعلامی که شرح حال آنها بیان شده

۳۲۶/۱	عقبه بن عامر الجهنی
۳۲۶/۱	عقبه بن عمرو أبو مسعود الانصاری
۲۷۵/۱	علقمه بن قیس بن عبدالله
۱۷۹/۲	علقمه بن وقاص اللیثی
۱۰۶/۲	العلاء بن احضرمی
۲۴۳/۱	علی بن أبی بکر الهیثمی
۴۳/۱	علی بن أبی طالب
۱۱۵/۱	علی بن أبی علی «الآمدی»
۷۸/۱	علی بن أحمد «ابن حزم»
۷۶/۲	علی بن إسماعیل بن عطیه «الإبیاری»
۲۵/۱	علی حسن عبدالقادر
۱۶۵/۲	علی بن الحسین بن الهیثم
۳۷/۱	علی بن حمزه الکوفی (الکسائی)

۲۶۶/۱	علی الشهرستانی
۲۲۷/۲	علی بن عبدالله «ابن المدینی»
۵۱۱/۱	علی بن عبدالکافی «السبکی»
۱۱۵/۱	علی بن محمد «بن الأثیر»
۱۴۶/۲	علی بن محمد الکنانی «ابن عراق»

صفحه

أعلامی که شرح حال آنها بیان شده

۴۲۶/۱	علی الوردی
۱۹/۲	عمر بن الحسن أبو الخطاب (ابن دحیه)
۴۴/۱	عمر بن عبدالعزیز
۱۱۷/۱	عمرو بن بحر «الجاحظ»
۳۵۳/۱	عمرو بن حزم بن عبد عوف
۴۳/۱	عمر بن الخطاب
۲۷۷/۱	عمرو بن دینار
۳۴/۱	عمرو بن العاص
۶۳/۱	عمرو بن عثمان «سیبویه»
۲۳۱/۱	عمران بن حصین
۸۱/۱	عمران بن حطان
۳۲۶/۱	عویمر بن عامر «أبو الدرداء»

(غ)

۴۴۲/۱	غیاث بن إبراهيم النخعی
۳۳/۱	غیلان بن بهیس (ذو الرُّمّه)

(ف)

۴۷/۲	فاطمه بنت قیس
۳۵۷/۱	الفضل بن الحسن بن عمرو
أعلامی که شرح حال آنها بیان شده	
صفحه	
۲۷۸/۱	فضیل بن عمر الفقیمی
	(ق)
۲۹/۱	قاسم أحمد
۲۷۶/۱	القاسم بن سلام
۴۰۸/۱	القاسم بن محمد بن أبی بکر
۲۵/۲	قبیصه بن ذؤیب الخزاعی
۳۱۲/۱	قتاده بن دعامه السدوسی
۳۲۷/۱	قرظه بن کعب
	(ک)
۱۴۷/۱	کارل پرو کلمان
	(ل)
۳۶/۱	لید بن ربیعہ
۱۴۹/۱	لیوبولد فایس (محمد أسد)
	(م)
۴۴/۱	مالک بن أنس
۱۹۶/۱	مجاهد بن جبر
۴۲۸/۱	محب الدین الخطیب
۲۴۸/۱	محب الله بن عبدالشکور

صفحه	أعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده
۵۲/۱	محمد بن أبی بکر «ابن قییم الجوزیه»
۳۶/۱	محمد بن أحمد «القرطبی»
۹۸/۱	محمد بن ادريس «الشافعی»
۱۰۴//۲	محمد بن اسحاق «ابن خزیمه»
۱۴۹/۱	محمد أسد (لیوبولد فایس)
۴۲/۲	محمد بن بهادر بن عبدالله «الزركشی»
۲۳/۲	محمد بن إسحاق «القاسانی»
۳۱۹/۱	محمد بن إسحاق بن یسار
۲۹۸/۲	محمد بن إسماعیل البخاری
۵۱۰/۱	محمد بن بحر «أبو مسلم الأصبهانی»
۳۶/۱	محمد بن جریر الطبری
۱۱۳/۱	محمد بن حبان بن أحمد
۳۶۲/۱	محمد بن الحسن الشیبانی
۲۷۱/۱	محمد حسین هیکل
۵۳۶/۱	محمد بن الحسين «الآجری»
۲۳/۲	محمد بن داود علی
۳۰۳/۱	محمد رشید رضا
۱۲۵/۱	محمد بن سیرین
صفحه	أعلامی که شرح حال آن‌ها بیان شده
۱۴۶/۲	محمد بن سعید بن حسان
۲۷/۱	محمد شحرور
۲۲۶/۲	محمد بن الطیب «الباقلانی»

۳۲۵/۲	محمد بن عبدالباقی «الزرقانی»
۲۴۲/۱	محمد بن عبدالرحمن بن المغیره
۱۲۰/۱	محمد بن عبدالکریم بن أحمد «الشهرستانی»
۳۱۳/۲	محمد عبده
۱۱۵/۱	محمد بن عبدالله «الحاکم»
۳۱۶/۱	محمد بن عبدالوهاب «الجبائی»
۲۴۵/۱	محمد بن علی بن الحسن «الترمذی»
۱۱۴/۱	محمد بن علی بن الطیب «أبو الحسین المعتزلی»
۲۲۷/۱	محمد بن علی بن وهب «ابن دقیق العید»
۳۲۰/۱	محمد بن عمر بن واقد «الواقدی»
۱۱۳/۲	محمد بن عمرو بن حزم
۲۰/۲	محمد بن عقیفی «الخضری»
۱۹۸/۲	محمد بن علی بن عمر «المازری»
۳۷/۱	محمد بن علی بن محمد «الشوکانی»
۵۱۳/۲	محمد بن قطن التمیمی «یحیی بن أکثم»
صفحه	أعلامی که شرح حال آنها بیان شده
۴۹۵/۱	محمد بن کعب بن سلیم
۱۱۴/۱	محمد بن محمد بن جعفر «الدقاق»
۳۶۵/۱	محمد بن محمد بن علی «ابن الجزری»
۱۱۱/۱	محمد بن محمد بن محمود «البلخی»
۱۰۲/۱	محمد بن محمد الغزالی
۳۲۲/۲	محمد بن محمد بن عبداللطیف (الخطیب)
۱۰۲/۱	محمد بن مروان بن عبدالله «السدی الصغیر»

۳۵۱/۱	محمد بن مسلم «ابن شهاب الزهري»
۲۵/۲	محمد بن مسلمه
۱۱۱/۱	محمد بن الهذيل «العلاف»
۱۱۲/۱	محمد بن موسى بن عثمان «الحازمي»
۱۳۶/۱	محمد بن موسى «الدميري»
۲۸/۱	محمد نجيب
۸۴/۱	محمد بن يزيد «المبرد»
۳۸/۱	محمد بن يوسف بن علي «أبو حيان»
۲۷/۱	محمود أبو ريه
۳۸/۱	محمود بن عمر «الزمخشري»
۱۰۱/۱	محمود شكري «الألوسي»

صفحه

أعلامی که شرح حال آنها بیان شده

۴۹۳/۱	محمود محمد طه
۲۶۶/۱	مرتضى العسكري
۲۷۶/۱	مره بن شراحيل
۱۴۶/۱	مرجلیوٹ
۲۶۷/۱	مروان خلیفات
۲۸۹/۱	مروان بن الحکم
۲۷۸/۱	مسروق بن الأجدع
۴۱۵/۱	مسعر بن کدام بن ظهير
۱۳۷/۱	مصطفى حسنى السباعی
۱۹۰/۱	مصطفى کمال المهدوی

۲۶۸/۲	مطر بن طهمان الوراق
۴۸۵/۱	مطرف بن عبدالله بن الشخیر
۳۱۶/۱	معاذ بن جبل
۴۲۷/۱	معاویه ابی سفیان
۴۸/۲	معقل بن سنان الأشجعی
۴۱۶/۱	معمر بن راشد
۴۰/۱	المغیره بن شعبه
۳۶/۱	المفضل بن سلمه بن عاصم

صفحه

أعلامی که شرح حال آنها بیان شده

۸۸/۲	مقاتل بن حیان «أبو بسطام البلخی»
۲۱۱/۲	مقاتل بن سلیمان بن کثیر
۲۲۸/۱	المقدام بن معد یکرِب
۲۳۰/۱	مکحول الشامی
۲۰۲/۲	مکی بن ابی طالب
۴۲۳/۱	منصور بن محمد بن عبدالجبار «أبو المظفر السمعانی»
۲۷۴/۱	المنذر بن مالک «أبو نصره»
۳۳/۱	میمون بن قیس
۳۰۹/۱	میمون بن مهران
	(ن)
۱۴۹/۱	ناصر الدین دینیه
۲۰۲/۲	نافع بن عبدالرحمن
۲۷/۱	نیازی عز الدین

۱۸۵/۲	النعمان بن بشير
۹۶/۲	نفيح بن مسروح
۴۰۷/۱	نوف البکالی
	(هـ)
۱۴۹/۱	هدلی الفاروق
صفحه	أعلامی که حال آن‌ها بیان شده
۱۹۱/۲	هشام بن حکيم
۳۵۷/۱	همام بن منبه
	(و)
۱۲۶/۱	الوليد الكرابيسي
	(ی)
۸۱/۱	یحیی بن أبی کثیر
۲۴۲/۱	یحیی بن آدم بن سليمان
۵۱۲/۱	یحیی بن أکثم
۶۳/۱	یحیی بن زياد بن عبدالله «الفراء»
۲۸۹/۱	یحیی بن سعيد القطان
۳۳۲/۱	یحیی بن شرف «أبو زكريا النووي»
۸۴/۱	یحیی بن معين بن عون
۳۶۲/۱	یحیی بن یحیی بن کثیر «القرطبي»
۵۱/۲	يعقوب بن إبراهيم «أبو يوسف صاحب أبي حنيفة»
۱۲۹/۲	يزيد بن زريع
۲۲۵/۱	يوسف بن عبدالله «ابن عبدالبر»

چهارم: فهرست اشعار

صفحه

	(أ)	و كل ما وافق وجه النحو وصح إسناداً، هو القرآن و حيثما يحتل ركن أثبت قصدت مساتي فاجتلبت مسرتي	و كان للرسم احتمالاً يحوى فهذه الثلاثه الأركان شذوذه لو أنه فى السبعه وقد يحسن الإنسان من حيث لا يدري	۱۳۹/۲ ۱۳۹/۲ ۱۳۹/۲ ۴۲۲/۱ ۱۴۹/۲
	(ب)	تريك سنه وجه غير مقرفه	ملساء ليس لها خال و لا ندب	۳۳/۱
	(ج)	هيهات لا يأتى الزمان بمثله	إن الزمان بمثله لشحيح	۴۱۹/۱
	(د)	كأننى سنت الحب أول عاشق لا يرهب بن العم منى صوله و إنى أن أو عدته أو وعدته	من الناس إذا أحييت من بينهم وحدى و لا أختتى من صوله المتهدد لأخلف إيعادى و أنجز موعدى	۳۵/۱ ۲۴۱/۲ ۲۴۲/۲
	(ر)	فلا تجزعن من سيره أنت سرتها سبع من الصحب فوق الألف قد نقلو أبو هريره، سعد، جابر، أنس	فأول راض سنه من يسيرها من الحديث عن المختار خير مضر- صديقه، و ابن عباس، كذ ابن عمر	۳۴/۱ ۱۰۳/۲ ۱۰۳/۲

صفحه

	(س)	
۳۳/۱	فی البيت تحت مواضع اللمس	بیضاء فی المرآه سنت‌ها
	(ع)	
۸۳/۲	إذا جمعتنا یا جریر المجمع	أولئك آبائی فجئنی بمثلهم
	(ل)	
۱۱۹/۱	بل قطع الله به أوصالها	مقاله ما وصلت بواصل
۱۴/۱	فلم يضرها و أوهى قرنه الوعل	کناطح صخره يوماً لیوهنها
۲۴۱/۲	و العفو عند رسول الله مأمول	نبئت أن رسول الله أوعدنی
	(م)	
۳۶/۱	ولكل قوم سنه و إمامها	من معشر - سنت لهم آباؤهم
۳۴۵/۲	وإن كنت لاتدری فالمصيبة أعظم	فإن كنت تدری فتلك مصيبه
	(ن)	
۳۷/۱	و لا رأوا مثلهم فی سالف السنن	ما عاین الناس من فضل كفضلهم
۳۳/۱	معاویبه الأکرمین السنن	کریماً شأئله من بنی

پنجم: فهرست شهرها، قبایل و فرق

صفحه

۹۳/۲	آیله
۷۸/۱	الإباضیه
۱۷۷/۱	إفريقيا

۱۲۰/۱	أهل الجمل
۱۷۷/۱	أوربا
۲۷۲، ۲۷۱/۱	بنو إسرائيل
	(ب)
۵۲/۱	البابليين
۱۰۷/۲	البحرين
۱۶۵/۲	الباطنيه
۲۰۳، ۱۱/۱	باكستان
۸/۲	البراهمه
۱۷۷/۱	بريطانيا
۷۶/۱	البصره
۱۴۶/۱	بغداد
۱۵۵، ۱۱/۱	البهائيه
	صفحه
۱۷۷، ۱۱/۱	البلاشقه الشيوعيون
۱۴۶/۱	بيروت
	(ت)
۱۴۶/۱	بنو تميم
	(ث)
۷۵/۱	ثمود
	(ج)
۱۲۴/۲، ۱۱۶/۱	الجبريه

۱۱۶/۱		الجهمیه
	(ح)	
۱۰۷/۲		الحجاز
۳۲۰، ۳۱۹/۱		الحدیبه
۷۷/۱		الحروریه
	(خ)	
۱۶۵، ۷۵، ۱۱/۱		الخوارج
۲۹۴/۱		خوزستان
۶۴/۱		خیبر
	(د)	
۲۶۷/۲		دمشق
صفحہ		
۳۲۸، ۳۲۷/۱		دوس
	(ر)	
۱۶۵/۲		الرافضه
۹۲/۱		الروم
	(ز)	
۸۴، ۸۳/۱		الزنادقه
۱۰۲/۱		الزیدیه
۸۷/۱		زردشتیه
	(س)	
۸/۲		السمنیه
۲۹۴/۱		السوس

	(ش)	
۸۵، ۷۸/۱		الشام
۷۳، ۷۱، ۱۱/۱		الشیعه
	(ص)	
۸۶/۲، ۱۲۶، ۱۲۴/۱		صفین
	(ع)	
۲۹۴/۱		عبدالقیس
صفحه		
۹۳/۲		عدن
۱۵۵، ۱۱/۱		العلمانیه
۱۸۰/۱		عمان
	(غ)	
۴۷/۱		غار حرا
۹۶/۱		غدیر خم
	(ف)	
۱۰۰، ۸۸، ۸۲، ۵۲/۱		الفرس
	(ق)	
۲۱/۲، ۱۰۸، ۱۰۷/۱		القدریه
۱۵۶، ۱۱/۱		القدیانیه
۷۲/۱		القرآنیون
۱۹۶/۲		قریش
۳۱۷/۱		بنو قریظه

		(ك)	
	١٢٤/٢		الكراميه
	٣٢٨، ٣٢٧/١		الكوفه
		(ل)	
	١٧٦، ١٤٠/١		لبنان
	صفحه		
		(م)	
	٣٣١، ٣٢٧، ٩١/١		المدينه المنوره
	٢٤٧، ١٢٤/٢		المرجئه
	١٤٦، ١٢/١		مصر
	٣٣/١		بنو معاويه
	١٦٥/٢، ١١٦/١١/١		المعتزله
	١٢٥، ١٠٧/١		المجوس
	٩١/١		مكه
	٢٦٧/٢		المناره الشرقيه
	١٤٣/١		ميلانو
		(ن)	
	٨٧، ١١/١		النصارى
	٢٧٥/١		النهران
		(هـ)	
	٢٠٣/١		الهند
		(و)	
	٥٢/١		الوثنيين

(ی)

۳۱۷، ۳۱۶/۱	اليمن
صفحه	
۵۱۱، ۸۷/۱	اليهود
۱۰۳، ۵۲/۱	اليونان

ششم: فهرست منابع و مأخذ

الف و لام و اب و ابن را در اول اسم کتاب و نیز خود کلمه (کتاب) را در ترتیب فهرست در نظر نگرفته‌ام.

۱- قرآن کریم

اول: تفسیر و علوم قرآن

۲- اثر القراءات فی الدراسات النحویة، دکتر عبدالعال سالم علی، چاپ المجلس الأعلى

لشئون الإسلامیه، ۱۳۸۹ هـ - ۱۹۶۹ م.

۳- الأحرف السبعة فی القرآن الکریم و منزلة القراءات منها، دکتر حسن ضیاء الدین عتر،

خطی دانشکده أصول الدین قاهره شماره ۲۳۵.

۴- الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، دکتر محمد حسین الذهبی، کتابخانه وهبه قاهره،

چاپ سوم ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ هـ.

۵- الإسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، دکتر محمد أبو شهبه، کتابخانه السنه

قاهره، چاپ چهارم ۱۴۰۸ هـ.

۶- البرهان فی علوم القرآن، بدر الدین محمد بن عبدالله الزرکشی، تحقیق محمد أبو الفضل

إبراهیم، چاپخانه عیسی البابی الحلبي، مصر، چاپ اول ۱۳۷۶ هـ.

- 7- تأویل مشکل القرآن، عبد الله بن مسلم بن قتيبه، تحقيق السيد أحمد صقر، كتابخانه دارالترتات قاهره، چاپ سوم 1393 هـ - 1973 م.
- 8- تفسير جزء عم، محمد عبده، چاپخانه الأميريه، چاپ اول 1322 هـ.
- 9- تفسير فرات الكوفى، فرات بن إبراهيم الكوفى، چاپخانه الحيدريه، النجف.
- 10- التفسير و المفسرون، دكتور محمد حسين الذهبى، دار الكتب الحديثه قاهره، چاپ اول 1361 هـ.
- 11- تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، مؤسسه دارالكتب للطباعه و النشر، قم، ايران، چاپ دوم 1387 هـ 1986 م.
- 12- تفسير القرآن العظيم، أبى الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير، چاپخانه دارالترتات قاهره، بدون تاريخ.
- 13- التفسير القيم، محمد بن أبى بكر الشهير بابن قيم الجوزيه، جمع: محمد أويس الندوى، تحقيق: محمد حامد الفقى، طبع دارالكتب العلميه، بيروت، 1398 هـ.
- 14- التفسير الكبير، أبى عبدالله محمد بن عمر مشهور به فخررازى، دار احياء التراث العربى، بيروت، بدون تاريخ.
- 15- تفسير المنار، محمد رشيد رضا، دار المنار قاهره، چاپ سوم 1967 م.
- 16- الجامع لأحكام القرآن، أبى عبدالله محمد بن أحمد القرطبى، تصحيح أحمد عبدالعليم البردونى، چاپ دوم 1372 هـ - 1952 م.
- 17- جامع البيان عن تأويل آى القرآن، أبى جعفر محمد بن جرير الطبرى، چاپخانه مصطفى البأبى الحلبى قاهره، چاپ سوم 1388 هـ.

- 18- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، أبی الفضل عبدالرحمن بن أبی بکر السیوطی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، 1403 هـ 1983 م.
- 19- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، شهاب الدین محمود الألوسی البغدادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بدون تاریخ.
- 20- الصافی فی تفسیر القرآن، محسن الفیض الکاشانی، مؤسسه الأعلمی للچاپ، بیروت، چاپ اول 1399 هـ- 1976 م.
- 21- فتح القدر الجامع بین فنی الروایه و الدرايه من علم التفسیر، محمد بن علی الشوکانی، چاپخانه مصطفی البابی الحلبی مصر، چاپ سوم 1383 هـ - 1964 م.
- 22- القراءات فی نظر المستشرقین و الملحدین، شیخ عبدالفتاح القاضی، چاپ مجمع البحوث الإسلامیه 1392 هـ - 1972 م.
- 23- القرآن و القراءات و الأحرف السبعة، الحقیقه، العلاقه، صححه النقل، دکتر عبدالغفور محمود جعفر، قاهره، چاپ اول 1417 هـ - 1996 م.
- 24- الکاشف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، محمود بن عمر الزمخشری، الکتابخانه التجاریه الکبری قاهره، چاپ اول 1354 هـ..
- 25- الکواکب النیرات فی اثر السنه النبویه علی القراءات، دکتر علام بن محمدین بن علام، چاپخانه اولاد عثمان، چاپ اول 1416 هـ - 1996 م.
- 26- مجالس بن الجوزی فی المتشابه من الآیات القرآنیه، عبد الرحمن بن الجوزی، چاپخانه دار الأنصار قاهره، چاپ اول، 1399 هـ - 1979 م.
- 27- محمد عبده و منهجه فی التفسیر، دکتر عبدالغفار عبدالرحیم، چاپخانه دار الانصار قاهره، بدون تاریخ.

- 28- المصاحف، ابن أبي داود، مؤسسه قرطبه، بدون تاريخ.
- 29- منهج المدرسة العقلانية الحديثة في التفسير، دكتور فهد بن عبدالرحمن بن سليمان الرومي، مؤسسه الرساله، چاپ دوم 1407 هـ.
- 30- النبأ العظيم، دكتور محمد عبدالله دراز، چاپخانه السعاده، 1960 م.
- 31- الناسخ و المنسوخ، محمد بن شهاب الزهري، تحقيق دكتور حاتم الضامن، مؤسسه الرساله، چاپ دوم 1408 هـ.
- 32- النشر في القراءات العشر، أبي الخير بن الجوزي، تحقيق محمد علي الصباغ، دمشق عام 1345 هـ، نشر و تصوير دارالكتب العلميه، بيروت.

دوم: حديث النبوى و علوم آن

- 33- الابتهاج في أحاديث المعراج، أبي الخطاب عمر بن الحسن بن دحيه، كتابخانه الخانجى قاهره، چاپ اول 1417 هـ - 1996 م.
- 34- أبو زرعه الرازى و جهوده في السنة النبوية، دكتور سعدى الهاشمى، نشر كتابخانه ابن القيم مدينه المنوره 1409 هـ - 1989 م.
- 35- إتحاف ذوى الفضائل المشتهرة، استاد عبدالعزيز الغمارى، ضمن مجموعه الحديث الصديقيه، الناشر كتابخانه قاهره. مصر، بدون تاريخ.
- 36- اثبات عذاب القبر و سؤال الملكين، للإمام أحمد بن الحسين البيهقى، تحقيق السيد مصطفى سعيد خالد قطاش، دارالكتب العلميه، بيروت.
- 37- الإجابة لإيراد ما استدرسته عائشه على الصحابة، بدر الدين الزركشى، تحقيق محمد سعيد الأفغانى، دارالقلم، بيروت چاپ دوم 1390 هـ - 1970 م.

- 38- الأجوبة الفاضلة للأسئلة العشرة الكاملة، أبي الحسنات محمد عبدالحی اللکنوی، تحقیق عبدالفتاح أبوغده، دارالسلام قاهره، چاپ سوم 1414 هـ - 1993 م.
- 39- أحاديث الإسراء و المعراج دراسة توثيقية، دکتز رفعت فوزی، کتابخانه الخانجی قاهره، چاپ اول 1400 هـ - 1980 م.
- 40- الأحاديث المتواترة فی الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواترة، لأبی افضل عبدالرحمن ابن أبی بکر السیوطی، تحقیق أحمد حسن رجب، هدیة مجله الأزهر، شماره صفر 1409 هـ.
- 41- اختلافات المحدثین و الفقهاء فی الحكم علی الحدیث، دکتز عبدالله شعبان علی، چاپ دار الحدیث قاهره، چاپ اول 1417 هـ - 1997 م.
- 42- الأدب المفرد، أبی عبدالله محمد بن إسماعیل البخاری، تحقیق فضل الله الجیلانی، و محب الدین الخطیب، کتابخانه السلفیه قاهره، چاپ سوم 1407 هـ.
- 43- الأذکار المنتخبة من کلام سید الأبرار عليه السلام، أبی زکریا یحیی بن شرف النووی، دارالکتب العلمیه، بیروت، بدون تاریخ.
- 44- استدراکات البعث و النشر، أبی بکر أحمد بن الحسین البیهقی، جمع عامر أحمد حیدر، چاپ دارالفکر، بیروت، 1414 هـ - 1993 م.
- 45- الإسراء و المعراج، دکتز محمد أبو شهبه، کتابخانه العلم قاهره، 1411 هـ - 1990.
- 46- الإشاعة الاشرط الساعة، سید شریف محمد بن رسول الحسینی، کتابخانه مشهد حسینی، چاپ اول، بدون تاریخ.
- 47- أصول الحدیث، دکتز عبدالهادی الفضلی، دارالمؤرخ العربی، بیروت، چاپ اول 1414 هـ 1993 م.

- 48- أصول الحديث، علومه، و مصطلحه، دكتور محمد عجاج الخطيب، دار الفكر، بيروت، چاپ چهارم، 1401 هـ - 1981 م.
- 49- أصول الرواية عند الشيعة الامامية الاثني عشرية، دكتور عمر الفرماوى، مخلوط در دانشكده أصول الدين قاهره.
- 50- أصول علم الحديث بين المنهج و المصطلح، دكتور أبولبابه حسين، دار الغرب الإسلامى، بيروت، چاپ اول، بدون تاريخ.
- 51- أعلام المحدثين، دكتور محمد محمد أبو شهبه، چاپ مركز كتب الشرق الأوسط، بدون تاريخ.
- 52- الإلماع إلى معرفه أصول الرواية، و تقييد السماع، أبى الفضل عياض بن موسى اليحصبى، تحقيق السيد أحمد سقر، دار التراث، قاهره، چاپ اول 1389 هـ - 1980 م.
- 53- اللآلى السنيت فى شرح حديث (إنما الأعمال بالنيات)، دكتور إبراهيم على سعده، خطى دانشكده أصول الدين قاهره، رقم 52.
- 54- اللآلى المصنوعة فى الأحاديث الموضوعة، أبى الفضل عبدالرحمن بن أبى بكر السيوطى، تحقيق صلاح محمد عويضة، چاپ اول 1417 هـ - 1996 م.
- 55- الأنساب المتفقه فى الخط التماثله فى النقط و الضبط، لأبى الفضل محمد بن طاهر، المعروف بابن القيسرانى، تحقيق كمال يوسف الحوت، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول 1411 هـ - 1991 م.
- 56- اهتمام المحدثين بنقد الحديث سناً و متناً و دحض مزاعم المستشرقين و أتباعهم، دكتور محمد لقمان السلفى، الرياض، چاپ اول 1408 هـ - 1987.

- 57- الباعث الحیث، شرح اختصار علوم الحدیث، أبی الفداء إسماعیل بن کثیر، تألیف أحمد محمد شاکر، دار التراث قاهره، چاپ سوم 1399 هـ - 1979 م.
- 58- البخاری أمير المؤمنین فی الحدیث، دکتر یوسف الکتانی، هدیه مجله الأزهر الشریف، شماره رجب 1418 هـ.
- 59- البعث و النشور للإمام أحمد بن الحسین البیهقی، تحقیق عامر أحمد حیدر، چاپ مرکز الخدمات و الأبحاث الثقافیه، چاپ اول 1406 هـ - 1986 م.
- 60- تأویل مختلف الحدیث، عبد الله بن مسلم بن قتیبه، تحقیق محمد عبدالرحیم، دارالفکر بیروت، 1415 هـ - 1995 م.
- 61- تخريج الدلالات السمعية علی ما كان فی عهد رسول الله من الحرف و الصنائع و العملات الشرعية، أبی الحسن علی بن محمد المعروف بالخزاعی التلمسانی، تحقیق شیخ أحمد محمد أبو سلامه، چاپ المجلس الأعلى للشئون الإسلامیه 1415 هـ - 1979 م.
- 62- تدريب الراوی شرح تقریب النوای، عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی، تحقیق دکتر عبدالوهاب عبد اللطیف، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم 1399 هـ - 1979 م.
- 63- التصريح بما تواتر فی نزول المسيح، محمد أنور شاه کشمیری، تحقیق عبد الفتاح أبوغده، مکتبہ الجاپ الإسلامیه، حلب، 1385 هـ.
- 64- تصحيح الكتب وضع الفهارس المعجمة، استاد أحمد محمد شاکر، تحقیق استاد عبدالفتاح أبوغده، دارالبشائر الإسلامیه، بیروت.

- 65- التعليق المغنى على الدارقطني، أبي الطيب محمد شمس الحق العظيم آبادي، تحقيق السيد عبدالله هاشم بياني المدني، دارالمحاسن للطباعة قاهره، 1386 هـ.
- 66- تقييد العلم، أبي بكر أحمد بن علي، مشهور بالخطيب البغدادي، تحقيق يوسف العش، دار إحياء السنة النبوية، دمشق، چاپ دوم، 1974 م.
- 67- تنزيه الشريعة المرفوعة عن الاخبار الشنيعة الموضوعة، أبي الحسن علي بن محمد بن عراق، تحقيق دكتور عبدالوهاب عبداللطيف، و عبدالله الغماري، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، 1401 هـ - 1981 م.
- 68- تنوير الحوالك شرح موطأ مالك، جلال الدين عبدالرحمن السيوطي، دار الفكر، بيروت، 1414 هـ - 1994 م.
- 69- توضيح الأفكار لمعاني تنقيح الأنظار، محمد بن إسماعيل الأمير الصنعاني، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، كتابخانه الخانجي، چاپ اول 1366 هـ.
- 70- توجيه النظر إلى أصول الأثر، طاهر بن صالح الجزائري، دارالمعرفه، بيروت، بدون تاريخ.
- 71- تيسير اللطيف الخبير في علوم حديث البشير النذير، دكتور مروان محمد شاهين، مكتب فوزي الشيمي للطباعي، طنطا، بدون تاريخ.
- 72- جامع بيان العلم و فضله، ابن عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر، چاپ المنيريه 1978 م.
- 73- جامع العلوم و الحكم، ابن رجب، تحقيق شعيب الأرنؤوط، مؤسسه الرساله، چاپ ششم، 1415 هـ - 199 م.

- 74- الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع، أحمد بن علی بن ثابت، مشهور بالخطیب بغدادی، تحقیق محمد رأفت سعید، چاپ الفلاح، بدون تاریخ.
- 75- الحدیث النبوی، مصطلحه، بلاغته، کتبه، دکتر محمد الصباغ، المكتب الإسلامی، چاپ چهارم، 1402 هـ - 1982 م.
- 76- حلیة اولاء و طبقات الأصفیاء، أبی نعیم أحمد بن عبدالله الأصفهانی، چاپخانه السعاده، چاپ اول 1357 هـ - 1938 م، نشر و تصویر دار الکتب العلمیه بیروت.
- 77- خیر الواحد فی السنة و اثره فی الفقه الإسلامی، دکتر سهر رشاد مهنا، دار الشروق قاهره، چاپ اول، بدون تاریخ.
- 78- دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة، أبی بکر أحمد بن الحسین البیهقی، تحقیق دکتر عبدالمعطی قلعبجی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1408 هـ - 1988 م.
- 79- الرسالة المستطرفة لبيان مشهور كتب السنة المشرفة، سید شریف محمد بن جعفر الکتانی، تحقیق محمد المنتصر بن جعفر الکتانی، دار البشائر الإسلامیه، بیروت، چاپ چهارم 1406 هـ - 1986 م.
- 80- زاد المعاد فی هدی خیر العباد، أبی عبدالله محمد بن أبی بکر، مشهور به ابن قیم الجوزیه، تحقیق شعیب الأرناؤوط، و عبدالقادر الأرناؤوط، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ چهارم 1407 هـ - 1986 م.
- 81- زاد المسلم فیما اتفق علیه البخاری و مسلم، محمد حبیب الله الشنقیطی، چاپخانه مصر، 1954 م.

- 82- سلسله الأحاديث الصحيحه و شىء من فقهها و فوائدها، محمد ناصر الدين الألبانى، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ دوم، 1399 هـ - 1979 م.
- 83- سنن ابن ماجه أبى عبدالله بن محمد بن يزيد القزوينى، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، چاپخانه عيسى البأبى الحلبي قاهره، چاپ اول، 1374 هـ - 1954 م.
- 84- سنن أبى داود، أبى داود سليمان بن الأشعث السجستانى، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، نشر و تصوير دارالكتب العلميه، بيروت، بدون تاريخ.
- 85- سنن الترمذى، أبى عيسى محمد بن عيسى بن سوره، تحقيق أحمد محمد شاکر، و محمد فؤاد عبدالباقي، و إبراهيم عطوه عوض، چاپ مصطفى الحلبي قاهره، 1385 هـ نشر و تصوير دارالحديث.
- 86- سنن الدارقطنى، على بن عمر الدارقطنى، تحقيق السيد عبدالله هاشم يمانى المدنى، دارالمحاسن للطباعه قاهره، چاپ اول 1386 هـ - 1966 م.
- 87- سنن الدارمى، أبى محمد عبدالله بن عبد الرحمن الدارمى، تحقيق فواز أحمد زمرلى، و خالد السبع العلمى، دارالريان قاهره، چاپ اول، 1407 هـ - 1987.
- 88- سنن سعيد بن منصور، حقق منه مجلده شيخ حبيب الأعظمى، چاپ الدار السلفيه، هند، 1403 هـ - 1982 م، و حقق مجلده أخرى من السنن دكتور سعد بن عبدالله ابن عبدالعزيز آل حميد، چاپ دار الأصمعيى رياض، چاپ اول 1414 هـ - 1993 م.
- 89- السنن الكبرى، أبى بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقى، حيدر آباد الدکن، الهند، چاپ اول 1344 هـ - 1925 م، نشر و تصوير دارالمعرفه، بيروت.

- 90- السنن الكبرى للنسائي، أبي عبد الرحمن أحمد بن علي بن شعيب النسائي، تحقيق دكتور عبدالغفار سليمان البنداري، و سيد كسوري، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول 1411 هـ - 1991 م.
- 91- سنن النسائي (المسمى المجتبی) أبي عبد الرحمن أحمد بن علي بن شعيب النسائي، تحقيق استاد عبدالفتاح أبو غده، دار البشائر الإسلامية، بيروت، چاپ دوم، 1406 هـ - 1986 م.
- 92- السنة، أبي بكر عمرو بن أبي عاصم الشيباني، تحقيق ناصر الدين الألباني، الكتب الإسلامية، بيروت، چاپ سوم، 1413 هـ - 1993 م.
- 93- السنة و التشريع، دكتور عبدالمنعم النمر، دارالكتاب المصري، چاپ دوم 1414 هـ - 1994 م.
- 94- سؤالات مسعود بن علي السجزي مع اسئلة البغداديين عن أحوال الرواة، أبي عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم، تحقيق دكتور موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، دار الغرب الإسلامي، بيروت، چاپ اول 1408 هـ - 1988 م.
- 95- السيرة النبوية، أبي محمد بن الملك بن هشام المعافري، تحقيق مصطفى السقا، و إبراهيم الإياري، و عبدالحفيظ شلبي، قاهره 1955 م، نشر و تصويردار إحياء التراث العربي.
- 96- شذرات من علوم السنه، دكتور محمد الأحمدى أبو النور، المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية 1406 هـ - 1986 م.
- 97- شرح ألفية العراقي المسماة بالتبصرة و التذكرة، أبي الفضل عبدالرحيم بن الحسن العراقي، دارالكتب العلمية، بيروت، بدون تاريخ.

- 98- شرح الزرقانى على المواهب اللدنية، قسطنى، دارالمعرفة، بيروت، چاپ دوم، 1393 هـ.
- 99- شرح الزرقانى على الموطأ، محمد بن عبدالباقى الزرقانى، دارالفكر، بيروت، چاپ اول 1416 هـ - 1996 م.
- 100- شرح السنة، أبى محمد الحسين بن محمد البغوى، تحقيق زهير الشاويش، و شعيب الأرنؤوط، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ دوم 1403 هـ - 1983 م.
- 101- شرف أصحاب الحديث، و نصيحة أهل الحديث، أحمد بن على بن ثابت، المعروف بالخطيب البغدادى، تحقيق عمرو عبدالمنعم سليم، كتابخانه ابن تيميه قاهره، چاپ اول 1417 هـ - 1996 م.
- 102- شروط الائمة الخمسة، أبى بكر محمد بن موسى الحازمى، دار زاهد القدسى، بدون تاريخ.
- 103- الشريعة، أبى بكر محمد بن الحسينى الأجرى، تحقيق محمد حامد الفقى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول 1403 هـ - 1983 م.
- 104- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، أبى الفضل عياض اليحصبى، دار الكتب العلميه، بيروت، بدون تاريخ.
- 105- صحيح ابن حبان، بترتيب الأمير علاء الدين على بن بلبان الفارسى، تحقيق شعيب الأرنؤوط، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ دوم 1414 هـ - 1993 م.
- 106- صحيح ابن خزيمة، أبى بكر محمد بن اسحاق بن خزيمة، تحقيق محمد مصطفى الأعظمى، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ دوم 1412 هـ - 1992 م.

- 107- صحیح البخاری، أبی عبدالله محمد بن إسماعیل البخاری، مع فتح الباری، تحقیق محب الدین، الخطیب، و محمد فؤاد عبدالباقی، و قصی محب الدین الخطیب، دار الریان للتراث قاهره، چاپ اول، 1407 هـ - 1986 م.
- 108- صحیح مسلم، أبی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری، مع المنهاج شرح مسلم نووی، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، و عصام الصباطی، و آخرون، دار الحدیث قاهره، چاپ اول 1415 هـ - 1994 م.
- 109- الصمت و حفظ اللسان، أبی بکر عبدالله بن محمد بن أبی الدنیا، تحقیق دکتر محمد أحمد عاشور، دار الاعتصام، چاپ اول، 1406 هـ - 1986 م.
- 110- الطب فی السنة، دکتر محمد أحمد السنهوری، خطی دانشکده اصول الدین قاهره، ش 1855.
- 111- طرح التثریب فی شرح التقریب، عبد الرحیم بن الحسین العراقی، و ولده أبی زرعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بدون تاریخ.
- 112- طرق تخریج حدیث رسول الله ﷺ، دکتر عبد المهدی عبدالقادر، دار الاعتصام قاهره، بدون تاریخ.
- 113- عقد الدرر فی اخبار المنتظر، یوسف بن یحیی المقدسی، تحقیق دکتر عبدالفتاح محمد الحلو، کتابخانه عالم الفکر، چاپ اول 1299 هـ - 1979 م.
- 114- علل الحدیث، ابن أبی حاتم الرازی تحقیق محب الدین الخطیب، دار المعرفه، بیروت 1405 هـ 1985 م.
- 115- علم الحدیث، أحمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، تحقیق مسلم محمد علی، دار الکتب الإسلامیه قاهره، چاپ اول، 1404 هـ - 1984 م.

- 116 - علوم الحديث و مصطلحه، دكتور صبحى الصالح، دار العلم، بيروت، چاپ بیست و یکم، 1977 م.
- 117 - علوم الحديث، ابن عمرو عثمان بن عبدالرحمن الشهرزورى المعروف بابن الصلاح، تحقيق صلاح عويضة، دارالكتب العلميه، چاپ اول، 1416 هـ - 1995 م.
- 118 - عمدة القارى، شرح صحيح البخارى، أبى محمد محمود بن أحمد العينى، چاپخانه مصطفى الحلبى، قاهره، چاپ اول 1392 م.
- 119 - عون المعبود شرح سنن أبى داود، أبى الطيب محمد شمس الحق العظيم آبادى، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، الكتابخانه السلفيه مدينه المنوره، چاپ دوم، 1389 هـ.
- 120 - فتح البارى بشرح صحيح البخارى أبى الفضل أحمد بن على المعروف بابن حجر، تحقيق محب الدين الخطيب، و محمد فؤاد عبدالباقى، و قصى محب الدين الخطيب، دار الريان للتراث قاهره، چاپ اول 1407 هـ - 1986 م.
- 121 - فتح الباقي على ألفيه العراقى، أبى يحيى زكريا بن محمد الأنصارى، تحقيق محمد بن الحسين العراقى، دارالكتب العلميه، بيروت، با حاشيه شرح ألفيه العراقى المسماة بالتبصرة و التذكرة.
- 122 - فتح المغيث بشرح ألفيه الحديث، أبى الفضل بعدالرحيم بن الحسين العراقى، تحقيق أحمد محمد شاكر، و محمود ربيع، كتابخانه السنه، قاهره، چاپ دوم 1408 هـ - 1988 م.
- 123 - فتح المغيث شرح الفيه الحديث، أبى عبدالله محمد بن عبدالرحمن السخاوى تحقيق صلاح محمد عويضة، دارالكتب العلميه، چاپ اول، 1414 هـ - 1993 م.

- 124 - فتح المنعم شرح صحيح مسلم، دكتور موسى شاهين لاشين، چاپخانه الفجر الجديد، بدون تاريخ.
- 125 - الفكر المنهجي عند المحدثين، دكتور همان عبدالرحيم سعد، كتاب الأمه، چاپ اول 1408 هـ.
- 126 - الفوائد المجموعه في الأحاديث الموضوعه، محمد بن على الشوكاني، تحقيق عبدالرحمن المعلى اليماني، و عبدالوهاب عبداللطيف، چاپخانه السنه المحمديه قاهره، 1380 هـ - 1960 م.
- 127 - في رحاب السنه، الكتب الصحاح السنه، دكتور محمد محمد أبو شهبه، چاپ مجمع البحوث الإسلاميه 1389 هـ - 1969 م.
- 128 - فيض التقدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف المناوى، دار المعرفه، بيروت، چاپ دوم، 1391 هـ - 1972 م.
- 129 - قاعدة في الجرح و التعديل، و قاعدة في المؤرخين، أبى نصر عبدالوهاب بن على السبكي، تحقيق عبدالفتاح أبوغده، دارالوعى، حلب، چاپ دوم، 1398 هـ - 1978 م.
- 130 - قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث، محمد جمال الدين القاسمى، تحقيق محمد بهجه البيطار، عيسى البأبى الحلبي، چاپ اول، 1399 هـ - 1979 م.
- 131 - القول المسدد في الذب عن المسند، ابن حجر العسقلاني، تحقيق عبدالله محمد الدرويش، اليمامه، بيروت، چاپ اول، 1405 هـ - 1985 م.

- 132 - كشف الخفاء و مزيل الألباس عما اشتهر من الأحاديث على السنة الناس،
إسماعيل بن محمد العجلوني، تحقيق عبدالعزيز الخالدي، دار الكتب العلمية، بيروت،
چاپ اول 1418 هـ 1997 م.
- 133 - كشف اللثام عن اسرار تخريج أحاديث سيد الأنام ﷺ، دكتور عبدالموجود
عبداللطيف، الناشر كتابخانه الأزهر، قاهره، دارالطباعة المحمديه، چاپ اول 1404
هـ - 1984 م.
- 134 - كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، علامه علاء الدين على المتقى
الهندي، تحقيق شيخ بكرى حياتي، و شيخ صفوه السقا، چاپ مؤسسه الرساله،
1413 هـ - 1993 م.
- 135 - الكفاية في علم الرواية، أبي بكر أحمد بن على، مشهور به خطيب بغدادى،
تحقيق محمد الحافظ التيجانى، و عبدالحليم محمد، و عبدالرحمن حسن، دار ابن تيميه،
قاهره، 1410 هـ - 1990 م.
- 136 - مجمع الزوائد و منبع الفوائد، حافظ لعلی بن أبى بكر الهيثمى، دارالكتاب
العربى، بيروت، چاپ سوم، 1402 هـ - 1982 م.
- 137 - مجموعه الحديث الصديقية، آل الصديق الغمارى، كتابخانه قاهره، مصر،
بدون تاريخ.
- 138 - مختلف الحديث بين الفقهاء و المحدثين، دكتور نافذ حسين حماد، دارالوفاء،
منصوره، چاپ اول 1414 هـ - 1993 م.
- 139 - المراسيل، أبى داود سليمان بن اشعث السجستاني، تحقيق كمال يوسف
الحوث، دار الجنان، بيروت، چاپ اول 1408 هـ - 1988 م.

- 140 - المستدرک علی الصحیحین، أبی عبدالله الحاکم، تحقیق مصطفی عبدالقاهر عطا، دار الکتب العلمیه، چاپ اول 1411 هـ - 1990 م.
- 141 - مسند أبی داود الطیالسی، حافظ سلیمان بن داود بن الجارود، الشهر بأبی داود الطیالسی، چاپخانه حیدر آباد الدکن، الهند، چاپ اول، 1321 هـ - 1903 م، تصویر دار المعرفه، بیروت.
- 142 - مسند الإمام أحمد بن حنبل، إمام أبی عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، چاپخانه المیمنیه قاهره، چاپ اول 1313 هـ - 1895 م، تصویر المکتب الإسلامی، بیروت، چاپ چهارم 1403 هـ 1983 م.
- 143 - مسند الإمام الشافعی، أبی عبدالله محمد بن إدريس الشافعی، تحقیق سعید محمد اللحام، و حیاه شیخا، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417 هـ - 1996 م.
- 144 - مسند الإمام عبدالله بن المبارک، تحقیق صحبی البدری السامرائی، کتابخانه المعارف ریاض، چاپ اول 1407 هـ - 1987 م.
- 145 - مشکل الآثار، أبی جعفر الطحاوی، الناشر دار صادر، بیروت، چاپخانه حیدر آباد الدکن، هند، چاپ اول 1333 هـ.
- 146 - مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجه، أحمد بن أبی بکر البوصیری، تحقیق موسی محمد علی، و دکتر عزت علی عطیه، دارالکتب الحدیثه قاهره، بدون تاریخ.
- 147 - معالم السنن، أبی سلیمان أحمد بن محمد الخطابی، کتابخانه العلمیه، چاپ اول، 1351 هـ - 1981 م.
- 148 - معرفة علوم الحدیث، أبی عبدالله الحاکم، تحقیق دکتر السید معظم حسین، حیدر آباد الدکن، هند، نشر کتابخانه المنتبی قاهره، چاپ دوم 1397 هـ..

- 149 - المعين الراقق في سيره سيد الخلائق، دكتور سيعد محمد صوابي، و دكتور توفيق سالمان، و دكتور إسماعيل مخلوف، 1410 هـ 1990 م.
- 150 - المعجم الأوسط، أبي القاسم سليمان بن أحمد، الشهير باطبراني، تحقيق دكتور محمود الطحان، صدر منه 3 أجزاء، كتابخانه المعارف، رياض، چاپ اول 1406 هـ - 1986 م.
- 151 - المعجم الصغير، طبراني، تحقيق محمد سليم سماره، دار إحياء التراث العربي، چاپ اول 1992 م.
- 152 - المعجم الكبير، طبراني، صدر منه 25 جزء، و ناقص أجزاء 15، 16، 21، تحقيق حمدي عبدالمجيد السلفي، الدار العربيه للطباعة، چاپ اول 1398 م.
- 153 - مفتاح السنة أو تاريخ فنون الحديث، استاد محمد عبدالعزيز الخولي، دار الكتب العلميه، بيروت، بدون تاريخ.
- 154 - مفتاح كنوز السنة، دكتور أ. ي. فنسك، اداره ترجمان السنة، باكستان 1397 هـ - 1977.
- 155 - مقاصد الحديث في القديم و الحديث، دكتور مصطفى أمين إبراهيم التازي، چاپخانه دار التآليف قاهره، چاپ سوم، 1971 م.
- 156 - المقاصد الحسنه في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة، أبي الخير محمد بن عبدالرحمن السخاوي، تحقيق عبدالله محمد الصديق، و عبد الوهاب عبداللطيف، كتابخانه الخانجي قاهره، چاپ دوم، 1412 هـ - 1991.
- 157 - مكارم الأخلاق، أبي بكر عبدالله بن محمد بن بن أبي الدنيا، تحقيق استاد محمد عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، 1409 هـ - 1989 م.

- 158- المکانه العلمیه عبد الرازق بن همان الصنعانی فی الحدیث النبوی، استاد
دکتر إسماعیل عبد الخالق الدفتار، خطی دانشکده أصول الدین، قاهره، رقم 2332،
لسنه 1396 هـ - 1976 م.
- 159- المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، أبی عبدالله محمد بن أبی بکر، الشهر،
بابن قی الجوزیه، تحقیق استاد عبد الفتاح أبو غده کتابخانه الجاپ الإسلامیه،
بیروت، چاپ دوم 1403 هـ - 1983 م.
- 160- منتخب کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، متقی هندی، چاپخانه
المیمیه، قاهره، تصویر المکتب الإسلامی، بیروت، چاپ چهارم 1403 هـ - 1983
م، با حاشیه‌ی مسند الإمام أحمد.
- 161- المتقی من السنن المسنده عن رسول الله ﷺ، أبی محمد عبدالله بن الجارود،
فهرسه عبدالله البارودی، دار الجنان، بیروت، چاپ اول 1408 هـ 1988 م.
- 162- المنهاج شرح مسلم، أبی زکریا یحیی بن شرف النووی، تحقیق محمد فؤاد
عبدالباقی، و عصام الصبابطی و آخرون، دار الحدیث قاهره، چاپ اول 1415 هـ -
1994 م.
- 163- المنهج الإسلامی فی الجرح و التعدیل، دکتر فاروق حماده، کتابخانه المعارف،
المغرب، چاپ اول 1402 هـ 1982.
- 164- منهج نقد المتن عند علماء الحدیث النبوی، دکتر صلاح الدین الأدلبی، دار
الآفاق الجدیده، بیروت، چاپ اول 1403 هـ - 1983 م.
- 165- منهج النقد فی علوم الحدیث، دکتر نور الدین عتر، دارالفکر، بیروت،
چاپ سوم 1412 هـ - 1992 م.

- 166- الموضوعات، أبي الفرج عبدالرحمن بن الجوزي، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم 1403 هـ - 1983 م.
- 167- موطا الإمام مالك، أبي عبدالله مالك بن أنس، بروايه يحيى الليثي، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دار الحديث قاهره، چاپ دوم، 1413 هـ - 1993 م. و بروايه محمد الشيباني، تحقيق دكتور عبدالوهاب عبداللطيف، دارالقلم، بيروت، بدون تاريخ.
- 168- نزول عيسى بن مريم، آخر الزمان، إمام جلال الدين عبدالرحمن السيوطي، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه، بيروت، بدون تاريخ.
- 169- نزهة النظر شرع نخبه الفكر في مصطلح أهل الأثر، ابن حجر العسقلاني تحقيق إسحاق عزوز، كتابخانه مناره العلماء، الإسماعيليه، قاهره 1409 هـ - 1989 م.
- 170- نظم المتناثر من الحديث المتواتر، سيد محمد بن جعفر الكتاني، دار الكتب السلفيه، قاهره، چاپ دوم، بدون تاريخ.
- 171- النكت البديعات على الموضوعات، أبي الفضل جلال الدين عبدالرحمن السيوطي، تحقيق عامر أحمد حيدر، دار الجنان، الطبه اول 1411 هـ - 1991.
- 172- نواذر الأصول في معرفة أحاديث الرسول، أبي عبدالله محمد الحكيم الترمذي، تحقيق دكتور أحمد عبدالرحيم السايح، و دكتور السيد المجيلي، دار الريان قاهره، چاپ اول 1408 هـ - 1988 م.
- 173- النهاية في غريب الحديث و الأثر، أبي السعادات، المبارك بن الأثير، تحقيق محمود محمد الطناحي، و طاهر أحمد الزاوي، چاپخانه عيسى البأبي الحلبي 1385 هـ - 1965 م.

174- هذا عهد نبينا ﷺ الينا خبر الأحاد، المصطفى محمد سلامه، كتابخانه ابن حجر بمكة المكرمة، بدون تاريخ.

175- الوضع في الحديث، دكتور عمر بن حسن عثمان فلاته، خطي دانشكده أصول الدين قاهره، رقم 901 السنه 1397 هـ - 1977 م.

سوم: فقه و أصول فقه

176- الإبهاج في شرح المنهاج على منهاج الوصول الى علم الأصول، (للقاضي البيضاوي)، على بن عبد الكافي السبكي، و ولده عبد الوهاب السبكي، حققه جماعه من العلماء، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول 1404 هـ - 1984 م.

177- الإحكام في أصول الأحكام، أبي محمد على بن أحمد، الشهير بابن حزم، تحقيق أحمد محمد شاكر، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، 1405 هـ - 1985 م.

178- الإحكام في أصول الأحكام، أبي الحسن على بن محمد الآمدي، چاپخانه الحلبي قاهره، 1387 هـ - 1967 م.

179- الأدلة المختلف فيها و أثرها في الفقه الإسلامي، دكتور عبد الحميد أبوالمكارم إسماعيل، چاپخانه دار ماجد قاهره، الناشر دار المسلم، بدون تاريخ.

180- إرشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الأصول، أبي على محمد بن على الشوكاني، تحقيق دكتور شعباني محمد إسماعيل، دارالكتب قاهره، بدون تاريخ.

181- أصول السرخسي، أبي بكر محمد بن أحمد السرخسي، تحقيق أبو الوفا الأفغاني، حيدر آباد الدكن هند، تصوير دارالكتب العلميه، بيروت چاپ اول 1414 هـ - 1993 م.

182- أصول الفقه، شيخ محمد الخضري، دار الحديث قاهره، بدون تاريخ.

- 183 - أصول الفقه الإسلامي، دكتور طه جابر العلوانى، چاپ المعهد العالمى للفكر الإسلامى، هيرندن، الولايات المتحدة، چاپ اول 1408 هـ - 1988 م.
- 184 - أصول الفقه، تاريخه و رجاله، دكتور شعبان إسماعيل، دار المريخ للنشر رياض، چاپ اول 1401 هـ.
- 185 - اعلام الموقعين عن رب العالمين، أبى عبدالله محمد بن أبى بكر، الشهير بابن قيم الجوزيه، تحقيق محمد محبى الدين عبدالحميد، چاپخانه السعاده. مصر، چاپ اول 1374 هـ.
- 186 - إغائة اللهفان من مصايد الشيطان، ابن قيم الجوزية، تحقيق محمد سيد كيلانى، النور الإسلاميه، بيروت، بدون تاريخ.
- 187 - الأم، للإمام محمد بن إدريس الشافعى، تحقيق محمد زهدى النجار، دار المعرفه بيروت، چاپ دوم، 1393 هـ - 1973 م.
- 188 - الإنصاف فى بيان سبب الاختلاف فى الأحكام الفقهيّة، أحمد بن عبد الرحيم الدهلوى، بى تا بى جا.
- 189 - البحر المحيط فى أصول الفقه، بدر الدين محمد بن بهادر، الشهير زركشى، تحقيق عبدالقادر العانى، و دكتور عمر سليمان الأشقر، دار الصفوه غردقه، چاپ دوم، 1413 هـ - 1992 م.
- 190 - البرهان فى أصول الفقه، أبى المعالى عبدالملك بن عبدالله الجوينى، تحقيق صلاح محمد عويضه، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، 1418 هـ - 1997 م.
- 191 - تاريخ التشريع الإسلامى، شيخ محمد الخضرى، چاپ دار المعرفه، بيروت، چاپ اول 1414 هـ - 1994 م.

- 192- التحرير في أصول الفقه، كمال الدين محمد بن الهمام، چاپ مصطفى الحلبي
 قاهره، 1350 م.
- 193- التقرير و التحرير، محمد بن الحسن بن أمير الحاج، چاپ دار الكتب العلميه،
 بيروت، چاپ دوم 1403 هـ - 1983 م، تصوير على چاپخانه الاميريه قاهره.
- 194- تقرير الاستناد في تفسير الاجتهاد، إمام السيوطي، تحقيق مستشار دكتور فؤاد
 عبدالمنعم أحمد، دارالدعوه إسكندريه، چاپ اول 1403 هـ - 1983 م.
- 195- التلويح في كشف حقائق التنقيح، سعد الدين مسعود بن عمر التفتازاني،
 چاپخانه محمد على صبيح، ميدان الازهر قاهره، بدون تاريخ.
- 196- تيسير التحرير شرح كتاب التحرير، (لكمال الدين محمد بن عبدالواحد ابن
 الهمام) محمد أمين، المعروف بأمر بادشاه الحنفى، چاپخانه عيسى الحلبي قاهره 1350
 هـ.
- 197- الدراية في تخريج أحاديث الهداية، إمام ابن حجر العسقلاني، تحقيق سيد
 عبدالله هاشم اليماني، چاپخانه الفجاله الجديده قاهره، 1384 هـ - 1964 م.
- 198- الرسالة، إمام محمد بن إدريس الشافعي، تحقيق أحمد محمد شاکر، دار الفكر،
 بيروت، 1309 هـ..
- 199- سبل السلام، شرح بلوغ المرام من جمع أدله الأحكام، محمد بن إسماعيل
 الأمير الصنعاني، تحقيق إبراهيم عصر، دار الحديث قاهره، بدون تاريخ.
- 200- شرح الفقه الأكبر، أبي منصور الحنفى، چاپ الشئون الدينيه قطر، و ملا
 على القارى، چاپخانه مصطفى الحلبي 1375 هـ - 1955 م.

- 201- صحة أصول مدينة اهل المدينة، إمام ابن تيمية، دار الندوه الجديده، بيروت، بدون تاريخ.
- 202- علم أصول الفقه، شيخ عبدالوهاب خلاف، كتابخانه الدعوه الإسلاميه قاهره، چاپ هشتم، بدون تاريخ.
- 203- علم أصول الفقه و تاريخ التشريع الإسلامى، شيخ أحمد إبراهيم، چاپ دار الأنصار قاهره، بدون تاريخ.
- 204- علم الفقه، دكتور عبدالمنعم النمر، چاپخانه الخلود، بغداد، 1990 م.
- 205- غاية الوصول شرح لب الأصول، زكريا الأنصارى، چاپخانه مصطفى الحلبي قاهره، چاپ الأخيره 1360 هـ.
- 206- الفتاوى، إمام الأكبر محمود شلتوت، دار الشروق قاهره، چاپ هفدهم 1417 هـ 1997 م.
- 207- الفتح المبين فى طبقات الأصوليين، عبدالله مصطفى المراغى، چاپ دوم، بيروت، 1394 هـ - 1974 م.
- 208- الفقيه و المتفقه، أبى بكر أحمد بن على الخطيب البغدادي، تحقيق عادل يوسف العزازى، دار ابن الجوزى رياض، چاپ اول 1417 هـ - 1997 م، توزيع دار التوعيه الإسلاميه، مصر.
- 209- الفقه الإسلامى، مرونته، و تطوره، إمام الأكبر شيخ جاد الحق على جاد الحق، چاپ الامانه العامه اللجنه العليا للدعوه الإسلاميه الازهر الشريف، بدون تاريخ.

- 210- فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت، عبد العلی محمد بن نظام الأنصاری، چاپخانه الامیریہ بولاق، 1322 هـ - مطبوع با حاشیه المستصفی.
- 211- قواعد الإحكام فی مصالح الأنام، إمام عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام، مؤسسه الریان، بیروت، 1410 هـ - 1990 م.
- 212- مجموع الفتاوی، ابن تیمیہ، جمع و ترتیب: عبدالرحمن بن محمد النجدی، توزیع الرئاسة العامه لشئون الحرمین 1404 هـ.
- 213- المحصول فی أصول الفقه، فخر الدین محمد بن عمر الرازی، دار الکتب العلمیہ، بیروت، چاپ اول 1408 هـ - 1988 م.
- 214- مختصر المنتهی الأصولی، عثمان بن عمر بن الحاجب، تحقیق شعبان محمد إسماعیل، کتابخانه الکلیات الأزهریہ قاهره، 1393 هـ.
- 215- المستصفی من علم الأصول، أبی حامد محمد غزالی، چاپخانه الامیریہ قاهره 1322 هـ.
- 216- المسودة فی أصول الفقه، آل تیمیہ، جمع: أحمد عبدالغنی، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، دار الکتب العربی، بیروت، بدون تاریخ.
- 217- مصادر الشریعة الإسلامیة مقارنة بالمصادر الدستوریة، مستشار دکتر علی جریشه، کتابخانه وهبه قاهره، چاپ اول 1399 هـ - 1979 م.
- 218- المعتمد فی أصول الفقه، أبی الحسین محمد بن علی البصری، قدم له خلیل المیس، دار الکتب العلمیہ، بیروت، بدون تاریخ.
- 219- الموافقات فی أصول الشریعة، أبی إسحاق إبراهیم بن موسی الشاطبی، تحقیق عبدالله دارز، و إبراهیم رمضان، دار المعرفة، بیروت، چاپ دوم 1416 هـ - 1996 م.

- 220- مناهج العقول شرح منهاج الأصول، محمد بن الحسن البدخشي، چاپخانه محمد علي صبيح قاهره، با حاشيه نهايه السول.
- 221- الميزان للشعراني، مصطفى البابي الحلبي 1359 هـ..
- 222- نصب الراية لتخريج أحاديث الهداية، إمام عبدالله بن يوسف الزيلعي، دار المأمون قاهره، 1357 هـ - 1938 م.
- 223- نظرة عامه في تاريخ الفقه الإسلامي، دكتور علي حسن عبدالقادر، دار الكتب الحديثه، چاپ سوم، 1965 م.
- 224- نهاية السول في شرح منهاج الوصول على علم الأصول، جمال الدين عبد الرحيم الأسنوي، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، 1403 هـ - 1983 م، تصوير على چاپ چاپخانه الاميريه قاهره، با حاشيه التقرير و التحرير.
- 225- نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار، محمد بن علي الشوكانى، دار الجبل، بيروت، 1973 م.

چهارم: توحيد، فرق و مذاهب

- 226- الإبانة عن أصول الديانة، أبى الحسن الأشعري، تحقيق دكتور فقيه حسين محمود، دار الأنصار قاهره، چاپ اول 1397 هـ 1977 م.
- 227- التذكرة في أحوال الموتى و أمور الآخرة، أبى عبد الله محمد بن أحمد القرطبي، تحقيق دكتور فتحى أنوار الدابولى، و مجدى فتحى السيد، دار الصحابه، طنطا، چاپ اول 1415 هـ - 1994 م.
- 228- الاتجاه الاعتزالي في الفكر الإسلامي الحديث، دكتور أحمد محمد عبد العمال، خطى دانشكده أصول الدين قاهره، رقم 1650، سال 1406 هـ - 1986 م.

- 229- أثر الإمامة فی الفقه الجعفری و أصوله، دکتر علی أحمد السالوس، الناشر: مؤسسه الأفروعریبه للنشر قاهره، چاپ دوم 1402 هـ - 1982 م.
- 230- أدب المعتزلة، دکتر عبدالحلیم بلیغ، چاپخانه الرساله مصر، چاپ دوم 1969 م.
- 231- آراء المعتزلة الأصولیة، دراسة و تقویاً دکتر علی بن سعد بن صالح، کتابخانه الرشد ریاض، چاپ دوم 1417 هـ - 1996 م.
- 232- الأربعین فی أصول الدین، فخر الدین محمد بن عمر الخطیب الرازی، کتابخانه الکلیات الأزهریه قاهره، بدون تاریخ.
- 233- الأرشاد ألی قواطع الأدلة فی أصول الاعتقاد، إمام الحرمین عبد الملك الجوینی، مؤسسه الکتب الثقافیة، بیروت، چاپ اول 1405 هـ.
- 234- الأسماء و الصفات، أحمد بن الحسین البیهقی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1405 هـ.
- 235- الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ابن تیمیه، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، طبع عالم الکتب 1402 هـ - 1982 م.
- 236- أصل الشیعة و أصولها، محمد الحسین آل کاشف الغطاء، مؤسسه الأعلمی للچاپ، بیروت، چاپ چهارم 1413 هـ - 1993 م.
- 237- أصول الدین، أبی منصور عبدالقادر البغدادی، چاپخانه الدوله، استنبول، چاپ اول 1346 هـ - 1928 م.
- 238- أصول العقیده بین المعتزلة و الشیعة الإمامیة، دکتر عائشه یوسف المناعی، دارالثقافه، قطر، چاپ اول، 1412 هـ - 1992 م.

- 239- الاعتصام، أبى إسحاق إبراهيم بن موسى الشاطبى، تحقيق محمود طعمه
حلبى، دار المعرفة، بيروت، چاپ اول 1418 هـ - 1997 م.
- 240- إظهار الحق، رحمت الله الهندى، تحقيق أحمد حجازى السقا، چاپ دوم
1406 هـ - 1986 م.
- 241- اقتضاء الصراط المستقيم مخالفه أصحاب الجحيم، ابن تيميه، تحقيق صلاح
عويضة، كتابخانه الإيوان منصوره، چاپ اول 1417 هـ - 1996 م.
- 242- الانتصار و الرد على ابن الراوندى الملحد، أبى الحسين عبدالرحيم بن محمد
الخياط، تحقيق محمد حجازى، كتابخانه الثقافه الدينيه قاهره، بدون تاريخ.
- 243- الإنصاف فيما يجب اعتقاده و لا يجوز الجهل به، أبى بكر بن الطيب
الباقلانى، تحقيق محمد زاهد حسن كوثرى، الناشر: كتابخانه الخانجى قاهره، چاپ
سوم 1413 هـ - 1993 م.
- 244- البابية و البهائية فى الميزان، المجموعه من العلماء، چاپ الازهر، بدون
تاريخ.
- 245- بيان تلبس الجهمية فى تأسيس بدعهم الكلامية، ابن تيميه، چاپخانه
الحكومہ بمکہ المکرمة، چاپ اول 1391 هـ.
- 246- البهائية فى خدمة الاستعمار، نشر: منظمه الإعلام الإسلامى، چاپ: سبهر،
طهران، 1405 هـ 1985 م.
- 247- البهائية وسائل و غايات، أستاذ دكتور طه الدسوقى حبشى، دار الهدى
للطباعة قاهره، چاپ اول، بدون تاريخ.

- 248- تاریخ المذاهب الإسلامية فی السياسة و العقائد و تاریخ المذاهب الفقهية، محمد أبوزهره، دارالفکر العربی، قاهره، بدون تاریخ.
- 249- تطهير الجنان و اللسان، ابن حجر الهيتمي، تحقيق دكتور عبدالوهاب عبد اللطيف، كتابخانه قاهره، مصر، چاپ دوم، 1385 هـ - 1965 م.
- 250- التنبيه و الدرد على أهل الأهواء و البدع، محمد بن أحمد الملطي، تحقيق محمد زاهد الكوثري، كتابخانه المثني، بغداد 1388 هـ - 1968 م.
- 251- التوحيد و إثبات صفات الرب عز و جل، محمد بن اسحاق بن خزيمه، تحقيق دكتور عبدالعزيز الشموان، دار الرشد، رياض، چاپ اول 1408 هـ.
- 252- جهم بن صفوان و مكانته في الفكر الإسلامي، خالد العلي، چاپخانه الارشاد، بغداد، 1965 م.
- 253- حادی الأرواح الى بلاد الأفراح، ابن قيم الجوزيه، چاپخانه المدنی، قاهره، بدون تاریخ.
- 254- الحقائق الجلية في الرد على ابن تيميه فيما أورده في الفتوى الحموية، شيخ شهاب الدين أحمد بن جهبل الحلبي، تحقيق دكتور طه الدسوقي حبيشي، دار الفكر الجديد قاهره 1987 م.
- 255- الخطوط العريضة، محب الدين الخطيب، تحقيق محمد مال الله، چاپخانه الفنيه، قاهره، بدون تاریخ.
- 256- الخلافة و نشأة الأحزاب السياسية، دكتور محمد عماره، چاپخانه مؤسسه العربيه الدراسات و النشر، بيروت، چاپ اول 1977 م.

- 257- دفع شبه التشبيه باكف التنزيه، أبى الفرج عبدالرحمن ابن الجوزى، تحقيق حسن السقاف، دار الإمام النووى، أردن، چاپ سوم 1413 هـ.
- 258- رسائل الجاحظ من كتاب خلق القرآن، عمرو بن بحر الجاحظ، كتابخانه الخانجى، قاهره، 1979 م.
- 259- رسائل العدل و التوحيد، دكتور محمد عمارة، كتابخانه وهبه، قاهره.
- 260- رسائل العدل و التوحيد، يحيى بن الحسين، مؤسسه دار الهلال، 1971 م.
- 261- الروح، لابن قيم الجوزية، تحقيق محمد إسكندر يلداء، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول 1402 هـ - 1982 م.
- 262- شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة من الكتاب و السنه و اجماع الصحابة و التابعين فمن بعدهم، أبى القاسم بن الحسن الطبرى اللالكائى، تحقيق أحمد سعد حمدان، دار طيبه للنشر، بدون تاريخ.
- 263- شرح الأصول الاخمسة، قاضى عبدالجبار الهمدانى، تحقيق دكتور عبد الكريم عثمان، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ سوم 1416 هـ - 1996 م.
- 264- شرح الطحاوية فى العقيدة السلفية، على بن أبى العز الحنفى، تحقيق دكتور عبدالرحمن عميره، كتابخانه المعارف رياض، چاپ دوم 1407 هـ - 1986 م.
- 265- شفاء العليل فى مسائل القضاء و القدر و الحكمة و التعليل، ابن قيم الجوزيه، چاپخانه دار التراث، قاهره، بدون تاريخ.
- 266- شرح القصيدة النونية، المسماة الكافية الشافية فى الانتصار للفرقة الناجية، ابن قيم الجوزية، تحقيق دكتور محمد خليل هراس، دار الفاروق الحديثه قاهره، بدون تاريخ.

- 267- شرح لمعة الاعتقاد الهادي إلى سبيل الرشاد، موفق الدين عبدالله بن أحمد ابن قدامه المقدسي، كتابخانه الرشد رياض، چاپ سوم 1405 هـ - 1985 م.
- 268- الشيعة الإثني عشرية و منهجهم في تفسير القرآن الكريم، دكتور محمد إبراهيم العسال، خطى دانشكده أصول الدين، قاهره، رقم 1160.
- 269- الشيعة في عقائدهم و أحكامهم، سيد أمير محمد القزويني، دار الزهراء، بيروت، چاپ سوم، 1397 هـ 1977 م.
- 270- الشيعة هم اهل السنة، دكتور محمد التيجاني السواوي، شمس المشرق و مؤسسه الفجر، لندن، چاپ اول 1413 هـ - 1993 م.
- 271- الشيعة و الشيع، محمد جواد مغنيه، دارالكتاب البناني، بدون تاريخ.
- 272- الشيعة و التصحيح، الصراع بين الشيعة و التشيع، دكتور موسى موسى، چاپ لسانجلس 1408 هـ - 1978 م.
- 273- الشيعة و السنة، إحسان إلهي ظهير، اداره ترجمان السنه، پاكستان، بدون تاريخ.
- 274- الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقة، أحمد بن حجر الهيثمي، تحقيق دكتور عبدالوهاب عبداللطيف، كتابخانه قاهره مصر، چاپ دوم 1385 هـ - 1965 م.
- 275- العصريون معتزلة اليوم، استاد يوسف كمال، دار الوفاء، منصوره، چاپ اول 1406 هـ - 1986 م.
- 276- العقيدة الصحيحة في الله و ما ثار حولها من مشكلات، حافظ عبدالغني ابن إسماعيل النابلسي، دار مسلم، قاهره، بدون تاريخ.

- 277- العقيدة و الشريعة فى الإسلام، تاريخ التطور العقدى و التشريعى فى الدين الإسلامى، گلدزير، نقله الى العربيه الدكتور عل حسن عبدالقاهر، و محمد يوسف موسى، و عبدالعزيز عبدالحق، الناشر: دار الكتب الحديثه مصر، و كتابخانه المثنى بغداد، چاپ دوم، بدون تاريخ.
- 278- العلمانية نشأتها، تطورها و آثارها فى الحياة الإسلامية المعاصرة، دكتور سفر ابن عبدالرحمن الحوالى، دار مكة، چاپ اول 1402 هـ - 1982 م.
- 279- الغيب فى ضوء القرآن الكريم، دكتور صدقى عبدالحميد عبد ربه، خطى دانشكده أصول الدين قاهره، رقم 1113.
- 280- الغيبات فى ضوء السنة، دكتور محمد أحمد همام، خطى دانشكده أصول الدين قاهره رقم 1864.
- 281- الفصل فى الملل و الأهواء و النحل، أبى محمد على بن حزم الظاهرى، كتابخانه الخانجى قاهره، بدون تاريخ.
- 282- الفرق بين الفرق، عبد القادر بن طاهر البغدادى، تحقيق إبراهيم رمضان، دار المعرفه، بيروت، چاپ اول 1415 هـ - 1994 م.
- 283- فرق معاصرة تنتسب إلى الإسلام و موقف الإسلام منها، دكتور غالب على عواجى، كتابخانه لينه منهور، چاپ اول 1414 هـ - 1993 م.
- 284- القاديانية، إمام الأكبر شيخ محمد الخضر حسين، چاپ مجمع البحوث الإسلاميه 1389 هـ - 1970 م.
- 285- القاديانية و مصيرها فى التاريخ، دكتور طه حبيشى، دار الطباعه المحمديه قاهره، چاپ اول 1409 هـ - 1989 م.

- 286- الكواشف الجلیلة عن معانی الوسطیة، عبد العزیز محمد السلیمان، شرکه الراجحی، چاپ دهم 1401 هـ - 1981 م.
- 287- المحیط بالتکلیف، قاضی عبدالجبار، جمع الحسن بن أحمد بن متویه مؤسسه المصریه العامه للتألیف قاهره.
- 288- لوامع الانوار البهیة و سواطع الأسرار الأثریة: شرح الدرر المزیئة فی عقیده الفرق المرزیة، محمد أحمد السفارینی، کتابخانه أسامه ریاض، بدون تاریخ.
- 289- مختصر التحفة الإثنی عشریة، تألیف شاه عبدالعزیز الإمام ولی الله أحمد الدهلوی، تعریب غلام محمد الأسلمی، و تهذیب السید محمود شکرى الأوسى، تحقیق محب الدین الخطیب، چاپ الرئاسة العامه للإفتاء و الإرشاد سعودی 1404 هـ..
- 290- مختصر الصواعق المرسله علی الجهمیة و المعطله، ابن قیم الجوزیه تحقیق سید إبراهیم، دار الحدیث قاهره چاپ اول 1412 هـ - 1992 م.
- 291- مذاهب التفسیر الإسلامی، گلدزیهر، ترجمه دکتر عبدالحلی النجار، کتابخانه الخانجی مصر، و کتابخانه المثنی بغداد، 1374 هـ - 1955 م.
- 292- مع الدكتور موسی الموسوی فی کتاب الشیعة و التصحیح، دکتر علاء الدین السید امیر القزوینی، مرکز الغدیر الدراسات الإسلامیه، قم، ایران، چاپ دوم 1414 هـ - 1994 م.
- 293- المعتزلة، زهدی حسن جاد الله، چاپخانه مصر، چاپ اول 1366 هـ - 1948 م.

- 294 - المعتزلة و اتجاههم العقلى و أثره فى تطور الفكر الإسلامى الحديث، دكتور نشأت عبدالجواد، خطى دانشكده أصول الدين، قاهره، رقم 1841.
- 295 - المعتزله و أصولهم الخمسة و موقف أهل السنة منها، استاد عواد بن عبدالله المعتق، كتابخانه الرشد رياض، چاپ الثالثه 1417 هـ 1996 م.
- 296 - مع الشيعة الإثني عشرية فى الأصول و الفروع، دكتور على أحمد السالوس، دار التقوى مصر، دار الثقافه، قطر چاپ اول 1417 هـ - 1997.
- 297 - مقالات الإسلاميين و اختلاف المصلين، أبى الحسن الأشعري تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، كتابخانه النهضه المصريه، چاپ دوم 1389 هـ - 1984 م.
- 298 - الملل و النحل، أبى الفتح محمد عبدالكريم الشهرستانى، تحقيق أحمد فهمى محمد، دار الكتب العلميه، بيروت، بدون تاريخ.
- 299 - منهاج السنة النبوية فى نقض كلام الشيعة و القدرية، أبى العباس أحمد بن تيميه چاپخانه الأميريه، بولاق، چاپ اول 1321 هـ، تصوير دار الكبت العلميه، بيروت.
- 300 - الموسوعه الميسره فى الأديان و المذاهب المعاصره، إصدار الندوه العالميه للشباب الإسلامى رياض، چاپ دوم 1409 هـ - 1989 م.
- 301 - موقف المعتزلة من السنة و مواطن انحرافهم عنها، أبى لبابه حسين، دار اللواء دررياض، چاپ دوم 1407 هـ 1987 م.
- 302 - النبوات، ابن تيميه، دار الكتب العلميه، بيروت، 1405 هـ - 1985 م.
- 303 - نظام الخلافه بين أهل السنة و الشيعة، دكتور مصطفى حلمى، دار الدعوه إسكندريه، چاپ اول 1408 هـ 1988 م.

- 304- وجهة الإسلام، نظرة في الحركات الحديثة في العالم الإسلامي، جمعی از مستشرقین، نقله عن الإنكليزية محمد عبدالمهادی أبو ریده، الكتابخانه التجاریه مصر، چاپ اول، بدون تاریخ.
- 305- الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة، موسی جار الله العراقی، دار الکتب السلفیه قاهره، چاپ اول 1403 هـ.

پنجم: تاریخ و تراجم

- 306- ادباء العرب فی الجاهلیة و صدر الإسلام، بطرس البستانی، دار مأمون عبود 1979 م.
- 307- الإرشاد فی معرفة علماء الحديث، خليل بن عبدالله الخليلی القزوينی، تحقیق عامر أحمد حیدر، دار الفكر، بیروت، 1414 هـ 1993 م.
- 308- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، أبی عمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر،
- 309- أسد الغابة فی معرفة الصحابة، أبی الحسن علی بن محمد الجزری، تحقیق علی محمد معوض، و عادل أحمد عبدالموجود، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1415 هـ - 1994 م.
- 310- إشارة التعمین فی تراجم النحاة و اللغویین، أبی المحاسن عبدالباقی بن علی الیمانی، تحقیق عبدالمجید دیاب، شرکه الطباعة العربیه، الرياض، 1406 هـ
- 311- الإصابة فی تمييز الصحابة، ابن حجر العسقلانی، چاپخانه دار السعادة قاهره، 1328 هـ.
- 312- الأعلام، قاموس تراجم أشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، خیر الدین لزركلی، دار العلم، بیروت، چاپ ششم 1984 م.

- 313- الإعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ، محمد بن عبدالرحمن السخاوي، تحقيق محمد عثمان الخشت، كتابخانه ابن سينا قاهره، بدون تاريخ.
- 314- إنابة الرواة على أنبأة النحاة، أبي الحسن على بن يوسف القفطى، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، دار الكتب المصريه، چاپ اول 1950.
- 315- البداية و النهاية فى التاريخ، أبى الفداء إسماعيل بن كثير، تحقيق دكتور أحمد أبو ملحم و آخرون، دار الريان للتراث قاهره، چاپ اول 1408 هـ - 1988 م.
- 316- البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، محمد بن على الشوكانى، دار المعرفة، بيروت، بدون تاريخ.
- 317- بغية الوعاة، جلال الدين عبدالرحمن السيوطى، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، چاپخانه عيسى الحلبى، چاپ اول 1384 هـ 1964 م.
- 318- البيان و التوضيح، لمن أخرج له فى الصحيح و مس بضره من التخریج، أبى زرعه عبدالرحيم بن الحسين العراقي، تحقيق كمال يوسف الحوت، دار الجنان، بيروت، چاپ اول 1410 هـ 1990 م.
- 319- تاج التراجم فى طبقات الحنفية، لأبى الفداء قاسم بن قطلوبغا، تحقيق محمد خير رمضان يوسف دار القلم، بيروت، البيعه اول 1413 هـ - 1992 م.
- 320- تاريخ استاد الإمام شيخ محمد عبده، محمد رشيد رضا، چاپخانه المنار بمصر، چاپ اول 1350 هـ - 1931 م.
- 321- تاريخ بغداد، خطيب البغدادى، تصحيح محمد سعيد العرفى، چاپخانه السعاده، چاپ اول 1349 هـ - 1930 م، تصوير دار الكتب العلميه.

- 322- تاریخ الثقات، أبی الحسن أحمد بن عبدالله العجلی، بترتیب الحافظ الهیثمی، و تضمینات الحافظ ابن حجر، تحقیق الدكتور عبدالمعطی أمین قلجی، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1405 هـ- 1984 م.
- 323- تاریخ الشعوب الإسلامیه، کارل بروکلیمان، دار العلم، بیروت، چاپ ششم، بدون تاریخ.
- 324- تاریخ الصحابه الذین روی عنهم الأخبار، أبی حاتم محمد بن حبان البستی، تحقیق بوران الضناوی، دار الکتب العلمیه، چاپ اول 1408 هـ- 1988 م.
- 325- تبصیر المتنبه بتحریر المشتبه، ابن حجر العسقلانی، تحقیق علی محمد البجاوی، مؤسسه المصریه للتألیف، چاپ اول 1383 هـ- 1963 م.
- 326- تجرید اسماء الصحابه، أبی عبدالله محمد بن أحمد الذهبی، نشر و تصویر دار المعرفه، بیروت، بدون تاریخ.
- 327- تذکره الحفاظ، ذهبی، تصحیح عبدالرحمن المعلمی الیانی، حیدرآباد الکن، هند، چاپ اول 1395 هـ- 1975 م.
- 328- تعجیل المنفعه بزوائد رجال الأئمه الأربعة، ابن حجر عسقلانی، تحقیق ایمن صالح شعبان، دار الکتب العلمیه، چاپ اول 1416 هـ- 1996 م.
- 329- التعریف برواة مسند الشامیین، دکتر علی محمد جماز، مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت، و دار الثقافه، قطر، چاپ اول 1409 هـ- 1989 م.
- 330- تقریب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1413 هـ- 1993 م.

- 331- التقييد لمعرفة رواة السنن و المسانيد، أبى بكر محمدبن عبدالغنى بن نقطه، تصحيح كمال يوسف الحوت، دارالكتب العمليه، چاپ اول 1408 هـ- 1988 م.
- 332- تهذيب الأسماء و اللغات، إبنى زكريا يحيى بن شرف النووى، چاپخانه المنيريه قاهره، چاپ اول 1336 هـ- 1927 م، تصوير دارالكتب العلميه.
- 333- تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، أبى الحجاج جمال الدين المزى، تحقيق شعيب الأرنؤوط، ودكتور بشار عواد معروف، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ اول 1400 هـ- 1412 هـ- 1980 م- 1992 م.
- 334- تاريخ أسماء الثقات ممن نقل عنهم العلم، أبى حفص عمر بن أحمد بن شاهين، تحقيق دكتور عبدالمعطى أمين قلجى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول 1406 هـ- 1986 م.
- 335- الثقات، محمد بن حبان البستى، حيدرآباد الدكن، هند، چاپ اول 1393 هـ - 1404 هـ / 1973 م- 1984 م، تصوير دارالكتب العلميه.
- 336- الجرح و التعديل، أبى محمد عبدالرحمن بن أبى حاتم الرازى، حيدرآباد الدكن، هند، چاپ اول 1371 هـ- 1951 م، تصوير دارالكتب العلميه.
- 337- الجمع بين رجال الصحيحين، أبى الفضل محمدبن طاهر المقدسى، المعروف بابن القيسرانى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول 1323 هـ- 1905 م.
- 338- الجواهر المضيه فى طبقات الحنفية، عبد القادر بن محمد القرشى، تحقيق عبد الفتاح الحلو، دارالعلوم، چاپ اول 1405 هـ- 1985 م.
- 339- حسن المحاضرة فى أخبار مصر و قاهرة، إمام جلال الدين عبدالرحمن السيوطى، تحقيق محمد أبى الفضل إبراهيم، چاپخانه عيسى الحلبى قاهره، چاپ اول 1387 هـ - 1968 م.

- 340 - خلاصه تذهیب تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، أحمد بن عبدالله الخزرجی، تحقیق محمود عبدالوهاب فايد، کتابخانه قاهره بمصر 1322 هـ.
- 341 - الدرر الكامنه فی أعيان المائة الثامنة، ابن حجر العسقلانی، حیدرآباد الدکن، هند، چاپ اول 1349 هـ- 1930 م، تصویر دار إحياء التراث العربی.
- 342 - الديباج المذهب فی معرفه أعيان علماء المذهب (المالکی)، إبراهيم بن علی، المعروف بابن فرحون المالکی، تحقیق مأمون محیی‌الدین الجنان، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1417 هـ- 1996 م.
- 343 - ذیل طبقات الفقهاء الشافعیین، عبادی، تحقیق دکتر أحمد عمر هاشم، و دکتر محمد زینهم عزب، کتابخانه الثقافه الدینیة قاهره، 1413 هـ- 1993 م.
- 344 - رجال صحیح البخاری، المسمى الهدایه و الإرشاد فی معرفه أهل الثقه و السداد الذین أخرج لهم البخاری فی جامعہ، إبي نصر أحمد بن الحسين الكلاباذی، تحقیق عبدالله اللیثی، دارالمعرفه، بیروت، چاپ اول 1407 هـ- 1987 م.
- 345 - رجال الشیعة فی المیزان، عبد الرحمن الزرعی، دار الأرقم، الكويت، چاپ اول 1403 هـ- 1983 م.
- 346 - رجال صحیح مسلم، أبی بکر أحمد بن منجویه الأصبهانی، تحقیق عبدالله اللیثی، دارالمعرفه، بیروت، چاپ اول 1407 هـ- 1987 م.
- 347 - سیر أعلام النبلاء، ذهبی، تحقیق شعيب الأرناؤوط، و حسین الأسد، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ هشتم 1412 هـ- 1992 م.
- 348 - الإمام الشافعی، ناصر السنة، و واضع الأصول، استاد عبدالحليم الجندی، دار المعارف قاهره، چاپ سوم، بدون تاریخ.

- 349- شبهات حول العصر العباسي الأول، دكتور مؤيد فاضل ملا رشيد، چاپ دار الوفاء منصوره، چاپ اول 1406 هـ - 1986 م.
- 350- شجره النور الذكيه في طبقات المالكيه، شيخ محمد محمد مخلوف، دار الفكر، بدون تاريخ.
- 351- شذرات الذهبى في أخبار من ذهب، أبى الفلاح عبدالحى بن العماد الحنبلى، كتابخانه القدسى قاهره، چاپ اول 1370 هـ - 1371 هـ / 1950 م - 1951 م، تصوير دار الكتب العلميه.
- 352- الضعفاء، أبى زرعه الرازى أبو زرعه و جهوده في السنة، دكتور سعدى الهاشمى، نشر كتابخانه ابن القيم مدينه المنوره 1409 هـ - 1989 م.
- 353- الضعفاء، أبى نعيم أحمد بن عبدالله بن مهران الأصبهاني، تحقيق دكتور فاروق حماده، دار الثقافه مغرب، چاپ اول 1405 هـ - 1984 م.
- 354- الضعفاء الكبير، أبى جعفر محمد بن عمرو العقيلى، تحقيق دكتور عبدالمعطى أمين قلجى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول 1404 هـ - 1984 م.
- 355- الضعفاء و المتروكين، أحمد بن على بن شعيب النسائى، تحقيق بوران الضناوى، و كمال يوسف الحوت، مؤسسه الكتب الثقافيه، بيروت، چاپ دوم 1407 هـ - 1987 م.
- 356- الضعفاء و المتروكين، أبى الفرج عبدالرحمن بن على بن الجوزى، تحقيق عبدالله القاضى، چاپ اول 1406 هـ - 1984 م.
- 357- الضعفاء الصغير، أبى عبدالله محمد بن إسماعيل البخارى، تحقيق إبراهيم زايد، دار الوعى، حلب 1396 هـ - 1976 م.

- 358- الضوء اللامع لأهل القرن التاسع، شمس الدين محمد عبدالرحمن السخاوی، نشر کتابخانه القدسی در قاهره هـ 1354 هـ.
- 359- طبقات الحفاظ، سیوطی، تحقیق لجنة من العلماء، بإشراف الناشر، دار الكتب العلمیه، بیروت، چاپ اول 1403 هـ- 1983 م.
- 360- طبقات الحنابلة، لأبی الحسن محمد بن أبی یعلی الفراء، چاپخانه السنه المحمديه، چاپ اول 1372 هـ- 1952 م، تصویر دار المعرفه، بیروت.
- 361- الطبقات السنیه فی تراجم الحنفیه، أحمد بن عبدالقادر الغزی التمیمی، تحقیق دکتر عبدالفتاح الحلو، المجلس الأعلى للشئون الإسلامیه، چاپ اول 1390 هـ - 1970 م.
- 362- طبقات الشافعیه، أبی بکر بن هدايه الله حسینی، تحقیق عادل نویهض، دار الآفاق، بیروت، چاپ اول 1391 هـ- 1971 م.
- 363- طبقات الشافعیه الکبری، عبد الوهاب بن علی بن عبدالکافی السبکی، تحقیق محمود محمد الطناحی، و عبدالفتاح محمد الحلو، چاپخانه عیسی الحلبی قاهره، چاپ اول 1383 هـ- 1964 م.
- 364- طبقات علماء الحدیث، محمد بن أحمد بن عبدالهادی، تحقیق أكرم البوشی، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ اول 1409 هـ- 1989 م.
- 365- طبقات الفقهاء الشافعیین، إسماعیل بن کثیر القرشی، تحقیق دکتر أحمد عمر هاشم، و دکتر محمد زینهم عزب، کتابخانه الثقافه الدینیة قاهره، 1413 هـ- 1993 م.
- 366- طبقات الفقهاء، أبی إسحاق إیراهیم بن علی الشیرازی، تحقیق دکتر إحسان عباس، دار الراءد العربی، بیروت، چاپ دوم 1401 هـ- 1981 م.

- 367- طبقات القراء، محمد بن الجزرى، تحقيق براجستراسر و بريستل، چاپخانه السعاده قاهره، 1352 هـ - 1932 م.
- 368- الطبقات الكبرى، أبى عبدالله محمد بن سعد بن منيع الهاشمى، تحقيق دكتور إحسان عباس، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول 1410 هـ - 1990 م.
- 369- طبقات المفسرين، محمد بن على الداودى، تحقيق لجنة من العلماء، بإشراف الناشر، دارالكتب العلميه، بيروت، بدون تاريخ.
- 370- طبقات المفسرين، سيوطى، تحقيق لجنة من العلماء، بإشراف الناشر، دار الكتب العلميه، بيروت، بدون تاريخ.
- 371- طبقات النحاة و اللغويين، ابن قاضى شهبه، دكتور محسن غياض، النجف 1974 م.
- 372- العبر فى خبر من غير، ذهبى، تحقيق محمد السعيد بسيونى زغلول، دار الكتب العلميه، بيروت، بدون تاريخ.
- 373- فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، أبى القاسم البخلى، و القاضى عبدالجبار، و الحاكم الجشمى، تحقيق استاد فؤاد سيد، الدار التونسيه بوتنس 1394 هـ - 1974 م.
- 374- الفوائد البهية فى تراجم الحنفية، محمد بن عبدالحى اللكنوى، عنى بتصحيحه سيد محمد بدرالدين أبو الفوارس النعسانى، دارالمعرفه، بيروت، 1324 هـ.
- 375- الفهرست، أبى الفرج محمد بن أبى يعوب، الشهير بابن النديم، تحقيق دكتور يوسف على الطويل، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول 1416 هـ - 1996 م.

- 376- الكاشف في معرفه من له روايه في الكتب الستة، أبى عبدالله محمد بن أحمد الذهبي، تحقيق محمد عوامه، أحمد محمد الخطيب، دارالقبله للثقافه الإسلاميه، جده، چاپ اول 1413 هـ- 1992 م.
- 377- الكامل في ضعفاء الرجال، عبد الله بن عدی الجرجانی، تحقيق دکتر سهيل زكار، دارالفكر، بيروت، چاپ سوم 1409 هـ- 1988 م.
- 378- اللباب في تهذيب الأنساب، على بن محمد بن الأثير الجزري، كتابخانه حسام الدين القدسي، چاپ اول 1356 هـ، تصوير دار صادر، بيروت.
- 379- لسان الميزان، ابن حجر العسقلاني، تحقيق محمد عبدالرحمن المرعشلي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول 1416 هـ- 1995 م.
- 380- انجدون في الإسلام من القران الأول إلى الرابع عشر، عبد المتعال الصعیدی، كتابخانه الآداب و قاهره.
- 381- المجروحين من المحدثين و الضعفاء و المتروكين، ابن حبان البستي، تحقيق محمود إبراهيم زايد، دار الوعى، حلب، الطبعه اول 1396 هـ- 1976 م.
- 382- مختصر تاريخ دمشق، محمد بن مكرم بن منظور، تحقيق روحيه النحاس و محمد مطيع، دارالفكر، چاپ اول 1984 م.
- 383- مرآه الجناه و عبره اليقظان في معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان، عبدالله بن أسعد اليافعي، حيدرآباد الدكن، الهند، چاپ دوم 1413 هـ- 1993 م.
- 384- مروج الذهب و معادن الجوهر، أبى الحسن على بن الحسين المسعودي، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، دارالمعرفه، 1368 هـ- 1948 م.

- 385- مشاهير علماء الأمصار، ابن حبان البستي، تحقيق مجدى منصور الشورى، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم 1416 هـ- 1995 م.
- 386- المستشرقون الألمان تراجمهم، و ما أسهموا به فى الدراسات العربيه، جمع صلاح الدين منجد، دارالكتاب الجديد، بيروت، چاپ دوم 1982 م.
- 387- مصادر التاريخ الإسلامى و مناهج البحث فيه، دكتور سيد إسماعيل كاشف، كتابخانه الخانجى قاهره، چاپ الثانيه 1396 هـ- 1976 م.
- 388- معجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، چاپخانه الترقى بدمشق 1957 م- 1961 م.
- 389- معرفة الرواة المتكلم فيهم بما لا يوجب الرد، أبى عبدالله محمد بن أحمد الذهبى، تحقيق إبراهيم سعيد ابى إدريس، دارالمعرفه، بيروت، چاپ اول 1406 هـ- 1986.
- 390- معرفة القراء الكبار على الطبقات و الأعصار، ذهبى، تحقيق دكتور بشار عواد معروف و شعيب الأرناؤوط، و صالح مهدى عباس، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ دوم 1408 هـ- 1982 م.
- 391- مقدمه ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، دارالجيل، بيروت، بدون تاريخ.
- 392- مناقب الإمام الشافعى، فخرالدين الرازى، تحقيق دكتور أحمد حجازى السقا، دار الجليل، بيروت، چاپ اول 1413 هـ- 1993 م.
- 393- النجوم الزاهرة فى ملوك مصر و قاهره، يوسف بن تغرى بردى الأتابكى، چاپخانه دارالكتب المصريه 1349 هـ- 1930 م.

- 394- نزهة الألباب فی طبقات الأدباء، أبی البرکات بن الأنباری، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم، قاهره، 1967 م.
- 395- نهاية الاغتباط بمن رمى من الرواة بالاختلاط، علاءالدين على رضا، دار المعرفة، بيروت چاپ اول 1408 هـ- 1988 م.
- 396- النهاية في الفتن و الملاحم، حافظ ابن كثير، تحقيق محمد أحمد عبدالعزيز، دار الحديث قاهره، بدون تاريخ.
- 397- الهجمات المغرضه على التاريخ الإسلامی، دكتور محمد ياسين مظهر صديقي، ترجمه دكتور سمير عبدالحميد إبراهيم، دار الصحوة للنشر، چاپ اول 1408 هـ- 1988 م.
- 398- الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن أيبك، نشر المعهد الألماني للأبحاث الشرقية، بيروت، چاپ اول 1350 هـ- 1405 هـ / 1931 م- 1985 م.
- 399- وفيات الأعيان و أبناء أبناء الزمان، أبی العباس أحمد بن محمد بن خلکان، تحقيق دكتور إحسان عباس، دارالثقافه، بيروت، بدون تاريخ.
- ششم: معاجم، دايره المعارف و تعريفات
- 400- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى الزبيدي، دار كتابخانه الحياه، بيروت.
- 401- التعريفات، على بن محمد الجرجاني، تحقيق إبراهيم الإبياري، دار الريان للتراث، بدون تاريخ.
- 402- دائرة المعارف الإسلامية، نقلها للعريه أحمد الستتاوي، و آخرون، نشر دار المعرفة، بيروت، بدون تاريخ.

- 403- الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، إسماعيل بن حماد الجوهري، تحقيق أحمد عبدالغفور عطار، چاپ دوم، قاهره، 1402 هـ - 1982 م.
- 404- الفروق فى اللغة، أبى الهلال الحسن بن عبدالله العسكرى، دار الآفاق الجديده، بدون تاريخ.
- 405- القاموس المحيط، مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادى، چاپخانه الأميريه، چاپ سوم 1301 هـ، تصوير الهيئه المصريه العامه للكتاب 1397 هـ - 1977 م.
- 406- كشاف اصطلاحات الفنون، مولوى محمد بن على التهانوى، هند 1278 هـ، تصوير دار صادر، بيروت.
- 407- كشف الظنون عن أسامى الكتب و الفنون، مصطفى عبدالله حاجى خليفه، تقديم شهاب الدين النجفى المرعشلى، چاپ إسطنبول، چاپخانه المعارف 1921 م.
- 408- لسان العرب، أبى الفضل محمد بن مكرم بن منظور، دار صادر، بيروت 1300 هـ - 1882 م.
- 409- مختار الصحاح، محمد بن أبى بكر الرازى، عنى بترتبيه محمود خاطر، دار النهضه للطباعه.
- 410- المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، أحمد بن محمد بن على الفيومى، تحقيق الدكتور عبدالعظيم الشناوى، دارالمعارف، بدون تاريخ.
- 411- مصادر اللغة، دكتور عبدالحميد الشلقانى، مطابع جامعه الرياض، چاپ اول 1980 م.

- 412- معجم البلدان، أبی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی البغدادی، دار
إحياء التراث العربی، بیروت، بدون تاریخ.
- 413- المعجم الوسیط، دکتر إبراهیم أنیس، و آخرون، دار الفکر، بدون تاریخ.

هفتم: دفاع از سنت و روایات آن

- 414- أبوهريرة راوية الإسلام، دکتر محمد عجاج الخطیب، کتابخانه وهبه قاهره،
چاپ سوم 1402 هـ - 1982 م.
- 415- أبوهريرة في ضوء مروياته، دکتر محمد مصطفی الأعظمی، بی تابى جا.
- 416- الاتجاهات الفقهية عند أصحاب الحديث في القرن الثالث الهجري، دکتر
عبدالمجید محمود، کتابخانه الخانجی، 1400 هـ - 1980 م.
- 417- الدفاع عن السنة، الجزء الأول من سلسلة (الإسلام و استمرار المؤامره،
الخداع و التضليل) دکتر طه الدسوقی حبیشی، کتابخانه رشوان قاهره، چاپ اول
1408 هـ - 1988 م.
- 418- الأضواء الكاشفة لما في كتاب أضواء على السنة من الدليل و التضليل و
المجازفة، عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، کتابخانه السلفیه، قاهره، 1378 هـ.
- 419- تأویل مختلف الحديث، للإمام عبدالله بن مسلم بن قتيبة، تحقیق محمد بن
الرحیم، دار الفکر، بیروت، 1415 هـ - 1995 م.
- 420- تحقیق معنی السنة و بیان الحاجة إليها، للسید سلیمان الندوی، ترجمها شیخ
عبدالوهاب الدهلوی بمکه المکرمه، چاپخانه السلفیه و مکتبتهها، چاپ سوم 1399 هـ.

- 421- توثيق الأحاديث النبوية (نقد قاعده شاخت) السكوت عن الاستدلال بالحديث في موطن الاحتجاج دليل على عدم وجوده، بقلم ظفر إسحاق الأنصاري، ترجمه جمال محمد جابر، مجله دانشكده الدعوة الإسلامية لبيبي، شماره 11، 1994 م.
- 422- توثيق السنة في القرن دوم الهجري، أسسه و اتجاهاته، دكتور رفعت فوزي عبدالمطلب، كتابخانه الخانجي قاهره، چاپ اول 1400 هـ- 1981 م.
- 423- حجية السنة، دكتور عبدالغنى عبدالخالق، دار الوفاء منصوره، چاپ دوم 1413 هـ- 1993 م.
- 424- الحديث حجة بنفسه في العقائد و الأحكام، محمد ناصرالدين الألباني، چاپخانه الدار السلفيه، چاپ سوم 1400 هـ.
- 425- الحديث و المحدثون أو عنايه الأمة الإسلامية بالسنة المحمديه، دكتور محمد محمد أبو زهو، چاپخانه مصر، چاپ اول 1378 هـ- 1958 م.
- 426- دراسات في الحديث النبوي و تاريخ تدوينه، دكتور محمد مصطفى الأعظمي، المكتب الإسلامي، 1413 هـ- 1992 م.
- 427- دفاع عن أبي هريرة، عبد المنعم صالح العلي العزى، كتابخانه النهضه، بغداد، دارالشروق، بيروت، چاپ اول 1393 هـ- 1973 م.
- 428- دفاع عن أبي هريرة، استاد عثمان موانى، دارالشروق، بيروت، چاپ اول 1973 م.
- 429- دفاع عن الحديث و المحدثين و تفنيد شبهات خصومه جمعى از علماء، تصحيح زكريا على يوسف، چاپخانه الإمام، توزيع كتابخانه المتنبى قاهره 1972 م.

- 430- دفاع عن السنة ورد شبهه السمشرقین و الكتاب المعاصرین، دکتر محمد محمد أبوشهبه، کتابخانه السنة قاهره، چاپ اول 1409 هـ- 1989 م.
- 431- دراسات أصولية في السنة النبوية، دکتر محمد إبراهيم الحفناوی، دار الوفاء منصوره، چاپ اول 1412 هـ- 1991 م.
- 432- دراسات في السنة و علوم الحديث، دکتر محمد المنسی، الناشر کتابخانه الشباب قاهره، 1996 م.
- 433- دراسات في السنة و مناهج المحدثین، دکتر رجب إبراهيم صقر، بی تا بی جا.
- 434- دراسات في السيرة النبوية، استاد محمد سرور بن نايف، دار الأرقم، برمنجهام، چاپ سوم 1408 هـ- 1988 م.
- 435- دلائل التوثيق المبكر للسنة و الحديث، دکتر امتياز أحمد، نقله إلى العربية دکتر عبدالمعطى أمين قلعجی، دار الوفاء منصوره، چاپ اول 1410 هـ- 1990 م.
- 436- الرد القويم على المجرم الأثیم، شیخ محمد بن عبدالله التویجری، چاپ الرئاسة العامه لإدارات البحوث العلمیه والإفتاء، عربستان، چاپ اول، 1403 هـ.
- 437- السنة الإسلامية بين إثبات الفاهمین و رفض الجاهلین، دکتر رؤوف شلیبی، چاپخانه السعاده قاهره، چاپ اول 1398 هـ- 1978 م.
- 438- السنة بياناً للقرآن، دکتر إبراهيم محمد عبدالله الخولی، نشر الشركه العربيه للطباعه و النشر 1993 م.
- 439- السنة النبوية بين دعاة الفتنة و أدعیاء العلم، دکتر عبدالموجود محمد عبداللطیف، دار الطباعه المحمديه قاهره، چاپ اول 1410 هـ- 1990 م.

- 440- السنة تشريع لازم و دائم، دكتور فتحى عبدالكريم، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ اول 1405 هـ- 1985 م.
- 441- السنة فى مواجهة أعدائها، الجزء دوم من سلسله (الإسلام و استمرار المؤامره)، دكتور طه الدسوقى حبيشى، كتابخانه رشوان قاهره، چاپ اول 1416 هـ- 1995 م.
- 442- السنة قبل التدوين، دكتور محمد عجاج الخطيب، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ دوم 1408 هـ- 1988 م.
- 443- السنة المطهرة بين أصول الأئمة و شبهات صاحب فجر الإسلام و ضحاه، دكتور سيد أحمد رمضان المسير، دار الطباعة المحمديه قاهره، چاپ اول 1402 هـ- 1981 م.
- 444- السنة المطهرة و التحديات، دكتور نور الدين عتر، كتابخانه دار الفلاح، حلب، چاپ دوم، 1406 هـ- 1986 م.
- 445- السنة مع القرآن، دكتور سيد أحمد المسير، دار الطباعة المحمديه، چاپ اول 1403 هـ- 1983 م.
- 446- السنة المفترى عليها، مستشار سالم على البهنساوى، دار الوفاء، منصوره، چاپ چهارم 1413 هـ- 1992 م.
- 447- السنة النبوية بين أنصارها و خصومها، دكتور سعد المرصفى، خطى دانشكده أصول الدين قاهره رقم 748، سال 1396 هـ- 1976 م.
- 448- السنة النبوية الشريفة، دكتور أحمد محمود كريمه، هديه مجله الأزهر الشريف، ش ربيع الأول 1418 هـ.

- 449- السنة النبوية في مواجهة التحدي، دكتور أحمد عمر هاشم، چاپ مجمع البحوث الإسلامية 1401 هـ - 1980 م.
- 450- السنة النبوية المطهرة قسم من الوحي الإلهي المنزل، دكتور محمد علي الصابوني، بی تا، بی جا.
- 451- السنة النبوية مكانتها، عوامل بقائها، تدوينها، شيخ دكتور عبدالمهدي عبدالقادر، دار الاعتصام قاهره، بدون تاريخ.
- 452- السنة و التشريع، شيخ دكتور موسى شاهين لاشين، هديه مجله الأزهر الشريف، عدد شعبان 1411 هـ.
- 453- السنة النبوية و منهجها في بناء المعرفة و الحضارة، ندوة عقدت بالتعاون مع المعهد العالمي للفكر الإسلامي، واشنطن، نشر مؤسسه آل البيت، عمان، 1410 هـ - 1989 م.
- 454- شفاء الصدور في تاريخ السنة و مناهج المحدثين، دكتور السيد محمد نوح، چاپ دار الوفاء منصوره، بدون تاريخ.
- 455- الشفاعة، مقبل بن هادي الوادعي، الناشر كتابخانه دار الأرقم، چاپخانه المدني، مصر، 1402 هـ - 1982 م.
- 456- ضلالات منكري السنة، الجزء الثالث من سلسله (الإسلام و استمرار المؤامره)، دكتور طه الدسوقي حبيشي، كتابخانه رشوان قاهره، چاپ اول 1417 هـ - 1996 م.

- 457- ضوابط الرواية عند المحدثين، استاد الصديق بشير نصر، منشورات
دانشكده الدعوة الإسلامية و لجنة الحفاظ على التراث الإسلامي، الجماهيرية
العظمى، طرابلس، چاپ اول 1992 م.
- 458- الضوء اللامع المين عن مناهج المحدثين، دكتور أحمد محرم شيخ، چاپخانه
الأمانة قاهره، چاپ اول 1407 هـ- 1986 م.
- 459- ظاهرة رفض السنة و عدم الاحتجاج بها، دكتور صالح أحمد رضا، چاپ إدارة
الثقافة و الشتر سعودي 1414 هـ- 1993 م.
- 460- ظلمات أبي ربه أمام أضواء السنة المحمدية، استاد محمد عبدالرازق حمزه،
چاپخانه السلفيه قاهره، 1379 هـ.
- 461- عقيدة أهل الإسلام في نزول عيسى عليه الإسلام و إرغام المبتدع الجهول
باتباع سنة الرسول، أبي الفضل عبدالله الصديق الغماري، كتابخانه قاهره مصر، بدون
تاريخ.
- 462- عقيدة اهل السنة و الجماعة في الصحابة الكرام، دكتور ناصر على شيخ،
كتابخانه الرشد رياض، چاپ دوم 1415 هـ- 1995 م.
- 463- العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابة بعد وفاة النبي ﷺ، أبي بكر
ابن العربي المالكي، تحقيق محي الدين الخطيب و محمد مهدي الإستانبولي، كتابخانه
السنة قاهره، چاپ ششم 1412 هـ.
- 464- العواصم من القواصم في الذب عن سنة أبي القاسم، محمد بن إبراهيم
الوزير، تحقيق شعيب أرنؤوط، دار البشير، عمان، چاپ اول 1405 هـ- 1985 م.

- 465- الفكر المنهجي عندالمحدثين، دكتور همام عبدالرحيم سعيد، كتاب الأمة، چاپ اول 1408 هـ.
- 466- القرآنيون و شبهاتهم حول السنة، دكتور خادم حسين إلهي بخش، الناشر كتابخانه الصديق سعودي، چاپ اول 1409 هـ- 1989 م.
- 467- قصة المهجوم على السنة، دكتور على أحمد السالوس، دارالسلام قاهره، چاپ اول 1408 هـ- 1987 م.
- 468- لمحات من تاريخ السنة و علوم الحديث، استاد عبدالفتاح أبوغده، دار البشائر الإسلاميه، بيروت، چاپ چهارم 1417 هـ.
- 469- المحاضرة الدفاعية عن السنة المحمدية، دكتور محمد أمان بن على الجامي، دار الأصفهاني، رابطه العالم الإسلاميه، بدون تاريخ.
- 470- المدخل إلى السنة النبوية بحوث في القضايا الأساسية عن السنة النبوية، دكتور عبدالمهدى عبدالقادر، دار الاعتصام 1419 هـ- 1998 م.
- 471- مشكلات الأحاديث النبوية و بيانها، استاد عبدالله بن على النجدى القصيمي، با مراجعه شيخ خليل الميس، دارالقلم، بيروت، چاپ اول 1405 هـ.
- 472- مفتاح الجنة في الاحتجاج بالسنة، إمام جلال الدين عبدالرحمن السيوطي، تحقيق استاد مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول 1407 هـ- 1987 م.
- 473- المكانة العلمية، عبد الرزاق بن همام الصنعاني في الحديث النبوي، اثر شيخ بزرگوار ما إسماعيل عبدالخالق الدفتار، جزء اول و دوم در زمينه جاينگاه سنت و رد

- شبهات طاعنين در حجيت سنت، و الثالث و الرابع فى مكانه الصنعانى فى الحديث،
و الرساله خطى دانشكده الأصول قاهره، رقم 2332 سال 1396 هـ- 1976 م.
- 474- منزلة السنة فى التشريع الإسلامى، دكتور محمد أمان بن على الجامى، دار
حراء للكتاب قاهره، چاپ اول 1409 هـ.
- 475- منزلة السنة من الكتاب و أثرها فى الفروع الفقهيّة، استاد محمد سعيد
منصور، كتابخانه وهبه قاهره، چاپ اول 1413 هـ- 1993 م.
- 476- منهاج السنة فى الحدود و أثره فى صلاح المجتمع، دكتور عبدالمنعم عطيه
عبدالقوى سكران، خطى دانشكده أصول الدين قاهره، رقم 1437 لسنة 1399 هـ-
1979 م.
- 477- منهجية جمع السنة و جمع الأناجيل دراسة مقارنة، دكتور عزيزه على طه،
مؤسسه الرساله قاهره، چاپ دوم 1417 هـ- 1996 م.
- 478- المؤتمر العلمى الرابع للسيرة و السنة النبوية و المؤتمر العاشر لجمع البحوث
الإسلاميه، مطابع الشروق، 1406 هـ- 1985 م.
- 479- موقف المدرسة العقلية من السنة النبوية، استاد الأمين الصادق الأمين،
كتابخانه الرشد رياض، چاپ اول 1418 هـ- 1998 م.
- 480- نصوص من السنة و دفاع عنها، دكتور رفعت فوزى، دار الثقافه العربيّه،
1410 هـ- 1990 م.
- 481- النفحات الشذية فيما يتعلق در عصمة و السنة النبوية، شيخ محمد الطاهر
الحامدى، مقدمه و حاشيه از طاهر محمد الطاهر، الناشر كتابخانه الآداب قاهره،
چاپ اول 1417 هـ- 1997 م.

- 482- نقد کتاب نصر أبو زید و دحض شبهاته، دکتر رفعت فوزی عبدالمطلب، چاپخانه المدنی، الناشر کتابخانه الخانجی قاهره، چاپ اول 1417 هـ- 1996 م.
- 483- نقض مطاعن نصر أبو زید فی القرآن و السنه و الصحابة و أئمة المسلمین، دکتر إسماعیل سالم، دار التوزیع و النشر الإسلامیه قاهره، چاپ دوم 1414 هـ- 1994 م.

هشتم: مراجع عمومی

- 484- ابن تیمیة، حیاتہ و عقائده، صائب عبدالحمید، الغدیر للدراسات و النشر، بیروت.
- 485- الإبداعات الطیبة لرسول الإنسانیة، استاد مختار سالم، مؤسسه المعارف، بیروت، چاپ اول 1416 هـ- 1995 م.
- 486- البحث فی مصادر التاريخ الدینی دراسة عملیة، أحمد صبحی منصور، قاهره، چاپ اول 1404 هـ- 1984 م.
- 487- البصائر و الذخائر، أبو حیان التوحیدی، مصر، 1373 هـ- 1953 م.
- 488- أبوهریرة، عبد الحسین شرف الدین موسوی، دارالزهراء، بیروت، چاپ ششم 1415 هـ- 1995 م.
- 489- البیان و التبیان، أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، کتابخانه الخانجی مصر، چاپ چهارم 1395 هـ- 1975 م.
- 490- الاتجاهات الفکرية المعاصرة، مستشار دکتر علی جریشه، دارالوفاء منصوره، چاپ سوم 1411 هـ- 1990 م.

- 491- أجنحة المكر الثلاثة و خوافيها، استاد عبدالرحمن حبنكه الميدانى، دار القلم، دمشق، چاپ هفتم، 1414 هـ- 1994 م.
- 492- أحاديث أم المؤمنين عائشة أدوار من حياتها، مرتضى العسكرى، دارالزهراء، بيروت، چاپ دوم 1413 هـ- 1992 م.
- 493- الحديث النبوى فى النحو العربى، دكتور محمد فحال، أضواء السلف، الرياض، چاپ دوم 1417 هـ- 1997 م.
- 494- احذروا الأساليب الحديثة فى مواجهه الإسلام، دكتور سعدالدين سيد صالح، دارالتقوى، لبيس، چاپ سوم 1415 هـ- 1995 م.
- 495- أخبار عمرو بن عبيد، أبى الحسن على بن عمر الدار قطنى، تحقيق دكتور يوسف فان إس، چاپخانه الكاثوليكيه، بيروت 1967 م.
- 496- أب العرب فى صدر الإسلام، حسين الحاج حسن، مؤسسه الجامعيه للدراسات، بيروت، چاپ اول 1412 هـ- 1992 م.
- 497- الدولة و المجتمع، محمد شحرور، الأهالى، بيروت، چاپ چهارم 1997 م.
- 498- الرسالة المحمدية، سيد سليمان الندوى، الدار السعودى، جده، چاپ دوم 1404 هـ- 1984 م.
- 499- آراء السمتشرقين حول القرآن و تفسيره، دكتور عمر إبراهيم رضوان، دار طيبه، چاپ اول 1413 هـ- 1992 م.
- 500- أساليب الغزو الفكرى للعالم الإسلامى، دكتور على جريشه و محمد شريف الزبيق، دارالاعتصام، قاهره.

- 501- الاستشراق و الخلفية الفكرية للصراع الحضاري، دکتر محمود حمدي زقزوق، دارالمنار قاهره، چاپ دوم 1409 هـ- 1989 م.
- 502- الاستشراق و السمشرقون ما لهم و ما عليهم، دکتر مصطفى سباعي، دار السلام قاهره، چاپ اول 1418 هـ- 1998 م.
- 503- الاستشراق و المستشرقون وجهه نظر، عدنان محمد وزان، رابطه العالم الإسلامی، ضمن سلسله دعوه الحق شماره ي 24 السنه سوم.
- 504- الإسلام على مفترق الطرق، محمد أسد، (ليبولد فايس)، ترجمه دکتر عمر فروخ، دارالعلم، بيروت، 1987 م.
- 505- الإسلام في تصورات الغرب، دکتر محمود حمدي زقزوق، کتابخانه وهبه قاهره، چاپ اول 1407 هـ- 1987 م.
- 506- الإسلام و الحضارة الغربية، دکتر محمد عمر حسين، دار الرساله، جده، چاپ نهم، 1413 هـ- 1993 م.
- 507- الإسلام و العقلانية، جمال البنا، دار الفكر الإسلامی، قاهره.
- 508- الإسلام و المستشرقين، جمعی از علمای مسلمان، عام المعرفه، جده، چاپ اول 1405 هـ- 1985 م.
- 509- الإسلام و الإیمان منظومه القيم، محمد شحرور، الأهالی، بيروت، چاپ اول 1996 م.
- 510- السير الحثيث إلى الاستشهاد في الحديث في النحو العربي، دکتر محمود فجال، اضواء السلف، الرياض، چاپ دوم 1417 هـ- 1997 م.

- 511- شرح ديوان كعب بن زهير، أبى سعيد الحسن بن عبيدالله العسكرى، دار الكتب المصرية، چاپ اول 1369 هـ- 1950 م.
- 512- شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، چاپخانه عيسى البابى الحلبي قاهره، بدون تاريخ.
- 513- الشعر و الشعراء، ابن قتيبه، تحقيق أحمد محمد شاكر، دارالمعارف، مصر، 1966 م.
- 514- أصله الفكر الإسلامى فى مواجهة التغريب و العلمانية و التنوير الغربى، استاد أنور الجندى، دارالفضيله قاهره، بدون تاريخ.
- 515- الصراع بين الثقافة الإسلامية و الثقافات الأخرى، دكتور طه دسوقى حبيشى، دار على للطباعه، قاهره، چاپ اول 1418 هـ- 1997 م.
- 516- أصول التفكير النحوى، دكتور على أبى المكارم، دارالقلم، بيروت، 1973 م.
- 517- أصول الفقه المحمدى، جوزف شاخ، ترجمه استاد صديق بشير بن نصر، نشر مجله دانشكده الدعوة، ليبيا، شماره 11 سال 1994 م.
- 518- أصول النحو، سعيد أفغانى، چاپخانه دانشگاه دمشق 1376 هـ.
- 519- الأصلان العظيمان الكتاب و السنة رؤيه جديدة، جمال البنا، چاپخانه حسان قاهره.
- 520- أضواء على السنة المحمدية أو دفاع عن الحديث، محمود أبوريه، دارالمعارف مصر، چاپ سوم، بدون تاريخ.

- 521- الأضواء القرآنية في اكتساح الأحاديث الإسرائيلية و تطهير البخارى منها، سيد صالح أبوبكر، مطابع محرم الصناعيه، 1974 م.
- 522- إعادة تقييم الحديث، قاسم أحمد، كتابخانه مدبولی الصغیر، چاپ اول 1997 م.
- 523- إعادہ قراءة القرآن، ژاک بیرک، ترجمه وائل غالی شکری، تقديم أحمد صبحی منصور، دارالندیم للصحافه و النشر و التوزیع، قاهره، چاپ اول 1996 م.
- 524- العقد الفريد، ابن عبد ربه أندلسی، چاپ لجنة التألیف و الترجمة و النشر، قاهره، 1952 م.
- 525- أعيان الشيعة، محسن أمين، چاپ دارالتعارف للچاپ، بیروت.
- 526- الإفصاح فی إمامة علی ابن ابی طالب، محمد بن نعمان عکبری، دارالمنتصر، بیروت، چاپ دوم 1409 هـ- 1989 م.
- 527- الأنبياء فی القرآن، أحمد صبحی منصور، مؤسسة الرسالة، 1405 هـ - 1985 م.
- 528- إنذار من السماء (النظرية)، نیازى عزالدين، الأهالی للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ اول 1996 م.
- 529- أهل السنة شعب الله المختار، صالح الوردانى، کنوته للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ اول 1417 هـ- 1997 م.
- 530- أوروبا و الإسلام، إمام أكبر دکتر عبدالحلیم محمود، دارالمعارف مصر، چاپ چهارم، بدون تاریخ.
- 531- بلاغة الرسول، دکتر علی محمدحسن العمارى، دار الأنصار قاهره.

- 532- بحوث في القرآن و السنة، اللجنة العليا للاحتفال في عيد الألفى للأزهر، الأمانه العامه، قاهره، 1403 هـ- 1983 م.
- 533- بلوغ اليقين بتصحيح مفهوم ملك اليمين، إسماعيل منصور جوده، قاهره، 1418 هـ- 1997 م.
- 534- البيان في قرآن، مصطفى كمال مهدوى، دارالآفاق الجديده، الدار البيضاء، ليبيا، چاپ اول 1990 م.
- 535- تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام، سيد حسن صدر، چاپ شركه الطباعه و النشر العراقيه بغداد 1951 م.
- 536- تأملات في الحديث عند السنة و الشيعة، زكريا عباس داود، دارالنخيل للطباعه و النشر، بيروت، چاپ اول 1416 هـ- 1995 م.
- 537- التبشير والاستعمار في البلاد العربية، دكتور مصطفى خالدى و دكتور عمر فروخ، الكتابخانه العصريه، چاپ اول بدون تاريخ.
- 538- تبصير الأمة بحقيقة السنة، أسمايل منصور جوده، قاهره، 1416 هـ - 1995 م.
- 539- تراثنا الفكرى في ميزان الشرع و العقل، شيخ محمد غزالى، دارالآمان، الرباط، المغرب، چاپ سوم، 1414 هـ- 1993 م.
- 540- تطبيق الشريعة الإسلامية بين الحقيقة و شعارات الفتنة، صفوت حسن لطفى و محمد عبدالعظيم على و جلال يحيى كامل، تقديم يحيى كامل أحمد، دارالثقافه العربيه للطباعه، قاهره.

- 541- الثورة الإيرانية في ميزان الإسلام، شیخ محمد منظور نعمانی، ترجمه دکتر سمیر عبدالحمد إبراهيم، چاپخانه عبیر للكتاب و الأشغال التجارية، قاهره.
- 542- ثم اهتديت، محمد التيجاني، مؤسسہ الفجر، لندن، چاپ دوم 1410 هـ - 1989 م.
- 543- حد الردة دراسة أصولية تاريخية، أحمد صبحی منصور، دار طيبه للدراسات و النشر، قاهره.
- 544- الحسبة دراسة أصولية تاريخية، أحمد صبحی منصور، الناشر مركز المحروسه للنشر و الخدمات الصحفیه، چاپ اول 1995 م.
- 545- حصاد العقل، محمد سعيد عشاوی، کتابخانه مدبولی الصغیر، 1992 م.
- 546- حصوننا مهددة من داخلها، دکتر محمد محمدحسین، دارالرساله، جده، چاپ دوازدهم 1413 هـ - 1993 م.
- 547- حقائق ثابتة في الإسلام، ابن خطیب، چاپخانه أفق، تهران، چاپ اول 1394 هـ - 1974 م.
- 548- حقيقة الحجاب و حجة الحديث، محمد سعيد عشاوی، کتابخانه مدبولی الصغیر، چاپ دوم 1415 هـ - 1995 م.
- 549- حقيقة السنة النبوية، أحمد حجازی السقا، کتابخانه الكليات الأزهرية، چاپ اول 1410 هـ - 1990 م.
- 550- حوار و مناقشة كتاب عائشه أم المؤمنين، هشام آل قطيط، دارالحججه البيضاء، بيروت، چاپ اول 1418 هـ - 1998 م.

- 551- حياة محمد، دكتور محمد حسين هيكل، الهيئة المصرية العامة للكتاب، 1996 م.
- 552- الخدعة رحلتى من السنة إلى الشيعة، صالح الوردانى، دارالخليج للطباعة و النشر، چاپ دوم 1416 هـ- 1996 م.
- 553- خزانة الأدب و لب لباب العرب، عبدالقادر بغدادى، تحقيق عبدالسلام هارون، دارالكتاب العربى، قاهره، 1387 هـ.
- 554- خمسون و مائة صحابى مختلف، مرتضى عسكرى، دار الزهراء، بيروت، چاپ ششم، 1412 هـ- 1991 م.
- 555- الخلافة المغتصبة، أزمة تاريخ أم أزمة مؤرخ، إدريس حسيني، دار الخليج للطباعة و النشر، چاپ دوم 1416 هـ- 1996 م.
- 556- درء تعارض العقل و النقل، ابن تيميه، چاپخانه الأميريه بولاق، چاپ اول 1321 هـ، تصوير دارالكتب العلميه، بيروت، با حاشيه ي منهاج السنه.
- 557- دراسات محمدية، گلدزير، ترجمه استاد الصديق بشير نصر، نشر مجله دانشكده الدعوه الإسلاميه، لبيبي، شماره 8 سال 1991 م، و شماره 10 سال 1993 م.
- 558- دراسة الكتب المقدسه فى ضوء المعارف الحديثه، موريس بوكاى، كتابخانه مدبولى الكبير، چاپ اول 1996 م.
- 559- دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثين، صالح الوردانى، الناشر تريندكو للطباعة، بيروت، چاپ اول 1418 هـ- 1997 م.

- 560- دفاع عن العقيدة و الشريعة ضد مطاعن السمشرقين، شيخ محمد الغزالي، دارالكتب الإسلامية، قاهره چاپ پنجم 1408 هـ - 1988 م.
- 561- دفع الشبهات عن شيخ محمد الغزالي، أحمد حجازي السقا، كتابخانه الكتليات الأزهرية، چاپ اول 1410 هـ - 1983 م.
- 562- دليل المسلم الحزين إلى مقتضى السلوك في القرن العشرين، حسين أحمد أمين، دارالشروق، قاهره، چاپ اول 1403 هـ - 1983 م.
- 563- دين السلطان (البرهان) نيازی عزالدين، الأهالي للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت، چاپ اول 1997 م.
- 564- الربا و الفائدة في الإسلام، محمد سعيد العشماوي، كتابخانه مدبولي الصغير، قاهره، چاپ اول 1416 هـ - 1996 م.
- 565- رجال اختلف فيهم الرأي، استاد أنور الجندی، دارالأنصار، قاهره.
- 566- الرسول ﷺ في كتابات المستشرقين، نذير حمدان، چاپ رابطه العالم الإسلامي، جده.
- 567- رشاد خليفه، صنيعة الصليبية العالمية، و أخطر من سلمان رشدي، دكتور خالد نعيم، چاپخانه المختار الإسلامي، بدون تاريخ.
- 568- رؤية إسلامية للاستشراق، استاد أحمد غراب، المنتدى الإسلامي، چاپ دوم 1411 هـ.
- 569- زواج المتعة حلال عند أهل السنة، صالح الورداني، كتابخانه مدبولي الصغير، چاپ اول 1417 هـ - 1997 م.

- 570- السحر و السحرة و الوقاية من الفجرة، استاد تاج‌الدين نوفل، كتابخانه التراث الإسلامى، قاهره.
- 571- السلطة فى الإسلام، العقل الفقهى السلفى بين النص و التاريخ، عبد الجواد ياسين، المركز الثقافى العربى، الدار البيضاء، المغرب، ج اول 1998 م.
- 572- السنة مصدر للمعرفة و الحضارة، دكتور يوسف قرضاوى، دارالشروق، قاهره، چاپ اول 1417 هـ- 1997 م.
- 573- الإمام الشافعى و تأسيس الأيدولوجية الوسطية، نصر أبوزيد، كتابخانه مدبولى، چاپ دوم 1996 م.
- 574- شفاء الصدر بنفى عذاب القبر، إسماعیل منصور جوده، قاهره، 1415 هـ- 1994 م.
- 575- شدو الربابه بأحوال مجتمع الصحابه، خليل عبدالكريم، دار سینا درقاهره، چاپ اول 1997 م.
- 576- شيخ المضيرة (أبو هريره)، محمود أبوريه، مؤسسه الأعلمى للچاپ، بيروت، چاپ چهارم 1413 هـ- 1993 م.
- 577- الشيعة و المتعة، محمد مال الله، كتابخانه ابن تيميه، چاپ سوم 1409 هـ.
- 578- الصحابة فى نظر الشيعة الإمامية، أسد حيدر، نشر چاپ النجاح قاهره، بى تا.
- 579- الصلاة، محمد نجيب، دائرة المعارف العلمية الإسلامية، قاهره.
- 580- الصلاة فى القرآن، أحمد صبحى منصور، خطى.

- 581- صواعق الحق المرسله على الجنين و الكهان و السحرة، جمعی از علمای پیرو سنت محمدی، إعداد عبدالمجید محمد صالح، چاپخانه العمرانیه، قاهره.
- 582- صورتان متضادتان لتتائج الرسول الأعظم، بین السنة و الشیعة الإمامیة، لأبی الحسن، علی الحسنی الندوی، چاپخانه الکلمه درجیزه، 1405 هـ - 1985 م.
- 583- ضحی الإسلام، استاد أحمد أمين، نشر کتابخانه النهضة المصریة قاهره، چاپ ششم 1961 م.
- 584- الطب الإسلامی، دکتر أحمد طه، دارالاعتصام قاهره، بی تا.
- 585- الطب الوقائی فی الإسلام، عمید صیدلی، عمر محمود عبدالله، چاپخانه الزهراء الحدیثه المحدوده عراق، چاپ اول 1410 هـ - 1990 م.
- 586- عبدالله بن سبأ و أساطیر أخرى، مرتضی العسکری، دار الزهراء، بیروت، چاپ ششم 1412 هـ - 1991 م.
- 587- عذاب القبر فی المیزان، عکاشه عبدالمنان الطیبی، دارالاعتصام، قاهره.
- 588- عذاب القبر و الثعبان الأقرع، أحمد صبحی منصور، دار طیبیه للدراسات و النشر، قاهره.
- 589- عقوبة الحد فی ضوء القرآن الکریم و أثرها فی إصلاح المجتمع، دکتر محمد زواوی عبدالله، خطی دانشکده أصول الدین قاهره، ش 1748 سال 1405 هـ - 1989 م.
- 590- العلمانیة و موقفها من العقیدة و الشریعة، دکتر عبدالعظیم المطعنی، کتابخانه النور، 1992 م.

- 591- العلمانية و موقف الإسلام منها، دكتور عزت عبدالمجيد، خطى، دانشكده أصول الدين قاهره، ش 1109.
- 592- الغارة على التراث الإسلامى، استاد جمال سلطان، مركز الدراسات الإسلاميه برمنجهام، بريطانيا، 1412 هـ- 1992 م.
- 593- الغارة على العالم الإسلامى، أ. ل شاتليه، نقلها إلى العربية محتردين الخطيب، و مساعد اليافى، چاپخانه السلفيه و مكتبتها، چاپ چهارم 1398 هـ.
- 594- الغدير فى الكتاب و السنة و الأدب، عبد الحسين أحمد أمينى، دارالكتاب العربى، بيروت، چاپ سوم.
- 595- فتح الوهاب لا جزيه على أهل الكتاب، إسماعيل منصور جوده، قاهره، چاپ اول 1419 هـ- 1998 م.
- 596- الفتنة الخمينية حقيقة الثورة ايرانية، شيخ محمد عبدالقادر آزار، چاپخانه عير للكتاب، حلوان، چاپ اول 1406 هـ- 1986 م.
- 597- الفتنة الكبرى(عثمان)، طه حسين، دارالمعارف، مصر، چاپ دهم.
- 598- فجرالإسلام، أحمد أمين، كتابخانه النهضة المصرية قاهره، چاپ هفتم 1959 م.
- 599- فصل الخطاب فى إثبات تحريف كتاب رد أرباب، حسين بن محمدتقى نورى طبرى، چاپ سنگى.
- 600- الفرقان، لابن الخطيب، چاپخانه المصرية قاهره، چاپ اول 1367 هـ - 1948 م.

- 601- الفصول المهمة في تأليف الأمة، عبد الحسين شرف الدين موسوى، چاپخانه
العرفان، صيدا سال 1330 هـ.
- 602- الفكر الإسلامى الحديث وصلته فى الاستعمار الغربى، دكتور محمد البهى،
کتابخانه وهبه، چاپ دوم عشر 1411 هـ- 1991 م.
- 603- الفكر الإسلامى نقد و اجتهاد، محمد أركون، ترجمه هاشم صالح،
دارالساقى، بيروت، چاپ سوم 1998 م.
- 604- فى الأدب الجاهلى، طه حسين، دارالمعارف، مصر، چاپ شانزدهم.
- 605- الاقتراح فى علم أصول النحو، سيوطى، تحقيق دكتور أحمد محمد قاسم،
قاهره، چاپ اول 1396 هـ- 1976 م.
- 606- قادة الغرب يقولون: دمورا الإسلام أبیدو أهله، عبد الودود يوسف، دار
الاسلام قاهره، 1413 هـ- 1994 م.
- 607- قراءة فى صحيح البخارى، أحمد صبحى منصور، خطى.
- 608- قرآن أم حديث، رشاد خليفه، مسجد توسان، أمريكا.
- 609- القرآن و الحديث و الإسلام، رشاد خليفه، خطى.
- 610- قصه الحديث المحمدى، محمود أبو ريه، الهيئة المصرية العامة للكتاب 1986
م.
- 611- الكامل فى اللغة و الأدب، أبى العباس محمد بن يزيد بن مبرد تحقيق محمد
أحمد الدالى، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ دوم 1413 هـ- 1993 م.
- 612- الكتاب و القرآن قراءة معاصرة، محمد شحرور، شركة الجاب للتوزيع و
النشر، بيروت، چاپ اول 1412 هـ- 1992 م.

- 613- كشف اليقين فى فضائل أمير المؤمنين، حسن بن يوسف بن مطهر حلى، تحقيق حسين دركاهى، دارالمفيد، بيروت، چاپ دوم 1414 هـ- 1993 م.
- 614- كلا ثم كلا، كلا لفقهاء التقليد ثم كلا لأدعياء التنوير، جمال البنا، چاپ دارالفكر الإسلامى، سال 1414 هـ- 1994 م.
- 615- كيف نتعامل مع السنة النبوية، دكتور يوسف قرضاوى، دارالوفاء، منصوره، چاپ هفتم 1415 هـ- 1994 م.
- 616- لقد شيعنى الحسين، الانتقال الصعب فى رحاب المعتقد و المذهب، إدريس حسيني، دار النخيل العربى، بيروت، چاپ چهارم 1416 هـ- 1996 م.
- 617- لماذا القرآن، عبد الله خليفه أحمد صبحى منصور، بى تا بى جا.
- 618- مائة سؤال عن الإسلام، شيخ محمد غزالى، دار ثابت، قاهره، چاپ سوم 1407 هـ- 1987 م.
- 619- المتآمرون على المسلمین الشيعة، من معاويه إلى ولادة الفتنة، موسى موسوى، كتابخانه مدبولى، چاپ دوم 1996 م.
- 620- مجتمع يثرب العلقاه بين الرجل و المرأه فى العهدين المحمدى و الخليفى، خليل عبدالكريم، دار سينا، قاهره، چاپ دوم 1997 م.
- 621- المدخل لدراسة القرآن و السنة و العلوم الإسلاميه، دكتور شعبان محمد إسماعيل، دار الأنصار، مصر، چاپ اول 1400 هـ- 1980 م.
- 622- المراجعات، عبد الحسين شرف الدين موسوى، دار الأندلس، بيروت، بدون تاريخ.

- 623- مساحه للحوار من أجل الوفاق و معرفة الحقيقة، أحمد حسين يعقوب،
الغدیر، بیروت، چاپ اول 1418 هـ - 1997 م.
- 624- المسلم العاصی، هل یخرج من النار لیدخل الجنة، أحمد صبحی منصور،
قاهره، چاپ اول 1407 هـ - 1987 م.
- 625- المسيح علیه السلام فی القرآن الکریم، دکتر رمضان مصطفی دیب، مخطوط
در دانشکدهی أصول الدین قاهره رقم 957.
- 626- مسیلمه فی مسجد توسان، الظهور الجدید، وراء المحيطات، دکتر طه
الدسوقی حبیبی، کتابخانه رشوان، قاهره.
- 627- المستشرقون و التراث، دکتر عبدالعظیم الدیب، دارالوفاء منصوره، چاپ
دوم 1413 هـ - 1992 م.
- 628- مصباح الهدایة فی إثبات الولاية، علی موسوی بهبانی، ناشر أصفهان
کتابفروشی دین و دانش، چاپخانه ربانی.
- 629- مصطلح التاريخ، أسد رستم، منشورات العصریة، بیروت، بدون تاریخ.
- 630- معالم المدرستین، مرتضی العسکری، الدار العالمیة، بیروت، چاپ پنجم
1414 هـ - 1993 م.
- 631- مفتاح دارالسعادة و منشور ولاية الله العلم و الإرادة، ابن قیم الجوزیه،
دارالکتب العلمیة، بیروت.
- 632- مفهوم النص، دکتر نصر أبو زید، بیتا و بیجا.
- 633- مقدمات العلوم و المناهج، استاد أنور الجندی، دار الأنصار، قاهره.

- 634- مناهج المستشرقين فى الدراسات العربية و الإسلامية، جماعة من العلماء، مكتب التربية العربى لدول الخليج، الرياض، 1405 هـ- 1985 م.
- 635- من التوجيهات النبوية للأسرة الإسلامية، دكتور سعيد محمد صوابى، چاپخانه الفجر الجديد، 1411 هـ- 1990 م.
- 636- منع تدوين الحديث أسباب و نتائج، على الشهرستانى، مؤسسه الأعلمى للچاپ، بيروت، چاپ اول 1418 هـ- 1997 م.
- 637- موازين القرآن و السنه للأحاديث الصحيحة و الضعيفة و الموضوعة، عزالدين بليق، دار الفتح، بيروت، چاپ اول 1403 هـ- 1983 م.
- 638- المؤتمره على الإسلام، استاد أنور الجندى، دار الاعتصام، قاهره.
- 639- المؤتمر الحادى عشر لمجمع البحوث الإسلاميه، الدعوة و الدعاة، 1408 هـ 1988 م.
- 640- موقف الإسلام من المجتمع الجاهلى، دكتور جعفر السقا، جمعية الوقف الإسلامى، هلند، چاپ اول 1409 هـ.
- 641- موقف النحاة من الاحتجاج فى حديث، دكتور خديجه حديثى، دار الرشيد، منشورات وزاره الثقافه و الإعلام، الجمهوريه العراقيه.
- 642- الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمدحسين طباطبايى، دارالكتب الإسلاميه تهران، چاپ دوم.
- 643- نحو تطوير التشريع الإسلامى، عبد الله أحمد النعيم، ترجمه و تقديم حسين أحمد أمين، دار سينا للنشر، قاهره، چاپ اول 1994 م.
- 644- نحو فقه جديد، جمال البنا، دارالفكر الإسلامى، قاهره، بدون تاريخ.

- 645- النسخ و البداء فی الكتاب و السنه، محمد حسین الحاج العاملی، دارالهادی، بیروت، 1418 هـ- 1997 م.
- 646- النص و الاجتهاد، عبد الحسین شرف‌الدین الموسوی، مؤسسه الأعلمی للچاپ، بیروت، چاپ چهارم 1386 هـ- 1966 م.
- 647- نظرة القرآن إلى الجريمة و العقاب، دکتر محمد عبدالمنعم القیعی، دارالمنار، قاهره، 1408 هـ- 1988 م.
- 648- نظریه عدالة الصحابة و المرجعية السياسية فی الإسلام، أحمد حسین یعقوب، چاپخانه الخیام، عمان، الأردن، چاپ اول، بدون تاریخ.
- 649- نقد الحديث فی علم الروایه و الدرايه، دکتر حسین الحاج حسن، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ اول 1405 هـ- 1985 م.
- 650- نقد الخطاب الديني، نصر أبوزید، دار سینا، قاهره چاپ دوم 1994 م.
- 651- کتاب نصر أبوزید و دحض شبهاته، دکتر رفعت فوزی عبدالمطلب، کتابخانه الخانجی در قاهره، چاپ اول 1417 هـ- 1996 م.
- 652- و رکت السفینه، مروان خلیفات، الغدير للدراسات و الطباعة و النشر، بیروت، چاپ اول 1418 هـ- 1997 م.
- 653- وعاظ السلاطين، علی الوردی، دار کوفان، لندن، توزیع دارالکنوز الأدبی، بیروت، چاپ دوم 1995 م.
- 654- لاناسخ و لا منسوخ فی القرآن، أحمد صبحی منصور مرکز المحروسه درمعاذی، چاپ اول 1997 م.

655- جوزف شاخ‌ت حیاته و آثاره، روبر برونشفيج، ترجمه دکت‌ر عبدالحكيم الأربد، نشر مجله دانشکده الدعوه بليبي، شماره‌ي 11 سال 1994 م.

نهم: مجله‌ها و روزنامه‌ها

656- مجله الأزهر الشريف، مجمع البحوث الإسلامية، شماره ربيع الأول سال 1418 هـ- 1997 م، و شماره ربيع الآخر سال 1418 هـ- 1997 م.

657- روزنامه آفاق عربيه، 17 ربيع الآخر 1418 م.

658- مجله دانشکده‌ي أصول الدين در قاهره، دار الطباعة المحمدية در قاهره، شماره دوم سال 1404 هـ- 1984 م.

659- مجله دانشکده‌ي الدعوه الإسلامية، دانشکده‌ي الدعوه الإسلامية، الجماهيرية العربية الليبية الشترابية العظمى، طرابلس، شماره‌هاي 8 سال 1991 م، و 10 سال 1993 م، و 11 سال 1994 م.

660- مجله روز اليوسف، شماره‌هاي: 3530، 3559، 3563، 3564، سال 1411 هـ- 1996 م، و شماره‌ي 3586 سال 1417 هـ- 1997 م.

661- مجله العربي، شماره‌ي 480، 1419 هـ- 1998 م.

662- روزنامه مجمع اللغة العربية، مجموعه القرارات العلمية في خمسين عاماً، تخريج و مراجعه از محمد شوقي أمين، و إبراهيم التريزى، الهيئه العامه لشئون المطابع الأميرية، قاهره، 1984 م.

663- مجله المنار، محمد رشيدرضا، چاپخانه المنار، مصر شماره‌هاي 9، 10، 11، 12، 19، 21، 27، 28، 29، 33.

664- مجله الوعي الإسلامي، صادره از وزارت أوقاف و شئون اسلامی در دولت کویت،

شماره 375، سال 1417 هـ- 1997 م، و شماره 396 سال 1419 هـ- 1998 م.